

ad 1/1/11

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY PAIR

32101 019580743

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY

This book is due on the latest date stamped below. Please return or renew by this date.

APR 20 1999



بنیاد وایرة المعارف اسپلا

مرکز اسرار خط

زیر نظر

جمال الدین شیرازیان



مفاتیح الاسرار ومصباح الابرار

تصنیف

تاج الدین محمد بن عبدالکریم شہرستانی

متوفی ۵۴۸ ہجری

جلد اول

چاپ عکسی از روی نسخہ منحصراً بفرہ موجود، از کتابخانہ مجلس شورای اسلامی

فناں ساز
پرویز اذکائی

مقدمہ ساز
عبدالحسین جاروی

مرکز تحقیقات

طہران ۱۴۰۹ ہق ۱۳۶۸ ہش



2273

.9176

jild 1

بنیاد ویرة المعارف اسلامیه

مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی

تاسیس

۱۳۶۶ ش، ۱۴۰۸ ق، ۱۹۸۸ م

ناشر: مرکز انتشار نسخ خطی - با همکاری کتابخانه مجلس شورای اسلامی
با همکاری فنی سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
محل فروش: مرکز نشر دانشگاهی

نام کتاب: تفسیر معانی الاسرار و معانی الاعراب (جلد اول)

نویسنده: تاج‌الدین محمد بن عبدالکریم شهرستانی

چاپ: ۱۳۶۸

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: هنر گرافیک

چاپخانه: آذر

ترمیم و بازنویسی: مجید وزیری

تنظیم و امور چاپ: مظفر مقیمی

حق چاپ محفوظ

تهران - خیابان جمهوری اسلامی، چهارراه شیخ هادی، ساختمان سونی طبقه ششم

تلفن: ۴۱۵۶۰۰۰ - ۶۱۶۲۰۴۹ - ۳۸۵۴۷۵۹ - صندوق پستی: ۳۸۸۵ - ۱۱۳۶۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخنی از ناشر

وظیفهٔ دفاع از ارزشهای معنوی و فرهنگی انقلاب اسلامی ایجاب می‌کند که برای احیای میراث مکتوب ایران اسلامی اقدام جدی و سنجیده‌ای بشود. نخستین گام برای شناختن و شناساندن ودیعهٔ معنوی ملتی کهنسال دست‌یابی به آثار مکتوب آن است که قسم اعظم آنها به صورت نسخه‌های خطی باقی مانده است. این پشتوانهٔ فرهنگی در جهان اسلام محصول قرن‌ها تجربهٔ علمی و ذوقی است و سیر تکامل اندیشه و ادب و هنر اسلامی را به صورت اسناد و مدارک واقعی ارائه می‌کند. تنها با آگاهی عمیق از علوم و فلسفه و ادب اسلامی در گذشته است که می‌توان سیر تمدن و فرهنگ اسلام را در مجاری درخور و دور از آلودگیها تضمین کرد. در ذخایر علمی و ذوقی ما معانی و مایه‌هایی نهفته است که پیش از هر چیز باید آنها را بشناسیم.

احیای میراث فرهنگی، چنانکه برخی تصور کرده‌اند، واپس‌نگری یا توقف در گذشته نیست. تنها به قصد سرمشق گرفتن از هر آنچه به گذشته تعلق دارد نیز نیست. مطالعهٔ گذشته برای بهره‌گیری از تجارب اصیل پیشینیان و ترسیم مسیر درست آینده است. آینده نمی‌تواند از گذشت جدا و منقطع باشد. ما نمی‌توانیم دستاوردهای علمی و فرهنگی ممتاز و بی‌نظیر خود را نادیده بگیریم. وانگهی، آگاهی از گذشته و مفاخر پر ارزش فرهنگ اسلامی رواج اعتماد به نفس را در ملت ما تقویت می‌کند و به ما امکان می‌دهد که استعدادهای علمی و فرهنگی خود را کشف کنیم و قوی‌دل و مطمئن برای بازسازی آینده‌ای تابناک آماده شویم.



بسیاری از آثار خطی که در ادوار گذشته به زبانهای فارسی و عربی تصنیف و تألیف شده‌اند نه تنها تاکنون به چاپ نرسیده‌اند، برخی از آنها حتی فهرست نشده و از دسترس شناسایی اهل فن دور مانده‌اند. متون اصیل و نادر الوجودی در کنج مخازن خاک می‌خورد که هیچ کس از آنها خبر ندارد. اگر هم نشانی از آنها به دست آید دشواریاب است و محققان و طلاب به محتوای آنها دسترسی ندارند.

پیداست که تصحیح و طبع و نشر این تعداد کثیر نسخه خطی به سالها و دهه‌ها مهلت نیاز دارد و حیف است که پژوهشگران و مشتاقان در انتظار چنین فرصتی از دستیابی به آنها محروم بمانند و نتوانند در تحقیقات خود از آنها که بعضاً منابع گرانبهایی به شمار می‌روند بهره‌مند شوند.

در گذشته برخی از موسسات فرهنگی، نظیر انجمن آثار ملی و بنیاد فرهنگ ایران، پاره‌ای از آثار کهن را به صورت عکسی چاپ و نشر کرده‌اند. در دیگر کشورهای اسلامی نیز موسساتی، همچون «معهد علوم عربی حلب» در جمهوری عربی سوریه و «معهد مخطوطات» که در مصر تأسیس شد و سپس در عربستان و اکنون در کویت دایر است، به طبع و نشر و معرفی متون مهم اسلامی به زبان عربی مشغول‌اند. در کشورهای شرقی و غربی غیراسلامی نیز مراکزی وجود دارند که به طبع و نشر نسخ قدیمی به صورت عکسی می‌پردازند و از آن میان «معهد تاریخ» در جمهوری فدرال آلمان متون عربی اسلامی را طبع و نشر کرده است. اقدام همه مؤسساتی که به نشر و تبلیغ علوم و معارف اسلام می‌پردازند درخور ستایش است. اما فعالیتهایی که دیگران در این راه کرده و می‌کنند، با توجه به گستردگی و غنای ذخیره علمی و فرهنگی اسلام، کافی نیست. از این گذشته، در کشور ما نیز کتابهای ارزشمند عربی و فارسی فراوانی وجود دارد که خود ما باید در راه نشر آنها کمر همت بر بندیم.

دفتر نشر نسخ خطی که اینک زیر نظر بنیاد دائرةالمعارف اسلامی فعالیت می‌کند مؤسسه‌ای است که به همین منظور تأسیس شده است. این دفتر با استشاره از دانشمندان خبیر و تشریک مساعی آنان ذخایر معتبر خطی و آثار علمای مسلمان را در رشته‌های علمی و معارف اسلام به زبانهای فارسی و عربی انتخاب کرده است تا به صورت عکسی در تیراژ محدود منتشر سازد و در اختیار محققان و مؤسساتی که در زمینه معارف اسلامی سرگرم مطالعه و



تحقیق‌اند قرار دهد. کتابی که هم اکنون در دست شماست یکی از آثاری است که از روی نسخه خطی آن عینا به چاپ رسیده است. امید است خدمات مرکز نشر نسخ خطی شرایط مساعدتری برای تحقیق در فرهنگ اسلامی پدید آورد و بیش از پیش موجبات تسهیل کار محققان را فراهم سازد. ان شاء الله.

در انتخاب کتابهایی که این دفتر به چاپ می‌رساند ضوابطی رعایت شده است. یا نسخه خطی منحصر به فرد بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است، یا این نسخه فوایدی دارد که در نسخه‌های خطی یا چاپی دیگر نیست. علاوه بر چاپ عین نسخه، سعی شده است برای مزید فایده مقدمه‌ای در معرفی کتاب و نسخه خطی در ابتدای اثر درج گردد و حتی المقدور فهرستهایی به آن ضمیمه گردد.

در خاتمه، دفتر نشر نسخه‌های خطی بر خود فرض می‌داند که از جناب آقای مهندس میرحسین موسوی، نخست‌وزیر محترم، که از روی علاقه خاصی که به نشر علوم و معارف و هنر اسلامی دارند با تأسیس این دفتر موافقت فرموده و در راه‌اندازی و ادامه فعالیت‌های آن از هیچ کمکی، چه مادی و چه معنوی، دریغ نورزیدند صمیمانه قدردانی کند. همچنین از همه محققان و کتابشناسانی که در انتخاب کتابها و نگارش مقدمه‌ها و تهیه فهرستها با این دفتر همکاری کردند تشکر می‌شود. ومن الله التوفیق.

مرکز انتشار نسخ خطی

مقدمه

کتابی که اینک پس از حدود ۸۷۰ سال که از تألیف آن میگذرد از روی یگانه نسخه‌ای از آن که تاکنون شناخته شده و متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران است چاپ عکسی گردیده و در دسترس تشنگان آشنایی با گنجینه‌های علوم و معارف اسلامی گذاشته میشود کتاب مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار تاج‌الدین محمد^۱ بن عبدالکریم شهرستانی^۲ (متولد ۴۶۹ یا ۴۷۹^۳ در شهرستانه و متوفی در همانجا به سال: ۵۴۸) است.

اهمیت نشر این کتاب، علاوه بر این که خود در میان تفاسیر قرآن کریم جایگاهی خاص دارد و مشتمل بر مباحث ویژه و دقیق و در خور تحقیق و توجه درباره قرآن است که تاکنون در هیچ تفسیری مطرح نشده است، از اینجاست که این کتاب بهترین و معتبرترین منبع برای اعتقادات و گرایشهای فکری شهرستانی و پاسخ بسیاری از سئوالات که در مورد اعتقادات و افکار او از طرف پژوهندگان مختلف مطرح شده در این کتاب می‌توان جستجو کرد و یافت و دریافت که بسا محققان که به دلیل در دست نبودن نسخه این تفسیر درباره شیوه تفکر و اعتقادات مؤلف در شبهه افتاده‌اند.

در این مقدمه نخست سرگذشت اجمالی و فهرست تألیفات و سپس نتیجه بررسیهایی که در فرصتهای اندک در این تفسیر انجام شده با رعایت اختصار به معرض اطلاع اهل تحقیق و نظر گذارده میشود و یقین است که با مذاقه و صرف وقت بیشتر در کتاب حاضر (که چاپ عکسی آن در دست انجام است) معلومات روشن‌گرتری درباره مؤلف به دست خواهد افتاد. برای سرگذشت شهرستانی به مراجع و مظان آن و نیز به مقالات ویژه به زبانهای مختلف (که فهرستی از آنها در پایان این مقدمه به دست داده خواهد شد) مراجعه می‌توان کرد. در این مقدمه نخست سخنان سه تن از معاصران شهرستانی درباره او به اختصار یاد میشود و سپس کتاب مفاتیح الاسرار و بخشی از ویژگیهای تالیفی و تفسیری آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱ شهرستانی به روایت معاصرانش

بیشتر تراجم مستند شهرستانی به نقل از این سه تن است که هم زمان او بوده و با او صحبت داشته‌اند.

۱- ابوسعید عبدالکریم بن محمد سمعانی (م - ۵۶۲)

۲- ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی القاسم زید بیهقی (م - ۵۶۵)

۳- ابومحمد محمود بن عباس بن ارسلان خوارزمی، صاحب تاریخ خوارزم که یاقوت آن را دیده و از آن نقل میکند.

۱-۱ از سمعانی:

سمعانی در ذیل، «معجم الشیوخ» و «التحییر فی المعجم الکبیر»، ترجمه شهرستانی را آورده است و در دست این نگارنده تنها التحییر او است و مؤلف در این کتاب شهرستانی را امام فاضل، متکلم، اصولی، عارف به ادب و علوم مهجوره، غالی در تشیع، متهم به الحاد^۴ و متمایل به آنان می‌خواند و می‌گوید: در خانه ما در مرو چیزهایی (حکایت و روایاتی) از او نوشتم^۵ (تممه صوان الحکمه: ۱۳۷ - ۱۴۰)

۲-۱ سخن بیهقی:

بیهقی در تمه صوان پس از آن که چند تألیف از او (که خود می‌گوید بیش از ۲۰ تألیف است) یاد میکند، می‌گوید: «فصولی از کتاب المناهج و الایات را در منزلی (در سفر) برای من خواند بدون این که فرصت نقد و اعتراضی پیش آید، او در تألیفات خود بر راه حکما نمیرفت مجلس او را که در خوارزم منعقد ساخته بود، خواندم شگفتا که اشارات به اصول حکمت در آن دیدم» سپس بیهقی بحثی را که با شهرستانی با حضور امام ابوالحسن بن حمویه و امام ابو منصور عبادی و موفق الدین احمد لیشی و شهاب الدین واعظ شقور کانی و جمعی دیگر از افاضل در اقسام تقدمات داشته یاد میکند. بیهقی از این که شهرستانی تفسیری در دست تألیف داشت که در آن آیات الهی را بر اساس قوانین شریعت و حکمت تأویل میکرد سخن آورد و گوید به او اعتراض کردم که در تفسیر و تأویل قرآن پیروی از سلف و تابعان باید کرد و توجه به حکمت در تفسیر و تأویل قرآن دور از صواب است. و نیز شهرستانی را از مقربان سلطان سنجر و صاحب سر او می‌شمارد.

۳-۱ سخن خوارزمی درباره شهرستانی:

«او دانشمندی خوب، دارای خط و گفتار زیبا، خوش محاورت و معاشرت بود. فقه را در نیشابور از احمد خوافی^۶ و ابونصر قشیری^۷ و اصول (کلام) را از ابوالقاسم انصاری^۸ آموخت و

حدیث را از ابوالحسن علی بن احمد بن محمد مدائنی و دیگران فرا گرفت. چندی به خوارزم آمد و در ۵۱۰ از خوارزم بیرون شد به حج رفت و آنگاه ۳ سال به بغداد اقامت کرد و در آنجا در نظامیه مجلس وعظ داشت و مورد قبول عامه بود و نزد اسعد میهنی^۹ که از خوارزم با او آشنایی داشت مقرب گردید. «
 خوارزمی در سخنان خود میگوید: تمایل شهرستانی با وفور فضل و کمال به این الحد بی دلیل موجب تعجب بود. ما مباحثات بسیار با یکدیگر داشتیم و او در یاری مذاهب فلاسفه و دفاع از آنان مبالغت می ورزید. بارها در مجالس وعظ او شرکت کردم نه از خدا و رسول میگفت و نه به بیان مسائل شرعی می پرداخت.^{۱۰}»

۲ آثار مکتوب شهرستانی

چنین معلوم است که تألیفات او که بیشتر کلامی و در مباحث اعتقادات بوده (اگر چه در موضوع تفسیر بوده است) و بیشتر آثاری که در کتب تراجم به تاج الدین شهرستانی نسبت داده اند اکنون در دست نیست و به گفته بیهقی (در تتمه صوان الحکمه) چنان که ملاحظه گردید بیش از ۲۰ تألیف داشته. اینک فهرستی از اسامی کتابهایی که در کتب ترجمه به او نسبت داده شده و آن چه از او در دست است یاد میشود:

- ۱- الارشاد الی عقائد العباد (یاقوت^{۱۱} ظاهراً به نقل از خوارزمی)
 - ۲- کتاب المبدء والمعاد (همان مرجع)
 - ۳- دقائق الاوهام (همان مرجع)
 - ۴- شرح سورة يوسف (همان مرجع^{۱۲})
 - ۵- الاقطار فی الاصول (همان مرجع)
 - ۶- غایه المرام فی علم الکلام (همان مرجع)
 - ۷- العیون والانهار (ظهیرالدین بیهقی در تتمه صوان الحکمه و تاریخ الحکماء)
 - ۸- قصه موسی و خضر (همان مرجع)
 - ۹- المناهج والایات^{۱۳} (همان مرجع)
- بیهقی این کتاب را دیده و در وصف آن گوید: «وکان یهجّن رأی ابی علی فی کتاب المناهج والایات و قراء علی^{۱۴} من هذا الکتاب فصولاً»
- ۱۰- تلخیص الاقسام لمذاهب الانام (کشف الظنون)
 - ۱۱- تاریخ الحکماء^{۱۴} (کشف الظنون و بروکلمان (ص ۵۵۱ - ۵۵۰))
 - ۱۲- طبقات الحکماء (کشف الظنون)

۱۳- مجلس مکتوب منعقد در خوارزم:

شهرستانی به گواهی کتب تراجم هر جا بوده خاصه در خوارزم به وعظ می پرداخته و در سخن توانا بوده است. از همه مجالس او یکی به صورت مکتوب در دست است که چند نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس و دانشگاه تهران موجود است و به پیوست ترجمه کتاب الملل والنحل به وسیله آقای جلالی نائینی به چاپ رسیده است.

همان گونه که دیدیم ظهیرالدین بیهقی خود این مکتوب را دیده و در وصف آن گوید:

«فیه اشارات الی اصول الحکمة فتعجبت منها»^{۱۵}

۱۴- اسرار العبادة:

خوانساری صاحب روضات الجنات قسمتی از مطالب آن را نقل میکند.

۱۵- مسئله فی اثبات الجوهر الفرد:

در بیان اختلاف نظر میان فلاسفه و متکلمان در مسئله جزء لایتجزی. این رساله در پایان کتاب نهاییه الاقدام چاپ مصحح آلفرد ویلیام انگلیسی (ص: ۵۰۵ - ۵۱۱) به چاپ رسیده است.^{۱۶}

۱۶- اعتراضات شهرستانی علی کلام ابن سینا:

نامه ایست از شهرستانی به قاضی عمر بن سهل (سهلان) ساوی که در آن از او پاسخ خواسته و قاضی ساوی نیز آنها را پاسخ گفته است. نسخه ای از این اعتراضات و پاسخها در کتابخانه روان کوشکو به شماره ۲۳-۲۲/۲۰۴۲ و فیلم آن به شماره ۲۲۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

۱۷- مکتوب^{۱۷} تاج الدین شهرستانی به شرف الزمان ایلاقی^{۱۸}:

موضوع این رساله خدشه در برهانی است که متکلمان و برخی از فلاسفه بر اثبات عالم علی الاطلاق بودن خداوند آورده اند. شهرستانی این خدشه را مطرح کرده و از ایلاقی حل و پاسخ آن را خواسته است و ایلاقی نیز پاسخی مؤدبانه داده است. نسخه ای کهن از این پرسش و جواب که شهرستانی در دیباجه آن به دو مکتوب قبلی خویش اشارت میکند در کتابخانه مجلس (با شماره ۵۹۹/۱۰ حفظ میشود با تاریخ ۵۶۹ و به خط نسخ نوح بن یوسف بن علی سیرافی).

نامه چنین آغاز میشود: «کتب الشیخ الامام الاجل السید تاج الدین شرف الاسلام محمدالشهرستانی کتابا الی... الامیر السید الامام الاجل تاج الدین شرف الزمان محمدالایلاقی هذه نسخة. بسملة المباحثه حرس مجد سیدنا شرف الزمان... نزهه للناظر و قدحه لزند الخاطر... و قد ابتدانا بمسئلة الوجود و کیفیة ایجابہ فی الموجودات و شفعتها بمسئلة العلم و وجه تعلقه بالمعلومات و جرت بیننا فیها توبتان هما مکتوبتان عندی مذخورتان و

اريد الان ان ابتدی المجلس السامی ... باثبات كون واجب الوجود تعالى و تقدس عالماً علی الاطلاق... و قد سلك المتكلمون طريقاً هو قريب من برهان ان في اثبات كونه عالماً... و سلك الحكماء الفلاسفة طريقاً آخر وهو اقامة البرهان علی ان واجب الوجود مجرد عن المادة و كل ما هو مجرد عن المادة لذاته فهو عقل لذاته... و من المعلوم ان قولنا مجرد عن المادة مفهومه معنی سلبی ای هو موجود لا في مادة... و ای اشعار لتجرده عن المادة بتعقله لذاته و لا لاشياء. نسخه مجلس برگ ۲۰۴ ب و ۲۰۵ الف.

۱۸- کتاب الملل و النحل:

از معتبرترین کتب تاریخ ادیان و مذاهب است که بارها به چاپ رسیده و در کتابخانه اسکوریال - مادرید - نسخه ای از این کتاب است که گفته میشود نسخه اصل خط مؤلف است.

۱۹- المصارع^{۱۹} = مصارع الفلاسفة:

شهرستانی این کتاب را به درخواست نقیب ترمذ ابوالقاسم علی بن جعفر موسوی در هفت مسئله کلامی فلسفی نگاشته است و در آنها بر ابن سینا ایراداتی آورده است که خواجه نصیر طوسی در کتاب مصارع المصارع پاسخ گفته است.

کتاب مصارع الفلاسفة شهرستانی و مصارع المصارع خواجه طوسی با تحقیق و حواشی آقای معزی با اعتماد بر سه نسخه (نسخه شماره ۱۷۱۷ کتابخانه مجلس و دو نسخه دیگر) به چاپ رسیده.

۲۰- نهاية الاقدام فی علم الکلام:

شهرستانی در این کتاب از بیست مسئله یا قاعده فلسفی بحث کرده و بر فلاسفه خرده گیری میکند. این کتاب در آکسفورد با مقدمه گیوم و ترجمه انگلیسی به چاپ رسیده است.^{۲۰} نسخه ای کهن مورخ ۵۳۸ از کتاب نهاية الاقدام در کتابخانه مجلس حفظ میشود و برخی از دانشمندان تصور کرده اند نسخه اصل است.

۳ مذهب و گرایش های فکری شهرستانی

درباره افکار و اعتقادات شهرستانی انظار مختلفی وجود دارد و در غالب مآخذ و تراجم وی را اشعری، شافعی و نیز متمایل به اسماعیلیه یاد کرده اند اما همان گونه که در مراجع دست اول که از زبان معاصران شهرستانی، خوارزمی صاحب تاریخ خوارزم و سمعانی و ظهیرالدین بیهقی نقل شد، انتساب او به اشعری و شافعی دیده نمیشود. جز این که سمعانی^{۲۱} در التجبیر او را غالی در تشیع و «متهم» به میل به اهل الحاد می خواند و خوارزمی (بنا بر نقل یاقوت^{۲۲}) سخنی متشابه دارد که جای بسی تأمل است زیرا از تمایل او به الحاد، اشتغال او

به ظلمات فلسفه و یاری مذاهب فلاسفه در مباحثات و این که او در مجلس وعظ خویش از خدا و پیامبر و مسائل شرع یاد نمیکرد سخن میگوید. و در مقابل این سخن، سخن بیهقی است که او نیز مانند خوارزمی و سمعانی به مذهب او اشارتی ندارد. اما دیدیم که در مورد گرایش فکری او میگوید: در تألیفات خویش به راه حکیمان نمیروم و باز دیدیم که تنها بر روش او در تفسیر قرآن — که میگوید بر اساس تأویل است — خرده گیری میکند.

۱-۳ اعتقادات و نظرات اصولی و گرایشهای فکری شهرستانی بر اساس تفسیر مفاتیح الاسرار: از آنجا که هدف اصلی در این گفتار بررسی اجمالی کتاب تفسیر شهرستانی و آشنائی با او و شناخت تازه‌ای از افکار و عقائد او توسط این کتاب است، بنابراین نخست به معرفی نسخه و کتاب و سپس به بیان نمونه‌هایی از افکار او که مقصود اصلی است می‌پردازیم. نسخه تفسیر مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار متعلق به کتابخانه مجلس نسخه‌ایست به شماره فهرست ۸۷ و شماره ثبت ۸۰۸۶ در قطع ۱۳/۵×۲۴ دارای ۴۳۴ برگ هر صفحه دارای ۲۵ سطر به خط نسخ و ثلث محمد بن محمد بن محمد زانجی که آن را در تاریخ ۶۶۷ برای ابراهیم بن محمد بن محمد بن مؤید ابوالمجامع الحموی الجوینی نوشته است.

بر پشت برگ نخست نسخه بجز نام کتاب و مؤلف که به قلم درشت‌تر جوینی حموی نویساننده نسخه است یادداشتی است از او مشتمل بر تاریخ کتابت و چند یادداشت و تملک دیگر است از آن جمله تملک عباس بن بهرام میرزا و نیز یادداشتی از عبدالله در باره نویساننده نسخه از این قرار: «هذا خط سلطان المحدثین برهان المحققین خلف الشیخ المحقق سعد الملة والدين محمد الحموی المشهور ببحر آبادی و انا العبد الداعی عبدالله» «کتبت بعد انتقال الکتاب. سنة... تسعمائة». نسخه دارای اغلاط ۲۳ و نیز کلماتی است که خواندنش دشوار است و چند تنی که این کتاب را دیده و از آن نقل کرده‌اند قسمتهای دشوار را در نقل حذف کرده‌اند.

در حاشیه آخرین صفحه یادداشتی است ظاهراً به قلم نویساننده نسخه (که نمونه خطش در پشت برگ نخست دیده میشود) و با کمال تأسف قسمتی از این یادداشت در اثر وصالی کنار برگ از بین رفته. آنچه خوانده میشود چنین است:

«هذه النسخة منقولة من نسخة الاصل الذي هو بخط المصنف الامام العارف باسرار القرآن تاج الدين شهرستانی... و كان الاصل في مجلدتين» شاید از دنبال یادداشت (اگر در نسخه بود) توضیحی درباره تعداد مجلدات اصل کتاب فهمیده میشود.

یادداشت دیگری — ظاهراً به خط کاتب نسخه — که بر حاشیه برگ ۲۴۱ — آه به نقل از نسخه اصل آمده صریح است در اینکه بخش موجود در اصل دو جلد بوده، ج اول در ۵۴۰

پایان یافته و جلد دوم از آیه شریفه» و اذا بتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن (سوره بقره آیه ۱۱۸) آغاز میشود. از کلام شهرستانی در متن بر میآید که در اینجا سخن قرآن درباره بنی اسرائیل پایان یافته و داستان بنی اسماعیل آغاز میگردد: «وقدم الکلام على بنی اسرائیل الذین اختلفوا فی المذاهب و هم الفرق الهالکة و تمت کلمة ربک على بنی اسرائیل بما صبروا و هم الفرقة الناجية و ذلك نهاية اقدام احد الشعبتين و مطرح انوار احد الفریقین الصادرين من صلب الخلیل ابراهيم... و ابتداء الکلام من الشعب الثانی و هو قوله تعالى و اذا بتلى ابراهيم... لما انتهت قصة بنی اسرائیل نهايتها و ذکرهم الله تعالى نعمه عليهم... ابتدا بقصة بنی اسماعیل و ذکر افتتاح ظهورهم و انهم هم الکلمات المشخصة الباقية فی عقبه الی يوم یبعثون جمعاً بین النورین...» در حاشیه این قسمت از متن چنین یادداشت شده: «و هی بداية المجلدة الثانية من التفسیر اللهم انفعنا بما علمتنا و علمنا باتنفعنا به بحق المصطفین من عبادک. ختمت المجلدة فی المحرم سنة اربعین و خمسمائه... نقل من نسخة الاصل بخط المصنف. المجلدة الثانية من مصابیح الابرار و مفاتیح الاسرار (کذا فی النسخه) بسم الله الرحمان الرحیم قوله عز وجل و اذا بتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن لما انتهت» شیوه نقل عبارت شهرستانی در حاشیه نشان دهنده آنست که باید داخل متن بوده باشد نه در حاشیه.

۴ ویژگیهای تفسیر مفاتیح الاسرار و تقسیمات آن

این نسخه جلد اول و دوم تفسیر مفاتیح الاسرار است و مشتمل بر تفسیر سوره فاتحه و بقره.^{۲۴} این تفسیر دارای مقدمه ایست در ۱۲ فصل در بیان شیوه اساسی این تفسیر و تاریخ جمع قرآن که در آن سخنان ویژه درباره مصحف امیرالمومنین علی علیه السلام، اثبات اختصاص اهل بیت به علم قرآن اجماعاً من الصحابه دارد و نیز جدا ولی ویژه (در قرائات و روایات)، علوم قرآن و آداب قرائت قرآن کریم ذکر مآخذ و اسامی مفسران و مقریان و شرح مفهوم و حد تفسیر و تأویل، مفروغ و مستانف، تضاد و ترتیب (در فهرست فصول آورده خواهد شد). در تفسیر هر آیه، نخست قسمتی از آیه را نقل و به تفسیر بخشهای مورد نیاز می پردازد و گاه تمام آیه را کلمه به کلمه و جمله به جمله نقل و تفسیر میکند. شیوه تفسیر هر آیه یا جمله ای از آیه بدین گونه است که نخست به بیان: نزول، وضع، اشتقاق، الکتبه، لغت، نحو، معانی، تفسیر، کلام، قرائت و سرانجام به بیان اسرار می پردازد که با این گونه عناوین آغاز میشود: قال ارباب الاصول، قال الذین اوتوا العلم و اطلعوا على اسرار القرآن، قال الذین لایکتبون ما انزل الله و قال الذین عندهم علم الکتاب و جز اینها و در پایان دیباجه خود اعتراف میکند که اسرار قرآن را از قول اهل بیت می آورد، و عناوین مذکور تعبیرات مناسبی از

صدیقین اهل بیت پیامبر است:

«فنقلت القراءة والنحو واللغة والتفسير والمعاني من اصحابها على ما اوردوه في الكتب نقلاً صريحاً صحيحاً من غير زيادة و نقصان... و عقببت كل آیه بما سمعت فيها من الاسرار و توسمته من اشارات الابرار...» و در پایان فصل ۷ گوید:

«ثم نشير الى الاسرار التي هي مصابيح الابرار و سميت الكتاب بذلك و الله تعالى نسال ان يعصمنا من التفسير بالرأى و تسويل النفس و وسواس الشيطان... و اذا قلت قال اهل القرآن او اصحاب الاسرار او الذي شققت له اسماً من معنى الایة فلا ارید به نفسی عیاداً بالله و انما ارید الصدیقین من اهل بیت النبی (ص) فهم الواقفون علی الاسرار...»^{۲۵}

ویژگی دیگر افزودن فهرست مجموعه اسرار در پایان تفسیر سوره فاتحه و فهرست معانی سوره بقره، در پایان آن سوره است. این دو فهرست بگونه جدول است و در فهرست تفسیر فاتحه اسرار یاد شده در مورد هر آیت، مانند مفروغ و مستانف تضاد و ترتیب و مواضع مثالی سبعة را با اشارت یاد میکند.^{۲۶} و در فهرست معانی سوره بقره پاره‌ای از کلیات مباحث را که برخی از قبیل اسرار است و برخی از دیگر موضوعات آورده است.

ویژگی دیگر تحقیق و بررسی تاریخ و عقائد صابئه است که بارها و به تفصیل به آن می‌پردازد. شهرستانی «صبوه» را در تضاد با «حنیفیه» می‌بیند و اظهار میدارد این تضاد از عصر نوح و زمان ابراهیم و همچنان تا زمان پیامبر خاتم (ص) جاری است. او میگوید: نوح از حنفاء و خصماء نوح صابئه بودند؛ همچنین فرعون و هامان، آزر، نمرود، ود، سواع، یغوث و یعوق و نسر بخت نصر و کل فرس را که به مقابله پیامبران عصر خود برخاستند صابئه مینامد (به برگهای بسیار از جمله برگ ۱۶۹ ب ۱۷۰ رجوع شود)

۵ فهرست مطالب دیباجه و فصول ۱۲ گانه مقدمه

شهرستانی در دیباجه علاوه بر تصریح به نام کتاب، به اصول شیوه‌ای که در این تفسیر برگزیده اشارت دارد. از دیباجه می‌توان دریافت که تکامل فکری او در سه دوره انجام شده. نخست دوران جوانی (یا نوجوانی) که تفسیر قرآن را از اساتید خود استفاده میکرد. «کنت علی حدیثه سنی اسمع تفسیر القرآن من مشایخی سماعاً مجرداً» (دوره اول) سپس خواننده‌های خویش را نزد استاد خود^{۲۷} ناصرالسنه ابوالقاسم سلمان بن ناصر انصاری مرور و تحقیق کرده (دوره دوم)

سرانجام بر اثر مطالعه کلمات و آثار اهل بیت (ع) به گنجینه‌های پنهان قرآن کریم و اصول استوار دانش قرآن دست یافت، با زبان قرآن آشنا شد. مناهج خلق و امر، مراتب تضاد و ترتیب و هماهنگی عموم و خصوص و حکم مفروغ و مستانف را شناخت. (دوره سوم)

بنابراین تحصیلات شهرستانی در جوانی انجام شده و از آن پس به ابوالقاسم انصاری مراجعاتی داشته.^{۲۸}

تکامل فکری او با مطالعه کلمات اهل بیت و ارشاد مرشدی که هیچگاه با صراحت از او یاد نکرده است آغاز شده است: «ثم اطلعت على مطالعات کلمات شریفه عن اهل البيت و اولیائهم علی اسرار دینه... فوجدت عبداً من عباد الله الصالحين كما طلب موسى عليه السلام مع فتاة فوجدنا عبداً من عبادنا... فوجدت الحبر العالم فاتبعته علی ان علمنی مما علم رشدنا و آنست نارا و وجدت علی النار هدی^{۲۹} (دیباچه) در پایان دیباچه از تفسیر به رای، بدون اسناد به روایت استعاذه میکند:

«و استعید بالله السميع العليم من القول فيها برأی و استبداد دون روایة و اسناد و الخوض فی اسرارها جزافا و اسرافا دون العرض علی میزان الحق و الباطل»
الفصل الاول فی اوائل نزول القرآن و اواخره و مده نزوله. در این فصل از کافی کلینی این حدیث شریف را از امام صادق (ع) میآورد که:

«اول ما انزل الله تعالی علی رسوله (ص) بسم الله الرحمن الرحيم اقرا باسم ربك»
الفصل الثانی فی ذکر کیفیت جمع القرآن. در این فصل از اهمیت نسخه قرآن که در دست امیرالمومنین علی علیه السلام بود و آن حضرت در آن نسخه اسراری به اشارت پیامبر (به گونه تفسیر) افزوده بود یاد میکند. و صحابه ای را که جمع قرآن را بر عهده گرفتند ملامت میکند که چرا به آن نسخه مراجعه نکردند.

«... دع هذا كله كيف لا طلبوا جمع علی بن ابی طالب او ما كان اكتب من زيد بن ثابت او ما كان اعرب من سعيد بن العاص او ما كان اقرب من رسول الله (ص) من الجماعة، بل تركوا با جمعهم جمعة و اتخذوه مهجورا و نبذوه ظهريا و جعلوه نسياً منسياً و هو عليه السلام لما فرغ من تجهيز رسول الله (ص)... الى ان لا يرتدى بردا الا لجمعه حتى بجمع القرآن اذ كان مأموراً بذلك بجمعه كما انزل من غير تحريف و تبديل... و قد كان اشار النبي (ص) الى مواضع الترتيب و الوضع...»

در ادامه فصل دوم از حدیث ثقلین سخن میآورد و سرانجام میگوید: علی بن ابی طالب و امامان فرزندان او همین قرآن که در دست است میخواندند و به فرزندان خویش تعلیم میدادند.^{۳۰}

الفصل الثالث فی ذکر اختلاف الرواة فی ترتیب نزول القرآن. در این فصل دو گونه جدول دارد:

جداول نخست ترتیب نزول سوره قرآن کریم را نشان میدهد بر اساس پنج روایت زیر:

۱ - روایت مقاتل از طریق اسناد و رجال خویش.

۲ - روایت مقاتل از امام امیرالمومنین علی علیه السلام.

۳ - روایت ابن عباس

۴ - روایت ابن واقد

۵ - روایت امام جعفر صادق سلام الله علیه

جداول دوم برای نشان دادن ترتیب (ولاء) سوره‌ها است بر اساس ۵ مصحف:

۱ - مصحف عثمان

۲ - مصحف عبدالله بن مسعود

۳ - مصحف ابی بن کعب

۴ - روایت محمد بن خالد برقی

۵ - بر اساس روایت موجود در تاریخ ابن واضح

شهرستانی پس از نقل جداول گوید: «وقد راینها جمعت فی جداول علی اختلافات فیها بین الرواة، فنقلناها كما وجدنا... و لعلک لا تجدها مسطورة فی سایر التفاسیر، فانها قد اقرت عن امثالها لالان المفسرین خلوعن الاحاطه بها... ولكن لقله القائدة فیها و كثرة المهمات الشاغله عنها...»^{۳۱}

الفصل الرابع فی القراءات: در این فصل جداول منظمی در معرض استادان قرائت و قراء سبعة و ثلثة دارد با اشارت کوتاهی به زندگی آنان. در پایان فصل ۴ درباره تفسیر به رای میگوید: «وقد قال النبی (ص) من فسر القرآن برأیه، فان اصاب فقد اخطا و ان اخطا فلیتبا مقعده من النار و قد قیل لیس شی با بعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن. اللهم الارجالا یوتهم الله فهما فی القرآن هم اوتاد الارض»

الفصل الخامس، فیما یتحّب لقاری القرآن و یکره له. در این فصل میگوید «و اما الذی احذثه المتاخرون و سموها قراءة الوزن من التكلف و التعسف».

الفصل السادس، فی اعداد سور القرآن و آیاته و کلماته و حروفه علی ما اختلفوا فیها و اتفقوا علیه.

الفصل السابع، فی تعدید المفسرین من الصحابه و غیرهم و تعدید التفاسیر المصنفة و المعانی و اصحابها. نخست از صحابه رسول الله (ص) که در تفسیر قرآن سخن گفته اند و سپس از راویان از صحابه که تفسیری نوشته اند یاد میکند. در میان صاحبان تفسیر اسامی چند تن از علماء شیعه مانند ابو حمزه ثمالی و واحدی نیشابوری دیده میشود. در پایان این فصل میگوید:

«و جماعة صنفوا فی التفسیر و هم یعدون من اصحاب المعانی لامن اهل التفسیر»^{۳۲}

الفصل الثامن، فی معنی التفسیر و التأویل. شهرستانی در این فصل به بیان معانی لغوی و اصطلاحی تفسیر و تأویل و اقسام و موارد آنها پرداخته و در پایان فصل میگوید:

«فرؤیه المستأنف هو الظاهر و التنزیل و التفسیر و رویة حکم المفروغ هو الباطن و التأویل و المعنی و الحقیقه»^{۳۳} (در این باره به فصل ۱۲ در شرائط تفسیر مراجعه شود)

الفصل التاسع، فی العموم و الخصوص و المحکم و المتشابه و الناسخ و المنسوخ شهرستانی در این فصل پس از بیان عموم و خصوص و عام و خاص از تشخیص خاص یا تخصیص خاص به مصداقی معین که کثیری از اهل علم از آن غفلت ورزیده اند سخن میگوید و این تشخیص خاص یکی از ارکان ویژگی های این تفسیر است که در جایهائی از کتاب به تحقیق آن پرداخته و آن را تاویل کتاب الله میدانند. «و اما تشخیص المخصوصات فمما اغفلها کثیر من اهل العلم... و من ذلک القبیل قوله تعالی و رحمتی وسعت کل شی و ذلک عام لاعموم فوقه ثم خص الرحمة بقوم فقال: فسا کتبها للذین یتقون... ثم تشخصها بشخص مخصوص هو الرحمة و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین»^{۳۴}

در تفسیر هدایه در سوره فاتحه به تفصیل در این باره پرداخته:

«و سر^{۳۵} اخر ظهور المعانی با لکلمات و الاسامی امر معلوم و ذلک هو التفسیر لکن تشخیص الاسامی و المعانی بالاشخاص و الاعیان امر مشکل ذلک هو التأویل و کما ان رحمه الله... متشخصه بشخص هو النبی (ص) بعینه و شخصه... کذلک نعمة الله... متشخصه بشخصه علیه و آله السلام... فالرحمة و النعمة فی التنزیل علی الاطلاق یعمان الموجودات...^{۳۶} و هما فی التأویل علی التعین یخصان شخصا او شخصین... و علی هذا المنهاج الصراط فی التنزیل طریق مستقیم و فی التأویل شخص مستقیم». در تفسیر آیه «فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین» درباره تشخیص مصداق به تفصیل و توسعه بیشتر پرداخته است که ملاحظه میشود: «و کما عرفت ان الحق یتظهر بالمحقق کذلک تعرف ان الباطل یتظهر بالمبطل فالانسان الاول شخص آدم... فابلیسه شخص من اشخاص الجن و هو الحارث بن مره... و کما ان العقل الفعال له شخص فی العالم الجسمانی و هو النبی فی زمانه او النائب عنه او الوارث منه فی غیر زمانه کذلک الجهل المشابه للعقل له شخص فی العالم الجسمانی و هو خصم النبی فی زمانه او خصم نائبه و وارثه فی مکانه و ان من لم یقل بالامر ابلیس... کذلک من لایقول بالامر من الاشخاص کالفلاسفه و کما ان الله تعالی یتکلم علی لسان الانبیاء... کذلک ابلیس یتکلم علی لسان الفلاسفه... و کما ان ابلیس نازع الله فی حکمه و قدره کذلک قدریه خصماء الله فی القدر و کما ان ابلیس لم یقل بالامام الحاضر الحی القائم کذلک العامه و الشیعه المنتظره لم یقولوا الا بالامام الغائب المنتظر»^{۳۷}

اعتقاد شهرستانی در ناسخ و منسوخ (پس از نقل اقوال و عقاید درباره مقصود و مفهوم نسخ در قرآن) آنست که آیه ناسخ در تاویل مرحله کمال آیه منسوخ است.^{۳۸} چنان که سوره تبری = (کافرون) که گفته اند منسوخ آیه سیف است.

«کتب علیکم القتال — قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم...» در حقیقت آیه السیف مرحله متمم عملی سوره تبریست: «ولم یعلموا ان قوله لکم دینکم ولی دین نهاییه فی التبری بالقول و تقریر التوحید باللسان و الاعتقاد و انما یتم کل التمام اذا اقرن بالتبری بالفعل و تقریر التوحید بالسیف...»^{۳۹}

الفصل العاشر، فی حکمی المفروغ و المستانف و طرفی التضاد و الترتیب علی قاعدتی الخلق و الامر. شهرستانی سه قاعده در این فصل آورده است که پایه های تالیفات او را در سراسر کتاب مفاتیح الاسرار و اصولا جهان بینی او را تشکیل می دهد: مفروغ و مستانف، تضاد و ترتیب و قاعده خلق و امر

مفروغ و مستانف را او در همین فصل به اختصار توضیح داده و به بیان تاریخیچه به وجود آمدن اصطلاح مفروغ و مستانف پرداخته و در بسیاری دیگر از مواضع کتاب از جمله در تفسیر «هدی للمتقین» و «لاریب فیه» و «ختم الله علی قلوبهم» آن را توجیه و تبیین میکند. در این جا از بیان چند نکته ناگزیر است.

الف — بینش و فلسفه شهرستانی در مورد رابطه جهان با خداوند و رابطه انسان و خداوند بر این اساس است که مخلوقات حتی عقول مجرده صادر از امر الهی است نه از ذات او^{۴۰} و تمام جهان در رابطه با تقدیر و اراده الهی یا سیر مقدر خود را طی کرده و کمال خویش را (به سوی خوبی یا به سوی بدی) باز یافته یا ناقص است و رو به کمال دارد و طالب کمال است. شهرستانی نخستین را در رابطه با قرآن و شریعت و هدایت مفروغ^{۴۱} می نامد. و دوم را مستانف چه در خلیات و چه در امریات.^{۴۲}

در اصطلاح او دو «کون» و دو حکم وجود دارد «کون المفروغ» و «کون المستانف»^{۴۳} و نیز «کون القیامه مفروغ» و «کون الشریعه المستانف» و همچنان که روح در پیکر و معنی در لفظ پنهان است مفروغ در مستانف پنهان است. مفروغات که آیات محکمه بدانها اشارت دارد در دل مستانفات (که متشابهات اند) ساخته میشود در تفسیر «ذلک الکتاب لاریب فیه» گوید:^{۴۴} «ان فیه حکمین حکما مفروغا و حکما مستانفا فالحکم المفروغ فیه انه کامل حق و صدق مفروغ عنه لاریب فیه و عالم المفروغ کله علی نور الیقین... و انما الریب فی عالم المستانف... و انما المفروغ یری فی المستانف کما ان الروح یری فی القالب و المعنی یسمع بالعباره و الروحانی یظهر فی الجسمانی و المعقول یدرک بالمحسوس... لان الکمین ینبغنی ان یرجی فی المفروغ و المستانف کما اجری فی سائر الموجودات و الاحکام قدس الله روح من هدانا الی هذا السر اللطیف»

ب — شهرستانی مسئله جبر و تفویض و تعارض آیات و روایات را بر اساس قاعده مفروغ و مستانف حل میکند و «امر بین الامرین» را از این قاعده استخراج می نماید وی نمونه هایی

از آیات و روایاتی که گروهی از مسلمانان به استناد آنها قائل به جبر و نفی استطاعت شده‌اند و نیز آیات و روایاتی را که گروهی دیگر از آن استفاده تفویض و اختیار کرده‌اند آورده و این افراط و تفریط و عدم معرفت اصل صحیح و سخن حق «امر بین امرین لاجبر و لا تفویض» را که بر اساس شناخت مفروغ و مستانف راست می‌آید ناشی از اختلاف شیخین می‌داند: «والمذهبان محمولان علی طرفی الافراط و التفریط و مصدرهما اختلاف الشیخین فی الحکمین ولو عرفوا ان القول فیہ امر بین امرین ... لما عاودوه الی اقامه الحجج بعد الحکم ... فقد افتی بالحکمین»

به اعتقاد شهرستانی آیات و اخباری که دستاویز جبریان است از قبیل آیات ختم و طبع و آیات یاس از ایمان کفار، حدیث «السعیذ سعید فی بطن امه...» و «جری القلم بما هو کائن» و نظائر اینها از احکام کون مفروغ است و آیات و اخباری که دستاویز مفوضه است از قبیل: احادیث و آیات تکلیف و انذار، امتحان تحذیر، از احکام کون مستانف و چون بر این قاعده که از اسرار علوم خاندان نبوت است آگاه نبوده‌اند جمع بین این دو گروه از آیات و روایات نتوانسته‌اند: «ومن لم یعرف الحکمین تعذر علیه الجمع بین آیات الثابتین علی الانذار» و بین آیات «الامر بالانذار» و «ذلک هو سر الاسرار»

شهرستانی بارها اشعریان و معتزلیان را به خاطر اعتقاداتشان رد و به اشتباه و کوری و دوری از تعلیمات اهل بیت متهم می‌کند.

در اسرار آیه «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و ابصارهم غشاوه» پس از نقل اقوال اشعریان و قدریان با عنوان «کلام» - سخن استدلالی جامعی درباره این دو فرقه دارد که اینک نقل می‌گردد: «وقد سمعت من الفریقین اضطراب اقوالهم فی الختم و الطبع و الاقوال و اضافتها الی الله تعالی و ما یلزم الفریقین من رفع التکلیف او تکلیف ما لا یطاق... و بالاتفاق بین الفریقین لم یرتفع التکلیف و من طبع علی قلبه کیف یخاطب بالایمان و اعجب من ذلک تناقض الامر و الخبر...^{۴۵} فکیف وجه الجمع بین الامر و الخبر و بالخبر لم یرتفع التکلیف من المنذر بالانذار و عن المنذر بالقبول و الاشعری ظن انه لما التزم تکلیف ما لا یطاق و لم یقل بتقیح العقل فیہ فقد نجا من الزام التناقض اذ کان تقدیر خطاب المکلف: افعل یا من لا یفعل. و تقدیر خطاب النبی (ص): من لا یومن قط و لا یقبل الانذار قط و انذر من طبعت علی قلبه و سمعه فلا یفهم و لا یسمع و المعتزلی ظن انه لما حمل الطبع و الختم علی الجزاء فقد نجا من تقبیح العقل فیہ و انما ینفعه ذلک اذا اخرجہ من دار التکلیف فاذا کان فی دار التکلیف... لزم مالزم الاشعری من التناقض و زیاده تقبیح العقل... فما الخلاص... و من لم یرالکونین و لم یعرف الحکمین فهو فی کل مسئله اعور بای عینیه شاء و من اخذ العلم من اهله و بصر بالکونین اعنی کون المفروغ و کون المستانف علم ان الخطاب بالانذار حکم

المستأنف و هو ليس ينقطع في دارالتكليف و ان الخبر عن عدم قبول الانذار بالختم حكم المفروغ و ليس يبطل هو في عالم التقدير و الحكمان من حيث الصورة متناقضان و من حيث المعنى متوافقان...»

سپس در پایان بحثی که در پی سخن بالا در مورد وجود تضاد و ترتب در دیانات دارد گوید: «و هذا شرح الحكم المفروغ و بيانه في المستأنف فان المفروغ انما يظهر في المستأنف و التقدير انما يظهر بالتكليف...»

ج — شهرستانی در مورد نخستین باری که اصطلاح مفروغ و مستأنف به کار رفت در فصل ۱۰ مقدمه حدیثی میآورد که: شیخین عمر و ابوبکر در مورد قدر سخن میگفتند سخن بلند آنان به پیامبر (ص) رسید. از مورد بحث آنان پرسید گفتند در قدر سخن میگفتیم پیامبر گفت چرا درباره فرشته ای سخن نمگوئید که نیمی از آن آتش است و نیمی از آن برف نه آتش فرو نشیند و نه برف آب شود عمر برخاست پرسید: «انحن فی امر مبتدا ام نحن فی امر مفروغ» و فی روایه: «فی امر انف» فقال علیه السلام «نحن فی امر مفروغ عنه» فقال عمر... ففیم العمل اذاً فقال علیه و آله السلام یا عمر اعملوا و کل میسر لما خلق له^{۴۶} فاخذ لفظ المفروغ و المستأنف من ذلك المجلس و ذهب قوم الى ان الاحكام كلها مفروغه مقدره فی الازل... حتی بلغوا الى حد التفريط فی الاستطاعه و اثبات تکلیف مالا یطاق و ذهب قوم الى ان الاحكام كلها مستأنفه مقدره علی اختیار العبد و المكلفون کلهم مختارون فی مجاری تکلیف... و مصدرهما اختلاف الشیخین فی حکمین...»

الفصل الحادی عشر، فی اعجاز القرآن نظماً و فصاحةً و جزالةً و بلاغةً و بدایه شهرستانی در پی این عنوان به شرح یکایک کلمات بالا پرداخته است.

الفصل الثانی عشر، فی شرائط تفسیر القرآن. در این ناروا بودن تفسیر به رای تاکید میکند و تاویل را به شرط آن که با مفهوم لغوی و عرفی مخالف نباشد و مفسر در مقام تعصب برای مذهبی خاص بر نیاید جایز میشمرد، میگوید تاویل آیات متشابهه بسیار دشوار است و بیشتر مفسران رعایت بی طرفی را نمیکنند چنان که اشعریان آیات را مطابق مذهب خویش تاویل و تفسیر میکنند و قدریان مطابق مذهب و رای خویش.^{۴۷}

۶ تعلیقات

۱ — در حاشیه تتمه صوان الحکمه به نقل از نسخه ای از نزه الارواح: تاج الدین امیه بن عبدالکریم الشارستانی (تتمه):

(۱۳۷)

۲ — تتمه صوان الحکمه: شارستانی (همان صفحه)

۳ — در حاشیه التحبیر سمعانی (۲: ۱۶۲) به نقل از ذیل آمده: قال ابن السمعانی سألته عن مولده فقال سنه ۴۷۹ و كذلك

ورد مثل هذا التاريخ فی لسان المیزان.

۴ - بنابر نقل ذهبی در لسان المیزان، سمعانی در «معجم الشیوخ» نیز همین اتهام را آرد: «و كان متهما بالميل الى اهل البدع» و ذهبی خود چنین تفسیر میکند: «یعنی الاسماعیلیه والدعوه الی ضلالتهم» سبکی پس از نقل عبارت تحبیر چنین تعلیق کرده است: «اما فی الذیل فلاشی فیہ من ذلك و انما ذلك فی التحبیر و ما ادری من این ذلك لابن السمعانی فان تصانیف ابی الفتح داله علی خلاف ذلك» این سخن سبکی با برداشتی که این نگارنده درباره شهرستانی دارد راست میآید. هر چند این اتهام در کلام صاحب تاریخ خوارزم (بنا ب نقل یاقوت) نیز دیده میشود. اما سخن خوارزمی خالی از شبهه نیست زیرا منشا تمایلات الحادی شهرستانی را اشتغال به فلسفه میدانند: «ولیس ذلك الا لعراضه عن نور الشریعه و اشتغاله بظلمات الفلسفه»

۵ - سبکی آرد: «روی عنه السمعانی حدیثا و حکایتین» (طبقات الشافعیه ۶ : ۱۳۰)

۶ - ابوالمظفر احمد بن محمد بن مظفر خوافی نیشابوری (م - ۵۰۰)

۷ - ابونصر بن ابی القاسم عبدالکریم قشیری (م - ۵۱۴)

۸ - ابوالقاسم سلمان بن ناصر انصاری (م - ۵۱۲). شهرستانی در دیباجه این تفسیر گوید: «ولقد كنت علی حدیثه سنی اسمع تفسیر القرآن من مشایخی سماعا مجردا حتی وقت فعلقته علی استادی ناصرالسنه ابی القاسم سلمان بن ناصر الانصاری رضی الله عنهما تلقفا»

۹ - از شاگردان ابوالعباس لوکری و از مدرسان نظامیه بغداد.

۱۰ - معجم البدان: شهرستان

۱۱ - به نظر میرسد این فهرست را نیز از تاریخ خوارزم آورده است.

۱۲ - یاقوت (شاید از زبان خوارزمی) در وصف این کتاب گوید: و کتاب شرح سورة یوسف بعبارة لطیفه فلسفیه. مؤلف تبصره العوام نیز (بنا بر نقل آقای نائینی و آقای دانش پژوه) در وصف این کتاب چنین آورده است: «شهرستانی از اشاعره در قصه یوسف گوید که برادران یوسف جمله انبیاء بوده اند». بنابراین پیداست که تفسیر سورة یوسف شهرستانی دیده شده است.

۱۳ - در پاره ای از نسخ مراجع: المناهج والبیان (حاشیه تتمه صوان) یا المناهج والبینات در مفتاح السعاده المناهج نام کتابی و البینات نام تألیفی دیگر است.

۱۴ - شاید این کتاب بخشی از کتاب الملل و النحل شهرستانی (دانش پژوه، نامه آستان قدس، دوره ۷) یا خود تاریخ الحکماء شهرزوری است (بروکلمان ذیل (ص ۷۶۳ و جلالی نائینی: توضیح الملل ج ۱: ۴۰). آقای جلالی نائینی از تاریخ ادبیات هوار نقل میکند: شهرستانی کتابی در تاریخ حکماء نوشته که در دست بلاشر بوده و ترجمه فارسی آن توسط فریزر به اروپا انتقال یافته و به وسیله یکی از شاهزادگان هندی خریداری و به هند برده شده است.

۱۵ - از نسخه ای از نزهه الارواح شهرزوری استفاده میشود، این مجلس در خوارزم برای خوارزمشاه انعقاد یافته بوده است. در این جا چند نکته قابل ذکر و یادآوری است:

الف - این مجلس که بنابر نوشته آقای جلالی نائینی در سالهای جوانی شهرستانی انعقاد یافته بوده، بدون شک به وسیله پاره ای از مستمعان آن مجلس نوشته شده و در قید کتابت آمده و ما میدانیم که ضبط گفتار گوینده نشان دهنده ارج فراوانی است که به مقام علمی گوینده می نهاده اند و سخنرانی او را از نظر قدرت بیان و اهمیت محتوی با دیده احترام می نگرستند و این نکته که او از این موقعیت در روزگار جوانی برخوردار بوده است، با آنچه شهرستانی خود در مقدمه مفتاح الاسرار می گوید: «ولقد كنت علی حدیثه سنی اسمع تفسیر القرآن عن مشایخی سماعا مجردا» هماهنگ است.

ب - بیهقی میگوید شهرستانی بیش از ۲۰ تصنیف دارد که هیچ یک به شیوه حکما نیست و از این که در این مجلس به اصول حکمت اشارت دارد در شگفت شده و در پایان کلام خویش از کتاب تفسیری که در دست داشت و در آن آیات قرآن حکیم را به مبانی حکمت و شریعت تاویل میکرد، سخن میگوید. سخن بیهقی که او در تالیفات خود «لایسک سبیل الحکماء» با مخالفتی که شهرستانی در تفسیر با فلاسفه نشان میدهد و آنان را مظهر ابلیس میدانند: «ابلیس یتکلم علی لسان الفلاسفه» (۱۲۱ - الف) «وزلت الفلاسفه اذ ارتقو فی الاسباب» و جز اینها هماهنگ است اما این سؤال پیش میآید که مقصود بیهقی از «حکمت» چیست.

ج - طرفه ایست قابل ذکر که چند نسخه از این مجلس مکتوب که تا این زمان دیده ام همه به خط قطب الدین شیرازیست و به پیوست رساله «افحام اليهود و تنقیح الابحاث فی الملل الثلاث ابن کمونه»

- ۱۶ - جلالی نائینی، توضیح الملل ۱: ۵۸.
- ۱۷ - علم الواجب (مقدمه آقای معزی بر مصارع)
- ۱۸ - در فهرست کتابخانه مجلس (۲: ۳۵۷) عنوان نسخه به غلط چنین آمده است «مکتوب شرف الاسلام محمد شهرستانی به تاج الدین محمد سهلان» که این غلط در برخی نقلها راه یافته است.
- ۱۹ - کشف الظنون و بروکلیمان: مصارعات
- ۲۰ - اکسفورد، ۱۹۳۴.
- ۲۱ - تحبیر ۲: ۱۶۱. همین اتهام در سخن سمعانی اعتراض سبکی را بر انگیزته و آن را ناروا میداند
- ۲۲ - معجم البلدان: شهرستان
- ۲۳ - در مواردی پیداست کاتب نسخه از خواندن صحیح نسخه اصل ناتوان بوده چنان که در پایان دیباجه، مؤلف گوید: «و اقدام علی الخوض فيها فصولا فی علم القرآن... و قد بلغت اثنا عشر فصلاً کاتب نسخه چنین نوشته «ولقد مر علی الخوض...» و نظائر این بسیار است.
- ۲۴ - برای این سؤال که آیا این تفسیر ادامه یافته یا بیشتر از این نوشته و اگر نوشته تا چند جلد ادامه داده است پاسخی مستدل در دست نیست حدس زده شده که این تفسیر در ۱۲ جلد میشده است. و نیز مشخص نیست تفسیر سورة یوسف و قصه موسی و خضر که به شهرستانی منتسب کرده‌اند از اجزاء همین تفسیر مقتایع الاسرار باشد.
- ۲۵ - برگ ۱۸ ب.
- ۲۶ - برگ ۲۴ الف.
- ۲۷ - و کثیر اما کنا نراجع استادنا ناصرالسنه...
- ۲۸ - نه‌ایه الاقدام: ۳۸
- ۲۹ - دیباجه کتاب ص.
- ۳۰ - به اعتقاد این نگارنده این فصل و نیز فصل ۱۰ برای شناخت اعتقاد مذهبی شهرستانی بایستی مورد مطالعه دقیق قرار گیرد. خاصه در مورد آیه شریفه «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه...» که میگوید بر طبق حدیث صحیح مروی در صحیح بخاری نخست از قرآن جمع عثمان که به ولایات فرستاده فوت شده بود و می‌افزاید: قال بعض اهل العلم کم آیه مثلها فقدوها مآکان یتعلق بمناقب اهل البیت...» (گ ۳ - ب)
- ۳۱ - برگ ص
- ۳۲ - گ ۱۸ ب
- ۳۳ - در این باره بنگرید به فصل ۱۲ در شرایط تفسیر.
- ۳۴ - گ ۲۰ الف
- ۳۵ - گ ۴۲ ب
- ۳۶ - یاد آور میگردد شهرستانی خود این تشخیص خاص و تعیین مصداق را به نوعی دیگر در ملل و نحل از جمله عقاید منصوریه (از فرقه باطنیه) یاد کرده و در فصل ۱۲ مقدمه (گ ۲۶) آن را نظر معطلان تفسیر قرآن میداند و رد میکند: و المعطل یتربک الظاهر و یتاول العبادات کلها علی رجال و المحظورات علی رجال و الدین معرفه ذلک الرجل و قد تبرأ منهم الصادق جعفر بن محمد... و قد کتب الیه ان قوما من شیعته قالوا ان الصلوة رجل و الصوم رجل... و كذلك تناولوا المحارم علی اشخاص فقال (ع) من کان یدین الله بهذه الصفة... فهو عندی مشترک بین الشریک... سمعوا ما لم یقفوا علی حقیقته.
- ۳۷ - در ملل و نحل نیز همین تعبیر را درباره شیعه امامیه اثنا عشریه دارد.
- ۳۸ - این بیان را در نسخ شرایع تکمیل میکنند. شریعتهای منسوخ را به سیر خلقت در نطفه و علقه و مضغه تشبیه میکنند که خلق آخر ابطال مراحل نخستین نیست بلکه تکامل آنهاست و بر اساس آنها: «مثل انتساخ النطفه بالعلقه... الی المرتبه السابعه... فافهم معنی الدقیقه و لاتظن ان شریعت من الشرایع تبطل بشریعه اخری... فان النطفه فی الخلقیات لوبطلت او ارتفعت لم تصل الی المرتبه الثانيه... بل انتهت نهایتها من التمام (گ ۲۱ - الف)
- ۳۹ - برگ ۲۱ ص ب

۴۰ - وزلت الفلاسفه اذار تقوا في الاسباب الى العقل الفعّال و حكموا بصدوره عن ذات الله لاعن امرالله (گ) ۱۲۰ -

(الف)

۴۱ - ان الانبياء و الاولياء لما كانوا عالمين بالفطره و لهم حكم المفروغ عنهم اذ بلغوا النهايه و الكمال... كذلك الذين خاصموهم بالتضاد لهم حكم المغضوب عليهم باللغه المفروغ عنهم بتمام الضلاله... و كما ان المتعلمين هم على حد البدايه و لهم حكم المستأنف و الميتداء كذلك الذين قابلوهم بالتضاد من الضالين ليس لهم حكم الذين غضب اليه عليهم و لافروغ عنهم... بل هم على حد الامكان عن الضلال... فتقابل الفريقان مفروغا و مستأنفا (گ) ۴۳ ب و ۴۴ الف)

۴۲ - و انت اذا لاحظت الموجودات و جدتها على قسمين احدهما موجودات حاصله بالفعل كامله في الذات منزّهه عن الماده و الزمان و المكان كالتديسات من الملائكه و المقربين من الروحانيات و الثاني موجودات حاصله بالقوه متوجهه الى الكمال مخلوقه من ماده و في زمان و مكان كذلك اذا لاحظت الامريات و جدتها على قسمين احدها احكاما مفروغه و كلمات تامه... و الثاني احكام مستأنفه و قد توجهت الى التمام.

۴۳ - گ ۴۲ الف و گ ۵۲ - الف و گ ۶۴ الف

۴۴ - گ ۲۲ - ب و گ ۲۵ - ب و گ ۵۰ - الف و گ ۴۴ - آ و گ ۶۴ - آ و گ ۵۸ - آ و گ ۶۰ - ب و گ ۶۲ -

- ب تا ۶۴ - الف

۴۵ - مقصود از امر و خبر امر به انذار و خبر از عدم ايمان آنان پس از انذار.

۴۶ - احاديثي با مضمون نزديك به مضمون اين حديث در مسند ابن حنبل و جامع ترمذی به تکرار در مواضع مختلف وارد شده است. به معجم المفهرس جلد ۵، ص. ۱۲۲ مراجعه شود.

۴۷ - گ ۲۵ ب شهرستاني در بسياري از مواضع اين كتاب بر لزوم رجوع به مصادر علم و اهل بيت (ع) در موارد شك و ترديد در تاويلات قرآني تاكيد دارد. از جمله در اول سورة بقره در بحث از كلام الهي پس از ابطال عقايد اشعريان و كراميان و كل متكلمين سخني ميگويد كه نهايت تسليم او را نشان ميدهد: «والانسان بين امرين في هذا المقام اما يسلك سبيل السلامه فيو من بالله و ملائكته و كتبه... و يصدق بكتابه... و آياته و كلماته من غير ان يتصرف بعقله انه صفة ذات او صفة ذات او صفة فعل و لا ان يتكلم في انه قديم او حادث او محدث و يكما لم ذلك كله الى الله و الى الرسول... فيقول اذا سئل عنه: اقول ما قال الله و رسوله»

۷ برای بررسی شهرستاني به كتابها و مقالات زیر ميتوان رجوع کرد

كتابها:

- بيهقي علي بن زيد. تمه صوان الحکمه. - لاهور، ۱۳۵۱ ق.

- ابن حجر العسقلانی - لسان الميزان ج ۵: ۲۶۳ - ۲۶۴

- الزركلي، خيرالدين. الاعلام: قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب

والمستعربين و المستشرقين. - الطبعة الثانية مزیده محلاه بالخطوط و الرسوم. - مصر، ۱۳۷۳

- ۱۳۷۸ ق.

- سبکی - تاج الدين طبقات الشافعيه الكبرى ج ۶: ۱۲۸ - ۱۳۲

- بغداد تحقيق منيره ناجی سالم ج ۲: ۱۶۰ - ۱۶۲

- سمعانی، عبدالکریم بن محمد. التحبير

- شهرستاني، محمد بن عبدالکریم. توضیح الملل؛ ترجمه الملل و النحل؛ ترجمه مصطفی

- خالقداد هاشمی؛ تصحیح محمدرضا جلالی نائینی. — تهران، ۱۳۵۸. مقدمه.
- کحاله، عمر رضا. معجم المؤلفین؛ تراجم مصنفی الکتب العربیه. — دمشق: المكتبه العربیه، ۱۳۷۶ — ۱۳۸۱ ق. ج ۶.
- ونسینک، آرنت یان. المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، عن الکتب الستہ و عن مسند الدارمی و موطاء مالک و مسند احمد بن حنبل، رتبه و نظمه لفیف من المستشرقین. — لیڈن: بریل، ۱۹۳۶ — ۱۹۶۹. ج ۱ و ۵.

Arberry, A.J. Shahrestani on pre-Islamic Arabia. (Essays and studies presented to S. A. Cook, 1950, pp. 113-117).

Guillaume, A. Christian and Muslim theology as represented by al-Shahrestani and St. Thomas Aquinas (Bulletin of the School of Oriental and African Studies, v. 13, 1950, p. 551-580).

Lawrence, B.B. Shahrestani on Indian idol Worship. (Studia Islamica, v. 38, 1973, p. 61-73)

برای فهرست مصنفات شهرستانی رجوع شود به:

Oriental College Magazine, Novembre 1931.

1. Brockelmann, Carl. Geschichte der arabischen Litteratur. 2. Auflage. — Leiden: E.J. Brill, 1943, 1944.

2. Hodgson, M.G.S. The order of Assassins; the struggle of the early Nizârî Ismâ'îlîs against the Islamic World. — 's-Gravenhage, Mouton, 1955.

3. Shahrestani, Mohammad ebn 'Abd al-Karim. Livre des religions et des sectes; traduction avec introduction et notes par D. Gimaret et G. Monnot. — Paris, 1986.

4. Shahrestani, Mohammad ebn 'Abd al-Karim. Religions-parthein und Philosophen-Schulen.../von Theodor Haarbrücker. — Halle, 1850-1851. 2 vols. (Reprint, 1969).

5. Shahrestani, Mohammad ebn 'Abd al-Karim. The summa philosophiae of al-Shahrestani, Kitab nihayatu'l - iqdâm fi 'ilmi'l-Kalam, edited with a translation... by Alfred Guillaume. — London: Oxford University Press; H. Milford, 1934.

أحمد لله حمد السالك سميع محامد كلها على جميع نفعه كما حد أكثر أطباً
 مبارك كما هو أهله وصلى الله على محمد المصطفى في نبي الرحمة خاتم النبيين وعلى آله الطيبين
 الطاهرين صلوة دامية تركها إلى يوم الدين كما صلى على إبراهيم وآل إبراهيم ثم محمد
 والحمد لله الذي من عباده بأرسال الأنبياء والرسل وتأييدهم من السماء
 وإيضاح مناهج السبل منه عظم وضعها وعم نفعها بقوم باحكام حركات بيادهم
 وحفظ نشراتهم نظام العالم وحاصلهم مصادرة تكليفه وموارد تعريفه ومظاهر من
 معاذن من فقال صلى الله عليه وآله ما يا تبتكم رسول منكم يقصون عليكم آياتي
 فمن انفي واجل فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون : والحمد لله الذي من على
 الامم الحزينة بالمصطفى محمد صلوات صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم الامام الثانيه
 والفتوى والسابقة منه اعلمها تقموا واعظها صقعا فجعل دينه اكمل الايمان
 وشريعته لم الشريعة والتحل نفسه امام الامم وقايد الخيرة ومفتاح البركة
 وختم النبوة بختم النبوة والملك لا تخم لتقص النواك وخصه بالكتاب العزيز الذي
 لا ياتي به الباطل من بين يديه ولا من خلفه فقال عز من قائل لقد من الله على المؤمنين
 اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة
 وان كانوا من قبل لفى ضلال مبين وسما كتاب قرانا جمع بين المتبقيات فيه وفرقا
 فرقا بين المتضادات فقال عز من قائل وقرانا فرقنا لتقراه على الناس على مكث
 تنزيلا : وحق الكتاب بحجة من عنده الطاهرة ونقله من اصحابه التامة
 يتلونه حق تلاوته ويدرسونه حتى دراسته بالقرن يزكيتهم ورسوله وهم
 للتقلين وهم مجمع البحرين ولهم قاب قوسين وعندهم علم الكونين والعالمون
 وكما كانت الملائكة عليهم السلام معصيات له من بين يديه ومن خلفه تنزلا
 كذلك كانت الامية الهادية والعلماء الطائفة معصيات له من بين يديه
 ومن خلفه تفسيرا وتناويلا اما نحن فنلنا الذكر وانا له الحافظون فنزلا الذي
 بالملائكة المعصيات وحفظوا الذكر بالعالم الذين يعرفون تنزيله وتاويله وحججه
 ومشتابها وفاسخه ومنسوخه وعاقبه وخاصة ونجمه ونفقته ومطلقة

ومقيده ونصته وظاهره وباطنه ويكوز فيه بحكم الله من مفرغه
ومستأنفه وتقديره فتكليفه ولو امره وزواجره وولجانه ومخروطاته
وحلاله وحرامه وحدوده واحكامه بالخبر واليقين لا بالظن والتخمين اولى
الذي يهداهم الله واوكلهم اولوا الالباب فالقران هدى للناس عامة
وهدى ورحمة لقوم يؤمنون خاصة وهدى كذا في قوله صلى الله عليه
ولقومه اخص من اول والثاني وانه لذلك ولقوله صلى الله عليه
متفقين على ان عالم القران محض من اهل البيت عليهم السلام ان كانوا يسألون
على الجواب رضي الله عنه هل خصتم اهل البيت دوننا بشئ سوى القران وكان
يقول لا والذي لو اوجه وبالسنمة الهام في قران يفي هذا الخبر فاستننا القران
بالتخير ليل على اجماعهم بان القران وعلمية تنزيله وتاويله محض عنهم ولقد
كان جبر الله عبد الله بن عباس رضي الله عنه مصداق تفسير جميع التفسيرات
وقد دعاه رسول الله صلى الله عليه واله بان قال اللهم فقهه في الدين وعلمه
التاويل فلهذا لعلي رضي الله عنه حتى فقهه في الدين وعلمه التاويل ولقد كنت
على حد ذاته سنان اسمع تفسير القران من مشايخي سماعا مجردا حتى دفقت
فعلقته على ستادى ناصر السنه ابي القاسم سلمان بن ناصر انصاري رضي الله عنهما
تلقفا ثم طاعتني مطالعات ككاتب شريفه عن اهل البيت واوليائهم رضي الله عنهم
على سبيل در فينة واصول متبينة في علم القران ناداني من هو في نشاطي اللواحي
الايمري البقعة المباركة من الشجرة الطيبة يا ايها الذين امنوا اتقوا الله
ولو نوا مع الصادقين فطلبت الصلاطين طلب العاشقين فوجدت عبدا
من عباد الله الصالحين كما طبع موسى عليه السلام مع فتاه فوجدت عبدا
من عبادنا اتقياه رحمة من عندنا وعلمناه من لنا علما تعلمت منه
مناجحة الخلق والامر ومدارج القضاة والتهذيب ووجهي العموم والخصم
وحكمي المفروض والمستأنف فشعبت من هذا المعاد الوالد دون الامعاء
التي هي ما كل الضالك ومدخل الخبيث وارثت من ميراثي السلام بما بين
كاف من لوجه من سيم فاهتد بهت اللسان القران نظمه وترتيبه وبلا عنه

وجوالة وضاحته وبراعته وهو على رتبة فوق مراتب كلام العرب كما
 كلاما لعرب على رتبة فوق سائر لغات الناس كما كان نطق الانسان على رتبة فوق
 منطق لطير واصوات الحقل وكل مرتبة معجزة لِمَادُونَهَا مِنَ الْمَرَاتِبِ ثُمَّ
 تطلعت عن لعبان الاملعنى فوجدته بحراً لا يعنى عجاظه ولا مصدر غرابه بحراً
 بعيداً عن مدينا فعدده بحراً من الكلمات القدسية ثمه سبعة عشر بحراً
 لأن دروا الغواص واحد بحراً لأن غواصين الدر واحد فطفق ارتأى
 سران الخوض سباحة والسبحا والساحل بعيد ونيران اطلب سفينه قد
 غصبها الغاصب او خرقها العالم فاستار الى من اشارته حزم وطاعته حتم
 عالمك بجمع البحر او بمعنى تخنا فضاك ملتقى الى سرور عن الحيوة والحيوت قد
 اخذ سبيله في الحوسب فوجدت البحر العالم فاتبعته على ان علمنى مما علم
 رسدا وانست نادا فوجدت على التادهدى فنقل لقااة والنحو اللغة
 والهندي والمعاني من اصحابها على اوردوه في الكلب نقلا صريحا صحيا
 من غير تصرف فيها زيان ونقصان سوى بعض احوال تقصير مطول
 وعقت كل اية ما سمعت فها من الاسرار وتوسمتها من اشادات الاثر او لقد
 مر على الخوض مما اصولا في علم الغرائب بمفاتيح الغراب وقد بلغت اثنا عشر فضلا
 ولا هرت عنها سائر القاسير وسميت التفسير بمفاتيح الاسرار الاسرار
 واستجنيته بالقرط المسبح العليم من القول فيها برأى فاستبداد دون روايته و
 والخوض في اسرارها ومعانيها حرا فاسرافا دون الغرض على ميزان الحق والباطل
 ولقائمة الوزر بالقسط وتقدير الحق وتزيف الراى القايل له خير معادواكم
الفصل الثاني في اوائل نزل القرآن واواخره وهذه نزوله **روي**
 عن عبد الله بن عباس رضي الله عنه قال اول ما انزل الله **اقرا باسم ربك**
 للعلم الانبياء لم يعلم في رطبه صحا هداون ما نزل من القرآن اقرأ ونون والقلم
 وعن جابر بن عبد الله صحاحه غنة اول شيء نزل من القرآن بايها المشر وفي
 كتاب الكافي عن الكلبى عن الصادق ابي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام
 قال اول ما انزل الله تعالى على رسوله صلى الله عليه وآله اسم الله الرحمن الرحيم

مطلب
 عام من نزول
 القرآن
 واضحه

اقرا باسم ربك . وفي بعض الروايات اول ما انزل الله تعالى سورة الفاتحة
 وعن عثمان بن عفان رسول الله عليه كانت براءة اخر ما نزل من القرآن . وعن
 البراء بن عازب . قال الخاتمة نزلت يستفتونك قل الله يفتكم في الكلاله . وعن
 ابن شهاب . قال آخر القرآن عهدا بالعرش آية الربوا واية الدين . وعن عطاء بن
 صالح وابن عباس خراية قرآن التقوا يوما يرجعون فيه الى الله قال ابن عباس
 ملك رسول الله بعد هذه الاية سبع ليال ومجي به يوم السبت وانتقل يوم
 وعن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال اخر سورة نزلت اذ اجاز الله الفتح
 وعن ابن عباس انزل القرآن جملة واحدة الى السماء الدنيا ليلة القدر . وفي رواية
 نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور ثم نزل في طول عشرين
 وقرأ او قرأنا فرقناه على الناس على مكث ونزلناه تنزيلا . وعن ابيه في الاستماع
 نزلت صحف لئلا يسهوا في الصلاة من شهر رمضان ونزلت التوراة على موسى عليه السلام
 في مست من شهر رمضان ونزل الزبور على داود عليه السلام في اشح غيبة من شهر رمضان
 ونزل الانجيل على عيسى في ثمانين سنة من شهر رمضان وانزل الله القرآن على محمد صلى الله
 في اربع وعشرين من شهر رمضان . وعن الصادق كل شهر ربيع وربع القرآن شهر رمضان
 واختلفت الروايات في نزول سور القرآن مثل مقال ابن سليمان عن رحله . ومما يملك
 ايضا عن امير المؤمنين على رضاه عنه . والكاتب عن ابن عباس وابن ابي عمير
 وما حكى عن شعبه مصنفو الصلاة وليس من مصنفه . ومن تصنفه انفا قد كبرا
 خلا وفي الترتيب ولا السور الا في سورة عذرا ذكرت وقد استهنا من عندها
 في جدول نقلتها على الوجه من غير تصرف فهاذا ساء ذلك بعد ذلك جمع
الفصل الثاني في ذكر كيفية جمع القرآن . لما اوعى المسلمون من
 اليمامة واستمر القتل هناك بالناس فقرأ القرآن لعمر ابو بكر وصلا الله عليه
 زيد بن ثابت بجمع القرآن فقام نسخة مجمعة من الرقاع والاكاف . ولما القل
 وصدور الرجال فلم يفتق في ايامه الا كتبه على صحف متفرقة ثم لما انتهى الى عمر
 رضوان الله عليه ما وان يكتب على صحفه واحدة . وكانت نسخة وصحف لي كبر
 عنده مدة طويلة فقام الى بنته حفصة فلما قام بالخلافة عثمان رضوان الله عليه

مطهر
 في ذكر نسخة
 جمع القرآن

لمختلف التلميذون والعراقيون في ايراد القرآن وعند كل جماعة صحف يخالف
 صاحبها فبلغ الاموال الخلف كقر بعضنا منا وانى الحير حنيفة بن الميمان الى عثمان
 بن عفان مضافا لله عليه وقال ذلك من الاقاربه قبل ان يتخلفوا كما اختلف
 لليهود والنصارى فلم يسل عثمان الى حفصه ان رسلنا اليها بالصيغة بشيخها
 فلو سلبت بها اليه فحضر زيد بن ثابت وابان بن سعيدا واما جمع القرآن مجعلا
 وقابلا بشيخه عمر فاذا ما امر ولده وفي رواية له عمر عثمان زيد بن ثابت وعبد الله
 الزبير وسعيد بن العاص وعبد الرحمن بن الحارث بن هشام فلتخوها في المصاحف
 وقال للرمط القرشيين الثلاثة اذا اختلفتم انتم وورد بن ثابت في شئ من القرآن فاقبوه
 بلسان قريش فانما نزل بلسانهم ففعلوا كذلك حتى اذا انتهت الصحف رد عثمان الى
 حفصه صحيفتها وارسل الكل فوق نسخة من المصحف فقال زيد بن ثابت ^{قهرت}
 انتم من هرة الاحزاب حين نسخت الصحف فوكنتم وسمعوا من الله ^{عليه} صلواته
 فقراها فوجدتها عند خزيمه بن ثابت من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا
 الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا فالتصير بها مجعلا
 وهذا حديث صحيح رواه البخاري في الجامع الصحيح عن مسروق بن ابي عمير
 عن ابراهيم قال بعض اهل العلم كهن انه من لها مد فقد وما بما كان سحاق
 من اهل البيت عليهم السلام اذ اياه المصهوره راسه سان اربعة بقره فلهذا
 الله تعالى على ذلك اذوح في سبيل الله . عبد الله بن ابي طالب وعبد المطلب وهم
 بن عبد المطلب وقصير بن ابي طالب رضي الله عنهما ومولا قصيرا حرم اذ ابيسبه
 عبدالله يوم بدر وحمزه يوم احد . وجعفر الطيار يوم موته . والمنذر
 بن ابي طالب يوم خيبر عنه وروى سنانه عن اسرائيل عن ابي اسحق عن مصعب بن
 سعد . قال لما كنا اخلافا للناظر في العراق فصرنا لعضم قوله عبدالله بن مسعود
 ادعوا لابي صلواته عليه والسرور والادوية للفران وعضا كما اتول فليقم
 واهل بيته . ووا بعضهم قوله الى كعب بن ابي العاصي صلواته عليه . والله
 للفران كله عليه وقر بعض قراه سالم مولد حذيفه . مجمع عثمان اصحاب
 رسول الله صلى الله عليه واله فقال انه رايت ان ابيك مصاحف على زيد بن ثابت

ما هو

ثم ابعث بها الى المصادر فالواهم ما ايدت قال طي النابير لعنرت قالوا سعتك العاصم
قال والى النابير كذا في زيد بن ثابت كانت الفجى قال طيها سعد ولم يكن زيد
بم كتبها حتى بعث بها الى المصادر قالوا انت النابير تقولون بحسن الله
اخبرني ابي عثمان وقد خالفه ابي بن كعب ومنعه من مصنفه وكان يقول اسعد
العاصم لعنك النابير ولم يقوا قط على رسول الله سورة ولا رواية النبي
مختلفة لفضل عليه الله بن مسعود وانكر عليه منعها بالمصاحف اذ حرقها
وكان سمي له محرر المصاحف حتى اطلق امره الى ان له عثمان علامه بحمله على
وضيب به الارض من ارضه وار من ذلك وقطع على الخلاف بعضها
الاذن تروى وكان وصار الاجماع على الفقه عثمان لم يكن له في الجمع كثر نصيب ^{اذ} كان
الجمع وزيد بن ثابت وسعد بن العاصر وبما اشجان على كان في بعضه جمع بكر
وعمر الارا طبت قد وضعتها في ابي النابير وقد قدنا ابو بكر وعمر رضي الله
ثم ارجع عثمان فوا منه عنه بوضع نسخة من عاني مسجد المدينة وسمع الامام
وانفذ نسخة الى مكة ونسخه الى الكوفة ونسخه الى البصرة ونسخه الى الشام
ونسخه الى اليمن وارضوا على ان قالوا الاقران اما نسخة الامام وروى
حيث عن ابن كعب قال لكم بعد ايات سورة الاحزاب ولا طيها وسعد بن
لويث بن ربيعة قال خطه خطه قالوا لقتلقتد كانت بوزر سورة ^{النقص}
ولقد كانت فيها آية الرحم قال ذرقت لنا المسد واليه التمس قال الاذي ^{الشمس}
والسبح وارضوا بها السنة وكان امر الله والله عز وجلهم وكذلك روى سعد
المسيب لوقع من اطلب رضى الله عنه ولا تقصه طولها الاعلوا عن ^{الرحم}
فانها كانت ورواها السصح والشحما دارسا فان جمع السنة مكالمة
وانه عز وجلهم ولو الا ان ^{نابير} في كتاب الله كسها يدك وقد روى عطا
عز بن عمار بن رضى الله عنه في قوله تعالى كذا المنافقون ان يترك عليهم
صنوع بيبيهم ما في طويهم ^{يتم} كان في هذه السورة اسما سجن نفا من ^{المنافق}
با عيالهم واسما اباهم ^{سبح} يعطنا على اولادهم وقفا واذ كان
ما تشلى في بيوكن من لغات الله وقد روى عن عبد الله بن مسعود

انه لم يثبت المعون من المصحف. وعن ابن كعب انه كتب اليه من المصحف
نبور من. وكذلك كتبت عن عبيد الله بن مسعود انه لم يكتب في الكتاب
في مصحفه من الكتاب بل كتب في كتابه قال لو كتبت في طبع من
لكم بل اول كل سورة طنامة انها كما هي فاتحة الكتاب قال لو كتبت في اول
سورة البقرة في قوله كل سورة وعن علي بن ابي طالب وصاحبه والاكاتب سورة
الحزاب بل ما ساه به صحت كلها وما كان قوله اللهم عذب المكفر والوثق
في بلوهم العيب وخالف من كلهم وزيد بن عبيد بن عمير من لم يذهب
بذهب منه حاله علم وقول عمر بن الخطاب رضي الله عنه اخاف ان اسحر
القتل بالقران كما اسحر يوم سلمه ان يذهب من القران شيء وروى يزيد بن
علمه قال سمعت علي بن الخطاب كرم الله وجهه يقول ايها الناس اقرءوا الله
اياكم والعدو في امر عثمان وتوكم حراق بل صاحب قوله ما حرمها الا عن بلا
من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وعلى آله جمعنا وقال ما نقلت في هذه
القران التي اختلفت الناس فيها يلحق الرجل الرجل فيقول قراني خير من قرانك
وهذا يجر الى الكفر فقلنا بالاراء قال اريد ان يجمع الناس على مصحف واحد
فلم يكن اختلفتم اليوم كان من بعدكم اشد اختلفا فقلنا نعم ما رايت فاسئل الازيد بن
ثابت وسعيد بن العاص فقال يكتب لهما ما في الكتاب في قولنا في قولنا في قولنا
الا في قولنا في سورة البقرة قال احدهما التابور وقال الاخر التابور
وقال عبد الله بن مسعود اعزل عن المصاحف وقد اخذت من في
رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم سبعين سورة وزيد بن ثابت ^{الثنين} دوون
بلغت مع الصبيان قبا وانما اختلفت عثمان لانه كان كاتب الوحي وكان
يعرف الاطلام بالعدوية والجميية وقد روى ان عثمان لما فطر في المصحف
الذي كتب وفتح منه قال اري فيه لحنا وسهه العرب بالسنها وما
روي عن ابن عباس انه قرأ فلم يبين للذين امنوا فقتله اهل ما بين الذين
امنوا قال اظن ان الكاتب كتبها وهو ناعس وقد كانت عائشة تقول
في بعض الحروف انها خطأ من الكاتب فيكف نظرها بالصحابة انهم يرون

الحزب والخطا في المصحف فلا يصلحونه ويقولون سبقتها العرب بالسنتها
والاخلافت في الحروف مما لا يعبد ولا يجيى فمنها ما هو واضح للكاتب ومنها
ما هو واقع في اللفظ وكيفية وضع الابعام مع هذا الاختلاف على ان طين
كلامه ودع هذا كله كيف لا يطالبوا بجمع على طالب او ما كان الكتاب من ذلك
ثابت او ما كان عيب من عيبه من العاصم او ما كان لقب اليه رسول الله صلى الله
والامن بكلامه بل هو اجمعهم جمعة واتخذوا مهجرا ونبتوا ظهريا وجعلوا
نوعا منسوبا وهو عليه السلام لما فرغ من تجهيز رسول الله صلى الله عليه
وعلى له وغسله وتكفنه واصلق عليه ودفعه الى النزل الذي بردا اليه
حق في حج العورات كان له ورايد ذلك امر لجزءا من جمعة كما انزل من غير
وتبديل وزيادة ونقصان وقد كان اشار النبي صلى الله عليه واله الى موضع
الترتيب والوضع والتقديم والتأخير قال البرهاني وضع كل اية الى جنب ما
يشبهها ويروي عن محمد بن سيرين انه كان كثيرا ما يمتناه ويقول لو صلوا لنا
ذلك لكانت لصا فدنا فيه عالم كثيرا وهذا قيل انه كان في مصحفه المسمى
وجايع من الكلامين المقبولين كان يكتبه على العرض والحاشي ويروي
اختلاف عن جميع الخرجة هو وغلامه فبر الى الناس ومعهم في المسجد
يخلافه في قوله وقيل انه كان يغير وقال لهم هذا كتاب الله فلا تنزلوه
على محمد صلى الله عليه وسلم جمعته بين اللوحين فقالوا ارفع مصحفك
كاحلة بنا اليه فقال عليه السلام بعد هذا ابدا انما كان علي الخبيركم
حين جمعته فوجع به الى بيته فايا يارب ان فوي تحذوا هذا القرآن
وتركهم على ما هم عليه كما تركه وروى عليه السلام قوله اخيه موسى بعد الفاحجة
عليهم واعتذرا خيه بقوله اني خشيت ان يقول فرقت بين بني
اسرائيل ولم يرقب قولي ويقولوا انزلهم ان القوم استضعفوني وكادوا
يقتلونني ولا شئت في الامم والي جعلني مع القوم الظالمين اتيتك
يا اخي لوانصفتني اوالبي صلى الله عليه واله واليه حيا اليه مثل هذا الكلام
فتركه متفرقا في الاكفاف في الادراق والحاشي وصدور الرجال فلا يشهد

الذين يتبعون اشارة وهو يعلم ان مثل ذلك لا يتفرق لولم يجمع فيه بسلام لم
وتفرق الامر به فلا تترك سببا لجمع الناس به واملح ما فيه وودك الله
اتبوا ما انزل اليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه اوليا قليلا مما يذكر في اشارة
وامر وعرف كيفية الترتيب من القديم والماخبر فتعالدي تولى ذلك على
النص والاشارة ومن المعلوم ان الذين تولوا اجمعه كيف غصوا فيه ولم يراجروا
اهل البيت عليهم السلام في حرف بعد اتفاقهم على ان القرآن مخصوص بهم وانهم اهل
التقليد في قول النبي صلى الله عليه واله اني نزلت فيكم لئلا يكون كتاب الله كمن
في رواية اخرى اني ان تسلم بهما ان تصلوا واما ما في نسخة اخرى من اهل البيت عليهم
السلام في قوله تعالى لانا نحن نزلنا الذكر وان الله حافظون واما حفظه كحفظ
اهل البيت فانها لا يفتقران قط فلا وصلا له ولا يفتقر لفظه تعالى
ولقد وصلنا لهم القول واجمع والتقليد يفتقر لفظه تعالى ان علينا جمعه وقرآنه
فحصه ان كانت عند قوم مبهوره في بجز الله عند قوم محفوظه مستوره
بل هو قولان صحيح في اوجه محفوظه فلم ينع اعني عليه السلام انكاره على جماعة
للصحابه رضوان الله عليهم اجمعين كما قال عثمان ارضيتم بما وسفتموه العرب
ابن عباس ان الكتاب كنية وهو ناعس بل كان يقرأ من المصحف ويكتب بخطه
من الامام وكذلك الامية من له عليه السلام يملون الكتاب على ايتلوون
اقولهم كذلك وانه نقلها لكم واحمد مراد في كل طبعه الكريمة على الحق
تقريبه للعرب بل عبادي يكون ايسقونه بالقرآن وهم ياتون يعلمون ولا
يستبعد ان يكون لكتابه المنزل نسوان لا تختلفان اختلاف القضا وكلاما
كلام الله عز وجل ليس لتوربه كنيها يبيد كما ورد به الخبر وعنه نسخة
في المواجه وهي عند اهل مكة من كل ان يروى عليه السلام مع ان اليهود يعرفوا
الكم عن مواضعه لم يخرج التوربة عن حرف كلام الله وايضا تقرأ من القرآن
كيفية عظمها والخبر انما هي في نور الحكيم بها النبيون وكذلك الحجيل كتابه
ومواربع نسخها اربعة رجال من الوارثين فوفينهم لغير اختلافات
مالا يحصى فليست بكتبتها كلام الله تعالى وحيا بل هي لبعض القرآن من تفسيره

اوردها يوحنا وباروس ولو فاقا ومتى يرفيها فقول صحح من الله تعالى ومع ذلك
 شكرها الله تعالى في الكتاب العظيم قال مصداقا لما بين يديه من التبرير
 قاله ابن النبي من اطهرنا كلام الله من ابد فتن محفظ بخط الله عن التعديل
 والحن والخط لا فلا كاتبه ناعس ولا نلوا لاجر وله قوم يتلون له حق تلاوته ويعرفونه
 بتاويله وتنزيهه وينفون عنه نفع الزايمين وانحال المبطلين والراسخين في العلم
 امثاله كل من عند ربنا وما يدخر الا اولوا الالباب **الفصل الثالث**

في ذلك اختلاف النسخة في ترتيب نزول سور القرآن مثل مقاتل عن رجله
 مقاتل عن علي والكلبي عن ابن عباس وابر واقد باسناد وجعفر
 ان المصدر الاول من الصحابة والتابعين لجسان صحابه عنهم اختلاف في ترتيب نزول
 سور القرآن وترتيب كتابتها في المصاحف والمصدر الثاني وجدوا مما
 بالحجاز والعراق والشمس مختلفة لسور والايات والكلمات فحجروها
 والنفوس على الاجوع الى المصحف الذي هو الامام وفيه تطيل تفاوت في الكنية مثل
 قوله تعالى وقالوا ان الله ولد لابن مباحض اهل الشام بعبر الواد وكتب
 صحبه اهل المدينة بلواد وكذلك وادى بها ابراهيم بالف وفي غيرها بعبر الف
 وكتب فيها سائر عوا غير واو وكتب في اهل اليمن الحميم وفي غيرها لغوي
 وتشابه تجرى تحتها الاثراد بعبر من ومثله والزرر وبلزرر وقد قيل ان
 المصحف لم يعرض على كعب غير منماثلته احرف كل فيه لم يتسن فكتبه
 لم يتسنه وكان فيه فامسلا الكافر فكتبه فقل وكان فيه لا تبديل لخالقه
 بلامين في احد من الاميين وما جاء في كنية القرآن على غير اختلاف في عيات
 وما كان في مسندع ونسخ الانسان وقاله واهل هذا الكتاب
 فقال هذا الرسول قال الذين كفروا اربع مواضع في القرآن كتبت اللام
 فها مفصوله وكذلك املا كتبت بعضا بلواد والالف وكذلك من بنا
 المرسلين ما بعد الحمد ومنزور الحجاب بيا بعد الحمد من تلقا نفسا
 ما بينك وبيننا وفي النحل اول الاية كتبه بالف وفي الحديد والوضوحا وفي كل
 لا تبغنا كم قبلها واما لها ان بعضها على لغتها كتبت بعضها

على لغة هذيل وللمخارث بن كعب ولعل الكاتبة كان جمع من عادات العالم ^{زمننا}
للمصحف بالكسبه وهو مثل ما في بعض الامهين من الاماله والغنه والارثي غلم
والمعجم والتميم وهو مثل جمع قول النبي صلى الله عليه وسلم انزل القرآن
على سبعه احرف اتفاهم الجهات التي عتدها للكلمات وهي الخلف فيها القرا
للسبعه من الاماله والاسام والادغام وصل وهو محمول على خلاف اللغات
للسبعه فوسعه من الله تعالى على العبد ان كان لسان كل قوم حارا على ما
لعمارة مفصلا عن غير العمل فوسع الله عليهم وله الامان وجه وعطفا
وهو على محمول على سبعه اهل من الماويل احوال لكل امة بها طرو ويطن
وسماها حروفها الحرف كل حدة وطروه الذي هي في حروف المعاني
حدودها التي انتهى لها ذلك الحروف فطروها المعاني والاسرار من غير ان تمك
الطويل وصار المعاني لا تشعر به اللفظ ولم يجمع لها العبار هو الكلمة وسد
ذلك في ضالقه بمن ينفذ من الالفاظ بحكم الوحي سمون فسوره واطبقه
فما الالف علماء الواجر من العلم الذين عدم الروايات الصحيحة ^{التصور}
الصريحه ولما استوزجها فكتبت كفت ولت على اختلاف الروايات وانما عليه
وايمان دينيه وكف كفت في المصاحف الخمسة وقد انما المجمع في حدوده
على الايات فما من حرفة وعلمها كما هو صوابها عهد على المايل والمساها
ذكا السور الطوال والمثلث من الفصل القصار والبقول عن رجال هم ثقات
ومن كتب هي معتبرين ايطور بحماها مسهام ولعلك لا تحنها مسطورة
في ما يرا القاسمير فاذا صيرت عن امثالها الاف المفسر من خلوا عن الاطحة
ها والاعتناء عليها ولكن لعلنا لقايد فيها وكذا المهمات المتناغله عنها
وقد اوردت في ان جعلها كما وجدت والله اعلم بالصواب فيها واخبار

الهمزة	قاف	قاف	قاف	قاف	قاف
ك	القاهرة القاهرة	المرسلات ب	المرج والمن	والشمس المرج	قاف
ك	المهزة والمرسلات	الطارف القبر	قوشن الطارفة	والمتن قوشن	قاف
ل	ب	ص	الهمزة الهمزة	الطارفة الهمزة	قاف
ل	الطارف العبيد	س	والمرسلات ق	الهمزة المرسلات	قاف
ل	ص	الملايكه بهايم	البلد الطارف	ق البلد	قاف
ل	س	طيه الواقعة	القبر ص	الطارف القبر	قاف
ل	الفرقان الملايكه	الفرقان الفرقان	ص الفرقان	ص الفرقان	قاف
م	طيه	القصص هود	س الفرقان	الفرقان س	قاف
م	الفرقان الفرقان	الفرقان الفرقان	الملايكه الملايكه	الفرقان الملايكه	قاف
م	القصص الفرقان	طيه الفرقان	طيه الفرقان	الفرقان طيه	قاف
م	نوش هود	الفرقان س	الفرقان الفرقان	الفرقان الفرقان	قاف
م	الفرقان الفرقان	الفرقان الفرقان	الفرقان الفرقان	الفرقان الفرقان	قاف

الاصناف	مقامات	عزائم	انواع	انواع	انواع
ط	الانعام	الشمس	هود	فخراطل	اسرائيل
ن	والصافات	للبروج	يوسف	عشر	يوسف
نا	لقين	السير	الحجر	هود	هود
نب	سبا	المؤمنين	الانعام	يوسف	يوسف
نجر	المصحفة	جم الصخرة	والصافات	الحجر	الحجر
ند	جم المؤمن	الدخان	لعمان	الانعام	الانعام
نه	جم الصخرة	جم عشق	سبا	والصافات	والصافات
نو	جم عشق	ابكاشيه	الزمر	لعمان	لقبان
نذ	الزخرف	الحقاف	المؤمن	سبا	سبا
نح	الملك	الكهف	جم الصخرة	الزمر	الزمر
نط	ابكاشيه	المصحفة	جم عشق	المؤمن	المؤمن
س	الحقاف	لعمان	الزخرف	جم الصخرة	جم الصخرة
سا	والذارات	الظلم	الذخا	جم عشق	جم عشق
سب	ابكاشيه	نوح	ابكاشيه	الزخرف	الزخرف
سج	الكهف	اراهيم	المصاف	الذخا	الذخا
سد	الظلم	الظلم	مقاربات	ابكاشيه	ابكاشيه
سه	نوح	لعمان	الظلم	المصاف	المصاف
سو	اراهيم	صالح	الكهف	والذارات	والذارات
سني	الانبياء	المصاف	الظلم	الظلم	الظلم
سبخ	المؤمن	المصاف	نوح	الكهف	الكهف
سط	الزخرف	والذارات	اراهيم	الظلم	الظلم
سع	الظلم	والذارات	الانبياء	نوح	نوح
ع	الظلم	انتقلت	المؤمن	اراهيم	اراهيم
عاب	الحقاف	انظرت	الهد	لعمان	لعمان

بني كعب بن لؤي	زكريا	بنو كعب	مؤمن بن كعب	بنو كعب	لا
المؤمنون الرسالة	المؤمنون الملائكة	الطود الملوك	الزهد الظنون	المعارج النساء	ع عد
الطور الطير	الطود الملوك	الحاقة المعارج	لونس الحجر	والنار انظرت	عه عو
الجملة المعارج	الحاقة المعارج	النساء والارواح	المؤمنون المطفون	اسقف البروم	عز عح
النساء والارواح	النساء والارواح	انظرت اسقف	الانفلا البقرة	الظنور الفسار	عط فس
الظنور الفسار	انظرت اسقف	البروم الظنور	ال عمران النساء	الزجر الواحة	فا فب
البروم الظنور	البروم الظنور	المطفون البقرة	المسلمين الاحزاب	المطفون العنكبوت	فج فد
المطفون البقرة	المطفون البقرة	الانفال الاحزاب	الممتحنة الحديد	القصص الانفال	فه فو
الاحزاب الاحزاب	الانفال الاحزاب	الحشر الاحزاب	سورة محمد الرعد	ال عمران الحشر	فر فغ
الاحزاب الاحزاب	الاحزاب الاحزاب	النور الممتحنة	الرحمن الانفال	الاحزاب النور	فط فص
النساء الانفال	النساء الانفال	الفتح النساء	الطلاق لم يكن	القصد الفتح	صا صب
التحريم سورة محمد	التحريم سورة محمد	الانفال الفتح	الشمس الانفال	النساء الانفال	صج صد
الرعد الرحمن	الرعد الرحمن	التحريم سورة محمد	النصر الانفال	والعصر الفتح	صه صو

الاصحاحات واختلفت في ترتيبها
فان عاين من التكملة من محمد اربابها المطفون

ذكر ما التوفى المصاحف

المصاحف	مصحف من التوفى مما كان في التوفى	عبد النبي سجود	بنو نوح بنو نوح	رواية عن جليل الدين بنو نوح	بنو نوح بنو نوح
ا	الفصحى	الفصحى	الفصحى	أركان كتاب	الفصحى
ب	القرية	القرية	القرية	القرية	القرية
ج	الهمزان	النسا	النسا	ص مير	نوصف
د	النسا	الهمزان	الهمزان	الهمزان	العكوة
هـ	الماد	بنو نوح	بنو نوح	الهمزان	الهمزان
و	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
ز	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
ح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
ط	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
ك	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
ل	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
م	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
ن	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
ي	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
حج	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
يد	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
يو	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
يز	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
حج	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
ك	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
كا	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح
كب	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح	بنو نوح

الطراز	سورة محمد الفتح	الصحاح المحمد	الرحمن الرحمن	سورة محمد الفتح	سورة محمد الفتح
مزح	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
مطرب	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
ناب	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
نقد	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
نونه	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
نور	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
نظا	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
سب	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
سج	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
سد	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
سده	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
سوس	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
سوز	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن
سطع	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن	الرحمن الرحمن

المعنى	نوح	ن	ن	ن	ن
عاب	نوح	ن	القنابيه	النور	المومن
عاب	البحر	والتازعا	كوردت	الكلد	المجادلة
عاب	المرتمل	المعارج	والتازعا	المجلاه	الحشرة
عاب	المدثر	للدثر	الاطلاق	الحشر	الحجوة
عاب	القنابه	المرتمل	الغاز	الممقنه	المنافور
عاب	المناف	المطفوف	الاعني	العارعة	ن
عن	والمربلات	الاعني	المطفوف	الهيكلم	البحر
ع	النبا	الانان	اسقت	والعصر	والمهلات
عظ	والتازعا	القيمه	التين	الطمره	الفضي
ف	الاعني	والمربلات	اقبرا	القبيل	نوح
فا	كوبرت	النبا	الحجرات	قرش	الكاشو
فب	انظرت	كوردت	المنافور	المعراف	المعراف
فج	المطفوف	الطرت	الحجوة	ارهم	ارهم
فه	انشق	الغاشيه	المحبرم	الحجر	القهو
فد	البروج	المعل	الفخر	الخل	النور
فوق	الطارق	والليل	البلد	نوايرال	ص
فز	المعل	والبحر	والليل	الكهف	الزمر
فح	الطايه	البروج	الطرت	الصف	الكاشه
فظ	والفخر	الصف	والشمس	الحجوة	سور محمد
فص	البلد	اقرا	البروج	المنافور	لحمد
صا	والشمس	البلد	الطارق	الغاز	المرتمل
صب	والليل	والضح	براعلي	المرتمل	القنابه
صج	والصبي	الطارق	الغاشيه	كوردت	النبا
صد	المنشرح	والعلايات	الصفه	ارات	الغاشيه

الحزاز	سبحان الله عند الله	سبحان الله عند الله	سبحان الله عند الله	سبحان الله عند الله
صه صو	دال التن اقرا	الدن العارعه	لم يكن والضغى	الكوش الكافرون
صز صح صط ق	المداد لم يكن اذا زلزلت والعلامه	لم يكن والشمس والتن المهمزه	الم فتوح العارعه المكاث والعصر	اذا طاف الله الانفال للتوبه لونس
قا قب قج قد	العارعه المكاث العصر المهمزه	الليل حرفش المكاث القندر	المهمزه اذا زلزلت والعلامات القبيل	سود لوسيف الرعده المدثر
قه قو قز قح	القبيل حرفش المدن الكوش	اذا زلزلت والعصر النصر الكوش	القندر الكافرون النصر بقت	العامة انطرت نظفول انسقت
قط قح	الكافرون النصر	الكافرون تقت	حرفش الدين	الروح الطارق
قيا قيب قيج قيد	بنت الظلم العلق الناس	الظلم العلق الناس	الكوش الظلم العلق الناس	بنت الظلم العلق الناس

اسم الله العظيم الذي لا يشرك في شيء
 الحيدور لا يكون له ولا غيره
 اسم الله العظيم الذي لا يشرك في شيء
 ونجدد بالكلية ونحفظه نحس
 ان شاء الله تعالى
 من كتب

من كتاب الاستعنا

في سور القرآن **عزى عبد الله كسور محمد الزبدي**

السبع الطول للقرن ال عمران النساء المائدة النعام

الاعراف وسابها الانفال التوبة

السبع الماني وهي سبع سودا ولها سورة يونس واخرها النحل

يونس هود يوسف الرعد ابراهيم الحجر الحجر

فكان لسبع الطول في الماني العزى العظيم والسبع الماني هي التي سبها

في الطول والمعاني وفي السبع الماني هي فاتحة الكتاب كلها هي

في كل سورة وان الماني من تحت المعاني وطية واصمها كما سار

السبع المانوي اولها سورة بني اسرائيل واخرها سورة المؤمنون

سوا اسرائيل للكهف مريم طه اما الحج المبرور

يقال انها المانوي لان كل سورة منها ما به اية او نحوها وهي سبوا الماني

السبع المفصل هي مفصلا لانها سودا صادرة عن نصيب سورة

وهي معروفة وفيها مفصلا لانها من البيان والمفصل الاول

اصح لان المفصل ليس بالامر ما تانا ومفصلا من الاخذ

ومن كتاب المحار

في الاعراف **عزى محمد صوي الصيدلاني**

السبع الطول سبع سودا المقربان النساء الاعراف النعام المائدة

يونس طه اعراسه والانفال من الماني

وهي من اولها وانزل الملائكة ويونس ولما كره

والمونون احد عشر سورة براه الحجر هود يوسف الكهف بني اسرائيل الاسباب

طه هود الحجر السجدة الصافات

والمشايخ عشرة سورة الاحزاب الحج التمل للعصص الورد الورد

مريم العنكبوت الروم لس الحجر الرعد الورد

سبا الملائكة ابراهيم ص سورة محمد لعان العرب

والحوامم سبع سور المومن الحرف حم السجد حم عسق الدعوات
السبعة للاحقاف الحاميه
والمحمينه اربع وعشرون الفح الحده الحسر الم السجد قى الطلاق
الحجرات مارك للبخانز المتاعون الصف
الحن نوح المحامله

والمفضل هم ما في السور تسع واربعون سورة قلعة مما
وفي كتاب الاستعانة ر **والله صلى الله عليه وسلم اعطيت السبع الطول**
مكان النورديه واعطيت الما من مكان الاحيد واعطيت الما في مكان
الزبور ووصلت بالمفضل عن سعيه من حيدر في قوله تعالى ولقد اسناك
سبعاً من اللسانى قال السبع الطول الفقه والاعرف والنسا
والمابيه والانعام والاعرف ودونين سيمى السابجه وعن يحيى الحث
الدينارى مثل ذلك ورا دليست تعد الاذفك واره من السبع الطول
الفصل الرابع في القراءات اعلم ان القراءات بعد جمع

لصحابه رضي الله عنهم المصحف والاتفاق عليه مسويه الهم والمهاجرون
والانصار والثنا بعون لهم باحسان على طققاتهم ودرجاتهم العلم كانوا
بعد ذلك الفندان على طرائق شتى من لغة لغته ولا يحملون كراهات
مختلفة المعنى الا ان انتهى علمها الى جماعه من نهار العلم تجددوا لها وقاموا
بضبطها فصاروا ملكا مع ما حدها الناس عنهم وسدون فيها هم
وهم عشده نفر سبعة مناهم المساهم والذو الهم المرجع في علمها
وعلمهم الاعتماده في معذتها ولتته مناهم الذين اختارهم الناس والقوم
بهم في القراءه والفصل هذه عشر انفسهم قول الامصار الثلثه حجاز ما
وعراقها وشامها على ورد ما اسامهم وانسانهم ومن بلغ العلم منهم
ونسب الروايه اليهم

الحج
ازبون
وهم اهل مكة والمدينه

مناجاة
والمسوا
بمناجاة

تفاع ويعقوبين
وخلطوا مناهم

من أهل مكة
 أبو محمد - عبدالله بن كبر الدارمي
 مولد لعروة بن علفنه
 مات سنة عشرين ومائة
 اسمعنتك على الخنك

فالمشهور منه

القاسم	واس	البيروني	فلاح
ابو الحسن أحمد بن محمد بن عوف	ابو الحسن أحمد بن محمد بن عوف	ابو الحسن أحمد بن محمد بن عوف	ابو يحيى عبد الوهاب بن فلاح
ابنك وهو القاسم فرا	ابنك وهو القاسم فرا	ابنك وهو القاسم فرا	ابنك وهو القاسم فرا
علي بن عيسى بن واصح	علي بن عيسى بن واصح	علي بن عيسى بن واصح	علي بن عيسى بن واصح
وهو داود بن اسمعيل بن	وهو داود بن اسمعيل بن	وهو داود بن اسمعيل بن	وهو داود بن اسمعيل بن
عبدالله السطاط بن	عبدالله السطاط بن	عبدالله السطاط بن	عبدالله السطاط بن
علي بن عبد الله بن	علي بن عبد الله بن	علي بن عبد الله بن	علي بن عبد الله بن
بن نسيكان داود بن	بن نسيكان داود بن	بن نسيكان داود بن	بن نسيكان داود بن
ابن كثير	ابن كثير	ابن كثير	ابن كثير
وان كثير داود بن محمد بن	وان كثير داود بن محمد بن	وان كثير داود بن محمد بن	وان كثير داود بن محمد بن
قرا على الخنك	قرا على الخنك	قرا على الخنك	قرا على الخنك

ومن المحدثين

ابو روي	ابو الحسن
ابو روي بن الحسن	ابو روي بن الحسن
سعد بن الحسين	سعد بن الحسين
منه سبع وسبعون مائة	منه سبع وسبعون مائة

والمذكور منه

قاسم	ش	المحدث
ابو موسى بن عيسى بن ماطون بن	ابو القاسم عثمان بن سعد الملقب	ابو القاسم عثمان بن سعد الملقب
طوبى السطاط بن محمد بن المود	محمد بن محمد بن محمد بن محمد	محمد بن محمد بن محمد بن محمد
عن طوبى بن محمد بن محمد بن محمد	محمد بن محمد بن محمد بن محمد	محمد بن محمد بن محمد بن محمد

ابن عياش

لقه كثر عن عياش بن سالم الهمداني
الحكا طرطوب ليه دوست بصوب
من خلف ليراعى وكفى بالله الكوفي
كلاهما عن ليه كثر

وحفص

ادعوه وحفص بن سلمان بن معمر البراد
الاسدي من طرطوب عمرو وهمد
ابى الصلاح عن حفص
رواه ليه الحسن بن روحان بن احمد الباق

رواه العمري عن الاعشى عن ليه كثر
عن عامر ورواه سعد بن ابان
عن عوف عن ليه كثر عن عامر
عن عبد عن حفص عن عامر

وسد اعاصم على زير حشر ورواه علي بن عبد الله بن مسعود
وفرا عامر ايضا على ليه عبد الرحمن السلمي وفرا السلمي عن ليه كثر
على بن ليه طالك روى عنه

مزنة

ابو عمار حمزة بن حبيب بن عماره الزيات مطلي عمل من اولاد الكم بن صبيح كان
وثقادسا وكان يحك ليه من العدا والى حلوان ويحل الجوز والحسن بن حلوان
الى الكوفة صاب حلوان سه ست وحسن ورواه

والمسند روزبه هو رعيه

ابو محمد
ابو عيسى
سلمان بن عيسى

من طريق

ليه خلف بن هشام البراد وجيلاد بن خالد الحول واي عن حفص بن عبد الله
قرا على سليم وسلم ورا على جمن عشر مرات ورواه
عن سالم عن حمزة بن طلحة
عن عامر بن محمد بن سليمان بن ابي عمير
فما كان يطرطوب ليه كثر
وما كان يطرطوب ليه كثر
عنداه بن مسعود

قال الاخشع لم يسم لنا ان ذكوان لرجل الذي قرأ عليه ابن عباس وسماه
لنا هشام فقال هو المغيرة بن ابي شهاب المخزومي قرأ عليه ابن عباس وقرأ
المغيرة على عثمان ليس بينهما احد **ذولعتان** علي بن ابي طالب صلى الله عليه
فوالا السبعة هم الذين يورثونهم القرالنت المشهورة واما الثلثة
الذين اختارهم الناس والحقهم بدرجاتهم في علمها **احد** هو ابو جعفر
زيد بن المقفلق المدني مولى عبد الله بن عباس بن ابي ربيعة المخزومي
كان استاذنا فخر وكان قيدا القرالنت في مسجد النبي صلى الله عليه
تقل الحن وكان يلقى على رأس تلك قصتين من مقدم النبي صلى الله عليه
طالدهنهم بعد ذلك من السبعة لانه كان قيدا القرالنت للسنة الحربية
واوبه عيسى وروح ان احدا وسليمان بن مسلم الحمار قال سليمان اخبرني
ابو جعفر انه اخذ القرالنت عن ولاة عبد الله بن عباس واي هرون وقد ذكرنا
اسناد ابن عباس **والثاني** وهو ابو محمد يعقوب بن اسحق بن زيد بن
احمر بن النضر مات يوم الاحد سنة خمس وثمانين لاختار في القرالنت
اختيار الحسنة عن خارج عن ابي ثور القرالنت علي بن سلام بن سبيح وقرأ
سلام على هاشم باسناد راوية ابو عبد الله محمد بن المتوكل اللؤلؤي المبرور
موشن وروح بن عبد المؤمن المقرئ من طريق محمد بن يحيى بن العلاء النعماني
عن روح بن يعقوب وكذلك يروي محمد بن الجهم بن فروز عن ابي عبد الله
البوري عن يعقوب **والثالث** ابو محمد خلف بن هشام بن طالب بن عراب
الهمداني الكوفي كان مقدما في الحديث والقرالنت عالما بوجود القرالنت مات سنة
ثمنا وعشرين وثمانين يروي عنه من طريق ابي اسحق ابوهم المروزي النعماني
وزا وخلف قال قلت لخلف وقرأ خلف علي بن سلام علي بن حمزة القرالنت
وقد ذكرنا اسناد حمزة في هذه جملة يكتبونها من اسانيد القرالنت الحسنة واسانيد
واشهاد راوية الذين اليهم المرجع في علم القرالنت وبعده فلا تظن طار القرالنت
المسوية اليه وقرالنتي من اختراعهم بل هي اختراعهم مما سمعوا من ابي بلهم
خلف عن شاذان حتى انتهى الي النبي صلى الله عليه واله فقرالنت اهل الكوفة

والبصر وكرد العراق انتهى الى امير المؤمنين علي رضي الله عنه وعبد الله بن مسعود
 وقرأت اهل الحجاز ونهامه ونواحيها وتنزل الاعثان بن عفان واني كعب بن زيد بن
 رضوان لله عليهم وقرأت اهل الشام وكورها انتهى الى عثمان بن عفان رضي الله عنه
 ومخرج قرأت مولان قراء النبي صلى الله عليه واله فليس لاحد من الصحابة والتابعين
 وغيرهم ان يقرأ بحرف من الخبز لعلم يسبق اليه كما ليس لاحد منهم ان يفسر القرآن
 رآيه وقد ذلك النبي صلى الله عليه واله من فسر القرآن برأيه فان اصاب واخطا
 وان اخطا فليتبوا مقعده من النار وقد قيل ليس شيء بابعد من عقولنا ان جعل
 من تفسير القرآن اللهم الرجال يؤتم الله فها في القرآن مما اوتاه الارض واما ان اهلها
 وورثة الانبيا واحدا لتقلين وصفوا الكونين والعالمين اوليك الاله وخلقته
 وخبه ستة ومعاذ حكمته والحكام على خلقه تسأل الله تعالى ان يحطبا بهم
 متمسكين ولم سامعين مطيعين وفي رضام ساعين مجتهدين وعندهم
 بالخير صدقون وعلو ولايتهم يقيمون الاما لادين لامين رسل العالمين

الفصل الكبير فيما ينصب لقارئ القرآن ويكره له في الاستعداد

مما يستحب للقارئ ان يتمسك بالقرات المشهورة المأثورة عن الصحابة والتابعين
 والقراء المعروفين ولا يجاوزها اليه من اختراع اعادة او الشواذ من قرأتك
 المتكلفين وان احتملت المعاني وصحت في وجوه الاعراب وينصب له في قوله
 منها افعى والفظا وجمعها معني واحسنها نظما واما ما لا يجوزها لغة
 ولعرا با دون المسح الوحشي الذي يعرفه بعض محول القراء فضلا عن العوام
 كنعنة تميم وكسكسه ربعة وغيره من غريب الروايات فلا يهدى اليه
 عينا في قوله تعالى فعضى الله ان ياتي بالفتح فيقرأ عزه وهذه عنقته
 تميم ولا يجعل كاف المونث مينا في قوله تعالى قد جعل ربك تحتك سريا
 فيقرأ قد جعل ربك تحتك سريا وهذا كسكسه ربعة وكذلك لا
 يقرأ بالشواذ من القرات التي لا تصح طرقها ولا يؤخذ روايتها الا في حال
 الوقوف عليها بما دون الاخذ بها قراءة بل ينبغي ان يقرأ الواضح المشهور
 من القرات والمأمور المعتمد من الروايات والنمط الاوسط في التمثيل

والحد الاقرب من الخفض والجر والجران هذا الشعر ولا ينشئ ثرا للدل ولا يجر
حرف الجهد يقدر منه جمل المستوع وينفر قلبه عنه ولا يخفض خفضا يخفى قرأه
على من ترتب منه ولكن يحافظ على خير الامور وهي اوساطها مثل ما امر الله
به ونهى عنه نبيه صلى الله عليه واله ولا يجر بصلانك ولا تخافها وابتغ بين
ذلك سبيلا ويروى عنه عليه السلام انه مرتب ابي بكر وهو يقات فقال اذ
مفتطو من غير وهو يجر فقال الخفض شيئا ويروى عن سعيد بن جبيرة انه قال اقراوا
الفتريات صياها ولا تطعوا وليستحب له اذا خفوا القران لا يجر ^{نفسه}
في الجوف حتى يماز في الازراط والتعريف كما يحكي عن حمزة الزيات على ان حمزة
يكن بحتاد الهابل كان يفعل ذلك المتعلم الذي قلت معرفته وخفض لسانه ليقف
بالابلاغ في التحقيق على الفقد الذي هو احد زمان التحقيق ان شئت المسند
ويخفف المخفف وهذا المدود ويقصر المقصور ويسكن الساكن ويحرك المتحرك
ويهمز المهموز ويقطع المقطوع ويصل الموصول ويخرج الحروف عن مجازها
ضافه دون ما خلاط بغيرها فبشدة المسند وشددا يزيله عن الخفيف
ويحرك المتحرك تحريكا يزيله عن الساكن ويسكن الساكن تسكينا يزيله عن المتحرك
لا يبان يفرط او يفرط حتى يكون تحريكه بشددا او يكون تسكينه وقفا
كيسكنه ويقصر المقصور قصره يزيله عن المدود وهذا المدود يزيله عن المقصور
لان كونه لمدد الواحد كالمدين والثلث يهيم المهموز به من اجلسانها
المهموز لان يتكلم عليه فبشدة شددا اعلى ان تخفف المهموز جاز في جميع ^{القران}
الان يكون مهموزا فبشدة فلا يمكن تخفيفها لان التخفيف قريب من الساكن ولا
يكن يلبس بالساكن فاما الذي احده المتأخر وزهيموه قراءة العوزن من
التكلف والتعسف والتعيب ولم يروى للعرب التي ازل القران بلسانهم
وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قرأوا القران بلحوز العرب واصواتها
ويحسب له ان يزل القران ترتيبا لا يوقف على لوقوف الثامنة والسنه
والكافه بحسب ما المعنى المعنى بالحقم والابتدا ويراعى التمثيل الغنة
في مواضع من الحروف التي هي حروف العلة قبلها تنوين فان ذلك يزيل الصوت

وراعي المحييم في اسم الله وقبلة مرفوع او مرفوح والرمق فيه وقلة محض
 ولست بالحق في حرف الكلمة تخرج لصعفه صافيا من مخزبه ^{نشر}
 الى ايات الاعراف بالحق اسد الفخ بالامات ساره الامات واذا انبى قمه
 فماتنا ودف من اسد القمه والكلام الذي بعدنا ولها اسد الحبر
 موضع الاعتبار واعتبر وكره موضع الاعتراف اعرفه منك وموضع ^{المعجب}
 تعجب ومنه صان الدين بلونه حتى لا يذنه اولا بـ نومزونه واما الاستعجاب
 عند اسباح الفراء مسود اليه ما مولانا الله تعالى فاذا اذلت الاعراف ^{المسبح}
 بانته قد اهل للبصر وانكر اعوذ بالله من السطان الرحيم وفي رواية يصل
 عن ابن كهر اعوذ بالله العظيم السميع وهو حصص عن علم اعوذ بالله العظيم
 السميع العليم وعن يافع وان علمر والكساي اعوذ بالله من السيطان
 الرحيم ^{الرحيم} الله هو السميع العليم وعن من استعجاب الله السميع العليم من السطان
 الرحيم وفي حديث آخر مسجودا قال مات على رسول الله صلواته عليه السلام
 صلواته عليه السلام اعوذ بالله العظيم من السطان الرحيم اني جلست
 من يدى حبريل عليه السلام صلواته اعوذ بالسميع العليم فعلى حبريل اعوذ بالله
 من السطان الرحيم والاحبريل هكذا احده من مكامل ومكامل عن حبريل
 واسدرا قبل هكذا احده من اللوح المحفوظ وهو وافق في كتاب الله سم
 قلت العراف فاستعد بالله من السيطان الرحيم وفي بعض الاحاد من
 حتى تصح ملك مرات اعوذ بالله السميع العليم من السيطان الرحيم
 ولله الملك من الغوسور والكسركر الله به مسجودا خلف ملكه لوان ^{محمدي}
 وانبات في ذلك اليوم مات سبدا وعن الصلح عليه السلام انه كان يتخوذ
 بعد التوجه من السطان يقول اعوذ بالله السميع العليم من السيطان الرحيم
 وما استنقت لماري العراف ان يكون على طيات من طيات الخافض اذ ان العراف
 والمحرف من الاماسه والاولى ان يكن منتظما متوجها الى القبله يتوا
 على تعظم وتوس احرز صوت واصفى وقت وخالك لخصر طي القسيرة
 حلكه اذا مر به غلاب وصفوبه ولين منه حله اذا مر به وصحة وكرامة

والجيم	والجا	والخا	والدا	والذال
٢٢٧٢	٢٦١٢	٢٤١٤	٢٤١٢	٤٧٤٢
والدا	والزا	والسين	والشين	والصاد
٨٧٦٢	١٤٤٥	٤٩٩١	٢٢٤٣	٢٥١١
والضاد	والطا	والظا	والعين	والغين
٢٤٥٧	١٢٤٤	١٤٢	٩٥٢٥	٢٢٥١
والفا	والقاف	والكاف	واللام	والميم
١٤٧٧	٤٩١٢	١٥٢٤٢	٢٢٤٢٢	٢٤١٢٤
والنون	والواد	والها	واليا	
٢٩٤٩٤	٢٤٤٢٤	١١٥٧٥	٢٤٩١٩	

وقد عدت الفاتحة ٧ وكلماتها ٢١ وحوفا ٤٣٤
 وكلماتها الثمانيات ٢٢ ومحتكها عدد ٢٢٢ وفوق كل في علم عليم

الفصل السابع في تقديم المفسرين من الصحابة وغيرهم وتعليق
 للمفاسير المصنفة والمختلفة في أصحابها من الصحابة من تكلم في تفسير القرآن
 لمسير المؤمنين على ٤ وعبد الله بن عباس ٤ وعدها من مشهور ٤
 والي بن كعب ٤ وسعيد بن الحسين ٤ وعمر بن الخطاب ٤
 ومعاذ بن جبل ٤ وعظيمة عنهما ٤ ومن الرواة عنهم المصنفين في التفسير
 علي بن الخطيمه والوالي بن عباس ٤ عطية بن سعد الجعفي غلط بن عباس
 والهيثم بن عمار بن عمار بن عباس ٤ ولم يفسر الفصحاء من الصحابة
 الهلال بن عباس ولم يفسر محمد بن جاهد وسعد بن حماد بن عباس الكلابي
 محمد بن السائب بن صالح ما ذكره في تاريخ ابن عباس ولم يفسر عثمان بن
 عفان بن مسلم الجعفي ٤ عطان بن دنان ٤ ابي بكر محمد بن مسلم بن شعيب البصري
 ابي سعيد بن الحسن المديني ٤ تفسير قتاد بن دعابة السدوسي ولم يفسر الجعفي
 الرازي ولم يفسر مقاتل بن حيان ولم يفسر معلق بن سلطان ولم يفسر
 الحنظلي وقد اورد في تفسير اسمعيل بن السدي ولم يفسر عبد الله بن
 جعفر الزكري

لم يفسر

وجامعة منها في التفسير هم يحدون من اصحاب المعاني كل من اهل ^{التفسير}
فمن نصح على الجوانب بالهمزة واللغة والنحو والعراكات ^{والغنية} والاختلاف ^{المعاني}
ثم تشير الى الاسرار التي هي ما يفتح الابرار وقد سمينا الكتاب بذلك ^{بما فيه}
تعالى نساك لذ صمنا من التفسير بالواي ^{وتسهيل للنفس} ووسيل الشيطان
وان يعيدنا ^{صراط المستقيم} صراط الذين انعم عليهم من النبيذ والصدقات ^{والغنى}
والصالحين ^{وحسن لوليك} نفيقا واذا طنت لسلك لقلنا واما صاحب التوراة
او الذي شققت له من معنى الامة فلا يريد به قسى عيانا بله وانما يريد بالمتدين
من اهل بيت النبي صلى الله عليه واله ^{فهم الواقفون على الاسرار} وهم من ^{المصطفى}

العصر الثاني

قال اهل اللغة التفسير تفصيل من الضر وهو اظن ان الشيء بانته يقال
فترى الشيء ففسره بالكسر فسر اذا بينته ثم اذا ابلح في التعجب فترى
تفسيرها ذلك بعضهم ليس ببعض يكون معنى التفسير اجمالا للمعنى المتر
بذلك منفتحا اذا اكتشف عن وجهها ثم يكون مفردا في تفسير من باب المقابلة
مثل جيب وجيب ثم يكون التفسير الاملا عليه ظاهرا لفظ من حيث اللغة
ففسر العربية بالعربية او بالعجمية وكذلك فسر العجمية بالعربية وكلا
المرتين يسمى تفسيرا ^{ومبنى التفسير على امرين احدهما اطلاق اللفظ}
من حيث اللغة على الشيء ^{من اهل اللغة} والثاني اطلاق اللفظ على المعنى ^{لما اخرج}
ولما اختلف اللفظ نحو تلامع لفظه فيرد به نفس فحجب اللفظ عليه
وبما يكون اللفظ مشتركين في معناه بل يسمع ويرى بلفظ عام فيحضر اللفظ
ومن حق المنصرف فيما ان كان عالما بوجوه اللفظ عارفا باختلاف الحركات
المفسرين فيه والمخبرين عنه فان كثيرا من الفاظ التثنية على معنى وقد
في الاخبار وصف ذلك المعنى الاجمة من الجملات او شخص من الاشخاص
مثل ^{والتازعات} غرقا ^{ومثل} والذاريات ^{والصافات}
والعلايات ^{فان اللفظ} ايلا من ذلك اللفظ على الرفع والندوة ^{الصف}
والعدو ثم قد ورد اللفظ بغير ذلك باره بالملأه وتارة بالخرقة

فيجوز في الاعراف الموجبة للسمع ولا يمكن ان يتصرف فيه بل احدى القياس وطه
 قوله ابن جني عليه واله من فرقه الذين يراه فليتبوا مقصده من المأثور **•**
 ثم المنصرف معروف بلسانهم لجه ذكنا فافعلت عنتم **•** وايضا قوله
 تفسير ولما التاويل فقد قال على اللغة انه من الاوّل وهو الرجوع وقال اللانثي
 بواو اذا رجع وهو تفسير ما بواو الياء النبي **•** وعلى هذا التفسير اعلم من ان الواو
 نكل ما ويرى تفسيره وطرس كل تفسير تاويله **•** وصلوا الى العلماء الى الفرق **•** والفظن
 على جهتين مختلفتين فصل بعضهم ان التفسير يوضح بازا اللفاظ والتاويل
 يوضح بازا المعاني **•** قال فترى ان هذا اوضح ما اتفق من اللفظه واذا له
 اذا اوضح ما استهم من معانيه **•** قال الله تولى الم ذلك الككب لا يرب فيه
 تفسير اشك فيه **•** وتأويله لا يربوا فيه **•** فمن غير بمعنى المعنى **•** وقال القائل
 ان لفظ التفسير يستعمل لوضح معاني اللفظ ومعاني الاحاديث في المشاعر
 ولفظ التاويل يستعمل فيما يتعلق بالروايات المتعددة والمتباينات المختلفة
 للمناصب المختلفة **•** والتفسير **•** وقال بعضهم التفسير هو العلم
 نزول لاسود واليات ووضوحه وحمل الهمومات من اطلاق الهمم والاشخاص
 محتمل من نحو ملكي وان طاب فضل من له من نوري فتسوا قالوا لهم المود من المخرج
 وقوله الم تر الى الذين بدأنا نبههم الله كتبنا قالوا لهم بنوامية **•** ومن نحو قوله وقوله
 قل للمخلفين من العرب قبل ان يبين غرضه **•** وانك ذلك لا يثبت الياساع
 قالوا وانما ويلو وتعلق بداهة للقرآن **•** فلك تحركت **•** والفضل الجليل **•** والصلوات
 اليه **•** بمعنى يحتملها اللفظ موافق لما قيل الابه **•** وابعده **•** وقيل ان التاويل هو التفسير
 عن مراد اللفظ وما بواو اليه من معناه **•** وقيل ان اللفظ هو اللفظ تنقسم الى
 اللفظه والى معنيه معانيه **•** وصحة اللفاظ تنقسم لاربعة اقسام علم اللفظ
 والمباني **•** وعلم العقوف **•** والابتدالت **•** وعلم اختلاف الاعاات **•** وعلم
 تفسير اللغة **•** وعلم العرب **•** واما معرفة المعاني فثلاثة اقسام علم اللفظ **•** واما
 وذلك الى اصحاب الحديث **•** وعلم ما يختلف فيه من التنا **•** ما يتعلق
 بالعلمين وذلك الى اهل النظر **•** والعلم **•** ما يتعلق بالعلمين **•** والاحكام

وذلك الى اهل الاجتهاد والقياس فعلى هذه القاعدة لم يتعلق من القرآن ^{بالسمع}
والحديث الاسباب النزول فقط والباطون قد فتد والقران برايم
اما نظرا في الاصول واما اجتهادا في الفروع ولو تبدت بتد ايات القرآن
لم يجد فيها اية واحدة يستغنى فيها عن خبر وتوقيف والاف يكون التفسير ^{المأويل}
فيما عدا ذلك وحسبان وان القارئ بين التفسير والمأويل لم يزلوا القسام
التفسير والقسام التأويل لم يتحقق ببيانهم الفرق بينهما طرعا اما مقابل قسمها
فلا يكون الفرق بينهما صحيحا وقد وضع بعضهم التمهيد والمأويل متقابلين
ووضع بعضهم الظاهر والمأويل متقابلين ووضع بعضهم الظاهر والباطن
متقابلين **•** والتفسير والمأويل متقابلين وقد يتحقق للفظان في المعنى
فيكون التفسير تأويلا والمأويل تفسير او الظاهر باطنا والباطن ظاهرا
وقد يخالف للفظان في المعنى فيكون التفسير غيري للمأويل مثل قوله تعالى
هذه آياتهم في ظلالها وانما من القسام ^{المأويل}
بعد تحقيق معناه مما يمكن فيناه مستق من الاول وهو الرجوع فهو صحيح
وعليه العمارة وقد يتك فيه انه مشتق من اول المقابل للاخر فقد يعنى
كبار الامة طرعا عليه عنهم المأويل في الشيء الاول كما ان الماخير دفعة الى اخره
وهذا كلام متين بأسلوب كلام النبوة ولما كان عال كل شيء الى اوله قيل فيه انه
تأويله وانه مشتق من اول وهو الرجوع **•** ثم المأويل المذكور في القرآن
على القسام **••** منها مأويل الرؤيا بمعنى التعبير هذا مأويل رويها من قبل
ومنها مأويل الحليل ويعلمك من مأويل الاحاديث **•** ومنها مأويل الافعال
ذلك تأويل لم يستطع عليه صبرا ومنها الردايا العاقبة والملك هاب
بسطرون المأويل **•** ومنها الردايا الله والرسول **•** وان تأويله في شيء
فذكره الله والرسول ان كنتم يؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك
خير واحسن تأويلا **•** اما انبيكم تأويله فارسلون **•** ومنها مأويل المنشأها
فاما الذين يظلمونهم فيح فيتبعون اشابه منها بعض الفسحة وابتغاه تأويله
وفي القرآن احكام المقدموع واحكام المستأنف واحكام متقابلات

على المضاد واحكام متفصلات على الترتيب فوهبة المستأنف هو
 الظاهر والتأنيذ والمفسر مدوية حكم المفرد مع موالمباطر والتاويل
 والمعنى والحقيقة والامضون العلم بقولنا اننا به كل من عند ربنا
 وما نذكر الا اولوا الالما **الفصل التاسع**
 في العموم والخصوص والمحم والمقتضاه والتامخ والمتمسوخ ان العموم
 والخصوص لا يحان اليه الا لفظا من حيث هي حروف واصوات بل من حيث
 انقاد الله على معانيها بالوضع او الاصطلاح في الادعان والاعيان فالعموم
 والخصوص انما في الادعان الاعيان والعموم بالادعان اولي والخصوص بالاعيان
 اولي وما من لفظ عام في القرآن الا وقد دخل في التخصيص وما من تخصيص الوقت
 قلونه التخصيص فاما تخصيص المصوت فمثل قوله تعالى يا ايها الناس اعبدوا
 ديني وهو خطاب عام لجميع الناس ومن يتلوه عليها مما انسابه
 ثم لم يكن لجزاه على عمومها لان المجزوء والصبي المنان لم يتناول الخطاب
 فوجب تخصيص اللفظ العام بمنزلة عقيل كاطر المجزوء ليس بعاطل في
 ليس بكامل واما تشخيص المخصوصات فما انقلها كثير من اهل العلم فان
 الناس قد خصوا بالكلمين وقد يشخص جماعة مخصوصين ثم اقبوا من حيث
 افاض الناس والتكليف الافاضه على امر مخصوصين ومن حيث اقبوا الناس
 مهموم غير اياك المكلمين هم الهداه المهديون فتخص منهم ايضا بعضهم
 هو الناس ام يحسدون الناس على ايمانهم من فضله قبل التفسير هو
 محمد صلى الله عليه واله وذلك هو تشخيص الخاص وسببه اليه الاستحسان
 . نسبة الخصوص الى العموم . ومن ذلك القبيل قوله تعالى وحق وصيت
 كل شيء وذلك عام للعموم فوجه ثم خص الرحمة بقوم فقال فسلكها للذين
 ويتوفون للذكرة والذين هم باياتنا يؤمنون ثم خصها بقوم فقال الذين
 ليسوا النبي الاية ثم تشخصها بشخص خصه هو الرحمة وما ارسلناك الا رحمة
 للعالمين ومن ذلك القبيل قوله تعالى انما رب العالمين وهو اشار الى الله
 البهوية لجميع العالمين ثم قال بهدرب وسعى هارون وذلك تخصيص الربوبية

لتخصيص وكما عرفت للرؤية وخصت كذلك عمتا الجوديه وخصت بقوله
 ان كل من في السموات والارض لا اذى الا من عمدا. وذلك عموم في العبادة
 وفي قوله. وعباد الرحمن وذلك خصوص في العبادة. وفي قوله عينا يشب
 بها عباد الله وذلك لتخصيص ذلك لخاصة فعله في الربوبية والمجرب
 خصوص في عموم مواهب الربوبية التي الملقاة او اضيفت الربوبية الى الذات
 تعالى ولقد كان طه من عمل العلم يدعى العلم بالتفسير فكله امر المؤمنين
 على رعايته عنه من علم المومن والكافر قال الله تعالى صدقت ثم تلاه
 من ويا مومن والكافر قال الله قال كنت ذلك بلذاته مولا لمن امنوا
 وان الكافر من علمه فاستخدم بالعلم والمؤمن والمؤمن فكله لا يشبه ذلك
 ويعلم بان العلم بالقرآن في مسيات في التفسير اشار الى العلم بالعموم والخصوص
 وكيفية اضافة الحيد والشر الى لفظه اضافة لعموم والخصوص وذلك هو
 العلم المكتوف في السرد المدفون اي علمها الى العالمون. • • • واما الحكم المتشابه
 فاعلم ان التسمية الاولى على ابواب في القران هي قسمه الحكم والمتشابه قاله
 هو النبي اطلع عليك الكتاب منه ابواب يحكيات من لم الكتاب واحذر
 متشابهات واختلف للتفسير في الحكمات في المتشابهات ما هي كما يأتي
 في التفسير ومن العجيب ان الحكمات والمتشابهات عندهم قد صارت من
 المتشابهات حيث لم يفرق بينها على الزمان ثم التاموا انما يفرق الى
 المتشابهة من الا للحكم انه قال فلما التفت في طلبهم في فتح عن تشابه
 من ابتغى الفتنة وابتغى آثره. • والذي عليه اهل التصديق من العلم بالحكم
 في الآيات قد قسمت في الآيات حليته ولاثامه. • ثم الآيات المتشابهة
 والآيات حكمية مفردة لا تبدل ولا يتغير وهي ذواتها كما لا يفتقرها
 مقدسه لثامه عليها والآيات متشابهة متشابهة يتطرق اليها التغير
 والتبدل وهي تقية متوجه الى الكلب فكله تلك الآيات الامور بها قسمت الى
 محكمات ومفردات والمتشابهات متشابهات فكله يتعلق بالحكم
 القديمة المفرد عنه والحكم السابق بالمعروف فروع الحكمات وكله يتعلق

(Handwritten marginal notes in Arabic script, written vertically on the right side of the page.)

بأحكام القضا المستأنفة على حكم المتأخر المشروخ في المشابهات
 وقد يرد في القرآن الحكم بأذا المفضل كما قال تعالى في الكتاب أحكاماً
 ثم ضلت أي حكمت الشئيل وصلة بالبور فيكف المفضل في مقابل الأحكام
 وقد قيل إن الحكمات متى التزم ينطبق إليها نسخ البتة وهي غير البتة
 سود الأفعال وفي سورة لسان ، وقد قيل إن الحكمات في جميع آيات
 القرآن والمقتضيات الحروف التي هي على معنى السور يقال لها نسخ
 السور وقد قيل في المشابهات أي لو اشترت بالتشبيه الذي تحت فيه
 الأولى تعالى عن الحكمات هي التي اشترت بالوحد والتقدير ، وأما
 التامح والمسخ فقد قيل في هذا النسخ أنه وضع الحكم الثابت فقيل أنها من
 الحكم وقد قيل إن عميت بمعنى من مقاصد الأحكام إذا انتهت فحاشيتها وبلغت
 غايتها فقد كملت بأحكام آخرها مقاصد أشرف وأكمل من الأولى وهكذا
 كالمثل في الخلقية مثل تساج النطفة والعقود والعقود بالمشغرة
 لما الموقنة السابقة التي هي خلوا آخر فالشرايع ابتدأت من كرم عليه السلام
 وانتسب إليها ما هو المشابه الأخرى وكل شريعة ناسخة لما قبلها أي مكملة
 لها إلا بعد ما من كل آخر قال الله تعالى ما ننسخ من آيات أو نأمنها
 أو نلغها فاعرف هذه العقيدة وأنظر في ذلك ثم يعجز عن الشرايع بتطلبت
 الحرك وتوقع أحكامها بوضع أخرى فإن التطفة في الخلقيات لو بطلت
 أو ادفعتم لم يبق إلا الوتيرة الثانية والثالثة بل انتهت فحاشيتها التام
 وليست صورة أخرى من الكمال مع استيفاداتها كذلك المشد بعد الأولى
 لو بطلت أو ادفعتم لم يبق إلا الثانية والثالثة بل انتهت فحاشيتها التام
 وليست صورة الكمال مع استيفادها وكذلك الشريعة
 لا حينئذ كما في الشرايع قد استعملت الأحكام لم تقبل وهي الصورة
 تامة منزلة الاسم للبهت والذات للصورة وهي الحكمات من الخلو التي
 هي من الكتاب وقد استعملت على الحكم قبل وهي فروغ البهت نازلة منزلة
 المقاصد وهي الصول للذات وهي المشابهات من الخلو التي يورثها

وتثبت ولا تمحو الا الكمال فلا تمحي اليه ولا يثبت الا المبدأ متوجها الى الكمال فقد
الوجه الى التوحيد من حيث القول لا من حيث الفعل كما في قوله تعالى من حيث المبدأ
كل التبرير وتبرير التبرير عن التبرير عن التبرير عن التبرير عن التبرير عن التبرير
الكافين لكم دينكم ولا يزال

اللفظ بالسيف لتمييز الحق عن الباطل ولا يجوز له ان يكون له اللفظ الكافي
فقط من غير ان التبرير لكم دينكم ولا يزال منسوخة بانه لسيف كتب عليكم القتال
قالوا هم بعد ذم الله بايديكم ولم يعلموا ان قوله لكم دينكم ولا يزال نهاية في
التبرير بالقطب وتغيره للتوحيد باللسان والافتقار وانما يتم كل التمام اذا
اقتربت بدلية للتبرير باللفظ وتغيره للتوحيد بالسيف والذهب وكذلك كراية
من لم يزل قبل انهما منسوخا يتغير في وجهه بالاية الناسخة مقدر بالاية
للمنسوخة لانه لا يفسد ولا يبطله يجوز الله ما ينشأ ويثبت وعند ام الكتاب

الفصل العاشر

للتضاد والترتيب على طاعتى الخلق والامر به انك لم ان لفظ المنوع
به المستأف انما اخذ من الشيخين العزمين لغيره وعرضوا عليه عليها
حيث تكلموا في القدر وانفتحت اصواتها حتى اخرجوا من بيوتهم عليه والله
صوتنا وهو في الحجر فخرج البهاو وبعثناه كاتبا وانه شققت بنصفين
فقال عليه السلام فيم انتم تلو انكم في القدر فقل لا تكلم في ملك
خلقته الله تعالى نصف من نار ونصفه من الخلق فلا النار يدب الشلج ولا
الشلج يطغى النار تسبيح سبحان من جمع بين النار والشلج فقام اليه
عمر حتى طهر عنده وقال يا رسول الله انخرج امر مستأف من عندي
انزفد صع وفي رواية قال لعمر انك فقال عليه السلام عن امر مستأف
عنه فقال عمر ان كان امر مستأف من عندي ففيم العمل اذا قل عليه والى
بامر الله واكل يسهل للخلق • فاخذ لفظ المنوع والمستأف من ذلك
الخلق وهو قوم الذين الاحكام كلها منوعه مقدرة في الازل والخلق
يجوزون تحت جناح القدر لا يملكون الا بغيرها من الله ولا يستطيعون

تقدم الى اجزهم عن حق اجزا الحد الفريط في نفي الاستطاعة و آيات
تكليف ما لا يطاق و ذهب قوم الى ان الاحكام كلها مستأنفة مقدرة على
اختيار العبد و المكلفين كلهم مختارون في مجاري التكليف بما يكون النفع
و الضروحي منظره لا يمان الكفر حتى بلغوا في حد الافراط الي الثبات الاستقلال
و نفي الاستعانة في جميع الافعال و المذهبان محوران على طرفي الافراط
و التقدير و صدر ما اختلف السرخين في الحكيم و اوسعوا في القول
فيه امرين لم يبقا خيرا و ان المبرور و المستأنف على مثال
ملك نفسه من نار و نفسه من بلع و النار جانب المرفوع و النظم
المستأنف • و كما لا يذبح النار الثلج و ابط في الثلج النار كذلك ابط في حكم
المرفوع حكم المستأنف و ابط حكم المستأنف حكم المرفوع و لذلك
لهذا النبي صلى الله عليه و آله نظر ما الى ذلك الملك • و لما طردوا
على لقامة الحق بعد الحكم ان كان المراد فرغ منه ضم العمل اذا قال
اعلموا و كل ميسر المخلوق فقد اتى بالحكيم فان قوله اعلموا اشارة الى حكم
المستأنف • و قوله كل ميسر المخلوق اشارة الى حكم المرفوع • و انت اذا
لمعطت الخلقيات و جدتها على قسمين احدهما موجودات حاصلة
بالفعل كالطرفة الذات منزهة عن الملا و الزمان المكان كالقوة
من الملايكه و المصيرين من البروجانيات و الثاني موجودات ناصلة بالقوة
متوجهة الى الكمال مخلوقة من مادة و في زمان و مكان • كذلك اذا
لمعطت الامرات و جدتها على قسمين احدهما احكام مفروضة قد
و كلمات تامة قد كملت كما قال تعالى و تمت كلمات ربك بقا و عدا
لهن بك لكلامه • و الثاني احكام مستأنفة قد توجهت الى التمام و الكمال
فمن حكم المرفوع قبل حرق القلم باهو كاي و قبل فرغ ربك عن الخلق و الخلق
و اللذوق لا جل و صدق الخبر السعيد من سعد في بطن امه و المشق من
مشق في بطن امه • و دللت عليه آيات احكام و الطبع و الاقلال و حملت
عليه آيات لباس من يمان اللباسوا عليهم النذر تهتم لم ينذروهم بكون

سوا علمكم ادعوتهم ام انتم صامتون فطاعوا بل منع نفسك على انهم لم
 تؤمنوا بهذا الحديث اسما للامثلة ذلك
 ومن حكم المستأنف جري فلم التكليف بما سبكون ووجه الخطاب الجواز
 بفعل الخبر ولقد نقل الحق وقوله لصدق فتقدمت بحجها على الامم غيرها
 وشهها وايمانها وكفرها وطلعتها وعصيانها ودلت على آيات التكليف
 والحرية والنفذ والتخدير وحلف عليها لآيات المتصان والقتال والتوجه
 والاطلاع مثل قوله اهلك قم قائم واندوم ولسند قوا ليلندوم
 وذكر في المومنين ضوالة قوله ليلنا ليلنا يندوم ونحوه فذكر ان فقهنا
 سيدرك من يخشى الامثلة ذلك ومن لم يعرف التكليف فعليه الجمع
 بين آيات التاثير على الامثلة وبين آيات التكليف بالامثلة وذلك هو السر الاسرار
 والالتفاد والمتمسك بالآيات القرآنية فهو مبني على فطرة الخلق من الاخبار
 والاسرار والاطيا والاعمال والمومنين والكفار والابرار والنجار فامر
 قصة الاربعة اذ كان الفقيهين وحكم الحكمين ويقال الصالح عليه السلام
 التمسك بصفه فينا ونصفه في عدونا والذين عدونا صفينا وما دام
 التماسك بين الحق والباطل والحق هو الباطل موجودا وكان الحكم الكافر
 حاكما بيننا وكان الرسول والابناء عليهم السلام يتوسطون في هذا الحكم كان
 ذلك لتضاد جاري على المسان للنبوة مكتوب في بعضه ارساله حتى بقيت
 يوم الفصل فيما كانوا فيه يختلفون وكان هذا التضاد في الوجودات بين
 المتعابدين ظهر بين مختلفين كما بين موجود ومعدوم لو كان بين موجود
 ومعدوم كما كان التضاد في الامريات بين المتعابدين على وجهين مختلفين كما بين
 ايمان وكفر او كلبين ايمان وامان واسلام ودين ودين حتى لا يفتت كلمات
 القرآنية تحت هذا التضاد في كل كلمة الهاشما لله وما من آية في حق المومنين من
 ويعقبا آية في حق الكافرين وما من خلة من خلة اخير الود والكره فيها
 من خلة الشوك والتمسك بالفاضل من شخص وشخص ضد ونظر في الشوك
 للفرقان في قصة وكيف يفرقان في حقيقة وحكم الشريعة مبني على نزع

وحكم القيامة مبني على موضع الافتراق فلما تبين لكم من مفرد الحق والباطل
 فانها يشتركان في تقوية الوجود ويفترقان في الحق والباطل بابل وكذلك
 الصدق والكذب فانها يشتركان في السمع ويفترقان في البصر وكذلك الخير
 والشر فانها يشتركان في الصورة ويفترقان في المعنى ولكل مثل يتخرج
 من موضعه وليس المتضاد بهما شيئا مقصورا على تضاد الحركة والسكون
 والاجتماع والافتراق والحركة والبرودة والرطوبة واليبوسة والسواد والبياض
 والحلاوة والملمة واللين والخشونة والمنصور ايضا على مثل العلم والجهل
 والفتنة والعجز والارادة والكراهة والكلام والسكوت والهي والابصار
 والعم والسمع واليض المتصورا على مثل الحياة والموت والحيوان والجماد
 والطلائع والشيكلين ولعز الأثر المتضاد في القرآن المجيد وعلى لسان الأنبياء
 عليهم السلام المتضاد بين مثل كافر ومو وكلمة وكلمة وعقل وعقل
 ونفس ونفس وطبيعة وطبيعة وفطنة وفطنة ونظرة الى غير هذا من المتضادات
 من حيث الوجود والشكل والاسم والمنتبايات من حيث المعنى والجوهر
 والحقيقة وهو كل مثلك مثلك فنوع الثمران والخبز ونسبتي
 ذلك مواضعها واما الترتيب في المقاصد بين الكلمات واصحاب المراتب والرتب
 فيعلم ايضا من الآية وكل الخلائق معترفون بذلك فطنة وضروة فالله
 عز وجل وعلينا الله مقام معلوم ويعترفون بفضلك آله عليه السلام على خلق
 منهم الجهل فيؤمن بفضله فبما اذا بكم باسمائهم بعد قولهم سبحانك
 لا علم لنا الا ما علمنا وكذلك انبياء عليهم السلام ولقد فضلنا بعض النبيين
 على بعض هو كذلك لجهلنا بعدد النبيين وفضلنا العلم درجات وكذلك العالمون
 بعدهم ولكل جعلت معلوما وكذلك الناس على الجموع فعلم ومعلم وهو
 وسائر الناس محج لا خير فيهم وذلك هو التفاضل وفي الخبر لا تزال الناس
 يجتهدون ما توافوا اذا استغروا على ذلك لان الناس احيى من الميت الظاهر
 ظلمه العدم وليكن الترتيب والتفاضل الاحيى من الميت والمرتبة والرتبة
 والسموات بيننا هابلية وانا المومنين والارض فرشتنا هاتنم الماهدون

في الترتيب
 ن

ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلهم يذكرون همتها والفظحة وما يسوي ذلك
 فخرج عن الفطن . فلو طلبت لتضاد والترتيب للخلق والتلفيات وجدها
 على هذا المقام ولو طلبتها في الامور والامرات وجدتها على مثل ذلك حتى
 النحل والنحل فاما قاعد الخلق والامر في علم العزف فهو اساس الفقه على
 جميع احكام المفسدع والمنافض المتضاد والترتيب بالمبدأ والمصداق ^{الميزان}
 التي يوزن بها احكام العالمين احدها كهيئة الخلق وفيها به ولما نبه الامر ما في
 بابه قال الله تعالى والسموات فعباد ووضوح الميزان . وقال تعالى الله الذي اطلع
 الكتاب الحق بالميزان ومن لم يسهك من الحق اعرف في ميزان القليل يكون قهر السما
 وافر من الكتاب بل الميزان الموضوع عنده تميز السما المرفوعه عن كلاله والخلق
 وكما اكله الطيبة في ميزان النسخة الطيبة . وكذا لا الله الا الله في ميزان
 قوله محمد رسول الله . وكذلك لا الميزان الموضوع على مقادير تزيين الكتاب بالحق
 فهو كقراءت لمن علم العزف خلق الميزان . الميزان حتى اذا كان الميزان
 مثل الامرات والامر عبات كان ميزان الخلق والتلفيات وانما كان الميزان
 من الخلقيات كان ميزان الامرات والمخاطب بقوله واقبوا الورد بالمقسط
 وان تحسروا الميزان هم قوم منحوسون تاميزون المقسط وتبدعهم ولورث المقسط
 ليوم القيامة ويضع المولود المقسط لغيره القيامه فلا ينظلم فسر شيا وان
 مقال حبه من حرره لثبتهما وكفى بنا حاسدين

الفصل الحادي عشر في اجلا الاصلها وضاحه وجالة

وبلاغته وهديته . انظم قد ير اعي كلمة وشرفه في تناسب الحروف
 ويوافق نحو واجب فانظم بين الخيل والعين والمف والمخين والاصحاب ^{الطا}
 لا غير مما ينقل على اللسان النقية به فجميع ما في العزف من الحروف ^{المتنقلة}
 كلمات على تناسب وتناصف لا يوجد مثلها كلام العرب فيما باللغات
 وقد ير اعي كماله وشرفه في تاليف للكلمات على تناسب بين الثلاثي والرباعي
 والخامس والسادس وعلى ازيد واج بين لفظين متقاربين في الحروف
 متنا سبين في المعنى وكذلك نظم اية بآية والشرف فيها اتساق الطعاني

والغاية
 واتفاق المقاطع والمباني وتناسب الصدور والعجاز والمباني
 وكل للشرف في نظم الحروف بعضها ببعض فاما كون في اللفظ المجرد دون
 المعنى وكل للشرف في نظم الايات بعضها ببعض فاما كون في المعنى المجرد
 دون اللفظ والشرف في نظم الكلمات بعضها ببعض فاما كون من الممتزج
 اللفظ والمعنى ولما الفصاحة فانما تحقق على وجهين احدهما الفصاح
 اللفظ عن مخارج بالصحة والصفوة والثاني فصاح المعنى عن التباس
 باللفظ المطابق المعبر عن حقيقة المساوية في عمومه وخصوصه ثم
 قد يكون للفصاحة في لفظ واحد وقد يكون في لفظين فصاعدا وقد تعبر عن
 شئ واحد بالفاظ مختلفة فيكون لحدها اقل على المقصود واعبر عما في
 الضمير فيسمى ذلك اللفظ اوضح الالفاظ واما الجزالة فقد تكون من
 لحد ما في مفردات الالفاظ وهو اختيار الثلاثي على الرباعي والحقايب الاثنا عشر
 اليه للضرورة والثاني في مركبات الالفاظ وهو ان يوحى لمعنى باقصر
 عبارة واولها لفظ فيقول الحد بصيغ لفصل ولما السبلا عنها كقوله المعنى
 وهو ان يكون التصور الذي من المعنى معاصرا متبينا بغيره
 العبارات دلالة تفصفا بيانا واجنما لفظا من المعنى الذي لامرته فيه
 ان الانسان كما تميز عن الحيوان والملوك بالنطق قبول من الغير واما الى الغير
 فلم يكن ليولف بقول ما في ضمير الغير بواسطة النطق واما الى الغير كذلك
 ولم يكن الملك القبول والاداء لمن جهة الفعل والافعال والتنظيم والافهام
 بينهم جاريان على نطق غير المنطق واللفظ ناخصل الانسان بالمنطق الذي هو
 فضلة الدالة عما فوقه من الملائكة وما يجبه من الحيوانات ولما كانت النطق
 مطلقا على معينين لحدما التفكير والتبصر والثاني التعبير عما يفكر
 ويميز وكان المناطهون على ترتيب تفاضل فيها جميعا وفتوى في الارتفاع
 الى درجة المستخاض عن التفكير في قسم التبصر حتى يصير الغيب له وشهارة وقابل
 لغيبه بالفكر حصل بالقطعة وكذلك قسم التبصر حتى يصير نطقه
 كسوحيا ويجعل الغيب بالتبصر حاصل بل يدعيه قلمنا ونطقه من الوجودين جميعا

عن نطق ما بر الناطقين كما لا وسرفاً وكما صار النطق معجز الإنسان
 كذلك ما ذكر الكمال فيه معجز النبي على الإنسان وكما اختلفت وجوه المعجزات
 في اصل النطق وان كان جنسه معجزاً فالعربية معجزة والجمجمة معجزة
 كذلك اختلفت وجوه المعجزات في كمال النطق وان كان نوعه معجزاً ولفصاحة
 معجزة والبلاغة معجزة وكذلك النظم والجزالة وكذلك الحكم والأمثال والمواظف
 والروايات والاطراف يقال للقرآن بكتيبته معجز بعبارة ومعناه ولم يقد
 له عرب علم معارضته فلينزل جملة من الناس على ان ياتوا بمثل هذا القرآن
 لا ياتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا ومن تكلف في طلب الافصح من كلماته
 واياته فقد ازرى بالقرآن حيث اشتار منه كلمات معدودة وقصر كمال الفصاحة
 عليها وعرض بان الباقي ليس على رونق ذلك الكماله وبتدريه لعل ما انتقده
 فصيحاً هو دون ما زيفه مردوداً ومن تصدى للانتقاد فيجب ان يكون له كلام
 فوق المنقود حتى يصح منه الانتقاد وان الفصحى من له عرب اخرجوا كلمات القرآن
 عن جنس كلام البشر فتان وصفوه بالسحر المبين وتارة نسبوه الى الله تعالى وكذلك
 الجن حين استمعوا قالوا انا لله جناناً عجيباً يهدي الى الرشد فوصفوه
 من حيث اللفظ بالعجب ووصفوه من حيث المعنى بالهداية والرشاد جمعاً
 بين العجائب والمعنى الكماله وان الكمال في الصوت ان يكون كلاماً مفهوماً
 والكامل الكلام ان يكون بالهداية مستعراً اولم يروا انه لا يكلمهم ولا يهديتهم
 فلما تعدى صوت العجل عن الكمالين كان جوازاً فمن اعتبر الفصاحة والجزالة
 والنظم والبلاغة من حيث اللفظ فقد اثبت الكمال الاول دون الكمال الثاني
 ومن اعتبر الهداية والارشاد والتبيين على الخفايق والحكم من حيث المعنى
 مع الكمال الاول فقد استوفى في حد البلاغ والكامل المعجز قلنا نوابك اب من عند الله
 هو اهدى منهما وقل ما نجد في القرآن ذكر الشرف والكامل فيه هو اهدى
 الهداية والروح والرحمة والانداد والتذكير قال الله تعالى شهر رمضان الذي
 انزل فيه القرآن هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان وقال وكذلك
 اوحينا اليك روحاً من امرنا وقال ولقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم

هدى ورحمة لقوم يؤمنون وقال لتذره وذكرى المؤمنين وكل
 وذكره الذين يخافون فكما لاحظنا جانب اللفظ حتى عرفنا بلاغته
 فوق سائر البلاغات ونحيط ذلك جانب المعنى حتى عرفنا هدايته فوق
 الهديات وكما ان النبي انما تميز عن البشر بانه يوحى اليه ^{سائر} اي والله اله
 وكان تفسيره معجزا اذ لم ينازعه في تلك الدعوى منات وان حجه منك
 فالمنكر ليس به مانع كذلك القران انما تميز عن سائر الكلام بانه مشتمل
 على ذلك التوحيد ونفي المنداد فلا يعارضه في تلك الخالصه معارض وان انكر
 جلوه ذلك الجاه ليس بمعارض فلهي والقران منزه لان في الشهادة تصارح
 الحق والحق فيعرف الحق بالحق معرفة بجملة ويعرف الحق بالحق معرفة مفصلة
 كذلك لم يعرف صدقه بالقران والقران يعرف صدقه بالنبي فهما يتضاهان
 وينتاهان فان قلبي يشهد للقران والقران يشهد للنبي صلوات الله عليه واله
الفصل الثاني عشر في سرد اربعة تفسيرات لقران

قال الله تعالى ولقلنا اليك لتدليتين للناس ما نزل اليهم • دل الخطاب
 بيته وصرح لفظه انه يحتاج الي مستر لئلا يعلم يقبل ليتبين للناس فليس كل من عرف
 اللغة سماع له تفسير القران فان العرب كانوا يعرفون لغتهم فلم يكن
 لسانك لعرب حتى قال ليتبين للناس ما نزل اليهم ولعلم يفقهون • ولعمري
 وجب للمفسر معرفة صدر كل من اللغة والنحو والوقوف على ما صح
 استعاراتهم ومجاري عباراتهم خصوصا اذا كان اعجميا ثم يجب له • يتبع
 اقوال المفسرين من الصحابة والتابعين واخذها من الرواة المعتمدين ^{بالحج}
 لسماع الخبر وتقرب لحوال المحدثين خصوصا ما يتعلق منها بتفسير ^{القران}
 فلا يأخذها الا من شهره والصحاح المتفق عليها عند اصحاب الحديث حتى يلقى
 كل ما يفسر من الكلمات والايات على روية صحيحة وخبر وار صحيح ^{دون}
 ان يتصرف فيما راى المحض وقد قال النبي صلى الله عليه واله من قرأ القران
 براه فان له صاب فقد اخطا واخطا فليتوا ومفعلا من النار ومن المفسرين
 من قال ان كلمات القران على اقسام منها ما لا يمكن تفسيره الا بصرح خبر

وإثنا
وسماع أثر مثل بيان المبهمات وتفصيل المجالات لقوله تعالى واقموا الصلوة
الزكوة فليس حرف من حيث اللفظ الدعاء من لفظ العلو والمطهر والكنية
من لفظ الزكوة وذلك قيل الاتفاق على أنها صرفت عن معناها الأصلية إلى الوضع
المشعري فعمل اللفظ على ما كان المحض ما يكون أبعد بيان الجمل من سماع
الأحكام وذلك لا يتحقق إلا بعد السماع ومن ذلك لقبيل الأقسام المذكورة في أوائل
السور مثل والصفات والذريات والعلايات إلى أمثالها لا يجوز حملها
على مجرد ما دل اللفظ عليها من معانيها ولا يجوز حملها على الملايكة أو على أشجار
موصوفين بها إلا بنص وتوقيف ومن ذلك لقبيل الحروف في أوائل السور
على من ذهب من فترها فلا يجوز تفسيرها بالإنجيز أو أثره وكذلك أسباب النقل
وتخصيص العمومات وتعميم الخصوصات وجمل المجالات على المقيدات ومن
الفاظ المشتركة إلى إحدى الجهات فلا يثبت ذلك كله إلا بالأخبار الصحيحة
وأما ما يمكن تفسيره فهو طواهر الكتاب ونصوصه ولا يجتمعا اللفظ عينه فلو
استعمل المفسر عقله ونظره فيه علم أنه ما ظل بمعنى اللفظ لغة وإنما
الحسن والعقل حقيقة فليس ذلك من جملة تفسير القرآن بالراحم والتمثيل
وكذلك تأويل ما هو ظاهره للتشبيه أو التعطيل أو الجبر أو القدر فذلك
ينظر العقل في قياس اللغة جازفانه يعلم قطعاً أن التشبيه والتعطيل باطل
ولا يجوز حمل كلمات القرآن على باطل فلا بد أن لا يؤول وشطه أن لا يؤول عن مقتضى
اللغة والعرف وإنما لا يؤول إلا من عيب ومقالة والعصب لها بل لا يجزي على
الجماد ويرعى الوسط وتجنب بنيات الطرف ولا يركن إلى التقليد إلا بالزبد
ترية الأبناء ولا يقول أنا وحده أنا إنا على أمة وأنا على أنا هم مهتدون ومنقذون
ورعاية هذه الشروط في تفسير الآيات المنشأمة وتاديبها على حد ما يليك
يعني بذلك أكثر المفسرين فأنك تجد التفسير كل ما بينة على المذهب المحلله
فالقدرى يفسر آيات القدر علمياً وافق مذهبه . والأشعري على ما وافق
مذهبه والمتسببي يفسر بالظاهر ويقول الظاهر معنى التاويل منظون وأن
الترك ظاهر اللفظ بأم منظون وغائباً لنا قوله العدل عن الظاهر والأصول

على التاويل والمعطل بترك لطاير وتناول العمادات كلها على رجال المحطرات
على حاله والدين معرفه ذلك لرجل وقد نرا منهم الصادق جعفر
بن محمد عليه السلام ومن لولفته من يقول اني اوصي بكل عمله الى الله
فاقول كل من عمدا لله. وذلك هو طريق السالمة وهو كما قال بعض السلف
في الاستواء على العرش الاستواء معلوم والكيفية مجهره والايمان به واجب
والسؤال عنه بدعه. وانما ومع لهم هذا الصبر كما هم لم يابوا العلم من ما به
ولم معلوما من اسبابه فانطق عليهم الباب ويقطعت بهم الاسباب
وذمبت بهم المذاهب حاربي ضالين ذلك بانهم كذبوا بايات الله وكانوا
عنها غافلين وايات الله اوليا و كما قال تعالى وجعلنا ابن مريم وامه
ايه. وقد قال عز من قائل ولوردوا الى الرسول والي اولوا الامر منهم لعلمه
الذين استنبطونه منهم ولا كل مستنبط مصيب والا لطاير اياه منهم
واذكر اني عن النبي صلى الله عليه واله على مني واما منه وقال الحسن بن
سور براه سلفنا رجل منك. صعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه
انك نهران لربك على سبعة احرف ما منها حرف الاله طهر ووطن فان عليا
عنده منه علم الطاهر والباطن وقد قال علي رضي الله عنه والله ما رلت
اه الا وجد علمت فم انزلت وانزلت انزلت وهب لي فلبا عموك ولسانا
سؤرلاه وروي عن سيد المرسلين في حال جعفر بن محمد الصلاف عليه السلام
فقال جعلت فداك ان شيعتكم لحلفتم فكم فاكروني حتى قال بعضهم
لن امام منكم في اخيه وقال اخرون بوجوه الله وقال اخرون بعد ذلك
وقال اخرون برك في منامه وقال اخرون انما يعني بكنت اياه فباني خرابهم
اخذ خلعني الله فذاك قال لا يحد شي مما هو لونه في مد بر محمده الله
وامناو على خلقه طالم من كتاب الله وحرامنا منه. وروي عن بعض
المجادد على جعفر بن محمد عليه السلام فقال جعلت فداك ما هذا
الاحلاف الذي يبين شيعتك فاني ربما اجلس في حلهم بالكوفة فاكاد
ان اشك فارجع الى امير واحد عمه ما اسكن الله فهاك ابو عبد الله

لاهل اهل لنا من غير و ابا الكذب علمنا حق كان الله عز وجل ان فضه عليهم
 منهم غيبه والى الاحدث اجدهم الكذب فلا يخرج من عندى حتى ما وله
 على غيرنا و بيله و طيبك لله ان فوا من سعيته قالوا ان الصلوة رجل
 والصوم رجل و الاذكار رجل و الحج رجل فمن عرف ذلك لاهل فقد صلى صام
 وزك و حج و كذلك و لو المحارم على استخاص فقال من كان يدري الله بهذه الصفه
 التي تسلت عنها فهو عدى مشرك من اسرك و اعلم ان هؤلاء القوم قوم
 سمعوا ما لم يسمعوا على سمعه و لم يعرفوا احد و لا فوضوا احد و لا ملك السما
 مفاصله و انهم و مستهفي عقولهم و لم يرضوا على احد و لا ما امر و ابه ملكها
 و افترا على الله و على رسوله و صواه على المعاصي و الله تعالى لم يعب سا
 يدعوا الى معرفه الله فما طاعه و اما فصل الله عز وجل لاهل من الهادى بالقرآن
 الى ارضه عليهم بعد معرفه من جازها من عندك فان ذلك معرفه من دعا
 لله و هو الله الذي لا اله الا هو و يوجد و الاله لا يدبر بوبينه و معرفه الرسول
 الذي بلغه و قبله طاعة ثم معرفه الامم بعد الرسل الذين ارضوا طاعتهم
 في كل عصر و زمان على طاهله ثم العباد لله عز وجل على العباد من
 الطاعات طاهرا و باطنا و احاد و امة و الله عز وجل عليهم بحر ما طاهرا
 و باطنا و اما حرم الطاهر بالباطن بالظاهر معاً و الاصل
 و الفروع كذلك و روى عن علي رضي الله عنه انه ذكر العباد فقال طاهرون
 علم موحوب و باطنه علم مكتوم محجوب و عن حفص بن محمد عليه السلام
 انه حلا سله فقال عبيدنا يقولون في قوله تعالى فسالوا اهل الذكر ان كنتم
 لا تعلمون انك لذكر هو التوراة و اهل الدرهم علماء اليهود فقال اذا و الله
 يدعون للملائكة منهم بل عجز و الله اهل الذكر الذين امر الله تعالى بذكر المسألة
 المنا و كذلك يقول عن علي رضي الله عنه انه قال عجز اهل الذكر و روى ان
 ابا ذر الغفاري رضي الله عنه شهد الحزم بعد وفاه رسوله صلى الله عليه
 فلما احس من الناس في الطواف و في باب الكعبة و احد حلقه الباب
 و نادى بها الناس فلما فاجعوا و انصروا ثم قال من عرفني فقد عرفني

ومن لم يعرف ما بالذود العفاري احدكم ما سمعته من رسول الله ^{عليه السلام}
سمعتة حين لم يصرف قوله اني بارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي
وانهما لم يفتروا حتى يردا على الخوض كما تمنى وجمع بين اصعبه ^{المستحتر}
من يديه وقرنها وساوي بينهما ولا اولها من دون من اصعبه
الوسطى والمسبح من يد المهيولان لهدى ما سبق الاخرى الاولى لهما
فكم مثل سفسفه فوج من ركبها فحما ومن ركبها عرق وهذا لعل صلى الله
سلوة من لان تغفلوني فالله اعرف بما في اللوحين منى ودالك
لو كنت لوسان وحلست على الحكمت لامل النهمة مودهم ولاهل الخيل
بالعلم ولاهل الفلز فتراهم دالك عليه السلام يلمن ان الارها ارجه
معاني طامرو باطن وخطو مطلع فاطامر للتلاوة والباطن للفتح
فاحد مولحكام الحلال والحرام والمطلع من داله من العبد ما ودالحجف
بن محمد عليه السلام كتاب الله على ارجه اسيا العبان والاسنان واللطا ^{يب}
واك قائق رة عبد الله بن مسعود ارى اللعان على سبعة احرف
لكل امة مناظر ويطر ولكل حرف مناجدة ومطلع

سورة التمن للرحيم

ذكر فضائل سورة الفتح ذكر الامام ابو عبد الله محمد بن ابي طالب
 البخاري في الجامع الصحيح باسناده عن سعيد بن المعلى قال كنت اصلي
 في المسجد فدعا النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقلت يا رسول الله كنت
 اصلي قال لم يقل الله عز وجل سبحوا له ولرسوله الا دعاءكم لما يحببكم ويقل
 لي لاعلمت سورة هي اعظم للسورة الا ان قبل ان يخرج من المسجد ثم اخذ
 بيدي فلما دلل الخرج قلت لم يقل يا رسول الله لاعلمت سورة هي اعظم سورة
 القرآن قال الحمد لله رب العالمين **•** هي السبع المثاني وللقول العظيم الذي
 اوتيته **•** وروى في بن كعب عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال الا اعلمك
 سورة ما نزلت في التوراة ولا في الانجيل ولا في الزبور ولا في الفرقان مثلهما طيب
 يا رسول الله قال نعم في الصلوة اذا قلت لها **•** قلت فاتها كتاب **•** فقلت هي
 وهي السبع المثاني التي قال الله عز وجل ولقد اتيناك سبعاً من المثاني والقرآن
 العظيم وعن هريز رضاه عنه **•** عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الحمد لله
 رب العالمين سبع ايات لهدى من بسم الله الرحمن الرحيم **•** هي السبع المثاني
 وهي لعل القرآن وهي قلعتنا للكتاب **•** وروى عبد خير عن علي وسعيد بن
 عن ابن عباس رضاهما عنه وللربيع بن انس عن ابي العليلي لم قالوا قل قل
 اتيناك سبعاً من المثاني هو ما في الكتاب وهم عن ابي هريز عن النبي صلى الله
 قال قال الله عز وجل قسمت للصلاة بيني وبين عبدك نصفين فضعها
 له يقل عندي **•** افتتح الصلوة بسم الله الرحمن الرحيم فيذكرني عبدك
 ثم يقول الحمد لله رب العالمين **•** فاقول هو في عبدك ثم يقول الرحمن الرحيم
• فاقول اني على عبدك ثم يقول ما اكلمهم الذين فاقول بحمد في عبدك ثم يقول
 اياك نعبد واياك نستعين **•** فهذه الالية بيني وبين عبدك نصفين واخر السورة
 لعبدك ولعبدك سلم **•** وعن سعيد بن اخدي قال نزلنا منزلاً فجاءنا حارة
 وقال الزبير ناغيب ولن سيد الخي سليم فقلت القوم من ذاق فقام وجعل يفاخر
 نعم وما كانا تيه لرفقة وانزلنا يحسن ما فذهب فراه بثلثين مساة

واحسبه انه قال وسفانا لساقا فلجنا فلنا ما كانا نراك تحس رقبة قال
والاحسنها انما رقيته بفتح الكاف قال فلما قدمنا المدينة قلت
لا تحتوا شيئا حتى يرسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا كذلك له فاتيته
فذكرت ذلك فقال ما كان يدركها فدية اقسمرها واضربوا بسهمي معكم

ذكر اسم سورة الفاتحة

فسمى لسورة فاتحة الكتاب و امر الكتاب والسبع المثاني . قال أهل
التفسير انما سميت فاتحة الكتاب لانه لفتح بها القرآن والمصطفى وسميت له
لانها بامم للقرآن وتقدمه اولها اصل القرآن ولم الشاصلة ولما كانت
الافتحة مثله علمه كان هي اصل الكتاب سميت له القرآن . وقالوا
انما سميت للسبع المثاني لانها سبع ايات نزلت مرتين من مكة ومن المدينة
اولها تنبيخ للصلاة وقراءة وللحجرات في ثمانين . مثل الحمد الرحيم واياك
واياك وللصراط والصلوة وقيل انما سميت مثاني لانها استثنى هذه الامة
فلم يخرج لاحد من الامم الا هذه الامة وقال ابو معاذ يثبت لك من المال
بمعنى استثنى وروي سعيد بن جبيرة عن ابن عباس انه قال استثنى كما
لهذه الامة حق اخرجها لم . وقيل ان المثاني هي القرآن لانه ثبت فيه
القض والاحبار والامر والنهي وكوفيته الامثال والمواظمة يقال
ضى الشيء عطفه ومثانيه معاطفة وفي السور مثاني ومعاطف
من الالفاظ والكلمات كما سيأتي من سرار الايات

قد ذكر نزول سورة الفاتحة قال الكوفي من اجل التفسر وانها
نزلت بمكة وهو قول علي قتادة والواقد ورواية ابي صالح عن ابن عباس
وقول ابي يعقوب على ذلك لجمع الامة على ان صوت الحجر عليه وفي اللغة
قوله تعالى ولقد اتيناك سرها من المثاني وقال ابو ميسرة ان اول ما اقرا

جبريل بنى صلى الله عليهما سورة فاتحة الكتاب • وقال قائلون انها نزلت
بالمدينة وهو رواية منصور عن مجاهد وقول الزهري ومقاتل وعطا
الخراساني وغيرهم والاوليان يجمع بين الروايتين فيقال انها نزلت مرتين
من بكة ومرة بالمدينة **ذكر جبريل اياتها والتسميه**
روى ابو سعيد المقبري عن علي بن هريز روى عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال الحمد لله رب العالمين سبع ايات احد من بسم الله الرحمن الرحيم
وروى كزنجي عن علي بن ابي حمزة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الى اخره قطعا اية وعدها سبع ايات
فخذ بسم الله الرحمن الرحيم اية ولم يعد عليهم وروى ابو روق عن الضحاك عن
ابن عباس روى عنه قال اول ما نزل جبريل على محمد صلوات الله عليهما قال
يا محمد استعبد بالسبع العليم من الشيطان الرجيم ثم قال قل بسم الله الرحمن الرحيم
وفي حديث لي اسحق السعدي عن عمرو بن شجر بن جبريل قال ان رسول الله في يدي
للخي اسود الى خديج وقال لقد خشيت ان يكون خالطني شي ففعلت وما ذاك
قال اني اذا اخوت سمعت المذاق فاق فاجرت لي بلكر فانطلق به ابوك الى القرية
بن نوفل وقصر له القصة فقال له ورفقه اذا اناك فابتك فاما جبريل فقال له قل
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وقال قائلون ان اول ما نزل
صدر سورة اقرأ باسم ربك ثم نزل بعد ذلك امره بالقرآن وروى سعيد بن جبير
عن ابن عباس ولقد اتيناك سبعاً من لمثاني قال فاتحة الكتاب ثم قال
بسم الله الرحمن الرحيم الآية السابعة • ولتفقت الامم على ان لفاتحة
سبع ايات الا انهم اختلفوا في ان التسميه هي الآية الاولى منها ام انعمت عليهم
هي السادسة منها فقال فلما المدينة والبصرة والكوفة مثلها لكن اشر
والوزاعي وابو حنيفة واصحابه انها ليست من لفاتحة اية ولا من كل سورة
الا في سورة المزمل فانما هي فاصلة بين سورة وسورة بيتا بها ينمنا ونزكا
باسم الله عرفجل • وقال علماء الحجاز وغيرهم مثل الشافعي وسفيان الثوري
وعبد الله بن المبارك روى الله عنهما انها هي الآية الاولى من لفاتحة الكتاب

قطعاً ما أكثرهم على النفاية من كل سورة إلا النبوة ولكن المعتاد من قد
 عده وما آية من لفاتحة ولم يعددوها آية من كل سورة لما روى عن
 النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال في القرآن سورة تجادل عن ربها وهي التي
 آية وهي سورة الملك قالوا في ثلثون آية دون التسمية وقد ورد
 في الحجاج في صحيحه بإسناده عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال قد أنزلت
 على سورة من ثمانين آية وكذا روى بسم الله الرحمن الرحيم أنا أعطينا كالكون
 لما أنزلها وهو روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا افتتح السورة في
 الصلوة فبقر اسم الله الرحمن الرحيم وروى عنه كان يقرأ بها في لفاتحة حتى ظهر
 ولا يصبر وروى ابن بريدة عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ما أخبركم بآية لم تنزل على أحد بعد من عذري فقلت يا رسول الله ما هي فتش
 القرآن إذا افتتح الصلوة قلت بسم الله الرحمن الرحيم قال صلى الله عليه وسلم
 بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له كيف تقول إذا قرئت
 الصلوة قال أقول الحمد لله رب العالمين قال قل بسم الله الرحمن الرحيم عن
 أبي حمزة رضي الله عنه أن رجلاً افتتح الصلوة بالحمد فقال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم يا رجل ما علمت أن بسم الله الرحمن الرحيم من كلام منزه كما فقد ترك آية من
 ونحو قال طلحة بن عبيد الله أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ترك
بسم الله الرحمن الرحيم فقد ترك آية من كتاب الله وقال علي بن الحسين بن شقيق
 سمعت عبيد الله بن أبي بكر رضي الله عنه يقول من ترك قراءة التسمية فقد ترك
 ما به وتلك عشرة آية من القرآن • وعن سعيد بن جبيرة عن ابن عباس رضي الله
 عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم والبراء يعرف ختم السورة حتى تنزل عليه
 بسم الله الرحمن الرحيم هو عن عبد الله بن سعد قال ما كنا نعلم فصل ما بين
 السورتين حتى نزل بسم الله الرحمن الرحيم وكان سعيد بن جبيرة عن ابن عباس
 يقرأ في التسمية في كل ركعة • وقال الأزرقي بن قيس حلت مع ابن
 الزبير فقدا بسم الله الرحمن الرحيم وقال غيره لم يضمنوا عليهم ولا الضالين
 ثم قال بسم الله الرحمن الرحيم والهلل الحريم يفصل بين كل سورتين

بسم الله الرحمن الرحيم • وعن الحسن بن مجاهد عن أهل المدينة ما كانوا يجهرون بالقراءة
ولا تخفى لبتة بل كما نقرأ بسم الله الرحمن الرحيم في أول فاتحة الكتاب وأول سورة
وبين السورتين وإذا افتتحنا من بعض السورة • وكان عاصم يوافق
أهل المدينة • وأما أهل البصر وجزء في صلوات الحمد السورة بالسورة التي
تليها ويتركون للتسمية وهي رواية الفراعن الكسائي الأبي أول فاتحة
الكتاب فانه جهر بها وظاهره من باب الكسائي انه كان يفضل بين السورتين
بالتمسية وكذلك اذا ابتدأ من بعض السور وعرض لغيره ومثل ذلك ورأيت
عن ابن عباس في ذلك • وقال خلف كما نقرأ على سليم فخفى التعداد والتسمية
في ما يقرأ لقرآن • وقال هكذا كان يقرأ على حمزة وعن سعيد بن جبيرة
لا يعرفون انها للسور حتى تترك بسم الله الرحمن الرحيم فاذا أتوا علوا ان
السورة انقضت وتزل سور اخرى وعن الصادق عليه السلام من دعا
بسم الله الرحمن الرحيم كان الغيب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى ما فيها
وعنه في تفسيره لعياش بسم الله الرحمن الرحيم اسم الله الاكبر الاعظم وعنه
في كتاب الكلبى قال ما فضل احسن من الناس بسم الله الرحمن الرحيم يقول
هو الله لها قرأها عن يمينك وشمالك من بين يديك ومن خلفك
ومن فوقك ومن تحتك واذا دخلت على سلطان جاهر فاقترحين ينظر
اليه ثلاث مرات واعتقد بذلك ليسرى لا تفارقها حتى تخرج من عنده
وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف تقول
اذا قلت في الصلوة قال قل الحمد لله رب العالمين قال قل بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين وفي الصحيح من اخبار اهل البيت عليهم السلام
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم والائمة من اولادهم كانوا يجهرون
ببسم الله فيما يجهر به من الصلوات في اول فاتحة الكتاب وأول السور
في كل ركعة ويخامون فيها بما نجحت من السور وقالوا اجتمعنا وولد
فاطمه على ذلك • وعن الصادق عليه السلام اليقينة لبي ودنواى الأبي
ثلاث شرب المسكر والمسح على الخفان وترك الجهر بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ أَنَّهُ كَانَ يُفْعَلُ كَذَلِكَ لِيُفْتَحَ بِهَا
 وَيُجْتَمِعَ بِهَا مَوْرُودِيٌّ كَرِيمٌ وَيُجْعَلُ بِهَا سَفِينٌ قَدِيمٌ فَصَلَّى النَّاسُ صَلَاةَ
 الْجُمُعَةِ فِيهَا وَقَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَتَرَكَ التَّسْمِيَةَ فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ نَادَاهُ كُلُّ مَنْ
 فِي الْمَسْجِدِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ بِأَمْرٍ بِالسُّرُورِ لِمَنْ
 لَمْ يُسَيِّئْ فَصَلَّى بِمَنْ صَلَّاهُ أُخْرَى فَقَرَأَ فِيهَا لِلتَّسْمِيَةِ الَّتِي بَعْدَهَا يَعْنِي فِي أُخْرَى
 لَا فِي أُولَاهَا وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ أَنَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَانَتْ آيَةٌ مِنْ
 الْقُدْرَةِ سَرَفَتْ فِيهَا الشَّيْطَانُ فَمَنْ قَالَ آيَةَ مِنْ كُلِّ سُورَةٍ قَدِ انزَلَتْ
 مَعَهَا اسْتَدْرَكَ بِأَنْفَالِهِ كَانَتْ فَاصِلَةً بَيْنَ سُورَةٍ وَسُورَةٍ لَكُنْتُ مِنْ سُورَةِ
 الْإِنْفَالِ وَالنُّبُوَّةِ وَلَوْ كَانَتْ لِالْفَتْحِ فِي كُلِّ سُورَةٍ لَكُنْتُ فِي أَوَّلِ سُورَةِ
 النَّبِيِّ وَلَوْ كَانَتْ لِنَعْتَمَانِ لَكُنْتُ بَعْدَ السُّورَةِ كَأَسْمَاءِ السُّورَةِ عَدْلًا
 الْآيَاتُ لَا عَلَى مَنْحَاجِ كِتَابِهِ الْآيَاتُ فَعَلِمَ أَنَّهَا مَنْزِلَةٌ فِي كُلِّ سُورَةٍ وَيُقَطَّعُ
 يَقْتَبَأُ أَهْلُ الْمَنَاقِبِ بِاسْتِغْنَاءِ الْإِخْبَارِ وَبِمَا نَذَرَهُ عِنْدَ ذِكْرِ الْأَسْمَاءِ

الف

تفسير آية الفاتحة

قَوْلُهُ تَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَكَلَّمَ أَهْلُ التَّسْوِيرِ فِي بِاسْمِ اللَّهِ وَهُوَ جِهَةٌ
 بِهَا وَلَمْ يَكُنْ طَوِيلَةً فَلَمْ يَكُنْ الْآلِفُ عَنْهَا فَعَلُوا فِيهِ إِضْمَارًا وَاجْتِمَاعًا
 فَتَقَدَّرَ بِهَا فَتَحُّ الْقَلَمِ بِاسْمِ اللَّهِ أَوْ فَتَحَتْ أَوْ فَتَحُوا الْقَلَمَ أَوْ بَدَلَتْ وَكَمَالَ
 تَعْيِينُ ذَلِكَ بِتَدْوِينِهَا فَاسْتَعْنَى عَنْ ذَلِكَ وَتَدْوِينُ الْمَضْمُونِ بِهَا عَنْ
 الْكَلِمَةِ وَتَقَدَّرَ بِسْمِ اللَّهِ فَتَحَ الْقَلَمَ وَهُوَ تَوَكُّلٌ وَكَلِمَةٌ
 فِي كُلِّ فَتْحٍ النَّاسُ فَعَلِمُوا مِنْ قِيَامِ وَقَعْدِ الْكَلِمَةِ وَرَبِّهَا يَظْهَرُ
 حَبْرُ الْمَضْمُونِ كَمَا قَالَ حُرٌّ وَعَزَّ بِسْمِ اللَّهِ بِحَرْفَيْهَا وَمُرْسَبُهَا وَقَالَ آقَا سَمِيعُ
 فِي ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ حَبْرَهَا مَضْمُونٌ إِذَا لَمْ يَذْكُرْ مَا مَقْدَمًا عَلَيْهِ وَأَمَّا حَبْرُهَا

الوجه

الوجه

الكتابة

الاشتقاق

عنه وان معناه اهتدى بهذا الامر بسم الله تيمنا ونبركا نحو اهل النحر
من البصريين يسمونها حرف الاصاق كما يقال كتبت بالقلم وفضعت
بالمسكين ومعناه ان الباء تلصق بالفعال بلا اسما وهي من الحروف الجارية
والقول القابل لفتح تحت هذا باسم الله وجب ان احدهما ان معناه انفتح
باسم الله تبركا به وتيمنا بذكره واسمها حال للطلبه وتيسيرا للخبر وتوجها
الحسن للعاقبة وكانه قال لفتح تحت بذكره تبركا باسمه حتى يتم الامر
واسر • والوجه الثاني ان معناه بالله ما فتح وبالله انضمت
عليه والامن صلة على هذا الوجه وقد اجاز اهل اللغة هذا المعنى
فيقال فعلت هذا الوجهك ولولا مكانك ما لفتها هينا ولولا اطلاق فلان
لصانحه كذا فالوجه والمكان والظل زيادات في الكلام للتفخيم وهو قول
ابن عبيد واخرج يقول ليدي الى المحل ثم اسم السلام عليكما ومنك قول
كما لا فتد اعندك اي ثم السلام عليكما وقيل على هذا الوجه انما دخل الاسم
فيه ليكون فرقا بين اليمين واليمين واذا قلنا ان الاسم صلة فهو بمعنى
المسيح وعلى الوجه الاول هو بمعنى التسمية ويجوز ان يكون بمعنى المسيح
ايضا باضار فعل والمعنى بحول الله وقوته وتيسيره ابتدى
واما تطويل الباء وقد شبهت بالالف كما مرين لهدما انهم لم يردوا
اقتراح كلام الله وكتابه بالبحرف مفتوح وهو للعدى والثاني انهم لا
اسقطوا الالف من الكلمة ردوا طول الالف للبا وانما حذفوا الالف
من الاسم لكثرة استعمالها طلبا للتحفة ولما لم يكن امثالها كثيرة الاستعمال
لنبتوا الالف فيها وقيل انما طوت الباء لئلا تشبه بالسين في
الاشتقاق الاسم قولنا احدهما وهو قول البصريين انه من السموم ومعناه انه
يسمى على المعنى ويظهر المعنى به ونضعه سيم والثاني انه من التسمية
وهو العلامة لانه يتولد على المسيح والفتول الاول اصح لانه لو كان
مشتقا من الاسم لقبله في تضعفه وسيم كما قالوا وعدو وعبد
ووصل ووصيل وروي ابو سعيد اخذ عن النبي صلى الله عليه وسلم

يد
تم

ان عيسى بن مريم عليهما السلام اسلمته امه الي المعلم فقال له المعلم
 قل بسم الله قال له عيسى وما اسمي وما باسم من ميم قال لا ادرى قال
 عيسى عليه السلام اباها الله والسبب منها واميم ملكه والقول في اسرار الحروف
 ومعانيها انما تسلم للاينيا والاصفيا عليهم السلام ويقصر عن الوقوف عليها
القول في اسم الله وتفسيره قال جماعة من علماء البصر وغيرهم ان
 اصل الكلمة التي ادخلت اللام وفحتها الالف تخفيا واخطبا فصار الاله فحذفت
 الهمزة الاصلية تخفيا اكثر في الكلام فصار الاله فاذنبت احدى اللامين في الهزج
 وقالوا الله هذا احد قولي سيديويه وقد حكاه ابو العباس احمد بن يحيى عن الخليل
 وقال علماء الكوفة صلوا الاله فزيد في الكلمة الالف في اللام فقالوا الله بهذا الخبر
 المبرد والرجيح والموان ذكره ما سيديويه . قال ابو نصر اسمعيل بن جابر
 الجوهري صاحب كتاب الصحاح اصل الكلمة الاله فعلا بمعنى مفعول لانه ما لو
 بمعنى مفعول كقولنا امام فعلا بمعنى مفعول لانه موتم به . قال وهو مشتق
 من قولهم لله بافتح الالهة اي عبد عبادته ومنه قول ابن عباس . وندك
 والهنك اي عبادتك قال وجوز سيديويه ان يكون لصلها لا . ادخلت عليه
 الالف والله فري محبى اسم العلم كالعباس والحسن لانه يخالف الاعلام من
 حيث كان صفة **قال المخطون** اسم الله ان جعلت اسم الله من اسم
 الاعلام ولم يذهب اليه انه مشتق كيف اشتقته فلا يغفل من سر في تركيب حروفه
 وانصل الكلمة وبنائها من الالف واللام والماء **وهو قيل** في وضع اللغة الالف
 للتعريف واللام للتأكيد والماء للتثنية **وقيل** في وضع الكلمة انه لا يدرك من
 جلاله تعالى اهميته فقط فهو وفي الدعوات يا من هو هو والاصل فيه
 الالف فقط لانها اذا حركت باقوى الحركات وهو الرفع حركت بقرتها وهي الواو
 ثم وصل اليها امر التأكيد حتى صار له كل شيء خلقا واما وها وها وها وها وها
 وهو لا يدرك وهو من حيث له كل شيء لا يتكره ذلك جلاله وهذا اكرامه ثم وصل
 باللام تعريفيا فهو لعرف من كل شيء واظهر من كل ظاهر واخفى من كل
 باطن كما قال على صحابه عنه ان الله تعالى اعلم من ان يرى واظهر من ان يخفى

اللغة
 والاشتقاق

فلات الحروف التي هي بنا الكلمة على ما كلف بمعرفة وعرف بتكليفه وليس ولا
 واحد من اسم الموجودات ما يك حرف منه على جزوه من التقاد على صفته
 سوى هذا الاسم الاعلى فان كل حرف منه يدل على مدلوله خاص ومجوعها يدل
 على كل المعرفه ولا تخفى لعقول العقلاء دون هذه المعاني فان من تخفى
 عنه وقع في درر الحيرة ولم يرجع عنه الا بالحسنة ولذلك لما ينحط
 قوم من لفظ هو فزوا به ما هو فطلبوا المامية ثم انحطوا الى الكمية فقالوا
 كم هو ثم انحطوا الى الكيفية فقالوا كيف هو فزوا في الشرك والاشينية والتثنية
 والتشبيه والخطيل وصلوا عن هذا السبيل . والانبيا عليهم السلام قرروا التوحيد
 في مثل معانيها سورة الاخلاص حيث ابتدا التوحيد هو وزاد عليه
 الله الاحد البهده واسم الله فاسم الله معنى الهوته بنفي المامية والاخذ
 يعطى معنى التوحيد بنفي الكمية والحمد يعطى معنى التمجيد بنفي الكيفية وكل
 ما يعترف به من ما وكه وكيف فهو منته عن ذلك وكل ما يقترن بالها
 من الله من ام الملك والملك والامر والكلمة فهو منته عن ذلك
 ومن العجائب ان اللام في الكنية مكره والالف في القول مكره وليس يخرج لاسم عن الحروف
 الاربعة في المسانع القلم وقد قيل انه يتبدل بالحروف الاربعة على المباهي
 الاربعة التي هي اصول الموجودات وبها حصلت الكاينات وكان تلحق
 المباهي حصلت بهذه الحروف العلوية والموجودات حصلت بتلك المباهي العقلية
 فيكون سبب وجود الموجودات اسمه تعالى الله واسم به غيره وعلى الحروف
 الاربعة ترتيب الاربعة في قوله تعالى سبح اسم ربك الاعلى الذي خلق
 فسوى والتوفى فهدى وتشبه التشويه الى الخلق كتشبه الهداية
 الى التقدير وحيثما كان خلق في عقبه تسوية حتى يحصل الاعتدال وحيثما
 تقدير في عقبه بهداه حتى يحصل الكمال . فالخلق حصل بالامر والتسوية
 حصلت باللام الولى التقدير حصل باللام الاخرى والهداية حصلت بالها
 انخامه وهو الاسم الاعلى ويجب تسويته وتحميده وتكبيره وهو اول اسم
 به العلم وفي الخبر اول ما كتبه تعالى بالعلم اني انا الله لا اله الا انا . وهو المكنون

على سائر عرش ومن حروفه الثلثة حصل الجسم الاول في الطول كالف
والعرض كاللحم والعمق كالها ومنها تركيب كلمة الشهادة الاله الا الله قال
بعض العلماء ان هذا الاسم ليس مشتقاً انه اسم تفرد به البارئ تعالى بحري في
وصفة بحري اسما الاعلام لا يشركه فيه احد قال تعالى هل يعلمه سميائي هل
يعلم احداً يسمى الله غيره ويحكى هذا القول عن خليل بن ابيهم وابن كيسان
وفي اختيار لابي بكر القفال الشاشي وهو اسم موزع للتعظيم وكانت عاقر
العرب تسميه ما يحفظونه لها ولذلك كانوا يسمون الاصنام الاله كانوا يعبدونها
المعة وكذلك عان العجم يسمون المعظم من ملوكهم بالاسم الذي هو ترجمة اسم الاله
فيقولون خداوندو خدايكان فهذا الاسم يدل على مسمى موصوف بمفاتيح الحيا
والعظمة وهو جل شانك اسم علم يتبادر بذكره ثم يتبع بذكر صفاته فيقال الله قهار
عالم والله خالق امر قال المفضل والاسماء الاله هي صفات لا يكون الامشقة
كالجمل الرحيم من رحم والعزير من عز ونحوها كما يقال من الاله الاله ياله وتاله
ماله قال ومن الدليل على انه ليس مشتقاً من فعل انه لا يثنى ولا يجمع والاله يجمع بالالهة
ثبتت انه اسم خاص للمعبود وقال بعض من ذهب لاهذا المعنى ان كلمة الشهادة
تشتمل على نفى وايجاب ولو كان المبتدأ مشتقاً من فعل لكان المعنى المعنى المستفاد
منه لما تحققت التميز بينهما ويكون بمثابة قولك لا زيد الا زيد وقال الكندي
انه مشتق مما اختلفوا في اشتقاقه فقال المصنف سهل هو من الماله ويقال
الاله الالهة اي عبد عبان فيقال الالهة لان الحق العيان الاله قال مجاهد
الله الذي ماله كل شيء اي يعبدك وروي مقاتل بن سليمان عن الضحاك عن ابي عبد
ذوقه انه قال يريد نفسه لانه المعبود ولم يعبد سواه قال الاعشى
والعجلى الالهة انابوا والالهة الشمس سموها الهة للتعظيم وقال زهير
سبحن فاسترجعن من الاله والماله المتشرك في العبد وقال طيلون
ان هذا الاسم مشتق من فعل العباد اليه قوله اي تعلق قلوبهم به وفرغوا
اليه وتوقفوا للغيث والمضهنه فقال الاله ياله الها اي محتر
واصله وله يوله ولها وقد اختلف في فلانك استدرجى عليه مل

الاسم
الاسم

التفسير

وله قال الحسن بن مجيب اخرجني ان الله اصله الله والعام موضوع من
 له الجهل الي فلان ذاق من امر يولد به فأكفته اي اجاره وامنه في الما
 لانه يولد اليه كالامام للملك يوم ثم ارادوا بفضه بالتعريف الذي هو الملك واللام
 لا نعم فردد لهذا الاسم دون غيره فقالوا الا • فاجتمعت الهمتان في كلمة كثر
 لاستعمالهما فخذوا الهمزة الاصليه فقالوا الله لان فيما عدى دلالة عليها • روى
ابو صالح والضحك عن ابن عباس رضي الله عنه قل هو الذي بالمون اليه وقوله
 لله مع انه معناه اي قوله المعجزة المهمات • قال البريد هو قولهم الهمت
 اليه اي مكنت قال الشاعر • الهمتا اليها والحوادث حجة • وقال قاريل بكم
الهمتا اليها والركايب قف • فيحتمل ان يكون المعنى فنعت اليه والتجات اليه بكم
ويحتمل سكت الله • وقال شاعر لا سمت فيما عرفت يوم ابحار حجة بالتهام حجة
 اي احتجبت • وقال الخر لاه ربي عز الخلاق طرا خالق الخلق لا يري وترا يا
 اي احتجبت عز الخلاق قال ابو عمرو بن العلام من الهمت في الشئ اذا تحيرت فيه
تسمى الهمتان العظمت تخير في عظمته • وقيل معناه المتعالي من قولهم
لاه اذا ملا ومنه قيل للشمس لاهة وقيل معناه المستحق لا وصف الجلال
وقيل معناه الفار على الاختراع • وقال شهر بن حوشب معناه حلو كل شئ وكذلك
نقل عن سلف الائمة في معنى لاله الا الله اي خالق الا الله • •
القول في اسم الرحمن الرحيم وتفسيرهما قال علم الامه هما اسمان مشتقان
 من الرحمة موضوعان للمبالغة جمع بينهما للتأكيد وكذا بلفظ من مخلفين
 وان لفظ المعنى وكان ذلك الحسن من تكريم اياه بلفظة واحدة كما قلنا
جاء مجد وحطوم محط • قال الله تعالى انها سات مستقرا ومقاما قال
عدي بن زيد والقي قولها كذا ومننا وحقية المعنى في هذا التكرير له
الرحمة الواسعة الذي يتا بعد رحمة وتواصلت على عباده نعمته فكانه
قال بسم الله الذي يتا بعنه رحمة والذي له النعم بعد النعم ومن هذا
قال هما اسمان موضوعان للمبالغة مثل نيران وندم ولهقان ولهيب
 ومعناها ذو الرحمة وهذا قول البريد وزن العلاء واي الهيتم وقطرب •

السمان

الله

ومن العالمين فرق بين الاميين فقال قوم الرحمن لشدة مبالغة من الرحيم
لانه مبني على فعلاان وهو يقع الاعلى مبالغة لفعل نحو غضبان للمبتلى
غضبا وسكان لمن غلبه الله كذا قال ابو عبد الله الرحمن ذو الرحمة والرحيم هو
الرحيم وقال ابن عباس في رواية صحاح الرحمن اللطيف العطوف والرحيم بالماء
واهل طاعته وقال في رواية الرحمن الرحمن الرحيم العطوف وهما اسما
دقيقان وقال في رواية اخرى صالح اسمان دقيقان لهما فرق من الاخر قل
الحسين بن فضل لعله قال اسمان دقيقان لهما فرق من الاخر وروى عنه
انه قال الرحمن لعاطف على البر والفاخر في الرزق لهم وليس في السموات والارض
رحمن غيره والرحيم بالمومنين خاصة وروى عنه ايضا قال الرحمن في خلقه
والرحيم بالمومنين خاصة وقال سعيد بن جبير هو الرحمن لانه يعم المومن والكافر
بالرحمة قال الله تعالى ورحمتي وسعت كل شيء والرحيم هو الذي يختص
بالمومنين بالرحمة قال تعالى فسالتهم بالذين يتعطف وهو قول مقاتل وروى
منصور عن مجاهد قال الرحمن اهل الدنيا الرحيم باهل الاخرة وجاء في الخبر ان
الدنيا ورحيم الاخرة ومن صار الى هذا المذهب قال الرحمن خاص الاسم عام
المعنى والرحيم عام الاسم خاص المعنى ومعنى ذلك انه لا يجوز ان يسمى احد باسم الرحمن
غير الله تعالى وهو علم المعنى من حيث انه للعاطف على جميع خلقه بالرزق لهم ورفع
البلاء عنهم ولا يرفع الاعلى مبالغة الفعل وتولنا الرحيم عام اللفظ خاص المعنى
انه قد يسمى هذا الاسم غير الله تعالى كما قال تعالى بالمومنين روف رحيم قال
صفيه اصحابه رحمانهم وقال وكان للمومنين رحيم فالرحيم يختص بالمومنين
ومن العلماء من صار الى ان الرحيم ابلغ من الرحمن من حيث انه حمته ^{بالمومنين} محقق
حقه قال الله تعالى كل من حرم زينته الهة اخرج لعباده والطيبات من
الرزق قل هو للذين امنوا في الحياة الدنيا خالصة يوم القيامة وقال تعالى
خذ لعن ابراهيم عليه السلام وارزق اهلها من الثمرات من امن منهم بالله
واليوم الاخرة قال تعالى ومن كفر فامشعه قليلا ثم اضطره الى عذاب النار
وقد حكى عن جماعة من المفسرين ان الرحيم يختص بالمومنين وهو قول

وكعب بن ابراهيم ومروان عن ثعلب وروى عن عكرمة انه قال الرحمن برحمة
 والرحيم بماية رحمة وانما اهد هذا من قوله صلى الله عليه واله ان الله تعالى اية رحمة
 وانه انزل متناه واحدة ليا الارض نفسها بين خلقه فيها يتعاطفون ويتعاطفون
 ولآخرتها وتسعين لنفسه يرحم بها عباده يوم القيامة **ومن العلماء من قال**
انما جمع بين لكلمتين لرحمن الرحيم من حيث ان الرحمن اسم يشترك فيه
السنة اهل الكتابين وكانوا يقولون رحمانا وكان مشركوا مكة ينكرون
هذا الاسم كما اخبر عنهم فقال تعالى واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما
الرحمن • وقال وهم يكفرون بالرحمن وكانوا يعسوفون الرحيم فجمع بينهما وقال
قوم الرحمن عرابي ولهذا انكرته العرب فجمع بين الاسمين لذلك هذا الاصح
فان الملائكة انما انزل بلفظ العرب وليس فيه غير لغتهم وقد وجد الرحمن كلام
للعرب كاللهفن والغضبان والذممان وقال مسعودي المصرت تلك
للعناء هجيتها لا قطع الرحمن في عنهار كانا الحرب تقول الرحمن الرحمن
اليمامة يعنون مسيما للحناب • فقال تعالى وهم يكفرون بالرحمن ثم النعمة
على معينين احد بما اراد النعمة والثاني هي النعمة نفسها فاذا قيل له نزلت
ورحمانا فمعناه مزيد الانعام واذا قيل رحم امه فلانا فمعناه انعم الله عليه
وقد قال الله تعالى اهم يقسمون رحمة ربك اية نعمة ربك • والرحمن الذي
يتولى عباده بالكفاية والرزق والحفظ فبرحمته قوامهم وبها بقاؤهم والرحيم
هو الذي يتولى عباده المخلصين بالرعاية واللفظ والكرامة ببرحمته قوامهم
فبها بقاؤهم وقد يقال اي رحمن الدنيا والاخرة ورحيمها والرحمة في اللغة رحمة
لارفة القلب والشفقة واللين والرفق وضك اللفظة وغلظ القلب كما لنا
من حيث الفعل لعفو والصفح والانعام والكرام فطلق على البارئ تعاطف
البحسب بلعنى الاول بل بحسب المعنى الثاني وعلى هذا النحو يجيء تاويل ما ورد من
الصفات المضافة الى الله عز وجل مثل الحمدة والرضا والسخط والاضيق
والضح والشفق والضحك وما اشبه ذلك قال ابن المبارك الرحمن هو الذي
اذا سئل اعطى واذا لم يسأل غضب • واستد •

الله يغضب ان تلت سوره وبني آدم حين يسئل يغضب
 وتلقيل اسم الله بذلك على انه تعالى مفرغ الخلاق فيضطرون اليه في قوام
 وجودهم واسم الرحمن يدل على انه تعالى يلجأ الخلاق فيضطرون اليه في ها
 وجودهم واسم الرحيم يدل على انه تعالى معاذ الخواص من عباده يهودون به
 في الشدايد ويتوكلون عليه في الهموال كلها وسباني عند ذكر الاسرار
 نظم للاسياب الثلثة **القول في اسرار نظم الكلمات في التسمية** اذ المفسرين تكلموا
 في معاني الكلمات والاسيابه اذ وردت ولم يتكلموا في اسرارها ونظمها وبرها
 ولا معنى خصت بهذه الاسيابه التسمية دون ما بوالاسماء وبالسر
 في تقديم اسم الله على اسم الرحمن وتقديم اسم الرحمن على اسم الرحيم ومن الذي
 يقدر على الوقوف على هذه الاسرار دور هداية من اهل القرآن الذين هم
 اهل الله وخاصته عليهم السلام او يجسر على ابرادها في الكتب دون اجارة
 وادبهم لكفى لما خصت بالهداية الماثور اللهم انفعنا بما علمتنا واعلمنا
 ما نتقنا به بحق المصطفين من عبادك . وجئت من نفسي قوة الهداية
 الى كلام النبوة وعرفت لسان رساله قاهنت بيت من الاسرار كلمات
 في القرآن المجيد دون انفس القرآن برأي واستعدت بالله السميع العليم
 من الشيطان الرجيم حتى لا يقع في خاطر ولا يجري على قلبي ما يتوهم
 من التاواعدا ما الله عز وجل من النار وسعورها وخطنا عن الرذيلة والزلل
 في تاويل آيات القرآن وتفسيرات قال **اهل القرآن** ان اسم الله الرحمن الرحيم
 آية منزلة كسائر آيات وهي لفاتحة قطعاً وهي اول آية جري بها
 القلم الاول واول آية نزل بها جبريل على المصطفى محمد صلوات الله
 به مسورة لقرا باسم ربك والمدثر والفاتحة على اختلاف الروايات
 واول آية علمها خديجة واهل بيته عليهم السلام واول آية قرأها في الحبلوة
 وجبر بها والدليل على ذلك اخبار الصحبة الخرونيا والاسرار المبته
 التي نحن بصدد تفسيرها وقد جمعت اللمة على ان الفاتحة سبع ايات
 واكثرهم على انها السبع المثاني ومن قال انها ليست من الفاتحة وقد

الاسرار
 في النظم

والصحة

انسياقها

لاجت عليهم اخذ الابه للمساومة فانظر الى اول الخ لاهات كيف تجرد
 من حيث اللفظ ولا تنسك فما كسرة وبعدها ياساكنه وبعدها
 وقفه وهي حم ومن وحتم ودر وعين وقم ولس فلو
 قلت لهم من عليهم احوابه اخرج السبق لمطردي في اول الخ لاهات
 وادخلت فيها الامساك بها لفظا على ان الوقف على علم ليس منع فان
 الوقف في المقام بانفاق القدر ارسه ولم يحزوا الوقف على علم بل خلا
 لسبق يمنع الوقف بل ان على ان عليهم لس احزاب الابه للمساومة
 من الاهدات المخلبه على الطن الموجبه الى اليقين واما اليقين فيما
 بعض من جانبها قال اهل القران الذين تلونه حوتلونه ان الامور
 للآلهامك فلها مسا ووسط وكما وكل ما لا مبداء له فلا كما له
 وكل ما لا كما له فلا مبداء له وان المسمى كلها فقدا عليها اسم الله والى
 كل امر ذي اللم مبداءه باسم الله فهو انت وان الكلمات كلها فقدا عليها
 الحمد لله قال الله تعالى واخذ دعوتهم ان الحمد لله رب العالمين
 واما ساق المسمى على الكلمات برحمتي العامة وانما صبه فما على
 الاوساطم الرحمانية العامة تجاود سبحانه وهو على المسمى
 والرحميه الخاصة تجاود الحمد لله رب العالمين وهو على الكلمات والجموع
 بالمسمى اولى والخصوص بالكمالات احرى فلو لم يكن اسم الله الرحمن الرحيم
 ايه من القامحة لما كانت القامحة كاطه بل كانت سورة تراواها من
 الامور التي لها باب واي باب وكما واي كما وما روى كل امر ذي اللم مبداء
 فيه بحمد الله فهو لشر روايه غير صحيحه وان الحمد فقدا على علم
 النعمه كما ان اسم الله فقدا على ما به النعمه الاستدري الحركات والصفات
 كلها بسم الله وحتمها بالحمد لله وسر اخذ اللم في ما تبين
 لك اخذ التفسير للسور ان المسمى في نفس القامحة وانها سبع مردود
 من المعاني لفظا ومعنى المسمى الاول منها لسر الله والحمد
 وهما في اللفظ متساوقان وفي المعنى كما يتبين متواربان فان سم الله

على المسبحي . والحمد لله على الكلمات والمشى الماني مختان من ^{المسبحي}
والكلمات . وجمعة عامه سهل الموجودات كلها من غير فرق بين موجود
وموجود وذلك لانه جواده وجمعة خاصه بحق بعض الموجودات . على
فرق بين موجود وموجود . وذلك لان كرم قولا عموم رحمة لم يتحرك
المسبحي من وجهه الى الكلمات . ولولا خصوص رحمة لم تعطت الكلمات
على المسبحي قال الله تعالى ورحمتي وسعت كل شيء وهو اسنان الى عموم
الرحمة للمخلوق بدها وفاجرها . وقال فسماكتها للذين يقنون
ويوتون لذكور والذين هم بايا سنا وموتون وهو اسنان الى خصوص الرحمة
بدها دون فاجرها ومومن هادون كافرها وانت عرفت . قاعدا
للعوم والخصوص . مقدمات علم الفتن فالعام والخاص ادمشي لخر
وسياى ما مات المناني انشا الله . وسدا حراز العوالم قد
بعد على النسبه الى الماكي تعالى الله . عالم الخلق . وعالم الامر . وعالم
المراد . مقدمات العوالم الملائكة على الاسماج الملائكة فاللهيه تعطى معنى
الخلق قال الله تعالى ولين بها انهم من خلفهم ليقول الله والرحمانه
تعطى معنى الامر قال الله تعالى واذا قيل لهم معجذوا للرحمن قالوا وما الرحمن
لا نسجد لما يامرنا . فلم نكروا اسم الله اذ لم يامرنا في الخلق . وانكروا اسم
الرحمن اذ يامرنا في الامر قالوا لا نسجد لما يامرنا وراهم نفورا هو الرحمة
تعطى معنى المراد قال الله تعالى وكان للمؤمنين حجابا يحجبهم يوم
يلقونه سلاما واعلم لهم جبر الكرم . ثم الاول خلق وانواع . ثم كل من في المر
ثم جزا و ثواب . كذلك الماتب في الاسماج الملائكة . الاول الله . الثاني
الرحمن . الثالث الرحم . وما لم يسبق لجمه لم يحسب الشكر . فقدم ذكر الرحمة
والرحمة . وعقبها باحز والشكر وهو دليل على ان التسمية من اليسر
لقتنا لا حوز الفصل بينهما اصلا . وسر لخر ان الله تعالى تجلى لصل
لكتابه من كلمات الصلح جعفر بن محمد رضوان الله وسلامه عليها
وكتا تجلى كتابه تجلى باسمائه العاكبه للمخصوصين من اوليائه

حتى كانت الهيبة في التجلي لولا صدر من اوليائه والرحمانية لولا حد والرحمة
 لواحد وقد يجمع الثلثة لواحد وحيثما وجدت في القرآن لفظ الذي يتفرقا
 باسم من الاسامي فهو التعريف وكل تعريف فهو تعريف لاسم وكل تعريف فهو
 تجلي له وقد يكون التجلي عاما وقد يكون خاصا • قوله تعالى ان ربكم الله الذي
 خلق السموات والارض تعرف عام • وقوله تعالى ان اوليائه الذي نزل الكتاب
 وهو يتولى الصالحين تعرف خاص فصل التجلي بهذه الاسماء الثلثة
 للعالم الثلثة حتى وجدت وحصلت وللا تخاص الثلثة من النبيين
 والصديقين والشهداء احرقت مواهبها واستقاموا عليها والنجوا اليها
 واما نظم الكلمات والحروف من حيث اللفظ وترتيب بعضها على البعض
 وظاهر المعجاز من وجه تناسب لهدور والمعجاز والحكمة في اعداد الكلمات
 لم كانت اربعة • واعداد الحروف لم كانت تسعة عشر فليس بعشرا طدرج
 اذ هو من العلوم الخاصة بالانبياء والاولياء عليهم السلام لكننا نعلم اننا اذا نظرنا
 بارشادهم الى الايات فرأينا نظمها مشتملا على عان خفية واذا حللنا
 باشارتهم الى الكلمات رأينا نظمها مشتملا على اسرار دينية نطلعنا منها
 الى الحروف فعرفنا انها لا تخلو عن اسرار اخرى وانها موازن من حيث العدد
 لضرابها من الموجودات وانها اذا كانت اول كتاب بالقديم الاول في اللوح
 المحفوظ فهي مباني الموجودات ومن نور كل حرف منها حصل موجود في
 العالم العلوي والسفلي وهي مفاتيح الغيب ومقاييد السموات والارض
 وهي الحروف العلية والحدود العقلية لا يعلمها الا هو تبارك الله رب العالمين
القول في تفسير الحمد لله • قال بعض المتفسرين هو ابتداء ثنا وحمد اني
 لله تعالى على نفسه تعظما كجلاله وتعلبا لصفاته حتى اذا حمدوه قالوا
 الحمد لله • وقال بعضهم فيه اضمار فاعل فعلنا قولنا الحمد لله فلفظه
 خير ومعناه امر وهو قول الكسائي ويروي عن ابن عباس كذلك قيل
 القول المضمرة اول السورة يتجزى الى الحمد لله واما الالف واللام فيه لا تعرف
 الحشر ويجوز ان يكون للعهد واللام في قوله لا من الاضافة فيجوز ان يكون

التسليم واللغة

للتقليل

للمتلبي على معناه ما كذا ويجوز ان يكون للاختصاص والاستحقاق
 كما يقال للباب للدار ثم اجمعه معنيان احدهما الشكر والثاني الثناء والمدح
 فاذا كان مضافا للثمة كان معناه للشكر واذا كان على فضيلة ومنتقبة كان
 بمعنى الثناء يقال حدث فلانا على نعمته اي شكرته وحدثته على شجاعته اي
 مدحته وفي كتاب الخليل اجمعه لفيض الحج وهو حسن الثناء والمدح فهو يفيض الثناء
 للانفاس جدا لله الثناء عليه والشكر لنعمة ويقال فلان يثني احد بماله
 اي المدح ويقول للرجل لا يجر ذم المجرى بجمده اي لا تمدحني قال تعالى وقول المرء
 له الذي لم يتخذ ولدا اي لمنا على الله بذلك وفي الحديث ليس شيء احب الى الله من الحمد
 ولذا لم يثن على نفسه فقال الحمد لله وفي الصلوة يقول ربنا لك الحمد اهل الثناء والحمد
 فاحمد يودي بمعنى الشكر كله والشكر يودي بمعنى الحمد كله فالحمد اسم عام لجنس الثناء
 والشكر على مقابلة نعمه وعلى غيرها قال ابن عباس في رواية عطاء وابي صالح
 والضحاك ويوسف بن هرون وهو قول مقابلة ايضا ان الحمد لله معناه الشكر
 لله ان صنع الخلقه فحمدوه وانعم عليهم فشكروا وروى الحكيم عن السدي
 قال اول هذه السورة الحمد لله وهو الثناء على الله ووسطها الاخلاق
 واخرها مسئلة الله وقال الحسن الحمد بمعنى الثناء وخط التوفيق ان الحمد
 وقع بلا ابتداء وبتة كسر باللام الحان قال اهل القراءات ان الله تعالى ذكر
 والاکرام في الله استحق الثناء واکرامه استحق الشكر والالف واللام
 استغراق جنس الثناء وجنس الشكر لله تعالى لجلاله والاکرام احتجب عنهم
 بجلاله فلم يدركوا وتجلي لهم باكرامه فلم ينكروا قوله عند جل رب العالمين ولما
 ذكرا الشكر ذكرا بعد موجبات الحمد وللشكر فقال رب العالمين وهو وجه النظر
 يثمه ويبين ما قبله وكسر وبت لانه صفة لله وللعالمين محل الاستغناء
 واليبس معنيان احدهما من قرب الشيء اذا رياه واصلمه وائمه ورب صنيعته
 اذا قام عليها قوله للاصمعي والثاني من قرب الشيء اذا ملكه فهو ربه اي ملكه قال
 الجوهرى فقال وبين الهضامى سستهم وكنة فوفهم قال وهو من الاربوية
 ورب فلان ولدك يربيه وبارويه بمعنى رياه والمربوب بمعنى المرابي

الحمد
 الاصول
 النظر
 اللغة

وقال غيره ربيت لظلام اربيه تربيتا اذا اصحبت باموره وقتت عليه وربيتة
 مثله ويقال رب فلان بالمكان وارتب اي قام به فهو راتب ومرتب والرب من
 اسم الله تعالى للعرب عن حمله بهذه المعاني فهو المراد بالخلق والسيد والمالك
 والقائم باموره ويقال لاحد الرب على إطلاق الا ان يضاهى اليه يقال رب الغلام
ويؤجره وتسمية لغة العرب تسمية السيد المطاع وابن قال الاعشى
ونظير بومارت كيد وابنه ورب معد بن جبت وعرععد
 وفي قصة خزيم بن خزيمة انهم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رجل الان يطل
المسحور قال صفوان بن يحيى بفبك التراب لرب من قويت حب الامن رب من يوانك
 واما تفسير العالمين فمن جمع عالم ولا واحد للعالم من لفظه كالرطوب والجبش
 والقوم ونحوها واشتقاقه على وجهين احدهما انه من العلم فواسم لما يجنس ويعلم والآخر
 انه من العلم والعلامة وهي دلالة فلهذا دلالة على الخلق وللوجه الاول قال الفراء
وابن عبيد وانه معاذ النخعي والنضير شمير وابي بصير قال لنضير هو اسم للجمع
الكثير وقال ابو معاذ النخعي من بنوادم وقال ابو الهيثم هو اسم الجن والانس
وقال الفراء وابو عبيد هو اسم لما يخلق وهم ابعد الملائكة والانس والجن والسياطين
والعبد الماني قوله ابن فارس صاحب الجمل قال لكل جنس من الخلق فهو في نفسه معلم
وعلم ذكر في كتاب المقاييس قال وقال قوم سمي العالم عالم الاجتهاد هم هو راتب العالمين
معناه رب الخلاق لجمعين وقال الجوهري في الصحاح العالم الخلق والجمع
للعالم والعالمون لصان الخلق وكلام المفسرين يؤول الي هذين الوجهين يذكر
الربيع بن انس عن شيهن حوشب عن علي بن كعب قال العالمون هم الملائكة ومن ثمانية
عشر الف ملك لكاف له لدينا مع كل ملك من السموات كما يعلم عددهم الا الله من
ونهم ارض ايضا كالخام عضها مسمية للشمس البعين يوع لا يعلم طولها الا الله
علمه عليك فقال لهم الروحانيون فهم العالمون منتهم لما حمله لا العرش وقال ابن
في رواية سعيد بن جبير وعكرمة وعطية في قوله رب العالمين هم الجن والانس وقال
ابو بكر بن العلام الروحانيون وهو رواية الكلبي عن ابن عباس وقال قتادة
ومجاهد والحسن احد الروايات العالمون جميع الخلق وهذا قول الجمهور

القول

والفخاك ورواية عطا والفضيل عن ابن عباس واختياره اسحاق والي عبيد
 واحتجوا بقوله تعالى قال فرعون وطرب العالمين قال رب السموات والارض وما
 بينهما وهذا هو الاستشبه لانه تفسير موسى عليه السلام بروي عمر عن الحسن
 يعني بذلك العالم من كل زمان لانه كل زمان عالما وهذا اختيار الفقهاء
 المراد بالعالمين ما من طبقات المخلوقين وما يجمعه كل زمان منهم من الجن
 والجن مرتضى منهم ومن نبي ومن هو كائن في يوم القيامة قال العجاج
 هامة هذا العالم اما عني من كان فيهم من لانا من قال ابن عباس رب العالمين
 سيد ما خلق الله وقال سعيد بن المسيب لله تعالى لفظ عالم ستامة العر
 واربع مائة في البر قال الصحاح منهم ثلثمائة وسعون عالما لفظ عرارة لا يعرفون
 من عالمهم واربعون للسنون السحاب وقال وهيب منه لله تعالى مائة
 الف عالم الدنيا عالم واحد منها وقال ابو العباس الجوزي عالم من العالمين
 وقال ابو سعيد اخذ في الله عز وجل لفظ عالم الدنيا عالم واحد من جنس
 وقال مقاتل بن حبان لله تعالى ما اول لفظ عالم اربعون لفظ في البحر واربعون
 في البر وقال كعب لا يحب احد عددا لعالمين الا الله جل وعز

الاسرار

قال اهل القرآن اصل الله وخاصته لا يعرفوا عن عموته لانه لا يوصف بصفات
 صفى كل ما يضاف الى الرب تعالى فعلا ووقا وخلفا وامرا خصوصا وعموما وفي كل اسم
 من اسم الله تعالى يضاف الى كل شيء من خلقه عموما خصوصا لانه لا يوصف بصفات
 من خلقه وتعد فوا لسرفي قوله تعالى حرا عن سحره فرعون انما رب العالمين
 رب مريم وهرون وفي قوله تعالى ورحمتي وسعت كل شيء فسماكتها للدين حقون
 الاء فاضاف الربوبية الى العالمين لاسمهم مشروطه باضافتها الى نوع محصين
 او الى واحد محصور يكون العالم كله فيه وله وهو ثم وجبه النظر من الحمد لله
 ورب العالمين لانه لجم ملك يوم الدين انه تعالى لما ذكر الحمد لله بمعنى لسان
 وانكره ذكر بعد ما استوجب به المنا والاشكر من تسمه العالمين والرحمة
 عليهم عموما وخصوصا وملك يوم الدين ملكا وطكا وكما لاسم الله والحمد لله
 مناسبات في الملوك متوافقات في المسامحة والكلمات والملايات العوا وت

وبها المشي الاول وسنهما همتان واصليان للمشي الكمالين رحمة عامة ورحمة
 خاصة وبها المشي الثاني كذلك رب العالمين وماك يوم الدين متساويان في
 اللفظ متواتقان في المبدأ والكمال والخلق والامر والملك والجسماني
 والروحاني والاولى والاخر وبها المشي الثالث وسنهما رحمتان واصليان
 للمشي بالكمالات جامعتان من الخلق والامر متصهران في الملك والملك مستولتان
 على الجسماني والروحاني مشعوران بالاولى والاخر وبها المشي الرابع له الحمد
 في الاولى والاخر والرحمتان في التسمية مقدرتان على ما هي الاسباب
 كما لا تها سابعان للمصلا لا المطل من الرحمتان في التمجيد من رب العالمين
 وماك يوم الدين مقدرتان على الخلق والامر سايعان للجسمانيات الى الروحانيات
 واصليان من الدنيا والاخر وبما يوردان معنى لغيره بالمعنى في التسمية وهذا
 قوله جل وعز ملك يوم الدين قراحة من القرا
 بالالف وقالوا ههنا النبي صلى الله عليه واله والخلق الراشدن وطلحة والنهر
 وسعد وعبد الرحمن بن عرف وان سعد وان عباس ومعاذ وان ابن كعب
 وان زبير وان ابي هريرة ومن المهاجرين واتباع جماعه كس وطعم وعسى بن عمرو الكسائي
 وخلف والحسن وعقوب وابي عبيد والاحقر وقراحة بغير الف وكس
 اللام وكسا الكاف غلا لعت وهه قراه النبي صلى الله عليه واله وعمان وعلى
 وزيد بن ثابت وان عمر وشبهه ونافع ومجاهد وان كثير وان مخيم ^{عليه السلام}
 ومكي وثابت وحنان وابي عمرو وابي عامر وروث ام سلمة عن رسول الله صلى الله عليه واله
 واله كذلك وقرى ماك يوم الدين وملك نصبا الكاف على التدا وهي قراه ^{الاعمر}
 وعطية بن مسروق قد قرأ في الكاف على التدا واما الفرق بين ماك ^{عليه السلام}
 فصل الفرق بينها وبما لعتان مثل فاه وقره وقاكة وقاكة ونحوها وماك
 والحقن والاصمعي والوحاتم وابو الهيثم ماك ومع وايبلغ في المدح فقال
 لله ماك كل شيء فانك ملك كل شيء فانك ملك الناس ملك يوم الدين ولا يكون
 ملكا لشيء اذ هو ملكة وقد يكون ملك الشيء وهو لا يملكه كما نقله ^{الاعمر}
 والتجيد وهو من انك ابلغ في مدح الخالق من ملكه ابلغ في مدح ^{الخالق}

القرآ

اللغة

الخلاق وهو يوم القيامة مدتهم بالعلم وهو ذوق عطاء عن بن عباس
 وقول سعد بن حمزة والحسن واختار له عسيه وقال بن عباس والسدي
 ومعاوية قاض يوم الحساب ومحو قال مجاهد وقال الكلبي عن ابن
 الدين لهضا والحكم قال الله تعالى فلا تحذمكم بهما وقد في دين الله اي في علم الله
 وقال تعالى كان لاخذ لهما في دين الملك اي حكمه ونقل للحاكم ديار المعنى
 لا ملك الحكم والفضل ذلك اليوم غيره قال الفراء قال حازق هو لان ملك
 اي اطاعه ودين القوم اذ منهم اي قهرتم فذوا اي اطاعوا وذواله والدين لله
 اما هو من هذا ودين الرجل خلقه وعلمه وطلعته وعادته قال الرطبي في يوم
 لا يفتح فيه الا الدين في الطلعة والعلم والافتقار قال اهل العزلة لدين الحكم اياه
 هم وفصل بينهم ان الله تعالى الخلق والمهر والامان والاعان له والملك والملك
 والملك اسم جامع لجميع اوصاف الخلال والكمال مضمون لعق الامور والحكم والفضا
 ولما كان لدين اسم جامع للطاعة والعمل امره والافتقار الحكمة والسلام لعضائه
 اصيغ اسم الملك يوم الدين قال الله تعالى وما ادرى بياوم الدين هم ادرى بياوم
 الدين يوم لا تفلك نفس سبوا الامر يومئذ لله وقال الملك يومئذ الحق
 للحن فاقبهم رب العالمين معنى الخلق وايهم ملك يوم الدين غفر الله
 قال لقيت كل صاحب رثة وهو بالادان اولي والامرات كلها ملكونه وهي الارواح
 اولي وكذلك الحفقات كلها ملكه والامرات كلها ملكه قال الملاح ابو عبد الله
 جعفر بن محمد رضوان الله وسلامه عليهما الارواح ملكه والاحساد ملكه فاجل
 ملكه في ملكه وله عليها شرط ولها قلة وعد فان وفوا بشرطه وفي لم يعد
 وقال عليه السلام ان الله تعالى سرجه على ما خلقه لستندك مخلقه على
 دنه وبدينه على وحدانيته ٥ فاما من موجود من موجودات العالم خلقه
 شي او ابدعه لا من شي الا معه من ملكه ملكه وكلمة فعاله هدر حتى
 الفطر من السماوات وبعث ملك والدين من الارض تصعد ومعها ملك
 والعالمان لسماواتهما وان يحاور الاحرام ولا سلطان لاختلاط الاحسام
 بالسكن والصور بل بما اراد المعنى والحقيقة وكما احرى عموم وخصوص

المعاني

الاسماء

في اسم الرب و اضافته للعالمين يجب ان يجلي عموم و خصوص في اسم الملك
 و اضافته الي يوم الدين . و كما كان كل خصوص من عموم ينتهي لشخص معين
 في الخلقيات كذلك كل خصوص من عموم ينتهي لشخص معين في الامرات و كما
 تجلي الرب تعالى باسم الربوبية لشخص معين او لشخصين ربي مع سه و هرون
 و تجلي اسم الالهية اشخاص مخصوصين او لشخص معين يعبد الملك اله ابايك
 ابراهيم واسماعيل و امحق الها و احدا و تحققت لاهدانيه بهذا التخصيص
 و التعريف كذلك تجلي الرب تعالى باسم مالكيه و الملكيه لشخص معين او
 اشخاص مخصوصين فقال قول اعدو برب الناس ملك الناس و هم ناس
 مخصوصون لم يحدون الناس عليهما ايهم الله من فضله و قال ابو جعفر محمد بن علي
 الباقر رضي الله عنه و سلمه عليها نحن لئناس و شي عننا امتباه الناس و سائر
 الناس ناس و قد قال الله عز وجل ثم افيضوا من حيث افيض الناس و قل
 النبي صلى الله عليه و سلم الناس اثنان عالم و متعلم و سائر الناس حج لا خير فيهم
 و ليس في جميع العرفان اسم من اسم الله تعالى يضاف الي اشخاص مخصوصين من الناس
 الا بعد الاسماء الثلاثة لله للرب الملك و هو كما يضاف الي الخلائق جموعا
 يضاف الي الناس خصوصا فقد ورد في الاخبار ان داود عليه السلام سئل الله عز وجل
 ان يقال في الدعاء يا اله داود كما يقال يا اله ابراهيم اسم عليل و اسحق فلم يجبه
 فاولا لانه سر كنفيا من اللطف و الكرامة لما ميزه به بين شخص و شخص
 ثم كما تجلي تعالى باسم الربوبية للذرية الموحدة من بني آدم فقال المستدرك
 فاقروا و قالوا بل بلسان الخلق اولسان الملك . كذلك تجلي تعالى باسم الملكيه
 للخلق المحشون يوم الدين في الآخرة فقال لمن الملك اليوم حتى اقرروا فقالوا لله
 الواحد القهار بلسان الحال اولسان الملك قول حرك و عزم اياك تعبد و اياك
 قال اهل اللغة ايا اسم مفرد مضمون بتغير لحنه كما يتغير او لخر المصنوع و هو مخصص
 للتخصيص قال الاخضر ان الكاف فيه ليست باسم و انها في دلالة الخطاب عليه بمنزلة
 ذلك و الهاء اليه اياه و اياي بمنزلة الكاف في ذلك و هو اختيار ابي علي الفسوي و
 هو اسم مضاف الي مخاطب و الكاف في محل التخصيص باضافة ايا اليها و جملته

النحو و اللغة

في محل النص بوقوع الفعل عليه وهو العباد والامتناعه **وقال صاحب النظم**
 معنى اياك التخصيص بقول اياك قول اي لقول اختص بك ومعناه اخفك
 بالعباد واخصك بالامتناعه **وقال الزجاج** العباد في اللغة الطاعة مع
 الخضوع يقال طريق معنلاى هذاك وطيبته انسابه فصا للجان البيضاء
وقال ابن عباس اياك نعبد نوحه ونحاف ونزجوا ياربنا لا غيرك **واياك نستعين**
 على طاعتنا وعلى امرنا كلها وهو رواية ابي روق والاضحاك عنه **وقال في رواية اخرى**
 نعبد نوحه ونستعين على عبادتك **وقال مجاهد** نستعين نستوفى لاد العباد
وقال الاخفش العابد الموحدا المجتهدا **وقال اهل المعاني** لك نذل ونخضع بالطاعة
 والنظيم وصك فيسالك القوة والتوفيق لمحد العباد والدوام عليه هو الامتناع
 طلب المعونة والتفسير بها الامتناعه واستعنت به **وقال محمد بن محمد** معناه اياك
 نعبد اسواك واياك نستعين نطلب المعونة اسواك وقيل انما كراياك لتكون
 على الاخلاص والاختصاص كما قاله عمرو بن جابر عن موسى عليه السلام في سجدة
 وذكر ككثيرا وقيل انما دم العبد على الامتناعه لتكون ادك على الخضوع والاداء
 تقضى الشريك والجمع فالمعنى واياك نستعين على اعبادتك **وقيل** واياك
 نستعين على مثلها في المستأنف وعلى الثبات والدوام عليها **ووجه النظم** بين
 قبل الكلمتين وبينها ان الهمب تعالى كما علمنا كيف نذكره بالاسما في العلى وعبقا كيف
 نحمد بالمحامد الكبرى عقب ذلك بذكر الاخلاص في العباد والامتناعه كيف يخصه
 بالوحيد والتوحيد والتمسوا بالتوحيد والطلعة والتسليم وكيف يخصه بالامتناع
 به وطلب التوفيق من غير الاسما السابقة تستدعي التثنية والشكر والعباد
 اياه والامتناعه به وهي اشياء في الحلال الاكرام والوجه والانتعام والميلك والملك
 في الدارين والقدرة والقهر في المنزلين **والكلماتان متطابقتان متوازيتان**
 لفظا ومعنى وهما المتى في التامس في الثانية المسبعة واشترت الكلمة الاولى بقول
 التكليف الاعتراف بالاستطاعة والاكتمال وفيها في الخير المحض واشترت الكلمة
 الثانية بتحقيق التقدير وطلب المعونة والتيسير وفيها في القدر المحض وفي العباد
 والاستقلال بالحكم المبتدأ والمستأنف وفي الامتناعه والاحتياج اليها

التفسير

المعاني

الاسرار

حكم المفدوع والسابقة وقد تقدم الاستعانة على العبادة وذلك في القنوت
 والدعاء اللهم انما نتعبدك ولا اله الا انت تعبد اخرا وقد تقدم للعبادة
 على الاستعانة وذلك في العبادة والصلوة اياك تعبد واياك نستعين لان الدعاء
 عوض الحاجة وطلب الاجابة والعبادة عرض للعبودية وبدل المجهود ^{الطاعة}
 ثم كما اشياء اياك الاول لان لصلواته تعالى وخاصة به فلا معبود سواه
 كذلك تبارها اياك الثاني الى ان يطلب التوفيق المعنوية منه فلا مستعان سواه
 فمن ابتد السورة الى اياك تعبد كلها تعريفات ومنه الى اخر السورة كلها
 تكليفات وفي الخبر المعروف قدمت لصوت النبي وبن عبد بن صفير وفيه اذا قال
 اياك تعبد واياك نستعين يقول الرب تعالى هذا بيني وبين عبدك الخ يتبانه
 وقال بعض اهل الاسان ان الكاف والنون توافلنا في الكلمتين والكاف تقتضي
 المشاهدة اذ هي خطاب للحاضر والنون تقتضي المجاهد اذ هي حكايه عن ^{المستطيع}
 الغابر وكما استنارت الكاينات بافضل الكاف والنون عند الابدع والكون كذلك
 استنارت القلوب بافضل الكاف والنون عند الطلوع والتسليم وقال بعضهم
 ان اسم الله يعطي معنى استحقاق للعبادة قال الله تعالى عبدوا الله وان اسم
 الرحمن يعطي معنى استحقاق الاستعانة قال الله تعالى وربنا الرحمن ^{المستعان}
 وان اسم الرحيم يعطي معنى استحقاق الهداية قال الله تعالى هدي رحمة الرحمن ^{يعنون}
 فكما كان ابتدا الحرف بهذه الاسماء الثلاثة كذلك كان ابتدا التكليف بهذه
 المعاني الثلاثة والله اعلم قوله جل وعز اهدنا الصراط المستقيم قال اهل
 اللغة هديت فلانا للطريق هداية وهدية في الدين هدي وهداية والهاج ^{اللغة}
 المراد الذي يدل على الطريق والهاجى الحق سمي بذلك لان يتقدم الجسد وهو
 الخيل والوحش به التي تتقدم للدلالة ثم سمي كل متقدم هدايا وان يتقدم للدلالة
 ولذلك سمي الحق هاديا واهدي انقل من الهدى ومنه قوله تعالى فان امنوا
 بمثل ما امنتم به فقد اهدوا الى صراط مستقيم وهديتكم على صراط مستقيم
 قوله تعالى اولم يهدى لهم اى لم يبين لهم وقوله تعالى واما تومر هدى باسم اى بينا
 لهم وقال قوم اصل الهداية الامالة يقال هديت العروس الى بيت زوجها

هدا وهدينا اهدا واهدنا اهديت الهدية اهديها اهدا والهدية مصدر ايضا
ومن ذلك الهندي وفي الحديث لك النبي صلى الله عليه واله خرج في مرضه الذي
فيه يهني بن اميين اياه كان يعتمد عليهما الضعفة وتمايله والفعل منه يتعدى
للمفعولين وانما يتعدى الى المتبذ باحد حرفي الجرا الى اللام وقد يحذف حرف
فيقال بمدية الطريق وهو اوضح ويقال هديت هدي فلان اذا مر
سيرته قال المنفل بن سلمة قوله اهدينا اي زينا بهدي وارشاد اولا
يزغ قلوبنا عنه بعد اهديتنا له وقال غيره الهدى كما للفران على جهن
هدى دعابان كقوله تعالى اولم يهدى وقوله وانك لتهدى الى صراط مستقيم
وقال في صفة الشيطان كتب عليه انه من قوله فانه يضل ويهدي الى العذاب
السعي واي يدعي والثاني هدى توفيق وبيان لقوله تعالى يضل من يشا
ويهدي من يشا وكقوله والله يدعو الى دار السلام ويهدي من يشا وتقول
لو يشا الله لهدى الناس جميعا وقوله انك لتهدى من اجبت ولكن الله يهدي
من يشا فلهي تقي عنه هدى التوفيق وخلق الايمان والذمي ميت له هدى الدعوة
والبيان فقوله اهدينا الصراط المستقيم اي وقفنا والمنا وارشدنا واثبتنا
وقال بعض المتكلمين معناه اسلك بنا طريق الحق وقدمنا اليه كقوله تعالى
سيهديم ويصلح بالهم واما ما مر او قعدوا في بعض اهدانا مسلكه
من وجهين احدهما ان السؤال انما يكون لشي معقود عند السائل والموجود تعالى
لا يطلب بالسؤال والثاني ان السؤال انما يكون اذا لم يعطه المسؤل واذا اراد
للعلى ينصب ادله في الافعال فقد هداهم واعانهم عن السؤال اما الاول
فقد اجابوا عنه بان معناه ثبتنا على صراطك المسعم واما الثاني فقد اجابوا عنه
باحد وجهين ما بالمرق وخلق الهداية وذلك طريق الاستعانة واما بالهداية
للا طريق الحق وذلك طريق المعتزلة ولو عرفوا عورات القران وحصاة
في حكاية ومشتاهة لما خطوا خط العشواء طماعة ونور اليه انشا الله
قال المفسرون لاهراط المسعم هو الطريق الواضح المستوي الذي لا عوج له
فهو كما امتى ولا اخلاف فيه في القول والعمل ولا ما ضفره في المنى والامات

بهما كنعنهم هو كتاب الله وهو قول علي وعبد الله بن مسعود واني العالمه
 وقال حاتم بن عبد الله والكلبي ومقاتيل وعطاء بن عبد الله بن عبد السلام
 وقال سعد بن حبيب والسدي هو طريق الجنة وروى عاصم الاحول عن ابي العالبيه
 الرباعي انه طريق رسول الله وصاحبيه من بعد ابي بكر وعمر رضي الله عنهما
 قال عاصم وركب ابي الحسن فقال صدق ابو العالبيه وقال محمد بن الحنفية هو
 الذي نقل عنه وقال القفال المعنى هو السؤال عن اهل البيت حتى يهدم ويرمى
 الطريق الذي لا عوجاج فيه ولا احلاف ولا سافض كما نقل في اهل الكفاية
 لا المشركين وتشبيه الحق بالمرط من جهة ان الحق كالطريق الواضح المسلك
 المنسوب عليه الاعلام والمانار وهو معنى صاحبه الحق بقصد وكذا الحق
 اعلامه واضحه ودلائله منه لمن تدبرها وهو معنى صاحبه الى الجواب فيل
 ثم من المرط المستقيم مقالة عز من قائل صراط الذين اجمعنا عليهم يعني سبب
 بالصدق والهداية والبراب في القول والعمد وهم الاميا والاوليا عليهم السلام
 وهم المذكورون في قوله تعالى ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين اجمعنا الله
 من النبيين والصدقيين والشهداء والصالحين وهو روي عطاء الى روي
 عن الضحاك عن ابن عباس رضي الله عنه وقال ابن عباس رضي الله عنهما في قوله
 من المرط وقال عبد الرحمن بن زيد بن اسلم اليه صلى الله عليه وسلم وللمؤمنون وقال غيره
 اجمع عليهم بالنيات على الامان والاستقامة ونحوه قال ابن كعب والواهي
 بن الفضل وقال محمد بن الحسن بن ابي عمير عليهم السلام الى المرط الحق ووصفهم السيد
 ولنعمة بكسر النون ما انعم الله به على العبد الملائك الملائكة والبر والنعمة
 ونعم النون هي السمع وسعة العيش وهو نعم بنعم نعمه فقولنا نعم وانعمت عليه
 انعاما ونعمه واحلف ارباب الاموال في حقيقته الجملة مشرعا وعقلا وقال نعم
 في اللان المطلقة وقال قوم هي اللان التي اصبه عن مثالب الضريرة العاجل
 والاجل وعلى هذا القول لسرته تعالى على الكافر نعمة اصل الادمه وادسوه
 وما سمعوا به مكروا مستدرج وقال علي بن الحسن الواهلي اجمع عليهم بالسك
 على السرا والصبر على الضر وهذا مخصوص بالمرط وقال بعض اهل العلم ان المرط

الواهي

الواهي

التفسير

النعمة والمانار

هو اذ كان من ابتداء السورة الى اخرها من ذلك الاسامي والمحامد والمجاهد
في العباد والاستعانة وطلب الهداية على صراط النبي والاوليا والاستعانة من طريق
للغضوب عليهم ولا الضالين **قال** الذي انعم الله عليهم بالهداية ان الله تعالى كما
عرفنا كيف نحمد ونعبده وكيف نستعين به وتوكل عليه كذلك عرفنا كيف نسأل
عنه انا حاجه واي الحاجات اتم واي السؤالات اتم ولما كانت الهداية اتم المهمات
للعبد ولعمد الحول في الدين الدنيا والاخر والاولى راد **اللام** والاعمال بالعباد ^{استعانه} والاعمال
وذلك وجه النظم بين اية السابقة وبين اية اللاحقة **وسد** لخران المجد
والانفة على الكمال قد سبقت ومن القسح حاجة فيجوز ان يقسم منا وخذ الحاج
اليه كما ان من ذكر حمد او ثنا المستوحى **ب** فيجب ان يعرض عليه حاجة حتى يتبين ان الحمد
منتهى مطلب الحاجات ومن عنده نيل الطلبات **وانه** يستغنى به ولا يستغنى عنه
وانه يرغب اليه ولا يرغب عنه **فتراد** اتم الحاجات واعلم المهمات بآتم التمجيدات واكمل
التجيدات **واما** **الستر** في هذا الصراط المستقيم كيف عرفنا الصراط باهدانا من
الهداية **تخطى** عن الصراط وكان من اللوجب ان يكتبي بينها وكذلك الصراط يعطى معنى
الاستقامة وقد وصفها **وعرف** الصراط المستقيم بقوله مخصوصين **ومن**
انعم عليهم من النبيين **واكد** ذلك في طريق الهداية **الضالين** المظلمين **ان** الهداية
يكره فيها التصادم والترتب **اما** التصادم **مثل** ما ورد في قوله تعالى **يهدى** **الضلال**
السعيير **فقد** اثبت هداية الى العذاب كما اثبت هداية لا العذاب **وذلك** هو
ولما الترتيب **مثل** ما ورد في قوله تعالى **امن** **يهدي** **للمحق** **اخرق** **ان** **يتبع** **امن** **لا** **يهدي**
لان **يهدى** **فقد** **اثبت** **بادبا** **ومهدى** **يا** **وذلك** هو الترتيب **قوله** **اهدنا** **الصراط** **المستقيم**
لنفس **ذلك** **لصنع** **عقود** **صراط** **الدين** **انعمت** **عليهم** **ايات** **هذا** **الترتيب** **ومستدر**
اهدنا **طلب** **الهداية** **وهو** **على** **الاطلاق** **وقوله** **الصراط** **المستقيم** **يخص** **لذلك**
المطلق **وقوله** **صراط** **الدين** **انعمت** **عليهم** **تعبير** **لذلك** **الخاص** **وقوله** **غير** **المغضوب**
عليهم **والضالين** **يخص** **لذلك** **المعبر** **حتى** **يقضي** **في** **السؤال** **متوفرا** **لربها** **ومر** **بها**
اخر **ان** **طالع** **الهداية** **ولا** **يبدل** **من** **عما** **يسعفه** **الي** **طلبته** **والمهاتمة** **الحقيقة** **هو** **الله**
لكنه **اضاف** **هدايته** **للقوم** **مخصوصين** **وقد** **عرف** **الصراط** **بهم** **فقال** **صراط** **الدين**

لنعت عليهم لتعرف ذلك العالم قويا قد انعم الله عليهم بالهداية وتوفيقهم
الله لطلب الهداية فيكون لحد ما عالما والثاني متعلما و لحد ما هاديا والثاني
مهتديا وبما مزدوجا في فضاء المثني السائر من المثاني السبعة ^{وسد}
اخر ان طالب للهداية مبتدئ وله حكم المبتدئ والمستأنف والهائي للطالب ^{منته}
وله حكم الباطل والمضروع فتبين في ذكر الفرقين حكم اللويز وتتحقق كون الحكمين
ولذ العالم ليس يخلو عن الذين انعم الله عليهم بالهداية كما ليس يخلو عن الذين ^{وقدم الله}
طلب الهداية وهم المبتدئون المتوجهون الى الكمال وسر احران العموم ^{وتخص}
حاربان في الهداية حوا بينهما في سائر الالفاظ والمعاني لله عز وجل هداية ^{عامة}
سارية في جميع الموجودات على حسب اوضاعها وطباعتها وخصوصا في الحيوانا
فان كل حيوان مخصوص بهداية الى المصلح وجون وبقائه باستحفاظ نوعه
وشخصه وذلك بالطبع والظفر دون التعليم والفكر واخص منه هداية الانسا
فانه مخصوص بهداية الى المصلح وجون وبقائه باستحفاظ نوعه وشخصه ^{استسجار}
عز نوعه وذلك للعلم والفكر واخص منه هداية الانبياء والاولياء عليهم السلام
فانهم مخصوصون بهداية الى المصلح وجون وبقائهم باستحفاظ نوعهم ^{شخص}
واستصلاح غير نوعهم من الانسان في معاشهم ومعالهم وذلك بالوحى والهام
وكما صار الانسان طكا على انواع الحيوانات بالهداية الخاصة له كذلك ^{صادر}
النبى طكا على اصناف الانسان بالهداية الخاصة به وكما صارت حركة الانسان
معجزات ايجوانا عنى حركة الفكرة والقولية والعملية كذلك صارت حركات
الانبياء عليهم السلام معجزات الانسان لعنى حركة الفطرية والوجدية والخلقة
فيهم الذين انعم الله عز وجل عليهم بالهداية العلوية القدسية وصرطهم ^{الله}
ودينهم صبغة الله وشريعتهم شرعة الله فمن اهدى بهم فهو المهتدي
لا الصراط المستقيم ومن اعمى عليهم فواها والى سوا الجحيم واذا عرفت ^{براتب}
العموم واخص صوة الهداية اطلعت على منزله اقدم الضالين فيها وازلهم في الوهم والفتنة
ان الله تعالى قد يهدى العموم والكافر ينصب للايات والادلة وانما يستدخ من بطرفها
واعتبر وانما ضل من نزل في واسكر وحملوا عليه فوالله تعالى فاما ثور فهدى بياهم

الاصح المصروف بالالف
الكلانوب

فاستحبوا العجم على الهدى فقد ضلوا اذ حكموا بعموم الهداية دون انحصار
 قالوا من الجبرية ان الله تعالى قد شرع للمؤمن دون الكافر بالتوفيق وخالق
 الايمان فمن اهتدى فبهديته الله ومن ضل فاضلال الله وحملوا عليه ^{توابعه}
 من يهدي الله فهو المهتدي ومن يضلل فاولئك هم الخاسرون فقد ضلوا
 اذ حكموا بانحصار الهداية دون العموم واين الفرقان المنخفضان من معرفة اسرار
 القرآن للعموم وانحصار والتضاد والترتب والمفرد والملتصان
 واينات كونين فقير الحكمين فلا يتبدرون له لانهم على قلوب افعالها
 وسر آخر ظهور المعاني بالكلمات والاسامي لم يعرفوا ذلك هو التفسير
 لكن بتخصيص الاسامي والمعاني بالاشخاص والاعيان لم يشكروا ذلك ^{المؤيد}
 وكان رحمة الله عز وجل بتخصمه بشخص هو النبي صلى الله عليه واله ^{البعينه}
 وشخصه بدليل قوله تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين كذلك ^{نعم الله}
 مقتضاه بتخصمه عليه واله الم بدليل قوله يعرفون نعمته ثم ينكرونها
 فالرحمة والنعمة في التنزيل على الاطلاق يعان المحجرات عموم الجود والكرم
 في وجودها وبقاها وادفع الاوقات عنها وما في التأويل على التعيين بخان
 شخصا او شخصين خصوص للطف والقرية في احوال وجودها وبقاها
 وادفع الاوقات عنها وكان الحكم والملك موضوعان للتثاوير والنعمة وتزيلا
 كذلك كما موضوعان على شخصين معينين معنى تاويلها فرحمة الله جل من
 للعباد ونعمة الله شخص على الكمال واحمد لله حامدا على كل حال والملك
 ملكه به المالك وفي الفرائض الملك وله الحمد وفيه له الحمد وله الملك
 واللام قد تكون لام التملك وقد تكون لام الانحصار وعلى هذا المنهاج
 الصراط في التنزيل طريق مستقيم وفي التأويل شخص مستقيم قوله عز وجل
 غير المضروب عليهم كالصالحين قال اهل النحو في التفاضل غير اربعة
 احد هالة يدعى الدين والثاني لانه نعت الذين والثالث لانه بدل اسم
 لغير عليهم والرابع انه عليه نكير الصراط وتوجيه الاقوال قال الفراء
 الدين معرفة والتوصف للمعارف بالنكرات والالتفات بالمعارف الا ان ^{الدين}

الخو

والتعبير

ليس معرفة موقته كقوله وعمره وانما هي كالكلمات المجملات مثل رجل
 فاذا كان اسم مضافا الى مجهول من الاسماء كان نظيره اسم هو معرفة غير موقته
 فجاز ان يبعث به كما يقول صراط العاصم غير الحابو ولو كان اسما موقتا
 محمودا كعبدا لله وزيد لم يجز ان يبعث بنكته وقال ابو علي لو قلت ان
 غير تخفض على البدل من الذين كان صحبها والفرق بين البدل واللفظ
 في قول سيبويه ان البدل على تقدير تكبير العاصم بدلاله جواز تكبير حرف الجر
 صرحا مثل قوله تعالى قال الملا الذين استكبروا من قومه للذين استضعفوا
 لمن امن منهم واما اللفظ فلا يستدعي تكبير العاصم واما صرف التخفيض
 المصغر عليهم اما بدلا واما صفة كصفة الى الذين واما الوجه الرابع وهو بدله
 الصراط فتقديره صراط غير المغضوب عليهم وقال ابو بكر السراج ان غير معا
 لضيف اليه معرفة وهو صفة للذين انعم عليهم بالايمان ومن انعم عليه فهو
 غير مغضوب عليه وروي الخليل عن علي بن ابي حمزة عن المغضوب عليهم المصعب
 وله وجهان احدهما الحال من الذين والها والميم من عليهم اي لا مغضوبا عليهم
 والثاني الاستثناء وتقديره الا المغضوب عليهم وروي عن عمرو بن ابي قحافة
 وغير الضالين ولما اعاد على قراءة العامة في قوله والضاكين قال ابو عبد
 انها من حروف التوايد لتتميم الكلام يستحسن برادها والمعنى الغاوي
 كما قال العجاج في رثاء خويدي سرى واستراى في رثاء خويدي رضاء ادا والساكن
 كقوله تعالى وما تستوي الحياة والاموات وقال الرازي عن عروة بن مينا
 معنى لا وهو كقولك ولان عن الحسن كالمجمل والرحاح كما حاز ان
 يعطف بلا على غير ان غير مضمون معنى المني فهو معنى ومجازه غير
 عليهم وغير الضالين وكذلك قال الهريدي والاصلح لظلم انما زادت
 لا اكد للمنى وسدنا ان الضالين هم غير المغضوب عليهم ولو عطف
 عليه من غير ذكره لا احتمال ان يكون والضاكين معا للمغضوب عليهم
 ولما التفسير وقد روى عن علي بن ابي حمزة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
 عن المغضوب عليهم اليهود والضاكين النصارى وهذا قول ابن عباس

الانفاك

الانفاك

وان مسعود ومجاهد والكلبي والسدي ومقابل وصدق ذلك قوله تعالى
واللهود من لعنة الله وعصب عليه وقوله في البصاري لا يسعوا هو افرم قد
ضلوا من قبل وروى الضحاك عن ابن عباس رضاهما انه كان يقول اللهم الهنا دينك
الحق وهو لا اله الا الله وحده لا شريك حتى لا نعصب علينا كما عصب على اليهود
واضلنا كما اضللت للنصارى بعدنا كما عدتكم وقال الضحاك لس يكن
مكون لليهود ضالين والنصارى معضوب عليهم وكذلك المشركون ثم يفر
كل فريق منهم باسم يعرفه كما ان الضالين كلهم مسركون ثم يختص اسم الشرك
من لا كتابه وقد ساروا في السير الى لعصب من الله تعالى بذكره عن النبي احمد
ارادوا لعقوبه والسالي لعقوبه نفسها وقيل ان المعصوب عليه من لا يرجع
عوده الى الصراط المسيعم والضاين من لا مقطوع الرجوع عنهم فان من عصب
عليه واعنه فقد سبق علمه فصار له الكافر الذي عوت على كفره ومن ضل عن
الطريق فربما هتدى بعد الضلال والمعنى قوله عن المعصوب عليهم انهم انما
عصت عليهم قال المحقق كل فعل تعدى الى المفعول بحرف الجر كان جمعا وبتبنيته
في المعنى المنفصل بحرف الجر كقولك الماحود منه ومنهم ومنها والمورد به وبها
وهم فعلا منه لجمع والسنيه والمذكير والتاثير بلحق باو احد الاسماء عما بها
والضلال في اللغة العيوبه فقال ضال الما في اللزخ اعاب وضل الكافر اذا اعمى
عن المحبة وعدل عن قصد السبيل والضلال الهلاك وهو راجع الى العيوبه وقد
ينطلق الضلال على الافراط في المحبة وهو ايضا راجع الى العيوبه وعله كما قال تعالى
انك لفي ضلالك القديم قال الذين اتوا العلم والامان واطلعوا على امر الكفار
ان الناس ما من عالم ومتعلم وهاك وطالب وسائر الناس مجع وهم ايضا
اسان واحد في معايله العالم الهامى بالضد وواحد في معايله المتعلم
الطالب بالضد فالمعصوب عليهم هم جميعا العلماء من الاميا والاوليا عليهم السلام
والصاكون هم جميعا المتعلمين الطالبين من لوجه من لفظ لسان في حانث الناطل
على العسميين حانث الحق وها مزدوجان وذلك هو الميه السابع وسر اخر
ان الاميا والاوليا عليهم السلام لما كانوا اميين بالفظن ولهم حكم المعسوع عنهم

القول

القول

القول

ادبلعوا النهاية والكمال ولذلك عرف الصراط بهم وافاض نعم الهداية
 كذلك الدين حاصوهم بالضاد لهم حكم المضوب عليهم باللغنة المصدوع
 عنهم بعام الضلالة الما يوس منم في الرشد والهداية وكما ان المتعلمين
 هم على حد الهداية ولهم حكم المستناف والمنشد كذلك لادن فالوهم
 بالضاد من الصان ليس لهم حكم الدين غضب الله عليهم وافزع عنهم بعام الضلال
 ولم يحقوا لهم في الرشد والهداية بل هم على حد الامكان من الخروج عن الضلال
 الى الهدى والامان مقابل العرفان صدوغا ومستنافا وبعارضى
 للقسمان حقا وباطلا ونعمه وعضبا وهداية وضلاله والتميز
 وان كان عاين الحق ولي الا ان العاوت في جانب الباطل كالهدى حاصوهم
 ولقد اتفناك سبعا من المثاني
 مجموع ما ذكرنا من الاسرار

بسم الله الرحمن الرحيم

عمر الرحمة على الاضياف
 خصص الرحمة

على الملاهي
 الكليات القامات المقديبات

مشيت
 ورحمتي كل شي
 رحمتي لذي
 النعمة الظاهري
 فساكنها للذن تقون
 رحمتي
 النعم الباطنة

بسم الله
 على الكليات
 الكليات الكليات المشخصات

الرحمن الرحيم

رحمة الخلق
 رحمة النوايب

الخالق
 الدنيا البها
 بالعباد

يوم الدين

راجب
 حكم الميتا نفع على استطاعته
 ولا ايمان
 اعمالوا

اتماك نعبد
 الترام الكلوب

والنفس
 حكم المفروع على استطاعته
 واستقلال
 المتوجه الى الكمال
 الكمال المفروع
 المنتظم
 العالم

وايتاكنس تعين
 طلب العون

اهدنا الصراط المستقيم

صراط المدين انعمت عليهم
 غير المضروب عليهم
 الهداية الطالب
 التصادق
 الفصل 11

ومن اسراف القامحة الكلام على اعداد الابات والكلمات والحروف ويهدى
 فما على المعدود وانت تعرف ان القامحة سور ولحد ثم قسمت
 نصفين كما وردت قسمت لصاق بين وبين عدي وعرف ان النصف الاول
 تعرف وللنصف الثاني بكيفية ثم قسمت الابلما قلت محامدا لله تعالى
 وقلت محامدا لله تعالى وقلت منها كما قال عز وجل اماك عبد ^{ال}اك
 سبعين هذا منى وبين عدي ثم قسمت اربعا ومنه الوقوف الاربعة
 الرحيم للدين سبعين الضالين وفي المعنى السمية والتحميد
 والتعبد والهداية ثم قسمت احساوه الاسماج والمحامد والعتد
 والحاجة الى الوفاق وطلب الهداية ثم قسمت اشياء ^{سما} وهي الاسماج
 على المسماج والمحامد على الكلمات وافاضه الرحمة على عالمهم والحقوق
 والامر واقامه الطاعة في حالتي الاستطاعة والاستعانة والتولى لا وليا لله
 والتهدي من اعدائه ثم قسمت اسبعا وهي سبع امات متناسبه
 المسماج والمقاطع وهي السبع المسماني مساوية الالفاظ والمعاني ثم كل ما لها التما
 له نعم من كل واحد منها معنى تام اثنتا عشرة كلمة ثم كلما لها المفردات كانت
 عشرون كلمة ثم حروفها ان عدت على المكتوب فمائة وانان واربعون
 وان عدت على الالمفوظ مائة واربعون واربعون وهي من ضرب اتي عتد
 في اتي عتد ومن الذي يعرف اسرار هذه الاعداد وتزكيتها على المعدودات
 وان الصد فمقابل واحد الامر وان الحسن فمقابل العالمين عالمي الخلق
 والامر والسماني والروحاني وان الله فمقابل المسماج الاولى الامر
 والعلم واللوح وان الاربعة فمقابل كل ما هو اربعة وان الخمسة فمقابل
 كل ما هو خمسة وكذلك السبعة والاساعد والمانية والعشرون
 حتى يقرر ان العالم كله فمقابل مفايح الغيب ومقاليد السموات ^{والاخر}
 وقامحة كل كمال وخاتمة كل مقال فحتم بالثا وحتم بالدها وهي شفا
 من كل دا وفي الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم كل ما لا يسفبه الحما بسفبه
 ثم وعن عبد الله بن مسعود ان عليا رض ^{عنا} انتد اعني شرح القامحة من العتمة

فاصحنا وما فرغ عن شرح بالسد الله وعن بعض العلماء ان كل
 ما هو مذكور في الكتب المنزلة فهو مذكور في القرآن وكل ما هو مذكور
 في القرآن فهو مذكور في الفصحى وكل ما هو مذكور في الفصحى فهو مذكور
 في اسم الله الرحمن الرحيم وكل ما هو مذكور في ذلك فهو مذكور ^{ما باسم}
 ولا يحب من ذلك ومن قولهم ان الاحكام الشرعية كلها مذكورة
 في كلمة لا اله الا الله وانت تعرف ان اعضا الانسان كلها محففة ^{بطينة}
 وان احرا الشجر كلها مستطنة في بوائها وانما مصرها عن ^{الرجل} الغر من

سورة البقرة

روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال عليكم بسورة البقرة وسورة العنكبوت
 فانها الزمراوان وروى محمد بن عبد الله بن علي بن ابي حمزة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يعلموا سورة البقرة
 فان اخذها بركة ونزلها حسنة ولا يستطيعها البطله وود الجمع المفسرون
 على انها مدنية سوى امة منها وهي اقربا يوما ترجعون منه الى الله فانها
 نزلت بمناة **بسم الله الرحمن الرحيم** الحمد ان المفسرين
 واهل اللغة والنحو والمعاني يكلوا فيها وامثالها على طرفين احدهما ان
 مجموع هذه الحروف كلمة هو اسم تام لمسمى معين وله محل من الاعراب ^{الثاني}
 الا حروف مقطعة مختلفة المعاني ولست من الاسماء المسمى بها
 تعرف معانيها امر لا ضيق له لخالف واول ما عرف قال بالقرن الاول الحرف
 في المسمى بها قال السعبي والسدي ان المسمى بها اسم الله العظيم
 قال اسم والمصر اسم وكذلك اشاه ذلك وفي الدعوات الماثلة بالهيجر
 حم عسق ثم قد لا يعرف وجه دلالتها على المعنى المسمى فتعبدنا بذلك ^{عالي}
 ولم نتعبد بمعرفة معانيها وروى ابو الحزائم عن ابن عباس انها اقسام اسم الله
 بها ولكل قسم حجاب وجواب هذا القسم ذلك الكتاب لا يدرفه وهو قول
 عكرمة والكلي وانما اقسام الله تعالى بها الالهاماني كقوله المنزلة بالاسم
 المختلفة ومباني اسمها بحسنه ومنع تركيب الكلمات والابيات
 وهما سائر الانسان من ما يرب الحيوانات والمقدرة في اقسام ^{الكاتب} ان ذلك الكتاب

المعاني
المبته

لا يرب فيه ولا قسم بالقرآن كلامي وكلامي وقال فانه وان حرم وان لم يحرم
عن مجاهد انها اسم القرآن كالفردان المذكور وقال الحسن وزيد بن اسلم
انها اسم السور وهو احصاء الالف قال وقد سفي شعاب سوريين والتزل
حرفا في المعرفة بان يقال الم البقية او ذلك والم الله
واما الطريق الثاني في انها ليس اسم اسما منه بل هي حروف مقطعة
على معان مختلفة ثم لم يعرف معانيها ام لا فقال علي بن ابي حمزة وجماعة الصحابة
ان لكل كتاب انزه الله تعالى على نبي من الانبياء عليهم السلام صفة وصفوه
من لقمان حروف المهج المهي على اول السور وقال الشعبي به تعالى
في كل كتاب سر وسر في القرآن الحروف المقطعة مثل الم والار ويروي ابو
ظبيان عن ابن عباس انه قال عرفت العلماء ان يعلموا الحروف التي في اول
السور عن جابر بن عبد الله قال مر ابو ياسر بن اخطب برسول الله صلى الله عليه
وهو تلا سورة المقرة فاتخاه جبري بن اخطب واللقم سمعت محمد بن ابي
فما انزل الله عليه ذلك الكتاب فتسبحي واوباسر في بصر من اليهود الى رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ما محمد يدركنا انك تتلو انما انزل الله عليك الم والار
رسول الله صلى الله عليه وسلم بل في الم كان معه الالف والحاء واللام يملكون
والهم اربعون هذه احدى وسبعون سنة وهمزة ملكة ثم اقلع على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد هل مع هذا غيره قال نعم ولا اذا قال المبر
قال هذا اطلت هذه احدى وسبعون سنة ثم قال هل مع هذا غيره قال نعم
لور قال هذا اطل واطول فضل مع هذا غيره قال نعم الم الم قال هذا اطل
ثم قال بعد التسرع على المركب ثم فاموافق ابو اسود اخيه ما يدرك لعله جمع
هذا كله لهم وذلك سبع مائة وادع وبلغت منه ثم قالوا قد شابه علينا
امر قال الكبي هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام
الكتاب واخر متشابهات يعني هذه الحروف واما استار الله بعلم ذلك
يعاد بالانها اسمها لم يظهرها سلم الم مع عن ابي الجاهد وقتل
انما خاطبهم هذه الحروف التي لا يعلم المراد لها ان لم تكن كانوا يقولون

العلماني البيت

لا سمعوا هذا العراف والاعراف فانزل الله هذه الحروف ليجم العراف
 لا سمعهم وهذا قول وطرب وذكر ايضا وجها اخر وهو احبها والمبتد وكبر
 من اهل المعاني ان المراد هذه الحروف حله الحروف اليمانية والعشرون التي
 هي من اهل الكلب واصول كلام الامم يعبر ببعض الشيء عن كله كما يقال
 لعلمنا ب ت ت ت والمراد به الجميع والطريق الثاني ان المراد هذه الحروف
 مفهومة وان لا يجوز ان يرد في الالف شي لا فهم معناه وهو الذي علمه علمته
 المفسرين قال ابن مسعود وسعيد بن جبير المراد الله اعلم والرايا
 له ارى والمصراع الله اعلم وافصل هذه رواية الى الصفي والي صالح وسعيد
 واني روف عن الضحاك عن ابن عباس وهو احبها الى سماق الراجح قال
 والعرب قد سطقوا حرف الواو ليدل به على الكلمة له مومنا وابشد
 للراحد فقلت لها قفي قال قاف يعني قف وروى عطاء بن ابي معاذ
 قال ان الالف من امة واللام من جبريل والميم من محمد كانه اسم نفسه ويكمل
 ويحمر عليهم الصلوة واللام وقال الربيع بن انس للالف مضاج اسمه الله
 واللام مضاج اسمه اللطيف والميم مضاج اسمه الملك وقال الالف
 الاو واللام لطفه والميم ملكه وهذه الوجوه تخرج على ما ذكر ان الحرف الواحد
 يدل على الاسم التام وقال ابو العالبيه ما منها حرف الاو وهو في هذه قوم
 واجالهم وما منها حرف الاو وهو مضاج اسم من الاسماء وروى ايضا عن علي بن
 انه قال هذه الحروف وان كانت مفرقة في النزول فهي مولفه في علم الله
 وقد علمنا بالالف بعضها وهو ال وحم ونون وذلك اسمه الرحمن قال
 سعيد بن جبير لو علم الناس ما فيها لعلموا اسم الله الاعظم وروى عن
 المعنى عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه وروى عن مجاهد قال هذه الحروف
 فولج السور قال محمد بن يحيى رضي الله عنه فتحها للسور وجعلها سعادا
 للسور ليعلم بذلك اعطاه السور واسما حقا وهذا كما ان للعرب اذا
 ارادت اسما فضده ذكروا الاو لئلا ينسبه وهو كما قال فان لم يل
 ما لاح احرا نانا وشجوا قد متحى ويل لسون من البيت ولكن لئلا يعل

الحروف

ابتداء كلامه ويقطع عينه وهذا قولك نيلب وقال الفدا معقود
 الفلمن المتورد المي وعنتك لمن لونه عليك فاكف بعضنا عن ذكر جميعها
 وهذه الحروف اذ لم يكن والاعلى اسما للمنه فلا محل لها من الحروف
 فهي تدحجر على اللفظ وثبت على الكلمة واذا ادخل عليها حرف من
 حروفها حطت حرمانا كما قولك الفذ لم تميم ومن قال بها اسما للسور
 والقران قال محلا رفع بالابتداء وخبره ذلك الكتاب كما هو زيد فلك
 الرجل عنتك ان يكون محليا وفعالا لتخرجوا قبل مقدم واللفظ ذلك
 الكتاب لتخرجون تكلم ومن قال انها اسما بالحروف والاسماء والاسما
 قال محلا حصر من قد يخرج القسم فيها . . . قالت العترة الطاهرة
 العترة لهم لعلين وباني امين ان الذين سوا للقران ارا ايهما ياتوا وا
 مقدمهم من الهاتم لم يسندوا به اسرهم الى صلات قد عرفوا صدقة
 اول اسم صدقة في العسير واجلف اولادهم في كل امة بل كل كلمة بل كل
 حرف وهم المنحرفوا للعلم عن ولائها والحروف عن مواضعها
 فتعدتوا للحروف على اسوار العران واستخرجوا السمع فاتبهم شهاب
 ثاقب . . . من قال انها عا طفت عن ايمانها واسما للحروف اول السور او
 اسما اسما وانقسام بها فقد احتفظ خطفه مما تلحقه بالله
 لله او ما غلب عليها ولي الله وان لم يسمي منهم من وكل عليها الى الله تعالى
 والى رسوله صلى الله عليه واله والى الامام من خلفه وهو قول من قال ان
 لكل كتاب سورة وصفة استقرت عليه وعلى غيرها واقر اولياء واصفياها
 ابو قوف عليها والاسرار المتأخر بها اشرف واعلى من حركاتها على ففتح
 السور واسما للحروف المعجم والاسماء بالحروف التي هي مباني الكلام
 قالوا وان الله تعالى كلمت عليه قدسية تعبد التي الامم والاسماء
 بالامان طه وكلمة كما تعبد ما بالامان باسمه ورسوله والى تعالى فلنورا
 بابه ورسوله النبي الامي النبي هو من طه وكلمة واتبعوا لعلهم
 بهتدون وكان الكلمات الطقية تركبت من مفردات الحروف وهي

اليحرف

الاسرار

ثانيه وعرف : كذا كذا لكلمات لقدميه تعيينت من
مفردات الحروف العلويه وهي مانه وعرف وكما ظهر ^{الكلمات}
القدميه باسمها من محصين كما قال تعالى وكلمته للقاءها
الميم وان عيسى عليه السلام يسمى كلمة الله كذا كذا الحروف
العلويه بكلمات قدميه. وقد قال الله تعالى وممن كلمة ربك
صدقا وعدلا مبدل للكلمات : وكما ان الحروف النطقه ماني
الكلمات اللغويه وهي محصوره في عدد معلوم والكلمات التي ثبتت
منها عن محصور وهي محكم بالاسماهي كذلك الحروف العلويه ماني
الكلمات القدميه وهي محصوره في عدد معلوم والكلمات التي ثبتت
منها عن محصور وهي محكم بالاسماهي قال الله تعالى هل لو كان البحر
مدا لكلمات ربي لقد الجرف قبل ان سفد كلمات ربي ولو جينا مثله
مدا : فاكسى عليه واله اليم قد اطلع على الايات الخلقيه حتى ابصرها
يبصر الذي ما زرع وما طغى : واسمع الايات الامريه حتى سمعها سمعه
النيا وحى الى عبده ما وحى : كذلك اطلع على الكلمات المسخه حتى
ابصرها وانقر بوجودها وعلى الحروف المقدسه المظوره حتى انصرت
وانقر بوجودها وكان الايات مبصره ومسموعه كذلك الكلمات والحروف
مبصره ومسموعه وعن هذا تزد الحروف التي هي مفاتيح السور ما منقروه
بذلك الكتاب الم ذلك الكتاب وما من معدونه بذكر الاسماهي والكلمات
الم اسم الله الا هو الحق القيوم وقامه مقرونه بالامات : الكتاب
وما من معدونه بالاشخاص صحيح ذكر وجهه ربك عبده وكرامه فاطله
الله تعالى على الحروف والكلمات والايات فحصل له الاتفاق بوجودها
وهي مسخه من ربه ولو نزلت على العبد كما اسمعه الحروف
والكلمات والامات : فحصل له الايمان بثوبها وهي سموعه مانيه
حائث قائمات مامات وممت كلمات ونبك صدقا وعدلا :
فتولدت عند الطويات القدسيات والسفليات المقدسات

فاشارة تلك الحروف الظاهرة القدسية الى هذه الاشياء المظهرة
 المقدسه وبفك الحروف التي على مفايح السور الى العالمين الكونيين
 والزمانيين والقيامين لئلا يظلموا لعل وعلم الحق واما
 للكهان فكون الفرض وكون المستوف واما للوطان فالاولى والاخر
 ولنا القيمان فالعلم والباطن وسر الحروف كلها محمودة
 وبانيه وعنون ولق الحروف التي على مفايح السور وجه عشتري هي
 ا ج د هـ ز ح ط ي ج ط ي ق ك ل م ن هـ ^{الحروف} وهذه
 التي تتعلق بالبر ووظاهر من الكتاب والقران والابواب والاستحاض
 التي لهم ما فاطمهم اسرارها والحروف التي هي الحرف اللطيف
 بالخلق ومخلاص من العلم والقلوب والاولاد واليه استناد الابرار والكون
 فلهذا اسباب الخلق والاصناف من عت الحروف التي هي ماني المعاني
 على الامر والخلق تصفير فصايفها على اختلاف البراكت اعتبار الى
 الامراته ولهذا هـ س . لما هما امرتا بالكتاب ولما هـ وتارة ^{القران}
 وبيناته وتارة من مخلص الكون ومجراة ولهذا حسن ^{القران}
 ذلك فلك طين من الخلق خالصه على ستمن امرته ثم مرتليه بعبارة
 مجله حين ان شير اليه بذلك كانه شير الى عايب وذلك وجه العلم
 من الرز وسر ذلك الكتاب وكذلك من الرز ومن ملكات الكتاب
 ولما الحرف الثاني من حله الحروف وهي بنتت ج خ د ذ
 ز ثم ح ظ غ ف و هي ما سعلق بالحقيقات واسبابها ومبلاها
 وقد حصر الاله في بلته على قول الكرام كما وهي المعقولة لا نفس
 والعنصر وما عروا عن العنصر بالمولى فالصفة الاولى به الامام الالف
 وحفظه على ملك الماني الكتاب اسان الى لعقل الاول ولها فظة
 واحدة محتها ملك على وحدة العقول التي اشار الى النفس لملكه
 للعقل ولما عطفان فوعلم ذلك على من النفس والاشارة الى
 العنصر التي بلته ولها ثلث بوط مرتها ملك على لاته العنصر

فاما وجد العقل فمن فيض الامر وما امرنا الا واحدة ونور العقل فيه ^{كلمة}
 بالبصر واما منورة النفس فمن فيض الامر والعقل فيحصل الازدواج بين
 العقل والنفس بوجهين احدهما حكمهما حكيم السما والارض والازدواج حكيم
 المراد والآخر بالفاعل والمفعول والذكر والانثى والامر والامر
 قال الله تعالى والسما منينا بما يبدوننا لعلنا نعرف والارض فمننا بما نعلم
 بالما بعد فن ومن كل خلقنا فريقين لعلهم يذكرون فالعلم والمعرفة
 من دوجان والعقل والنفس من دوجان كالسما والارض واما تلك ثمة العنصر
 فنرى من امر العقل والنفس يحصل ملكة للعالم كله وطسه للصورة كلها وتكون
 لها محض القبول والاستعداد للمحاور النفس وبقية اهل الاشكال
 ولا يتور من العقل يكتفى بالادوم للحركات بالامر قال الله تعالى ثم استمر
 الى السما وهي دخان وقال لها والارض تنسطرعا او كما قلت ايناها يعبر
 والعقل والنفس للطبيعة ليست من عبادات الشرع وهي عبادات
 الحكمة واما ما في المعنى شرعا للعلم والبرج والعز من الكرمي الما ولد
 فعلى العقل مظهر للعلم والنفس مظهر للقدرة والعنصر مظهر للادراك
 ودلت عليها الحروف الثلثة بعلامتها الثلثة وبعدها حرفان
 وهي ج ج خ وهي الالات مما ملات للصور ايضا مخلقات العلمانية
 دلت على العلم بالادوات التي هي عهد المباحي بعرضها ملكة الورك
 والذواق والاحال وعرضها بوجاهات الحرد والفتح والخيل والجا
 منها مندعه في حروف مقاتيح الستور وبعدها الصف سبعة حروف
 مزدوجات دن بز بير مش جح ض ط ظ ع غ ف ق دلت على
 المعانيات للسمع المزدوجات بالواكب السبعة في الطويات وديت
 على المعانيات للسمع المزدوجات بالواكب السبعة في السفليات
 وكل مزدوجين منها في زمان مخصوص على كل مخصوص ومنه من يلا
 دعواتهم على السلام الى العياية وهي على لزد واجبا للمندح في الحروف
 التي على مقاتيح الستور المندرج منها ستة حروف رين ص ط ع ق

ولعدها سبع حروف مفردات متساوات صغر من زوى و
 داله على العلام للنفهم وورثه الامنيا والوصيا عليهم السلام
 وهي مدحه تحت الحروف التي هي على مفايح السور الالواو بحسب هذه
 لاسابع الاربعة واما ما يميز له يد بها الالف والى الحروف التي صلح ^{عليه}
 لوصول الجماعة تقم صلوة الفذ سبع وعشرين درجة قال الف امام
 وخلفه سبع وعشرون حرفا وذلك ماني الكلمات ولكل سبعة منها
 حكم ومولف فقامها من السياتط والمركبات ولكل حرف منها حكم وطبع
 نقوش للطبايع والريجات ولكل كلمة مركبة منها حكم وتوزع اجاب الدعوات
 وتخبر الكالات وكان للكلمات الحلوه هي المولات والفضل والنقوش
 والطبايع والمركبات كذلك الكلمات القولية هي الموترات والفضل والقول
 والطبايع والمركبات والقول بقاء اهم من به كلمات والى امتلى به ابرهم
 به كلمات والى سمعه موسى مع كلمات والى صدف من كمال
 وعسى كلمة مرتبة والى امر به بحر المصطفى صلوات الله ^{عليه}
 ومن سمعت من ليلنا المحيد حال عرش بلقيس اذ قال الذي عنده علم من ^{الكتاب}
 اما ايكه قبل ان يتد اليك طرفك فلما راها مستفزا عند حال هيلين من عند
 ربي واما اتى به اصف بن برخيا بكلمات مركبة وحروف مرتبة قد وردت
 في الاخبار وهي لا تدرك ما دام ابعادك لا تحيى الميرى العام على كل
 نفس كسبت اسالك بمعاهد العن من عرشك ومبلغ الرجم من كتابك
 واسالك بحمدك الاعلى واسمايك الحسنى وصفاتك الاعلى بالبحر من حضرة
 عرش بلقيس فراه مسقرا عند مرصيه شهرين وذلك الحكمة الذي
 سمعته لسليمان عليه السلام حاتم الملك وسحر الخبز به وحشر الابرار
 والطيرة فهم نوزعون كان يكتب عليه من كلمات قد سبه وحروف ^{عليه}
 وكذلك للمعومات وكلمات الله التامات من شرم مطلق ^{السموات}
 والتحمدات بكلمات الله التي هي مكتوبه على فرد الشمس وعلى وجه ^{الكواكب}
 والمانه للذين يكلمون للعرش والاسما الحسنى كما ورد في الاخبار

هم من الحروف التي على مفاتيح الاسود وجراني كالنون والقاف ومنها
 ما هو شامخ كهم وطير ومنها ما هو بالثي كالم لاد ومنها هوزي
 كالمص والمر ومنها ما هو حامي كعص جم عسق وليس في
 اكاية ركب فالجمل في دولف كل ما هو واحد الوجود وعرف معناه
 مما عرف به في القفل المحيد في القلم وما يسطرون فالعاقف اشارة
 الى القفل الاول بل التي هو مصدر الفز في المنزلة والفرق مطهر واشارة
 الى السخن الاخر الذي هو طول العلف الفاي لفة بالصدق الفاي طية الحز
 بل عجبوا الزجيم من ذنوبهم فاحد احد العلفين واجفى الثاني ستر
 للقصة والحال ولما التمزق سائر الى ما هو ذوج القلم وشغفه وهو اللوح
 الاول في ذلك لعالم واسار الى اوزان اللوح في هذا العالم
 وكما ان القلم واللوح هما العالم كله كذلك اناوات يا ابوا هذه الامة فاطمة
 احد الامون بقوله ما انت بنعمه ربك محنون وحفي الثاني ستر المجال
 والقصة وعلى السور من جميعا الذي يطاهر صاحب التزيين
 والماويل لطن وصاحب الماويل باطن ربنا لا احنا ان سينا واخطا
 واما الثاني من عطفون كرها هو معنى الوجود مستقيط معناه
 من قرانها وكذلك الملائكة والرباعيات والخامسات
 والبيات مثلما وقع الحروف عليها ومن غير بطها ما هو المعنى المجهول
 واواخر من المركبات والاسمي من وقد عطف مما سبق ات ورا
 الاستار والحجب اسرار المكابا ومن كان لها الهلا اسر السماعية مدارا
 وقد قيل ان العالم مسقما ودارا والالف مسقما والميم دارا ومنها
 لام فه معنى المسقما والدا يوالالف دارا مفتوح الطرفين على
 الهام والميم مستقيم ومنهم الطرفين واللام بينهما وسر اخر
 ان الحروف تعد على طريق اثنى عشر وعشرون اذ حال الفاء والسور
 التي على مفاتيحها حروف الهجاء العز اثنى عشر وعشرون والحاء والواو
 منها الامتدونه بالكتاب او الثلاث اذ ايات الكتاب او اسم من اسم الله

سراخر

لودجل من لرجال وسمي من اصحاب الكمال والتوسم محس من ذلك ان
 الامارة بكل واحدة منها الى ابدك عليه قديتها فان قرانها مظاهرها
 وهي مصانها من قال انها اسارة الى الحروف التي هي ماني للكلام
 والكتاب والامات وانما فدا صاب من فجه ولو فو لفساس التاويل
 اهل التاويل لقال ان الحروف ماني الموجودات كلها علوا وانها وسديتها
 ومفرداتها ومركباتها وان الف منها استارة الى الامر الاول الذي هو
 مصدر الموجودات والى الوعد التي هي مبدأ العدد والى الخط الذي هو طول
 بلا عرض ولى اطحرف من حروف الله والى اول حرف من اول اسم من اسما
 الحسنى بالله واول شخص من اصحاب الكمال واول حكم من احكام المفعول
 والدور الاول من الزمان والعرف من المكان وان اللام منها اسان الى اول موجود
 حصل بالامر اما قلم او عقل او جوهرا وروح فيه استارة الى المعرفة والملوك
 والى الملبس مرتبه العدد والى الطول والعرض مرتبه التجسيم والى المالك
 والعشرين من حروف التهي والى اول حرف من اسم اللطيف وثاني شخص من
 لاصحاب الكمال وثاني حكم من احكام المفعول والدور للوسط من ادوار
 الزمان والحر والوسط من اجساد المكان وان الم منها اسارة الى الموجود
 الثاني الذي حصل بالامر المالح او نفس اجنصا وجسم وهو في مرتبه ^{الاربعين}
 من العدد والطول والعرض العرف مرتبه الجسم والى الرابع والعشرين
 من حروف الهي والى اول حرف من اسم الملك والشخص الثالث من اصحاب
 الكمال والحكم الثالث من احكام المفعول والدور الاخر من ادوار الزمان والحرف
 الاسفل من اجساد المكان من ادراج تحت الاثنان جميع المباني والكمالات
 والعلا والمعلقات واسباب الموجودات وحرفي حكمها في المكاتب والروايات
 والزمان والاشخاص الذين هم اصحاب الكمال والمجاوب معرف منها
 مكانهم وزمانهم وعلومهم واحكامهم قدس منهم الله تعالى في الكون
 ودل عليهم بالحروف ولسم بهم ان الكتاب المنزل حق وان باب الكتاب
 صدق وانهم هم الامات المشخصه والكلمات المجسد والاسامي المجسمة

في بيان الحروف
التي هي في القرآن
الذي هو في القرآن

والحروف المركبة عرفهم من عرفهم وحملهم من حملهم وبالجملة يعلم
 قطعاً ان هذه الحروف ليست عاطفة عن المعاني وان ملك المعاني
 محب ان يكون مترقيته وحملها على اسما السور واسما الحروف التي هي
 مسا على الكلام او الاقسام به من اوهى المجال واقسام معانيها من قرانها والاطلاع
 منها على مصادرها وهي المسببات الاولى والكلمات التي تعبد الهنبا
 عليهم السلام بالامان بها اولي ولحق وقد عرف ان الكتاب المحيد
 مجموع السور والسور مجموع الايات والايات منظمه من الكلمات
 والكلمات مترتبة من الحروف والحروف مفرداتها التي انحل التركيب
 والترتيب اليها وهي مستند الحروف واحده هو الالف كما ان الموجودات
 كلها تستند الى الامر الاول وحكم الالف حكم الامام الذي ما تميزه الجماعة
 واجماعة صفوف والصف الاول منها مالمات لصور مختلفت العلامة
 بت ت وهي نظابق القنسيات للثلاثة التي هي مساى الموجودات
 وهي على لسان النبي غير وعلى لسان الحكمة غير فان الاول من الحكماء
 عدوا المياهي لثته للعقل والنفوس والعنصر او العنصر والعقل
 والنفوس على اختلاف كبر وان السلف من اهل الاسلام كانوا يقولون ان
 كلام الله تعالى قديم وهو حروف وكلمات وهي كلها قديمة ولها اسباب
 الموجودات والكاف والنون من قوله كن هو السبب الاول وهو المظهر
 الاول للامر القديم والاسعدي والالف الحروف محدثة والامر قديم
 والمعبرى والالف الحروف والامر محدثه وكل ذلك خبط ورمى في
 ولورده الى الرسول والى ذلك الامر منهم لعلمه الذين استنبطوه منهم
 هذا ام عليه السلام بلقى من ربه كلمات واب عليه وهي على الله
 وهذا نوح عليه السلام استعاذ بكلمات الله الملمات فقال السلام على
 وهذا ابراهيم عليه السلام اياه ربه وكلمات قائمهم فقال انجاءك للناس اياها
 وهذا موسى عليه السلام كلمه ربه وانا نتشع ايات فقال لدا صطفيك على المر
 وهذا عيسى عليه السلام سماه كلمته وروجه فقال اذكر معني عليك

الكلمات

وهذا محمد المصطفى جلا وان لله عليه واله اعطاه الكلمات واطلعه على
 والابيات وجعله مظهر الكلمات القدسيه ومصدر الكلمات المقدسه
 وهي مفاتيح السور ومفاتيح الغيب التي لا يعلمها الا هو ومقاليد السموات
 والارض التي اخفاها لعباده المخصوصين المخلصين الذين ليس للشيطان
 عليهم سلطان فهم في المعقول وفوق عالم العقل كلمات هي مصادر الكتاب
 والابيات وهي المحيوس وفوق عالم الحس يستخرجونهم موارد الكتاب
 ومنانك الابيات قال الله تعالى الم ذلك الكتاب لا ريب فيه وهو اشراق
 الى المصدر الاول ثم قال هدى للتيقين الذين يؤمنون بالغيب وهو اشراق
 المورد الاخر قوله جل وعز ذلك الكتاب لا ريب فيه .. قال اهل اللغة ذ اسم
 كرميشار اليه يراه المتكلم كقولك في الرجل فاذا قرب زيدها المتبينه فقول
 الرجل اي يتبين ان المشا واليه حاضر واذا بعد زيد كاف الخطاب فقول ذلك لقل
 وذلك للجهاد والامر عا د والكاف خطاب ولا حظ لها من الاعراب وقال الشيخ
 اللام للتوكيد ويجوز ان يكون وضع ذلك فعاما لا ابتداء لانه خبر المبتدا
 وقال المفضل ان ذلك هذا واخواتها من الاسماء المبهمة وضعت للامتنان
 الى الاستيا فحتاج ان يترجم عنها بما يدل على المشا واليه من اي جنس هو كما
 يقول هذا الرجل وذلك لغرض وهو القوم والاسم الذي بعدها يتبعها في
 رفعها ونصبها وخفضها لانه هي غيرها وذلك ها هنا في موضع الرفع على
 الابتداء وخبر لا ريب فيه وهذا اذا لم يعط الموضع الاعراب واذا العطيناه
 فهو المبتدا وخبر ذلك الكتاب لا ريب فيه جمله في موضع الرفع وقال
 ان فلانا هو ذلك الرجل القاييم والمعنى ها هنا ان المراد ذلك الكتاب الذي
 لا ريب فيه واما التفسير فقال كثير من اهل التفسير والمعاني مثل اي
 عميد والاحسن والفضل ان ذلك بمعنى هذا ومثاله من الكلام انك تقول
 قدم فلان فيقول السامع قد بلغنا ذلك ويقول بلغنا هذا الخبر فقلت
 فيه الامتار تان ما ذلك فلا تضامته والمنقضى كالغائب ولما هنا
 لانه قريب من جوابه والقريب كالحاضر قال الله تعالى فحشرنا في القل

اللغة

الخط

التفسير

ان في ذلك لعبرة وقال ان هذا لبلاغاً ولو قال بدينه ذلك هذا اوبد
 هذا ذلك كان جازياً وصواباً ومن قال ان الكتاب هو القران فالظاهر ان
 يكون ذلك بمعرفته وهذا قول ابن عباس اخذ قتادة ومجاهد والفسخ
 ومقاتل قال الله تعالى ذلك حجتنا اثبتناها ابراهيم اي وهذا وقال الخفاف
 نقلت له والريح باطل بيننا تامل خفا وانما اذ لك يريدنا هذا وهو ايضا
 قول الكسائي وقال ابن عباس في رواية ابي صالح عنهما قسم بالقران ان هذا
 الكتاب الذي انزل على محمد صلى الله عليه وعلى آله هو الكتاب الذي عند الله لا
 وبفيه وقال جماعة من المفسرين ان ذلك اشارة الى كتاب غايب نزوي
 الفصحى عن ابن عباس قال معناه ذلك الكتاب الذي وعدتكم ان اوجبه اليكم
 وقال عطاء بن السائب ذلك الكتاب الذي وعدتكم يوم الميثاق وقال عثمان
 بن نيار ذلك الكتاب الذي ذكرته في التورية والنجيل وهذا مروى عن
 عكرمة والزجاج وابن المبارك وقال الفران ان الله تعالى كان قد وعد
 صلى الله عليه وسلم ان يزل عليه كتابا فلما انزل عليه القران قال هذا هو ذلك
 الكتاب الذي وعدتكم وعلى قوله عطاء يجتمك ان يكون الخطاب لاهل
 التورية والنجيل ايجد ذلك الكتاب الذي يجركم به الانبياء عليهم السلام وخبركم
 به هو هذا الكتاب وقال ابن كيسان ان الله تعالى انزل قبل سورة البقرة
 سوراً كثير كتب بها المشركون ثم انزل سورة البقرة بعدها فقال ذلك الكتاب
 يعني ما تقدم من السور وقد تسمى بعض الكتاب والقران كتابا وقولنا كما قل
 واذا قرى القران فاستمعوا له وقال الاسم معنا كتابا انزل من بعد موسى
 وقد قيل ان ذلك الكتاب هو اللوح المحفوظ وقيل ان ذلك الكتاب اشارة
 الى المقدس المكتوب واما الكتاب فاصله من الجمع والمضم ومنه الكتيبة
 لا اجتماعهم وسمى كتابا لانضمام الحروف والكلمات واجتماع بعضها
 الى بعض فتقديره بمعنى المكتوب وتقديره انه مصدر بمعنى المفعول
 كما خلق بمعنى المخلوق والمفعول يسمي بالمصدر ايضا يقال هذا درهم
 ضرب الاميراي مضروبه وقوله كادب فيه واصل الريب شكب معه تهمة

في
 =

والاسك فقصت بعضين وليس معهما قال ابن زيد قال راى من
 امر وايتيه منه رما اذ اكنت مستيقنا منه بالرسه والنتمه فاذا اسارت
 به الظن ولم تستغن قلت قد راى من فلان امر هو فيه اى طئنه قال
 سيبويه لا تعلم بعدها فتصبه ونصبها كضربان الا انها تنصب بعذر
 تنوين وانما شبه لا يلى لان اى للصحيق والاسات ولا فى الكفى فلما كان كاهننى
 كحقيق الكفى كان بعضى الاسات اجرى مجراه وهى مع ما بعد ما من لشي واجد
 وموضع اربى ورفع بالابتداء عند سيبويه لانه منزله خمسة عشر وموضع فيه
 رفع له خبره لابتداء وهو لا يرب قال المفسرون لاسك فيدانه من عند الله رواه
 ابو جالح عن ابن عباس طالعنى انه حق صدق وهو روح الله ونزله وكلامه وكلامه
 ليس لسحر ولا شعر ولا كلام كاهن او قول الشعر وقد قيل مضاه انه ليس فيه
 ما سغى ان يرباب فيه لان من يارب لظلمه وملاعه وما استعمل عليه من الغيوب
 عرف انه كتاب من عند الله بالنصف فلا يرباب فيه وقال المبرق لارب فيه انه
 هدى للمقين او انه ذلك الكتاب الموعود وتسل اى المعنى ذلك الكتاب بلا
 يرباب ثم سدى فيه هدى للمقين يكون اللفظ على ريب وقال الخرون لارب
 فيه ظاهره معنى ومعناه نى اى كارتا بواقفه كعوله تعالى فلا رقت وانسوف
 اى لا تدنوا ولا تشقوا وهذا قول عطاء الجولسانى وقال الحليل لارب فيه
 اى لا سغى لاحد من يرباب فيه فان قيل ان قولك قد ارتا بواقفه والرب لا يكون
 الا فى قلب المراب اما الكتاب فليس محال للرب قبل مضاه انه حق وصدق في
 نفسه لارب فيه وان لارباب فيه المرادون كما قال الشاعر ليس الحق بالنامة ريب
 انما الرب فما قولك بالكنوب وان كان للرب ريب المراب ابدا الا ان محل الريب
 غير وموضع الرب غير وقد يكون للرب ريب والخبر او فى الخبر عنه على انه موضع
 وهو فى قلب المراب على انه محله ثم وجه الظن من لكلمات من حيث المعنى ان الم
 اشارة الى امر محال لهم عند المستمعين هو ما وهى اشارة الى امر مفصل بحكم عند
 المسبب مع الخاص فوجبا لحسن الاشارة اليه فقولك ذلك مقرون به كانه مشير
 الى غايب ثم ما هنا ضمني وعموم فى معنى اب واثبات الهداية كما ان الكتاب هدى

التحوي

التفسير

الاسرار

للناس عموماً وان ضل فيه الضالون وهدى للمتقين خصوصاً كذا لك
 لا رب فيه خصوصاً وان رباب فيه المرابون احساناً نظر الى موضعه كما
 ولما خا انما فانزل على مينة لا سحر المنصورون ولا رباب فيه المرابون
 الاعلى عناد وجدال ومرآ وانزل لاجل الهداية للاجلا لفضاله وان ضل فيه
 الضالون كآل تعالى بضل به كبيراً وهدى به كثيرًا وما يضل به الا الفاسقين
 فلا ضلالك الهداية به لكن الهداية اولى به كما ان الخير والشر بمضاهية وقدره
 لكن الخير اولى به مفر هدى للناس عامة وهدى للمتقين خاصة وسر
 لخران فيمكن حكما مفر وفاقا كما مستانفا للحكم المفعول فيه ايه كامل
 حق وصدق مفعول عنه لا رب فه وهام المفعول كله على نون المتقين
 المفعول به فيه وانما الرب في عالم المستانف حيث يكون فيه كامل وانما
 وحق وباطل وصدق وكذب وخير وشر هذا الكتاب المفعول به لا رب
 فيه وهذا الكتاب المستانف الذي ظهر به المفعول وهو الحكم للمفعول
 فه ايضا لا رب فيه فان قلت ذلك معنى الاشارة الى عاب فهو الكتاب
 المفعول وان قلت ذلك معنى الاشارة الى حاضر فهو الكتاب المستانف
 وانما المفعول يرمى في المستانف كالك لروح توحى الى العالبي والمعنى
 سمع بالعبارة والروح عاني ظهر في الجسماني والمعتول يدرك المحسوس
 على ان المفعول مفعول والمستانف مستانف كان الحكيم معنى ان يحرم
 المفعول والمستانف ايضا كما اجري في ما بالوجوه والاحكام وقدس
 الله بطل روح من هذا نال هذا السر اللطيف قلت جاع هدى للمعبر
 الذين يؤمنون بالغيب وهم يؤمنون بالصواب وما رزقناهم سهون في الصواب الهداية
 البيان وضدها الضلالة وال الله تعالى واذكروه كما هدلكم وان كنتم من
 قبله لمن الضالين ومحل هدى وقع على انه خير امد الحمد وفي هو هدى
 والهدى مصدق عنه سبويه وسر انما هو اسم اجري بحرف المصدر فلان
 ابو اسحق مضعه نصب من وجهين جعل على ان حاله من الكتاب ودون
 الكتاب كالك قل هذا لان هدى جاع نظام الكلام العاطف فيه معنى السارة

اللغة
 النحو

والباني على انهم حال من العا لود فيه اي لا رب فيه هادئا والعامر منه مع
رب اي لا رب في هدايته والفراسمى الحال ما مننا قطعاً قال الزجاج
ويجوز ان يكون موضعه رضاء بوجهين احدهما ان يكون خيراً بعد خيراً ذلك
الكتاب هدى كما نقول هذا جوارحاً من الالسانى اصنار هو كما قد مناهم
ما هتدي به فهو هادي وهدي وروى شيبان عن قتادة قال جعله الله
وضيا لمن صلت به ونورا للمقيمين ومع قال المسدي ورواه عكرمة وسعيد
بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنه وقال الكلبي ومقابل هدى اي بيان
من الضلالة وقل هو هدى الى الطلعة وقال ابن عباس في رواية عطاء بن
سالم ان قتادى وعوفى وقد سبق معنى الهداية في تفسير الهداية الفاحية
واضافه الهداية الى الهادي مملوك على معنى انه هتدي به فهو الهادي والهادي
قد يتحد الهدي والهادي في الهادي كما يتحد الهادي والهدي في النبي صلى الله
هو الهدي والهادي والقران هو الهدي والهادي ثم خصه هداية بالمقتن
ومن حكم البيان ان يكون عاماً وقد قال الله تعالى هدى للناس فمن ان حكم
على ان المسفع به هم المسفوف ومن المسفع بسى كان ذلك للمسي اوله ممن لم
يتفع به هذا كما ان الكفنا لم يسفوا باسماهم ولصارهم قال تعالى هم بكم
على فم لا بصرف وقل ايما حصر المقتن بالنعمة تشريفهم الهدي اذا ارد
به نص الاطلة وبيان الحجة ففوعام واذا اريد به ما دفع به الدين والافتدا
فهو خاص وهذا العموم والخصوص اداى في المعاني والالفاظ وحكم الفروع
والمستأنف ينسب عليها حتى لا يلزم الجبر واللفقد ومن لم ير العموم
في القران ولم يدر من حكم من كان باها متخيراً فامة بميل الى الجبر ونسب
الهداية الى الله تعالى ولا يرى لنفسه ذلك استطاعة وانه عمل الى الهادي
ونسب الهداية الى نفسه ولا يرى لله تعالى ذلك توفيقاً وهداية الى
واما عمود هديناهم فاسم الجوارح على الهدي وقال وهدي ليه
من الالب وقال ومن هو من الله بجملة قلبه وقال ان سمع الامر من
باياتنا وهذا يدل على ان الاحرار ان الهداية تتبع الامان وهذا حكم المستا

الطاعة

وقال تعالى طقت بعثنا في كل امة رسولا ان لعنبدوا الله واخبتوا
 منهم من هدى الله ومنهم من حقت عليه الضلالة وقال اقلم بايس
 الذين امنوا ان لو يشاء الله لهدى الناس جميعا وقال من يرد الله
 ان يهديه يشرح صدره وقال من يهد الله فهو المهتدك وهذا الذي
 على ان لا يوصف وان الايمان منبع الهدى وهو حكم المفروض
 وسر اخذ العزيم من اللسان والبيان مستدعي متبينا وقد قال تعالى
 لسه صلى الله عليه واله وانزلنا اليك الذكر لست للناس مانع الكيم
 فالقوان هدى والرسول عليه السلام هادي ومومان والرسول امين
 والقران صامت والبقى ناطق فاذا اجتمع البيان والمبين يسمع الطالب
 البيان وامن بالبين فوله قد وضيا اقل هو للذين امنوا هدى وشفقا
 واذا لم يجفح البيان والمبين ولم يومن الطالب بالمبين فهو مظلمه وعج
 كما قال والذين لا يؤمنونخ اذا هم وقد وهو عليهم عني اولىك بناك ومن
 مكلف عبده وكذلك كل حين عز هدى للمبين الذين يؤمنون بالغيب والنعيم
 فعلى من وقت فجعلت الواو ناكالجه فان اصلها حقه من ذم الطعاه
 وكذلك المكلا ن اصله وكلا ن من وكلت واتى سقى ايضا اصله او قى
 فقلب الواو تا وادعت لحدك المانخ الماني فقل ابي ومن اهل اللغة
 من قال تقى تقى بمنزله وقي بفتح الهمزة ووقيه فاقى اي منعبته
 فامتع وقال ان السكيت انقاه بفتح تقيبه ونقاه بفتح تقيبه وقال اتقى
 معناه استقبال الشئ بالشئ ويوقاه وهاهنا انقاه بترسه اذا جعل الترس
 حيا حيا بينه وبينه انقاه بفتح اذ او قاه وجعل المعطاء وانه منه
 ومن خبمه ومنه انقاه في الدين وهو ان يجعل ما يظن حاجزا بينه
 ومنه ما حساه من الكره ومنه حساه من الكره فالمعنى هو الذي
 تحوز بطاعته من المعقوب وهذا اللفظ مما كرا استعماله في الباب
 فصار من الالفاظ الشرعية كالايان والتوكرا واطلق على كل من حذر
 المعاصي خوف العقاب وقال ابن عباس هم الذين همون لسركوا الكبار

اللغة

التفسير

والفراخس وقال الضحاك المهورم الموحدين وقال ومعهم الذين وصفهم الله
 في الايتين بعد نعتهم بالذين يؤمنون بالغيب وقال الحسن بن
 سعيد باحتم الله ويؤمنون بما فرض الله وقال ابن عباس انما هم الذين
 يحدون من الله عقوبه ويرجون رحمته وهذا الذي صلى به عليه السلام
 جماع للمعوي قوله الله عز وجل ان الله يامر بالعدل والاحسان وقال
 امامنا من امنتم بركم بالامامة عند الوقوع فما فيه باس قال بعضهم
 المقوي ان لا يراك الله حيث يراك ولا يفكر في حيث امرك وهذا المشرك
 على رضى الله عنه انه لا يهلك على المقوي سخر واصلا ولا يطعم اهل بيته
 قهر وقال الله تعالى والهم كلمة المقوي يعني لا اله الا الله فليؤمنهم
 الفتياليون والعاث الله واول ما يحب على المتعلقين مخافة الله فلا يقولون
 ما لا يطقون لجلاله وان لا يجادلوا في الله فخير اياه وجاهده وان لا يحكم العقل والهم
 في اسمايه وصفاته وان لا يفتايمه على مخلوقاته ومصنوعاته حتى يهرس الكتاب
 ما ديانته من الضلالة وصيغة له للجملة والا فما زلتم الاعشى وكفنا وسد
 اخر ان المقوي ينزل من الغمام منزله الاجت تاعن موجات العلاخ الاجساد
 والتجريد عنها ليل يصيبه مرض وكما للاجساد علق امراض كذلك للمعوي
 علق امراضه انما للمرض بكامة هو السرور بالله فلهذا فير والابر الفاظ
 المقوي بالحرز عن الشرك فانه من شرك بالله فلهذا حط عمله وبعدد الحرز
 عن المفاق والسفاق فان ذلك ايضا من المجرطات ثم بعد ما الحرز عن الكبار
 الموهاب وبعد عن الصغائر والمقوي مراتب على قدر مراتب الاعل والامراض
 النفسانية وكانت قبل الايمان والاحسان بره ولهذا قدمه قوله عز وجل
 اذا ما اتقوا وامنوا وعلوا الصالحات هم امنوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا
 وكان المقوي الاول عن السرور والبهائم عن المفاق والمالك عن الكبار
 وهو الثامن من مراتب في التوحيد ومنهم من يتابع في النبوة ومنهم من يتابع
 في الصابية والامامة وهذه مراتب ثلثة للحرز عنها والمعوي منها في
 هذه الطريقة زلت المقوي منزلة الطهارة ونزل الايمان منزلة الشهادة

وحسبما كان ثم طامع عن حثا وحدث روت عليهما شهاة وركبتها استقفا
وحسبما كان استقامه روت عليهما الملايكة قال الله تعالى ان الدين والوا
ربنا الله ثم اسقاموا تنزل عليهم الملائكة وذلك وجه نظم الكلام من قول
هذي المسقن وبين تعريفه وبيانها لمنه بالدين ومنه بالغيب
ورجعنا الى المعير لذي الصلح الايمان هو الصدق وانتم من ليا اي صدق
قال الانه واصله الطمانه الى الشيء من قلم امن باننا اذا اطلق وراد
حرفه ولست فلا ما يحصله بطين ويسكن نفسه وامرنا الله ورسوله ان
صدقنا وابقنا تلك مطمينا اليه قالوا اسعق الايمان من الطمانه والله
حط بصدق العبد اياه امانه فمن امن فقد دخل اذ الامانة التي امه الله
وقال ابو القاسم النخعي معنى الصدق الامانة تعرف من حيث اللغة الامانة
والطمانه جميعه لست للصدق ولكن اذا طرت في موضوع هذا الكنه
طمر لك من اطمنها معنى يرجع الى الصدق وذلك لان من افعل من امن فاذا
قال لعل المستان الله فان لمنت فعل متعده ومعناه امن نفسي اي جعلها
امان الله بصدق اياه لان الامن من عذاب الله لا يحصل الا بصدق بقاء
صدقته فقد امن نفسه فصار الصدق امانا للعبد وحاز ان يعتبر عن
الصدق الامان لان احد ما نسب الاخر والما في قولنا مستانته ليست للصدق
واما ما لا الصاق اليهما فالله يربون الاستعانة كما يقول قطع بالسكن
ووقع امان لنفس من العذاب بصدق الله تعالى وحذف المفعول من قوله
است بانته لادله العفو عليه كما قال حماد لان ظاهرا العفو ملاحه او
م جعل الامان معنى لصدق قوله وما انت عن ليا اي صدق ولم نقل
بنالهم اذ انا الصدق للاحصا امانا لنفس من العذاب كما في قوله امن بالله
وقال ابو طه القار يجوز من حيث قياس اللغتان كذا امن اي صار ذا امن
مثل اجذب واعاه اذا صار اذ اعامة في ماله كذلك امن اي صار ذا
امن بنفسه وماله ما طار وكفى الشهلا وقال المفضل امن به اذا صدق
به وامر اي صدق موثقا عليه من هذا الامانة علق الامان بلغيب لعلم الصلح

اللغة

المخبر فيها اخبر عنه من الغيب مما لم يرد في الكتاب من بين سائر الطاعات
 اللاتمة للامان والاموال فقال بعد وهمون الصلوة وما رزقناهم
 سقون وان الله تعالى حسبنا ذكرا الامان اضافة الى الغلب قال ولما دخل
 الامان في قلوبكم وقال وكنت في قلوبهم الامان وقال ولم تؤمن قلوبهم قال
 وقله بطلين الامان قال النبي صلى الله عليه واله الامان ستروا سارا لي
 صدره والاسلام علانيه . ولما حلفوا به لم يرد عليه السلام في السلام
 والامان فحالف في الاسلام مشوا بجمع الامان وفي الامان المصدق وهو
 لقرار اللسان ولما قال المحدثان ما قال الله تعالى وما كان الله ليضع ايمانكم
 ابي صلاكم الى امت المقدس وهو قد قال في المرح في وجه فلان سمعت
 علم فلان ورايت علمه في تصنيفه واما المرح والعلم في الغلب وسيد
 عليهما تامارة والعرب يسمي الشئ باسم الشيء اذا كان دليلا عليه قال الله تعالى
 يرسل السماء عليكم مدرارا واما الغيب فمن صدره وضع موضع الاسم
 فمثل الغائب غيب كما قيل للصائم صوم وللراي زور وللغافل غفلة وهو
 ما كان مغفلا عن الحزن وكل ما غاب عن الحس وكان ادراكه من جهة الخبر
 او الاستدلال ومنه مضمون علمه عن الله تعالى ولا يظهر
 على غيبه لاجل الامن ان نفي من سول قال المفسرون من سئل سعد بن جبر
 وعطاء هو الامان به وقال في عباس بن صدقون لرسول فما احروا به من
 الامت والحساب والجنة والنار وما احروا من سلطان الله وعظمت
 وطكوسه وهو قول قتاد وقال في رواية الكلبي هم اصحاب محمد صلى الله عليه
 امنوا بما اول على محمد لفران وما احروا به من سائر الامن وقال
 هو الامن وقال يرفق حسن وان حرج الغيب هو الوحي وقال عاصم بن
 لي الهمداني عن ابي رزق عن ابي ربيع عن ابي العاصم بن موهب قال ما
 ورسله واليوم الآخر والجنة والنار والنواب والعقاب ورد في
 عن ابي مالك بن ابي صالح عن ابن عباس بن موهب عن ابي ربيع
 بالآخر فاذا امنوا بعد امنوا انفسه وقال القرطبي الغيب هو الامن يكون

اللقه

الغيب

حلاله ويجرمون حرامه ويهلون به وقال زبير بن اسلم الغيب القلبي والقرشي
 بن قطن لعبد الله بن مسعود كنت عند ابيه نا اصحاب محمد
 ما تمصروا اليه من قوة رسول الله هال عبد الله كنت عند الله
 انما لكم محمد صلى الله عليه واله ولم تروه ان ام محمد كانت بها ان ربه
 والذي لا اله الا هو ما امن مؤمن افضل من اكلن نعتوا الذين يوسون
 وقال الفقال هدى المهدى لذي الناموسون انما نهم بالغيب فاذا امنوا
 به حادوا بانفسهم وانعروها بالصبر والحيث شئع الله وبعظم له وحادوا
 بلوالم فاففق هاني سبيل الله مواسا للعباد وسكرانه علم ما ضلهم به
 فاحموا على غيرهم اسباب الامم فاحموا به عليهم هذه الاوصاف والاصناف
 والغيب مجمع ما حاز عند الله على لسان رسوله من الوجود واسباب الرسالة
 والشرايع والوفد والوعيد والمعدن والحراوم افضه الله من انما
 الرسل والامم واصل الامان انما يكون الغلب بمصدق ذلك لا يطق لعرب
 عن المضمر بمصدق لفظ الفعل ويحققه كما يقال صدق قوله بفعله وكلام
 المعاني طريق اخر في قوله يوسون بالغيب اي يوسون داعا وابعكم ولم
 يكونا كما لما فعزل لذن ذاخلوا اليه سيا طينهم قالوا انما معكم وبكرا في نصير
 الذين كسبون بهم بالغيب فالعقوب يوسون عامين عن ما في الخلق
 ويدون تاما هم يصبغوا وبعافا فعل هذا الجار والجرود في موضع النصب
 على الحال وموضع المنحرجا للمعنى وضاعا على منتهى الكبر والهيمن
 وقال بعضهم يجوز ان يكون رفعا على انما هو محوزان كون نصبا على المدح
 اي ادكر المنى قال اهل العلم بالقرآن في لاسيا عليهم السلام دعوا اليها
 لما الامان بالغيب والاسماع والمسلم لما يعلم وما لا يعلم وعند عامة المسلمين
 انهم دعوا الناس الى الصريح والرهان ثم ما حصل الراي عليهم من ان يحصل
 مدعوى النبي صلواته في النظر اجم متعنه على التقليد وامعنى الراي عليهم
 وجنا اخرا في الصبير كخص من مجرد النظر بلا حجاج اليه اليه في الاكل
 كانه المنزل عليه ولا الى انتقال فوهدا لله ولم يعسوا طرق الا انما اعلمهم

المعاني

الاسرار

انهم دعوا الناس الى التسليم بم الهداية والصبر يحصل بعد الايمان والتسليم
 قال ابوهم يا ابت التي تخرجاني من العلم ما لم ياتك فاسعني اهدك صراطا مستوي
 وكذلك حال جميع الامميا عليهم السلام وامر بان ذلك ايضا قال تعالى واتبعوا
 لعلكم تهتدون وفي هذه الاية هدى للمتقين لفتن وموت بالغيب اي الكتاب
 هدى لفتن وموتون بالا يرون ولا يعلمون فما كون هدايتهم عن تسليم واسماع
 كما هو في العلم على صدين وهداية ولهذا مدح ابراهيم اذ قال لوجه لسلم
 ذلك اسمت لرب العالمين وكذلك موسى لخصه عليهم السلام هل ابك على ان
 تعلمني ما علمت وشدا مكل حال الامميا والمؤمنين على درجاتهم هو الايمان
 بالعب والصبير على علم حتى اعلم والتسليم لامر بعد الحكيم والامتناع من
 التعليم وكل ذلك من مراتب واحد مسألة اول ان الايمان بالعب على علم
 منه ان يكون تقليدا وهو نصير والصبير على ما لا يعلم والتسليم لمن يعلم
 فطره فان كل انسان يعلم من هسة ان لا يعلم كل العلم ويعلم انه محتاج الى علم
 يعلم وحاجته ملك فطره فالامميا عليهم السلام دعوا الناس الى التسليم الذي
 لفتنة والى الفطرة التي اوحيت للتسليم فلامم مقلدون فادعوا الناس
 الى التقليد بل منوا لفطرتهم دعوا الناس الى الفطرة وهو عين الصبر
مسألة اول ان يرى في قوله هدى للمؤمن وفي قوله الدين يومنون بالعب
 حكمي المفروع والمستأنف من وجهين احدهما ان الهداية من باب المعراج
 والايمان بالعب من باب المستأنف كما ان الصبر من حكم المفروع والتقليد
 من حكم المستأنف والساني ان الايمان بالعب من باب التسليم وهو حكم
 المفروع اعني الكمال وطلب الهداية من باب الحكم وهو حكم المسانف
 اعني اللبث ولا بد من روية الحكمين بالطريقين حتى يحصل اليقين بالوجهين
مسألة اول ان الدين قالوا ان الايمان اصله الطمأنينة والسكون والامر
 عند قصره لان الخليل ابراهيم عليه السلام كان طالبا للطمأنينة بعد الايمان
 قال اولم تكن قال بل هو ولكن لطيف قلبي مسألة اول ان من لا من
 اي من نفسه بالتصديق من التعداد بما قصده الا ان الفرق من لمنتته

ولمستك وامنتك به بحب ان تكون معاونا طاهرا وما قاله في هذا
الكتاب ليس عفتح ومن قال ان لايمان لفظ مدعي كان اصله من الامن
مصرف الى المصدق باهه ورسوله ومليحته وكسه ورسوله
واليوم الاحقر والقدر خيره وشده كما فتت رسول الله صلوات الله
عليه وسلم في الخضر الذي سيجي دهنه حديل وهو كالمصون
والركن فهو ماشه للثاوير العننا اذا فسرنا المعنى بالقبيلين لا اله الا الله
فما بعد من الايمان الغيب بحب ان يكون بحمد رسول الله وما بعد
الصلاة والزكاة وبحمد رسول الله سهان في غيب وغيب سهان من
حسنة محمد هو شهان ومن حث انه رسول الله فهو غيب فالقلمون
بالغيب هم المصدقون برسالة الله من لسانه والعايلون من بعده
هم الذين يسمون الصلوة وسعقون الزكاة فله جلع في رد العموم
بقال كما ان الشئ اذا دام ولعابه اذا اذامه والعرب يقولون الشئ اذا تب
قاييم وفي فاعله مقتم ونقال لمن تولى امر القويم والقيام ومعناه
القيام به ولاه تمامه وانما حاد تسميه قوله ذلك الامر اقامة له وان لم
معنى ذلك قايما حقيقيا صح ان يقال سدق الصلوة والمراد قيام
المصلوبها ونقل طمت السوق واهته اذا لم تعطله ونقل
الاقامة الامام ولهذا فسرنا نمو الحج والعمرة لله اي انما ونقل
الاقامة الالهيه ولهذا فسرنا قوله اسموا الذين كمالتموه وانتوا به على ما
الله عليكم قال ابن عباس طمته الصلوة اتممتها بالركوع والسجود
والخشوع وما عجب فقامت الحاميت وقال ذلك يدعونها لو كانوا
عليها وعلى وابتيتا واركانها وقال الحسن المراد بل صلوات الصلوات
الحسن مدركها لفظ الواحد كقوله وانزل معكم الكتاب يعني الكتب وذلك
فتيمونها بوضوحها واركانها وحشوعها ومراستها وسئل اراذها
الغرائض والنوازل والصلوة في اللغة البقا قال صلوات الله عليه
اذا دعي احدكم للاطعام فليصم فان كان منظره اظلم وان كان صابجا

القول

التفسير

وقال
 فليحل يعني طردع له بالركه وانجيوهذا مذمب الكثر من له في اللغة
 ابواتحق له اصله صلوة للزوم يقال صلى بالثار واضطلي اذ الزوم قال
 والصلوة من اعظم التزاييف الذي لم يزلوه ثم هذه الافعال المخصوصة
 سميت صلوة لما بينا من وجوب ملازمتها او لما في من المعاد و تلك
 الافعال لا يخرجها عن حقيقتها واصحابها ان لعالب عليها الدعاء والتنازلنا
 سر اخر وهو انه لو قال صلوتين مطلقا كان لا فهم منه الصلوات في كل يوم
 على واحد منها فلما قال وهو من صلوة واحدة والسي اداسته فهم منه انها
 ليست من الكاليف التي تكفي في صلاة واحدة بل هي من الكاليف التي تكفي
 على الصلوة لتمامها والملازمة عليها وسر اخر ان اللفاظ قد وردت
 في القرآن بجملة وانما يصير النقل فيها الى المبتين المفعول وهو الصلوة على
 قائلها يعرف من اللفظ المطلق المحل الاما دل عليه من جهة اللغوية والوضع
 والبيان بعد ذلك المبتين والمبتين مضمون بالتكثاف تعالى وانزلنا
 عليك لذكر النبيين للناس وما قال لتبين لها من حى اسرع لكونه في حرف
 اللغة حسبنا كتاب الله فلا يحتاج في براهه الى بيانه ولا بعد رة الى باب
 يوجب عنه في زملة وناو بيه والناو عنه هو الوارث عنه والعلماء ورده
 والوارث من ثم الحق اذ لم يورثه ثم يورث عنه فاما من اطلق حرفه من ثم لم يكن
 وارثا عنه وسر اخر ان المعاني مضمون في اقوال والافعال كما ان المعاني
 مضمون في الاسماح والاحسان وكان ان الروحانيات تمثل استساها
 كذلك الدعاء والتنازل والحق مضمون في صلوة باركانها وابعاضها ومساها في
 خير المعاني معنى واحد وفي حيز الصور والاشكال اقول وافعال
 علميات محصورة فالمعاني توجد في الكتاب والصور توجد من السنة ولو
 دل ان اللفظ باللفظ من المعاني ومظهره لصلوة والركوع فلا اما
 من صلوة له ولا صلوة لمن لم يركع الركوع كان ذلك محجبا وهو وجه
 العلم بين الكلمات فوالصحيح هو وما رزقناهم مقنون الرزق اسم
 وتوضع موضع المصدر والرزق الفصح المصدر واصلة في اللغة

الاسرار

اللغة

وللصيب كما قال تعالى وبحججنا من رزقكم انكم لا تكونون اي حطكم ونصيبكم
 ما نريد من الرزق ليعطوا قال الله تعالى وهو خير الرازقين اي افضل
 المعطين وقيل ان كل ما اسفغ به المر ليس يجر ذنبا حلالا كان او حراما
 ودر كل ما مسفغ به من الحلال ليس يجر ذنبا والحرام لا يسبغ ذنبا والله اعلم
 بصمن بالحرام على العبد فانصب لتركه في الحرام والامتناع اصله الاخر
 لما عن ليلوا الملك والمنافق يبي ذلك لخروجه مما اذناه من الامانة
 المتأفق الذي هما القاصحا وذلك من غير القارة ومخرجها قال
 المفسر وما رزقناهم اي ملكناهم واعطيناهم موقوف اي تصدقوا
 ابن عباس اراد به الركون وهو قوا قنا وقال الضحاك اراد به
 الطمع وقال غيره موعظه للفرس والمفل وقال السدي اراد به
 نفعه الجبل على عمله وروى ذلك عن ابن مسعود ان ذلك كان
 فرضا لثبوت وقال غيره هو العفة في سبيل الله قال الله تعالى الذين
 سقون موالهم في سبيل الله والاشبه ان ذلك عامر الكمل ولا ينظر عن
 الجمع والمخصص للرزق كما في الرحمة والرحمة فان من الرزق ما يكون
 لجميع الحيوانات والانسان مستوي فيها البر والفاقر كما قال تعالى وما من
 دابة الا على الله رزقنا ومن الا رزاق ما يكون خاصا ما يكون للبر دون
 كما قال تعالى فانفقوا مما رزقناكم يورده الله ان كان دون الحرام والرزق اذا
 ارده الامتناع المجرى وكل ما مسفغ به رزق واذا اريد به العطا والحرام
 لا يكون عطا ولا يعقل عن الرزاق السملوية والرزاق الارضية
 وما يكون رزقا للروح وما يكون رزقا للجسد قال الله تعالى
 وفي السماء رزقكم وما توعدون والرزاقان على المطر الذي هو مستوفى
 فانه رزق من الرزق والموجود من الحكمة والموجود من الجنة ليس السما
 الصبي السحاب ولكن لما اجري الله تعالى منته بان جعل رزق كل
 مخلقته منه فمما خلق الجسد من الاراب جعل غذاهم من الاراب
 فمما ادرع الارواح بامر من الروح من رزق جعل غذا وما من رزق

ج
التفسير

الاسرار

وامر نظامه بكتابه قال الله تعالى قل هو الله انزلناه من سماء وانا انزلناه
 من هذا الرق هو الهداية والمرشاد فالعلوم والهدايات ارزاق والاقوال
 والاعمال ارزاق والاعمال مستطاب ومنعها من افعالها حرام وسر
 اخبر في العلم من هذه العبادات ان الحركات التي هي مورد التكليف ومصدر
 الثواب والعتاب طه حركه فكره وحركه قوليه وحركه فعليه فظلم الحركات
 كلها في التقوى والايان الغيب والعبادة بالقوى في المتقين والهداية
 في الحركة الفكرية والتفكيرية والتفكيرية بالغيبة والاشارة الى التحركة القولية
 والطاعة في المصليين والمفدين بحيازة عن حركه الفعلية في العبادات
 صائمه ومنها ماليه ففرد في الاعمال الصالحه بين قائمه للصلوة وايتا
 لالزكوة في مواضع الكتاب ففرد للصلوة ويوتون للزكوة وقال حذر عن علي
 واصحابه ليع والزرقة قول انهما فرسان لا يعرفان وسراخران هذه
 الخصال كلها اذا اجتمعت كان الكتاب هديا وما ديا لهم واذا اختلف كان
 الكتاب ضلالا وعانة عليهم من وجهه من سبب الهداية الى الكتاب ومن
 الهداية بحسب وجبات هذه الخصال فاصرف في العباد والاشراك حتى يحرق
 مثل لوسوا من الكتابين : قوله عز وجل والذين يؤمنون بما انزل
 اليهم قال اهل التفسير اي صدقون بما انزل ليؤمنوا لانهم وما انزل
 قبلك من الكتب المتقدمة وقد سأل ابو ذر رضي الله عنه رسول
 الله صلى الله عليه وسلم كم كتاب انزل الله قال مائة كتاب واربعه كتب انزل
 على سيدنا محمد صلى الله عليه وآله وسلم واثني عشر صحيفة وانزل على ابراهيم
 عشر صحايف وانزل على موسى عشر صحايف ثم انزل العبريه والا حبل
 والزرعيه والفرقان ومعنى اية صدقون بذلك كله لانهم كانوا من كتاب
 وكتاب كما لا يفترقون من احد من سله وبالاخره هم يؤمنون بالاول والاخره
 والاسمات فيها يرجع الى اللدوسميت لجهلها بعد الدنيا ولما خرجت عن اللد
 الاولى قال الله تعالى فقد اخبره والاولى فضل سميت بذلك لما خرجت عن الخلق
 والخلق وسميت الدنيا لدنوا منهم وقوله يؤمنون اي يعلمون مستمعين

التفسير

بانها كائنه ومصداقون بالعت والقتامة والحنه والثلوث والكتف والميراث
 ورواة ابو سعيد وعكرمة عن ابن عباس وقال ايضا في قوله تعالى انزل الريح
 وما انزل من قبله اي جود قوت بلحت به من عند الله وما احاط به
 من قبله من المولى من اهل بيته منهم واحد وذا جوارهم بمنزلة من قال
 للملك ان انزل والرياح المفضول لانه كان مشاء للريح المحفوظ
 والرب جاز عن كان طيلا في زلاله عند قهر وفي الوقت الذي اعد عند قوم
 وقوله لهم معنى فكم بذاته عند الاسعدي منهم وحادث في دابة عند
 الكرامى ومحدث في محل عند المعقول والوالد خير بل عليه السلام بقاءه
 اما حفظه من الريح واما بسماعه واما ان خلق الله تعالى فيه في قلبه ثم
 بهولاء كما سمع وحفظ وذلك هو انزال ملك يات رساله الميراث كلقص
 اذا سمعها سماع في علوم اطهار في سفلى وعلف لان عشي النعمه اذ اسمها
 ذوا داهاني سيده من الارض ووه صاف لصعود الكلام كما صاف الميراث
 ليه قال استعمل في اليبس جده الكلم لطيب ومعناه القول ووقلت ثم
 قوله ثم يوقون بوكيل اسميه للكوفيين عمادا والبصرون فصلا ولا حوز
 ان حملوا عن زملاءه حتى اولئك على هدى من ربهم اي اهل هذه الصفه
 آله بن قدمت وصفهم على وشاد وبيان وصرح فيما المنوا به من لغيب
 وعيون وعلى هدى الطريق وقصد السبيل الذي دعا الله ويرسوله اليه وقولهم
 الصديق فيما اقتروليه وقوله من ربهم اي هو مقته وادسان الواما بالوا
 همداهم الله وشرح مدد هم صاروا على صبره وعجز من ربهم والاعباس
 على مشهد وما من من ربهم وروى ابو بلج عنه على صواب وما من جبر الخلاله
 من ربهم وقاله روايه سعيد وعكرمة على نور من ربهم واستقامه
 على اهل بيته قال قلا عمولا اهل الجنة استحووا الهدى والصالح بحق
 فاحقه الله لهم والمعلمون المالحون الفانزون بالظن فانوا بالحنه وبما
 من النار وسئل المصحف المدد كون ما طابوا من الفخذ والبلود في الجنة
 والنلاج والضحاح والظفر والظفر الطاطم بحري كماها على معنى واحد

الكلام

النحو

التفسير

اللغة والنحو

من فعل ذلك فهو المفسح للهار المصح في طلبته للظافر سغيته واصار
 في اللغة البقاء واول اسم مسمى على الكسر ودخالت الكاف المطلب ونحو اوليك
 وقع بالابتداء ونحوه في تمام على هتيك واوليك اسداني والمفرد زخري
 ودخولهم ما كبر في المعرف كانه قيل هم للمفرد لا سكره وكما الكوه
 بيمينه مما اذا وكما الصرع سمونه فضلا وزياده ^{الظن} اذ الله تعالى لما ذكر
 خصال اربعة المقتدى والامان ناحب والصلح والترك والاعاقب
 قوما حصل ملت الايمان بالعرف والامان بالكتب السالفه والاعاقب
 لم يحصل للمي نال بها الخبايه في الملل واتجاه في المال وهي لسعة ^{النامه}
 في الامور المقدره على كل سببه في المناسبات المكاله منها والزمان والمواقيت
 منها والاربعه السالفه تعلقت بالظلم والباطن والملتئ اللاحقه
 تطلعت بالاول والاخر وكل ما تعلق بالمدى فهو كمد المفظ الامان وكل
 ما تعلق بالمعاد فهو كمد المفظ الايقان ^{الاسرار} وسائر كل ما تعلق بالمدى
 وممكن لسرهه من مستانف والامان على الاجل به اول
 وكل ما تعلق بالماويل وهو كمد القيامه من مروع والاعتان به اول
 والاخر والاول متقابلان وهما لفظان زمانيان والاهل والاعمل
 معا لبيان وهما لفظان مكانيان هم مدقق من لفظي الدنيا والاخر
 جميعا من المكاني والزمانى فالحاكم الذي حكم في الدنيا والاولى هو حاكم
 الشريعه حاكم بالانزىل والحاكم الذي حكم في الاهل والاخر هو حاكم العمل
 بحكمه والتاويل والامان خاص بالذي يؤمن على انزل على الرسول والرسول قله صلوات
 والاعتان خاص بالذي يعقن باحكام الاخر من القامين بعده ^{الامر} وسائر
 في العلم ان الامم الاولى المنزله نفوا امنوا وعملوا الصالحات وهو روى على
 المشركين واليه لما نهد في الدنيا امنوا بما انزل اليهم الرسول على الله واولى على
 الرسول علم الله كلهم ولمنوا بالاخر وذلك روى على اهل الكتاب ولذ لك
 قبل سبب النزول ان لا يتولى لسلفين روى مومني للعرب والامتن
 بعد ما نزلنا في مومني اهل الكتاب وسائر احوال الذين لما كان منا على

الظن
 الاسرار

امر ينحانها الطمان والثاني الشك والاحتاج كل واحد من الامرين
الى مظهر بظهوره ويستقر مستعد فيه كانت اليقوى ثمان الى
الطمان ونفا كل الطمان من كل وجه وجيش وكان الايمان بالغيب
امان الى السكمان ونفا كل الشك على كل حق وخير وصارت
العلمة مظنة للشك ومسقر لها مسقر فيها وصارت الركن
مظنة للطمان ومسقر لها مسقر فيها قال استغنى قد
افهم من تك وذل كما سمى به فضلي وقال تعالى يا ايها الذين امنوا
اقوا الله وقولوا قولا سديدا قولا اختلف الله اسما له الطمان وقوله
وقولوا لا ندين الا الله الى الشك نجميع الطبقات في العقوى وجميع
السلطات في قول لا اله الا الله وبها تصلح الاعمال للقبول وبها
تتجده الذنوب للمغفرة بهم ذكر مكانه بعد الطمان والسكمان
ومظانها الايمان الكلي كلها والابقان بالآخر واحولها اذ كان
نزول الكتب المبهي للديانات والآخر مظان الكلمات فوجب الايمان
بالمبهي والابقان بالكلمات فكاتب اسان لسان مستملي على
سدان ومطرين مخصوصين وكانت الايمان اللامعان متملين
على المبهي كلها والكلمات كلها وقد قال الله تعالى ان الذي فرض عليك
القتول ان اذك الى معاد وسر احران الامر الاول لما ظهر بالكلمات
القدسية وظهرت الكلمات بالقران المحيد حتى امرهم باعينهم وسمعون
ماذانهم وعرفوه بقاوبهم وصدقوا بالسننهم ومظان الاول في هذا
العالم منحصر للمطفي عليه السلام او نفسه او روعاد قلبه وعلى كل لفظ
من وكات المطمان في كل كون من انك لقات وذلك معنى الانزال
والسبيل من غير انتقال بحيل وذلك كالمرايا المتفاضلة الى بظهورها
صور الموعودات في اوحى بالقد واسرع ما سطره هو ايضا محق
الوحى والمعنى الوقع قال الله تعالى نزل الروح الامين على قلبك
وهذا مظهر وقال بلسان عندي بين وهذا مظهر وقال وكنك

مظاهر

لوحينا اليك روحا من امرنا ما كتبه قدي ما الكتاب والامان وهذا
وبال انه لقول رسول كريم في قوة عند في العرش يكن مطاعا ثم امين
وما لم اعجب محمدين وهذا مظهر وبال فادعي لاعبه ما ادعي ما كذب
القول ما راى وهذا مظهر بالسخن من تحت هو كل مظهر الامان وحين
السمع والبصر والقول مظهر لقول من تحت السك والعلم مظهر العرف
وهذه المظلمة ترجع الى المظهر لاجله والخرافات تعود الى الكليات فيعلم
من سبيل العرف تاويله ويعرف من فرض العرف الرد الى المعاد وان من امن
بما اراد يجب ان يوقن بالحق ذلك هو العلم في قواه بما الى العرف بوصف ما انزل
اليك وما انزل من ملك وبالاخر هم يوقنون وسما خزان انحصار
الملكوت اشعرت تبت وتفاضل فالخصله الاولى هي العقوى والخصله
الاخيرة هو الامان بالاخر وهو الكمال ومن العقوى والامان مراب
والعقوى ملات منزله السالمة والامان هو بالاخر مرات منزله الحاق
الخير وكما ان الحسن اطوار الحفصه ثم الملك لا ارجام حتى يعطيه
كمال الاعتدال المزاج ثم رقيه من رقيه الاعداد الى الاربعه الترتيب الى درجه ^{الحسن}
والحركة الجساده ثم الى درجه التخييل ثم الى درجه قول النفس الباطنه ثم الى
درجه قبول العقل ثم الى درجه قبول الامر كذلك المختلط في
اطوار التكليف يجب ان يكون مسا لاشاوع الاجرام حتى يعطيه كمال
الاعتدال بالعقوى ثم رقيه من العقوى لا الامان بالغيب وهو الترتيب الى
اقامه الصلح وهو الحس والحركة ثم الى الاهل من الركن وهو الكمال
ثم الى الامان بالقران وهو المناطق ثم الامان بالكتب الساسه وهو ^{العاقلة}
ثم الى الامان بالاخر وهو الامر والامر هو مسدته فحصلت الخصال الدنيه
متدنيه في مراتبها مقدده على المراتب الخلقية في اطوارها وقد قال جعفر
بن محمد الصادق عليه السلام ان الله تعالى استرح منه عظمته خلقه
ليستلك خلقه على دنه وبدينه على وحدانيته وسر اخر
ان الله تعالى فزع من العرش والقلاح في قوله اوليك على هدى من ربه

ولولا انهم لم يظنوا انهم لم يعلموا ان الفلاح والنجاة بالهدى وان الهدى في
القرآن فهو الحق هدى ذلك في كون الشريعة والمفاهيم
اللاحية هدى ذلك كون العمياء فقن بين الهدى في الدنيا
والفلاح في الآخرة ليعلم ان من طلب الهدى والنجاه في غيره ضل

الاصلي
فمنه
تراكيب

وذلك رده على اهل الكتاب ولقد كان في من النبي صلى الله عليه وسلم من
المجاهدين والهادين وهما ان لا يتوفى من المشركين واهل الكتاب من
اليهود والنصارى وكان الكتاب المحيد هدى للمؤمنين الموصوفين بالحمل
المنذرة وحجبه على القطيعين المذكورين وسراخران المبعين قد
استلما على خصل المؤمنين وهي سبع والسبها التي هي اصول الفلاح
سبع واصحاب تلك السبها سبع فرق فكان كل خصل من تلك
الخصل ردا على كل فرق من فرق الفلاح وقد عدا ملك التثبها
والفروان ولو ان الناس من لا يقول بحسوس ولا معقول وهم السو
سطاسه ومنهم من يقول بالحسوس ولا يقول بالمعقول وهم
الطبيعية ومنهم من يقول بالحسوس والمعقول ولا يقول بحسوس
في الحركات وهم الفلاسفة ومنهم من يقول بحسوس ومعقول
وحدود عقله ولا يقول بالحكام شرعية وهم الضائية ومنهم
من يقول بحسوس ومعقول وحدودوا حكما شرعية ولا يقول

بالسرد بعد الاخذ وهم اهل الكتاب ومنهم من قول مالك كذا
 بالسنة المرضية والجماعة المهدية وهم ووالسنة ومنهم من يقول بالكل
 واسع السنة والجماعة كما كان النبي صلى الله عليه واله قال كذا به عليه وهم
 الذين يؤمنون بالعباد فاولئك على هدي من ربهم واولئك هم المفلحون
 واليك ربطنا كحل بالرد على انواع الضلال وسر اخزان المسلمين ذكرنا
 في توجيه ازال لهن ونزل الكتاب فذا هم والسلف الصالحون قد
 لبسوا كلهم على ان القرآن كلام الله وان ما اقتناه في المصحف كتاب الله
 والكتاب قد اخبرنا ان الله تعالى اول على عباده الكتاب وقض عليه للفصيح
 واحكام الامات وقضاها لويي الحدود والاحكام فيه وادعىها وانفقوا كلهم
 على ان كتاب الله هو ما من الله من وان كلام الله من انظرنا نسمعها ونقرأها
 ونتعلمها ونعلمها وليس يصح ذلك كله على مذهب المسلمين اجمعين فان
 الاسعري اذا قال كلام الله صفة من صفا تتعامت بذاته وهي واجد
 اقصى واخبار ولا حدود واحكام والايات وكلمات وما يقتله و
 دلالات عليه وحكايات عنه فالدليل عن المداول والحكاية غير المحكي
 وان المعتز اذا قال كلام الله فعل من فعله مخلوق في محل من سخن
 اولج وهو عرض من الاعراض الما دفنا له لو كما اصد امامه وكما احده
 اعلمه ما يقتله ونسبها حكايات عن ذلك لعاني صا فاعلنا القام
 بمحارج الحروف محلي فذا نصيب ومواد على الخطا فذا وثاب على
 الصواب كسعد امنا العيين التي يرويه الراوي ومسح المحامد الذي
 حكيه للحاكي والحكاية غير المحكي والرواية غير للروي وان الكلام
 اذا قال كلام الله فعل وحاق حادثه ذاتا وما هوذا ^{معقول} ونسبها
 ومحروق والفعال غير المفعول والخلق غير المخلوق وهذا السبع والخم
 فان كلام السلف الصالحين وان ذلك الكتاب الذي هو هدى للسفين
 مسجان ريكس الحزن مما صوفن وسلام على المرسلين والحمد لله رب
 ومن اخذ العلم من اهله ولم يكلم في امته برأيه وعقله هداة الكتاب

الى اهل الكتاب وهداه اهل الكتاب الى الكتاب ^{بجلال} ومن الثامن من
 في الله يعبر علم واهدي واكتاب منير ^{الانسان من} والاسنان من
 وهذا المقام اما سلك طريق السلافة فيؤمن بالله وملائكته وكتبه
 ورسوله وصدق بكما به وانه وحيه ونزله وكلامه واياته
 وكلماته من غير ان يتصرف بعقله انه صفة ذات اوصفه فعل
 وان سلك به انه درم او حادث او محدث ويكل علم ذلك كله الى الله
 تعالى والى رسوله صلى الله عليه واله يقول اذا سئل عنه اتول
 فيه ما قال الله ورسوله فيكون من المؤمنين بالغيب الصابرين على الاليم
 المسلمين لعلم قد سلم قلبه عن الشبهات فاتي الله بعلي بن
 وتجا عقله وفكره عن الفلوات فحاشا من الغلب الاليم العلم انه
 من كتاب الله اخبر عن رسول الله اقول لا ادري قال من قبله من رضى
 العراظ من ائمة وباطنه عميق انقضى عجايبه وامعنى غرابه و
 لكشف الظلمات الله وبالوصفه جعل الرجل وراثة الكتاب من زمانه
 فوقا به وامامه كل حيث حل قلبه ونزل حيث كان منزله
 وليت شعري اذا مشيت على المسيلم المسلم قوله امتابه كل من عندنا
 وما بينكم الا اولوا الالباب وهذا اسم الطريقين لا مثالكنا واولى الطريق
 باجالتنا وانرجع الى المعبر ولذا كرسب نزول هذه الامات الى على صدر سورة
 لثقتن روى المسدي وابوصيلج عن ابن عباس ومعه عن ابن مسعود ان
 الامامين الاولين نزلوا في موافق العرب والامم الاحر من ولما في موافق
 اهل الكتاب وقال له مع اربع امانات من صدر السورة برات المؤمنين ^{وانتاز}
 بعدها ريات في قان الاحراب وروى ابن لهيعة عن مجاهد اربع امانات
 برات في المؤمنين لجمع وامان ولما في الكافرين ولما عتت اية بعدها
 برات في الممان ومن من قال ان الالباب الاربعة برات المؤمنين قال
 الواوي والدين لتعدده صفاتهم كما قال تعالى عاقر الذئب وما لك الوب
 ولسه عز وجل ان الذين كفروا سوا عليهم الله ثم ام لم يدركهم الموت

الزول قال الضحاك برات في الجمل وخمسه من اهل بيته وقال الربيع بن انس
 برات في قاعة الاحراب يوم بدد قال ابو العاكبه فلم يسلم منهم الا ابو
 والحكم بن علي العاصم وقال محمد بن حرير برات في مكة فانهما
 موسمهم ذكر بعد كافهم وكذلك قال الكلبي ومعاوية بن ابي امية
 في حصار اليهود من الامم والحدج وقل برات في المناء عن قال ابن عباس
 والسدي هم المصرون وحده نبي الله والكفر في اللغة من الكفر
 وهو التعطية والسرويه قتل للحراث كافر لانه سئل السدي في الامر
 وذل البحر كافر قال السدي حيا للفسد في كافر عني الشمس
 تستر عن الغروب بالحد وكل شيء على سبيل وقد كفن قتل سمي الكافر
 كافر لانه عطي بعماله محزون ومن ان الجود ستر قلبه كله فصار قاسيا
 مظالم كالليل قال الانصاري معناه ذاك الكفران وذو تعطيه لعله كفن
 وذلك مثل خامر كابن وكايس وقال بعضهم التعمل لخاصة به تعالى
 على عبده فسترها لكاف في ما ظهر اسم من الهمات الدالة على وحدانيته
 وقال بعضهم تلك الهم اسمها الله وذو مثله وكتبه سترها لكافر محزون
 وانكاره وقل الكفر على اقسام كفاير ازار وكفر جود وكفر بقات من
 كفن بالقلب واللسان فهو المنكر ومن عرف بالقلب وحيد باللسان
 فهو الواحد بالله تعالى وحيد واجها واستيقنتها القسم ومن افر
 باللسان وحيد بالقلب فهو المتناق قال ابن عباس والسدي كلفوا
 يعني ملكوا وحده الله تعالى وقاله رواية عطا كنفوا اي محذوا روي
 وكنفوا بمعنى وهو قول الضحاك وقوله تعالى سوا عليهم سوا اسم
 مشي من المشاوي وهو لا عند الله تعالى لان ذلك سجا وقوم سوا
 انه مصدر لا سمي ولا جبر قال الله تعالى لسوا سوا اي مستزود واذا
 قلت سوا على الحق ان تزحم منه بشئ من سوا على حرمتي او
 اعطيتي وسوا هذه الابه مرتفع بالابتداء وانذرهم فقوم مقام
 الخبر كان عليهم الامتداد وتزك والجمله في موضع رفع بابها خبر

اللغة

المعاني

التفسير

اللغة

الخو

ان ثم قال الامنون على معنى هم الامنون وكوزان يكون خيرا ان قوله
 الامنون كانه قال لك لندك كثر والامنون سوا عليهم انذرتهم اولم يذم
 يكون قوله سوا عليهم حمله معترضه بين الاسم والخبر وذلك كانه
 تأكيد لا مساعمة له لا ينافي ولو كان كلاً الصالح بحرا عراضه منها وانما
 سوا عليهم الامن ان تركه لقله فهمهم ولا عراضهم عن يدروا يدرونه او
 لسق سقاوتهم في الذكر الاول كما قال ابن عباس وقوله سوا عليكم ادعوتهم
 ام انتم صامتون فان المعنى سوا عليكم الدعوة والصمت لانكم لا متفحون بل اذمهم
 ودعوتهم فانهم يجيبونكم الى ما دعوتهم المطول هاهنا سوا عليهم اوله هناك
 سوا عليكم حجاز ان المعنى واحد وفي قوله انذرتهم واحوالها مثل امنتم
 والقررتم والنت قلب والله واينكم اربع قوافل بصحف الهزب وهي
 لغه ميم ووله اهل الكوفة لانها الف الاستفهام دخل على الف القطع وحذف
 الهزة التي وصلت بفعل الفعل وتغويضت منها كما هده للجمع بين
 الهزبين لغه اهل الحجاز وكذلك مدى عن ابي عمرو واقع وادخال الف
 بين الهزبين هي قوله اهل المسام في رواية هشام والاختار ا كفا
 بحواب الاستفهام قوله انتهى ومعنى قوله انذرتهم حذرتهم
 والادارة هو العلم بالحرف قال ابو عبيد اذمهم حذرتهم
 حرج الاستفهام والاسرار نحو قولك ما انا شئت لعدت واما
 حركى عليه لفظ الاستفهام وان كان غير المعنى المشبه الاترى
 انك اذا استفمت طلب حرج زيد لمرام وقد استوى الامر عندك
 الاستفهام وعدم علم احد ما على المعنى كما انك اخذت صلت
 سوا عليك فتم ام تعدت وهذا سوى الامران على فاعلمتها المشبه
 حركى على هذا الخبر لفظ الاستفهام لمشاركته له في الابهام
 وكل استفهام متساويان لم يكن كل تشويه استفهاما وما الى التام
 لما دخول الف الاستفهام ودخول امر الى الاستفهام والكلام حصر
 فاما وقع ذلك المعنى المشبه والتشويها لهما الف الاستفهام وام

القراءة

النحو واللغة

علمت

هو ان في الدار ام عمرو وان عليك فلا ستوى في زيد وعمرو وقد
 ان احدكما في الدار لا محله ولكنك استدعت ان سنن لك الذي
 علمت وكلمك علمه من عينه وكنك غوله سوا علمهم انتم لم منهم
 دخلت الالف وام للتسويه وهذا الذي ذكره الحاج نصر بن ماله ابو
 عبيد وهذه الابه خاصه فمن حقق عليه كلمه السقاوه في علم الله تعالى
 قال ابن عباس في رواه الواح في قوله ان الذين كفروا سوا علمهم وقوله ولو
 شا الله لجمعهم على الهدى ويحوي الاممات لن رسول الله صلى الله عليه وآله
 كان حرد صاعدا بان جميع الناس فاحسن الله تعالى انه ان من الامم سبق
 به من انه السحان في الذكر الاول والفضل الامن سبق له السقاوه في ذلك
 الاول ثم قال لسه عليها الالام فلعلك باخ ففسك لا يكونا مومن ان
 نشا نرك عليهم من السماويه فظلت اعناقهم لها خاصعين وقال
 ابن عباس في رواه اني صلح سوا علمهم حوتهم بالقران ام لم يحوتهم به الوعد
 اى كصدقون في علم الله وقال قوم هو قوم مات عليهم حبه الله في
 توحيدك وما بعث به رسولا صلى الله عليه ولم يجدوا بعد المنه وانكروا
 بعد المعصيه فكفروا معادين لله خاسدين لرسوله ففالك وصفهم
 حتم الله على قلوبهم وعلى سمعهم اى طبع على افئدتهم واقفالها فلا يصلح
 الهدى انما قال ابو اسحق الحاج الحكم المعطيه على السى والانسبا
 ان لا يدخله شئ قال وهم كانوا السمعون ومصريون وبعقلون ولكنهم
 لم يعملوا هذه الحواسل سعمالا يحدى عليهم صاروا كمن لا يسمع ولا يبصر
 ولا يعقل والاشاعر اوصمهم بما ساء سميح قال المفضل بن سلمه في
 هذه الابه هو ان جعل عليا ما بمنعك من ان تجر كما حتم الماب والكمات فلا
 تنصل لا مانها قال لا تنبعث من ختم على السى كما ان الادل انه
 ما ليس منه ولا يخرج منه ما هو فيه فانه على ختم على قلب الكافر فلا
 يدخلها الايمان ولا يخرج منه الكفر بذكره على ذلك قوله وختم على سمعه
 وقلبه وجعل على بصره غشاوا فمن هديهم من لعن الله وقال كذا

التفسير

المعاني

الكلام

لجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون وقال اولئك الذين لم يرد
الله ان يظهر قلوبهم وقال انتم تشرح الله صدره للاسلام
فمن على نوره من يديه وقال ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور
وعلى هذا المنهاج جرى كلام الحنابلة ولم يرفع التكليف لاد
تكليف ما لا يطابق القدر والقدرة والحكم على القلوب
والطبع والعشائر والادراك اما الحكم على العقوبة على كفر وامتناع
والمحاربة عليها كما قال تعالى فلما بلغوا اناغ الله قلوبهم واسدلت لقلوب
مجاهداته قال هو ان يحث القلوب بالقلب فاذا التفت عليه ذلك
انتم وفي الحديث المزوي عن النبي صلى الله عليه وسلم ان المؤمن اذا
ادب دبا كما تمسكه سودا في قلبه فاناب واستغفر وصل عليه وان
ولادرات حتى تعلق القلب وهو الذي قال محاهد الدين ان شدة الطبع
والطبع ايسر من الاضال ذلك للقدرة ان الذين كفروا لما ضربوا
عن الظلمة ايات الله ولم تنهوا لما نبههم الله قطع الله عنهم موان
التوفيق وحرهم اللطاف كما قال بعضهم ميثاقهم لعنهم وجعلنا
قلوبهم قاسية فجاء منهم ومن الامان والمخلص وقال بعضهم
لما حرهم اللطاف صاروا كمن حتم على قلبه وجعل على صدره عشائر
فاصيف هذا الله تعالى على هذا المعنى وهذا كاضافة الاضلال
للاصنام اذ كانت سبب الاضلال ومن هذا الفصل قوله فلما جاءهم
نذير ما نالهم الاضلال اسكبوا في الارض والى هذا المعنى مثل
العلق وقال بعضهم ان المعنى بالحجم والطبع سبب الاضلال
وقال بعضهم ان ذلك سمة وعلامة على قلوبهم لئلا يردوا الملائكة
من قلوبهم وطوبى للمؤمنين وقال ولما الذين ولاهم رجسا
للارجسهم وقال كلابان على قلوبهم ما كانوا يكسبون وقال
واعقبهم بفاقة قلوبهم ما خلفوا الله ما وعدوه اعنى انهم تضاموا
وعدوا عن الحق حتى كما حرم على قلوبهم هذا كلام الحنابلة والقدرة

القولين

معنى الحتم والطبع والعشاه واسألها في اللان وسعود الى حبه
 لا يطلع المقالتين لسلته واما قوله تعالى على سمعهم وعلى ابصارهم
 عشاه قال اهل التفسير اي حتم على سمعهم فلا يسمعون الحق ولا
 يعقلونه ولا ينفعون به والمعنى على سمع قلوبهم كما قال في موضع اخر
 لاقنت لسمع الجيم ولو كانوا يعقلون وانما جمع بين السمع والبصر الذكر
 للبايد اعطيه الصيغ وقال ابن عباس حتم على سمعهم فلم يسمعوا
 الخير وعلى ابصارهم عشاه فلم يبصروا الهدى وقال اهل الفخر انما وجد
 السمع لانه مصدر والمصاراثة والجمع وقال ابن السكيت اراد على
 موضع سمعهم في نفي المضاف وقال سيبويه السمع بدل على الجمع لانه
 توسط جمعين كما قال الخرجم من الطلمات الى اللوز وقال ابن التميمي
 والشايل وقد فاهم عشاه نفع المهن ووالحسن يضم العين
 وقد اصحاب عبد الله نفع الغن من غير الف وكما لعات وعلى قراه
 العامه هم الكلام عند قوله وعلى سمعهم هم تساقف بقوله وعلى
 ابصارهم عشاه بالرفع وحكي عن بعضهم عشاه بالنصب معطوفا
 على ما تقدم عليه قد وجعل على ابصارهم عشاه والحسناء الخطا
 والحجاب لانزول الخ ومنه فاشبه السرح وقال وجعلنا من بين
 ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاعسيناهم فهم لا يبصرون ولم عذاب عظيم
 اي القتل والاسر والدماء والعداب الدائم في العقبي والغلاب كل ما
 يسق على الانسان وساقه ووصفه بالعظم اما التتمك الالم جميع
 احز الانسان حكي على واحد وعن الم وانما التوا الى الالم على الجسم حشا
 محلها فرجه وكلا الوهرين من العناب مجتمع للكافرين وقد
 سمعت من الفرقيين اضطراب اقلوبهم في الحتم والطبع والافعال
 واصنافها الى الله تعالى وبالزيم الفرقيين من دفع المكليف او تكليف
 ما لا يطاق سواهل الطبع على المنع من الايمان ابتدا كما قال الاسعدي
 او كما قال المعتزلي وبالافعال بين الفرقيين لم يرفع المكليف

التفسير

القول

القرآن

القول

التفسير

الاسرار

عنه ومن طبع على قلبه وختم كفه بحاطب بالامان واحب من ذلك
بما فضل الامر والخير فان الحطاب بالامان في قوله تعالى فمؤمنة
باق والخير بانه سوا عليهم انذرتهم ام لم يذرتهم ان يؤمنوا حاصل
وكيف وجه الجميع من الامر والخير وبالخير لم يرفع المكلف من
المتنذ بالامان وعن المنذ بالقبول والاشعري طواعي لما لا يتم
بكليفه ما لا يطاق ولم يقل مسح العقل فيه فقد علم الامام السابق
عليه اذ كان بعد يوم خطاب المكلف فقل يا من لا يفعل بعد خطاب النبي ^{صلى}
المنذ من الامور قط ولا يقبل الا بالقط وانذرت من طبعته على
قلبه وسمعه فلا يفهم ولا يسمع والمعتد على طرانه للملح الطبع والحق
على الخرد فقد علم مسح العقل فهو ابما سمعه ذلك اذا اخذ من
دار المكلف فلا كان دار المكلف والخطاب بالامان وقبول الامان
لم ينقطع عنه لزمه ما لزم للاشعري من السابق وزياده نفس العقل
على وجه مذهبه فالخلاص كانت حين متاص ومن لم يراكم
فلم يعرفنا كمن فهو في كل مساله لعور ياتي عينه شا ومن اخذ
العلم من اهله وصره بالكوفن اعني كون المصنوع وكون المتنايف
علم ان الخطاب بالامان حكم المتنايف وهو ليس مقطوع في دار المكلف
وان الخير عن عدم قبول الامان بالحكم حكم المصنوع وهو ليس بطل
بعالم التقدير والحق كان من حيث الصور متاهان ومن حيث
المعنى هو ايقان وما يكلمهم موسى العالم عليها السلام وكحقي الام
وموسى ذالسا والخير معروف وكاشارة المصطفى صلوات الله عليه
في قوله اعلموا فكل ميسر لما خولع فقول عليه السلام اعلموا استارة الى حكم
المكلف وهو المتنايف وقوله وكل من لا خولع اسارة الى حكم
التقدير وهو المصنوع مما في صلوات الله عليه واله في امسك حكم
المتنايف كان بالغ الملائمة على الامان اما الليل والتبادر
حقا بالسخانة فطاعتك بانفع نفسك على اناسهم ان لم يؤمنوا هذا الحد

فلعلمه باخف فسلك ان لا يكونوا ممنون وهو صلى الله عليه وآله
 2 ورويه حكيم المسروع كان تشبه الناس منهم حتى قال مسكانه فلعلمك
 تارك بعض ما يوحى ليح وضايقه صدرك ان يقولوا لو انزل عليه كثر
 او جامعته ملك انما اتى نذير والله على كل شيء وكيل وسنترجم
 ان للمضاد والنزب حارات في الدنات حرباها في الموجودات وان الله تعالى
 لما ذكر المومنين لابرار في صدر السورة اعقب بذكر الكافرين ثم سارا ٥٠
 ذكر في رتب خصال المومنين وذكر مصدرها انه هداية الكتاب الذي
 ربه كذا في كرم معاطب خلال الكافرين والمنافقين وذكر مصدرها
 انه لا يحتم الذي صدر منه كل ريب وعامل للفرقان هائل الحق والباطل والنور
 والظلمة والنجير والشر وله احوار والاسرار وكما لا يصير الماثل حقا
 ولا سلب الظلمة نورا ولا ملك الشر خيرا كذلك سوا عليهم النذر تنهم
 ام لم يدنهم لا يؤمنون وهذا انما يكون في نفوس المرشدين التي هي طباعها
 اشوار والمكليف في جانبهم لا يصيروا من لا يراد ولكن لتتمروا عن الاراد
 وهذه الطريقة منه على بلغة متينة وهي سات المضاد من
 والعقول فاهما متباينه بالخير والشر متباينه بالعرفان والمكر كما قال
 صلى الله عليه وآله الارواح جهنم مجتهد فما يغازف منها ايله وما ساكر
 منها لحلف وقد اسار الى المضاد والرتب الارواح والنفوس اما
 المضاد فلا حل بعارفا وتناكرا واما الاله فلا حل بجنيدها الى
 ملك وزير وهدى الملك ومشير ومراتب الجبود معلومه وذكر مصدره
 ممران الحق والباطل صحيح على وضع الميران ثم الماثل اذا ابدى محفنة
 من الحق للماس منه فسوا عليهم النذر تنهم ام لم يدنهم لا يؤمنون وسوا
 عليكم ادعوتهم ام انتم صامتون وحق المكليف عليهم بالادار والدعوة للمبر
 الله الحسنة من لطيف بالمكلف ومظهر ما كان مستورا بالتعريف
 وهذا شرح للحكم المفروض عويانية المستناف فان المفروض اما يظهر
 المستناف والمعدية انما يظهر بالمكليف فليعلم ان الله الذي صدقوا ومن

الكاذبين وعلمه تعالى هذا علم مسر واعلام بعد التكليف
 وكما تحقق الناس اخيارا واشترار على الاطلاق كذلك تحقق فهم ابايع
 الاخبار واتبع الاشرار ومم على حد الامكان ان يكون للكفر والامان
 فالتكليف في حقهم يرجع لحد الطرفين وهو الامان على الطور ^{الماني}
 وهو الكفران ولهذا انقسم الكافرون الى المعصوب عليهم والمضاهين ^{بالشر}
 الذي اوحى امامه هو المعصوب عليه والذي اوحى بامانه هو الضال
 فالتكليف اداني حق النفس احسنه لكسره طباعا فادته التمسر وهو
 عليه تكليف ما لا نطاق وفي حق النفس لطيبه الخيره طباعا فادته
 التخصيص وهو له تكليف ما نطاق وفي حق النفس التي الهمها تجورها
 ونفوقها فادته الترخيب وهو له تكليف ما يمكن وعلى كل مرتبه من المراتب
 نص من الكتاب قال الله تعالى لم يزل الله الخبير من الطيب ويجعل
 الخبير بعضه على بعض وهذا في النفوس احسنه طباعا وقال تعالى
 ويخص الله الذين امنوا ويحبى الكافرين وهذا في النفوس الطيبه طباعا
 وقال تعالى ويضرب اسوا ما قالها فجورها ونفوقها قد افلح من زكاه
 وقد خاب من دسها وقال فلكان بعثت الذكي سيدك
 من حشى ونحن بها الاشم على انى يصلى لنا والكبرى وهذا في
 النفوس لعاقله للذين قولته جل وعز ومن الناس من يقول امنا
 بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين نزلت هذه الاية في المنافقين
 من عند الله بن الحن سأل الخرد حى ومعتب بن قيسه ^{فسر} وهذا
 واصحابهم من اليهود وغيرهم حزن قالوا لوالى حمله سلم طعن حبه
 واصحابه ويكون مع ذلك ممسكين دسا فاجمعوا على ان اطهروا كلمة
 الامان بالسبهم واعتقدوا خلافا قال الله تعالى ومن الناس من يقول
 امنا بالله صدقنا واقرنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين ووجه
 دخول الباء الكلام ان الامان معناه الاقرار كقول الفلاني اذ من
 ما يقول اى ما اقره وكذلك الصلوات لهذا اى ما اقره قبل الامان بمعنى

الصدوق كما هو مساه وقد يذكر معنى الهوا في معناه صدق ما الله بما اراد على
 رسوله وقد حكنا عن ابي جعفر في طريقه في دخول الباب في قولك انك انما
 والصدق قول في النفس ضمن علما وقال ابن عباس كان هذا المناصير
 اذ القوا رسول الله والمؤمنين قالوا امننا بلدي اسم به حرقا على انفسهم
 واذ القوا لغواهم من اليهود قالوا انما معكم انما نحن مستنزون من ربنا ثم
 هذه الايات ووجهها تام بمؤمنين دخلت الامم وكذا في انك انما دخلت
 ما روي فيكم فقطع السامع ان المسمى في ذلك ما زيد باخذ فقطع السامع
 ان المسمى في هذه الرحاح واما من ومن قال المراد من لا يد العايبه ويكون
 ايضا بعضا ويكون صفة قال ابو عبيد الله العرب يصنع من وضع هذا يقول
 ما رويته من مننه الحمد سنه ويكون من معنى البر قال الله تعالى ولو نبينا
 لحملنا منكم مطلايكه يعني يدكم واما من قال الكساي فيكون اهما ويكون
 لسفها ما وود يكون شرط او معرفة وبكرة ويكون الواحد والاسم والجمع
 ومن الحزب والانس والملائكة وهو كل من عقل والوجود كما هو موجود في
 العوان واما معنى الناس فهو لفظ الجمع لا من الانسان والانسان اصله
 انسيان قال ابن ابي عمير اصله من انسى يونس اخ البصر فسمى اسما بالظهور
 للمبصر وقتل ابيه من الاسراي ساس قال ابن عباس سمى بذلك لانه عهد
 ليه فسمى وهذا الفعل خطأ ان اصله الكلمة الهزء والنون واليسر
 وهو من باب مهموز الالف والنسيان من باب المعتل المقصوم ان
 والجر مقاربا في جميع الهزء والجر من الاحسان وهو الاستدراك فحرف ان
 يكون الانسان من الظهور والانس والاساس اقرب من المعنى ولما ذكرنا
 المؤمن وعقبه نخص الكافرين ذكر بعد خصك المناقض وهذه
 فرق قلت هي الاصول الكناد المؤمنون والكافرون والمناصير فالمؤمنون
 هم المصدقون بالعلب والقول والعماد الكافرون هم المسكرون بالمقول
 والعماد والعلب والمناقضون هم المشركون بالقول دون العلب والعماد
 يكون المناصير مقرا بالقول وواقفا بالعماد من غير العلب وقد اختلف

النحو

اللفظ

النظم

العلماء

المسكلمون في حقيقته الايمان منهم من قال هو التصديق بالحركات
 اعنى القولية والفعلية والفكرية وهذا مذهب السلف انما هو
 الايمان بقول الله تعالى وعلم على الاوكاف وتصديق بالحقن وقال بعض
 المرجهيه الايمان اقرار وتصديق دون العمل فخر والاعمال في الايمان
 وقال لكرامتيه الايمان اقرار باللسان وهو قول مجرد فاخر التصديق
 منزله لايمان وقال لا يشعر به الايمان هو والتصديق بالحقن فاخر
 القول والعمل من الايمان وهاتين المعتزله الايمان عبارة عن جملة من
 خصال الخير فلم يظلو اسم الايمان على من اعوزه خصله من خصل الخير وهو
 يخرج من الايمان به كما يدخل الكفر فهو في منزله من المنزلات وهاتين
 الوعيبك من الحواج انه يكفر بالكلية كقوله صلى الله عليه وسلم الكافر
 والصواب باحكم القرآن به دون ما اقر قوافيه وهو انحصار المذكور
 مصدر هذه السورة اذ قال اخذها اوليك على هدى من وهم
 واوليك هم المفلحون وقد شرحنا ذلك ثم ان الما ومن يحكم لهم بالحكام
 الاسلام اطاعهم الاقرار باللسان وذلك حكم التشريع وحكم
 عليهم بالحكام الكفر ايضا هم الاقرار بالحقن وذلك حكم القباية ومن لم
 يعرف الحكمين اختلط عليه امر الفرضين ومن العجب ان يعطى
 يعنى عزم الايمان بقوله وما هم بمؤمنين وعلما معلوم ان قولهم امنا بالله كان
 اولاد والمضى عنهم غير المسب بقولهم فان المنع عنهم بصدقهم بالعلب
 والمثبت لهم قولهم باللسان بحكم الشروع بما راعى علمهم بالاسم من قول
 باللسان حتى يساوى منه ومن منار المؤمنون عصمة الامر والاولاد
 والمالك والولد فكون له مالها وعليه ما علينا وحكم القباية مع ذلك
 بما اضمروا من الاقرار بالحجود قال الله تعالى ان المنافقين في الدرر
 الاسفل من النار والعجب من هذا ان صاحب الشرح صلوات الله ^{عليه}
 كان يعرفهم اولابا الاحمال ويخبرهم اخرا ان يعرف الله اياه بالتعبير
 ومع عرفانه ذلك واطلاعه عليهم كان يعاشهم معاشر المسلمين

نفس

حتى يحرم عليهم احكام الاسلام وقا بعد ذلك للشريعة وحكما يكون المستنا
 ويقول انا احكم بالظاهر والله يتولى السرائر وقد امر الله تعالى بذلك فعلم
 ولا يستغوى احسنه ولا النسيه اذ دفع بالحقه هي احسن فاذا الذي
 منك وبينه عدلوه كانه ولحجيم بقوله ولا يستغوى الحسنة ولا البسرة
 حكم المفروض وقوله اذ دفع بالحقه هي احسن حكم المستعار وهذا
 الدفع بالحقه مني مبلغ بل ان لعاشرا العدم معاشره الولي الحميم ولقد كان
 صلى الله عليه واله يعرف المشايع من امره تعرف الله تعالى وتارة
 لعن العقول وماره محذوع الفعل وماره بالانكار عليه في الحكم وماره ^{بمحص}
 من لا يستخلص النبي حبه امان وبعضه نفاق قال من عبدني المسكين كما
 يعرف المؤمن والمنافقين زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم الاحب
 علي وبعضه ونسب اخر في محصيص ايمانهم بآيته وما يبيع الاخر قرا ان
 ذلك سببا الى المبدأ والمعاد وقيل ان الايمان بالله امان والعيشان
 بالآخره ايضا ايمان بالحب فلا ادوا ان يدخلوا في زمرة المؤمن والعيشان
 ارادوا ان يجمعوا من اول خصال المؤمن واخرها وهو الايمان بالغيب
 والاركان الاخره وما هم بمؤمنين لانه ان الكاذب وان تشبهه بالصدق
 فيكون العقول فلا سكت عن شاد عنه في كون الفعل وقد عد النبي صلى الله
 علامات المنافق قال اذا قال كذب واذا وعد اخلف واذا امر خان
 قوله **ج** عن النبي صلى الله عليه واله والذين امنوا الخدع والخذاع
 اصله لخدع النبي والخذاع ما يضمه الانسان لم يظنه بذاك خذعه
 خذ عا وخذ عا وخذ يعبه والمخادعة مفاعله من الخدع والمفاعله
 ايما يكون من ايهن الا في فعل من الواضع كما نقلت سافرت وطارقت
 النقل وقد قال الله تعالى وقاسمها قبل اي خلف لها ولم يحلفنا
 له ونفاق فلان مخادع الناس ان يخدعهم واكراه ^{بمحص} ونفاق
 قاله الله له فله الله فعلى هذا المعنى مخادعون بمعنى
 الخدعون وهو انهم يطرون على من يخدعون ويخدعونهم ويخدعونهم

اللغة

الخداع

الخداع منهم اسمهم بجمادى فدعوا اليه ما هو الخداع فمما سئمتهم وذلك بجمادى
 علم الخداع وذلك لان حاج انهم لما اطرووا الاسلام واطرووا الكفر
 صاروا يفتنهم خداعا وفضل بخادعون له في طنوبهم وفضل بخادعون
 رسول الله والمؤمنون فاضاف الى الله تعالى يعطيا الامور كما قال الخادعون
 الله ويودون الله وقل ان ذكرا لله في هذه الكلمة تحسين ^{ويزين} للكلام
 لان الاسماح باسمه احسن منه لسيف للمؤمنين كما قال قوله خمسة
 وللرسول قال ابن عباس رواه الكلبى خادعون الله اي مخالفون الله
 وبكذوبه هالوهم وحكى جليل عن ابن العربي اصل الخداع الفساد
 ومعنى خادعون اي يفتنون ما يطرون من الامان ما يفتنون ^{من الكفر}
 ومعنى قوله تعالى في سورة النساء وهو خادعون اي خادعون على الخداع
 وعلمهم ما هو في صورة الخداع حيث يمدتهم بالاموال وسائر ما يفتنون
 به ثم احقنى عطفهم عنهم وقيل بحليته وانهم مع مكرهم وخذاعهم
 مكر وخذاعهم اوحى الله تعالى الى داود عليه السلام لا ترى المناق
 كيف خادعنى وانا اخذته وتسحقنى طرف لسانه وقلبه بعيد منى
 ومعنى اخذته اى اماله ولا اعطاه بالحقوبه وقوله وما خادعون الا
 انفسهم لان وبال خدائهم واجع اليهم بالعذاب وكانهم في الحقيقة انما
 يخادعون لانفسهم كما يقول فاما ولا ما فاما من الانفسه اى لم يصاحبه
 فانه يمكن منه وعاذ وبال فعله اليه وقيل انما خادع من لا يعلم البواطن
 فاما من عرف البواطن من خداعه فانما خادع نفسه قال عطا
 عن ابن عباس خادعون الله وهو عظام العيوب وما خادعون
 الا لانفسهم لانه سبحانه يعلم بالكون قبل ان يكون وروى عن علي رضي الله عنه
 لا حق يهزى الخطاب رضي الله عنه هو وطن من ان خدعوا والكرم من ان
 واخلفه في قوله وما خادعون فقرأ ان كثير وما فرج وابوعمر
 وقتا ابو جعفر وعاصم وجمرة والكساي وغير الف من قرا بالالف
 فكانه على مطابقة اللفظ لما عدته ومن قرا غير الف وهو احتيا

زين

له بعد فظا من المعنى وقد قيل ان هذا الفعل لما كان غلبه كما يقع
 الامن فاطير لخرى على العالم اذ مثله حال وما كما دعون كما انتم
 وقوله وما تعرف ابي وما بطون ابيهم ثم اجد وعين وخذ لهم جمع
 عليهم بالذباب وقيل وما بطون لهم مضمون وقيل وما تعرفون ان الله
 مطلع نبيه صلى الله عليه واله على اسرارهم والامر ضرب من العلم والشعر
 الا ذراك ان الله تعالى من حال المناقض لهم هو لئلا يباقره
 واليوم الاخر وما هم بمؤمنين ابان ان فضلهم ذلك خداع وازواج اجد نعم
 عليهم وذلك بضمهم وابتغى لهم وربا لم يصدوا محادده امه لكن لما
 صدوا محادده التي صلى الله عليه وآله فقد خلا عوا الله كما ان من يطع
 الرسول فقد اطاع الله والرسول اذ كان فاعلم ان الله من خادمه صد
 عن ادعائه ومن اخاه فقد اتى الله ومن جاره فقد جارب الله
 كما ان ناصر صد نصرة ومين حبه فقد حبا به ومن باه فقد
 باع الله وعلى هذا المنهاج يجوز ما قاله هذا اللفظ وكذا ما وجد في القرآن
 من فعل فعله رسول الله صلى الله عليه وآله الى الله قال وما ريت ادم من
 ملك الله ربي ومن فعل فعله الله اضافة لما رسوله قال وادخلوا من الطين
 كهيئة الطير فنفخ فيه نفوسا طيرا باذن الله وقال اخذ ابراهيم عليه
 السلام محذرا بوجه من الطير الله ولهذا صح ان يقال من فعل محمد رسول الله
 بعد لم صلى الله عليه ووضعا يقال ان الوجود مع السوى توحيد
 ومساخراته لم يقل كما دعون الله والرسول والذين امنوا حتى يورد
 كل لفظ بمعنى بل قال كما دعون الله والذين امنوا اي كما دعون رسول الله
 والذين امنوا المعنى كما دعون الله والذين امنوا والرسول المؤمن وقد ذكر
 المناصون لفظنا لسان الله وبالجملة الاخر وهو لم امنوا بالله خداع
 مع امه وقولهم واليوم الاخر خداع مع المؤمن حكيم صاحب الشريعة
 صلى الله عليه واله عليهم حكيم الاقران اعطاهم حكم شرعي الاسلام وحكم ما
 اليوم الاخر عليهم حكيم الامكار الباطن حكم سراي للقيامه فطاهم امه

مثل

بمثل ضلهم اذا ظهر خلاف ما ضرروا واظهروا نطق من حكمه
 عنهم خلاف ما ضرروا من فعله بهم وكان الخداع منهم قوا وعصفا
 ومن الله تعالى حكما وفعلا وسرا أعلن من المنافقين من لا يكتمون
 وتفاقت على طريق الرضا على خلاف الاضمار بل يكون على طريق الاخلا
 بين الخلف والعدوك والرضك الاسلام من جهة القول قول الاله الامانه
 محمد رسول الله والخروج منه من جهة الضك لقول على خلاف
 قال النوصلة الله عليه واله كرا ال قول الاله الامانه مدفع البلاغ
 الامعالم ما لو اما مبين منها فاد اكان ذلك كلف ردت اليهم وميل
 لهم لستم بها صلا من ودر قال الهم لهن من معناه على الصحابه يوم
 اصروا الى هبة الخراب اصروا الى من يبول كهاب الله ورسوله وام
 يقولون صدق الله ورسوله ولم يكن ثم اضمار على حذف اظمار والن
 كان يبول على خلاف فعل وفعل على خلاف قول ومن له اذناق
 من المسلمين ان قال الاله الامانه محمد رسول الله ثم لم يحكم رسول الله فيما بحر
 منهم او حكم ولكن وحده في نفسه حده تاما صهي ولم يلم فلما عد من
 المناقض عن المهاجرين قوله جل وعز في قومهم مرض وادهم الله
 قال ابن الجباري اصل المرض الفساد يقال مرضت لا مرضت ذابت وقيل
 ان الاعرابي اصله النقصات فقال مرضوا ليدن اى لعل ونقص فونه
 وقت مرض اى ناقص الحق وطه مرضى ناقص الدين وقيل اصله النقص
 هلك عن مرضه النظر اى ما و طلاق مرضى القول كذا اى لا صح
 قول ولا عروا وقال الاله الامانه قوله الى المظلمه وهو اطلاق الطبيعه
 واضطرابها بعد صفائها وحكم هذا ايضا عن فعل ثم الساك مرضى
 القلب لانه ليراع عقد صحيح ومعنى ذلك القلب ما ضار ارجع الى الاعتقاد
 الذي يكونه ومن ان المرض حال مردد من الحيوان والموت والسك
 حال مردد من العلم والجهل صبر عنه به قال ابن عباس في قوله
 اى شك وضايق وهو قول ابن مسعود وذلك وسامه الحسن والاكمل

اللفه

الاصغر

وروى عن كرمه انه من الزنا ^{المراتب} سب هذا المعنى حال المناقضة
 وقوله ولانهم اتفقوا ^{المراتب} ونفاقا وعداها وهلاكها و ^{حظ}
 احد ما انه على سبيل الزنا كالمه واليه الله ^{المراتب} والماثية بمعنى الخبر والحز
 تامم مكا في محمد صلى الله عليه واله وارضاه الله سكا ما ذكر
 من الفرض والحسود والاحكام وحكي الحاج عن بعض اهل اللغة
 فانها مرضا بما انزل من الملائكة مسكوفه كما شكر في الدين قوله
 وقال بعض اهل العلم لمرض ما ضاع لقلبه كما نكح مرض قلبه من امه كذا ^{المراتب}
 واما المناقضة من مضمونهم واعتمدهم ما دون من امر ^{المعظم}
 وانتفاع منه وظهره الامان كلها فانهم اتفقوا على علم ولهم غراب
 اى جميع كل من وجه الى قوله ^{المراتب} واليه معنى المولى كالسميع معنى السميع
 قول عمر بن عبد العزيز ^{المراتب} امن دعا له الامم السميع يودنى واصحابي
 هجوع اى السميع كالسميع بمعنى الحكيم بما كانوا يكونون قوالهم للذين دفعوا
 وكحيف الدال على كذبهم وقولهم امنا وروى الباقر بكسبه اى
 مكن بهم قال ابو بكر واما عنوا على العذاب لا على الكذب وتغير ان
 انقلب عوتوا عليها حموا ولما كانت هذه الامات نسان حلال المناقضة
 يتصل بعضها بعض وظهر وجه العلم فيها بذكر اسباب العاقب ^{عامة}
 ثم ان المرض في العلوب هو المرض من الفؤاد وذلك اى الامراض ينقسم
 الى امراض حسانية وهو خروج المراح عن الاعتدال واصافه بالاعمال
 والامراض فسانية وهو خروج العقل عن الاعتدال واصافه بالمشك
 والاضلال وكان المراح المسمى على اعتدال الطبيعة اذا كان العنا
 موافقا لاقوات الطارئة منه ^{المراتب} كذلك النفس لا تسعى على اعتدال
 الشهوة اذا كانت لغنا حقا وصدقا والامات الطارئة من حلال
 مندفة وكان لامراض الحسانية اذا لم تتلوك بحسب لبيد افضت
 فصاحبها الى الهلاك كذلك لامراض الفسانية اذا لم تتلوك بالتق به
 والتقليد افضت بصاحبها الى الخسران المنين والعذاب الاليم

وذلك الامراض المندنية ما دام بها ^{وغيرها} وسببها الامراض النفسانية
 والشك والنفاق والمجرد والعتاد والازاي والهوى والاستبداد
 والكبر على الامر وصاحب الامر واماع المهرى وطول الاجل والمرض الشديد
 على طلب الجاه والمال والنخل والتمتع المطيع والفتن والمنكر
 والبغى والحسد والحقد والعداوة وحب الشهوات من النساء
 والمنزوع العناطير المعظرة من الذهب والفضة والخيل المستوية
 والافطام والحرف والاستكاد مما قلناه حبر بماكر والاستقلال بماكر
 منه خيرا ما قلنا ذلك فمرضها بالفسق يموت بها القلب تحب
 عنه المنزلة باسم لموات خيرا حيا في صون وهم اصحا وعمودون وهم
 احيا وفي اذانهم دقر وهم سمعون وعلموا بما وهم عتاون وهم سمعون
 والسديم لم وهم مطعون فيهم كيم على فيهم لا يغفلون وكان من لم راجح
 الطبيب ولم يطالع الطلح زلزلة العله مضا على مرض كذلك من لم
 واجع النبي ولم يتلك الشك لمعين والمناق بالاخلاق العند
 بالسليم والاي والهوى الاماع والحكم والكبر على الامر بطاعة
 اولى الامر وطول الاجل بذكر الاجل والحوص والنخل والحسد لمقتا
 والسمتا والتفكر وحب الشهوات الدنية الدنياوية بحمل الذات
 المسية الاحزاديه زان الله مرضا على مرض من تدارك وان امه
 على يقين قال النبي صلى الله عليه وسلم ان خوف ما الخاف على امتق اماع
 الهوى وطول الاجل فاما اماع الهوى فمعه عن الحق واما طول الاجل
 فمضى الاخرة فعلى اصل الا دوا الامراض النفسانية هو امتاع
 الهوى وطول الاجل وهو الطبيب المطلاع على اسباب العلل والامراض
 الجارف بمعالجة العقول والنفوس وعند عقامر الصدور ^{الطوب}
 كما قال امير المؤمنين على بن ابي طالب في وصية صلوات الله عليه ^{كقول}
 عليه فد احكم برأيه واحب برأيه نفع ذلك حيث اكله اليه
 من طوبى وان حتم وللمسكمتين هداه مواضع ليعقله

ومواطن اجماع قوله جزع عر واذا نقل لهم لا يفسدوا في الارض . قال
 اللغه اهل اللغة اذا حرفت توقفت وهي توقفت ووقع الفعل في السطر وفيها معني
 لهذا كما كتبت وحتي نقل لم وهو بيل لم والكماي على ثلثا صهيبي
 وموضع اذا من اليعليب نصب لانه امهالعت وهو طرف الوطن وهو كان
 في الاصل قبل جعل كسر الواو الى الهاء وسكت الواو والكسر عليها صارت
 يا والكساي منهم واخوة مثل جبل وسبي اللهم لسلكه على انه كان الامر هل
 والمعتق عيني قبل للمنا فقنوا واليه لا يفسدوا في الارض ملكها ت
 والكفر ومع الناس من الامان واللين واو اد الته الباطله على
 قال ابن عباس ولو انما نحن مصلحون ولم يكونوا مصلحين كما لو الاصحاب محمد
 امامهم ولم يكونوا مؤمنين وذلك للبيع والضياع كما في بقصوا فيها لمرك
 ومن عصى او امر بمحسبه وقتل نفسه في الاصل صلاح الارض بطاعه
 الله ومن اطاعه فقا وورسنا العدل فاما السموات والارض صفا الله
 ولا يفسدوا في الارض بعد اصلاحها اي باسعاد الرسل وشرع لها حكام
 والشرايع وقال القرطبي لا يفسدوا في الارض بل ما الى عيابه وقال
 الحسن بن مفسان لم في الارض منا ومن محمد الخلد وتلكم الى اللطيف
 والنفق من المؤمن وال محمد ليعني الافساد ما منا ما يله الكفار لم يكن
 على المؤمنين ومن عهد الرسول عليه السلام هم ولو انما نحن مصلحون اي انما
 عند الاصلاح من الفرضين من المؤمنين واليه كما قالوا الزاد ما لا
 احسان لو توفقا وكان ابن عباس ومحمد بن الهاء في المناصين وكانوا
 مفلون الكفار وجعلوا للمؤمنين وجب واذا نقل لهم هذا افساد في
 الارض واططار الدعوى الى المشركين لم على المؤمنين وطاع لهم منهم
 فكانوا مؤمنين بقصد هذا الاصلاح بين الفرضين قال الله تعالى الا
 انهم هم المفسدون والاكلمه نبيه بسفقها الخطاب ويكون
 منها المراد في او اخيار واصلا الا ادخلت عليها الف لانه قيام
 والالف اذا دخلت على الحمد اخرجته الى معنى التقرير والتحقيق ^{الذكر}

التفسر

والنحو

بقاكم

مكرر

ثم كروا في الكلام فنصار نبيا الحق السامع با بعد ضيه معنى ^{لصيق}
وقوله هم ان سميت حطعا كذا ولن سميت حطته امتدا والمفسدون
خبره ثم تجملها خباكة وقال اهل المعاني في قولهم انما نحن مصطوفون
المعاني
على اعتقادنا في حيا انفسنا في ديننا الافساد وكبير في موالات الكفار
الاصلاح المرفوض قال الله تعالى الا انهم هم المفسدون بالكفر والكفر
فساد في رضى كذا في الهمم وقطع الرحم وانهم كل امرؤ على ما يدعو الله
نفسه وهو فقل انهم طينوا ان ما يله المشركين صلاحهم كما
قال تعالى وترى الذين يخطونهم من رضى سار عوف مهم يقولون بحسبي ان
يعيينا دايه من الله تعالى ان الامر ليس كما هو وان الكفار لو طهروا
بهم لم يبقوا عليهم وهذا معنى قول مجاهد واى اسحق ذلك الخارج لا
تفسدوا في ارض اى لا تصدوا عن سبيل الله وقال في قوله انما نحن
مصطوفون وجوان لعلنا انهم يطهرون انهم مصطوفون والماتى ان السوي
الذى هو افساد عندكم فهو اصلا حيدا وبيل وقولهم لا يستعد
ان باطنه اصلا حيا هو افساد فدل على شرف مال حالهم ومنه
الاصلاح والافساد هاهنا محذوف والعديد لا يفسدوا انفسكم
ما كفنوا وانما لم يلا ضلال قالوا انما نحن مصطوفون لاصواتنا من
والتى لم يرد لك من حروف العطف وهى استنداك بعد التنى
والتى نذرت نذرا بعد واجب التى قصة الحقيقة تمامه نحو قولك
حاشى زيد لكن عمر لم يات وطحا بنى زيد لكن عمر وهذا استنداك
بعد التنى قال اهل الحق والصديق والصدق ان الصلاح
الاسرار
والافساد في الارض انما يكون بمات الرجال ورجال الكمله ذلك
ان الناس يحاكون بغير رثيم الى ارض على صلاح ونظام سبى كنه
ذلك الاجب يتلح طه وشديده وليس يحصل ذلك الاحتياج الى
تعاون وتمايع فالتعاون نصيب الخير والتمانع لخطاها
ولا بد فيها من حدود معلومة متعاونون عليه من البر والمفوت

والمكاسب

وقتها يحون بها من الكاظم والقدر بان ولولا ملك محمد ولا لتطلب الحركات
 وطلبت المعاومات والمناجات في المطالب وابيليك للهدود من
 واضع نضعا باذاته وشارح بشرها بالمرابه وايد لملك لوضع السارح
 من باب نوب عنه في كل زمان وظيفه خلفه في كل اوان والباب محبان
 كين مشا للحوه عنه لا بطلا حقه في التمايح والمعاون صلاح
 العالم في الحاذل والتجادل نساد العالم وشتر الناس من في هول وجهه ورك
 بوجه ولما كان الحافيقون متحاذ من الفعل متجاين بالقول كما نوا
 مفسد في في الارض وكان عدائهم المومنين في دعوا انفسهم وما
 لشعروف وكان اصلاحهم بالفاق افسلا ولكن اشعرون ومن كان
 في قلبه مرض بالشك الفسلا وكل اصلاحه لفسه افسلا وكما ارشاد
 لغير فضليل وكل استكبار من المباطل طيل وسر اخر الافسلا
 في الارض على وجه ومنشاها الصالح المومني والمصلح في الارض على وجه
 ومنشاها الصالح المومني وشروجه الفسلا الكفر والفاق وغير
 وجه الصلاح الايمان والاخلاص وحده لجزا الله تعالى على لسان نبيه
 صلى الله عليه واله عن سرارهم بالفاق في الحديث وما هم عليه من
 الشكر والبرح حتى طر صدقه عندهم حقا ثم ارسم بالصلاح وبنام
 عن الفسلا فركوا الى الهوى وغبوا عن مناهجه الامر فقالوا اما نحن
 مصلحون ولما كان لصلاحهم ذلك هو اسم كان اصلاحهم افسلا في الارض
 ولو ظن الايمان وهواه ونفسه وما هو له لكان افسدا من حال نفسه
 اكر ما صلح وفسد ان يملكه هواه اذ حكم الهوى وكان موظما نحن
 مصلحون في مقابله من الهوى كقول اللعين لاول المخير منه في مقابله
 نص الامر قال الله تعالى لا انتم هم المفسدون مطلقا من كل وجه وفي كل
 مكان وعلى كل حال انفسهم وغيرهم في الحال والمال قوله جل
 وادب لهم ليعتوا كما امن الناس قال اهل النفس يعلم كباية عن ما في
 ما يهود او عن اليهود قال لهم المومنون امنوا كما امن المومنون من

التفسير

محمد

محمد صلى الله عليه وسلم المنزلة اصر الامان ضاقت وهو في ^{عباس}
 رواه له روى عن الضحاك قالوا وقالوا انؤمن كما امرت السفن ^{السفن}
 يعني أصحاب رسول الله واله في قولهم في معنى التوجه والامكار
 اي هل يفعل ما يقولون فكيف سفنا اذ اهل الاله على المنافع كل
 هذا الامكار فها منهم لمع المؤمنين وراحت على الهود عازان ^{صلى}
 يكونوا مظهرين هذا للقول قاله لان طاعة من اصحاب ^{الله}
 مثا يعاد وسعد بن معاذ واية امامه قال واليهود امنوا كما امن
 عمدا لله من سلام فقالوا في انفسهم اوه اصحابهم لؤمن كما امرت السفن ^{السفن}
 والاكوفت على الفها في المناصين فقال بعض من المعاني ان هذا
 الخراب ما كان مخرجا به عنهم لكنهم عرضوا بعضها في هوسهم ^{الامكار}
 ونسبوا المؤمنين الى الجبل والسفنه كما قال تعالى ولعرضهم في حين
 القول والسفنه اجمع السفينه والسفنه في اللغه الحقه فقال ثم
 بينه اي حقيق الفصح والسفنه الجبال الله عقولهم حصنه وقال الموح ^{الله}
 للسفنه الهاتك اللذائب وقال قطرب هو الجبل الطلوع القابل ^{القابل}
 لغمر الخن وقيل هو الجاهل بلغه مكانه قال الحسن كما امرت السفن نعى
 الهيات المن لا عقول لهم ولا التدبير في العواقب قال تعالى ولا تؤثروا
 السفن امواكم معنى النساء والهيات وروى ذلك ايضا عن ابن عباس ^{الله}
 قال لله تعالى لا انتم هم السفن اي بها اسمهم الذين لا قدر لهم عند
 ولا وزن ميزان الله وهم الجبل الذين لا يدركهم ولا يعجزون العواقب ^{المعاني}
 ان جعلوا اجطوط انفسهم وكذا الرسول فقم هذا الاسم اولى عن انهم
 لا يعلمون جهلهم مصلا تام عليه والجاهل لا يعلم انه جاهل قال بعض ^{بعض}
 اهل المعاني انما قال كما امرت الناس بالمعرفه لكن المؤمنون فقله المنا ^{تقين}
 وكانوا كالمعمورين في جملة المسلمين فقال الرخاج يجوز ان يكون هم ^{التقو}
 السفن خبر انهم فضل هو الذي سمع عمار ا على قول الكوفيين ^{محمدا}
 لان كونهم امتدادا للسفنه خبر مبتدأ وهم السفن معا خبر ان

القرآه

طاحلف الصرا في قوله السفها يذهب اهل الكوفة بحسب المهرين وهو لغة
ومذهب اهل الكوفة واي عمرو بحسب الاولى ويلين الماننه

الاسرار

من سر والعموم والخروج في القرآن اطلاق لفظ الناس فانه يدل
به العموم كقوله تعالى يا ايها الناس اعبدوا ربكم وقد يراد بالخصوص

كقوله تعالى ثم ايضا من حيث افضل للناس وهذا في الخصوص ليس
واحد وهو الامام المعظم او النبي الاكرم والاصلاح هو في عموم الناس
وسمعتنا اشياء للناس وسائر الناس من وراي الله جماعة

فهم للناس المذكور في قوله تعالى امنوا كما امرت الناس والمستفي ذلك ان
اسم النفس والنوع قد يطلق على من هو مقصور في الحاشية والكامر في
اللفظ كما يطلق على غير المقصور وكما كان غير المقصور ميسار كما

للمقصور في الصورة والمسكل ساركة ايضا في الاسم والاطلاق وكما سابه
المعنى والحقيقة ماسبه ايضا في الاسم والاطلاق وكما سابه
اللفظ وسر الخزان المنافس فهو المؤمن في السفه وقلة العقل

ضعف الراي وضعه النفس وكذلك جميع الكفر المنكرن وصفوا انفسهم
بكل الضل وقوه الراي وثبات النفس وكقولهم لو لم نسمع الا بياع عليهم الله
انهم ارادنا بالهي الراي وفاق عن واتبعك الارذلون وذلك لسله

لغلاقم وسرعه تسليمهم وسلكهم صدورهم والمؤمن غير كرم
قال الله تعالى الا انهم هم السفها والسفيه من سفيه نفسه خادعوا
رسول الله وهم ينادون بالسفه وسفها المؤمنون وهم السفها في الاسم

النزول

ولكن كما فعلون قولا عز وجل واذا لقوا الذين قالوا امنا روي
خوهر عن الضحاك عن ابن عباس قال كان عمدا منه في قول الحروري
عظيما لما فاض من دمط سعد بن عبيدة وكان اذ القى سعدا قال

عم الدين بن محمد وكان اذ ارجع الى دوساقهم من اليهود قال شذوا
ادكم من اياكم فهد اربك له في ثنائه واذا هو الذين امنوا قالوا امنا
وروي كما يروي عن الضحاك عن ابن عباس رضي قال كان دعاب من اليهود

اذ القوا

اذا التقوا اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم والوالد منا وهو على الهبة وشبه
 قال الكلبي وذلك لانه عبد الله بن ابي وهدي بن قيس ومعتز بن
 انوا ابا بكر وعمر وعليا رضي الله عنهم فعد كان عبد الله قال الاصحاح
 انظر واكيف انتم ولا الشبه فباعنكم ثم اخذ من ابي بكر فقال مرحبا
 بالصدق شيخ الاسلام وسيدى ثم وثاني رسول الله في الغار الملائك
 نفسه وماله ثم اخذ من عمر فقال مرحبا سيدى علي بن ابي
 الغار وقت لقوى في دين الله المائتة نفسه وماله لرسول الله ثم اخذ
 من علي بن طالب رضي الله عنه فقال مرحبا يا ابن عم رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسيد بنى هاشم ما خلا رسول الله حيث خدنا الله بالنبوة
 واكرمه بها السابق لا المحجور واخي رسول الله قالوا ان الله
 ما عداه واما فوقنا صلح وانفسد فقال عداه مهلا ان انا
 كما انتم وقد صديقنا كفضلنا علم ثم امره فقال عداه لا صحابه
 كيف نايتموني بردت هولا عنكم فاذا امرهم فاضلوا كما فعلت
 فقالوا انزال بخير ما عشت فرجع المسلمون لا النبي صلى الله عليه وسلم
 واحمره بذلك صرلت هذه الاية وقوله تعالى واذا خلوا الى
 شياطينهم قال الرجل اللغة خلا به وخلاعه وخلا اليه بمعنى
 واحد وقال المطرف شمل الا هاهنا بمعنى مع كقولهم لا انسايبكم
 ومن انصارى الى الله ولما كلكوا لمرالم الى اموالكم بمعنى مع وذلك بعضهم
 دخل الى لئله الكلام على معنى لا تدا والانس ان ذلك لما هم
 للمؤمنين ثم للسياطين وكانه كل واذا خلوا من المؤمن وانصرفوا
 لا سياطينهم وهذا احسن من اخراج المعنى حدها والبراج
 خلوت به اى جعلت خلوت به وجعلت خلوت به كذلك
 خلوت اليه والسيطان كل مفرد فانت من الجن والانس واصيله من
 السطن واللسن هو فيل من نظر الى بعد وشطط
 اى هودت فشم شطانا ما بعد عن الخمر واما البعد من هبة

اللغة
 والنحو

التفسير في الشريعة والمفسرين في مباحثهم بلغة لفظها وهو قول ابن عباس
 اسم اليهود للمذنبين منهم بالكذب والماي وهو قول ابن مسعود
 وقيل واليه اسم الروماني الكفر والقتال في الشر والملك
 وهو قول الفضل بن الساجي المين هم كمنهم الدين وهو قول اليم في المباحث
 وقال السجستاني وهم خمسة نفر لليهود وكانوا من الاوتمعة سيطان
 وهم كعب بن كاشف بالمدينة وابور باسلم وابو السواد بالشم
 وعبد الدار بحبنة وعوف بن عمار بن عوف وقال مجاهد في الصحابة من
 المنافقين والمشركين قالوا لا ما معكم قال ابن عباس على ذلك وسيل الملك
 افسار ولكن عجوف والمعنى لا تخفون معكم على كذب محمد وآحابه
 اما عن ظهر الامان لم استنبراهم وسخره منهم ضد علم الموافقة على ذنبهم
 لما من شريم ونفق على لسراهم ولهد من الصدقات والعنمة معهم
 ومعنى قولهم امنا احصوا بمن ليجعل هذا الاسم باطلا لعلامات الامان
 قال المفصل للاسم الذي لا يخلو بليغانه من قول ما قال له وهو على خلاف
 ذلكم كذا كحوا واستعملوا الرجل سخره واستنبروا لصلوة من الجنود
 وهو العيب قال الله تعالى انه استنبرى بهم قال اكرهوا لبادي بن قزوه
 ابيه مسنوي بهم اي حاربهم على استنبراهم في الحزب باسم الحجازي عليه السلام
 مثله في الوجه كقوله تعالى وحزبنا سيئ مبيته ما لها وقال في عهد
 علي بن ابي طالب عليه السلام ما لعدوك عليكم ومنه ان العرب ان سمي الشر
 باسم اسواق اثاره وصاحبه وكان منه سب كقولهم للعدو راوية والكران
 المحمودة على العدو راوية وسموا الكاسوخمرا والحزب كاسا وفي الخبر
 انه صلى الله عليه واله قال اللهم ان ظلاما محاني وهو علم الى سائر
 فاجبه اللهم والمعنة عندنا هجاي اي اجن حزا هجاية واصل هذا
 ان اللفظ مخرج مما لا للفظ ويكون حقيقته المعنى مقابلته الفعول
 بمسلة في الصورة والهيئة وقال بعضهم للكلمة في الاسماء اسم ان
 تعد علم عامه استنبراهم ووبال فظهم واطلق للعلم في ذلك

المعاني

على لفظ

على لفظ الاستهزاء الوافق للجواب فلا بد ان ذلك الموضع في الاقلام و احسن
في نظم الكلام ومعناه اهتم باقتضاهم يستهزؤون فتنسب الفعل الى الله
جل وعز لظهور رجوع الاستهزاء اليهم عند نزول العذاب منه تعالى
بهم وهذا التناوب غير الخاطى وذكر الاموال في عهد النابيل والاول
ناوي عن النبي صلى الله عليه واله انه قال تكلموا من الاعمال ما تظنون
فان الله لا يملح حتى تموتوا قال وللعني ان يكلفكم ما لا تطعون اليه و ام
عليه و وحى لكم الى انه للمالك منه فسقطت العكس سقطت باراه من الجواب
فما كان سبب انقطاع الجواب عنهم هو بل المبالغة في العمل من المبالغة من
عندهم ذلك فكذلك يتجملها من الاستهزاء الاستهزاء والمعنى ان الله تعالى
استهزاهم بالنعمة والعقوبة في الدين و ادلعت العقوبة عليهم حل
ضرايا استهزاهم و لاجعا عليهم وهذا معنى قوله في روق عن الضحك
عن ابن عباس رضي وقال بعضهم معناه الله يوحى ويحكم ويحكم و يحلم
قال الله تعالى اذا سمعتم ايات الله يكفر بها و يستهزوا بها الى عذاب
وقال الحسن معناه لا يدرى المومنين على يقاقتهم وقال ابن عباس
بطلح المومنين يوم القيامة وهم في الجنة على المناقير يوم في النار
فعلقت لهم اخوتهم ان يدخلوا الجنة فقولون نعم فصاحتم من الجنة
ما ب و يقال لهم ارحلوا من فلان في النار حتى اذا اسوا الا الكتاب
عمم ورد في النار و يهدى المومنون و ذلك قوله تعالى قال يوم الدين
امنوا من الكفار الضحكون وهذه رواية صالح عن علي بن ابي طالب وقال
الحسن ان من يحلم كل يوم الا ما له في القدر فقولون هذا طريق مشترك
فهو محسبهم في النار وفي قوله مجاهد ما يدعى ان المراد بهذا
الاستهزاء بظنهم على الاصطلاح وهذا الضمير في قوله مقال
وفي الحديث انه يوم ما سرت الجنة حتى اذا انما منكم و وحدها و غيرها
فوقه و ان اصرفهم عن ما يريدون حتى يحسنه و يذمها لم يرجع الخليل
ما لم يظنوا بالواد حلنا النار و ان زمانا ما ارسلناك

علمنا فقول الله هذا الذي اردت بكم من الماس ولم تهانوا في داهية
 الثياب ولم تكونوا بكم نواوون الناس بل عالمكم خلاف ما كنتم تزوفون من
 طوبى لهم فالنوم اذ هم من عذائهم مع ما حوتكم من ثوابي ذلك ان
 معنى الكلمة كما جددوا خطيئة عند لم ياهو في صفة فبه ذلك ان
 منسند رجيم من حيث لا يعلمون اي احد من حيث لا يعلمون قوله تعالى
 واهل البيت واليه قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
 قال لا حصر مدنته اذا تركه وخضله واهله اذا عطيتة واهلها
 نمان مدنت واهلها مدنت معنى الا ان الهمد الكرماني في الشر والامداد
 في الخير واهلها مدنت ولم يقل بمدنتهم ان صلحوا في مدنتهم واهلها
 مدنتهم واهلها مدنتهم اي كفرهم وضلالهم والاطحان
 محاوره القدر وهو فعلا من طبعه لا يجوز في الهمد وكافة مدا في علوم
 قال ابن عباس طعنوا في كفرهم قال ابن جرير في مضمونهم
 ابن عباس تهانوا ويزددون وبه قال مجاهد واهلها مدنتهم
 عنه نعمة عمها اذا ورد في طريقه ومعصيته وحار عن الحق ان المفسر
 يعقوا على ان المراد بالشياطين هاهنا شياطين الانس دون الجن لانهم
 قالوا اما معكم انما عن مستهزون لكنهم لم يحفظوا معنى الشيطان امرح
 اللغة ولم يمتروا الحال من الشيطان الذي هو كالكل وبين الشياطين
 الذين هم كاجز الكل ولم يستوا من حال شياطين الجن ومن حال
 شياطين الانس وانه كف بعض صنعه الي بعض زخرف لقوله عز ورا
 وانت تعرف علم قاعه المضاد من الحق والباطل والخير المطلق والشر
 المطلق في العالم من متاحتبه في دواها طيبه في جواهرها زايه -
 اعمالها واهلها وعفا بدنا وان العالم يفسر انهم في دواها حبه
 في جواهرها دنسه في اعمالها واقوالها وعفا بيدها واهلها
 عن المفسرين بخبر السه وشر البيه وتعرف ايضا ان كل نوع
 مستما على اسمها من خواص النوع اعني ان الخير المطلق ليس معناه

اللفه

التفسير
واللغة

الاسرار

في هذا البحث والهم والعمل بل هو متعلق بأسفل محسوسه معينه
هم الاحبار الاباء ويظهر الكرام المعقل بالاحرا المحسوسه ويشخص
الربح بالاسخاف لمعينه وطق بالسنتم وبصر بعنهم وسمع بالاسم
هم بطقن بولعهم مصره وادامهم بسمع به كاورن في الكبر المعرفه
فاذا احسنه كتبه سمعوا وبصر اوبدا ومود في سمع ولى بصر
ووى طش الخمر ولكنك حان الشرا المطلق بحب ان كرى
مثله فتنس بطن هو كل وهو الذي عمر عنه البريل باللبس فظهر
ما حزاها المحسوسه وكان اول نسخه الام عليه السلام اول البتر
ويحضر لوزع صور الحارث بن قيس ثم سري بن ادم بحري الدهر سري
الحرق وكان مستحضر كل زمان صور خيماني من الامام عليهم السلام
ففي زمان نوح عليه السلام بسبح بحسه لود والسواع ويعوز ويعوز
والنسر فضلهم اضم والاصح اسمهم بلوك زمانه والسر طله ووى بان
اسم عليه السلام يحضر ضرور زمانه وروسا للصامه ووى بان
موسى عليه السلام يحضر ضرور الوليد بن مغيص واما زمانه والاسام
ولعام بن يعقوب وفي زمان عيسى عليه السلام يحضر بودا وجامع
الدين بعد واصله وفي زمان المصطفى صلوات الله عليه واله
بالي جبل ولعطب وجامع المشركين والمنافقين من كل وقت
والصاري والبلدين مطلق السنتم وسمع باذانهم ولصرا بعينهم وهم
سياطين لافس لا جمع الاما رقتهم سوا عليهم الامم انهم لم يدركهم
لا يهنون واسمع الكيف عليهم وهم المرحوم عليهم من السياتين
بعد ان الخمر بعد الامم فزهم وشنطن من الحق سطنا وفي
الباطل سطا بالانتمى عولهم وطلاحم والمنافقون اشبه سياتين
للجن اسما رحالم فظلم الاسلام وهم سنا سبون بالطبع والجموع
سوا صون العول والملك يجمع بعضهم الى بعض زخرف لفظ عروا
في الدنيا ويجمع منهم في اخره ان اسم جامع الكافرين والمنافقين منهم جميعا

وسر آخر الخراف على الجمل لما كان مناسبا للعلم بالماله ما يصح يمكن من
 الالتماع في الدنيا صادرة عن الخصاص والاسم خاص في الاخر صلافة عن
 الافعال صلافة من كل عمل صدق عن شخص جزاء اما و ابا و اما عقابا
 ويقال هذه لعالم ردت الجحيم ممن عسى للحسن عمله وللسي عمله وبقائه
 للحسن هذا صلوك وهذا صومك وهذا للمسي هذا شفاك وهذا
 فاعلمك مملوك للعلم والجزا اما والمثلين ههنا المصدر عنها باللفظ تاما للفظين
 اذ يجر الحرف على الاسم هنا استهوا والجزا على الصروف عدونا والجزا على
 المسينه سينه كما يجر الجزا على الاسلام سائنا وعلى الايمان سائنا واما الالمامة
 في اللفظ كالمامة في الجزا وكما كان يكتبهم ايامهم ومكرم مكرم وخلقيتهم
 ايامهم وخذاهم خذاع لم يكن كذلك على كتبهم واستهواهم استهواهم وسر
 اخر الاله والاضداد في حق اللعين الاول لم يكن انعام عليه وملكينه
 من عهده حتى رجم من حيث لا يرونه واتيهم من حيث لا ياتونهم ونخلته
 حتى تقدم العباد نصيبا مفروضا واضلاله ايامهم بالهوى والامل
 ومعانده الامم والاسلام لم يكن الا الهدى لعماد على الحق وفضاعف عقابا
 على عقاب وبعد من الهممة على بعد ومحابا على محاب كذلك لو كان
 من السباطين لم يكن خذاهم ولما نيم من الخلف والخذاع تارة ومن
 الفساد في الارض تارة والاسهوا بلومين تارة الا ليريدوا شيئا
 الى رحمتهم وحننا على حقت وسر توجوا عذابا بعد عذاب فدرتوا
 وبالامرهم واهم عمر بن حكيم عدوا لاصوته به حكيم اذ وضع كركي
 موضعه وسر آخر ان الله تعالى من صفات المصابين في كتاب
 فاهم فاستداسان عالم في المدة الاولى لظلال ومر للنا من منقول لنا
 باقته وما ليوم الاخر وما هم ممنين هم ذكواتهم كما دعون الله
 والذين امنوا هم ذكواتهم من ضاع لهم عمل الفلق والخذاع
 هم ذكواتهم المصدرف في الارض هم ذكواتهم الموصون انهم هم السفا
 هم ذكواتهم للسباطينهم ما استهواون هم حتم ذلك للمر كة لسابعه

المتافين

اسماء اولئك الفتن والضلالة بالهدى فكانت هذه دركات
 وما كلهم سبعة كما قال النبي صلى الله عليه وسلم المومن يأكل في معاً واحد
 والمتافون ياكل في سبعة معاً وانما هي امعاً المنهوب لك هي طرف للضلال
 ولما الشبهات السبعة التي هي مشتاقا الفتن والفساد وامعاً امرهم
 في الفلق فمنهم من كان حذوا لفلق من حولا يظهر نفاقا في الحزن
 القول او خاينه المعين او استراق السمع او تهوك القلب والخرج
 في الصدق والامكار على النبي عليه السلام في حكم كان تحربه على خلاف مراد
 المحكم عليهم او على خلاف مدك عقله وهذه ايضا سبعة امعاً الخراكل
 فها المتافون بالمومن ياكل في معاً واحد وهو تسليم الامر الى منزله الامر
 والاخذ منه والكوفة معه والحب له والالتجالية والتوكل عليه نظماً
 وباطنه وقوله وقوله وعلايته وسرّه فلا وربك يومنون حتى
 يحكمك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلووا
 هم ذلك سحابة وتعالى من المتافين بعد ذكر مراتبهم فقل حرك
 من هم كمثل المنعوى سوطنا والعرف ان حضالم غير وامثالهم غير
 وذلك هو وجه العظم من الامات فلوته جرد عمرا وملك الدين
 استروا الضلالة بالهدى الاصل في الاستدراك الاستدراك كل اشياء
 استدراك وليس كل استدراك استروا المعنى بالاستدراك لهذا الكشي
 واعطاه بدله وكذلك الاستدراك المعنى واعطاه ثمنه والشر من الضلال
 هو يكون معنى البيع كعوله وسدروهم من تحسن وهو يكون معنى الاخذ
 والقبول واخراج ثمنه قال ابن عباس اخذوا الضلالة ونزكوا
 الهدى وهو روي عن عبد الله بن مسعود انهما وولى الهدى
 وذلك اهل التفسير والمعاني ووجه استروا الضلالة بالهدى بعد ان لم
 تكفوا على الهدى ووجه اوجه احدها ان هو المتافين لما ركوا
 ما هو الواجب عليهم من الهدى وهو ميسور لهم لرجا ولو فاستبدلوا
 به الضلالة قيل اسم استروا الضلالة بالهدى والساني لفي الغرض

اللغة

التفسير والمعاني

فعل
 يجعل من لثمة على شئ مسيرا له واما وان لم يكن ثم شراد ابيع ظاهرا
 هذا معنى استروا استحووا واثروا وكان احدوه وهو ما تم عليه الان
 من الاتفاق كالمسئلة وكان ابراهم هو الامان والهدى الى بلد عند كالمين
 قال الله تعالى ومن قبل ذلك كفر بالامان فقد ضل سبوا السبيل وروى
 سعيد بن جبير عن ابن عباس ان معنى استروا استحووا الضلالة على الهدى
 ولا لغوب بقول لكل من ترك شيئا فاسحب عنقه واد استرواه عليه حتى ين عمه
 فيه كعنته في المستد بالاسرار اذ انما حتى الاجتياز والوجه الثاني انه
 على حقيقة الشرا وكانهم استروا الكفر بالامان لانهم كفروا بعد ما بانهم به
 قال الله تعالى فلما خابم ما كفروا كفروا به وهذا قول الكلبي ومقاتل ومجاهد
 والكلبي باعوا ايمانهم بصلواتي عليه واله فلان معناه ايمانهم بالصلوات
 الى دجلون فلما من اولاده والبيكنيب وقال مقاتل ومجاهد امنوا ثم كفروا
 وان خلت الامة على المناصبين فالبيع والشرا في حتم ظاهرا فانهم امنوا بالاسلام
 واستروا الضلالة بالهدى بعد الامان للمعاقب النبي اخبره والوجه الرابع
 اختيار ولما بغه السهول وما هو سبب الضلال من المعنى والاسناد
 على الهدى في البران قال الله تعالى فارتحت بجاتهم اى لم يحصلوا مكارتهم
 على بلح بل خسر واوقاب الدنيا والاخرة ولم يحصلوا من الضلال لذي اثروا على
 الهدى الذي ذكره على دفع الدنيا والاخرة وا كانوا مهتدين من الهدى له
 ونحوه قال مقاتل قال ما خسرته صفتهم ولم يحو ايمانهم خوفا من الهدى
 للضلالة ومن الجماعة الى العرقه ومن الطاعة الى المعصية ومن
 الى الخوف وقوله فارتحت بجاتهم قال ابو اسحق معناه ما رحو اى بجاتهم اى
 الحارة لا ربح واما ربح فمما والعرب يقول قد خسر سوك ورتحت بجاتك
 رددت ذلك الاحتضاد وسعة الكلام وقد قال الله تعالى بل مكر
 اللبس والتهاد والليل والتهاد كما يكران ولما معناه بل يجرىكم في الليل
 والنهار فكذا قول الفاعل ربح معك معناه ورتحت ببعبك بالاصحاب
 المعنى في هذا مثل اى فانك علمهم ولا افلح احتيل بهم بل خاب سعيتهم خسرته

اللغة
 والمعاني

صفتهم وخط علمهم وقوله وما كانوا مهتدين اي لم يكونوا مهتدين
فما اطاعوا ولا دبروا فما احادوا وقال بعضهم وكانوا مهتدين
قبل هذه الحارة بما اوتوا من علم التنبيه لانهم كانوا استا كلون به
اموال الناس بالباطل فما اصابوا طريق الهدى وقيل وما كانوا مهتدين ^{من} الاسوار
فما اشربوا . قال الذين عندهم علم الكتاب لبيع والشرا
حاربات في معاني الدانات حرماها في جميع الموجودات وفي الاعيان
والمنافع ابواب التجارات وذلك بالفتح بالحجاب وقيل في
القول وبدل ومبدل الغيب وسليم وسلم بالفعل وهو في جانب الحق
الى الله تعالى في الله اسرى من المؤمنون انفسهم واموالهم بان لم الجنة
وقال ومن الناس من يشري نفسه لسغا مرضات الله وقال كل
ادلكم على محاربه يحجزه عذاب اليم وفي جانب الباطل اولئك
الذين استروا الضلالة بالهدى والمعذب بالعضه ومن الناس من
شري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله اولئك الذين استروا الضلالة
بالهدى فما ربحت بحارتهم وبالاستبدال في حيز المضاد يد يكون استبدال
للحق بالباطل والباطل بالحق والاستبدال حيزا لثرت قد يكون استبدال
للخير بما هو خير منه وهو كل بر يرضى به الرجل بسبيل الله
بم الاحباب والقول من حيث القول فهو الدعوة الهان به قال الله تعالى
يا ايها الذين امنوا اسمعوا لواءه وللرسول اذا دعاكم لما يحكمه واما الله
والمبدل هو الدنيا بما فيها من خافها والمبدل هو الاخر بما فيها من
ذخايرها لما فيه واما التسليم والتسليم واليهم يسلم التمسك عند
المؤمن تلك الجنة التي نورث من عبادنا كان نقنا ^{بهم} الاحباب والهدى
هو الاعطاء والاخذ والاداء والقول والفعل والانفعال في جميع
الموجودات وبها قامت السموات والارض فانتم مود واللوح قابل
والموجودات للثامه في الفعل موديه وللموجودات الناقصه بالقول بالله
والاملاك والكواكب وهو سكا موديه والطيبا لغ والاركان قائله

وكذلك الاركان لسان منها فاعلان وامان مععلان وكذلك المر
 من المعادن والسمات والحيوان والانسان محرى فيها القبول والادا
 قال الله تعالى ومن كل شيء خلقنا زوجين وكذلك الدلمات من العلم
 واللعلم واليجم والتعلم والدعوة والاستجابة والعول والاستماع
 والهداية والاهتداء والارسل والاسترشاد والتذكي والتذكر
 وذكر ان نفع الذكر سيد ذكر حتى ولو لم يكن في الالبات مع وشا
 ونعمة وقبول ومناذ ومستمع وداع ومستمع لفسدت السموات
 والارض من منهن ولخرجت الحلقه عن حبالها زدواح الحير الافرار
 فبا عجا من عقول عليا كقول الافراط والفرط والعلوم والمصير
 فناء بسبب الازدواج الى الواحد الصمد الفرد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن
 له كفوا احد وبارسب الافرار الى الخلق المحول على الازدواج بالفعل
 والافعال والاداء والقبول والدعوة والاستماع والارشاد والاسترشاد
 مستقص عليهم لفظ باول كلمة وحسب جارتهم في كل صفقه مقال
 للمنافقين منهم ان لم يكونوا معه في ارضك فاما معنى موالم عند خلقكم
 شياطينكم انا معكم واحلاد من ان يكونوا مع رجل قالوا الله وكونوا
 مع الصادقين فلا تستروا الضلالة بالهدى ولا تستندوا العدا والاراك
 القادم بالان فان الهادي والقران هو الصراط المستقيم والقران
 حل الله المتين متوجه الراجح ومصباحه الواضح من اشد اشار اهتدك
 ومن استمسكك فقد استمسك العروة الوثقى وقد خاب من افترى وضل
 من راع عنه وطغى وسر اخوانه لما في في الدور الاول نسبه
 باللائكة عليهم السلام شبه المناهين في الدور الاخر بالمومنين اذ قالوا
 امنا بالله وما يوم الاخر وقد دعا الله تعالى اذ قال يا اسجدوا لى
 لا اسجد لمن خلقنا وطينا وخارج رسوله والمومنين اذ باسمها انى لكما
 لمن المناهين فلابها تخور وكان قلبه مرضا المشرك واللفاق اذ قال انا
 خير منه ولعقدته من المصلحين كما قال هو الفقيه بابصالحون

واذ قل اسجد كما سجدت الملائكة قال كما قال هو لا انؤمن كما أمر السقفنا
 وكان الحق له كواب كوفع السمع وكوفع البصر كذلك الماطل له كواب
 كوف مع هو لا بوجه وكوف مع هو لا بوجه لكن لفقت من كوفى الحق وكوفى الماطل
 ان كوفى الحق صدق اوله اخره واخره اوله وكوفى الماطل ببعض اوله لغو
 واخره اوله ففعلوا لعمى السائق لى مع المؤمنين ونقول للشياطين اى
 معكم ومن امتا لكوف معهما وكذب فعلى اى كوف معهما وصدق طذ لك
 احمر السيف عنهم بقوله مذبذب بين ذلك الى هو لا ولا الى هو لا وكما كان
 للعبين لاول ما فعلوا للدور الاول مذبذبا من الملائكة والناس او الحق
 لم يكن من هو لا ولا من هو لا كذلك المناقضين في الدور الاخره قالوا نحن مع هو لا ومع
 هو لا ولم يكونوا الى هو لا ولا الى هو لا وكما انه استمرى الضلالة بالهدى اى
 الاحتار والهوى بالنص والامر كذلك هو لا استمرى الضلالة بالهدى اى الهوى
 بالهدى واحلان بالعلان والسياطين بالمؤمنين فكان الاول مسلما حرا
 والاحمر مسلما اول حذو الفتح والنقل بالنقل فان مر اذا
 علم الله تعالى احوال المناقضين وتعلم مبيه صلى الله عليه واله صفا ٢٢
 واطلعه على احوالهم وفعالهم فعل انقطع عنهم احكام الاسلام وهل حكم عليهم
 باحكام لشرك واكفران لم يقطع مما فابده الاطمار والاعلام وكيف
 يجوز في حكم النبي صلى الله عليه واله ان يستوي بين المؤمن والكافر وان يقطع
 ذلك احكم فملا جاهدتم جبالا المشركين وقد قال الله تعالى يا ايها
 النبي جاهد الكفار والمنافقين وان ظفرت ان صلى الله عليه واله جاهد
 الكفار بالسيف والمنافقين بالحجة فليس الا بهذا السير بل سائر الحقايق
 مسا فاولها والحجة كما وحبها على المنافقين كذلك حب الرامها
 على المسكين فلم يكن لها اختصاص بالمنافقين والجواب
 عن ذلك من وجهين احدهما ان الله تعالى اطلع به صلى الله عليه واله على
 صفات المنافقين لا على اسمهم بل على انهم حرم عليهم احكام الاسلام اطهارهم
 شعاع وهم بعد في ظل الكلمتين لمنزلة مسلمون لئلا ينظر منهم سقان

مثل حال ذي الموضع المسمى اذ قال اعدك يا محمد فاكلم تعذب الى ان قال
 من يقوم الي هذا الرجل معتق فاما العري عليه حكم الكفر من العلم بالخلق و
 صحبه السقا والوجوب بالخلق الله تعالى علم منه صلواته عليه واله
 حاله ما ساسم وصفهم ولباسهم لكن النبي صلى الله عليه واله اهل الحكم عليهم
 بالكفر وحق عليهم احكام الكفر بافعالهم واولاهم ما مجرد علمه فان علمه
 بهم بكتاب مناب علم الله تعالى وكان الله تعالى لا يرضى على العباد علمه حتى
 يحكمهم بالانكاف والمطاعة ثم حكم عليهم بالادوار والامكار كذا الذي صلى الله
 لا يرضى عليهم بعلمه حتى يرضى لهم بالادوار والامكار كما يريد ملكوتين
 ورضى المسريعه من رضى الهيامه غير ففاض السريعه من ان
 سوى من الجهمين والمخلص والمطلق والمنظر وان كان يعرف ان احدنا محق
 والناكس نظر بالاطلاق او بالعين ثم يرضى الاهد والمبين وان كان علمه
 على خلاف سنده الشهود وبما يرضى من حلال وحرام ومرتق من
 بالسعد الزور او الممنوع للمفسر وذلك عند الشريعة ورضى الهيامه
 ٢ استوى قط من الحق والمبطل ولا يرضى استطلاع الزور والتميز للفاخرة
 ورضى عليه ولا يذهب عليه الحق والمبطل ولا يستنه عنه الاصلاح
 والكتاب وهو عرضان الحكيم من مخلص الدين والمسريعه وهما الحكيم
 الحارم وعلى لسان موسى فقطل احضر عليها السلام فان موسى كان يقول
 حر والفسفاس فساد المال الضرر والعطف لا اله الا ذلك لا يحزنكم الشريعة
 وهو صلاح وان احضر كان يفعل ذلك فعلمه ببلدك فله ملك بله ذلك
 نفسه غصبا فاستبقا الكل بفساد الجزو منه اصلح واصوب
 وذلك جاز في الهين وهو صلاح فحكم الشريعة يحكم على المناق
 يصحها النفس والمال والولد كالمومن سوا وهو صادق عادل وحكم
 القيامه يحكم على المناق بالدرك الاسفل من النار ولا يسوي بينه وبين
 المومن اصلا وهو صادق في قوله عادل في حكمه الا ان يظهر من المناق
 قول او عمل او تبدل دور بدورا ما طهور النقا وبالقول وكما كرنا

من حدث ذكرا بوجه. واما تلك التدود فان المنافق في دورا لنبو
لاستعينا فقا في دور الوصاية والامامة بل يحكم عليه معصا احكام الكفر
فانه بالمنافق في الكون لطلوع عظم المشايخه بالمسلم بجرى عليه احكام الاسلام
وهو في كون الماني في الامانة عن المسلم بجرى عليه احكام الميام وهو الكفر
وعن هذا قال النبي صلى الله عليه واله فكم من مهمل على تاديله كما طابت عجب
بزيه لا وهو خاضع لاجل وهو كصف التحول وما قبله من قوله جاهد
الكفناد والمنافقين لان جاد للكفار بالسيف والمنافقين لا يحبه صحيح
ولن يكون محاضرا للملحمة والبرهان الا ان حصول الكفار بالسيف وما شبر
السيف على المنافقين لا هم بعد في صفة لعنه بالكلية والاستنطال
بالدين والاسلام لكن المحضين قالوا ان المكلف كان متوجها عليه بالحل والدين
جميعا سيفا وجهه ففقوا حركه لرضين والذين وثق عليه الذوق الماني
صالي على طهر دينه ففقوا دينه وارا ذمته عن عمدة التكليف وخر لك
قوله فكم من مهمل على تاديله كما طابت على بره وقوله ايضا انك فعالم الخ الكفر
والهامة لمن والمنافق وذلك قوله وانت طالب ما علمنا اذ انكم باقتم
قل ثمود ورا ما حكم نبي الاميا عليهم السلام باحكام اليبا موقد حكم
نواود عليه السلام ملته احكام من احكام القيامه وحكم موسى عليه السلام
والسامري واصحابه باحكام اليبا م اذ لم يقل فتم حى ماوا الصبم
وحدى في احكام عيسى عليه السلام من احكام اليبا م كبر وكذلك في احكام
احكام كبر من احكام القيامه والامامة تعالى وانقض على احد منهم مات ابا
واقر علقوه وقد ارعيا السلام يوم الفتح فصل جهه هم احد عشر
نسا قالوا لهم وان ياتهم متعلقين استاد الكعبه فموت بعضهم
وقوادى واخرى بعض وسبع في بعض ودل بعض كوا الميامين لن
تقبل تعينهم واولئك هم الضالون ومن الميامين من اظهر حاله لخذ يقة
المان ومنهم من اظهر حاله كتمه على وبعضه فقال لا يحكم الميامين في
وانقضك المتأق سقى ومنهم من اظهر حاله غايه لفقوا معا شرا

النظم

اللغة

معاشره لولى الحكيم فاذا الذى يبتغى وبينه عداوة كانه ولي حميم وحدث
 بسر احوالهم ونعم احوالهم مشهورا قولاه جل وعز
 مثلهم كمثل الذى استوقد نارا وجه النظم بين الايات والماثور ومن
 المثلن المنكوبين بعدها تعالى الما ذكر مفاهيم واحوالهم عقب ذلك بمثله
 يعرف بها احكامهم في الدنيا والاخرة والمثل الما ضرب بقرنا للمعاني
 الى المفاهيم ويطلب الحال مستوفيا كالمستوفى ومثال محسوس وحسن ذلك
 في السان ما كيد للكلام وصدر بالحجة قال الفراء المثل والمثل بمعنى وهو
 للشبه والشبه ومن اهل اللغض من فرق بين المثل والمثل فقال المثل
 بالفتح تتجاءل المثل المصروب والمثل بالكسرة تتجاءل المثل الما اهل لغز
 قال المراد المثل ما اخذ من الما واصلا للشبه والشيء حرف تشبيه ونظيره
 والمقصود بالمثل البيان عن حال المثل وهو تشبيه حاله بالجملة والرقيل
 هو الذى استوقد نارا لم يعرف ما لا تعرض من المشية فاذا اذ لك لفظ المثل
 علم ان المراد تشبيه الحال بالحال وقوله استوقد بمعنى اوقد وهو كقولهم
 استجاب بمعنى اجاب هذا قوله اكثر اهل اللغة وطالع عبيد اسبرود
 اى استدعى من عتبه ناطا للضيا والسين للطلب فلما افاضت اى الباء ما حوله
 بعال افاضت الما بفضا واذا ما غير ما يكن اذ ما متعديا بفعال افاضت
 الما في نفسها وافاضت غيرها كلاهما لغة بعلضا الصبح صبحوا ضوا
 واذا مضى افاضه واذا مضى الى الما وافاضت الما كذا اى امتد وقرا محمد
 للسمع ضات تغير الف وحوله صب على اللف قال الفراء شبيههم
 وهم جماعة بالذى استوقد نارا وهو واحد لانه شبه الفعل بفعل كانه قال
 مثل فعلهم كمثل فعل الذى استوقد نارا والفعل الواحد يكون الواحد
 والجمع وذلك انه مثل الاتفاق وهو كقوله تدور اعينهم كلتى غنشى
 عليه يعنى كدوران عين الذى غنشى عليه وكذلك ما تعلمكم واعينكم
 لا كغيبين فاحد اى لا كخلق نفس وكعبث نفس لو كان لا للتسبية للمعنى
 لما كان المجموعا كما قال كاسم غيب مستند وكانتم اعجاز علم تم قال

ذهب الله بنوهم على الجميع لانه رجع الى المناهدين وقال بعضهم
انما قصد على اللفظ وجمع بنوهم على المعنى كقوله والنبي جابله بصدق
ثم قال اولئك هم الملقون على المعنى وبما في مسه قدما في ذلك
مورد ما عن الجميع بما في اللفظ الذي وفي الشبه اللذان والذى للجمع قال
ان في انباري النية هذه الابه واحدا في اللفظ والمراد منه الجمع والواحد
له وحار ان وضع الذي موضع اللفظ منهم محتمل الوجهة مثل قوله
اوصى ما لي للذي عن اوجه معناه للغايب والحجيج وهو مثل من وما
ووحدا للفعل وقوله اسوقه لانك لذي وان قصد به الجمع فهو موضوع
للوحد والفقوا على ان المراد به الجمع وعلى هذا الكناية في قوله بنوهم
يراجعه الى المستوفين وهو جواب فلما في الظاهر والمعنى جميعا وقال
صاحبك لعلم العله في صيد الذي وجمع الكناية في قوله بنوهم ان المستوف
كان واحدا من جملة قولي الاستيقاد لهم وكانت الكناية في الاستيعاب
عنه خصوصا دون اصحابه لقوله ذلك دونهم ولما ذهب الضور جمع
علم جميعا فرجع الخبر الى جامعهم لما عنده قال العاصم وكان في
طريقه في احسن ما ذكرناه وذلك ان هذا الميل صر به الله تعالى للظاهر
في تخليهم بظلمة الاسلام وافتاعهم به محسوبا في دماهم وحرهم وخطوا به
اموالهم وشادوا كوا المسلمين في اعيانهم وما سكرهم وكان يتألم ولها في
الدنيا كما لغيا في ظلمة الليل فعلى قوله في اسحق المثل وقع من علمهم
بالاسلام ومن لما راى استضاء بها والمثل اذ اوقع من الحالكين حال
المناصين وحال المستوفين وعلى ذلك الضم المثل وقع من
سبه كلمة الايمان بالاستضاء بالمار ووقع من مثل الحال بالحال
ممثل الفعل ما الفعل والرجح ذهب انه بنوهم بعق اطلاق الله
المؤمنين على كفهم قال وكذا ان يكون ذهب الله بنوهم في لرحن
اي عذبهم فلا يؤلم في الحقيقة لان الله تعالى جعل للمؤمنين فضلا يسبح
بين ايديهم وما يمانهم صلب الكافرين ذلك اللفظ وتسل انما قال منهم وللمذكور

في اول ليله المار لان النار تنال على الخرد والحراقة وذهب بنورهم وفتت
 الحراقة عليهم وقوله ذهب الله بنورهم اي ذهب نورا للعدوه واما ما
النفس في رواية الواجعي والكلبي ان اية نزلت في المنافقين يعني مثل هؤلاء المنافقين في
 نفاقهم كمثل رجل ارتد نادا في ليله مظلمه في مقامه فاستنابها واستند في
 وراي حوله فاقفي بما يحاف ويحذر وان سنا هو كذا كذا خطفيت نار مني
 في ظلمه خائفا متحيرا فكذا المنافقون لما اطروا كلمه الايمان استناروا
 بنورها واعتروا بعزها وامنوا من القتيل واليسى وما كفي المسلمين ووارثهم
 وقاسمهم العتاييم وعصوا دمايم واكالاتهم واموالهم فلما ماتوا عادوا الى الظلمة
 ونفوا العذاب والنعمة قال مجاهد اضاءة النور انما له لي المسلمين الهدى
 بالعرفان وذهاب نورهم ايمانهم بالمسركين والضلالة والكنابيه في قوله هو
 يرجع الى المنافقين لان المسلم مصروب فهم وهو قول الزجاج والعرا والاكبر
 ويحوزان يرجع الى نور المستوقدان في معنى الجميع وهو قول الاخضر
 وقال سعيد بن جسر ومحمد بن كعب وعطاء ومان ان الاله نزلت في الهوى
 وانظلمت لهم حرمح النبي صلى الله عليه واله وانما انهم به واستفاحهم على
 المشركين معنائه ثم لما عكفوا به وهذا معنى قوله عطا عن لعن عباس
 وذكر عن ابن مسعود عن ابن عباس من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم انها
 نزلت في ما سرخ خلوا فحيا اسلام قبل المبعث وقبل الهجرة ثم ما نفوا
 قال ابن عباس في رواية عطا ان قرطه والنصروي فتقلع وردوا
 من الشام الى ثيب حين انقطعوا اليه في نية اسرايل وانضت الى العرب
 فدخلوا المدينة مسطرون للنبي المبعوث من العرب وكانوا سهدون له
 بالنبوة ويزعمون انهم حاوانصرة فنوا الحصون المحفوة بناد هجرته وكانوا
 يستهجون على المشركين معنائه فلما حياهم ما عكفوا كنفوا به حسدا ونفعا
 وخروا على راسهم حتى لا يقبل اليهم وعلو اكليم حتى لا يحوزها
 غيرهم ذلك الايمان الاول هو الذي اضا ما حلم وهذا الكفر بعد هو الذي

تعالى

ذهب الله بنفوسهم وتركهم فطلمات كاصروف قال كلما اضات ارسل الله
 وحامها فاطماها كذلك اليهود كلما اوقدوا نارا للحرب اطفاه الله
 وقال ابن عباس في رواية عطا مثل قول مجاهد قال لما امر النبي صلى الله
 عليه وسلم باليهود هذا والله الذي الذي يشبه موسى ولما راوا وقوعه لهد
 ارتدوا واشركوا وقوله تعالى هم يكلمونك فيهم لا رجوع قال اهل اللغة
 اصل الصم الانسداد والمكروه في اللسان لا يمكن مع الاعتماد
 على محارج الحروف وصل الا حركه التي لها حرس ومن ولد لهم كان اكم
 وصل هو المسلوب العواد الذي لا يعي شيا ولا يفهم وادفعهم على اسبيا
 اي هم كذلك كقوله المأمون اي هو كذلك وفي رواية عبد الله صابك انما
 على معنى وتركهم كذلك وحوز ان يكون على لزم او على الحال او القطع التفسير
 واما التفسير قال ابن عباس هو بيان والحسن السدي اي هم صم عن
 الهدى فلا سمعون بكمنه فلا يقولون عمى عنه فلا يسمونه قال ابن
 عن الحق فهم لا يرجعون عن ضلالتهم ولا يتوبون قال السدي ولا يرجعون
 الى الاستقامه وقال ابن عباس هم عما حابه محرم القرآن كمن لا يسمعون الله
 عمى عن الهدى ولا يرجعون بدها فكلون ما حلدونه من صفته في التوبة و
 معان لكلي لا يصرف الهدى قال السقايد لا يسطفون بخبر لان الله ذهب
 بنفوسهم واما المعنى قال الصحاب للمعاني لم يذمهم الله باحلال حواسهم واما انهم
 لا عرضهم عن الله في ايات الله واضراهم عن طلب الحق واصلهم على
 ما الفرو من الكفر فهم الفهم الكفر واصلهم عليه لا يرجعون عنه ولو كانوا
 صابك انما في الحنفه لكان لا يصح لقوله ولو سا الله لذهب اسمهم المعاني
 والسمع يرد على اللغة بمعنى الادراك قال الله تعالى لا سمعون فمنا لغوا
 وقال ما سمعون الا صوته ويرد بمعنى الفهم قال تعالى حرا عن الكفا
 لو كما سمع او عقل وقال فانك لا تسمع الموتى ثم قال ان سمع الاموات
 يا ايها الذين آمنوا سمعوا الطاعة واليهود واليهان سمع لهم من حمد
 الحجاب وكان كاسمع ما يقال لما لا يسمع وقال سمعوا وطاعة

قال الله ولو انهم قالوا سمعنا واطعنا هذا الصم المذكور في هذه الآية بحور
 ان يرايه بايا والسمع الذي هو الفهم وانسراح الصدر وكوزان برادته بايا
 لبقوله مما انما الحقتم اها ميم واعراضهم والعرب تسمى من بكره سماع حتى
 واستغفله اصلا لانه ذك ككلامهم الذي احاسه له وقال فلون ابا لهم
 انهم لعدم سماعهم سماع القران واما لم سفوانه لانها ذهب نوزهم
 وتركهم في ظلمات وختم على سمعهم وجعل على ابصارهم ساق والجهان
 مقاربان في المعنى الا ان لقد على الوجه الاول اعلمت الحرة على الباني
 اعلم وقال المشو سطلون اسم لم يذروا وحسب سيم في طلب الحق لا درك
 واسعوا به الا اسم عدموا ذلك اخطا والاصواب فصلوا وادركهم السقا
 فلم يسمع لعدمهم بالحواس التي خلقت لاجل الاستماع والاستعداد لم يسمع
 اسمعهم وعيونهم لا درك الحق ولم يجمع منهم لطلبه قال تعالى ولعلم انهم
 لا سمعهم وقال سيد البشر اعلموا انك مكرما مخلوقا وقال طوق الجنة
 وحلوا لها اقلا وقال اذا اراد الله عبدا خيرا استعمله بعباد اهل الجنة
 الحديث وقال في دعائها عوذ بك منك هو هدا الذي ذكر
 اهل الفسور واهل المعاني بحوم على قاعده البكر والحكمين لكنهم كما يملو
 لا جانب القدرور كما يملون الخائب الحمر وليس لاحد منهم قدر على تقدير
 الحكمين معا وما ان المعروف والمسافر حكيم متطرف ما ر وما ان يوبه احكاما
 في الثاني احد وذلك من اسرار النبوة ومعنا بح الغيب وعلم بابا لعلم
 ومن عنده علم الكتاب ولما كانت الايات في تعبيرها حال المتخفين كمثل
 انعلم بفعل من اسوقه نادا ليستد في تعاقبه ومصر بها غيره وكانت
 النار ما يطلب منه العرضان كذلك لا يسمع سفع به نفس المتنافق
 من عجمه النفس والماله ومصر بنوره وشده وهداه وكان لا سلام
 ما بطلت به العرضان فلما اضات ما حوله بقدرها ذهب الله بنورهم
 مثل ضيا اسلام المنافع هنا ملك النار على قدر سليمه وطلعته ومثل
 اعراضهم عن ذلك السر عند الشياطين الذين خلوا اليهم بانظفا النار

الاصحاب

الطائفات

وذهاب نورها ومثل ظلمات لكف الباطن تلك الطائفات ومن يقى في
 كيف نصر الطريق بل يصير كالاصم الذي لا يسمع والابكم الذي لا يطق والاربعي
 النعماء بسبب فهم لا يرجعون وهذا ان علمه على المسلم ثم يعله الى المثل فهو
 صحيح وان حلتته ابتدا على المثل فهو ايضا صحيح وهو عبارة عن البيان
 منهم اذ صاروا صامعا عن الحق وبكما في الحق وعمياء عن الحق فهم لا يرجعون الى
 الهدى ودين الحق وهذا الحكم عليهم حكم المفروغ كما ذكرنا في حق الدر
 حتم الله على طوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة فهم لا يبصرون
 وبالحكم المفروغ لا يرتفع حكم الميساف في ان تكلف عليهم ما داموا هيا
 وهذا العالم وهذا الكعبه وفهمها ذات السموات والارض وذلك العالم
 وسدا حرا في الامثال المضروبه في القران فيقال من اهداهما بيان
 حال المثل وايها حال البرهان بالمثال والناهي سان حال المثل بالمال
 كما في هذا المثل فانه كما من هذا المثل حالهم في النفاق للحال كذلك
 تبين في عالم في المال انه معنى لهم يوم القيامة على الصراط يوم سطر في عنهم
 كما قال الله تعالى هم يقولوا لعلنا قنونا والمنافعت للذين منا وانظرونا
 بفتيس من فؤادكم قيل ارجوا واداكم فالتمسوا نورا وليس لهم رجوعه فقولا
 على الصراط صامعا كما عميا فهم لا يرجعون والظلمة ان المثل في المصاحف الذين
 سبق ذكرهم حق سطر الكلام باسبغ فيكون قوله مسلم واجبا لهم ومن قال
 انه في غيرهم من اليهود والمشركون فقد تنطام الكلام والقتل غير
 صحيح وسدا حرا في المثل انه تعالى حال مسلم كمثل الذي امنه قد نادا
 ولينقل كذا الذي هو عقد وكذلك جميع الامثال في العزل والسعال ميل
 الذين حملوا التوريه لم يحملوها كمثل الحمار ولم يعمل كالحملة والسعد ذلك
 ان الموجودات المتشابهة لا يحد لها خواص واحد منها في اخر سواه
 وليس ان كان حازا ان يوجد له عزله اما متشابهين في الذات واما
 متشابهين في الهية واما مساوئين في المقدار ووجدان مما لا يحل
 الاطلاق بل اهل الحان يوجد مجموع خواص واحد من الموجودات في اخر

سواء فنز الواجب ان يعالها انهما كالمماثلين وليسا امثلين فان المثل في
الحقيقة هو ان لا يعوته شئ من اوصاف المثل به وان الشواذ من البيات
مثلان على اصطلاح المتكلمين ولكن حدة المثلين عندهم هما المسر كان
2 لا اوصاف للذات ولا خلاف ان الشواذ من احوالها بالمحلين والزمانين
تتدفقاته شئ ما من اوصاف المثل الساني ذوله تعالى ليس حمله في
تفصي ايات المعجل بل ايات المثل على الاطلاق في الموجودات اذا كان محال
فهو في حقه تعالى اعدت فيهما واشاره محال فالعقول سالمة عن يوم مثل
في تعالى ومعرضه لوجه شئ كالمثل فان الله تعالى المسبب عن العلق
وفي وجود شئ كالمثل له اذ السببه كانت بمنه واليه لا غير فاذا قوله تعالى
ليس كسمله شئ معناه والله اعلم انه ليس شئ من الوجودات مما يجوز ان يكون
كالماثل بجهه من حيث الالاء على طريق الذات ولا على طريق الهبة
ولا على طريق المقتل فانه تعالى مقتدس عن ذلك كله ثم جرى المثل في
جميع الازمان على ذلك المنهاج من اللفظ فعال مسلم كمثل كذا او كذا ووجه
المثل بالممثل به على ما يمكن وان كان لا يتصور ان يكون مثالا من كل
وجه وسداخر ان المناقضين بعد زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم
من الجوارح المارقين والفاسطيين والماكين وغيرهم من امرا الجور
وولاه الظلم الذين انقضوا المعاداة التي واهله قد استوقدوا نارا من
حتى استنصوا وابودها زمانا على مقتل الايقاد فلما اضاءت ماحوله
وتمتعوا بها ذهب الله نورهم وتركهم في ظلمات من المعاني وطلما
من الضلالت لا مصرون الهدى والاصواب ولا هتدون للاالب وقد
قطعت سم الوصايا والاسباب فهم صم بكم عمى لا يرجعون الى اصحاب
المحوف وسداخر في الجيم اليكم العجلى ربه تعالى ايات امره بقرا
في القرآن وسمع واما حلقته منصف العالم وعقل والى صلى الله
انما عتد لبيم ايات الاموية في القرآن وليرى ايات الحلقه في العلم
فمن التي اليه سمعه وبصره لبيم وبصر خلق الله تعالى سمعا وبصرا

لخير واسطقا لرسوله وحسن لقبوله وقال ان تسمع الامن يومين آياتنا
 ومن اعرض عنه فلم يسمع منه الايات الامرية ولم يصير بصيرة الامات الخلقه
 سبلا الله تعالى عنه سمعه ويصره هالك لا يسمع الموقى ولا يسمع الهمم الدعاء
 اذا توامد يرون وقال لهم قلوب لا يفقهون بها الله وسترا خزائن من
 لم نقل بالسمع فليس له ان يتكلم فكان لكم به اولى ومن لم نقل بالعقل فليس له
 ان يصروا كان لعمى به اولى ولكل لثة من هذه الالات مبداء وكما ان فمدا السمع
 ان يسمع الاصوات والحروف وكما ان فمها وان يفهمها ويسبل الحو منها ويرد الباطل
 ومبدأ اللسان ان يتكلم بالحروف والكلمات وكما ان فمها ان تصدق
 ويرك الكذب ومبدأ العين ان ترى الالوان والاشكال وكما ان فمها ان تعبرها
 فمها والهدى وعند الضلال فاذا كانت المتكلم والكلمات محتمة لهذه
 الالات كانت هي موجودة في العالمين وان كانت الكلمات من خلقه عن
 الالوان كانت المباحي معادومه او كالمعدوم فغير المنزلي عن قوم هذه
 لحوالم باهم سمعكم عي فهم لا يعقلون لعرف انهم في الحال كذلك وفي الملك
 محشرون على مثال ذلك قوله جل وعز اول صيت من السافه طلمات
 ووعده وبقوله صاب الله تعالى مثلا للمنافقين لحوالم اكد ذلك المثل
 ممثل الحواضخ من الالوان والحوالم في الخلو والملك وامين لاحكام الله
 والهران في فهمه وبعدهم كمثل الذي اسوقد نادا ومثل الحوا لم
 واحكام الذي كصيب من السماء والفر من المثل ان المثل الاول تشبه
 الاسماص بالاسماص والمانى سبيه الحواك بالحوالك ولذلك قال الاول
 كمثل الذي اسوقد نادا وقال المانى كصيب من السماء وان كانت الحواك
 مدحه في ذكر مثل الاسماص والاسماص مضمونه في ذكر مثل الحواك
 قال اهل المعاني من اللغة لو دخلت هاهنا لا باحة لا الله والمعنى
 ان المثل هذا المثل او مذاك ما يقع كما قول عائس الحسن او ابرسرين
 ومثله قوله فحق كالحجاة او امره تقوى وقال ابو بكر الانبياء
 او دخلت للمصير والتمس بعني بعضهم شبهون هو لا وبعضهم هو لا

النظم

اللغة

ومثله قوله فجاءها باسمنا يا تا أو هم قائلون أي بعضهم في التثنية وبعضهم
 في القليلة وقبله معنى الواو وال فأنهم بعد عن سبطي ما في بحر ليعنى
 نقاها وعلى فخرها أي وعلى فخرها وهو أحسب الفدا ونقدير الكلام
 أو كاصحاب صيب محذف المضاف للدلالة ما في الكلام وهو قوله يحملون
 أصابعهم وقال ابن عباس للصيب المطر لسببه وهو ما حوّن من صاب
 صوب إذا ارتك ولا يقال صيب إلا مطر الحوّن قال الجوهري وعنه للصيب
 السحاب ذو الصوب والصوب نزول المطر والصيب على وزن فاعل
 وأصله صيوب عند البصرين مثل صيبه وهين وصيب وعنده
 صيب على وزن صعب روى جوهري عن الصعالي قال أو كصيب من السماء
 هو السحاب قال الزجاج يقال لكل ما علا وارتفع ورسما يسوق السحاب كما على
 فاطلك وكل سقف سما قال الله تعالى فليهدن سبب إلى السماء والسماء
 السماء عند العرب مؤنث لأنها جمع سماء والسماء أصلها سماء وإذا كنت
 العرب السماء فاعنوا لها السقف والسموات جمع الجمع وقال بعضهم السماء
 وروث قال الله تعالى لسماء مطربة وقال إذا السماء انفطرت وذلك السماء
 من اسم الحساس كوف واحدًا وجمعًا لقوله ثم استوى إلى السماء فسوى فيها
 فيها طلمات أي في الصين وصل معنى الليل كناية عن غير مذكور وسيل
 في السماء والمراد بذلك السقف لو على لغة من ذكرها والطلقات جمع
 ظلمة وقوله ورعد وبرق لرعد هو الصوت الذي يخرج من السحاب
 والبرق هو النار التي يخرج منه قال ابن عباس لرعد ملك يسوق السحاب
 كما يسوق الحماضي إلا أن الحداية وهذا قول مجاهد وعكرمة وطاؤون والكر
 اصحاب ابن عباس فالواو لرعد الذي هو الصوت سمى باسمه والكر
 الرعد ملك يسوق الله به وقال لذلك الملك رعد وصوته رعد قال
 والبرق يصغ ملك يسوق السحاب قال عكرمة لرعد ملك يسوق السحاب
 موكل عليه ونحوه قال شهر بن حوشب وقال فاذا امرت السحاب صحتها
 فاذا اشتد غضبه طامر في النار وهي الجواعق وروى ابن جاعقة

التفسير

سألوا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرعد فقال ملك وموكل بالسحاب
 بيده محاريف من نار نجر بها السحاب ونسوقها حيث أمر الله
 قالوا ما هذا الصوت الذي سمعته قال صوته قالوا صدقت وعن علي ^{رضي}
 قال الرق محاريف أي ملائكة من جنودهم و هو قول مجاهد وجماعه والوا
 الرق مصغ ملك نجر السحاب والمصغ هو الضرب و يروى أيضا عن علي
 وابن عباس رضي الله عنهما قال الرق ضرب مسوط من نار يرحى الملك
 السحاب وهذا في معنى المحاريف وقال أبو الجهم الرعد الرخ والبرق ^{العاني}
 الماء وقال هو رخ محتوي تحت السماء وقد استدل بما وروى هذا القول عن
 ابن عباس قال علي عليه السلام أبو الجهم رجل من أهل اللغة كان على عهد ^{عباس}
 وقبل الرعد صوت اصطكاك لأحرام السماء وأما الصواعق فهي جمع صاعقة ^{اللغة}
 وهو الشد من صوت الرعد ينفخ معه قطعه نار تحرق التي عليه
 وتسل الصاعقة على البرق من السماء وتسل المراد بها الصوت الشديد
 من الرعد تعنى منه على من سمعها دعوت له قال الجعلوني أصابعهم
 إذا نهم من الجواعق حين الموت تعنى مخافة الموت وهو نصب على
 المصدر وتل يرفع حرز في لثنته وهو مفعول قال الزجاج ليس بضمه
 لسقوط اللام وإنما هو في أول المصدر أي عند ونحو ذلك قال الفراء ^{النحو}
 نصبه على الحال أو على التفسير وإنه محيط بالكافرين أي مهلكهم
 وجامعهم في النار قال الله تعالى إنا أن نحاط بكم أي نقتلكم جميعا
 والأحاطة استعمال بمعنى لعلم كقوله إحاط بكل شيء علما واستعمال بمعنى
 الغلبة أي قدرته محيط بهم فلا يحصل لهم عنه فعل في أول إحاطة بالكافرين ^{فمن}
 أهلاكها وعلى لما في إحاطة بهم علما للحارم على عالم وهو معنى قول ^{الزجاج}
 أو إحاطة بهم علما لطلع رسوله على صوابهم وعلى الملك هو قول مجاهد
 وابن عباس في رواية عطاء والحسن قال ابن عباس إحاطة مني قرظته
 بالفضل ومعنى النصر باحلامهم وقال الحسن هو من نورهم حتى يحرقهم ^{التفسير}
 بكفرهم قال الله والله من وراءهم محيط وقتل معناه أنهم في ملكه

اللغة

القرأة

المعاني

التفسير
والمعاني

لا نفوتوه ووجهها الى بكاء البرق يحذف ابصارهم اي يقرب يقال كاد اذا
 قريب من الفعل ولم يفعل فاذا كانت اللفظة نهييا كانت المعنى اساتنا واذا
 امت كانت نهييا فهو كاد يضرب في هذا السات تحت اللفظ بمعنى المعنى ان
 معناه قرب من الضرب ولم يضرب واذا اقله ما كاد يفعل كذا هذا يعني في
 اللفظ اسات في المعنى اي فعله بعد ابطا وقوله يحذف ابصارهم اي تحلسها
 وتستليها والحذف احلاس سرعة وهو يحذف المشي يحطفه وراي يحطف وقرأ
 لئن لم استحق منكم الجوع الشديد فادعهم وقرأ الحسن بكسر ايماء والطلع
 الشد يلدنوع الكسرة وقرأه العامة بالحذف فلما اضالم اي مسما
 اضالم الروي لم واذ ان كان بعد ما قال المفعول محذوف فكأنه كل كما اضالم
 الطريق ويحوزان يكون كانا بمعنى ضا واذا اظلم عليهم قالوا اي اظلموا ووقوا
 محيرين اي متواصوت المحيرة في الظلمة لا يدري ان الطريق ثم قال
 ولو شاء الله لذهب سمعهم اي باسمعهم الطامس واطصارهم الطامس كما ذهب
 باسمعهم الباطنه واطصارهم الباطنه حتى صاروا اصما عيالا سفوف بعم
 الدنيا كما صاروا اصما عيالا سفوف بعم الاحسن ثم قال ان الله على كل شيء
 والسمع لفظه واحد والمراد منه الجمع كما قال تتداهم طرفهم واليد تهم
 وقوله فان طين لك عن صمته نفسا ذاك لتحتاج في هذه الآية وهذا
 ايضا مثل صر به الله تعالى للمنافقين جعل حق الاسلام لهم مسلا فلما سالم
 فم من المشد ايدى والخوف مشتهه بلص المذكور وجعل استصوب
 بمنزلة لبق مسلا لما استصوب به من الاسلام وباناسهم من الخوف في
 البرق مسله ما يحافوه من القتل والذليل عليه قوله بحسبون كل صيحة
 عليهم وقال ابن عباس المراد بالبصر العوان منه المطر المنزل من
 السماء بالهات المنزل من السماء لانهما من حيوع لا يلبس والقلب نسبة
 باصحاب مطر واد بالطلحات ما في العرف من ذكرا للفظ والفتن الاموال
 فشبها بما في المطر من الطلمات وسبته ما خوفوا به من ايات العبد والجر
 وذلك لما في المطر من العمد وشبهه حج العرف وما فيه من اللسان والنود

وذلك تقابا في نظر من ليرق وما فيه من الصواعق مشبهه ماى العبد
 في الاخر والبعث الى الجهاد في العاجل واصحاب المطر اذا استند عليهم
 وضع الصاعقه سدوا اذا نهم حرف الهلاك كذلك لما دعوت والمهوى
 واكفروا بسدوت دانهم لئلا سمعوا حج الاقران حمل الربا قلوبهم
 مودى ذلك الى الايمان بحم صلى الله عليه واله وذلك عندهم كفر والكفر
 موت او ائلا سمعوا ما نزل من العزيم عافيه امضاحم والابن عباس
 رواه على بن طيحه في قوله تكاد البرق يحطف انصارهم بكل حكر القرآن
 يدل على عورت المنافقين كما اضاهم مشولفه اي كلما اصاب المنافقون
 من الاسلام عمرا لظنوا وان اصاب الاسلام مكنه فاموا الرجوعوا الى الكفر
 وذلك قوله وانما اطعم عليهم فاموا وموسى قوامه من الناس من يعبد
 الله على حرف وقال بن سائس ايضا هم اليهود لما صدر رسول الله صلى
 والواهدا والله المنى لدى شرباه موسى ليرى له رايه طماكت يا حدار تدوا
 وسكو اوقال ايضا اذا نرى عليهم سى من العزيم صدقوا واداروا
 علمهم سى ما كرهون وصوا وراى ايضا من المنا قول دا كرت ما سته واله
 واما بنته عافيه ما الى الاسلام والى اهله واذا امت اموالهم وهلكت
 مواثبيهم واصابهم اللبلا فاموا متخبرين هذه رواه عمر عنه وروى عنه
 ايضا قال هذا مثل ضربه الله للمنافق لحسه لا يسمع صوتا الاطن انه قد
 ولا يسمع صياحا الاطن انه هلاكه وفيل كلما اضاهم مشولفه يعنى المنا
 اذا اطروا كلمه الايمان امنوا وصار منهم نور واذا ما نوا عادوا الى الظلمه
 وصل يحلون لصاحبهم واذا نهم حوقام الوعبد ومن لى نزل هم سى
 كرهونه والله قد اعطت قدرته هم بكل ضوالحق جعل عليهم صدكمون
 بالحق كلما اضاهم الاسلام واهله عمرا وحرا اطانوا واذا كان
 بخلافه ودفوا وروى عن السدي ان رجلين باقوا برابعتين رسول الله
 صلى الله عليه وسلم الى المسكين فاصابها المطر الذي ذكر الله في هذه
 الامه الطريق فاصحابا ما رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقن

الاسرار

صرته لمن أسأله في علمه ثم أخبرهم عن
 له قال وأنت الله لذمتهم وابعارهم ولما تبع أي
 وابعارهم التي عاشوا بها في الناس وسبل ولما ذهب سمعهم
 عتوه لهم على ما تم وكان أهل القدر ولو كان المراد بقوله صرته
 صار بيا وعنى على العفة ذلك المثل الذي هو البصام والمعاني لما كان
 لقوله وكنت الله لذمتهم وابعارهم وبعده أن المفسر
 وأهل المعاني ذلك كبريا أوقات في هرب المثل الثاني للمثل وجاء لو اطمى
 كل لفظ على كل منزلة من المناجيات والجميحت الاحتياط في
 لا هرب تأقوى يمكن بشرط أن كل أصل اخذ وإذا حملوا المصنف
 الساعى للمرافع على حمله الدين الاسلام وذلك في جامع لوجه الظاهر
 وسبها للضبط والمطر وأولوا البر مثل المناجيات كمثل أضواء من
 من السماء وكما هو المرآت فقد مثل المناجيات للمؤمنين والصواب
 الحكمة ما الله تعالى ذلك المطر مايات الوعيد والطلمات في
 الكفر وفي ذلك نوع يكلف فيواعنة الطبع ولا يناسبها للفظ قال الخازن
 وحدث الاسلام كبر حيرة وانه ونور وشفا والمطر الذي صر به الله مثلا
 للمناجيات كمال طمات ورد عذو بقره لم يذكره طاهر أخيرا تطيها
 لذلك المثل على أحوال المناجيات فالأولى والله أعلم يقال إن المثل وقع
 لعرب خال المناجيات بحال مطرفه طلمات ورعدو برق ما يعاك
 فكر في المثل الاطش بينهم من اسوقه ناوا وذكر في المثل الثاني
 بشبههم بأضواء بطخا خيرة بل كل طلمات ورعدو برق فالطلمات
 ما انكثروهم وعناهم بالمعروف والرعيفات كما انكثروهم بأسماعهم
 وابعارهم من اطلاق الباطل ويحسق الحق كسنا عليهم وتوينا لعلمهم
 وكان كل محبة ضالقة من الضرب عن الوهم للسكوت في القول والكنك
 في الحكمة والموت أو المثل في الدنيا والحقية والكنك الاخره وكذا ان
 احاطة الله والكافور مستغفر الخزان كل مثل من انكثروا في
 ما

مقصود

مقصودا بصحى المثل نحو فان المثل من كل وجه ليس يمكن كما ذكرنا والمقصود
ها هنا في التلميح به واحد وهو الكون الاول من عالم انه كيف يشبه الخلق
في المادى الى صلت ما حملهم ساعة ثم لطعان النار وذهب الله من مريم
وهو اشار الى الكون الثاني من عالم وكذلك كيف مشبه الخلق والبرق
كلما انصاهم يشوا فيه وذلك ايضا اشار الى الكون الاول من عالم الا
انه اسرع ابطاف من الاول واول ابعاعه وبسبب فيه وقوله واخر الاظم
علمه ولمواى تخمينه من ذهب الله ففهم ايضا وذلك اشار الى الكون
الثاني من عالم وهو ان المثل يكون في النار اهرب مما المقصود ان ذلك
يشبه احوال احوال وهما السرعة زوالها لا يدان صاحبها بغيره انضار
الحان وسلوك الطير فالرعد يقم اسماعهم والبرق يحطف اعيانهم وذلك
قرب الشبه بالهم المحيد عليهم كالرعد يقم اسماعهم ويذوق الخوف لهم كالبرق
يحطف اعيانهم ففهم ايضا منها الا على حاب السمع والبصر طوبى الله
لذهب سمعهم وابصارهم الطامى بذلك الرعد والبرق كما ذهب سمعهم
وابصارهم الباطنه هذا الرعد بعد الالام وهذا البرق برق تخفى الخلق
وسر احوالها كما ان المثل يشبه احوال احوال والحال والشبيه الى الابد
فالمالك عالم فلال كمثل صيب من السماء صوت على انواع العذاب فيه
ظلمات ورعد و برق والظلمات وطبقات البرق بعضها فوق بعض واما
الرعد صوت الرامه ووعظهم بصوت الرامه والكبر برق منه برق يحطف
الى صراخهم في الدنيا لم يسمعوا الخلق سماع طوبهم ولم يصرروا الخلق بصاير
عقولهم واولول كما سمعوا وعقلوا كما في الصحاب السعير وسر احوال
المتاحين بعد ان يرسوا الله صلواته عليهم ولم يذموا كالموت وهم متعريف
وبابهم للخل ويكون له دولة ورعد و برق فمنهم من استوقدنا واطمئنته
عامه ومصرع حوله من الخلق والنعيم وهو غير شراخ الاسلام والدين واليهين
له منها الا الاسم الطامى من ريب ايمه مؤثره وتركة في ظلمات السعير منهم
من واتيها للرواف نصيبه من العذاب ظلمات وهدى برق من الظلم والظلم

السؤال

دأب

والغلبة فسمعها من كل ما افاضت الله به مشى فيها وكلما اطلت عليه
 قام متحيرا وبهيب الله بنوره وعظي به لحاظته بالكارهين وقد سهدت
 عليهم اعنى على من ادعى الحق والامانة والما رة باذكاره من المتع بالذنا والاعتقاد
 من اجل الامارات لولان وصدمه ما شاعدا لعيان قال الله تعالى من كان يريد
 الحبيبة الدنيا وزينتها يوف اليها اعماله وما هم فيها الا بخسوف اولئك
 الذين ليس لهم في الاخرة الا النار وحبط ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا
 يعملون وسد آخر في الاشارة الى قوله من السحاب والريح والرعد والبرق
 ويركلم الحيا كما في باها احسام مائه تتصلع بحارا الى الحوا واحسام ماره
 تتصلع دخاما الى اللوم صلاها الريح فتحاها ركا ما وصلها فواصل من الحوا
 مسجلا لله في الفتحات فما كما اسماكت موافق الاول للحرارة التي
 حلت فيها منزل مطرا كما معدت تحاطا فان كان الهمد اسد صرا حلهما وبلما
 ورد اعلى قدر لفق والسنة فيه واذا تحلها الريح فصكت بعضها ببعض
 لا وحدث من جلاله سرعة حدث فاصوت بفتح او قلع بسبب ذلك رعدا
 وقول للصوت على قدر شدة الفتح والفتح يحدث من الاصطكاك صوتي
 الحو وسحق رقا وقول لصوت على قدر شدة الاصطكاك ثم في الهمد احسام
 فيها زمينية مشعل كالشهب خصوصا اذا صادها الاضواء المارة استخالت
 نار اوربا برك محض كالحديد او صاعقه كالنار في الرياح وعلى هذه
 سائر الاما والخلوة المصطهر في الجوارله او صاعقه مثل الهاله وادراك
 لكل كلب وقوس فرح والسموم والاموال التي ترى في الافق وهذا
 ذكره بقدر المحسوس من حيث هو جسامي محسوس وادراكه وانقدر
 المعقول فظاهر حيث هو روحاني معقول واما ورد في حكمه النوع انه
 ما من شئ محدث في العالم الجسماني محدث الا دعه كلمة فعله من امر
 الماري تعالى ولا يكلف الكلمة الهمسية بل روحاني مسعد الحيا على المنور
 ولا يحلوا المحسوس في المعقول ولا الجسماني من الازعاجي ويكون ملك
 موكل بالسحاب من وزجهه وذلك هو تسمية من تعالى سبحانه في شئ

الرعد كجاء والملائكة من خيفه فانه لسائر الرعد فقال هو ملك
 وتارة موسى الى الملك فقال هو رعد وكذلك ملك كل ملك بالريح والملك
 الموكل بالبار والملك الموكل بالارض ومن الملائكة ما هو كل او كل ومنها ما هو
 حذر او جردى ويكون مع كل المطر مثلا ملك كلى ويكون مع كل مطر منزل
 منزله ما ملك جزوى ولو لم يكن كذلك كان الخلق عمسا والوجود انصافا
 والحكمة في صلاح العالم باطله والايات في الخلق والامر والمبدأ والمعاد
 عطاء قال الله تعالى وما انزلنا من السماء من مطر اعين حتى
 اذا قلت سبحا باقتنا الاستغناء لبلده ميت فانزلنا به الماء فاخرجنا به من كل
 الثمرات كذلك يخرج الرقى لطهر مذكروا سبحانه ما اعظم مثانه
 واحاديدهاته كيف ذكر المحسوس من حيا بالمعقول وكيف قدر الامر
 على ملقى ومن وقف على الحكمتين اعنى حكمه الفلاسفة في تصدير الامار
 للطوبى وحكمة النبوة في تصدير الامار الى امرته تعرف ذلك الفرق منها مثل
 ما بين القام والاهل وان الفرق بينهما مثل ما بين الطولانية والاضرب
 قوله جل وعز يا ايها الناس اتقوا الله واعلموا ان الله خلقكم لذكرا له تعالى
 اخرا الامل الكتاب اعنى اليهود المجاهدين بالحلاف والسفاق والمجاهدين
 بالا سلام الطاهر والمنافق عتق ذلك مخاطب اهل مكة من البشر كيهن
 فالهم الحمد عليهم بالايات في الخلق والرزق التي تدل على التوحيد وبني
 البرية واثبات الله في سورة الفرقان ويحرمهم عن الامانة مثلها وقال
 ناهي الناس مال حسن وعكرمة وعلفهم والضحك والزهدي كل ما في
 العرف يا ايها الناس فهو خطابها ملك وماها الدين لمنوا فهو خطاب
 المدينة وقل يا ايها الناس اتقوا الله والحقن يكون خطابهم للمؤمنين
 باستلامه العباد وللكافرين مايت لا العباد ولا يعرف ندا واي حرف
 محصين وواهم مبهم معنى على الضم وبها حرف فبنيه ماها مركب من ثمة حرف
 بدله كل حرف عن معنى وقوله لعبدكم الاصلح العباد المحموم والطاعة
 مقابل خلقكم ولم يكونوا امشيا لكي مضوا الشرك وتوحدوا الله اذا امرتم

الانجيل

التفسير

اللغة
والمعنى

الخوا
واللغة

المعاني

في علمكم وعلو من ذلكم قال مجاهد اعلم بطيخون والملق قد يراد به
 الاحاد والامناع لا عن اصل ولسبق وقد يراد به الاحداث واليهوين
 عن اصل سبق قال الله تعالى ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين
 وذلك مني وفيه وبعدي وهو الماء والمكان والوان وقد يراد
 به القدر وذلك اصله في اللغاه قال تعالى واذ خلق من الطين وقد
 يراد به الاحداث والامناع هذا الخلق الاولين وقوله والذين من علمكم
 اى وخلقوا الذين من علمكم وانتم تغتربون اذ لم يستكعوا على ان يكلموا
 والعاين من كونه تعالى خالهم قال الله تعالى ولين مع الله من خلقهم لعل
 الله وقوله اعلمكم بهون كلمه لعل اذ اذ لك الشك ويكون معنى المرحى
 ومعنى ك هو لك لعل ما دام يكون معنى الشك واعلى اجمع العام
 معناه اطلبى صالح وبعول اعطيك عطا لعلك تستعفى اى الى يستعفى
 عن مسله الناس قال اهل المعسر لعل وعسى من الله في جميع العرائج على
 الاحباب اعلى السك والرفق وكذا اذ في قوله او يردون وقوله او يرد
 متبوعه لعل معنى ان يردون ثم ان كان الحرف هوى سكا او رجا ورك
 يعود الى العمل للعاق وبعد رايهم طستى اهل البشير من هذا الحكم
 كلمه او كلاب وذلك قوله اعلمكم بخلاص وقوله لعلك بلخج فسك صل
 معناه الموعى الحد ومن هذا الفصل قول لعلك كحسى وك ما
 وعلك بطى اخط عك مشا من هذا المال اى لا يظن ذلك ولا يحسن
 باله ونس النوى وفظت ان لعل هاهنا بمعنى كى بمعنى لكى هتوا العدا ب
 بطا لهنكته لله ولكى هو من السجوط والما قال بسويه لعل وعسى
 حذفا رضى وطبع اى كونوا لعل رجا وطبع ان بقوا لعل اذ يحمد وعقوه
 الله ان تحل بكم وهذا قول للمرين وهو حسى وسلفه والبولان ذكرهما
 الرخاخ : وقال الفصاح فى علمكم بهون اما ذلك كقولك لعلك لعلك
 اذ انه بصرف عمله اعلم بملك لعلك ما حدثك قد يقول لمن يعطه اهل
 منى لعلك هلح لا يرد برك سبكا وانما يدخل لعل بهما لعل غظه وبقوا

لهم ولما لموعظ كان الله قد وعظاهن عبادته الخلود في الجنة
والنجاه من النار ووعدهن حتى كامن كفيه لكن يعرف ذلك على عان
لا يعرف في الاخبار عن نفسها الا بقوله القائل منهم اما اهل ذلك لعلمه
بمعنى منى الكلام فيه على اعماله الحبيب وكاتبه والاعبد والله
واحقين للنجاه والنعور بالبين في انفسكم لعل الله يمسها النار اذ اعداه
والراحي مساو ومن من المسك والنعين في رهايه وقد وصف الله المؤمن
بمثل ذلك في قوله يدعونهم خوفا وطمعا وقوله يدعونهم خوفا
من لوفاه وسوايه وويلك ممن يوكاه لعلكم تقول انفسكم النار
او يقول انفسكم الشرك . . . قال النبي عنده علم الكتاب
بهذه الامة اسباب الى اسرار منها انه صلى الله عليه واله كان
مبعوثا الى الاحمر والاسود والناس حين اذ الخطاب عام لكل
من سطلق عليه اسم الناس مما المقصود منهم للمعتاد المكلفون
والمقصود من المكلفين لمصروف فهم الناس في الحقيقة وبعرف
كيف ينحصر العام ويعم الخاص ومنها ان النبي صلى الله عليه وسلم
كان مبعوثا بالكلية والعريف بقوله اعبدوا الله واعبدوا
وقوله النبي خلق جسمي والذين من قبلي عرفوا طواستحني
العقل اعن الكلبيات والعريف لما بعث الله رسولا والاول الهم
كتاب وكان ان يكليف العباد بالعبادة محاسن الله كذا لك
يعرف العباد بالمعرفة محاسن الله هو المسمى كيف تعبدوا بالعبادة
وكيف فوجدوا بالعبادة فان عبادته ما لا تتناكف تعبدوا وان عرفوا
بعقولها كيف تعرفه طمس عن قول من قال ان النبي صلى الله عليه وآله
كان مبعوثا لخذ الامم من دون الماتى ومنها انه عرف بالعبادة
بالاجابة عن وطء تمام اكل الاسان يعرف فطرة الله ما خلق نفسه
وام محاسن الخلق خلقه فانما العريف من لفظة واخبر
عن كل فطنة بما لا يسوع له ليكلمه ليعلم او اصدقته في اخبار

الاسرار

وكيف غيب في اخساره على خلاف الفطنة ومكثت تعريف الا مبي
 عن فطر الانسان وانما الذي خلقكم وللجبله الاولين ودعوتهم
 كلمة واحدة وكلمتهم دعوة واحدة وانما يكلفه الاومعه تعريف
 وما من تعريف الاومعه وكليف ومنها انهم اخبروا الناس بحاقته
 الامرين وهو قوله لعلكم تعرفون اي يقولون بالعبارة من الاستعداد
 وبالمدركة من الامكار في الحال وسهون مما من الهاد في المال كما سفي المنق
 من العدم تحت والقوى اول لباي لباي وخبير لباي لباي
 ولباي القوى ذلك حديد بم اخبراه تعالى تعريف اخبره
 ذلك على جل وعز الذي جعل لكم الارض فرايتنا والسما بنا لما عرف
 الله تعالى يومئذ ما يدك عليه وطردتم الى الاسوع لهم لركاروا او فطنت
 الذين من قبلهم ادشاركوهم فما عرف بعد ذلك بعينته يعطى السموات
 والارض تكون ذلك تعريف ما يات الاتفاق بعد التعريف ما ايات العبر
 وعقت ذلك بيان اسباب التوزق لعرف انه الرزاق والفقوم المتين
 كما عرف انه المحلل والمسر ومحقق الوجود المحض وهي الابدال من الشركا
 والاضداد والابوعندك فاشا اي هذا اذا لله العدم وال
 الرجاج وطالم بحملها حزنه عظمه لا معنى لاسهراو عليها بل سواها
 ومقتضاها تمهيدا والبعال بساطا بساطا لكم وتسهل لكم الكون
 عليا وقال ابن عباس رواه اي جمل الخ واسا بعنى منا ما للحاق كلهم السما
 بنا بعنى سقفا وكل سما مطلقه على الاحدى مثل لفته تطلق السدي
 ما اذا وراا ممشي عليها قال هلك جعل السما سقفا لك وجعل الارض
 ما اذا لك وجعل الشمس صنالك وجعل القمر نوراك لعمام الله
 والجامع للافعال في الانسان كما هو من العاين لمسك عليه وبنام
 ونوطاه في المقام كذلك الارض بالنسبة الى الخلايق كلهم فهي
 مهالكهم ومراستهم لانه ادخلته ولا بد له من مكان يقبله وما مطلقه
 وقال والسما بنا بعنى سقفا مرفوعا وانزل السما ما بعنى المحطر

النظم

اللغة والمعنى

التفسير

اهبطنا الى الارض هدمنا بعدوا الكلام ولينزل نحو السما وصل
 السما بمعنى السحاب وقال الحزن السحاب علم المطر ينزل من السما
 عليه من السما وقال تخلص معدن ان المطر يخرج من تحت العرش
 ينزل من السما حتى يجمع في السما الدنيا ثم يحي السحاب منه شره
 ثم لسوقه الله حيث شاء وقوله تعالى واخرج به من الهلاك اي
 بالما ومنجات زايد والمهلك جمع المثره وهي حيا الكنجين ثم سجدت
 بكل ما سبغ به من المال والعلم والعقل يقال امر الله مالك واثم عقلك
 اي زادك رشدا به وصل كل ما نبتت بين الارض فهو ثمرة قال ابن عباس
 رزقا لكم طعاما لكم وصل معاسا لكم وغدا وقوا وعطيه فلا يجالوا
 لله امدادا اي شيئا هو اما اقاله لرب عباس والندوه والمثل وقال
 وابوعبد صومر لا ضلاد مذكذ بمعنى المثل ومعنى الضد كان
 كل واحد من الضدين تاا صلحبه واصلا للمثل قال حيدر
 ايها المخلوق لا تدنا وما يثم لي حسب نديده

اللفه

التفسير

اللفه

التفسير

قال ابن عباس والسدي امدادا اي الكفا من اهل بطعونهم في
 معصيه الله وقال ابن زيد امداد الهمة التي بعدها المشركون
 وصل امداد عام لكر ما بعد من دعوا لله وبيج وماواها كما اوصانا
 والكواكب والشمس والقمر وسر كالحزن والانس وقال ابن عباس
 رواه عطا الخطاب لمشركي كمال ادا علمهم ولحورم مان ما
 احد من امداد كافتد عطف شي ما ذكرت من صنعهم وعلموناه
 نساو كالحد في هذه الصانع وقال مالك واهم يعلمون انه واحد خلق
 هذه الاشياء وقال مجاهد علمون انه له واحد في اليهودية والحنابلة
 واه لا يله والخطاب لليهود والنصارى وقال الكلبي فلا يجالوا
 لله سر كمال الهمة واهم يعلمون انه ليس كذك في كلهم وقال مالك
 يعلمون ان الله خلقكم وخلق من قبلكم وخلق السموات والارض وربكم
 من الهات فلا يجالوا الله امدادوا وهم يعلمون انهم لا مخلوقون فلك

المعاني

وقال لزجاج هذا احتجاج عليهم اقر لهم بان الله بما لقمه فضل لهم لا
يجعلوا الله انبلا واثلا واثلا واثلا واثلا واثلا واثلا واثلا واثلا واثلا واثلا
وانتم تعلمون ان الانبلا التي تعبدهم بها لم يعلموا ولم يرفع السماوات ولم يرفع
لكم الارض فاستاؤم رزقكم من السموات فوصفهم الله بهذا العلم تأكيدا للحجة
عليهم اذ استعملوا اسم علموا ان الخوسوا وقال الفعالة واثم يعلمون انه
لا يعمه علمكم لمن يشركونه حتى وروى عنكم عن ابن عباس عن قوله
فلا يجعلوا لله انبلا قال هو الشرك الكفر في ان يقول الرجل لولا ان
رجل التصريح ادى وقوله ما شاء الله وشئت الله وقلان والفسر هو
لاول وروى عن مسعود بن ابي بصير عن النبي صلى الله عليه واله انه قال قد رساله
اي للدين اعظم والى ان يجعل الله تد وهو خلقك فان لم يزل ثم اى والم
ان يعلو ذلك محامه ان يطعم معك بالعلم ثم اى قال ان يرفى حليله حالك
قال النبي عنده علم الكلب ان الله تعالى عرف لعبده على لسان رسوله
صلى الله عليه واله منافع الطير والحيات مخلوقاته فانتم انتم ما هم عليه من
القطر في انفسهم وهو الاحتياج الى خالق خلقهم وانشاءهم ولا استوع
لكم الامكانهم رهام الى الفكر في خلق السموات والارض اذ جعل لهم الارض والسموات
والسموات اذ كانوا محسوسين الى موضع يقلمهم وما يبطلهم ثم رقام الى النظر
بالباب المأمور السماوي يخرجهم من السموات ورامهم اذ كانوا محسوسين الى غذا
بقوم معدوا بهم محسوسين بالقطر الى جالوسهم اولا ووارق ابقام
بانيا وهذا الاحتياج لم فطن بعلومها صرون وقد اخذ الصفاق عنهم بذلك
والاحتياج سد عن محامها الله والاحتياج الله كماله ان يكون عنا مطلقا غير
باحتياج الله والعنى المطلق ان يكون الا ولها احد صمدا فردا استعقوه
ولا استعق عنه فقرر التوحيد لهم ونفى الابداعه اذ لو كان له مسكك اشكاله
او صمدا ناضلا كان عنيا مطلقا فعلا احتجاجا عليهم فلا يجرى
له ابداء وانتم تعلمون بالفطر ان لا يركن ذلك وهذا يعرف الاشياء
عليهم الا انهم يحرون عن القطر ويحتجون بالقطر ويردون الناس

الاسرار

المجازين

بما رجب عن لفظه الى اصل الفطره فجاب وخسر من قال الله
ما بعثهم بالتحديد وفي الابداد فقطع عنهم اخضر واصاف للنبوه
اذ بعثوا الهات حق لله تعالى وحقه تعالى الوحيه وفي الابداد
فمن كان الهات حق موكله املى فهو موكلته اولى وسرخر
ان كل من خالف طريق النبوه وفيه التوحيد وقع في الهات الابداد
اما فعلا واما قولا اما الابداد فعلا فكما امت العرب من سركا الخنز
او السن والسات وكما امته العجم من الهات الهمن وكما امته الروم من
نالتله وكما امته الهند من الالصنام واما الابداد قولا فكما ابنته
الفلاسفه من الترتيب في الوجود اذ قالوا الوجود ينقسم لاولحب
لذاته والى عكن لذاته مما يمكن بداره واحب غيره فحب وحب
ضد ولعن ذلك المولحب لذاته ملزمهم المناسيب والوالد من المولحب
والمولحب وذلك هو الهات الابداد بلزيم الاستراكي الوحد والاحاطه
والبقدم فالهوا وهو اسباب الله وبلزيم الترتيب في الوجود اى
الولحب لذاته اعلى درجه من الولحب لغيره وهو الهات الله وكذلك
كل من قال من لم يمكن ان الله تعالى شبه خلقا من مخلوقاته
او شبهه خلق في صفة ما من صفات جلاله او صنع من صنایع
انعاله ابداه او احادا وانما وقع في مناهات لفقرو مجارات العقل
لانهم اخذوا هذا القران بهجورا وجعلوا الهوا المبعوث بالوحيه عن
هوا التوحيد معدولا قال الله تعالى فلا سدرون القران اهل قلوب
انفالها وسرخر ان الله تعالى من هذه الابه الاحتجاج
المركور في لفظه الانسانيه والاردواج الموجد في جميع الخلقه
كما قال عن من وليك والسمائيناها بابي وانما لموسعون والارض
فسمناها نغم المهابدون وهو عندهم في قوله تعالى ما منا الاك
يجعل لكم فراسيا والسمائينا هم قال وكل خلقنا روجين احلكم
مذكورن فكما ان السماء الارض من روحان فكلهما وى وارضى مرزد جان

وكون ازدواج خالصا بالحليقة كلها وهم الامم في وصولها ومعناها
 والله خالق المزدوجات فلا بد له والحاكم على المضادات فلا ضرة له
 فلا يجد عاداته انداحا وانتم تعلمون ما لفظه الاحياء في اسمكم بالعلم
 الازدواج في الخلقه وهو خالقكم ومخلو المزدوجات ^{قول} ^{حرف}
 وان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا ان الله تعالى بما تسبقه
 انه الخالق للرازق الذي لا شريك له في الخلق والرزق عقب ذلك بيان
 انه الامم بالحكم لا شريك له في الخلق والامر معلوم ان الامم كما علم ان الخلق له
 اياه الخلق والامر وسوا غيره العلم به تعالى قرر الوجود في الابه
 للسابقه فاراد ان تبدأ النبوه لتبدأ محمد رسول الله صلى الله عليه
 فذكره به لبيان على عباده وهو الخالق عن الامم بمثله فقال وان
 كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا قال اهل البصير انما نزلت في الامم المنكرين
 للنبوه وقيل انما نزلت في اليهود المنكرين لهذا الكتاب اذا قالوا ما لقي
 شك منه من ريب وان لفظه شرط ويستدعي جزاء دعنا ما هاهنا
 ادلائق الله تعالى علم انهم في شك وهو كقوله وانتم الماعلون ان كنتم مومنين ^{وهذا}
 قول الحق زيدا والاكثرون وقال اهل اللغة ان دخلت لغوي شككته سبحانه
 علم انهم من يمانون ولكن حوت عاد العرب في خطا بهم ان يقول بل كنتم احب
 فاعني في خطا بهم على اعداءه وقال العقاب كتمان كون هذا الخطا
 لغوم مشاكرا في امر النبي صلى الله عليه واله وقتل لهم هذا وقطع شكرهم
 لهذه الحجة فكانت احوالهم مضطربا ما يعنون لا علم كما قال بل هم في
 لبس من خلق جديد وذلك انهم كانوا في شك من ريب وعملك ان يكون ^{خطا}
 للمعاذين ويكون المحق انه لا معنى ان شك فيه وان كنتم تسكرون فهذا الله
 هو المراد للشك اذا عجزتم عن مثله فقام على فانوا سور من مثله
 والامر بالاسانف ما من الامر محمدا لا امر بكليات والسور ما حور من سور
 الخاطي وكل نيا مودع لودجه وفيه اسم سورا وسور والبالغة
 المنزلة الله لفظا كسور كما كل ملكه وفما سدي ريب ولا اوسعيه ^{المراد}

الظنم

الزول

الخو

المعاني

اللغة

سميت سور القزآن الذي كل سورة منزلة وفيه لا يرفع القاري منها
 الى سورة ومنزلة اخرى وسئل انما اخذ من سورة التراب وهي بعينه
 وقطعه منه الا انها لما كرت في الكلام ترك فيها الهمزة وقوله من مثله
 يجوز ان يكون من صلة كقوله قل للمؤمنين بعضوا من اصابهم وجوز ان يكون
 للتعيين اني الحديث كما وقع لبعض لقزآن وهو السورة ما مننا والكتابة
 يرجع الى في قوله ما رثنا ذلك عليه قوله وليا توالي حديث مثله وقوله
 فاتوا عشر سور مثله هذا قول مجاهد وقيل ومكانه فانوا بسور
 الجنس الذي يسبوق له في هذا الكتاب وقوله مثل هذا العلف ومن على
 هذا القول للتعيين ومكانه ان يكون المعنى فانوا سورة مثل سور
 بلاعتها وطمها وفضاحتها وما فطما لخيار الغيب وعليه هذا من
 نياها وتاول جملة الكلام فانوا محبة مدفع محبة قال الكلبى من مثله التي
 التور وهو لا يجيل وقال ابو عباس رواه عطاء من مثله اي من مثل الابد
 التي جعلوها شركا لي وقال بعضهم الكتابة يرجع الى التي صلح الله عليه
 اي من رجل ايم لا يحسن الكتابة والقراءة وقد شاس لطمركم وعموم طريقتهم
 من مولد الى صعدته لم يحفل بحولاه عليكم فان كان تهييا لمثله مثل هذا
 الظلم النهب والفضاحة والجدالة والبلاغة فانوا سورة من جعل
 مثل حاله ثم اخلف العلماء في السورة التي تقع بها الحدى فقال بعضهم
 كما ان يكون مثل سورة البقرة او سورة يونس وهود وقال بعضهم يجب
 ان يكون هو اكرم الامات الكتاب في القزآن مثل ابن ابي وقيل بعضهم
 سورة في القزآن هو حوى الحدى بها وقال بعضهم سخر ان يكون سورة بسين
 فيها العلم والجدالة لكل من عرف وجوه العلم والجدالة والفضاحة في كلام
 في غالب الامر وهذه كلها محكمات وورق الله تعالى هذه الآية
 فانوا سورة من مثله فيما من سورة الاويمك بيان العجائب فيكون المبين على المبين
 محبذ ان يكون الرجل اعلم مساجد العجائب فيه وقوله وادعوا شهداكم من
 الله انما ما مننا بمعنى الاستعانة وذلك ان الانسان اذا استعان بعينه

التفسير

المعاني

التفسير

دعاه قال بن عباس ومجاهد والحسن والقرظي اى استعنوا باعوامكم وانصاركم
 الذين يطاهرونكم على نكذبكم رسول الله وانما يسمي الاعوان شهداء الامم
 شاهدين منهم عند الحاجة اى يحضرونهم وقال مجاهد والقرظي اى
 يشهدون لهم وقال الحسن والرحاح اى استعينوا بكل من شهد لكم من
 موافقيكم من الكفار وعلى نكذب محمد صلى الله عليه واله وروى عن الحسن
 ايضا ادعوا من شهداكم الدين شهدون لكم ان هذا مثله وقبل المراد بالشهد
 الامم والروسا الذين يشهدون المواطنين للنساء عنهم وقال الكلبي ومما
 شهدوا المهتم اى يعمدونها وكذلك روى عطاء عن ابن عباس والهمم
 مشهود لهم لا يسمون كما يسمون شهداء ونها ويشهدون لها بالالهة وشاهد
 لهم برغم سهاك وسفاعة عدله . وقال الربيع اى ادعوا من استختمت
 طاعته ورجوت معونه في الامان سورة منله وقوله من دعوت الله
 من غير الله ريد من احد منهم مجاؤون من غير الله وهذا قول الكلبي
 وابن عباس وعلى قول مجاهد والقرظي من شهد لكم دون الله وقال صاحب
 المظم فانوا لسورة من مثله من غير الله وادعوا من استطعم من اللباس
 وكذلك قال في قوله فانوا لعشر سورة من مثله مفرجات من دون الله
 وادعوا من استطعم من اللباس وهذا يكلف بارادى الكلام واما وبال
 المفسرين بطهر واظهرم قال الله تعالى فان لم يفعلوا ولن يفعلوا اى
 لم يفعلوا فيما مضى ولن يفعلوا فيما سئل اى ان يظنتم وانتمتم قواكم
 فحجزتم وادعوا عن انكم لن يفعلوا وان استختمت انفسكم فانوا لنا اى قد
 لزمتمكم الحجة من كل وجه فانوا لنا عن انفسكم بالامان وامنتموا
 بالامان منها ونحوه قال ابن عباس وقوله ولن يفعلوا لمعتز ص بين
 المعاني والشرط والجزاء قال الفخار قوله فان لم يفعلوا محتمل حين اخذها
 فاذ لم يفعلوا فهم ماضى كما نهم محذوف ذلك وهو كروا ويطروا اى علمهم
 المعاضة كما اخبر سحابة عنهم او عن بعضهم انه وكروا وقد اى قوله
 ان هذا الاستحذوث هو اصل المراد محتمل عن معارضته لن يقدروا على ذلك

المعاني

التفسير

المعاني

ابدأ فافعلوا التواذ انتمكم الحجة فلا تصروا اهل الماطل واعلموا انه ليس وراء هذا
 كمال العقاب فاحذروه وللوجه الثاني ان يكون قوله فان لم يفعلوا خير من
 المسفل اى امتحنوا انفسكم فان محزتم عنه فاعلموا انه يربك من الله ويكون
 ولن يفعلوا اجناد اعز الله تعالى بانهم اذا استنابوا النظر لم يمكنهم المعالج
 تكون ذلك غمنا اخبره للنبي صلى الله عليه واله من قبل الله تعالى وقد
 انه اخبرى له اذ كان كما اخبر وهذا ضعيف ان النبي عرف الاله المحجج
 بانها سليمان عن المعارضه بعينا وافي الاله بانهم لن يفعلوا ذلك اى لا يفتدوا
 عليه اذ ليس قدره للبشر ان يفتي مثله سوا حمل الكلام على الماضي او
 على المستقبل وسئل هذا المظوم والبلاغة ليس مفقودا للبشر قال ابن
 عباس اى لا يفتد على ذلك احد غمى وقوله تعالى فافعلوا التواذ التي وهو
 اى حطبها والوفود بالصم المصدد وبالفتح الاسم وهو ما يوقده النار
 كالطهور والسجود وقال ابن عباس الحجارة الكبريت وهو اشد حرقا
 قال ابن مسعود هو حجارة من كبريت خلقه الله كقوله تعالى لو قولهم
 وقال بعض اهل المعاني ذكر الحجارة هاهنا معظم امر النار اى اكل الحجارة الا
 اذا كانت وطبيعه هائلة وقال بعض اهل الحجارة هاهنا الاصنام المنجوبة
 من الحجارة كما قال انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم وقيل ان
 اهل النار اذا قيل صبرهم بكوا وسكوا مستثا الله سبحانه سوذا مظلمه
 ويرجون الفرج من رفوف رؤسهم المظلمة منهم حجارة عظاما مفرولا
 النار هال الما وقال بعض اهل العلم لسر قوله وقودها الناس والحجارة
 دليل على انها لا تكون لها ورودا عسرها وافي قوله اعدت للكافرين
 دليل على انها لا تغد لغيبهم قال الله تعالى انفسهم وما تعبدون من دون
 الله حصب جهنم واخذل لعرب هل يكفئهم الذي يعضون وصانه كما يقولون
 فليل سع الحرقا بديل عياله اسع غيره وهذا المال لما سب ما ذكره الله
 ان وفودها الناس والحجارة وهو كقول العالم طهوركم الما فيدل على ان
 غير الما لا يكون طهورا وقوله اعدت لخلق ومات وفيه دليل

د
 اللغة
 التفسير
 المعاني

الكلام

على بها مخلوقة لان فان قيل قوله اعدت للكافرين دليل على ان غير الكافر
لا يدخلها كما في قوله اعدت للمؤمنين دليل على ان غير المؤمن لا يدخل الجنة
والمتكلم الاسعدي معناه انها معدة لغوام وقع في العلم اهم بكثرون
تصلون في النار وقد ورد في الخبر ان من اعطاه يدخلون النار ويخرجون
منها وقد قال تعالى وان منكم الا واردها ثم ولا يخفى ان الذين بقوا والساوا كما
اعدت في الحق له ان كان متواصلا ومصيرا من النار كما قال تعالى ان جهنم كانت
مرصدا للطفوس بابا وقال المتكلم المعري انما اعدت للكافرين التي استحق بها
وقيل لكفره وخلف الكافر يجوز ان يكون وجوده معدة وقال من دخلها
من اهل الكفار لم يخرج منها وان لم يكن كافرا مطلقا لم يكن ايضا مؤمنا
مطلقا وفي الخبر ما اخبره اوفاد فاذا دخل النار من اهل النار فلم يكن من
اهل الجنة الا انه يحذف عنه للعذاب باسلامه وقال المتكلم ابو عبيد
صاحب الكعبة كافر والنار اعدت للكافرين وقال المتكلم المرصا حجب
للكسبة اذا كان مسلم يدخل فقط وهذا مقام جميع المسلمين كما تترك
ولو عرفوا موافق المؤمنين الرجوع الى الصادق بين الهم اي كسرة هي كسرة
واي كسيرة ليست بكسرة وعلم في النار واي كسرة التحل ورجع الى امر الاله
في قوله وان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا . والصادقون عن الله

الاسرار

ان اية تعالى جعل الاسرار والاوليا عليهم السلام حجة على عباده والوسايل
ذلية والطلب رحمة قال عز من قائل ليل يكون للناس على الله حجة بعد
ولم يبعث نبيا الا معه حجة قال النبي حجة الله ولسانه حجة الله واما حجتهم
الكبرى الوحيدة وهي الابدان وهي اول كلمة تكون بها ان اعبدوا الله
ما لكم من الله غير ذلك وكانت حجة نبينا المهطلين صلوات الله عليهم اجمعين
لانها في كلمة سماها خلق مع الكلم يعني لا اله الا الله وقال اوستن حوامع
الكلم واما فنون التوحيد وهي الابدان والكتاب المحمدي علي شرح وسباب
او فواو في كما قرأ في هذه الايات السابقة من لسانكوه تعالى حالنا
ولو قاموا بعد بان من الرزق وذلك كاف للعجز الذي صلى الله عليه

وسته انما نازع له في تقدير التوحيد وفي الابداد وذلك بعينه حجة الله
على خلقه ودليل صدق قوله في دعوى نبوته اذ لو توقف صدق نبوة
على ان ياتي بمجزة فعلية او قولية مثل سورة من القران لما رمت حجة الله
على خلقه ومن المعلوم ان المحدى بالنبوة قد سبق اليه التحدي فحسب ان
يكون الحجج انما هي قبل ذلك وانما سخر حجته مع فطنة الارب و لن
يقرب ذلك الا بكلمة الشهادة فهي السابقة على كل كلمة وهي لمقارنته
لدعواه وهي المحجور الاسلام عن المعارضة فليس في العالم احد يدعى بك
الدعوى مصدر التوحيد وفي الابداد وليس في العالم احد يدعى به معجزة
لرحم الناس عن الاستناد الى العقل والظن وما الناس باساع الذي اوتوا عليه
من التوحيد دون اساع الاوليا من دونه وليس في الناس احد يدعى ان معجزة
الله تعالى واجبه كما امر لا كما عقله كل عاجل واه علاج الى متوسط طاهر
الله تعالى وهو ليس في العالم احد تنازعه في الدعوى التي بيناها
اذ المنازع من نكر دعوى المتدعي ويدعى لنفسه ذلك العجزة قد نوبعد
له منكر ومعاند وهو محجوج بنفسه الكاد ولطعن ان سلمه الكتاب
كان مبارعا للسمو الهيبه ولو كان مبارعا كما كسه الصلوات الله
اما بعد فان الارض بني وبيده نصفين فما امكن ان يدعى الحق النبي
كما يدعى النبي ولا عرف ذلك متى بدسرا لعبر النبي دعوى النبوة على
وجه فهو تلك الدعوى ومضى بحق اخبر الانسان دعوى الاسائه
على وجه فهو تلك الدعوى ومتى قال مسيلمة انا الذي اشترى جميع
الاسيا قلى ومسيلي مسيلمة وكنا بي مصدق لكما بهم ودعوى
الى التوحيد وفي الابداد دعوىهم لعار الى كلمة سوا بينا ومنكم
ان كان عبد الله لا يشرك به سوا ولا احد بعضنا بعضا انا من
دونه ومن احد مسيلمة دينه والحق لم دينه من قبله ومن بعد
انما حوله ان الارض لله نورها من ثمان من عباده اطس ان النبي
ملك الارض فاعلمت نفس الدعوى فكيف هو منك تنازعه الدعوى

معاوضة

ولين كان العجم عن معاوضه المعجم دليلا على صدق المدعى فالعجم عن
 المعجم دليلا بفساد دعوى ادله على صدق المدعى واقطع للسان المنكر
 وسر اخر ان لا يها المذكورة التي نحن في تفسيرها بطايرها وبعينها
 اخبر عن فطره المدعو اليه محتمة من مكسها كما رذك فالرسم المحم
 2 بقبول البنوع والتوحيد است بالهطقة ان المنكر صادق وان الخبر عن
 الوحيد وبغنى لهداد صدق ولذلك اخبر المنزلة بلطفه ليعبر فلا يجعلوا
 لله اندادا وانهم يعلمون ولا يمكن حصر السكفة بعد العلم واما الرب العرض
 لكم وفيما اولناه على عمدا امة امتراه من عنده او تعلمه من غيره فان كان
 الرب الاسرار بعولون امتراه قل قاتوا بعشر سور مثله مفريات وادعوا
 من امتطعتم من دون الله وقال هاهنا وان كنتم في ريب مما نزلنا على
 عبدنا قاتوا سورة من مثله وادعوا شهده ام من دون الله وان كان
 الرب من جملة التعلم من عنده فقد علم حاله من يشاه الى معنائه انه
 نشا اميالم رها كما ياولا احلف الى احد من اهل العلم وان فلم اما بعلمه
 لشر لسان الذي يلحدون اليه اعجبي وهذا لسان عربي مبين فان له
 ففعلوا ولن يفعلوا اي لن يتدروا على ذلك كما قال فان لم يفعلوا وادعوا
 اما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو وهامنا فانقوا النار التي وقودها
 الناس والحجارة وسر اخر ان المبكمن ذكره ان صدق النبي انشأ
 بالمعجم وان المعجم حصصها وجرها لها فقل من انه خارق للعاد خارج
 عن قدره المشد مفروق بالحري سليم عن المعارضة فان لم يجمع
 هذه الاركان الاربعه لم يشك كونها معجم واي يعلم ان كارق للعاد
 يتوقف معرفه كونه خارقا للعاد اذا تحقق سبها العلم ان كلها
 وان معرفه كونه خارجا عن قدره السر موقوف على سبها العلم المشد
 كلهم وان اشتراه بالحري يوجب على الله تعالى ابداعه في قول الحري
 وان السادة عن المعاوضه موقوف على العرض على جميع اصناف البشر
 وعلى هذا الحد الذي ذكره المبكمن ان محقق وطه صدقته ولا يلزم نقله

حجبه على مدعوه وان قولهم وفكرهم وعقلهم من كصق معجزات الاسبيا
وان هم من مروه المعجزات في جميع حركاتهم القولية والفعلية فان
حركات الانسان معجزات الحيوان وكذلك معجزات الاسبيا فان حركاتهم
معجزات الانسان وسرراخران المتكلمين اختلفوا في ان لغز ان
معجز من اجزائه وقال بعضهم من وجه النظم وقال بعض من
وجه البلاغه والحواله والفضاحه وقال بعض من الدواعي
وقال بعض من جهة الاخبار عن الضوب وكل واحد من هؤلاء لا يخرج
بشيء احسن وانت تعلم ان وجه الامحاز يجب ان يكون بجمعا عليه حتى
يقول لدعوى ملك الجبهه منحق المعجز عن ملك الجبهه واذا كان حازرا
عند كل واحد منهم ان يكون الوجه الذي يدعيه خصمه مقدورا للبشر فلم
يقول لا يعاق على وجه الامحاز بل على اصل الامحاز حتى لا يقولوا بغير
الوجه ان لغز ان معجزا بالجملة ولم يحقق لها وجه الامحاز بل يقول ان الامحاز
فيه من جميع وجوهه تطبا وبلاغه وفضاحه وجزالة من وجه
دعوى وجهه وكما ان للنطق للانسان معجز الحيوان من جميع وجوه ^{النطق}
ترتيب الحروف والاصوات وتركيب الكلمات واسما لها على الارسل
والاسترشاد والاداء والقول والموعظه والحداك والحكم والامجاد
والوعد والوعيد وغير ذلك من تسام الكلام كذلك اللسان
معجز الانسان بترتيب اللمات ونظم الكلمات وفضاحة القول وحواله
اللفظ وبلاغه المعنى الهداية للاصول القول وملاحج العمل
وسداد الفكر والبعيد عن اللفظ ومن كان بوجه البلاغه اعرف
كان الامحاز عنده اطهر ومن كان لسرته التي لا تشابه كثير ولا
سلخ الخالقها ففكر وعقل وقنف كان معجزاته اعرف
ولمحة جل وعز ومشر الذين لهموا واعمال الصالحات لما اشر
للوحد في الخلق والرزق وفي الابدان عنه فيها وامر سرمد
الكتاب كونها متراكما امت بحلق البشر واسما والارض والارال المطر

نظري النظم

وامر

كوه حالها اذ قائم ذكر بعد ذلك سعيد الكافري المنحرف بحلقه
وفعله وقوله عقب ذلك تنشيرا للمؤمنين المصدقين لرسوله والعاقلين
الصالحات وسرع تلك البشارة بيان درجات الصالحات وانواع البع

اللغة

والثمرات فقال ويشراي اخرهم كما سرهم والاصل في البشارة الا
مخبر بطهر على شمع السامع منه اثر وكرا استعماله في الخبر والمترور
لا في الشر والخرق ان استعماله خاب الحزن يكون على وجه السكت ^{فالهكل}
ويشرا الذين منوا بالحشر والذين صدقوا له ورسوله فيما اخبروا به كما

التفسير

سهم وقوله وعملوا الصالحات للفقول لو توعدا على نفي الامر بال
عملوا الصالحات فما منهم ومن ثم وقال في رواه عطا عملوا الصالحات
فما امرهم به ونهاهم عنه وقال علي بن ابي طالب رضي الله عنه اي اقبلوا الصالحات
المفروضات وهذا قول جماعة من المفسرين وروى عن عثمان ^{رضي الله عنه} وعنه

اللغة

قال معناه اخلصوا الاعمال وقوله وعملوا الصالحات اي الاعمال الصالحات
والموصوف بها محذوف وقوله ان لهم جنات اي يسرهم بان لهم في الجنات
سماوات من غايب ما عرف في الدنيا من الزهرة والجنة احد بقية ذات الشجر
سميت حنه لكن سمحها نسرت لها كن اعصارها وذلك من الاحسان

قال المفضل الحية كل استنان فنه محل فان كان فنه كرم فهو فرد وسر وعقال
حيت للباصر جنونا اذا اعتم منها حتى تستر الارض وقال لكل طاسة
جن واجن ومنه الجنان لانه تستر العقل والجمه لانها تستر السمع والجره
مستور عن الاعين بجري من تحتها اي من تحت اسجارتها واساقطها والسر

المعنى به تحت ارضها وقال النبي صلى الله عليه واله ما هار للمد تجرى في غير
لحدودها ولا تنهار جمع نضروا اذ بالانهار المسياه سميت انهارا لجره الحاد
وفي بعض النسخ سر جري في نظرح وان لا يهزل او يحرق لانه لما فيها
وتسجل الحرقه فنه توسعا كما قال وسبقون فيها كما ساء اي السراب
الكاسر وقوله كما اذ قوامنا اي متما اطعموا من الجنة وكل حرف
جملة ضم الى الحرف انصار اذ لا يحراد ومنه منصوبه على الطرد ومن

التجو

ما مناصله اي اطعموا ثم رزقا اي طعاما و يجوز ان يكون من ما مننا للسحور
 اي من نوع من انواع فاكهتها رزقا والمعنى متبيها اعطوا مشا من
 الثمرات مما اتوا مشي اخر قالوا هذا الذي رزقنا من قبل لستاهتها اي
 كانه هو ثم من لعق الذي لاجله هو لوز هذا القول وقال واتوا به اي
 بالرزق وللرزق به الامار مشا بها اي معق الماظر مشبه الاول ^{الاحمر}
 والمنظوم هو مخالف في المذاق والطعم هذا قول ابن عباس عن ابن مسعود
 وابي العاصبه ومجاهد وجماعه من الصحابه وهو قول السدي والسمع ^{والله}
 قال ابن عباس ليس لحمه يبي بما في الدساع الثمار وغيرها الا الاسما قال ^{ابن}
 سعدون سمه كما كانوا يجرفونها الصاحج بالمعاج وللوان بالوان ثم يدهما
 من المعاوت في لطم والراحة والطيب ما لا تعلمه الا الله وقال الحسن
 وذلك مشاها يشبه بعضها بعضا في الحوزاي حمارا كلها لارذال فشا
 وهو قول ابن عباس في رواية عطاء فعلى هذا قوله من قبل اي من قبل هذا
 الوقت وهذا قول معايل ومحمود كثر وروايه الكلبي عن ابن عباس
 قال يحذونني لخدمهم بالصفه ما كل من طعام بوتي باخرى ما لها قول طدا
 الذي اسماه من قبل منقول الملاك كل فالوز واحد والطعم مختلف ^{قال}
 معايل اذا اتوا بالردق عشيه قالوا هذا الذي رزقنا لكم واذا ابوا لكم
 فالعاهدا الذي اسماه عشيه فاذا اطعموا واحد واخر الطعم الذي وجدوه ^{فكل}
 ذلك سوحوه قال ابن عباس في روايه الكلبي قال وليس لحمه بكم ولا
 عشى الا انهم يوزون الطعام على فئده ست ساعات قال ابو عبد
 ان معايل الحنه كلما حوز ربع منقاشه عاد مكانه اخر مثله فستنه عليهم
 لان اي عادات سببه بالتي برعت وقال اخرون المعنى قوله من قبل اي
 في الدنيا وهذا قول مسعود ومجاهد وذلك والفزطى والحسن ^{وابن}
 زيد وابن عباس في بعض الروايات وقال عطاء عن ابن عباس هذا الذي
 رزقنا من قبل هذا الذي رزقنا الله في الدنيا وهو لوز الرجاج وضم
 فلها عاهة كان يدخلها حتى الاعراب الفصح والكسر فلما عدلت عن ^{بها}

التفسير

البحر

التفسير

نبيت على ما لم يكن انجملها بحق الاعراب وعلما ان اصلها الاضافة فعملت
 مفرد من عن الاضافة وله اعرابان عند الاضافة الفتح والکسر نحو ملك من
 فلك فلما استعملت مفردا من غير اضافة وللمعنى راق الاضافة بنى على ما لم يكن
 مدحلا بحق الاعراب وهو الضم وهذا قوله الله الامر من قبل ومن بعد وبله من
 صل كل شيء بعد وقوله ولم يبق الا نواج مطهرة اى لم يبق في الجنة نساء
 وحواد من الحور العين والازواج جمع زوج وهى امراة الرجل فقد يقال للمرأة
 بالها وقد سيجى الرجل زوجها مطهرة اى من اللؤلؤ العاطرة والكيفى بالفاين
 والمحاط والصابق والبنى والولد وكل ما يكون فى الانسان من حسن وقدره ^{هذه}
 علمنا اصل هذه الكلمة وهو قوله ابن عباس وجماعة من الصحابة ورواه
 ابن ابي رويح عن مجاهد وروى اشعنه قال من الحصف والحل وهو قول الكلبى
 ومعايل والصحاك وعطاو وال عطيه وارو صلح اللبحر وروى عن بيان
 قال من اللام والادى وروى عن ابن عباس قال من مساوى المعلق فهين
 من حسن السعل والظهور اطلع من الظاهر ومعنى الكثير قال الاكبر
 هذه صفات الحور العين لا يدرى لولا ذلك وحلقن مطهرة وكذلك هى
 صفة ارواحهم التى كانت فى الدنيا على معنى ابن جرير كذلك وان كان فى ذلك
 تخلاسه قال الحسن هذه عماركم الخمير الرطبة العشر طهرت من طرات الدنيا
 وقال ابن زيد طهرت من الحصف بخلاف نساء الدنيا وهكذا اكانت حواشى
 الخمير حتى عصت لحاض وقال ابن عباس مطهرة من المرض والام
 الخبير والخمير والحرم: وفي الحديث ان نساء اهل الجنة روى عن سفيان بن عيينه
 وروى من فوق ثيابها وحللها وفي روايه ان اهل الجنة ياكلون ويشربون
 كما يهبطون على مولود ولا يمتحنون بهل فما بال الطعام قال حسنا
 ووسم يحوى من لعمما صنم كرج المسك للمومنين المشبه والتخيم كما يهينون
 النفس وهم نساء خالدين اعمدون كما يهونون لهم دامن مصون كالحرف
 منقوا واصلى به عليه والله لودى لاهل الجنة انكم يكون من الجنة
 كل حواء من الحور والودى لاهل النار مثل ذلك فنهوا وكرهه تعالى جعل

لهولاء

لهم لاد وروى اسامه بن زيد قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وذكر الجنة يوما قال لا مشرك لها وهي ورب الكعبة رحمة تهنر ونور تبتلا
 ونصر طرد وزوجة تمتوت في حور ونعم في مقام ابد والصلوات
 من عباد الله ان لا سببا علم السلام بعثر الشتر والوحيد وفي الابد
 وعلى له كليف بالامان والاعمال الصالحة وما ان الحور دار المعاد
 وهي كلها مذكرة في هذه الامات والعالم بلثه عالم الخلق وعالم الامر
 وعالم الحور اللباب والمنزل مسا والتاويل معاد والكليف مستانف
 والمقدوم معروف وصاحب المنزل للمدير احكام الكليف والمستانف
 وصاحب التاويل للمدير احكام المقدير والمعروف وكما تنبى المرفوع
 في المستانف وتتكامل المستانف بالمفروع كذلك تنبى له اويل
 المنزل وسكامل المنزل بالتاويل وكما ان المفروع حكم صدر من
 المقدير ويظهر بالكليف ثم يرجع الى المصدر فله طرفان كالدين
 ملتقطا فاما المستانف كذلك المستانف حكم صدر من الكليف ويظهر
 بالمقدوم يرجع الى المستانف فله طرفان كما المستانف ينشع طرفاها من
 الدين فاما اذا ظهر بالمعاد وكما له في المعاد
 والخلق كذلك يظهر بالامر وكما له في الامر والاسما عليهم السلام
 للمصدر الكلمات واحوال المعاد اميل وكل نبي كان في المعاد اقرب
 كان الى صدر احوال المعاد اميل وكما في التاويل والحق للمصطفى صلوات
 كان معونا سيما ويندبر من في الساعة وقال بعد انا والساعة
 كما سر وقر من لسبابه والوسطى فذلك انزل عليه الكتاب الذي
 لا ما به الباطل من بين يديه وامن خلفه ومن فيه لحوال الخلق
 والرزق مسدانة دعوى الكليف ماها التاويل عبيد واربيكم الذي خلقكم
 ثم من فيه احوال الامر كما لا في دعوى للمعرف ثم من لحوال المعروفين من
 الكافرين والمؤمنين ودمر ذلك احوال اهل النار واخر ذلك احوال اهل الجنة
 فان ست ان محمل ان الخلق مسدوان الامر وسطا وما ان المعاد كما لا

الاسرار

عليه السلام

ولقد سبت له صفة على الطرفين لمدا والكمال فكون لحوالم عليه على الولد
للأول وبما آمن على الولد الثاني وسد آخر في حوال المعاد
أزاه على ذكر معاد الكافين البار له وعودها الناس والحجارة فاحد
العقود بالموقود وأهرون الناس بالحجان فالحجارة إذا بران الناس الكافين
أد كانت فلوهم كالحجارة أو أشد قسوة والناس انحدوا بالباراد صاروا وقود
فصار للعقود والموقود والحجان منجود بالبار ^م ذكر معاد المومنين
لجنة التي تجرى من تحتها الأنهار والله في اصحابه وما دوسياه وانهار
ومارها مشاهمة على خلاف صورها واشكالها والذاتها ولهم فيها أزواج
مطهرين أما بالفطنة أو بالتظهير وهم فتلخا لدون مصوعها إذا
حنات وانهار وثمار وأزواج وخلود ^م اصحابها وثمارها منجود
اتحاد الحق والحق والكلام بالملك والعلو بالعالم وثمارها مسماة ^ب مشاهمة
الكلمات الصادقة العادلة في تحقيق الحق وإبطال الباطل قالها مخلقة
الألفاظ والعبادات منقحة المعاني والحقائق ^{قد انزلنا} وعلى الوجهين
به متمشاهما كلها خيالاً له فيها وحق الباطل معه وأزواجهم
مطهرين نظير الانبياء المومنين والعلماء المتعلمين من أنواع الصلاة
والسمع وهم فيها خالدون خلودا النقيين الذي لا يفك عن طوبى المومنين
وان الذوات إذا كان معادها بقا صورها والصور إذا كانت بعينه
فهي دائمة الوجود واجهه للخلود فلهوس الرسمه بها دأمة الوجود
واخيه للخلود وكذلك الحق في كل قضية كالساز على قوى من الله ووضو
شد بعضه بعضا وصدق لعله لغيره واخوه اوله ويكون الأواربه اقرا
والانكار عليه اقرا واسانه اما او نفسه اثباتا وهذه خواص النفوس التي لها
المقاومة الدوام والخلود بخلاف الباطل في كل قضية كالنيان على
سقا جوف هاد مقض بعضه بعضا وكذب اوله لغيره واخوه اوله
ويكون الأواربه انكارا والادبكا دعاية اولها واسانه فساد بعينه اما ان
وهذه خواص النفوس التي لا تمتوت فتا ولا يحيى ولا معنى فتا ولا تقضى

فمن زادك تعرف صفات اهل الجحيم في الاخر وهو في الدنيا
 فليست بواجب الا للفرقة في الدنيا وهو في الاخر وقد قال النبي صلى الله
 عليه واله
 لولا الجنة ما لاعين ذات كلالاذن سمعت ولا خطر على قلب بشر
 بل ما اطلعكم عليه واطلاعه صلى الله عليه واله اما باخبار عن ملك
 النعم الحاله واما يعرف بالاخبار الاسماء والالعاب كما قال عليه السلام ليس
 عنكم من ائمتنا الا الاسماء والالعاب فهي في الاسماء مشاهير وفي
 الحقائق متشابهة واما مقدره الدوزخ للشريعة ومحبيه للخلق واطاله
 الباطل فكل قضية مثلا لما في المعاد مضمرا لمفروض في المستأ
 وعرف الخلق الامر والامر بالواب في المعاد وكلا الطرفين يطالعان
 المستبصر على المعاد وذلك قوله ملة ما اطلعكم عليه ومن اطلع
 على المثال اطلع على المثل به ومن لبصير لطلال وقد لبصير الاسما
 قوله جل وعز ان الله لا سبحانه ان يضرب مثلا ما روى الشيخ
 عن ابي مالك عن ابي صالح عن ابن عباس وروى عن ابن مسعود وجماعة
 الصحابة ان هذه الامة برئت في المناهضة وذلك ان لما انزل الله تعالى
 الملائكة في كسف احوالهم ومما قوله تعالى مثل الذي اسوقد نارا
 لايمان قالوا لله لعلي واجل من ان يضرب الامثال مما هذا كلام الله
 وعلى هذا لربيه العلم بين ما سبق من الاثني والملائكة ومن هذه الامة
 طاهر وروى الكوفي عن ابي صالح عن ابن عباس وهو قوله معاذ اهل الله تعالى
 لما ذكر في الكتاب العنكبوت والذباب حكمة اليهود وقالوا ما شئنا هذا
 كلام الله فانزل الله هذه الامة وقال عطاء عن ابن عباس قال
 المشركون واليهود ما صنع الله ضرب الامثال وما مال الكتاب والعنكبوت
 والذباب وماذا اراد الله بذلك مثلا وعلى هذه الروايات لا لكلام
 مستاتف وقد تمت الصفة الى التوحيد وفي الانداد والتجويد عن معاذ
 الكتاب ليد على النبي وصدق اخره عن احوال المنكرين والمؤمنين في
 العاقبة ومعنى ان يقال ان من حمله ما اوجب له السم في الكتاب

الترويل
 انظم

تعالى

انظم

المعاني

ضربة المثل فما سماها بهم وبيا ما وهم ذكروا على وجه العيب فادبنا
 فإرسل الشبهه عن القلوب فانك هذه الامه وقال الربيع والربيع هذا مثل
 ضربه الله تعالى للذنا واهلها وذلك ان العوضه محي طعلت واذا
 شبعنت ماتت كذلك مثل اهل الدنيا ومعنى ضرب المثل تشبه الشيء بمثله
 والمخيل كراهته وفي التقره والربيع امسال وكاسم لم يكره اضرب
 الامسال على الجمله بل الكرواض المثل بالعتكوت والذباب اسحقان صومرا
 وكونها واقعتين احترصحت الكايلت والمصلح الاستحسان المكال ان
 عباس اي صهرك ان يصف للحق مهلا اي شها ما والباطل امثال مثل النبا
 والعتكوت وهو قول الكلبى وقال سعد بن جبر اسحقى اي لا يمنع الحيا
 وقال الجوامى الكفه وقال محمد بن جرير والربيع اسحقى وقال اسحاق بن
 اهل المعاني ان هذا خرج على اعظم حث والوا ان الله سبحانه ان يضرب
 مثلا للذباب والعتكوت وهو كما قال فاول العشر سور مثله معربا تسمى
 على نعم انه محرم مقتدى وقال ابن شريك والى العفك ان يركب يوكدا
 ونواهيته وتنهيه وتنعسه بقره الامتلك اذ كان محلها محل المقدر والمقد
 وصل معناه لا فعل فلا يستحق منه ويستفح في المقول بل كل لفظه ويقو
 حسن وكذلك قوله ان الله لا يظلم اى لا يفعل بطلان صيربه طالما وقيل
 يدع ضرب المثل يصفه وخبياسته بل يدكر الحق بما شبهه والباطل
 بما شبهه وفيها هاهنا بل بطوجه احدها الهاريد وانصت بعوضه
 على اهل المفضل النافى للضرب لان ضرب هاهنا معناه محو هذا اول
 الصريف والعدول اسحقى ان يضرب مثلا بعوضه فافوقها حقا
 لا اذا جعلها مارا يد فلا يخلو امردها عن لما كد كقولها عا طيل الحسنة
 نادمين حقا والهبه النافى ما معنى النوى وهو اسم ناكم والبعوضه
 صله له وللعدول اسحقى ان يضرب الذى هو بعوضه مثلا وصب
 لعوضه على اليد وهذا اول الفراء ولا يجوز ان يرفع العوضه في العربيه
 وقال الفراء والرحاح ومحمد بن كوزانك معنى شىء وهو يدركه اسحقى

اللفظ والتفسير

المعاني

النحو

حسبك

لن يصب مثلا شيئا من الاشياء ثم ادله بعبضه من غير ان يفتقد هذا كقولك
لامرهما والوجه الثالث ذكره الكسائي والرحاج والفر ايضا وهو ان
المعنى يصب مثلا ما بين بعبضه الى فوق فقام حذف بين في المعنى بعبضه
باسقاط الحائض وفي كلام العرب مطرا ما زباله فالتعليب اي ما بين
وبالته الى التعليب قال الرحاج والمبرد والاحتار هو الوجه الاول وقوله

التفسير

فما فوقها قال ابن عباس فان وان حرج اي هو اكرم منها و قال
ابو عبيد اي فمادونها ووقف من الاضداد اي فمادونها للصغر فلو
البح في غير الاستحالة والاستحوا وقال ابن عباس ومجاهد فمادونها
من اسماء اي فمادونها صغبرها وكبرها قوله فاما الذين لم ينو ان يعملوا
انه الحق من ربهم اي ان المثل حق من ربهم وهو مصيب في ذلك وفيه
حكمه بالغة ودلالته قاطبة واما الذين كفروا فقولون ان اذا اراد الله
بهذا مثلا وهم المنافقون واليهود والمشركون الذين لم يهدوا لذلك
فلم يصح تصايرهم بها في ذلك من اللذلة وان كان صغبريا ولم يعلموا ان
الصغبروا لكبر في الحلقة عند الله سوا قال الرخايج يكون ما اذا اسما

التخو

التخو

ولحداد يكون موضعه نصبا والمعنى شئ اراد الله بهذا مثلا ومحوزان
يكون ما وذا امسزله الذي اي الذي اراد الله به مثلا فكون ما و فعا
بالاسماء وذا في معنى الذي فعا على انه خبر وفي نصب مثلا وهو
الحال له حاصلا تمام الكلام والما في التفسير للمسيح وهذا كما قيل
ما اذا اراد الله بهذه الامتياز والما في القاطع كاه قتل ما اذا اراد الله
بهذا المثل الا انه للجواز ذكره نصيب على القاطع عن ابي المعرفه وهذا

على هذا والرواح بن يحيى والهاد دخلت في اما وفي قوله يعلمون المعنى
الشرط والجزا واما الحق فهو الصواب ويصح حقا لوجهه ووقوعه
في موقعه ووضوحه عند الكل والخروج الاحوال للصدق وفي الاضداد
الخير وقوله بصل به كبر او هدى به كبر كقولان يكون هذا مع علم
اليهود كما هم ولو اما اذا اراد الله بمثل لا يعرفه كل احد بصل به هدا

التفسير

به فهذا قال الله تعالى محسنا وما ضل به الا القاسمين وهذا القول
 ويحكم ان انقطع قول اليهود عند قوله سلا واسد الكلام من قوله
 به كثيرا اي اباد بن كاضلا ل قوم وهذا له الخزن ثم قال وما يصلح به الا
 القاسمين لا يضرب ذكر المثل الا لليهود الذين مضون عهد الله و
 قطت الكلى ومما قال محاهد من المرمن معلوم ان الخمر من
 عهد بن ليه وفضل به القاسمين وقال الربيع والسدي ثم المناهون
 هذه الآية قال مالك والحسن فسقوا فاضلهم الله والفسق اصله الخروج
 فسق عن البرية اي خرج عن طاعته والكافريه فاسقا مطلقا به
 خرج عن طاعته من كل وجه وقد سمي للمنافي فاسقا لخروجه عن طاعته
 بعد دخوله فيه وقد سمي صاحب الكفرة فاسقا لخروجه عن طاعته في
 بعض الامور وامر ثم ان الاضلال قد ورد في اللغة على وجه اخص هو الضلال
 بالغير فقال اضللت فلانا اي جعلته في الضلال كما يقال اكتمت وعجل
 هذا المعنى فعل الضلال لا يكون من الله تعالى عند الفداء وهو الضلال
 لا يكون له تعالى عند المحسن وعليه محمول على قوله تعالى من يشاءه بضلاله
 وفضل الله من يشاء ثم المراد بالاضلال اضلال السبل قال الزهري لا يصل
 في الضلال والاضلال واجع الى السبل الا انه قد يكون عن كذا السبل ان
 كذا اسم جله والسبل المصدر هو سبل الحق فمعنى قوله فضل الله الكافرين
 اي بطلهم عن الطريق وللوجه الثاني بالاضلال بمعنى الدعاء الى
 ضلال والهداية كذلك هو الدعاء الى الهداية قال الله تعالى وصفه
 ان ليس له عدو فضل مبيد وقال في وصفه النبي صلى الله عليه واله
 وانك لتهدى الى صراط مستقيم اي لهدوا والوجه الثالث بالاضلال بمعنى
 الاهلاك منه قوله تعالى لفضل العالمين وقال فضل ملأه اللين اذا
 استهلك والوجه الرابع بالاضلال بمعنى الضلال فقال الضل فلان
 مضمون ولا يركن منه فعل ومعناه ضل عنه وعلى هذا المعنى محمول كلام
 الفداء في ما قبله من قوله تعالى في قوله والوجه الخامس

اللفظ

اللفظ والمعاني

تعاليم

قال الضلال فلانا اي ايه من ههنا لفضاله من غير ان يكون منه فضل
 وقد ضلوا كثيرا اي ضلوا بهم وقال اليمنى المراد اهتمت به ومنه قوله
 فلما حباهم مذبحا زادهم الاضواء اي ازادوا وعلى هذا الوجه ايضا قول
 لهدوه بضله كبير اي يضلون بسببه والوجه السليبي للاضلال حتى
 سمته ضالا لانه لا ضلطان اسماه منا او حكم عليه به وعليه يحمل قوله وكان
 الله ليضل قوما بعد ان هداهم اي يسهم ضالين والوجه بالسابع الاضلال
 بمعنى الخلة ومنع الاطراف المدلعة الى الهداية مقال اضله اذا خلاه
 ووكله الى حوله وهو وحده واحد لان هذا انما يكون على سبيل العقوبة
 عند القدره وبحوزان كون على سبيل الامتلاء عند احكامه والمراد ان على
 حكرهم في الاضلال كما ترى :: قال المستوفى الهاديون لما صراط الله ان
 من لم يسهل الحكمين ولم يحكم الكونين ضل كل مسله حتى في الاضلال والهداية
 المضامين الى الله تعالى والى القرآن والمضرب الامثال والى الكتاب والى ارسيل
 والى العقول وكذلك لعموم واخصر الهداية والاضلال وكذلك ما هو واقع
 العدد بالمفهوم والالت وما هو واقع بالمع والعرض وما هو معال
 وما هو مع معال الحكم هذه الاحكام حاكم الشريعة حتى يطلب المسلم فقط
 من غير طلب لعله في كل شيء او حاكم القايمة حتى يطلب الصير وطلب لعله
 في كل شيء وهذه الامور تصدى الى الواجبات الالهية والقرآنية ككتاب الله على
 صراط الله صوله باليضا كبر او هدى به كبريا سان الى حكم المفروض وقوله
 وما يضل به القاصدين لسان الى حكم المستاتف وكلا الحكمين حتى والى كبريا
 دور الياي باطل وقد عرف ان المبروع يظهر المستاتف وان المساتف
 بصدد من المبروع وطل قول فو في الخبر والقد والاحصاء والنقض
 فعلى حكم اضلهم مساويا وعلى حكم مستوفاهم متى صدر عن اضلال واضلا
 صدر عن سبق هذا هو الحكمين والايه واما صدر بالعموم والخصوص
 مينا لالقران كما هو في الساس على العموم فهو هدى للبين على الخصوص
 واذا كان هدى فيهم مخصوصين ضالا لالعموم مخصوصين وهم القاصدون

الاسرار

فصحة القسمة فصله كبيرا وهدى به كبيرا وصاحته لهلاية خاصة بالمقنن
 ولا فضلا خاصا بالقاسمين بحكم العموم فيه غير وحكم الخوض فيه غير لكن اما
 فمن ذلك معديهما هو الواقع بالمقنن والذات وما هو الواقع بالسع
 ولا يحصى مقوله لن وضع التبريد في تليح الرسالة لاجل الهلاية هو المقنن
 الاصلي الحكمة للعامة والعلم الكلي كما ان وضع اشتراق الشمس هو
 وحمل الهلاية لسعوا من فضل الله وسرعوا في ارضه وطلوا من ربه
 لنيل العاجل من دنائهم وذلك الاجل من احرامهم ليصلح لهم وسلاوا الخان
 ثم ان كان بعين واحد من وجه الضوء فاستنصره في التنوير فصار للضوء
 الشمس فلعنه لو كان بعين واحد من وجهه فاستنصره فصار قاضيا
 لكونها فاعدها وكلا للفرس على باطل من هديره وعلو وتربطوا
 فانما ومع ذلك غير مقصود من كونه الشمس وسورها ولا ان الشمس خلقها
 بالذات كذلك الفرسان في اضافة الهدى والضلالة الفرقان على علو وتبصير
 وافراط وتضبط فوجد اعيى والناسم ومن كان هذه اعيى فهو في الخرج
 واضل سبيلا وكذلك من بطر الى امثال الامان صير لهيب فقل ما بالاد
 لله تعالى مثلا فصاحته الامثال ميانا وهدى لمن راهنا عينه الصواب وعي
 وضلاله على عين راهنا عين الخط والانكار ثم كونه ايانا وهدى هو المقصود
 الاول والعلم الكلي للعامة وهو الموضوع لها بالذات وكونها عي وضلاله
 هو غير المقصود وغير العلم والحكمة بل هو واقعه في الامثال العرضية
 والسع بل الضال نفسه اما وقوع ذاته في الوجود بالعرض بالذات والاضلا
 المنع من الشئ والكافر هو اللاشئ والكافر المنافق اذا لم يكن في ذاته شيا
 فكيف يكون وتوجه في الوجود مقصودا بالذات وكيف يستلزم الهلاية
 اكلان واطلانه وكيف لا ينسب ايضا وهو محتول وجود في الحس وحركات
 وانعالي البصر وانك بالسر لعينين حتى انه عنه لذلك الرجل الذي كان
 سكره للقران بايه الحماة بالعموم والمقصود من الهلاية والكفر
 الله فالصدق والفرع الكافر فالله فالكفر ذلك

لأن الله مولى الذين آمنوا وأبى الكافرين ^{أصلهم} فأدخل الكافر في الوجود
 عمومًا وأخرج منه خصوصًا فكذلك يجب أن يدخل الضال في الخلق
 عمومًا ويخرج منه خصوصًا ^{وهالذات لله} فصل في عمومها وهو
 الهداية إلى به خصوصًا وكذلك القرآن ^{بصريح} وهدى به ولكن وما أنزلنا
 إلا للفاسقين وهو هدى للمسيقين وكذلك ^{الهي} معوض ^{للا} الاسود ^{والاحمر}
 والمرموز والكافر عمومًا والبايعا الناس ^{لذ} رسول الله اليكم جميعًا ^{والكليف}
 عام لجميع الخلق عمومًا وهو معوض لمن سبق لهم من الحسن في الأمان
 خصوصًا ^{لقد} من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولاً منهم يتلوا عليهم
 آياته ويزكيهم فأطرب إليهم ^{هذه} الأطرد ^{بل} محمد ما في سائر الفاسق
 والتاريخ وكلام المسكينين الحمد ^{بأن} لهم لا يعلمون ^{وسر} آخر
 في ضرب الأمثال بالعوضه والذباب والعنكبوت وكل ما سحر في العين
 وجوده إنما يكون مستنكرًا إذا كان مشبهه من المثل به في الوجود الكرمه
 وكان لا مناسبة في الممثل والمثليه فإذا كانت الدنيا لا يرض عنده الله
 فتأخر بعوضه فكيف يستفاد مشيها بالعوضه وإذا كان مثل
 الذنوب كمنوع ذلك لله أوليا اجرم من العنكبوت أخذت بيتا عقلا
 والوها والضعف ^{روز} من العنكبوت ومهم في المكاسد الدنيا
 اختبر من ممة العنكبوت في اصطبايا الذباب فكل يكون في العقل مثل الخنزير
 من هذا المثل وإذا كان الذين يعبدون من دونه لئن لم يلقوا ذبايا ولو
 اجتمعوا له وإن سليمان الذباب سبب الاستفاد منه إذا كانوا ضعوب
 عندهم الأطعمة اللذنه والإشربة المره ولم يكن يحل لها الذباب ضعف
 الطالب والمطلوب فهذه الأمثال مثل المثل منه ولا أقرب شيا ومنها
 منه ومن العجب إنهم كانوا يضربون به الأمثال ولا تصور منه ويحلون له
 منى ومنات غير علم ^{كف} يستحي الله تعالى من الخنزير ضرب مثلا لما
 تعرضه فما فوقها وفي العوض من يدافع الصنع بالليل على عظم حبه
 وكثرت حلقته الم ترأى به والحظرم والطهر والطنع والواجم والذنب على

سلك الفيل سواسوا مثلامثل وزبان الجنه لها كالطير وزبان الفع
لها على قعر غرطوم الفيل فتعبر على اصل حبله واغلاظه ويمتد لدم الذر
هو عنده حق علىه والخطوم اذق من الشعر ولقعه الحازه لها امد
من بضع الحرم كان من بلع صنعه من الاصلوا لطف من ضايعة الاكابر

الظنم

اللغة

قوله جل وعز الذي يصون عهد الله من عهد ميتاوه .. هم وصف الله
الفاستقن وبتوا حالم واصالحم حتى كان الفسق مفسدها فعال الذين
مفصول المقص في اللغة المهلم وفساد ما لهم من جبل او ما والعهد في اللغة
على معان الوصية والفيضان والامر واليمن والمون والوجود والوقف
والاصل للعهد العول الذي يتويع وجمعه عهود وقيل هو العقد الذي
مفقد الامر في المستقبل وقوله تعالى واوفوا بعهدكم اي اوفوا بعهدي
وامر اوف بما صمته لكم ويقال لان عهد الامم وعهد عهد
فلا ما فعل كنا اي وحده كذلك وقيل هذا في عهد فلان كفي وقته
والمراد بالعهد في الآية الوصية والامثال تعالى الم اي هذا الكيماني الام

التفسير

اي علم امركم به فعهدنا وصنعه وامر وهنيه وما بطهنت به السر
الرسا واستلم عليه صلوات الكعب وبعضهم ذلك تركم العرب والكلبي
الا الفاسقين اي لما صفت العهد الذي عهد الله في كهم وهم اليهود والنصارى
وقال ابن عباس في رواية عطا عهد الى خلقه هو العهد عليهم حس الحريم
من صلواتهم فقال لست بربكم قالوا بل حال معاير وان عباس بعض بعضهم
العهد لوط والعهد الثاني بالخذ على بني اسرائيل من الامان بحصوله

المعاني

قال محمد بن جرير والاشبه ان هذه الامم بولت في احبار اليهود وبنوا
ظلمهم اهل اللبث والشرك والمعنى بها كل من كان على مل باكا واعليه
من الضلال واللبث ولد من بعض عهد الله هم الساركون ما عهد الله
بالمع لاقار بنو المصطفى محمد صلوات الله عليه وسلم ولما حابه من الكتاب
المسني والشرايع والاحكام بعد ما اخذ عليهم المشاف في صلواتي ولقد اخذ
الله مشاق السنين الهه فمعنى الهه اذا واصلت الامم اكر طاعة الله

المناصير عهد ومثاقفه وروى اسباط عن السدي عن ابي مالك
 وعن ابي صالح عن ابن عباس وعن ابن مسعود في قوله الذي
 عهد الله من عهد مثاقفه قال هو عهد الله في العرفان فافروا به ثم كثر
 مقصود والمساقفة وقع للرواية كما ان المعاني ما تقع الموقفة به
 سم الكتاب او الكلام الذي يسوقه مساقف والوقت الذي يعقد فيه الوعد
 والوقت منقاة وميعادة فالمساقف اسم في موضع المصدر اي من بعد
 توكيده ومن بعد تحقق الله منهم باخذ عهدهم بالوفاء له فاما عهد الله
 كما قال عنت من عطاك زيد اي اعطائك وقوله من بعد مساقفة
 اي من بعد مساقف الله ذلك لعهد كما انه من اعجابهم وعملهم
 ان يكون المعنى من بعد مثاقف لعهد قال ابن كساق عهد الله الى
 خلقه من وجهين احدهما ما اراه من ذلك فعله واما وضعه والماضي
 كنه ورسله وقد لم عليه عرفها بالامات المارة وقوله يعطون
 بالمراسه به ان يحصل فيه وكان احدهما انهم لم يروا ما نزلوا الايمان
 الايمان بالامان لجميعهم وهذا قول عطاء بن ابي عبيد والسدي و
 والقول الثاني ان الذي يروا بوصولها في الايه وهو اعني وطعها في
 الارحام وهذا قول جماعة والكلي ورواه اسباط عن السدي عن ابي مالك
 وابي صالح ومن عن ابن مسعود وسئل هذا القول مطعون لانه من
 من القران وهو قوله الامرون في القران قال ابن عباس لم يكن يظن من يطون
 قرين الا اولى صلى الله عليه وسلم وهم ولله وعلى هذا المعنى هذا
 الوصف مسركون قرينين وكذا ان يدخل اليهود تحت هذا الوصف لانهم
 ولد اسحق روى عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سمع
 ان يسقط عليه رزقه ونسوله في ارضه طيبا رحمه الله والظلم بالقران
 المعاني قوله به كما به عن ابي عطاء بن ابي عبيد وما كانه عن ابي
 قيس المرارة بصلبه فاخرجه بمحلا ثم رحمه قوله ان يحصل قوله في
 الاض اي العفاق وتعرف في الناس عن الامان وفعل المجازي وسئل

اللغة

المعاني

التفسير

صلح

انخبار

البحر

التفسير
والمعاني

يعطهم الطريق ولخافتهم السبيل ومن هو الحكم فما من الناس بعير الخنزير
 وبما لا صلاح في الارض بطل الله لان فما الوقوف عبد المصراع وفيه
 وقال المطالم وفي ذواله العدل التي به قامت السموات والارض اوليك
 هم الخماسرون اي لناقصون انفسهم حطوطها بكفهم محسرا وعم كنه
 بان حرموها انفسهم وخسروا حسناتهم واحطوا الله بكفهم وكران
 في الحمار هوذها بدارس المال او بقضائه هم مثل لكل صار الى كره وخاسر
 لنقصان حطه من الخمر والقوم نقصوا بكفهم راحة انفسهم التي كانت لهم
 لو امنوا فاسحقوا للعقوبة وقاتم المثوبه . قال ابن عباس سهد الذين
 خسروا انفسهم وصلوا الى النار قال الكلبي يحي المعوس في لعقوبه وذلك
 انه ليس موثقا كافر الاطه اهل ومنزل وعدم وعم في كنهه فان اطلع اليه
 الى منزلته واهله وخدمه في الجنة فذلك قوله اولكم هم الوارثون وقال في
 صفه الكافرين قال ان الخماسرون الذين خسروا انفسهم قال مجاهد يكونون
 بين بيتا في الجنة وهم منته في النار والكافر على الضد وقال بعضهم
 ان خماسرون الها لكون وما زاد وهم غير خسر اي الهلاك وقال سمي الكافر
 خاسرا لان اعماله لا تعود عليه سفع قال الله تعالى وبدلهم من اسمعالم
 يكونوا محسبون . قال الموفى به الله ان الله تعالى ذكره الفاسقين
 هم عرف لحوالم وحصرها في ثلاث حصال نقص عهد الله من تعد مساقه وطع
 ما امر الله به ان يوصل والفضلا في الارض من اسمهم في الدنيا الفاسقين
 وحتم اسمهم في الآخرة با كاسر من اما الخصلة الاولى فنقص عهد الله وهو كل عهد
 استوفقه الله تعالى كما به وفيه عموم وخصوص العهد الاول قوله تعالى
 الم اعهد لجمياني لانه ان لا يعبدوا الا الله انكم عدو منين وان اعهد
 هذا صراط مستقيم عهد الله هاهنا يعني عمارة السلطان بالاسمك به
 والتي عنها والتبرؤ منه وامات عمارة الجن بالتحجيله والمخلابك
 في توحيديه والتبرؤ من الحاد والمسك . امن والعهد الثاني عهد
 الناس بالامان بدسله وكتبه وليابه وبيئاته قال تعالى يا بني ادم اما يا منكم

اللفظ

التفسير

السرار

رسول منكم يقضون عليهم اياتي لئلا يهتدوا بهذا الضمير من الاول والعهد
 الامان نبينا المصطفى محمد صلوات الله عليه وآله واليه وان
 احذ الله ميثاق لسبين لما ايسر من كتاب وحكمة ثم جاكر رسولك
 مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال لا اقرنتم واحدمتم على ذلكم الا
 قالوا اقرنا قال فاشهدوا وانا معكم من المشاهدين من تولى بعد ذلك
 فاولئك هم الفاسقون فاسقوا نفسهم الفاسقين من تولى بعد
 هذا العهد المخصوص نبينا صلى الله عليه وآله والعهد الرابع
 عهد الامامة قال الله تعالى قصه ابراهيم الخليل عليه السلام قال اني
 جعلتك للناس اماما قال ومن ذريتي قال لا ينالك عهدك البطالين
 وكان لهاب دعاهم قال ربنا وابعث فيهم رسولا منهم ولما
 دعاهم قال ومن ذريتنا لانه مسلمه لك استجاب دعاه
 فقال القول وصدق للسان الاخرين وجران الامانة وروته
 الطاهرين صلوة دامة بركها الى يوم الدين والعهد الخامس عهد
 السرايع والاحكام وهدى الخبيثه وانكار الصبوح وامات الكمال
 في الرجال وعليها جميع الاوامر والنواهي عهد ووصايا الله جلها
 وبعصها يرجع على المصدر الى كلمتين انقوا الله وكونوا مع الصادق
 فاما قوله انقوا الله يعني قولوا لا اله الا الله والرمم كلمة الكفر
 قال اهل الفسق يعني لا اله الا الله واما قوله وكونوا مع الصادق
 فالصادقون عزاءه واسم محمد رسول الله وجميع الاسباء عليهم السلام
 كذلك قالوا لله والله واطيعون فهذا هو العهد من بعد ميثاقنا
 فم الفاسقون حاشا كما سرف بال : والحصيلة الثانية قوله
 وبعصها من الامارة به ان يوصل يوما المراد بوصله امران احدهما
 قولى والاساني فعلى ما القولى فهو كما قال ولقد وصلناهم القول وهو
 الدين كما جرى امر الله تعالى بوصله من كلف الام عليه السلام
 الى النبي صلى الله عليه وآله يوم ورسلكم وسمه الى يوم القيامة وصاياه

وامامة وكلية كان واصلا لذلك القول لانني اخبرمدا قال من سبوا مشرا
لحق وكل امام كان واصلا لذلك القول الى امام اخر مصدا قال من سبوا موافقا
له مشرا من لحق غير مخالف له فمن قطع ما امر الله به ان يوصل بالقول قطعاً
بالقول كان من لفاسقين في الاول الحكمين والاخر ومن الوصيات القولية
امر ان كلمة النبي بكلمة التوحيد اعني صلح محمد رسول الله بلا اله الا الله
ووصل ابو الله بالكون مع الصادقين ووصل انقوا الله باطيعون حتى لا
يصرف من القولين ولا يقطع من الكلمتين فان ذلك مما امر الله به ان يوصل
ولا يقطع للسان والطاعة على اركان طبعوا الله واطيعوا الرسول واولي
الامر منكم من طبع الرسول فقد اطاع الله وكذلك لا يفصل بينهما في العقل
حتى لا يكون من الذين هزقوا من الله ورسوله في الاصول والفروع والمعرفة
والطاعة والهتاه والعبادة والاقول فمن بعض ونكف ببعض واحمد من
الكلمتين سبيلا فمن قطع من القولين ووقف بين الطاعين ووصل من
الحكمين فهو من لفاسقين في الدنيا والحسين في الاخر واما الوصيات الفعلية
فمنها ما قاله تعالى وانقوا الله الذي تشكون به ولا ارحام فالارحام التي
قرها سقوى الله تعالى هي المرادات والوصيات من الخلق ان كانت
هي واجبه للصلاة وصلة الرحم فهد في العمر ويوجب صلتهما تعرف ان الارحام
التي تجل انوار النبي واعيان الرسالة ونظمت الامامة او حصة واقرب
عند الله منزله وهي لمعنيته بقوله الله سبحانه وتعالى اما يفيدي اني
سقت لك اسما من اسمي انا الرحمن وانت الرحم من صلح وصلته ومن
قطعك قطعته وذلك لان حام هي لمعنيته بقوله تعالى واولوا الارحام
بعضهم اولى ببعض في كتاب الله وذلك الدرره التي حملت مع نوح عليه
السلام وتلك الدرره هي التي سال ابوهم احميل عليه السلام سب من لبتك ذرية
طبيه وتلك الدرره هي التي قال الله تعالى ذرية بعضها من بعض وذلك
الذرية هي اليرهم والعمان بقوله تعالى ان الله اصطفى في الامم ونوحا جارا
والارهم والعمان على العالمين ثم قال ذرية بعضها من بعض وقال

المؤمنين
لأن ذلك للناس بأرهم للذين سجدوا لهذا النبي والذين آمنوا بالله وحده
وتلك الآلة هي التي سميت للآله وبذلك الآلة هي له عليها صلوات الله وحده
صلواته غير المنزلة عنهم بالإرجاء وهي كلمة عامة ثم خصها بالذرة
الطيبة ثم خصها بالآلة المطلق ثم خصها بالآلة وهي ولا ذم سمعيل
عليه السلام ثم خصها وعصاها بالمصطفى وآله عليه صلوات الله وعلى آله
والصلاة والصلوات من باب واحد ومن وصلها من المبدأ لئلا المعاد
وصلة الله ومن قطعها بالهول أو بالثقل قطعها الله بذلك والذرة
على الله تعالى له قوله وصالون بالعراسه به أن توصل فوكا بالإبداع وفعلها
بالإعمال ومن قطعها بالهول أو قطعها بالسلخ الفعك فهو من الذين
يعصون عهد الله من بعد مساقته ويعطون ما أمر الله به أن يحق
عقد من عرفهم ونكرهم من جهلهم وأما الخصلة المبكفة فهي قوله
ويستدرون للأرض والفساد ضد الإصلاح وإنما صلاح الأرض
بالدين والشرعية والحدود والأحكام وإتمام الموازين بالقيسط
والإحساب عن الجور والظلم وإزالة الحسرة لتاسر أسياهم وهو كما أمر
الله تعالى وانفسدوا في الأرض بعد إصلاحها إلى الفساد وأبى الأرض
بالهوى والحكم بغض الحق والفتوى على خلاف العلم ونقص الأبحاث
والحسد منه بعد إصلاحها بالدين والشرعية والحكم كما أنزل الله
الحق والفتوى على رؤسهم من ذناب الأباة وضع التكليف بعباد
يعسرون في الأرض ولا يصلحون ويعصون مولون إنما نحن مصطوفون إلا أنهم
هم المعسرون ولكن لا يعسرون وهم الحال الأعمام والفضائل الأقسام
كما قال على معنى الله عنه ثم ترد على إحداهم العضة في حكم الأحكام
فحكم فيها بأنه ثم رد ذلك العصبية بحسنها على غيره فحكم فيها بحرف
عنه ثم جمع العضاء بذلك عند إمامهم الذي أسس صناتهم ومصور أراهم
جمعوا بهم واحده وكابهم واحده وتبهم واحد فأممهم الله سبحانه بالحق
فأطلق لهم بها معة فجمع لهم إرتك الله لنا مقضا فاستعان بهم على

صلح
الرسول

ام كانوا شركاء لله فاهم ان يقولوا وعليه ان يوفى لهم انزل الله ديننا ما اقصوا
عن تغلبه وادابيه والله تعالى يقول ما فوطنا في الكتاب من شيء ومنه في
كل شيء ودكان في كتاب صدق بعضه بعضا وانما يدخل في ذلك ولو كان
من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا وقال في موضع اخر صرح منهم
الدهاوسكي منهم للمروئي في كلام المسنون في الارض اوليهم القاسيون
في السرعة انما سرون في العيايه هذا بل يحصل بخصوصه سلبه احوام
ضلال من نضله كثيرا قوله خلق عزكف بكفرون الله وكنتم امرا تا
لما ذكر الله سبحانه ذلك للوحيد والنبوة وعقبها بذكر احوال المؤمنين والكافرين
في العاقبة وذكر بعد ان الامثال التي ضربها في القران حق وانها اعضاء
التاليه وسكان البراهين والحج وان المران على الوصع مهدي وعلى السبع
فضل وان الضلال به لفسق القاسقين وفصل حالهم بحال ملت عقب
ذلك تكلمه بحجبه هو لعجب ولفظ اسفهام هو صهييم نفس الذي لكفر
بالله مع ما عدوا من دلائل التوحيد وهي الافاق والافس واسات الامان
بالله واليوم الاخر مع ما عدوا من دلائل المعث وهي الالافس والافاق
مكون للمعث مقدر اعلى الخلق والمعث اما شئ بالادليل والامثال واكر
لامثال واكر الامثال في القران بقدر المعث قامت كونه اعضاء للدلائل ثم
ابتدأ بدليل للمعث على منكره فقال كيف تكفرون بالله قال ابواسحق كيف
في الظان اسفهام ومعناه للعجب كانه يعجب عن المؤمن من حاله حال
الكفار وسبع عقابيدهم كانه قال لا يعجبون معاسر المؤمنين من هولاء
كيف يكفرون بالله وهذا نوع من كل واحد من الكلام عن سباهه العلم بالحط
للكافرين على وجه الالزام عليهم ما نكر كيف ترصون في كنهنا لله وانى تسويغ
لحقولكم مما ترون في انفسكم ما لفظوا بكم كتم اموا ما فحياكم فاذا كان
هو الميتم الحيوي الاول فلم ينكرون الموت والحجوب والامانه والاحياء
في الساني قال للفر لكانه تال وحكم كيف تكفرون بالله لو كيف يستخرون
الاسسكم لكفره موكله بسب وسوله فما لغنكم به وكنتم اموا تا الى وقد كنتم ورجع

النظم

اللغة
والمعاني

والاول للحال اي وحالكم انتم امواتا طه للهدا والزحاج وتيد مغناه
 واتم تعلون انكم كنتم امواتا فاجبا لكم هذا بالفطره ثم بميتكم ثم بحسبكم وهذا
 بالاستدلال اي كما اقدمت بقدرته على احسانكم بعد موتكم فمواضعا لا ريب ان على امامكم
 دم احسانكم بعد الموت واما اللسك لهم في النساء المائنه من البحث فهدى
 السك عنهم بالنساء الاول من الخلق: قال المفسرون وكنتم امواتا اي
 نطفة في اصلاب ابايكم فاحياكم في الارحام ثم مميتكم بالاحالة ثم بحسبكم
 بالمعنى ثم اليه يرجعون يودون فحدون بالاعمالكم وهو قول ابن عباس
 ورواه عطاء الكلبي ومولده وطارق الصحاك وابن زيد وروى
 اساطع عن السدي عن ابي مالك عن ساجدة قال كنتم امواتا لم يولدوا شيئا
 فاحياكم ثم مميتكم في العيايه وحوال ابوالعاليه وقال في قوله ثم اليه
 يرجعون رجوعا لليه بعد ما يحيون وقال ابن عباس فاحياكم ولم يولدوا شيئا
 وقال ايضا ولتم اباي فاحياكم خلقكم ثم مميتكم ثم بحسبكم يوم العيايه
 فهما مومان وحيان ذلك نزلهم في النار ربنا امتنا انتبين واحسنا
 انتبين وروى الحكم عن السدي عن ابي صالح عن ابن عباس قال امام في
 في الدسام احيا في مده للسؤل ثم امام في مدهم احيا فها مومان وحيان بان
 وقوله ليه اني الى حكمه فحازهم والمعنى لما الموضع الذي يتولى الله الحكم
 منكم وسقط دعواكم وفيه قولان ترجعون برفع الماد فح الحم
 وهي قواه العامه من الهدا ورجعون بفتح الماد وكسر الحم وهي قوله بعد
 قال الصادقون المحمرون عن الفطرين ان المنزل الذي يخرج عن الفطرين له
 عند اللسان من نفسه اكارها وان الاميا عليهم السلام ابدوا بوزن
 للا الفطرين ويستدلون عليهم بالفطرين ويحسونهم بالفطرين فمن كانت
 وطيرة سليمة على احتياك الشيطان سلم في الحال ولم يتا زعه
 في شيء من الفطال وذلك لصد فم اذا خبروا عن شيء هو عليه كما هو لهذا
 مخاطبهم بالفاظ الاحكام والارام والمعجب والضميم كما قال فلا يحجابوا
 له اندالا واتم تعلمون وقال وكيف بكنه في مواضع كثره وقال في

الف
الاحرار

القرأة

الاحرار

الله بشك آمن جعل الارض قدرا وامن بمواضع كنه وامثال ذلك لوضح
 الامر في نفسه ولهذا قيل التوحيد فطنه والنبوة فطره والامامة فطره
 والمساواة فطره والمعاد فطره ومن اكرها فعلا كرا لفظه بوضع
 العطره وسر لخزان المفسرين هو اكثر القول في الموتين والحيا بين
 وتصور القول نهما على موت الامم وحماها في الارمان والموتة الاولى
 اول حلفت على التراب او على السلاله في اصاب الاما او العدم المطول لم يكن ذلك
 امامة ولذلك قال الله تعالى وكنتم اوما قاحياكم وقوله امنا المتين بشعر
 امامتنا فلس ممر المعنى في الامن على يوافي المعطن بل اللطيف ان يعا امامنا
 مدنا ونفسا واليدف لموت وحيوة والفسر لموت وحياه فاما موت الامم
 وحماها فمعاوم بالعطو وذلك عقارنه النفوس ومفادتها وامامت
 النفوس وحياتها معاوم بالحقه ويكن موت عن العقائد العامه امامه
 انه وحى لعقائد الحقه باحسان الله واذا لعنف هذه الدرجه صحت
 للرجوع الى الله والمقام في حوار الله قال المسيح عليه السلام من مات
 بربن ولم يحى مرتين لم يبلغ ملكوت السما ولذلك قال اهل البلاد ربنا
 امنا انفسنا وحياتنا انفسنا فاعبرنا بذنوبنا نقل الخروج من سبيل
 وهذا يوم في البرازخ والله اعلم . قوله جل وعز هو الذي خلق لكم ما في
 الارض جميعا . لما اخبر الله تعالى عن فطوره الناس بالامانه والاحياء عن
 ذلك بتقريف عونه وحكمته في السموات والارض وبدا بالارض لعقدها منا
 وما فيها مخلوقها وصلح التفسير لما ذكر الله تعالى المعبث والاعلى
 سكت اليهود لهم عسروا ذلك كما بهم وانكروا المشركون فاجتج الله تعالى
 عليهم بقوله هو الذي خلق لكم والمعنى الذي جعلكم من بعد موكم هو الذي خلق لكم
 جميع ما في الارض واعمال الاحساد ليست باعجب من خلق السموات والارض
 قال فلا يحرككم جميع ما في الارض كرامه من الله ونعمه اولهم متاعا وبقوه
 والحر حر خلق جميع ما في الارض ليعلم ليدعوها في الدنيا والدين اما في
 الدنيا فمعاسر وبلوغ لاطاعتها واداراضه واما في الدين فليست لوابها

النظم

التفسير
والمعاني

على وحدانيته بقوله خلق كل كلمة حكم لم يحق منها منه لنفسه لسكوت به
من قوله لو ليست انفس من فحشه اياه سبحانه عبي لا حجه له الى سي قوله خلق
لكم اي احكام وفه ذكر الرجاء هذين المعنيين قوله لكم كما قاله محمد بن
قوال للعقل نظم الكلام خلق الارض وما فيها لكم وقوله هم استوى الى السماء
وفي حديث اسباط عن اسدي عن علي ما لا تعرفه في صياحه عن ابن عباس
وعن مرة عن ابن مسعود وعن جماعة من الصحابة في قوله تعالى هم استوى
لا السماء قالوا ان الله جل وعز كان عرشه على الماء خلق منها غير الماء وغير
خلق من الماء فلما اراد ان يخلق الخلق لخرج من الماء فادفع قوى الماء
فسماعليه فسماه سما سما الارض جعلها ارضا واحدا ثم فيها جعلها
سبع ارضين يوم الابد والارض من خلق الله الارض على النون وهي الحوت
والحوت على الماء ولذات الارض فادب عليها الخلق فخلق البحار والاروات
اهلها وبيحرها وما سعى لها في الدنيا والاربع سما استوى الى السماء في
كان ذلك الدخان من نفس الماء فجعلها سما واحدا ثم فيها جعلها سبع سماوات
في يومين الخمس والجمعة فلما دبر من خلق الحسب استوى على العرش وخلق
احسن خلق الله الارض وموضع بيت المقدس كهيئة الفوه عليها دخان
ملتصق بها ثم اصعد الدخان وخلق منه السموات وامسك الفوه
في موضعها ثم بسط من الارض وذلك قوله كما اردنا فافتقنا لها ورؤ
عمرو عنه قال لم يكن خلق غير العرش والماء وبينهما هو لخلق الله طينه كالقهر
ثم خلق عليها الدخان وكان خلق الارض عن الفوه فخلق السموات والارض
وكان لخلق الارض بعد ارفع الدخان عن الطينه ثم ذكر اصحاب المعاني
للاستواء حواها قال الفتر والتهاج وتعلق استوى الى السماء اذا قل
عليها وقصد الى خلقها والى وعلى تتعلقان بفتح احد ما معان المراد
وفي الحديث انما استوت بانه على التمد الى ويرى الى اليد بعد كل
ولان تكلم ولا نام استوى الى وعلى يكلف معناه اقل على وقصد ثم
الرجاء استوى وقصد وعهد بمعنى بعد في الامر من بلد كذا ام استوى

التفسير

المعاني

الى بلانكنى وهدى روايه الضحاك عن ابن عباس وقال عبد الله بن حامد
 واحسنه اقل في معنى استوى الى السماء رواه الضحاك عن ابن عباس ثم اقل الى
 خلق السما وقد حكى للفقال هذا الوجه واسند الى ابن عباس بروايه له في وقت
 عن الضحاك عنه وقال علي بن عيسى استوى استقام واستوى الامر والى
 من لم يعمد حاج واستوى قصه واستوى استوى واستوى عملا ولا وما
 من القصد الى السى استولى الاستواء سمي قصدا يقال امر فاصد وعلى قصد
 اى على استقامته واستوا وما سمي القصد استوا منه الاستواء فدا قال الله
 فمنهم مقتصد اى مستوي مستقيم وقال للطريق المستوى سوا الطريق
 وقصد الطريق وهذا الذى ذكره لان القصد التوسر اسوى الى السماء هو
 الاراد وقصد الطريق بمعنى اخر فاستوى عليه الامر اسرا الى السماء هو
 وهم للتراحى والباخر يرجع الى خلق السما الى القصد والاراد ويحتمل ان
 يكون قد مر في اخرهم بانه استوى الى السما والوجان صعبان غير ان
 الراحى في الفعل جانز لكن التراجى في القصد وهو عند المتكلم صفة فلا يكون
 الراحى فيه لانه يوجب الحدوث ومن فسر الاستواء بالاول والفعل على
 قسمة كلام العرب هم يصح معناه فيه وقال طابون استوى بمعنى
 علا وارفع ومنه قوله تعالى لتستوا على ظهوره وقال طابون استوى
 امن وصحة وهذا قول الحسن وروايه جدير عن الضحاك قال استوى
 امن فوق ربيبه وهم سلطاناه وقال الكلبي استوى الى السما اى
 صعد قال بعضهم يعنى صعدا من وقال ابن جرير استوى بمعنى
 وارفع من الامر وسما وقل الاستواء محض الارتفاع والقصد الى السما
 بالمطلوب واسموا علم جعلها بهم صعدا لسر وكسر وصل الارتفاع
 بمعنى الاستقامه والمعدل يقال اسوى لرجل اذا قام واعمدك
 وبمعنى قوله قالوا هذا الوجه الصع اطل الله في قول البارئ تعالى وسر
 ان الاستواء اطل ورفع السما استواء وهذا القول مما لا يفرق معناه
 وهذا كله مشوه لانه ليعرف على المذهب من استقامته على امر الممكن

الاسرار

لقب الاستواء بالعلو وللصعود ومعنى الجهة فسر بالفقد والامر
 والفضل وليس الاستواء في اللغة بالمعجب من الاسان والمحى في قوله وجا ربك
 فالحق بالله سبحانه ومن عرف كلام العرب وتوسعاتهم في العبارات بل
 كلام كل صنف من اصناف الانسان لم يتخير في التفسير هذا التخيير بل
 يحب ان يراعي جانب المتكلم وجانب ما عليه الكلام وجانب الامر فله الكلام
 ويحل كل لفظ على موضوعه من غير ما يدل على شراعية الجوانب
 فان من قال على لسان اراونى الامر دارا لم يسلك ان لنا بالاضافة
 الى هو مباشرة الفعل بالاضافة الى الهمزة هو الامر كذلك هو اللفظ
 استوى امر فلان وكلامه وحالها الاستواء ما من الا يكون اسفرا ايا
 لو قال اسفرت كلامه لم يكن معنى الخلو من الاحتصاص بالجهة فانهم
 خطوا هذا الخط وهلاكوا استوى الى اسما امر وتسوية واستوى
 على العرش امر وقد يراد به كل اية مستأهمة وحده مع
 امر الاستواء لقوله استوى على العرش يدبر الامر وقوله ثم استوى
 لاسماوه دخان فقال لها وللارض اني اطوقا بكن الاسما
 اليا قولوا امرا باسماطوقا او كرها كذلك قوله ثم استوى ليا
 السما وهي دخان مسوية سبع سموات قال المفسرون اني خلقتهن
 سبع سموات بلا وطور ولا مدح ولا عجز بها ولا عاهة فوقها قال
 جعل بعضها فوق بعض وجعل الارض بعضها تحت بعض والتسوية
 جعل اليبس مستويا ما عال سواه فاستوى بالعين جعلهن مستويات
 الاجزاء بحوزان كون المعنى ما مر وضمنه من السماء احد في اللفظ وهو
 معنى الجمع فلذلك قال في قوله تعالى وجمع السما سموات وقال بعضهم
 السما جمع والسماوات جمع الجمع والسماء واحدة الاخصر وذلك
 الزحاح واحدتها سماه روى ابو ذر عن النبي صلى الله عليه واله الخبير
 انما سماه السما الدنيا مسية خمس طيه عام وعلا كل سما خمس طيه عام
 وما سماه الى عام مسية خمس طيه عام وما سماه السما السابعة الى خمس طيه

التفسير

اللفظ

الخبر

جميع ذلك وهو بكل شيء عليم اي عالم بكل شيء لا يحفى عليه شيء وهذا لا يدل
 على ان كل معلوم يجب ان يكون شاملا لكل شيء بحبان يكون معلوماً واللفظ
 المطعاني قوله استوى الى السطح تمام ان يكون بها الجميع ويحتمل ان يكون المراد به
 المسطح العالي الذي منه خلق السموات فكونه لمعنى على الوجه الاول ثم صدق اللفظ
 السموات فجعلها اسعاً على ما هي عليه وفي الوجه الثاني ثم صدق اللفظ
 العالي المراد برفع فوق الارض فحاق منه سبع سموات ومحار هذا الوجه
 ثم استوى الى ما كان يصير في لعاقته سماستواه سماوات سبعاً وذلك
 للرجاء بدفع الله العمل اعلم هذا اللوح تسمى بواقل السبع وقل هذا
 خطاب وقع بعد خلق السموات كقول المعنى ثم صدق الى السما الي تنزل بها
 الاسرار: قال الذين عندهم علم للقران لسبع شئ من ايات المتكلمين ما تناسب
 القران ومن عرف لسان القران يعرف اهل علم مستبته عليه سبب سببها
 ومحكمة ولا الخلق للقران على معنى ما اصطلاح عليه المتكلم وهو الاحاد
 بعد لعدم كالات في قوله ما اناهم من ذكر من بهم محدث بمعنى الموجد
 عدم كالات في قوله كالعرجون لعدم معنى الا اوله لوجود كالات
 اليوم بمعنى انه حي يحيى ارحى بذاته وكذلك سائر الاسايه والصفات بل ملك
 اصطلاحات اخذوا منها من القلا ستموه وقتلوا ما كسهم واصطلموا عليها
 اما على اصطلاحهم ادعى غير ذلك والسافن كلهم تنكروا ملكه لعبارات
 واهل القران عرفوا لسان القران فلم يحرفوا على خاطرهم ما يوجب سبها او
 تعطيلها واعلى لسانهم ما يعنى علواً او مصيراً او ليس به لفظ الاستواء
 على العرش او الاستواء الى السماء كما رسك اللم بوجد في المحي والاسان
 والسفل والفرع والرضا والسيط وغيرها وانما الاسكال فيها انه ابتداء
 مخلوق في الارض بل الاسان هو خاص لغير مخصوصين ام عام لجميع الناس
 واسداه به ابتداء الخلق والاحاد حي يكون خلق السموات مسخرات عن
 خلق الارض قال في موضع اخر من انكسر لكفرون بالذي خلق الارض
 يومين ثم ذكرها في الارض يومين اخرين ثم استوى الى السما وذكر انه

سواءه في يومئذ خريف وعرف الحكمة ان هذا بالكامل ثم بالناقض ^{باللطف}
ثم الكسف فعلى طريق الحكمة ابتدا الوجود من الاسرف فالاسرف ^{عليه}
مذهب السريعة ابتدا الوجود من الكف فلا كف حتى يبلغ الاسرف
فلا اسرف فان لدخان الصاعد من الماء اللطيف من الماء والسبح المحلوق ^{الدخان}
للطف من الدخان وعلى طريق الحكمة الاولاك والاحم هي الطف الاجسام
والطبابع والاركان الكف منها والماء والارض كنف من الماء والهوائيات
الارضيات اسبق في الوجود وهي كما تقول في التنزيل واسبق على الماء
والعنان واسبق على المعنى وهذا حكم الشرع وهو المستأنف وبارئ السماوات
اسبق للوجود وهي كما تقول الرواح اسبق على الاجساد والمعنى اسبق
على العبادات والقيم واللوح اسبق على العرش والكرسي والمسارط اسبق
على العارلات وهذا حكم النياحة وهو المصروع وعلى هذين الحكمين المخرج
الدبر والمسعم فان المصروع بالدار اولى بالماء بالسماوات اولى بالسوق
بها اولى وان المستأنف بالمسعم اولى بالمسعم بالارضيات اولى والسبق
بها اولى بهذا هو الاشكال وهذا حل الاشكال والافالعهه مشككه
الحل ولولا حكم الكهين لم يحل ذلك قط وسد اخراه تعالى قال هو الذي
خلق لكم ما في الارض جميعا ولكم اساسه الذي نوع الانسان وهو صحيح اذ سخر
للانسان كل مات وحولن ولا جله خلقها خلق الارض من المعادن السا
والحوان وقد بصر ان يحل ذلك على جماعه مخصوصين هم خلاصة النوع
او على رجل واحد ويجمع النوع والحلاصة من النوع فيجد عنده
النوعيه والسخصيه كما قال تعالى هل لى على الانسان وهو اساسه الى
سخص واحد هو في حكم النوع وقال ما خلقهم ولا اعتكم الا كفس واحد
وهو اساسه الى النوع في حكم شخص واحد فلا سحرى ان يعمل على الجمع
واخصوص هذا الموضع وان الله تعالى خلق العالم لاجل شخص واحد
وفي حقه قال لو اكل ما خلق للكون وسد اخراه ذكر العله الكائيه
فما خلق الارض وذكر العله الماربه في خلق السما وذكر العله الفاعليه

في الخلق المشبوه وذكر العلة للصورة في جميع ما خلق وسوى فقله
 لكم ما في الارض جميعا اسان ليا العلة الكمالية وقوله ثم استوى ليا السما
 وهي دخان اسان ليا العلة المانية وقوله فسوهن اسان ليا العلة المانية
 وقوله سبع سموات اسان ليا العلة لصوره في جميع ما ذكر في كتب الفلاسفة
 من الحكمة فهو مذکور في هذه الكلمات وغاية الغايات وهو بكل شيء عليم
 وسر اخر ان الخلق والنسوة معتبرتان في جميع القرآن كما ان الهداية
 والمقدّم مقربان قال تعالى الذي خلق فسوى والذي قدّ فهدى وقال
 الذي خلقكم مستواك وبما منا قال خلقكم ثم قال فسوى بهم يخص الخلق
 ما في الارض وحصل لتسوية بالاسماء والخلق لصله التهديفة اللغوية
 النسوية الى الخلق كنسبه الهداية الى التهديف وربما يكون الخلق سادها على
 للهدى وخلق كل شيء فقدره عددا وربما يكون لقدمه سابقا على الخلق
 اناكل من خلقه بقدره وبالفردسية الخلق لهدى الخلق تسخير الخلق والاسان
 فلول اسان الى الاحاد والابداع وربما استدعى ذلك لانها ما ورى بالاستدعي
 قالني لا استدعى ان من خلق هو ابداع محض كابداع القلم واللوح والادع
 العقل الاول فلا استدعى شيئا سبق وجوده منه خلق واما السابق عليه
 امر البارئ تعالى اعلم انه ملك له ولا انه زمان معه واما ابداع النفس
 او اللوح فلا استدعى ايها ما من من خلق لكنه استدعى زمانا هو الوجود
 خلق بعد العقل والذي سدى زمانا وما من فهو سابق الوجودات كالارض
 من زبد الماء والسما من دخان الماء من الجوهر الاول الذي يطر الماء نظر الهسبه
 وتابع وذلك هو العنصر الاول وما روى ان اول ما خلقه تعالى جوهر نجر
 صلى الله عليه وسلم فهو الاول له العاينه الكماله اذ كان ما خلق الكون كله
 لاحله فهو السابق الوجود كله بحر الحروف الساكنة هو خلق
 واذ كان بك الملائكة انى جاءك الارض خليفه لما ذكره تعالى الحكما
 الارضيه والسمويه فمما سبق عقتما تذكر الامرات الارضيه والسمويه
 فان الخلاله في الارض اسلغ اذ غرور سالاه واحكامه من الارباب فكما

النظم

سوى طبقات السماوات سبعة طبقات فوق طبق سوى ^{الديانات} طبقات
سبع مرتبه فوق مرتبه وكما اوجده الخلاق باهر اطهر وامر ^{كلفه}
هالك تعالى واذ قال ربك قال الهمزة اذ واذ احرفا صوت ^{الهمزة}
ان اذ للماضي واذ للمستقبل وقد بوضع احد ما موضع الاخر قال ابو
عبد اذها هن الامم والمعنى قال ربك وانكر الرجاء هذا القول وقال
ان الحرف اذ الالف معنى صحبها المجرى الغاوم وهكنا قال الهمزة وذكر
الرجاء وجمعا اخر فقال ان الله تعالى ذكره خلق السموات والارض واوامر
واذ قال ربك والمقدور اذ حلف كما اذ قال ربك وقال الهمزة فيه
اضما ناي واذ كرنا محمد اذ قال ربك حين قال ربك واخر واهذا الاضمار
وجمع ما حان في امرين من هذا النحو والملائكة جمع ملك اصله ملك بالهمزة
والالف للرسالة وانشد فلست لاسي كلكم ملك من خواصها ^{اللفظ}
ولخلف المفسرون في المراد بالملائكة هاهنا قال الهمزة هم ملك
السموات السبع وهو الطاهر اذ كانوا هم المومنين بالسجود فسمى بالملائكة
كلهم اجمعين وقال ابن عباس رواه ابي ذوق عن ابي ذوق عن ابي ذوق
الملائكة في السما الدنيا وهو قول الكلبي ومعاذ وعطا وقال ابن عباس
رواه عطا بهذا الملائكة الذين كان ابليس في حال الكلي ومعاذ اعطى
للبيعه الذين كانوا في الارض مع ابليس وقتلوا لعائن من الملائكة
ما كانوا مخاطبين بهذا الخطاب وكانوا مومنين بالسجود ولذلك قال تعالى
ابليس استكبرت ام كنت من لعائن وفي العالين والعلين كلاما
مكرر في موضعه وقوله اني جاعل الارض خليفه اي خالق في الارض
خليفه مدامنيكم ورافعكم الى سبي الخليفه خليفه اذ حلف الاله
وحكى بعد فقال حلف ولان فلان اهله ومكانه حلفه خليفه
فهو خليفه وخالف بواصل الخليفه خليفه اذ معيلى معني فا على
والجمع خلفا ودخلت فيه الهاء للمبالغة كما لا اعلانه ونسبته هذا
من ذكرها سجد المعنى وعلمت لاسبب اللفظ قال في الجمع حلف

النحو

اللفظ

صوب

التفسير

اللغة

وقد ورد التبريل بالوجهين والحليفه من تولى امضا الامر عن الامر وهو
 كالعام مقامه وقد جعل الحليفه اسما للواحد وللجمع كالسلطان وكما يصلح
 وقوع الحليفه على الذكر والانه كذلك يصلح للواحد وللجمع وقوله اني جاعل
 ابي خالق كمال الاله موضع اني خالق بشره والمعنى ساجعل اسما لخلق واراد
 بالارض الارض المدعو اليه اسكنها الله الامم وذرته والمراد بالحليفه هذا
 ادم عليه السلام ثم يدخل فيه ذرته وهذا قول ابن عباس وان ذريته وقال
 الحسن المواتي الحليفه ذرية ادم اتم كل من اتمهم وحلف بعضهم بعضا في عمارة
 الارض وقراءة السواد حليفه بالالف اي خلفا وقال المواتي الحليفه ادم
 ثم احلفوا من وجه اخر فقال الاكروني اسم كل من احلفوا بالدين كانوا سكان الارض
 والمعنى اني ساجعل فيها من حلف الحن فنادوا بسكننا وعمرها وهذا قول
 ومجاهد وعبد الله بن عمر وابن عباس في رواية الكلبي وعطاء بن رافع
 ومعنى قول الصحاح قال ابن عباس في رواية عطاء جعل الله تعالى ادم وذرته
 حلفاء في الارض فسلوا الارض فاهلكوا وقال الكلبي وعنه ان الله تعالى
 خلق السما والارض وخلق الملائكة والحن فاسكن الملائكة السما واسكن
 الارض فغروا واطولوا بل اتم طهر ففهم الحسد والبغى فاقبلوا وانسدوا
 معتما على عرق جعل لهم حيدا من الملائكة فقال لهم الجبرائيل واسم اللبليس وجران
 الحان اسم لهم من ابعدهم مطورا الى الارض وطردوا الجبر عن وجهها وكفهم
 بشعور احوال وحرارة الهود وسكنوا الارض وحفظ الله اهلها عنهم
 فاحسوا الى العاقبة في الارض لذلك فاعطى الله تعالى اللبليس ملك السما والارض
 الحان وملك الارض وكان بعد الله بان في الارض وبان في السما وان الجنة
 فلما رأى ذلك دخلوا الكسوة لعجب وقال في نفسه ما اباني الله هذا الملك
 لاني ارى لكم الملائكة عليه واعطيتهم يد له فلما طهر الكسوة بالعرس
 قال الله تعالى ولحد ان جاعلكم في الارض حليفه فلما قال لهم ذلك كرهوا
 اسم كانوا اهلون الملائكة عمارة بالوا يجعل فيها من يفسد فيها
 بالمعاني واما احسبهم بذلك فبشار لهم ماكم ولم يكن ذلك على حجة المشاهير

التفسير

بل كان ذلك اسلاهم ومسه . وقال اخرون ان الارض لم تكن فضا سكا
 وان الله تعالى قال للملائكة اني جاعل الارض خليفه بحلف بعضهم ^{بعضها}
 وهم دريادهم كهلون ادم وهذا مروى عن الحسن احيى ملائكة عليهم السلام
 بعد ان خلقهم وخلق السموات والارض انه جاعل الارض خليفه من
 خذ يوا ادم صلوات الله عليه وامام ائمه تسفكون لدماء وتفسدون الار
 وكان هذا من الله تعالى بحنه للملائكة فاكره وان يكون الخلق من بعض الله
 فحماهم ذلك على ان قالوا الجعل فيما من نفسه فيما فلما علمهم انه اعلم بما
 تفعل وانه يعلم ما لا تعلمون وادامهم ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه
 له جاعل عن بعض من ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه
 هو ادم عليه السلام وهذا قول السدي رواه عن ابي مالك وعن ابي صالح عن
 عباس وعنه عن ابن مسعود وعن ابن عباس عن ابي بصير قالوا الخليفة المدكوة
 ما هنا هو ادم خليفه الله عز وجل والمعنى لا جاعل الارض من كل من
 الحكيم من جملة قال ابن جرير في قام مقامه حديثه فمن خليفه ^{ايضا}
 داخل اللفظ ويكون المعنى لا جاعل الارض من اوله احكامي كما قال ابي اذ
 انا جعلناك خليفه في الارض بهم والملائكة وما اول ذلك الخليفة
 يكون له دريه تفسدون الارض وتفسدون وتقتل بعضهم بعضا
 قالوا الجعل فيما ائمه وروى مجاهد وعنه عن ابن عباس انه قال لقد
 الله ادم من ائمه من ان يسكن اياه فانه قال للملائكة اني جاعل
 في الارض خليفه فان قال قالوا وجه قولهم الجعل فيما من نفسه فان
 ان عملوا ذلك قال السدي ما علموا ذلك لان الله اخبرهم به وهو قول
 محمد بن اسحق ورواه محمد بن عمار وهو على هذا استغناء بمعنى الجاعل
 كقول الساعى الستم حين ركب المطايا اي ائمه كذلك والمعنى انك ستم فعل
 هذا ونحن لا نفضل معلوم بل سح وقد من كنت ومحزان يكون لفظه
 خرجت منج البعوض من عصية العشاء واكناهم وقال اخرون انما لو
 ذلك فاسا اي كما فعل من الخائف وهذا قول جماعة من اهل المأويل قالوا

المعاني

وقد كان الخبز من سكان الارض المعنى عام واصل المصادر منهم هذا القول
على جهة الاستحسان قال الحسن بن الفضل وعلى هذا فيه اضماد بقدر الجمل
فيها من نفسه فيها لم يجعل فيها من لا نفسه ففواسر ساد منهم واسعلاهم
لوجه الحكمة لا على وجه النكاد واصل الكلام ان يجعل فيها من
نفسه فيها وسفك الدماء واستحلهما منها ونحن نسبح بحرك
وكان هذا القول دينا منهم وكذلك على من ذهب من قال اهم اما والوالدك
فاسا قال انك عليهم هذا القول نهرا على ذلك وطاوا بالمتسبع
سنتين كفاية لذلك وقال يحيى بن علي كراما قال هذا القول جماعه منهم دون
جميعهم وكانوا عشيرة الاف فلا سلا الله مارا واحرفتم والسفك المصباح
سبك الدماء وكورها بصوت وحرك سبج بحرك اي لوال قال بن سحان الله
وتحرفه من معنى قول الحسن ومالك وقال السدي وابن عباس وان
مسعود بن علي كماله في رواه مع السبج والهدس بن ابي بصير فعلى
هذا يكون المعنى صلى الله عليه وسلم على اعمامك وقال بعضهم صلى الله
اي يبارك والى مجاهد وابو جليل معناه يعطك ويحرك فعال المعنى رفع
اصوا ما يذكرك والسبج رفع الصوت بذكر الله عرف جمل واصل السبج وكلام
العرب التبريه من السؤ ومنه قول الاعشى اول الملاحى من سحان الله
والعنى للمراه مرهون واصل معنى السبج بالسبج مرهون والى الحاج
ومعنى سبج بحرك يبارك من السؤ على وجه العظيم وكل من علم خيرا
فقد به وجهه الله فقد سبج وقاله مرهون من سبج اي صلاتي و
سبيوه وعنه من النجاشي عن سحان الله براءة الله من السؤ
ومرته الله من السؤ قال الفقيه ومعنى قوله بحرك اي بحرك بالسبج
حامد بن بك اي مدين بذكر بحرك والساعلك بعددك وعلمتك
كقوله فسبحون بحمدهم اي حمدوا له ويحوز ان يكون ارادا بالسبج
بحرك اي تؤمرك انا ما واصل بحرك اي يبارك والهدس بن ابي بصير
الطاهر واللهم فيه صلته كاللهم ردكم وقيل اللهفة امر احد

التفسير

اللغة

المعاني

اي بظهر

اى يظهر لا حاكم طوبى لمن اشرك بك وابداننا من تحصيتك وهذا
 قوله لنحاج ورفقه تقدم وناخر والمعدية ونحن سبح ونقد
 لك محرک ونوفيقك بم التسيب والمقديس برحمان لا الاعتقاد
 والى قوله سبحانه الله وقوله قال اذا علم ما تعلمون قال ^{ابن عباس} التفسير
 هذا ان علي سعى عليه وما هو كان الا ان يصير والى وقال معايد
 لعنى اتم سكان السماء وان لا دمن سكان الارض ويكون منهم من
 سبح محرمى وبعدي وروى السدي عن ابن عباس قال ان الله ليس كان
 امينا على ملايكه سما الدنيا فاسحكر بالمعصية فعلم انه ذلك منه المعاني
 قال لنحاج اى استلمى من بطون انه مطع هو هذه الامتلا لا المعصية
 نحو املا ابليس فعصى من طغى به المعصية فطبع بالاسلام برطر ون
 لا النار والطنف والعبول على المعاني والذنب وذلك من مواهب الله
 وروى عبد الوهاب بن مجاهد عن ابيه قال علم من ادم الطلعة وخلق
 لها وعلم من ابليس المعصية وخلق لها وروى اسباط عن السدي
 عن ابن عباس وان مسعودا لما علم ما تعلمون لعنى من ابليس
 وقال ابن عباس لا اطلعت على قلب ابليس ما لم يطلعوا عليه من
 واعلمه وقال جالون معنى الكلام ان اعلم ان هولاء وان كان فهم
 من هسدنى الارض وبعضى لهم فهم اساورسل وانوام صالحون
 امه والدين ودعاه اليه وهذا لعنى قوله والكلى قال في ذلك
 وذكر لنا ان ابن عباس كان يقول ان الله لما اخذ فخلوا ادم والملك
 لخلول ما من شاطن حلق خلقا اكرم عليه من اول العلم منا فانتم
 مخلوق ادم وكل خلوق مستلح ويحرمنا روى عن مجاهد والحسن وعمر
 وشبان وعسره وراذوا وقالوا ولرب كان هو حراما لعنى اعلم منه
 لا ما خلقه واما ما لم يره فلما لعنى ما بعلمهم صل الله اذ علمهم بالعلم
 وقال اى علم من اسود الامور وعوامها ما لا تعلمون وان المعنى كان وان
 الجن والانس معصاى ودرى وقال في ذلك الحدا لله للحسن ارايت

اذ خلق الارض ام للسماء قال بل الارض قلت اكانه ان تستعصم قال لا
 قال الدنيا ونوا العلم والامان في كتاب الله ان اول خطاب خاطب الله تعالى
 به ملائكته المصيرين علمهم السلام خطاب تكليف وامتحان هو خطاب
 الاستسلام لحلافة ادم عليه السلام واول حليفه لله اطاقى الارض
 هو ادم ابو البشر على هذا دور الكشف لطهر به او امره واحكامه ^{تلك}
 به ونهيتا الطاهر من امة واسرله فاحسهم اقا في جاعل الارض ^{نظيفه}
 ثم امرهم بان ياكل من الجنة والادم وكان الاختار بحريفا والامر بتكليفنا ان
 المليحة نحو واعند خير التحريف وضاوا الله يجعل فيها من نفسه فيها
 وسفك الهمما بحما في صمنه اعجابا لعماله وحيي سبح محرك وهدى لحي
 فلم يكن منهم التسليم خالصا كل التسليم حتى اطهر فضله عليه السلام عليهم السلام
 واطلعوا عند امره لتكليف وادله لثني سببه هم في صوره الملائكية ولم
 يكن منهم حقيقه اعجب نفسه عند امره لتكليف وقال باحير منه
 لا مسجد ان خلقت طينا وكان ذلك عجا في صمنه فحجب قلم لم لا من
 اصلا فمستحق عن امره به استعباد او انكا وادوا مستندا ارايه وقاسمه
 واعراضا عن من ونصه وتحسنه فلعفته اللعنه وامت عليه الكلمة
 هارت القصة ساره في نيل ادم الى يوم الدين وكما ان الخلافة في الارض
 لم يقطع الى تمام الساعة كذلك المملوك والمنكروني على حالهم لم يردوا
 الى يوم القنائه وكما ان التكليف والمعرف كان متوجعا على الملك لله
 ومن شبه هم كذلك كان متوجعا على الاراد والاشراء وكما ان الملك
 اكا مساوت عند الشطايه بذلك التكليف الحاصر كذلك المملوك
 اما زعمك لمنافق هذا التكليف لذهه المصنون مع الملك لله الى الجنة
 خالدين فيها مادامت السموات والارض وذهبه لمنافقون ^{السياطين} مع
 لا النار خالدين فيها مادامت السموات والارض وسعدا اخر
 ان الملك لله عليهم السلام خلافة السما متوسطون في الخلق باين
 سبحانه وبعالي وان الامم عليهم السلام خلافة الارض متوسطون

متوسطين

في الامور باذنه سبحانه وتعالى ومعه الملائكة كيف يكون للجسمانيات
 في الامور الرأسي وهو فوق الروح جاني وهم على اساس الطبائع جوهر او طينه
 واوضاع الفساد وسفك الدماء فعلا وسجده وذلك يبلغ علمهم منهم ففكر
 الله تعالى لما اعلم بالاعلمون فكسر عليهم الحجابهم بعلم الغيب بعلم
 محيط بعلمهم وبالاعلمون وكلفوا الصبر على الاعلمون والتسليم لما لا
 يعرفون وذلك من اسبق التكليف على الخلقه وارفع الدرجات في
 الحقيقه للصبر على ما لا يعلم حتى تعلم والتسليم لما لا يعرف حتى يعرف الامام
 قبل الهداية والتصبر بعد القلده وكيف تصبر على ما لم تخط به خبرا فان
 اسعى فلا تسألني عن شيء حتى يحدث لك منه ذكرا اتبعوني اهدكم
 اسعوا هلك واتبعوا لعلمهم يتدرون كل ذلك من لظن الاول بالحكم
 الاقدم وذلك من احكام المفروض في المستأنف والتصبر في القلده والهداية
 في الامام والعلم في التسليم وقد جعل الله تعالى قصه ادم والملائكة عليهم السلام
 علما ودلائلا ودرستورا وظهيرا على ذلك وهي حارة في المراتب والحواس
 ما حرك في زمان الاول وسر اخوان للملائكة عليهم السلام لما راوا
 خلقه ادم عليه السلام من الماء والتراب وهو لطين وما جعلها الهوا
 والمار حتى صار صلصالا كالعجناد والاركان من روجه ومملكه باسان
 منها فاعلان واسان سفعلان وذلك هو الارواح واسان ساسان
 وذلك هو المضاد وعلموا ان النفس الشهويه مصدرها الارواح وظهورها
 النفس وان النفس لعضيه مصدرها النضال ومظهرها سفك الدماء
 فالوا المحل في ثامن نفسه فيها فسفك الدماء ولم وهو اعلى النفس
 الانسانية لفا يله للعلم على سبيل لتعلمها واسطه السمع الموديه
 للعلم على سبيل لتعليمها واسطه النطق فقال الله تعالى اذا علم ما لا
 يعلمون وعق ذلك بعلم ادم الاسماء كلها وان الملائكة لما اخبروا
 عن القسمة بالنسب صحيح والتقليد صحيح بحركه ونقدس لك
 عابوا ادم بوصفهم ومدحوا انفسهم بوصفهم وكافوا ان يطهرهم في طينه علم

والنقد
أمرها مستألف الفساد وسفك الدماء ونظرهم في حوامهم أنها منسأ التسيح
الألا از دواج فيها تولد نفسا سهوية وانقاد فنا تولد نفسا غضبية بل
أيصدر عنها الأحمض المتسبح والقدسيين نظرا مستقما لكرامه تعالى
س لم ان عوق نظرهم نظرا اقوم منه وان ورا عقولهم وادراكاتهم عقلا
وادراكا ارفع منها وانع الجسمانيات ما سبق للروحانيات فضلا وعقلا
وادراكا وفهما وهذا مرعجب لطفه وصنعه ولطفه صنابعه وبدايجه
ولن سقيم ذلك على نذهب الصاسه والقلاسفه فان الروحانيات لا يصع عن
الجسمانيات عند الصاسه ولذلك انكروا اللوساكه في لصوره المشربه وان
لا عقوله المفارقة مقامه عن العقول الممارعه ولذلك انكروا النبوه في لصوره
الانسانيه وسراخر ان الحالفه عن الله تعالى في الارض انتمت من ادم علم
ولم مقطوع ولا مقطوع الى يوم القيامة وما خلق الله تعالى عقلا الا وصب بازله
هاديا ولا تعرف شيطانا الا واخص بازله مرشدا وسلطانا معث الله
السيين مسرورين فمذرف واما اوارها الامبياع لهم السلام بطنا بعد لظن
وقنا بعد قون وكان لما صغى منهم مشتريا العار ومصدق لمن يربطه من
الرسول فلما من يده من كذب وفي زمان واحد من خلق الارض قوم حكيمهم
حكيم الملكة في التسليم وقوم حكيمهم حكيم الشياطين الجسم من الكسكار
العظيم وكذلك جعلنا لكل نذرة واسياطين الانس والجن وكما كان من
كل نذرة و زمان و زمان امه يدعون الى الخير وامه يهدون وامر الله كذلك
من نبي ارحمه خاتم النبيين ومن الساعة امه يهدون للحق و به بعد لون
فلا يحلو ان زمانه صلى الله عليه واله عن امه يدعون الى الخير و يامرهم
بالمعروف وينهون عن المنكر وعناهم يهدون بامر الله وعن المصالح
الدين امرها بالكون معهم والاستماع منهم والطاعة لهم والرد اليهم وكما
كان لكل نذرة عند سياتين الانس والجن كذلك لكل ولجن اوليا امه تعالى
عد ومن سياتين الانس والجن والشعاو والحق لما ان يحكم الله منا
وهو خيرنا كما من قال صلى الله عليه وسلم لسائر الامم سلمكم حيدرو

داود عليه

اللقنه بالقدح والنعل بالنعل حتى لو دخلوا محرض لرجلهم وقال
مثلا ما كان سيكون ومثل ما حدث سيحدث والسرحت الشمس امر جديد
وهذا قال الله عز وجل كذلك قال الذين من قبلهم مثل قولهم وقال
فما كانوا يؤمنوا بما كنتم تعملون فبقضه ادم والملائكة واللعن الاول
حاربه في الازمان كلها والادوار باسرها الى العياشه يوم الفصل
بالقول والفعل وسيد اخوان الله تعالى قدم على قضه ادم عليه السلام
خلق السموات وسنن من سبع سموات وذلك انشاء الى تمهيد الدماء
وسوهن في سبعة ادوار اسبقها امر على الخلق ويطوع الخلق على
الامر وهذا قال له ملائكة الامين جعفر بن محمد عليهما السلام ان الله تعالى
اسير دينه علمت ان خلقه ليستلك مخلقه على دينه ودينه
علمه وحدانته وكما ادعي في كل سماء امرها كذلك ادعي في كل دور
امر وكما كان على كل سماء ملك مديها ومع كل ملك كلمه فعليه
من الكلمات المات كذلك كان على كل دور نبي يده ومع كل نبي كلمه
او كلمات مامات تاكيات ظاهرات وكما زين للسموات الدنيا بمصابيح وخطا
وذلك يهديه في الخلق والامداد كذلك وفي الدورات الاخر بمصابيح البرهان
وجمعا من الرابع والصلاك وذلك يكلفه في الامر والدين وسيد اخر
ان الملائكة في تسليم صاحب الدور الاول من ادوار الكسف لم يكونوا يدرك
الكمال المطلق اذ ترددوا بعض الزكاد واعى بواو العجبوا اذ كانوا
في اخر ادوار الاستمر والجز واول ادوار الكسف والاسر وكان صاحب الدور
الاول كان على ضعف المداة حتى غم اللعين الاول كذلك
صحاته في الاول كانوا على ضعف البداية حتى قالوا ان جعل فلما كذلك
صاحب الدور الاخر يكون على قوة النهايه حتى لا يطو اللعين حول
جسده ويكون صحابته على قوة النهايه به حتى يقولوا ربنا اننا سمعنا
مناديا مناكي للامان ان امنوا بر بكم فامتا من غير ان تعلمتم مقول
لجعل فلما من نفسه فيها وسفك الدماء فواته لولم يقل الملائكة ذلك

القول لم يظهر الامكان من اللعين الاول كما ظهر وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم
 ان الله تعالى خلق الكافر من ذناب المؤمن على انه محوز ان قال ان ذلك
 القول النقص من ذناب المؤمن وان محوز اللعين الاول عليه ما من خلق الكافر
 المنافي من ذناب المؤمن وان محوز اللعين الاول عليه ما من خلق الكافر
 المنافي ادلت على امت قاله محضه وحوك ذناب نقاسه ذناب
 وان قال نابل بالفرق من قول الملائكة ان جعل فيها من نفسه فيها وذلك
 بقصص لحاله الامم وذكر العاصه في ذنابه ومن قول اللعين اسمي لمن
 خلقت طينا وذلك ايضا مقبوض لحاله في طيبه وبالفرق من قولهم
 ومن نسيح محرك وفقد من ك ذلك لعجاب منهم ما توالم الطامس ومن
 قول اللعين ان خير منه خلق من يار وذلك لعجاب منه نفسه وملائه قيل
 الجواب ان الملائكة عليهم السلام عارضوا ذلك القول عند خبر بحبها
 واستعلام الامكان ولولا ذلك لعين عارض بذلك لقول عند الامر لعجابا
 لا محبا وانكار الاستعلام اما ما رايت ملائكة لما توجه اليهم ام التكليف
 الامم سجد للملائكة كالمجموعين في اللعين واستكبر وكان من الكافرين فما
 مدد راعه الامم اصل لهم اسمي دعاوا والوا سمعنا واطعنا سجدوا ^{معين}
 مطيعين وكان لادما والاستكبار من اللعين عند الامر حال سمعنا وعصينا
 قايي واستكبر على امره وكان من الكافرين اصل الامر اذ لو كان لعقل الله
 الامر كما الخلق اعرف باسمه مطيعا كما اعرف خلقه محورا بالكان
 مذهب مذهب الصائبه والفلاسفة من بها الخلق يدله تعالى وصدر من
 ذاته الامر مع وقد قل اما راي المفاصله بالطيبه والماء بالصورة
 والامر فالحجم بقوله ما منعك ان تسجد اذا امرتك ولما راي الملائكة الملائكة
 بالصورة والامر حين قال فاذا استوتبه ونهجت فنه من روح فقوله
 ساجدين في سجود الملائكة كالمجموعين ذراوا والتسويه ونفخ الروح فيه
 وسمعوا الامر بالوجود وكان يصرهم الى الصورة وسمعهم الى الامرة قالوا بصرا
 وسمعنا واطعنا بان قال فانما نحن محروا في كره احوال المفسنين

في الملائكة لما مورين بالسجود ام ملائكة مخصوصون ام الملائكة المحمدين
 وفي قولهم في يسجدون سبح محمدك ما الالف فيه وما اللام في بعد ذلك
 وكذلك جميع العرفان يسجدون محمد ربهم يسبح باسم ربك قائل
 في الخواب عن الملائكة ان طاهر الله بك على العموم هو صا ذكره عند
 السجود يسجد الملائكة كلهم اجمعون يخرج العموم لكناك سجد على يعرف
 الملائكة قوم من الروحانيين وازالوا العالمين العلويين قوم وان المقترن الكروبيبات
 قوم وهم طمقات قال الله تعالى لا يلبس استنكيت ام كنت من العالمين
 والفتمة بامر يهتدى القدر من القسمن فلا يجوز ان يحكم العالمين على
 المتكرفن يخرج الكلام عن بطم المقسم بل العالمون كانوا من العلويين
 الذين لم تملعوا عند احد راني جاعلا في الارض خليفه فلم يحسوا بالامر
 بالسجود بل كانوا من الكاملين لما تغير المصدر عن غير استلام امتحان
 فالمسبون للملائكة كلهم كانوا مكلفين بالسجود على طاهر ولايه والله اعلم
 ولما قولهم سبح محمدك فالبا فيه متم حنه وبك المكلفات فخا
 للمغير خارجيه ومعناه سبح محمدك التي حدثت به نفسك
 لا ما احس براه ووطنه من المسبح فان له قول معاوت في التزييه
 والمسبح جعل المعترف الحكيم بان التزييه في بعض الصفات والتسبح
 والمفديس في بعض الرويه ويعمل الصالح عنه وعقل الاستعري
 حكيم بان التزييه والحمد في امات الصفات وامات الرويه واضاه
 الخير والشر ليه وكذلك كل حزب بما لديهم فرحون ولو قال العالم
 انا اسبح محمد الذي حمده نفسه كما قال المصطفى صلوات الله ^{عليه} وسلامه
 لا ابلغ الساعه عليك الا حبي بنا عليك امت كما انبى على نفسك وفوق
 ما يصفه للواصفون كان ذلك سبحا ونقد يشا خالصا صافيا من
 شوائب الطوفان وفي دعوات الصالحين بان لا يراه الغفون بان لا تحاطه
 الطوفان ما لا يصفه للواصفون ويرجع الى الغفون بان المراد لا يراه
 غائبه ولا يصفى عماره ودر ذكر المفسرون في هذا الموضع فملا وكيفه

خلق آدم صلوات الله عليه مسج مواقع اولاهم واقوالهم ونسخ على سواهم
فقال خلق آدم عليه السلام واسمه وكنته . قال ابن عباس
سجد آدم لانه خلق من اديم الارض واديم الارض وجهها وهو قول الكثر اهل
اللغة وقال الضحاك انما سجد آدم لانه من ادمه وكذلك قال المنذوق
ومن اهل اللغة وقال الضحاك لادمه السمرة وقال ايضا لون مشته
بالتراب وقال الكثر لادمه لبياض ناقة ادم اي بيضا . وميم آدم لبياض لونه
ونال بعضهم انه اسم مجمي وقيل انه عبراني ففتى بالالعمية والادام هو التراب
وكنته طين محمد واول البشر . وقال ابن عباس خلق آدم يوم الجمعة بعد العصر
ثم عهد اليه فنسب فسمى الانسان فوالله ما غابك الشمس حتى اهبط من الجنة
وروي ابو موسى الاشعري عن ابي بصير رضي الله عنه قال قال الله خلق آدم
من قبضة قبضها من جميع الارض فحماها من الارض جلتهم الحجر
والاسود والابيض والسهل والحزن والجيب والطيب وروي السدي
عن ابي مالك وعن ابي صالح عن ابن عباس وعن مرة عن ابن مسعود وعن ابي
الصحابة ان الله تعالى بعث جبريل عليه السلام الى الارض لياتيه بطين منها
قال لارض عود بالله منك ان تقصني او تسني فرجع ولم ياخذ فقال
الرب انما عادت بك فاخذها فبعث ميكائيل عليه السلام فاستعادت منه فاعادها
فرجع فقال كما قال جبريل فبعث ملك الموت فاستعادت منه فقال
وانا اعوذ بالله ان لا يرجع ولم اتد امر الله واخذ من وجه الارض وخالط ولم
ياخذ من مكان ولا سبل اخذ من تبة حمراء وبيضا وسودا فلذلك خرج منه
مختلفين . ولذلك سجد آدم لانه اخذ من اديم الارض فصعبه وطرا التراب حتى عاد
طينا هوية بعض الروايات فرض قبضة من التراب العذب والمالح والمر فلذلك
اختلفت اخلاقهم وفي بعض الروايات قيل التراب بلا كيف حتى عاد
طينا لازبا رجعتا الى حديد السدي قال ترك حتى تغير فلذلك قوله من
حما مسنون يعني منتهن ثم قال للمليحة اني خالق بشر من طين فاذا
سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين فخلق الله بديلا ليللا ينكر

عليه إبليس فكان جسدا من طين أربعين سنة من هذا يوم الجمعة فمرت
به الملائكة فضزعوا منه لما أوى وكان ثم ثلثهم منه فرعا إبليس وكان
يسر به فيضه فيصوت الجسد كما يصوت الفخار له صلصلة وكان يقو
من صلصاله كالقنار وأمر ما خلق دخل من فمه وخرج مزديبه فقال
للملائكة انتهوا من هذا فإن ربكم صمد وهذا أجوف . ولئن سلطت عليه
أهلكته فلما بلغ الوقت الذي أراد الله أن يفتح فيه الروح قال للملائكة
إذا فتحت فيه مني وحى فقولوا مسلحين فلما فتح فيه الروح دخل
الروح في رأسه عطس فقالت له الملائكة قل الحمد لله فقال الحمد لله
فقال الله جل وعز رحمتك رب . فلما دخل الروح في عينه نظر إلى
ثمار الجنة فلما دخل في جوفه اشتهى الطعام ووثب قبل أن يبلغ الروح
رجليه عجبا لما آثار الجنة فذلك قوله خلق الإنسان من عجل . وقال
مقاتل فخلق الله تعالى آدم من طين أحمر وأسود وأبيض من الكسفة
والعذبة فمن ثم نسله أبيض وأحمر وأسود ومؤمن وكافر فحسد إبليس
تلك لصوت فقال للملائكة الذين هم معه أرايتم أن فضل هذا عليكم فإذا
تصنعون قالوا نعم ونطيع لربنا وأمسد إبليس في نفسه ليرفض آدم
لا يطيعه وليستغربه فترك آدم طينا أربعين سنة مصورا وجعل
يدخل في دونه ويخرج من فيه ويقول أمانار وهذا طين أجوف والنار تغلب
الطين فلا غلبته فذلك قوله تعالى ولقد صدق عليهم إبليس ظنه
وقال الله للروح ادخلي هذا الجسد قالت أي رب هذا الجسد المظلم
قال الله ادخليه كرها فدخلته كرها وهي لا تخرج الأكرها ثم نفخ فيه
من قبل رأسه فترددت فيه حتى بلغت نصف جسده فتعجل للقيوم
فذلك قوله خلق الإنسان من عجل فلما بلغ الرجلين أرادت أن تخرج
فلم تجد منفذا فرجعت إلى الرأس فخرجت من المخزني فعطس عند
ذلك قال الحمد لله وكان ذلك ط كلامه فرد عليه ربه برحمة الله
لهذا أجلكم يسبح بحمدي وتقديري فسبقت رحمة غضبه بالآدم

وقال الكلبى ففتح فيه الروح فجلس فمطس وذكره قول مقاتل وروى
عن سعيد بن جبيرة عن ابن عباس قال بعثه رب العرش ابلهين فاخذ من اديم
الارض من عذبا وملحها فخلق منه آدم وكل من خلقه من عذبا فهو صابر
لما السعاه . وابن كان ابن كافرين وكل من خلقه من ملحها فهو صابر الى
الشقاق وان كان ابن مسيين قال ومن ثم قال ابلهين اسجد لمن خلقت طيننا
اي هذه الطينه اما جيت بها قال ومن ثم سجد آدم لانه خلق من اديم الارض
وقال الحسن وابن المسيب لما خلق الله ام فضلت منه فضله فخلق منها
الجواد . وروى ابو بصير عن ابنه صلى الله عليه وسلم قال كان طول آدم ^{ستين}
ذراعاً في عرض سبعة اذرع . الاسرار وروى عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
خطبة في خلق آدم صلوات الله عليه بعبادات جامعة لجميع الروايات تروى
بالدرر المنظومة واللالى المكنونة . قال ثم جمع سبحانه من خزائن الارض
وسهلهما وعذرها وسبخها تربة منها بالماخى خلقت كاطما بالبلد حتى ارتبت
فجبل منها صخرة ذات احنا ووصول ولعنا وفضول اجدها حتى استمسكت
واصلها حرق صلصلت لوقت معدود واصل معلوم ثم نفخ فيها من روحه
فصلت انسانا اذا ذهان بجلا ووصف بصف بها وجوارح تحدها وادوات
تقلبها ومعرفة تفوقها بين الازلاق والمشام والالوان والاجناس معجونا
يطينه الالوان المختلفة والاشياء المتولفة والمضاد المتعاضد ^{للخلاف}
المتباينه من الحر والبرد والبله والجمود والمساة والسرور والاشياء
الله الملائكة وديعته لديه وعهد وصيته في الازعان بالسيوح والشموع
لتكريمته . فقال امجدوا انم فبجدوا والابليس وقبيله طاعتهم احمية
وعلبت عليهم الشقوق وتعذروا بخلاف النار واستوهبوا خلقا لصلصلا
واعطاه النظر استحقا فاللسخطه واشت ما بالبلية وانجاد للعد
فقال انك من المنظرين اليوم الوقت للمعلوم وسكدر الخزان التزندق
يخبر عن خلق آدم عليه السلام منحه كما قال تعالى هل اتى على الانسان
حين من الله . وقد خبر عن النوع والذرية كما قال تعالى انا خلقنا الانسان

الاسرار

من نطفه . وقال ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين مارة
تكون النطفه من نسيان وتارة يكون الانسان من نطفه . وادرك كل
انسان من نطفه وكل نطفه من انسان صار المراد ايا ودورا وهو
وهو ذلك واحد منهما على الثاني وذلك محال ولا ينادى من اسمها واحد
من الطرفين وما ينبغي له فهو المستند به والاسم بالاكمل منها يكون
وهو الانسان وما محمول على ذلك كمال فالسبب في خلق الانسان على
لسان الشرع كانه هو الكمال مستخرج من ذلك هو الحط المسعوم وعلى
لسان الفلسفه يكون المراد وادراكه يكون هم سدا وكما . هو الذي
المستند ثم لن لسرع بها ما عن الفحص عما قبل اسماء ادم عليه السلام
اكانوا من نفع الانسان او نفع اخر وهو قول فيه كما قال موسى عليه
في جواب سوال فرعون للعزير قال فما بال القرين الاول قال علمها
عند ربي في كتاب لا يضل ربي ولا ينسى النظم قوله جاع عز وعلم
ادم الاسماء كلها . لما قالت الملائكة اجعل فيها من نفعها وسكنها
الدماسقيا الحال ادم بافعاله وحسن سبج يحرك وقد من كل المحال
الصعوم في احوالهم واقوالهم اولاد الله تعالى ان من فضل ادم عليهم انما زاله
واقاموا عليه لمطلعهم على اخص صفاة واكمل خصله وذلك هو
العلم بالعلم بواسطة الاسماء واد العلم بالنطق بواسطة الكلمات
فقال وعلم ادم الاسماء . ذلك لسرع من انشأ عن اسماء الملائكة ولهد
قال فلما اسماهم باسمهم وهذا الملح في الاعجاز الذي عرف ادم اسماء
الملائكة . وهم لم يعرفوا اسماءهم . وقال لا يزيد عن اسماء ذرته
كلهم لخدم من ظنهم ثم عرضهم على الملائكة فقال ابيوني باسماء هؤلاء
وهذا الصواب بالعبير . وقال ان عباس ومنك ومجاهد والفضل
علمه اسم كل من حق القصة والمعروفه والقداحة والقده . وقال
ان عباس في رواية ابي صالح علمه اسماء دواب الارض كلها والطير وازراني
الارض بما لا يحصى قال كان ميكل يسمى باسمه والحق كل شيء الى جنسه

النظم

التفسير

وقال في روايته عن علي بن ابي طالب عليه السلام في هذا الخبر وهذا هو وهذا كما وقالت
 ان الله تعالى جعل على دم الدواب والطيور وهو ارض الارض فغلبه اسمها
 وقال هذا فوس وهذا يعبر وهذا لحم وهذا ذك حتى ينجلي كل دابة
 وطرور وروى محمد بن عيسى عن الصادق وعنه عن ابي عبد الله قال هي اسم المدرك
 والحال السبع بعد ان مسلها له واسما للدواب والطيور بعد ان حصرها له
 واسما لكل شيء خلقها وحلقها الى يوم القيامة وروى محمد بن الحسن قال
 الهمزة الاسما كلها وهي كل شيء خلق من الارض وفي الارض وقال اهل
 المعاني والناويل علمه لللغات كلها ثم ان لغوان لما صر قوله البلا
 تكلم كل واحد بلغه فعلى هذا الكلام كله توقيف من الله تعالى جمع الناس
 عليه ومرجعها الى اسم علمه السلام ثم تحتها ان يكون له بلقاها ما روي عن علي
 الهباء ووجها ويحتل ان يكون بلقاها بطريق القياس والاستدلال وعون
 ان يكون بعضها نوبيا وبعضها استنباطا ولا ادري ما بالهم بعد ان عن
 ادراك وعلم اسم الاسما كلها مما اجروها على ظاهرها وهي الاسما كلها
 واللغات ايضا اسماء الافعال ايضا اسماء وانكلمات المركبة اسماء والاور
 علم اسم الاسما كلها باللسان الاطرب وكان ذلك مستورا من الملائكة وقد
 لحق الناس اللغات انها توقيف امر اصطلاح والاصح اها تومر وركا
 مع بعض اللغات اصطلاح بعد معرفة اصول وقال الاستاذ ابو اسحق
 الاسفرائيني ان معرفة المعاني هي المصدر من الاسماء واللغات صفة اجفان
 الاشياء ومعها الى هياكل بعضها عن بعضها عرفها اسم لكل واحد
 وهذا مما لا يامر به ولا علمه لغة من معناه وحكي الهفك عن الحسن
 عرفه اسم الاحاسر وهو يعني قول الملائكة والفضاك وقوله ثم عرضهم على الملائكة
 يعني عرض المسمين على الاسماء على الملائكة وقوله اميوني باسمها هو الذي
 ان السموات هي المعروفة عليه تاروا لهم ثم سالم عن اسمائها وخوران
 ارضهم صوت الله تنحصر صوته بالاسم تنحصر ثم قال ثم عرضهم على الملائكة
 سمح على الاسم كل كما عطف المذكور على الخب في اللفظ عن اسمها والجمع

لطعاني

التفسير

تفسير الخو

عن تفسير سحان الله فقال بره من الله من السوء قال محمود بن مهران سحان الله
اسم عظيم الله به وحاشي به من السوء وفي تقديم السبوح على الجواب ويحسان
لهما انه على وجه التعجب لسوالم عالم يعلمون والساني ليزهه عن حفا ذلك
عليه وعن ان يعترض عليه في حكمه قال الحسن وعوال الى الويه واليهما
هذوع كل مومن وهو كقولك في فراك ثم قولهم لا علم لنا الا ما علمتنا وفي
هذا اضداد اي وليس هذا ما علمتنا اذ كانت العلم بحاقلك من غير علم
الحكيم في امرك من غير حكم عليك والحكم له معنيان لهدهما المحكم للفعل
كالايه بمعنى العلم والسبوح بمعنى المسموح والماني بالحكيم بمعنى العالم والحكيم
العلم والحكم بمعنى العصاب بالعدل والحكيم بمعنى الهيب في افعالها كالمركب
وقال اهل اللغة اصل الحكمة المنع والحر والحكم واسمها كاي المنعوم يعني سي
حده ومنه حكمه المحام اي ما ردد الداه عن الثايرين الحاكم يجه بذلك لانه يمنع
من الظلم ثم قال بالهم ايهم باسم ايهم نزل بواسان الى المليك ختمهم من من
السميات لتكون بالبع في الاعجاز واو في في لفقصيل اي هم لم يعرفوا اسما
الفسهم فاخرهم انت بذلك وقيل هو اشار الى لما خوذ من لادته
من الاميا والامه كالذوقا انبام باسم باسم العلم امه تعالى قال تعالى ام
اقل لكم اني اعلم غيب السموات والارض اي الاسرار في السموات والارض الى عانت
عن عنتكم ولم حرف يعني حرف به لاف الاستفهام فصار للمقدر والاحباب
وقه معنى الموح ما سألهم على سلف من خطام وعبد مقدر مضاف ليا
المنفعل به على الاساع والمقدر ليع اعلم دوي عن السموات والارض واعلم
ما سدوف بطار من اي بطار بعضكم بعضا وما لكمون اي بلم بعضكم عن بعض
والمعنى اعلم بكم وجهكم اي علمي عن علمي منكم ثم قال ان عباس واطح مسعود
والسدي سادن من قولكم الجعل فيها وما لكمون اي والاضع الملبس من الكبر
والطغيان والخطاب للجماعه اذ كان من حملتهم وقال الحسن وذلك
وبجانه هو ما استروا فما سم لخلق الله ما سألن كلو خلقا افضل
واكرم عليه ونحوه قال الربيع وقال كابلون ما سدوف من الطاعة

اللغة

التفسير

لاحم

آدم وما يكون في انفسكم من الكراهية وهذا عن قول ابن عباس في رواية عطا
 والي صالح وكيف يصح هذا القول على مثل الملايكة بعد ما طهر من فضله
 اجروا البصر على ما يعلم كسر على النفس وان قيل كيف عرفوا ان اخبر
 ادم هو صدق قيل يا خاد الله تعالى يا هم وانعريفه لهم وتصدق ما به
 وهذه المعجز لا دم على خلافه لم يكن على دعواه الى الله بل على ان الله
 قال لي جاعلك الابرار حليفه وهم محبهم من ذلك فهو ابان فضله عليهم
 ولخصاصه بعلم لم يعلمه وفضل لم يبلغوا اليه قال النبي انوا العلم
 والامان لذلك قال بان لنا قصه ادم والمليحة واليه ان الروحاني
 وان كانوا على طهارة القدس فلم يحل اوضاعهم وجواهرهم من الضاد والرتب
 كما في الجسمانيات اذ كان نطق ان للضاد والرتب محصان بالمركات
 من الطمايع المسافرات والمردوحات فظهر للرتب للملايكة عليهم السلام
 وكان مناعهم على سبيل الرتب وذلك رابع الغوفة والبايم ولا تكهيد
 كما تضليل كالرابع من العلم والمتعلم والشيخ والمريد والفاضل والمفوض
 واظهر للضاد وهم اذا خرج من بينهم ما فله مثل اليبس كما حدث من مرة
 كان فهم على لباس الملكوت وبلغ من راعم ما طوره حتى صار معلمهم
 وعلى العباد باصعده حتى كان لرابع منهم واورع ثم حطم الله جمعا على
 السجود حمل التمان وكلفهم بكليف انلا واسحلا ص وطهر حرم كل
 روحاني ما كان فيه من الطافة والسمع وما حصل عليه من الامكار والمنع
 فمن اطاع وقد من سنه حسنه فله اجرها واخو من عملها الى يوم
 القيامة ومن فسق عن لوردية فقد من سنه سيئه فله ورزها ووزر
 من عملها الى يوم القيامة وقد است هذه القصة حكم الترتب واحتمال
 الخطا فيه وحكم للضاد وان لا يحتمل الخطا فيه ونسب القاعدان في اللطفة
 اذ ليس هذا الى يوم القيامة وظهر ايضا في هذه القصة ان الروحانيات على ترتب
 وان الفضول الست متساوية فان فهم من لم يعتز ذلك الاعتراض لم يسلم
 للطايعين وهم العالون والعليون وظهر ايضا فيها ان الروحانيات على

الاصول

وانك لعقول لسر ها علامه فتعاله للخير بل فتا من هو كالعين
جباله بالطبع فعالم الشر فيسير في العالم سر الروحانيات فبعد
المكان وقته عند سوا وصل النمان وبعد له واحد ومع ذلك هو
راسل لا شرار ومنبع الشر في الجسمانيات من هو اصل الخير كما قال
صلى الله عليه واله عن اصل الخير وفي الروحانيات من هو اصل الشر كما
قال عن وجب الة علق مفضل مدين وسر آخر وكما سن في هذه حكم
المصاد والرب تنس فتا حكم المشاهدة والممانه وحكم المستانف
والمفتروع فان لا دوا والساقه قل دور الكسف كان اليلست مستها بالملك
استناه للصوة في المرأة بالسفوف بل اشد فتاها اذ صار في العلم اقدم معلم
وصل في لعبان اسبقتم فاما هم وسختم وهو في ذلك الاستناه والنسابة
كالمنافق لهم طالوت الجيم في دور المصطفى صلوات الله عليه وعلى اله
وكما اخرى عليه المنافق الاول احكام النساء من التسليم لامر والتعلم منه
واعقاد الزهد فيه كذلك اخرى على المنافق الاخر احكام السلام على
التسليم لامر والتعلم منه واعقاد الزهد فيه وكالمصر الملك ملك الاحكام
لمصر المومن هذه الاحكام وعلم من لفصه ان المسانف والمفتروع ^{عالم}
المفتروع وهو عالم الملا. بكم وجود ان كان المفتروع والمسانف عالم
المسانف وهو عالم الاجم من طارات وان لا المسانف اول الران
كان مظهر الحكيم المفتروع والمستانف ومحاك الجوهري الروحاني والسيطاني
كما ان الشخص المفتروع في احوال ان كان مظهر الحكيم السريعه والفتيامه
ومحاك الجوهري المومن والمنافق وسر آخر دوة الملك والمعاد
فقده ان عليه السلام كما ان الاسايج طهرت مسخف المبدأ كذلك المعالي
نظير مسخف المعاد وكان من سلم لسحق المبدأ وتعلم منه الاسما
طهرت روحانيته ومن لم يسلم له ولم يعلم منه طهرت شيطانيته كذلك
من علم لسحق الكمال والمعاد وتعلم منه المعاني طهرت راسيته ومن لم
يسلم له ولم يعلم منه طهرت شقوته فوته المعاد في المبدأ كرويه الانساب

في النطفه وروية الحمله في النواه ورويه الملاء في المعدل كقوله النطفه
في الانسان وروية النواه في الحمله وكما ان الانسان في كونه
النطفه جزءا للنطفه والنطفه كل الانسان كذلك النطفه في
كون الانسان جزءا للانسانه والانسانيه كل النطفه وحكمها
والرحل القام بها حكم الامسامه اليه فكل النطفه ومن لم يتصل بالقام
الاطم لم يتصل بملكه فخرج عن ان يكون ملكا ودخل في الشيطانيه
التي رجعت لها الى الملاصقيه كذلك من لم يتصل بالقام الاخر لم يتصل
بملكه فخرج عن ان يكون موصلا ودخل في السواء اليه لارجعه عنها
الى الانسانيه وهي يكون للرجعه وهو في دوران الطبيعه
اذ قد انفصل عن كل الخبر واصل الخبر ولم يتصل بالعدم المطلق فمضى
لا يلقى الموت فمات بالحياه والمسلم لقام الوقت لم يكون له الرجعه وقد
انفصل به فملكه فارجع عن كل الخبر دوران الاراي والقاس متوجها
للاستقامه واصلا الى المعاد المطلق والحاصل الابد قد افهم من تركي
وذكوا اسم ربه فصي في معاد الملايكه وكالم في سليمان صاحب الاسبي
في النمر الاصل ومعاد المعصين وكالم في سليمان صاحب المعاني في
الذين لاخر وقد سب لك المعاد في المبدأ والمبدأ في المعاد وطور لك
ان المسامح باطلاق المعاني ليس تمنى الرجعه وقد وصل اليها كما له
وان الكافر لا يات الى الرجعه وقد بقي في درجته حاله وهو الكافر الكتمني
كت. توبيا وسداخر في القصة ان الله تعالى كرم ادم ودرسه وهو
العلم من طريق السمع وفضلهم بلا العلم من طريق العطف فقال ولقد
كرمنا قدام الي وفصلناهم ولم يكن للحيوانات التي هي دون النوع الانسان
هذا العبول والاداء فصلهم على ما وسخرها لهم وصاروا ملوك الحيوانات
كلها بالسحير وصلاح حركاتهم معمرات لها بالعبير ولم يكن ايضا
للرضائيات التي هي فوق النوع الانسان هذا القبول والاداء وان كان
لهم نطق وقوله ولا من طريق للكلمات النطقيه والعبارات القولية

في اللسان والسمع بل عشته ملك المسه باللمات المحللة القبرانا
الانسان من قوله القرين والمجافات مع الاولين فضلهم علما واسما
لم ضاراهم عليه السلام والاميا والاوليا بعد علم السلام ملوك الملايكه
بالمدى فصارت ملك الاسايه في المدا كلمات في الوسط وصارت الكلمات
رجاء على الجمال المعاد وان سيطرت صارت الاسايه كلمات اقرب
ورجلا اتمها بالكلمات ولو شئت صارت الاسايه كلمات وصارت الكلمات
انته وصارت تلايت سوراه صارت لسور قراوا وكابا وظهر القران الانساق
التي بالمسايه فظهره صل الله عليه وسلم الاسما وظهره صل الله عليه وسلم العلم
الذي علم القران وقد حاب وخبر من طلب الحكيم من غير القران وليس سمع من
الفلاسفه عن اللسان في الحياطه ثم تتل عليه احوال اذ اهل ان النفس
الملكيه عندك الحياطه ونوعا لها الانسان في ما ردهم زاهد ما يـ
اي طر للوقت وهذه زبانه في نقصان ودر ما هو المصروف من اسم ان الطوق
يطلق على النفس الملكيه وعلى الانسان بالاستراة المحض يقال
لم ارحت في الحيا للفظ المسرك وقد اوجت الاحتلا عنه فعلا
سلمت صاحب القران واصف للقران تعرف في قصه الام كمن فضله
على الحيوانات وكف فضله على المعطيات فكان لبعض المصنفين له
من كسف الظلمات بالقران بقى حطيات المحارات لسر كارج عنها
وله عن ابيهم وسرا ح في الاممهم وخصر جله بالعموم وقوله علم
انها اسما كلها والباكره فكانها تصوم الاسما واما المخصوص وقوله
هم عرضهم وقوله باسمها هو لا يعضي حصر للا سما وهو بعض المسمايات
معد ان يكون للعلمه واما على جميع الاسما والعرضه طوعا على بعض المسمايات
ملك الاسما التي وبعثت عليها واحسن قلب الاسما انها ليست خليه
عول المعانيه ملك المعانيه ليست مقصور على وقوعها على المسمايات وط
الا تعرف فنادك المر في الذي فضله على الملكة بل جعل الله ملكا
ملك الاسما داله على لغات الحوادث وعلى خواصها ومانعها ومضارها

فحصل الام عليه السلام العلم بالاشياء كلها من حيث هي كذلك من الجواهر ^{والمناافع}
 والمضار وهذا العلم لم يكن حاصلًا للملائكة عليهم السلام بواسطة الاسماء
 لذلك ظهر فضلهم عليهم ووجت طاعتهم له ووقيل ان الملائكة
 كانوا يعلمون العلم الكلي من السبب العلوي دون العلم الجزئي
 في المسبيات لسفله فصلاهم بطبيعتهم بالعلوم الجزئية بنسبة الاسماء
 فاجمهم بذلك كما هم افهمهم للحرويات واعلمهم حتى تعلموا منه اذ العقول
 المحضه تدرك الحروفات والحواشي المحضه تدرك الكليات وكان الام
 مخصوصًا بالعقل والحس ففصل عن الحيوانات التي دون نوعه بعقله
 وافصل عن الفوجان التي دون نوعه بحسه وصار وسطا بين العن
 وفصلا من العالمين فجمعها للكون من حين صا رحته على مراحل عقله
 فلم يازعه في ادراك الكليات وصار عقله على مراحل حسه فلم يازعه في
 ادراك الحرويات وصار احوال الذي في دماغه او قلبه لوقفا محموظا بعد
 اليه الادراكات الجزئية فحفظها وترى اليه الادراكات العقلية فحفظها
 واذك حصل المعنى وحصل الاقاب فوسيت قوله جاعل عز وان
 قلنا للملائكة اسجدوا لادم : لما انا اياه سبحانه وتعالى فحصل الام
 واسحقا واطاعة بامر من جلالته اخبرهم بان جاعل الام من
 خليفه والخليفه من يكون طاعته طاعة الله فامرهم بطاعته سجودا
 له استباما لاطاعتهم واستكمال السجودهم وعبادتهم والساقية اطهر
 لهم فضله فتعلم الاسماء من الحق تعالى وتعلمها ايام فصار بذلك عالما بآو
 طاعه العلم علم فقالوا اننا اى وادركنا محمد لقومك حين قلنا
 للملائكة وحمقه وادركتمكم قولنا وهو من خطاب الاكابر وقوله الواحد
 منهم فعلنا وقلنا لعلمه بان التسبيح بلفظه كلفه واحلفه له في ذلك
 ومعنى خزان الواحد قد يكون في معنى الكل والام في حكم اجماعه قال الله
 ان ابراهيم كان له فكنك خاطيم الله خطاب الاكابر والسجود في اللغة
 الخضوع والذل يقال سجدت التحلما وانما كنت والسجود في الشريعة

علم النظم

التفسير
واللغز

التفسير

خفض الرأس ووضع الجبهة على الارض على جهة التعظيم واختلف المفسرون
 في المصنف بالملائكة للتذامر وبالسجود فقال ابن عباس في رواية عطا
 فيعابل والكافي في رواه حنان اسم الملائكة الذين كانوا في الارض مع
 الملائكة فقال يعابل للملائكة الذين خلقوا من ما سج من نار وهم الذين كانوا
 مع الملائكة وخلقوا الملائكة غير هذا الذي من النور وقال ابن الخطاب
 علم لجميع الملائكة لقوله تعالى في سجدة الملائكة كلهم اجمعين وقدر ان
 من خذلان ساجدة اسرافيل فانها امه تعالى بان كنت لعزها حبه
 واختلفوا في معنى هذا السجود قال بعضهم اراد به استسكانهم لانهم يروون
 وهذا على قول من جعل الخطاب بالسجود ليقوم مخصوصين في الارض وقال
 بعضهم كان سجودهم له ايام طساسة وخصوفا كما يطعمه الاعام وهذا
 قول عبد العزيز بن الحبيبي وقال ابن كعب معناه ادوا له بالفضل والاصطفاء
 وانه خسر منكم وروى محمد بن مارك في قوله فقل وخضعوا له سجدا قال حجة
 الناس بتوحيد السجود وحكي الفعالي عن ابن جرير عن عمرو بن دينار
 قال كان سجودا من غير وضع خبهة على الارض وروى عن ابن مسعود انه
 قال اسم امه ان لم يوافق من سجدة الملائكة وانهم من ربي الملائكة وروى
 ان معاذ لما رجع من اليمن سجد رسول الله فغضبوا به وسروا منه وسأله
 عن ذلك فقال رابع اليهود والنصارى يسجدون احسانهم فقال كتب اليهود
 والصابئة اما السجود لله تعالى وروى محمد بن عباس انه قال السجود الام هو
 السلام عليه والله لا يرضى ان يسجد لشي من دونه وقال ابن ابي عمير
 من السجود في العرف والشرع السجود المأمور بمثله في الصلوة وان الملائكة
 لم يروا لسجود مكرمة وبعضها انهم ولم يكن يسجد عليك بل كان يحكم والارباب
 يطلبون سبحة وهذا قول ابن عباس ومالك قال مالك وكان
 الطاعة لله والتسجيد اسم الكرامة اسم ان يسجد ملائكة وقال
 ابو جعفر محمد بن عباس كانت سجدة عبيد لابن عبد الله وقال بعضهم
 ان الله جعل اسم قلبه للملائكة وكان السجود لله سجدة يعني الملائكة

المعاني

التفسير

كلام

كرم الاطيب وكان اسمه عزازيل فلما عصى الله غيبت صورته وبذلك اشتهر
 بالليس لان ابلس من رحمة الله وفضل انه اسم اعجمي وليس عسقي من اللسان
 منع صفة للجحيم. روى للصحاك عن ابن عباس قال سمى ابلس لان
 ابلسه من الجحيم وكان اسمه الحارث بن مرة وعلى هذا هو اسم عزازيل
 واقع على لباسه والمبلس المكتوب للحرين ابلس وفي لقمان فاذا هم مبلسون
 قال ابن ابي ابي لو كان من الياض لكانت كمانون الحليل وقال ابن جرير
 صفة وان كان عسقا استنفا للصف. واختلف المفسرون في انه هل كان
 من الملائكة على قتل ادم من الملائكة وهذا قول ابن عباس
 في رواية مجاهد وطاوس وعطاء وقول ابن مسعود وابن جرير قال
 عباس كان اللبس قبل ان يركب العصية ملكا من الملائكة اسمه عزازيل
 من سكان الارض من صنف الملائكة الذين سموا الحن ولم يكن في
 الملائكة طمئنة اعتماد امنه ولما يكبروا الى السجود اذ لم يعنه الله وحمله
 شيطانا مريدا ومما اطلبت في قوله عطاء مسجودا يريد ملكا منهم
 الدنيا الذين ابلس منهم وروى عن ابن عباس في قوله تعالى
 من خدته الحن استولى اسمه من هذا ايضا قول السدي وابن مسعود
 وهولا استدلوا باشتقاق في قوله تعالى الا ابلس وكان الخطاب بالسجود
 للملائكة دون غيرهم والفتى الماني انه ليس من الملائكة وانما هو الحن
 كما ان له باب الاثني وهذا قول الحسن في رواية عوف عنه وقول
 والي زهد وشهر بن حوشب وابن ابي عمير والزهري وروى عن ذلك ايضا
 عن ابن مسعود وهو اختيار الزجاج قال الحسن كان ابلس من الملائكة
 طرفة عين بل كان مخصا وحنانيا خلو من نار السموم له قسلة وخره وهو
 بالساطين قال الله تعالى السجد وانه ودرتيه اوليا من دوني ولولا
 علم الله من انور وعصمه من الشهوات وقال ابن مسعود انه كان
 من الجن فسهبه المليك حين امروا سبعهم من الارض وكان صغيرا
 فقتلوا من الملائكة مكان منهم كما نقل في القوم منهم وقالوا انما استثنى

اللغة

التفسير

املين من الملائكة وليس منهم اذ لم يامرهم الله تعالى
 على ان كان مأمورا وليس مع جوار الاسنة من غير الجنس كما قال
 ما لم ينزلهم الا اربع الطن ومن بعد ذلك الاصل قوله في قوله كان
 الجن اي كان ضارا كما ان البر كانا ضالين ولما اوحى في الجواب وقد قيل
 معتبه من قبل من ملائكة فقال لهم الجن حقا تارة السموات والارض
 الجنة ونسبوا اليها كما يقال مدني وبصري كما سعد ان يكون الله سبحانه
 لجنه واسمها الى الارض فكيف السهرة كما في صفة واسمها وحلت
 به دفعة وقد جعلها وقت ما روت مثل ذلك وان قيل السهرة تعلى
 قال لا يصون الله ما لم يمهملوه وكان من ملائكة لما خالف ايمانه قيل
 في الجواب ان طرقت ما روت كما امر الملائكة وعصيا وهذا ليس بعنقوان
 السبايل بنايع في كونهما طين عسبا والاسكال في الموضعين على السوفلا
 بدان من حصيون قوله لا تصون الله ما امهم بحاجة من الملائكة والارواح
 املين من جله الملائكة اذ جعل ذلك على ان خلقه في النفس لاصبه الي
 من اسمها الكبر كما خلق النفس الهوتة في الملكين وسيظهر هذا الخواتم
 وكذا المراد، وقوله اي ما منع فلم يسجد وامتنكر اي كثر وعظم عن السجود
 التفسير لادم قال ابن عباس والكلبي ومقاتيل والحسن قوله وكان من الكافرين اي في
 سابق علم الله تعالى والاحسن كان من الكافرين وليس قوله كافر كما كان
 من الجن وليس قوله من قال ابن عباس في رواية ابو جليل كان من الكافرين
 في علم الله فلم يستطع السجود. وقال مقاتل كثر من الجن وحننهم
 للسموات والارض استدان الله خلقهم من ملائكة والنفوس والاضلاله جعل
 المعاني جعل الملائكة فكانت مصيرها الى الجنة. وقال اخرون كان من الكافرين
 اي صار منهم كما قال فكان من الجن من لم يسلطوا بها ولم يسلطوا بها الكافرين الذين
 خصصهم. قال اهل العلم بان الله انزل الفسوف والكر والاحاد عليهم
 ما ليس له من الملائكة كان وما اطمع عليهم الامران فكان الملائكة
 كيف يكون اصل الشرح من الكفر والظلمان او كان من غيرهم فكيف

السمع

لمدرج تحت خطابه وكيف يكون الاستبصار من غير الجنس الذي خلقهم الله
 بالوجود وكيف يكون الاباء والاستكبار ممن لم يحاطب وكذلك الناس قد
 يحسوا بالادب لهم في وجود مخلوق هو محض منسوخ العالم امله نفاق
 محض مكان وامشغله شأن عن شأن فليس هو هذا النوع وهذا النوع الى
 هذا من منزليه وهذا من خلفه وسسته الى ذلك الزمان كسسته الى الخ
 اليه انفق روحاني فيسلك مسلك الروحانيات كمثل ذلك الحيوان الذي
 يبع للبع فيسمة هذا وفي اسمه ذلك لا سغله ما ان عن شأن امر كمثل
 ذلك الوقت الى المنقور من احد نفس هذا ونفس ذلك ولا سغله شأن عن
 ام كمثل ذلك ان يترك ليردق الكل في يرح في العلم ولا سغله
 عن شأن ما كان لخلق محوطا في مسلك الروحانيات المحض في ذواتها المكن
 بافعالها الباطنة عن الحيوان الطامع في الاعيان الالوان الاخر من حيث
 الزمان وما هو محض كيف يكون الشر ومنع الفساد والكفر بل
 الاستكبار يجمع ليا الملا كما ان صفاتهم صفات الخلق اعاشه والله
 المثل الاعلى السموات والارض كيف يكون في صفات جعله من النوع نيات
 وكيف يكون في صفات كماله من السيطانات ولهذا كانت النوع
 نيات لمين ندان وامر من والغد والظلمة والظلمة الصارخات
 بالبلائه واسمك للظلمة والظلمة وذل في صفات المصالح بله وهو رابع
 اربعة اطلبعه وهو خمس خمسة وذل في صفات المصالح بله وهو رابع
 وذل في صفات المصالح بله وهو رابع وذل في صفات المصالح بله وهو رابع
 ارتقا في اسباب العقل الفعالي وحكمه ودر عن طرقت الله
 لعقله ودر عن طرقت الله لعقله ودر عن طرقت الله لعقله
 من عقل الله لعقل المراته فاذبح الامر اصلا وامر العقل
 مرجعا واصلا فاصروا النبي والرسالة وخلة الامر والشعير
 وفضل الجود والحكام والخلق والحلم هذه حله مناهج الربيع
 والخلق الى ما من لانا للول والاستكبار على الامر الاطوع عندنا

مبينات مستعملين للوازن بدالعلم والجهالات وللعقائد الضخمة الفلسفة
وذلك الميزان هو والنق قال الله تعالى في سورة الحديد نزل الكتاب بانحزاب الميزان
وهو ميزان العدل لا اله الا الله وذلك لوانه هو النقيض قال الله تعالى وانزلنا البكر
الذكر ليسين للناس ما نزلنا اليهم وما قال لتسبر للناس والمات من بعد
من نعيم العزب بالمشط والخنزير والميزان وكذلك لوانه من حيث
الحق لوانه باطله عليه وكذلك الهالي لكتاب الله من يلو حق بل هوته
وهو مشهده له ويانو شاهده منه وهو احد الثقلين وابو السطين
قال عليه السلام لما نزل بالمشط دمتي ما اقول رمني وانا به رعم
ومجرى الكلام الخيالي قال حق وباطل واكل اهل طير امر الباطل فلقه بما
فعل وتنفق الحق عليها واهل مقام اليه الاحوص من حوط وطال ما ابيهم
ارى فلا نا وقلها كلما على غير الحق قال امك امرف ملبوس عليك اعرف الحق
تعرف اهله واعرف الباطل تعرف مراباه ولكن تعرض هذا الكلام
على الميزان ميزان الله لا اله الا الله ثم يعرض الميزان على اول الثمان واخر الثمان
ويعرف ان عمده الورد واجمت الورد بالقسط ان مشاهبه الباطل
بالحق كيف يكون ومشاهبه الملبس بالمالا كنه تصور وان حكم المشاهبه
من متى لا متى وان الساطن كنه يكون على عكس له لوجانين وان المالكه
كف هم متوسط الحلق الحيوانه وان الاميا كف هم متوسط
الامر دعوة وهديته وانت وعرف ذلك لمر لث مشاهبه على كفتي
المنى والامات وان ما هو مسحق النقي كثر وكله ليس يثق وذلك
قول الجيم بل نقول طير امر الباطل ملقنا فعل وان ما هو مسحق
الامات واحد وهو مسحق المسمى ثم عرفنا ان الحق له كومان ووجودان وكان
وان الباطل له كنه واحد ووجود واحد وكم واحد ما ربح الحق هاهنا
في الوجدان ان حق الوجدان مادة وخص الكثر بذلك الحق وانما هناك
حيث خص الوجدان بما تمالكه والضعف بذلك الحق اللقاه وكل ما
منه الحق من الوجدان والكثر والحق والضعف فهو مشاهبه فيه

وإما له . فكأن الحق له وجود مطلقا علما كذلك الباطل ^{مطلق} وجود
عام وكما قام الحق بالحق كذلك قام الباطل بالباطل حق وباطل وأكل
أهل فاعرض هذا المضاد والتساوي في المضاد على الملائكة والسياتين
أو على الملك المطيع الأول وعلى الشيطان الفاسق الأول أن أخذت
في ترتيب الموجودات ووصلت إلى الأول مغلولة به تعالى وهو العقل
فأنصرف لأول ما يظهر في مقابلة به المضاد وبشأنه في الصعود للجعل
وهو إبليس وشيطانه فكون للعقل إمام وإدراك بالمر فوجه حال له
أصل فاقبل ثم قال في الإقرار فساهاه الجعل الكون الأول وهو الإمام
حكم للمساوية لا حكم الأمر وإمامه في الكون الثاني وهو الإدراك ثم اعرض
هذا المعنى على الأسماء عند ظهورها في الأمر وخليفه الحكم وهو الإمام
عليه السلام فالملائكة الذين هم نتائج للعقل المتطورون من نور
العقل سبحانه تعالى من مطر ثم مطر ثم الأمر والشيطان الذي
هو من نتائج الجعل الأول من طمته سبحانه كذلك المشابهة بالأمر
والفطره ثم لما قال تعالى سبحوا لا إله إلا الله وحده لا شريك له
سبحوا للملائكة كما لم يجمعون على مناجاة والهمم العقل الأول إذا كان
السجود الأول لهم بالفطرة المحلصة والأمر المحض سبحانه أيضا بالفطرة
المانية والأمر حتى يحقق لهم الكونان كقوله تعالى وكونوا لله راغبين
وأمسكوا من كان من الكافرين الذين هم نتائج للجعل الأول إذا كان السجود
الأول لهم المشاهدة في الكون الأول أيضا بالفطرة والأمر فإذا كان سجود
وعبادتها لمساوية كقوله وجوده وروحانيته أيضا بالمشابهة فمن قال
أنه من الملائكة مطرا إلى كون المشاهدة وإدراجه في المكلفين ومن قال أنه
لم يكن من الملائكة مطرا إلى كون الماوية وإدراجه من الوجود فضلا
المكلفين فمدق لفظة من هذا الوجه وكذا إدراجها بالمكلفين معان
وكما أشبهه الباطل الحق بالوجود في الكون الأول كذلك يشبه الشيطان
الملائكة الروحانيين في الكون الأول حتى إذا كان للملك فروع الكون كل مكان

والوجود في كل زمان وللصرف في كل شخص كذلك يكون له الطلوك بكم مكان
ولكن ابا المكارم الاعلى والوجود في كل زمان ولكن له في الزمان الاخر معنى
الاخر ولا تصرف في كل شخص ولكن اني رجال الكمال اعني عماد الله ^{المخلصين}
وكما عرف ان الحق يظهر بالحق كذلك عرف ان الباطل يظهر بالمطلق ^{اللسان}
الاول شخصين عليهم السلام قابليته شخص من اصحاب الجن وهو ^{الكار}
من من وكذلك لساننا في طائفة الى يوم الهبانه حيث ^{الامر}
لب العالمين من دفع المشاهدة بالاصحاح وان قلت الانسان الاول
هو نوع الانسان وهو معنى الاستحاض وكذلك بليسه شيطان ^{مستتر}
في العالم اي معنى في الاصحاح بحري في حيا من بحري الدم وكما ان العقل ^{الكل}
للفعل له شخص العالم الجسائي وهو نوع زمانا والليعه او الهاد
منه في غير زمانه كذلك الجبل المشابه للعقل شخص العالم ^{الجسائي}
وهو خصم النبي زمانه او خصم نبيه وطوره في مكانه وان من نقل
بالامر بليبه لعنه الله كذلك من لا يقول بالامر من الاصحاح لقله
وكما ان ابيه تعالى سلك على لسان الاربعا عليهم السلام كذلك ليس سلكه
على لسان الفلاسفه وكذلك ليس لم نقل بالمتوسط في الامر على صوة
للسبب فقال امجد لبشر كذلك لخاصه لم يقولوا بالمتوسط في الامر
على من لبشر فعلا لبشر يهدونا وكما ان البليبه لم نقل
بالوحد والاحده الكالصيه اذ مثابه الواحد بوحده وفارقتها الى البار
واحد والطريق ايمان كذلك التنويه بالاولا من لثقة والطلبه وبردان
واحد من وكان ان البليبه غلب حكم المشابهه والمماثلة كذلك اليهود
بسيه الحائق بالحق والمصافى وقوا في سبب الحائق بالحق
وكما ان البليبه خرج على طيبه الحق بلذات الحارج في هذه الامه حرجا
على امام الوقت وكما ان البليبه بايع الله في حكمه وعدة كذلك العدة
خصامه في القند وكما ان البليبه لم نقل بالامام الحاضر الحى القائم كذلك
العامه والسبب المنطوق لم نقلوا الا بالامام العاصم المنطوق والله

عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون عبادهم عباد
 المخلصين وما كان للنسطان عليهم من سلطان عبادهم عباد
 الرحمن الذين همشون على الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلا
 ما عبادهم عباد الله مشرفون لهم من كاس كان مرجعا كافرار بار
 من كاس كان مناجاز حبيلا عباد اصطفىهم الله تعالى وحهم
 بسلامه قال قل الله وسلام على عباده الذين اصطفى عباد اورثتم كتاب
 فقال ثم اورثنا الكتاب للذين اصطفينا من عبدا با عباد قرهم
 واناهم فقال واذا سألك عبداي عنى فاني قارب وطاعتهم طاعة الله
 وقولهم قول الله وسلام يد الله من باعهم فقد باع الله ومن خاربهم
 فقد خارب الله ومن احبهم فقد احب الله ومن اطاعهم فقد اطاع الله
 ومن سجد لهم فقد سجد لله ومن نوحى اليهم فقد نوحى الى الله ومن تكلم
 عليهم فقد تكلم على الله فما هو الا القوم لا يكون يعرفون جدا شمر
 في السجود ادم كيف كان وعلى اى باب كان ولا يعلمون في السجود لادم علم
 سجود الله بل السجود لله ما لم يعرفوا بالسجود لادم لم يكن سجود الله كما ورد
 كلمة لا اله الا الله ما لم يعرفوا بكلمة محمد رسول الله لم يكن كلمة السجود
 والا حلاصه شرح الى هذه الامور واللبيق مواضع من الكتاب وورد
 ما والا اسرار فيها لرسالة الله عند جبرئيل قوله جبرئيل وقلنا يا ادم كن
 انت وزوجك الجنة وكما استلى الله عرف جبرئيل لانه علم السلام والجن
 الاول بادم عليه السلام كذلك استلى ادمها طمس ليطهر بالاسلام الماني حفايا
 اسرار العديد في فطر ادم كما طهر بالاسلام الاول حفايا اسرار العديد
 في فطره للروحانيات ومن شانهم في الصور وما شانهم في الخبير ومن
 ستر الاملاز بها حكم بالعميم بكلفهم مكلف في حاله بوقوفه في عظيم
 ولا حلو على هذا وطاعهم فيبوا به احسانهم ويحققون في طوبى هذا
 حصل في بلسونى الشكرام الكفر وكذلك الاسلام والاسلام والافسان
 والاستحلال والامهال قال اهل التفسير ان لادم علمه السلام كان في الجنة

النظم

التفسير

مستوحشا اذ لم يكن معه من حافسه فام يومه فخلوا به تعالى روحه جوا من
 ضلعه لا يسر من عراز لحر ادم بذلك فلو صلاه الما فلما اسه من فنيه
 اذا هو بجوا حاله عند راسه كاحسن ما خلوا به حالها من اشد طرد روحك
 خلق الله لك تسكن الى واسكن اليك فقالت الملكة استجاب العلم ادم عليه السلام
 بالدم ما هذه قالت مله والوا وما اسمها قال حوا قالوا اول سميت حوا قال لاها
 خلعت من حى والوا اتحتها قال نعم قالوا لها واسكبيه قالت اوفى قلبها
 راضاف ما فى قلبه من حبه قالوا فوجدت امره فحبها النوحا لصديق
 حوا قال للسمع حوا قال الله تعالى ادم يوم الجمعة وادخله الجنة يوم الجمعة قال
 سعيد بن حدير وكن ادم فى الجنة كما من لا حظ الى العصر قال محمد للكسان ربع
 يوم ما تان وخمسون سنه وقال الحسن مكث فى الجنة ساعة وبك الساعه
 من سنين كما يه ويطون سنه وقال الكلبيم بعث الله ملائكته من السما
 لادم ومعهم سيد من ذهب فقبل على اسر كما يحك الملك حتى صعدوا به
 الى السما من يوم الجمعة فدخل الجنة ضحوة واخذوا فى نوح ادم متى جعلها
 الله له اصل رحوله الختام بعد وطان الى التمثيل بل علم انها كانت قد جعلت
 له دل رحوله الجنة لقله وقلنا يا ادم اسكن امت وزوجك الجنة وقال محمد بن
 اسحق انها جعلت من ضلعه قبل دخول الجنة مما لا خلافه فى ذلك وقال ابن عباس
 وجماعه انها خلقت بعد ان امكن ادم الجنة واحلقت فى ان الملائكة امروا بالسجود
 لادم فى الارض لمر فى الجنة على قولن لادم ما هو الاصح انه كان فى الارض
 لقله سبحانه فلذا استقرت به وبعثت فيه من روى حقوا له ساجدين
 والسماى اسم امر ويا السجود فى الجنة فلما اسكبر ابليس من السجود احرجه
 الله سبحانه يوم معنى قوله اسكن امت وزوجك الجنة الى احد الجنة ما وى

النحو

ومن لا كانه قبل ان يزل امت وزوجك الجنة فقد احسا لك جميع ما فيها ولولا لبيت
 ما كد الضمير لفتح الفعل وانما لكه لبحس العطف عليه فان لعروا
 نكاد يعطف العطف امر لعل لبحس انت فنند وطل ما عطف لفتح ما يد
 الاملا كما قوله اذا كما طبيا واوما والكل احسن وقوله وزوجك لفظه مد

ومعناه مؤنث وذلك لئلا يضافه بلزوم هذا الاسم في أكبر المبروك كان طرح الها
 احف مع الاستعنا بدلالة الاضافة والمراد بقوله اكنه حنه للحد من جهة
 ان لم يعرف فيها بالالف واللام جعلها كالعلم على حنه الحلة والحد من الحد
 عنها بعد جمل وهذا مذهب علوية المصنفين الصحابة والمابعين وذلك القدر
 العاكت من سببنا للنسب والواو كما في الحكمة التي هي الحد لما كان فيه التكليف
 والامتحان والعسرور ولم ينفها حالها وهذا الذي ذكره مخالف الطاهر
 والمعروف من الاخبار قلنا المشهور هو ما يبا ط ادم من حنه السماء ولا يمنع
 التكليف في الجنة من حيث العقل وولد وما من الحسن وابن عباس وغيرهما
 ايمه والواو في ادم اخرج به الله من الجنة قبل ان يدخله انا ما اساروا الى قوله اجماع
 في الارض خليفه وقال الحسن هذه الجنة كانت في السماء اهدى
 منها وقال فان استلم ادم فيها كما ابتلى للملائكة قلبه ولم يدع الله
 من خلقه الا استلاء بالطاعة كما استلى السماء والارض فكذلك استلى ادم
 واسكنه الجنة واحل له ما فيها باكل منها رغدا حيث شاء ونهاه عن سخن
 واحد مما اكله الملاحق وقع بالنبي نبي عنه .. وقوله وكلامها رغدا حيب
 مستما الرعد سعة العس وان الرعد الفع الهن الواسع ليس فيه
 عناو وال اوعيد الرعد الكثير من او كلا او مال وال اربع عابن
 وان مسعود والسدي الرعد الهن قال مجاهد رغدا حلا الاحسا
 عليهم فه قال الصحاك رد فاواسعاهنيا وقوله حث ستيما اي سوتعا
 على كما من اي موضع ستيما وهي ستيما اسني منها سحره وقال ولا تقربا
 هذه السجرة اي لا تصربا بالاكرا ولا ما كلامنا ولم يهنيها عن لغتها
 واما هو يهي عن اكله باللع لفظه يكون ودر هذا من القران كما من المراد
 قرب الرجل مرابه اذ اعنتها ووقد لسي ادا ما وله بكسر الراء الماصي
 وقرب الله تقرب معرب وهو ضد الصد وقرب من فلان في الرحم
 او يقربه وقربه وقربا واحل هو في السجرة المهني عن اكلها هناك فان
 ومما اكل الصحاك ومرب والفتل وعطيه والحسن وان مالك

التفسير

المعاني

اللغة

التفسير

اللغة

التفسير

اذا ازاله عن المكان والمعنى فحولها الشيطان عن الحية وكفى الانسان
 ما لك لقدم على النبي ورأى عنه مصر مني اعن ذلك للموضع قال وقد
 علم هذا الماويل ورواه غيره قارلها وقوله فاخرجها بما كانا فيه اي كما هما
 وسبب لفعل لما الشيطان لان رواها كان منسوبة وترسبه وعليها الكفا
 راجعه الى الحية قال المفضل انهما حملها على الولل وهو المطاوارا لها
 على رما عنها وقوله فاخرجها اي سبب لهما باخرجه وفي قوله اهدبوا
 منكم جميعا دليل على ان حقيقته اخرج لهما من الجنة لله عز وجل وقوله
 بما كانا فيه اي من ليعيم وسعه للعسر والحالة السديفة وقال يطالب
 والصحاك عنها اي عن لطلعه وقد اختلف اصحاب الاخبار في كيفية صور
 البسطان الى استرلالها فقال ابن عباس وروى البيهقي وغيرهم ان
 الحية ادخلت البسطان حية قال الامام عليه السلام اذ كنت على سحر اخذ
 فاني ان فعل منه فقا سمع الله انهما لمن الناصحين فاعترا وكانا يطبا
 ان احدا يحلف بالله كانا ملاح حوالا اكل الشجرة ثم ما ولت الامم حتى اكلها
 وروى ابو جريح عن ابن عباس قال اما ما في غير صورته فقام عند الباب
 فلهي حوا فحاشته هي وادم قال الكلبي وكان بلبس بعرض نفسه على كل
 خاتة ان يدخل صورتها فابى عليه حتى لا الحسوكا بالحسد اية في الحية
 سميت على ربيع وادم فمما من كل لون فلم تزل تتدحرج حتى اطلعه فدخل
 من تحتها وقام في راسها في باب الحية فلهي ادم ما امر كار بيا وماها كما
 عنه فقال امر بان ماكل من صحن الجنة ونها ما عن هذا السحر حال لهما
 فاتها سحر الخلد واماها كما عن هذا ان اكلها عنها كما من الخلد
 وروى حبان عن الكلبي قال ان نجية لما ادخلت اهل عدوا لله حتى بلغ
 مكانا فمها صفر ففضبه كان صفرها لم يسمع السامعون مثله
 من الملك فقال امشدك الله لما افضت فابك قد اهل صبي قال فرع
 ثم طلب القصر صفر صفرها اخرها من الكوا والنوح شمل لسمع مثله
 فقال امشدك الله لما افضت عن ففعل فقال ما هذا الذي حدى

القصة

لكما

به من الفرح والحرف فقال له ذكرت منزلكما من الجنة والجنة ففرح
 مكا بكما ذكرت انكما تخرجان من الجنة فمكت عليكما ثم قال في مكانها كما
 عن كل السحر وكله لا يحلدا في الجنة ثم اكل منها وجعل يقول ما هو الطريق هل
 بعد من خلقي ثم لم يزل متوقفا حتى اخبرته وبالله ابي لكما
 لمن لما صحن وقل ان ابليس لما اراد ان يدخل الجنة ليوسوس ادم وحواء منته
 الجنة فابى الجنة وكانت من اجسرها ادراج قوام وكانت صدقة
 ابليس فساها ان يدخله في فيها فادخله في فيها فمرت به على الجنة وهم لا
 يعلمون فادخله الجنة وقد كان ادم لما دخل الجنة ورأى فيها من العجم والو
 كان هذا محلا فاعتمها منه الشيطان فاباه من قبل الجنة فوقف بين
 يديها ومما المشعر ان ابليس صاح عليها ما احببتهما وبكى فعلا ملكيك
 قال ابني عليكما وكانى بكما تمنان العصة وقال محمد بن اسحق وسوس لهما واوقع
 الشهوة في انفسهما من غير مشاهده بل عليه وهو قوله تعالى فوسوس
 لهما الشيطان وقال في صفته درسته باخي ادم لا يفسدكم الشيطان الا قول
 انه بريء هو وقبيله من حيث لا تدرىهم وقال وسوس من صدور
 الناس وقال الحسن ان الشيطان اذا ادها وهو خارج الجنة فسمعا
 التفسير في الجنة وقال فان ابليس خسر طويلا كخرطوم الفيل ان ساطول
 وان تناقصه ومن ذهب الي هذا الماويل من روى ان الجنة التي اهدى
 منطية من جنات الدنيا ان الله تعالى قال لا جاعل في الارض خليفة وقوله
 اهدوا ابدا على اهدى السما ملكات في روضة من الارض ولفظ الهدى اهدى
 على الروي من اهدى ان الله تعالى قال اهدوا امرؤكم وطول يوسف كما سمعوه
 اهدوا امرؤكم الله ولو قلت انها حبه في السما فقد ورد الخبر ان ابليس
 كان يراهن ولخرج من الجنة من ذلك كما قال الحرح منها منوما واحج
 المعاني منها فالك حرم وكان بعد في السما حتى تم اهلها على باب الجنة عند خربها
 منها وكنها ان يكون ابليس وسوس ليهما وهو خارج الجنة كما قال ابن
 اسحق والى عليها الصحابة ولما بعون وحموا اهل الماويل ان الجنة

اله اهبطا منها في الهى في السما وان الميسر حثاله في التوسل الي ادم وخوا
 ودخل الحية والنهيد عليه قوله تغلق وقاسمهما اني لكامل من الناصحين
 ولا مسل الحماخ لك على التوسسه . وان قال قال على اى وجه
 وبعث المعصيه من ادم عليه السلام مع اصطفاه الله تعالى بالسجود له
 ونهاه عن الاسان بقول الشيطان واخبره بان عدو لها مسل انه
 اكل منها ما سبب للنهي ولم يقصد المخالفه بل ليل قوله تعالى فنتسى ولم يحمله
 عذما وانما عوت على ذلك لان الله تغلق بعبارة لا يسبوا عليهم السلام
 على ذلك الحفظ وقال فابلون نوحا سقته الحجر فحمله على تناول السحر
 وحال سكره وعنهما الشيطان والفرقان كما برهما ان اللسان فودر ال
 اذ قال للشيطان فاما كما ريكما عن هذه السجود لان يكونا ملكين وملكها
 الهى قورداك لهيما تا كان والجماع على السكر اسرع من الازول
 وقال فابلون ما الا على وجهه الما ويل والاحياء طمانان الحريم في سحر
 بعينها من الحسد وز الحسن وما اكلنا من لكان من حسننها وميلها
 وكان الهى من الحسد وكان ذلك لاجهاد من عمل الشيطان حسد لا
 بغرورته الماعوت على ذلك لانه الحفظ في الاجهاد والاعتداد بقول
 للشيطان والاحتهاد مع ورود النص بخلافه وقال قوم انه حمل الهى
 على التنزيه وبرك اللحم والاحسااط وقال قوم انها كانت ملك المعصيه
 قتل النوع كما منع ان يكون ادم على ضرب من الما ويل فان المومنين
 بقصد الى مخالفه الله للضرب من الما ويل واسرور في الراه للمخالفه من
 الله او غير ذلك له سبحانه وقوله عز وجل اهبطوا منها لمكن عقولك
 كان مادما وزحرا ومحبيضا . قال المصطلح للاسرار المسع
 ان روي الحكيم وحكم الكهن من يحي من هذه الممارات ولو وقف المفسرون
 على ستر الكهن عرفوا ان الدين قالوا في الحية الهى سكتها ادم عليها السلام
 انها مستان في الدنيا صحيح واذ كان هو محلوما ادم الارض مع ذمها
 من كره والطايف وحين خلقه قال الله تعالى للملائكة ان جعلت الارض

السؤال والاجواب

الاسرار

اني خالق بشر من طين فاذا استوتيته ونفخت فيه من روحي وتعوها له
 وكان ايضا مسجودا في الارض ولم يرذاه ففعل الله الي السماء فادخله الجنة
 برفا له اسكن بيت وورجك الجنة فاذا كان هو سخصا مستنانا كما
 له الجنة في المشاحنة مستانفه واذا كانت حلقه من تراب كان
 رزقه وعذابه من المراب والسحر المنهي عنها يكون ايضا سحر مستانفه
 لما خشته قدوة فطره ادم عنها فنهى عن الاكل من ثمرتها واما طيبه
 كما لم يصلح غذا للاطفال والذين فالواها حنة في السما السابعة
 فهو ايضا حجاج اسان منهم الي الجنة المصدرع عنها الممر اسحارها
 المدركة مارها اللدانه وطورها المتدله اعصا لها الحاربه اهارها ما وها
 غدا سن ولينها غير متغير وخرها لذي السار من لا فيها غول ولا هم
 عنها يزفون وعساها مصفى شفا لصدور المؤمن وارواحهم وها مطهر
 وولادهم محليون ولحمهم ليم طيب كما سهون وجور عن كاس اللؤلؤ
 المكنون لس فها سحر حسنة هي عنها ولا على ساكها تكلف بمحقق بل
 المفدوع الكاظم اسكن الجنة المصدرع عنها فاذا لصل للمحتان والها الهان
 لقوله ومن دونها جنتان حنة السما المصدرع عنها وقد سكبها ام الرو
 التي سكبها هذا الذي خلق من طين وزوجه المخلوق منه حوالها
 التي سكبها هذه الحلقه من ضلع ادم فان سبت حملها على العقل
 فها زوجان وان سبت حملها على النفس الطبيعه فها زوجان والسبح
 المهيبه فها سبح العقل الاول او سبح الكلمة العليا فاكلها منها
 سواها لقصان درجهها عن درجه العقل ولذلك قيل اهبطوا اليها
 العالم السفلى ولكم في الارض مسقر ومتاع الي حين حتى يستوفى حال
 النفس فمكها الوصول الي عالم العقل الكاظم الذي هو حنتها وسحرها
 ونعيمها وطوبها وخلودها ومحنها وسعادها ويكون الوجوه حنيد
 ناعمة لسعيها راضيه في حنة عاليه وهو يومئذ يلتم الي ربها ناظر
 وملك العلمه الكبر والسطان الموسوس المرل هو العمل الذي اسجد

في دار حسانية والنعمة حسانية في عالم زوحاني وكما به يحمر
علوه في عالم سفلي اصله السماوقرغها في الارض كما ان السجود
لسفلية اصلها ثابت في الارض ووزعها في السما ودرجات الجنة
مراتب اسماص دور الكمال ودرجات المراتب اسماص المقتض في دور
الكمال وادم شخص متاه في عالم المصروع والمصطفى عليه السلام
سخص مصروع في عالم المستلاف والطيبين عليهم مستاتف وامروع و
وجود محقق ممكن من احد العالمين واخلا في احد الحكيمين في آدمي
لموجود ولا معدوم ولا حي ولا ميت ولا عالم ولا جاهل واهل ولا جاهل
واهل الاسمين اوليه فان للحيين مواتهم والكافر هو اللاشي والمارسح
ايضا سخص كما ان الجنة سمحت بسخص واحوال الماد من الحجم والحجم
والعديد والقوم والطل المبر الطليل والعين الله والضرع الذي
لا سمن ولا عقى من جوع مشبهه بالاحلاق الرديه والافعال الحسبه
والاوقال الكاره والامري الحاطيه وعليها نصوص من كتاب العزير
العذاب الاليم من فحون والبدن بقرم مقام المذب تعال لعذاب الاليم هو
البار الحكيم وهو المحوي والكمال العظيم وسر لكونه في رلة الام
وعشوة الطيبين الفرق بينهما وحق ودر دله كتاب الملاح وكتاب العون
والانوار اربعين وحق من الحكمة في رلة ادم عليه السلام وادعين وحق
من الخطا في عشة الطيبين العيين وربنا نورد في هذا السير مثل ذلك
موضع احدوها مثل ذكر الفرق بين الذاتين مصدر العزير من وبال
الكالين ومرجع اصحاب الفرقين في افتتن ليلس نام واقتن ادم
وبالاختبار يظهر حبايا الاسود او ظهر من هو الطيبين كما الامر والاستعداد
على الاموال امر الخلق بل امر الحق وظهر من جوه ادم امانع الامر والسليم
للامر امر الحق وامر الخلق بل امر الحق انكر الحكم على نفسه وان كان الحكم
حكيم احكم اكا مكن لم رض به وان ادم كتب الحكم على نفسه وان كان الحكم حكيم
اسقى الفاسقين رضيه ان الطيبين نزل الملهود ومواتبع اولي الامر كان

الاتصاف

من غلب بالشر وان لم يقبل عند الله من خذله المأمور برؤس الخلق
وقد نصه الله اذا خرج للدين كضوا فهو لمنصور حين يخرج وانزل
عليه المسكينه في العار حين فرغوا وايدى مجنون لم تزوها حين
وانسلموه وجعل كلمه الفتن كقروا السفلى حين علت كلمتهم عليه
وهكذا اسمه الله تعالى مع صفيا يه منزله الرمان الى اخره وان تجد
لسنه الله تبدلا وتحويلا لم يزل للعين الحكيم الله في نصب خليفه واحد
في الارض وارعمه الله بان جعل درسته ايطا لم ين خلايف الارض وورث
بعضهم فوق بعض درجات قول جلع وعز وقلنا اهدوا منها جميعا
ان الجنة لما كانت دار طمانه وقرى لم تكن للبلوت بالذات فلا تصل اليها
من لم تظهر من الذنوب والعيب كذلك لا تقسم فما من بلوت با دني
دنت من الذنوب فقال تعالى اهدوا من اجمعين ولم يكن ذلك اهانته وعقوبه
لا دم بل اذما وزحرا ولا كان اذما وزحرا للعن الاول بل عقوبه واهانه
والهبوط النزول من علو الى سفلى وضده الصعود وقيل الهبوط رطاف
على السقوط من درجه الى درجه وهما النزول ايضا كما قال تعالى اهدوا لصل
وهذا كان رضى مصر اسفل من رضى الشام والمأمورون بالهبوط ادم وحواء
واللبيس والحبيه على قول ابن عباس والسدي والباك وروايه من عن ابن
مسعود قالوا ولعت الحيه وغيرت صورتها وسلت قوامها فمعى عشى على
رطنها وجعل رفقها الرب وهو قول الكلبي والضحاك وقال محمد الخطاب
ادم واللبيس والحبيه وقال معاوية الخطاب ادم وحواء واللبيس ودم وكي
عطل عن ابن عباس الخطاب ادم وحواء واليه : ودحا طيبا كما سن بلفظ الجمع
كما قال في داود وسلمان عليهما السلام وكما الحكيمه شاهدهين وهما الراجح
ان يلسن هبوطا كما قال اخرج من اناك وجيم ثم اصب بعد ادم وحواء
كما قال اهدوا منها جميعا ثم جمع الحول لى صلى الله عليه واله قال كالبليس
اصبط منها وقال ادم وحواء هبطا منها وقال للكل اهدوا منها وقال
العوا حوزان يكون الخطاب ادم وحواء درتهما وهما استنزل على الدرته جمع

النظم

اللغة

المعاني
ع

كما قال

كما قال اميا طوعا وكرها قالنا امينا طوعا يعني لان الاسما مستمل على من فيها
 من الخلاق والعدو ومنه نكح الواحد والاسن والجمع وهذا اذا
 جعله اسما ومصدا واما اذا جعلته بعنا محصا بنيب ^{واحد}
 قال مجاهد بعض عدو عفا ام واليسر والحية ذرية ^{بعضهم}
 احد بعض اذ اعدوا من ادم وحواء وما زوجان ولا عدو بين ابليس
 والحية وما زوجان وقال الكلبي لاولاد ولدان لشدرح راس الحية
 والحية تلسع ولدان وهذا الذي صلى الله عليه واله باسما لنا
 مدحارنا هن وقوله بعضكم لبعض عدو تعرفت ادم ان ابليس عدو لها
 ولتساها واهم اعداؤه كما قال ان هذا عدو لك ولزوجك وكانت
 عدوا وهما له انا وعلو له هما كعدا وموضع بعضكم لبعض عدو
 نصب على الخالي اصبطوا منا جميعا اعدوا الامر واقع على الهبوط
 اعدوا العداوة وروى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قيل لادم
 لم اكلت من الشجرة التي نهيت عنها قال بار ربك وتسه الى حواء الله
 باي عاصها بان اكلت اكرها ولا تضع الاكرها وادسها في الشجر من قال
 رب حواء ملك وصل لها الله عليك وعلو لذلك وقتل ان حواء اهدت
 الثمر من الشجر ادسها فحاصت الخال ولذلك جلس بها كل شهر
 اياها الاقرب الصاوة وعن القرطبي قال اصبط ادم من الحية والحية له
 واما اللحية لسيه قال تعالى وكنتم في الارض مسقرى موضع فرار
 ومات قال ابو العباس جعل لكم الارض فرارا ومحتاج للحن اى
 بلغه ومسمع الحن اى الى اعضاها لكم وهو قول ابن عباس
 والسندى الكلبي ومسال وقال مجاهد الى يوم لقايه والحن في
 اللغة فقه من الزمان طال وقص وروى السدي عن عمر بن الخطاب
 المسعد الفتور ومسال الى حن الحياه وروى الحكيم عن السدي عن ابن
 عن عبد الله والاسعد الفتور ومسال الى حن القمامة ثم المسعد
 قد يكون معنى المسعد اذ كثره ليا ذلك هو مبداء المسعد وقد يكون

اللغة

التفسير

من

المعاني

اللغة

التفسير

المكان التي يستقر فيه كقوله اصحاب الجنة يومئذ خير مما مستقروا والطاهر
 هاهنا المكان اي لكم في الارض منازل وانما كنتم تعرفون فيها ولكم مساجد
 ومساجع سمعون بها من المعاش واللباس والملاذم من تصرون ^{لما اظلمت}
 القصة فهي لكم مسجدا خيرا وامرانا نوال ابن عباس في رواه عطا قدر الامم عليه ^{السلام}
 حيث اخرج من الجنة ونعمها الي سقا الدنيا ونصها فاناه حبريا عليه ^{السلام}
 فعلمه الحراثة كيف تحث وكيف يحمده وكيف يدوس وكيف يذوق وكيف
 يحرق حتى ياكل فلما عرض له الحاجة الي الخلا جاوزت وهو لا يدري كيف
 يحدث فتجد وتغصرت فخرج منه العاط و هو مهن وال ما هذا السن قتل
 هدا من خطبك وال معالي قاهط الام بالهند في شعبة فقال له سرت
 وحوالته وال ليس بالصرع بالاله ثم احدث الام وحوالته المزلفه عن سم يجمع
 وروى يوسف بن صهران عن ابن عباس قال ارسلوا خلق الام كان مسر
 واسمه السها فلما اسط الى الارض فصا وستون ذراعا وسبعه اذرع
 وقال في روايه عطا لما اسبط كان مسر راسه السما وهذا لعله على ما يدل
 فان الله تعالى خلقه في الارض من ماله والطايف لكي يكون راسه مسر السما
 لعمري كان حين لم ياكل من السحر كان راسه مسر السما وما هو بعد الله
 وعند الملائكة وقال الكلبي مسط على حبل بالهند وكان راسه مسر السما
 فصلح واورث ولده للصلح وصرفت منه الدواب الوجوش ثم حط الى
 ستين ذراعا وال عطا حط الى سبعين باعها مال بارت ما لي السمع
 اصوات الملائكة بالسبح وال حطيتك ولكن اذ ميب وان لي مسر
 وطفه واذكر في حوله كبحها رايت الملائكة يصنعون حول العرش فامل الام
 بحط الى الارض ووضع كل قدم قدمه وما منها من ان حط من ماله وقال
 الكلبي ليراه الام ان يمشي كسنا من الضان من الهامة الارواح ليراه
 من اكنه فاخذ كسنا وزججه ثم احدث صوف ذلك الكيش بعد لونه حواد ^{السمية}
 حواد ثم جعل منه حبه لنفسه وجعل الحواد عا حوادا فلسا وكسا عليها ^{لها}
 من الجنة ما يسه ولم ياكل ولم يشرب اربعين يوما ثم لما سكي لا الله

انقطاع صوته الملائكة عند قال الله تعالى ان احراما حياك عرشى
 فاطلاق فان له فيه بيضا ثم طف به وانه حديد عليه السلام فتوجه به
 نحو مكة وكل موضع يصاد قزمي وكرانا وقال اشعبل بن عبد الملك
 اناه حديد بالبراق فجمه عليه حتى قدم مكة وقال ابن عباس في روايته
 اني صلح دخل ادم الجنة ولباسه النور وعليه اكلس من ربه مكلت بالدر
 والماقوت ومنطقه وحلحلان وسوران فلما اذام الشجر من ربه عنها
 ذلك فصارا عريان هاربا من الجنة من الحياء لانهما لم يردوا لثمن
 ولربها بعضه ببعض يعطيان عودا بهما اسمحى كل واحد من صاحبه معرقا
 في الجنة . . . قال اصحاب المعارف بايات الله تعالى ان الله خلق دارا لها
 على المحتمة والانتلاف واسكنها جماعة لا ساعون ولا تحاسدون فلا
 حواسهم متعانه متعانه ولا اعلاتم مضان مسانهم فهم فوق
 عالم الطبائع المختلفة والامزجة المتفاوتة وهم باهر يعملون ويعلمه
 يعلمون كلمات لقدس فما مات صدقا عدلا واطلام العبد فبقا
 حاربات خيرا وشرا متوحكات لا الخروضا وضعا ومستتبعات للشرعيا
 وعقول الشيطان فما مسلاب الله من الاعلى لقبال او اذ بارا ونفوس الطمان
 وما قابلات من العقل الاول غايه وكالا وحلة العرش المحيد فبقا
 مسحات محمد بهم والملائكة المقربون كاحوزنهم من فوجهم ويعملون
 ما امرورن والمدبرات امرافى السموات والمفتنات امرافى الارض والصفاء
 صفاقا لاجلات زجوا والملائك ذكرا والمعقبات من بهى الودح والرسالة
 ومن جعلها كحطونها بامراته عن امراته نفى كلها مفضورة على المحبة
 والصفاء وده تعالى بازاها عالم ودارناها على العلية والاحياء
 واسكنها جماع على الساعين الهامه فحواسهم متعانه واحلامهم
 مساد وبعوسهم مسافرة وطبائعهم مختلفة وكما هم باطعه بالكنز
 والعش والامم حاربه ما كثر ولحقت وعقولهم ساهده بالباطل
 وبعوسهم حاكمة بالهوى وكل ما هو خير في عالم الملكة الارواح من انفاق

الاسرار

ومحبه واسلاف فهو في عالمهم علم المصيطرين شر واخلاف و
 واشراف فم على عكس ذلك لعالم وما من خير فيهم صورة الا وهو المعنى
 شر ليحقق المصادم من العالمين والله تعالى ما را العالمين لمصارف عالم
 في الوسيط وداريه دار الاسلا والاسمان فيها اختيار واصم دار وابولاد و فجاد
 وعلوم وحكومات ومحاسن احلاق ومفاح احلاق مدعنت لهم الرسل
 مبشرون ومبذون ووجه عليهم الكاليف لسننهم لطب من الحكمت
 بها وسان بخير عن الشر وسبها اليهلك من هلك عن بينه وحي من
 حي عن بينه قال دار التي كان ام ابوالبشر فيها هي دار البشره وهي مبروه
 من العالمين والدار التي للملائكه صفالصه في جانب الخير والدار التي للابليس
 هي خالصه من جانب الشر ذلك قوله اهبطوا منها لعظم لعجن عدو
 وفي موضع اخر اهبطوا منها جميعا فلما ياينكم مني هدى فالجهد والعلاقه
 حاصلان في دار التلا والامتحان ثم العداق مع العداق كان المحبه
 للاوليا دين كان لدين موالتبري والتولي والدين والحيه الله والعرض الله
 ولذلك قال تعالى في صفه المؤمنين انه اعلى الكفادر حابينهم بم قوله
 لعرض عداق ساهن الى الحكم المعروف فان لعداق هي جده ام ودرية
 ابليس ليس يعطع وذلك اضربا محرم والطمع وقوله ولكم في الارض مسير
 ومتبع الى حين اساره الى الحكم المستانف فكل مساهات والمساكنه
 نمر اندس من المسعروا المساع لا مقطوع ايضا الى يوم الفصل وذلك
 امر بالسكر والصود ولذلك قال عز من قائل وساركم في الاموال والاولاد
 وكما كان بين الام وحواصمه واردواج كذلك كان من ابليس والجهه محبه
 وكان في النور باسم ابليس الحكم والجهه سمي حكم الراحي وكان للجن سابه
 العزرا الحكم في العتور الحكمه كان سبه عزرا يله الاول والحكم في الوسيط
 والابليس في الاخر والله اعلم ولو جعل عز من قائل من ربه كلمت
 فاب عليه . . لما صدرت لله من ربه عليه السلام وتدم على ذلك متخبر اني
 الارض زمانا طويلا صح الله تعالى الواب للثوبه رحمة عليه وكرامه له وذلك

النظم

اللاب يلقى تلك الكلمات تكون ذلك تضارفة وعطف على ذنبه الذي
 لا يحاوا حالهم من اربكاب ذوب ووه شيب فصل الدم عليه السلام ايضا
 اذ كان فضله على الملايكه يتعلم الاسماء واسماهم بها ورضاه على جميع الخلق
 من لغى الكلمات والملفظ بها: قال اهل اللغة الملقى هو الاستقبال
 ومنه الحديث نهى عن لغى الركبان وهو فعل من اللغاء ومعناه المعروض
 للغا السهم يطلق بمعنى الاحد والقتول ومنه الحديث كان يلقى الركب
 من عمل اى يلقنه واحده والرجل يلغى العول سلقاه كما يلقى فتلقته قال
 الحزلقياها الله تعالى اياه فلهماها اى علمه ومعلم وقرا ابن كثير ان النص
 كلمات بالرفع والماقول دم بالرفع وكلمات بالخفض وعلى قوله ابن كسر
 الفعل للكلمات ففى الملقنات لا دم وعلى قوله العامة لععل لا دم ها الصنى
 زلا ولست زلا واصانى خمر واصنت خرا وقد يلغى الكدر ولغى من الكدر
 ومثله قوله تعالى انا لك عهدي الظالمين والظالمون لا رابله فقد بالك
 واللعنى كانه اوحى لا دم ان سخراته ولستقله بكلام من عمده ففعل
 ذلك فاب عليه قال ابو اسحق لعلى دم الكلمات والهم ملقاها وحفظها
 واما الكلمات فجمع الكلمه والكلمه تنفع على الفليل والكدر ويصح على الخ
 من الهماو على المركب من الحروف واصلاها من الكلمه وهو الخرج ثم يطلق على
 الكلام لانه يوثق فى الغلب مساثر به وفعال فلان في كلمته اى في صفة ثم
 اختلف المفسرون في ذلك للكلمات ما فيه فعال الكرم من قوله ربنا ظلمنا
 انفسنا الام وهذا قول مجاهد والحسن ورواه خصيف عن عكرمة
 وقول قاله وسعيد بن جرد والصرطى ورواه الكلى عن ابن عباس قال
 رواه عطاء بن قولة سبحانه اللهم وحرك الاله الامت رب علمت سوا
 وطلمت نفسى فا رجو ايك انت رحم الراحمين سبحانه اللهم وحرك
 الاله الامت علمت سوا وطلمت نفسى رب علمت انعام التواب الرحيم
 وهذه رواه سعيد بن جرد والفضحاك والى الخوزاعى عن ابن عباس وهو قول
 القسطلى ايضا وروى السدى عن مالك وعز بن صالح عن ابن عباس

اللغة

القرآه

اللغة

التفسير

وقال معايل قال يا ادم ما ربك ان كان هذا ساكت فادته على من ان كلقتي
 لي به الكتاب ابي عامر وسقت لي حيك الرجح حين حلصت والبعم والارباب
 حلصت يدك مسقتي ونفحت في من روحك معطست محمد بك ودعوت
 لارحمتك مسعت رحمتك عضك والبعم وقال يا رب اجحني من الحمة
 وارلني الى الارض فادنت واصلحت ارحمني لما الحمة قال بعم ما باب الام
 وحا يوم الجمعة وقال عبد بن عمر اللثي قال ادم يا رب ارايت ما انت امي
 اسدعه من لعافسي ام شي قدره على من ان حلصت والارباب من مدته
 عليك من ان لخلعتك قال يا رب وكما قدره على فاعفرت لي عما ذلك قوله
 ملقتي ادم من به كلمات :: والاهل العلم وراحمه عنهما بانها فالاربابنا طلمنا
 المعاني انفسنا فلا شك بها قد فالاذ لك ثم اسكران يكونا والاعمر او بالا بعمار
 احري كما ورد في الخبر انه قال رب اظلمت نفسي وعملت سوا وددوي عن
 ابن عباس انه سئل عن الكلمات قال علم شان الحج اي المناسك التي معلو بالحج
 وذلك في ادم عليه السلام حيا الى الاليت وعلمه الله مناسك الحج وروي
 الخبر عروة عن عائشة قال لما اراد الله ان ينزل على ادم طاف سعبا بالسد وهو
 يومئذ نوح حرام فام فضلي ركعتين ثم قال اللهم ابعلم سري وعلامتي
 فاجل بعذرتي وتعلم حاجتي فاعطني سؤلي وعلم ما في نفسي فاعفرت لي حوني
 اللهم اني اسالك امانا بياثري وولبي وبعينا صادقا حيا علم ايه بل يصيني امانا كبيت
 لارضا بما قسمت لي واوحى اليه ليلية ابي وعرفت لك ولوليا مني احد من
 درتاك مدعوني من الاله الذي دعوت لي الا عرفت له وكسفت عمومه وجهه
 وبرعت لعصر من بين عينيه وحا به الدنيا وان كانت اربدها وفي بعض
 الروايات ان ادم عليه السلام لم يزل السخطة سعة امام ثم ان الله تعالى اوحى
 اليه في السابغ ما هذا الخزان الذي بك فقال لاطت في خطتي وحيث من
 ملكوت ربي فصرت في دار الهوان فخذ الكرامة فكيف لا يحسب خطي وكيف
 لا انكي على نفسي فقال له رب بما لخلعتك مدني للهدى الى ان قال معصتي
 وضعت وصوتي مد رجحت معفرتك اظلمت عمي وك وعفرت لك يدك

قال لا اله الا انت سبحانك وبحمدك الكلمات المثلث كما قاله ابن عباس
 وقال اللهم عذراي اذ لم يكونا على سائر العباد من الله الا الله محمد عبدي ^{ورسول}
 وفيه من المصطفى قال بعض العلماء ان دم لما جرى منه الروح واي
 كل شيء في الحية مكتوب منه لا اله الا الله محمد عبدي ورسول الله
 ان الله تعالى لم يكتب ذلك له او محمدا اكرم الخلق عليه قال الحسن اخطا
 اللهم اني اسالك بحق محمد ان يعفد لي عفته وقد روي ابو بصير و ابو
 سعيد اخبرني حديثا يخبره انهم سئوا عن النبي صلى الله عليه وآله
 بالفاظ مختلفة فقال موسى انت ادم ابو البشر الذي استقب
 المأمون اخر حتم من الجنة قال نعم اسم موسى النبي صطفاك الله برسالة
 وبكلامه قال بلي قال لعلس محمد فما انزل عليك من سحر حتى من قتل
 ان يدخلها قال بلي قال في ادم موسى وفي بعض الفاظ المسمى على
 امر قدس الله على خلق السموات والارض وقوله عن جاب
 فاب عليه اي قتل نفسه ورجوعه انه هو التواب الرحيم اي كبر قول
 التوبة من اعاد فقل يوبه له هو الموصوف بذلك وليس بعد رحمة
 لا يوهو قول يوبه عده والتوبة في اللغة هي الرجوع وهي ^{السرعة}
 هي الرجوع من المعصية الى الطاعة قال الفصيح فاذا وصف بها
 العبد بمعناه رجع الى الله لان العاصي في معنى الخراب من ربه او كالمعرض
 عن طاعته فاذا تاب فقد رجع الى ربه والى طاعته والرب عند جيل ايضا
 في حكم المعرض عن ربه عليه على معنى ان رجه بالبعد عنه فاذا
 رجع الى ربه فالعبد رجع الى ربه وفضله فالعبد ياب على معنى
 اسر جاع الى ربه ما كرهه وانسوا كما يعود عليه بالفضل والكرم ولما
 ذكرناه ومع الاحكام في الصلة وقال للعبد ما لم يرد في ربه
 على عده وكان حاله ان لا ياب الى الامانة وعاد اليه عليه بحسبه
 ومعرفة وصل معنى ياب عليه اي عاد ربه انه هو المصطفى والرب
 الرحم حلقه ومن ياب عليه اي وقفه للتوبة قال النبي صلى الله عليه وآله

اللغة
 المعاني

التفسير

اى هو المعين على لقوه وقال تاب عليه ولم نقل عليها اى بحرى ذكر اى
 هذه الابه واسكن الله قلوبنا قال الحسن ماب عليه اى عليها قال
 النحو المصطلح في الاسن اذا كان معنى فعلها واحدا فان ذكر لهما ويكون
 المعنى لهما كما قال واذا راو بجماعة او هو المصنوع واليه وروى عن علي رضي الله عنه
 قال لقوه بضمه الاسر او الامه بالقلب الى المعنى والى الحسن بن علي رضي الله
 عنه لقوه بالمعنى عن الجود والامال على الخلق وقيل لقوه على ان كان طسه الدم
 على فضل القلب والاطلاع عن مثله في الحال والحرم على ان لا يعود لامثله في المال
 الاسراره قال المصدقون بكلمات الله ان الله تعالى كلمات قدسية طامرت كتيه
 عليه لقطعا من ثمانين عباد وما نلقاها الا الذين صبروا وما نلقاها الا
 بالعلمون وهي فوق العالم الحسناني والعالم الروحاني ولا يحصرها عدد وعيها
 غير المنزله في الطايه ولو كان الحرف لدا لكلمات ربي لفقد الحرف لان
 مفيد كلمات ربي ولو جينا بمثله ملدا هم من موجود العالمين الا وجه
 كلمة اما قوليه واما فعليه والاسيا علم السلام هم المعبدون والامان
 هيا يوم من اياه وكلمة وهم المحصوصون ملقبها وقولها اما سمعا واحايه واما
 اتلا واما واما انكمما السجود واما سجنه الكلمه ملقى ازم من ربه بكلمات
 وابتنى بهم ربه بكلمات وكلم الله موسى بكلمة وكلمته القاها الى مريم
 وامت كلمات ربه بقا وعد الاميد لكلمه الاميد لكلمات الله واما
 بعدت كلمات الله بارباب على ازم بقولن حطية تسلي كلمات الله اما
 كلمات الاسعفار كما حكى عن اصحاب الاخبار واما كلمات قول الامراء من
 الاحكام المفروغه كما روى في الامار على عبارات مختلفه هذا الذي عملته
 اسي مدره على امرنا امتلاه قال ابيك مدرته عليك وتلك اساره الى الحكم
 المصروع اذا كل من المشحن المصروع عنها وهو على المبدأ الارف او اكل من
 السحرة المساهبه وهو على الكمال المصروع واما كلمات اسخاص الكمال من
 ذريته نلقاها من ربه وروى كاصله ورد الودائع على حمز الرمان
 الى امخاص الكمال غردسة مذرة السيطان الارجم وهر كها ماب عليه

انه هو الواب الرحيم كما روي انه راحي اسم محمد رسول الله فزونا بكلمه
 لا اله الا الله فعلم انه اكرم الخلق عليه فقال اعفوني خطيبي بحق
 محمد عبدك ورسولك وكل ما روي من الاحاد فهو مستمن من الامراء
 ولعن الراوي ربما يكون جاهل فقه الى امره حافظه منه ووراه هذه الاسماء
 التي ذكرها في اقسام اخره بعد هذا الاذ حفظ عظيم وكلف عكسا الوقوف
 عليه ونحن لا نعرف من الكلمات الا المركبات من الحروف والاصوات
 وهي على الاسباب والنعاب فلا تخامع حرفا حرفا الا لعدم كما وجد
 ولا مسمى كما حصل وبذلك الكلمات القدسية هي المركبات للحروف والمولفا
 من المسماة ولدت والمملات للروحانيات والحسمات وتلك كما سمعت
 في الاحاديث اسما لك باسمك الملقوب على سباق العرش واسمك المكتوب على
 فرق الشمس وبك معاندا العرش من العرش ومبلغ الرحمة من الكتاب وبك
 الاسماء الحسنى والصفات الاعلى الكلمات العلية ولها مطاير من العالم الاكبر
 ومنازل من العالم الادنى فان ظهرت بالعرش من الرحمن على العرش
 استوى وان ظهرت سبح من خالق الام على صور الرحمن وانزلت على محض
 من الرحمن علم للعرش والكل ان معننه لسرك الصافي عبارات عن معنى
 واحد وكل من عند ربنا وما يبدخرا اولوا الالباب ربنا لا يرغ ولو بنا بعد
 ان هديتنا وهنت من ادتك حية انك انت الوهاب ..

النظم

قوله حل وعجز فلنا اهبطوا منا جميعا فاما يا منعم مني هدي
 نبيل السيرة بما لعيد الامم المصطفى لانا كد واعتراض ما اعترض من الكلام
 الفاصل من اول الكلام واجزءه ومن المراد بالهبط الاول الهبوط
 من الجنة الى السماء الدنيا والما في الهبوط من الما الى الارض ومن قال
 في الاول اهبطوا وحاكم ان يعلى بعضكم بعضا وقال في الثاني اهبطوا
 وحاكم الاسلاب بالكلف فاما يا بينج مني هدي وقيل الهبوط الاول
 كان على قعر السخط والفتا المعاداة من ذررة السطان ومن
 عباد الرحمن لسلم بعضهم بعض والاهباط الثاني على لطف الوصفا

وانزال الهدى والتماني وللوقوف ومنع الحذر لان وكذا ان غلام المملوك اذا
سخطوا في الاطراف ورصوا في الاحرام والانداز من الارض في شربها وشرب من لم
يسخط وقتها الطاف في مطاوى القدرات وان حاله عليه اللام في الجوز
كحال المصطفى صلوات الله عليه واله في العروج الى طاب قوسين الا ان اكرم
وهذا لطف قال السدي هبطوا امرالهم بالهند وانزل معه حجر الاسود
وانزل معه مقبضه من فلفل الجنة بيته بارض الهند مسسات الطيب
من الجوز وسباير العقاقير وكان اولهم طوله ستون دراهما فكساه الله
بهذا الخلد واغاثها بالظفر حتى تك به وقوله اما يا بنجر من هدي اي فلنا
لا دم وذئبتة ولا طيبين هبطوا من جميعا الممتحن بعنكم بعض فاني اسلم
بالهدى على السببه اسماء ووكي وظاهر الخطاب بعضي ان يكون الخطاب
ما احكام هذه الامه جميع من اهدى الى الارض ولكن المعنى ان اول الخطاب لهم
المعاني ومرف الخطاب الى حدة ادم فقط ويمكن ان يكون الخطاب لذريه ادم وذريه
الطيبين اي ادم انه ساركم في الاموال والموال والالصال والالصال وان كان لادم
وروحته فحب ان يكون الذرئة داخلين في الخطاب كقوله اساطون او كرها
والها امينا طابعين اي من سما من الخلق وقال ابو العالمة والربيع والكلبي
ومقال الهدى الامسا والرسول والسان وقال الحمر الهدى القران ومن الهدى
محمد صلى الله عليه واله وفيه عموم وضوح وقوله قلما يا بنجر معناه
النحو ان بانكم فان السطر الحرفها ما لا كده ودخلت النون للساكنه لان هذه
لا تكون في جواب الشرط الامع ما كقوله واما تخافن واما شققنم قال الزجاج
اعراب اما في هذا الموضع اعراب حروف الشرط والجز لان السطر ادلحا
الفعل ومعطوف الثقيله لرمثا كما ومعنى لزمها اما ما معنى التوكيد
وكذلك معنى دخول النون في الشرط التوكيد والابلاغ فيما يوربه لعماد
التوكيد منه قال وجواب الجواب في القامع للشرط الما في وحرابه وهو قوله
من تبع هداي وقوله فلا خوف ومله حواب للشرط في قاما وهو قوله
زندان يا بنجر من كرمي كرمه ومن قوله فمن مع معني جمع وقوله تبع

التفسير
والقصة

التفسير

النحو

على لفظ من وقوله فلا خوف عليهم على معنى الجمع وصب الما في
هداي لسكون الالف فلما فعل لتصل اليه عليه واله آية قرأ من
تبع فعدت فل هو لغة هديل وصل له طي وال ابن عباس ^{عليه السلام} والحق
فما سفلون من العذاب اي لا خوف عليهم من العذاب فما سفلون
وام يحرفون على ما حلفوا وهذا قول الكلبي وروى عن ابن عباس ايضا
لا خوف عليهم داروت حمنم على اهل الموقف ان تصروا السما والارض
على ما حلفوا من دسام واما اراد لا خوف عليهم الاخر والمعنى ابرأ
في يوم القيامة كما حكى عنهم ابراهم يقولون الحمد لله الذي اذعنا الحزن
وهذا من الاحصاء والحب لان من لم يحف ولم يحزن فهو عالة الله
والعامة هم قال والدين كفروا اي محذوا وكذبوا انات الموحيد والنبوة
وصل المراد الامانة لقزان وليك اصحاب الهاداي سكا فاهم في حال دون
دامون طال ابن عباس بكى ام وجوا على ما هما من نعم الحسابي منه ولم يطعما
ارعن نوا ولم يرب انم حوامه سهه وقال سهر جوس بلعي ان انم
لما اهدط لك بلما سهه لا رضع راسه حيا له انه تعالى والاصحاب
الهدى بكباب الله انك له تعالى له بط انم من الجنة الى الارض حكم لطيفه
مما ان تلكمهم بالحلافة كان هو عود اله في الارض كافي الجنة ان قال
تعالى اني جماعتك الارض حليفه ومنما ان الارض موضع الموالد
والمسائل والجنة دار القربا واهلها من الدون مختلف الارض فانها دار
الموالد فان حاسه تعالى ان يكون له ذرية طيبة وتكون حكمهم في الحلافة
الى يوم القيامة حكم انم عليه السلام ومنما ان المكليف مدار العمل او
منه مدار الحرا وكان مقام انم في الجنة عارة والمكلف مدارا فاهبط
الادار ليكلف ثم ردا الى دار الحرا المحسن للمهدى في عدم ما ودم وباخر
ما اخر ومنما له دارا الدنيا سبل الجنة في الاعلى وهما الشرا بجه
والاحكام فكون المطاوعة من العمل والحرا طاعة والمستندك بالدين
والسريعة على العالم الروحاني وليرى المبروع في المستندك والطار

القرآن

القصص

الاسرار

العبد بالكلية ومنها لرسالات والكتب والهدى والبيان
 نزل للعلم السماوي مسلقة الامتحان لكمال وزهرها خبايا الاسرار
 والرجال وهي شرف من تحت الجنة والطف من الانوار الحاربه فيها والامجاد
 المتجره المانيه وطلوعها ومنها ان الجنة كانت محلاة لام عليه السلام
 وبما كانت لسخص واحد من اسخاص النوع بل للذره الحاصله من اصل النوع
 فانه يط الى الارض لخشه من التراب دريه طيبه وصدعهم الى الجنة
 ليتمتعوا بنعيمها ولا تتعطل الجنات عن اجمعها ولا تتلذذها ومنها
 ان الحكيم الربانيه بعضه لا يتعطل الوجود متى وان كان خسيسا
 وترى الروث كحلق منه الحنسا ويحصر على جمعه والعطش له لا يضيغ
 في الوجود متى ولقد كان في الرب قوه استعداديه لان صير ما له للسلاطه
 ثم التطرفه ثم العلقه الى خلق الانسان كما خلق منه والب لفسر المتسانيه
 في الامتد كذلك كلومه الدرعه على اطوار الحلقه في الدوام ولا يضيغ في الوجود
 في والقوم القيامه وفي الارض ذره صلحه لاحتمال النفس لاسانيه
 لفاعله امر الماري تعالى ومنها ان المكاليف امتحانات الامتحان ويكون
 لعلم من علم وقد يكون لظهور ما قد علم فيعلمه من علم وهي في الحقيقه
 محييات واستخلاصات وانا امتحان يحرم الرجل ابوهان وعند
 الاحساد يظهر جنية الاسوار وفي دار الجنه والابل امتحان لرجل في سبل الهلاك
 من هلك عن بينه ويحيى عن بينه ومنها ان الجنة كما كانت
 موعده الارار كذلك الماركات موعده للمحارح والجهنم والاهلاك خلق
 النار وخلق لها وكما لم يصرا كنه على سخص واحد هو ان عليه السلام
 بل عمت ذرته الطامرين وانما عمن من المؤمنين كذلك لم يصير النار
 على سخص واحد بل لفسر لجنه امه بل عمت ذرته الكافرين وانما عمن
 من الكافرين ولو لم يهبط ادم الى الارض لم علمت الماناهلها ومنها
 ان الحق لا يكون كونه الاول فكيف في الاخذ وانما يكون عونه في لغيره صوفيه
 في الاول والباطل كونه واحد وهو الاول وعونه في الكون الاول

وكانت قوتها بليس على ذلك آدم في الاول وقوله على لذل ال بليس الاخر
 واما اهبط الى الارض لحصر للعين في النار وقد قرب ميعاد الحصر والتاد
 موعده وقرب ميعاد الفصاحم والجنة موعده ودليل قرب الميعاد في
 والموعده في لحد لطق منه اذ كان يطق على لسان اوليائه بابا واولياء الله
 في قلمه اما الاحتجاج اليهم في المعارف فصار فسر انكاره اقرارا وفي الاحتجاج اليهم
 اسانا وصار السكوت اولى بهم والوقوف اخرى بهم فالنوم لا يطهرون ولا يورد
 لهم معتذرون وكما سلبا بحركات العولته عنهم فمضمن انه يوفق قريبا حتى
 سلب الحركات الفعلية منهم فحشرون حول حتم حثيا ومنه ان الحق
 والباطل على اللضاد وفي الحق ترتب اعنى عالم ومنتعلم وكامل مستكمل والمبدء
 للمعلم المستكمل والمعادوا الكمال للعالم الكامل وكما كان دم عليه السلام
 على لمبدا وكان مسدا كان المصطفى صلوات الله عليه واله على الكمال وكان
 منهييا ومنه ما فلو كان دم في الجنة فاما على طهارة كان هو المبدأ وهو الكمال
 فمخرب للطهارة على مده لمتار حال صاحب المبدأ على حال صاحب الكمال وظهر
 الترتيب من لصاحب كماله لظهور اللضاد من الخصمين وعمر ما تقدم من الذنب
 واما اخر في حق صاحب الكمال لمتار حال صاحب الكمال عن حال صاحب المبدأ
 ونفس صاحب المبدأ ما المعبود لعفوان الخطانا فالله اذا مبدأ والاخر
 كمال ومنه لا مبدأ له لا كماله والذنب ما من زعمه والاخر مرفعه وما لم يزرع
 المذركف يرفع للبرج والذنب احسب الى الماخز وكان له لنته لبرج الامم ومسفرا
 ومتاعا الحين وكان له للاحر مصعدا لدرسته لظلمة من واملعلم للمؤمنين
 ودار قرار ومعنى هذه اما عسر حكمه حري بها القلم وهو منيه على قوله
 متيه ولا يعملها الا للعالمون فلو حله جل وعز يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي الي
 انعت عليكم ان الله سبحانه لما استوفى حال الامم وقصه وجعلها ^{معبدا} الى
 وميرا بالحال من بعد وكامت للهود في ان كانهم نوه المصطفى صلوات الله
 استه حاله باطسنة انكاره سجد انم بخلافه صرف الخطاب الى بني اسرائيل
 وذكرهم النعم الما اعلم بها عليهم وهو اذ ذكرهم موسى عليه السلام حين قال

١٣٤

اذكر وانعمه الله عليكم اذ جعل فيكم اسما وجعلكم طوكا وكان النعمه
على النبوه والملك وما افاضوا على العالمين. قال اهل التفسير معنى بالولاد
يعقوب وهو يعقوب بن اسحق بن ابراهيم عليهم السلام واسرايل هو يعقوب
وهما سمع عجمي استقاق له وقد نقل الاسرايل من كل شئ وابل اسلم
معناه صفوه الله وعمر بن عباس قال معنى اسرايل عبد الله كما قيل في حديث
انه عبد الله وقيل معناه قابله وقيل اسرايل اسرايل الله كان اسرايل
باللسان حرفا من اخيه عيص وقصته انها كانت ايامين وراحمه عيص والرحم تخرج
قبله وخرج يعقوب لهذا يعقوب عيص شمي يعقوب لما اخذ يعقوبه وسمي عيص عند
الخروج وعاص وعصى مقاربان الاعمال وكان عيص احدهما الى اسية ويعقوب
احدهما الى ايمه وكان عيص صاحب صيد ويعقوب صاحب ماشيه فلما كبر سمع
وعصى قال لعيسى يا ابي اطعمني من لحم الصيد واورد من اذاع لك عبدنا الى ابي
واعطيك وصية النبوه وكان عيص رجلا اشعر وكان يعقوب له حرد فخرج
عيسى في طلب الصيد فقال له يعقوب يا بني اذع لي اعم فاذع من اساه لم شوها
والبس جلد لها وقدمها الى ابيك فسمته فقال المش من عيص الرجح ربح
يعقوب فقال له هو انك عيص فاذع له قال فقدم طعامك فقدم فاكل منه
ثم قال اذن مني فدما منه فدعاه ان يجعل ذرئته النبوه والملك وذهب يعقوب
وحا عيص فقال قد حكتك الصبيه التي ردت قال اسحق ابي قد سبقك اخوك
مغضب لما علم حاله وانتم بانته لعينته فقال اسحق يا عصى اني قد فعلت
لذوقه مستجابا فلم اذع لك ما دما منه فدعاه بالملك لارثته للروم وان يحل
ذرئته عدد الرب وان املككم لحد عشر هم ووالد لعقوب لعقوب يا ابي
الحق بما لك لان يا ابي واقم عنده حتى يمسك اخوك فانطلق الى ايمه وتزوج
لها مائة رجل وكان يسرى بالليل ويحسبها انها ربيعه اسرايل وفي القصة
اسكال اذع لك كيف انصرف مثل هذه الدعوة والوصيه على عظم سنا لها
سعدت امرأه وكنت زمت على مثل اسحق في حيايه حتى صرف الدعوة اليه على
على جهله وكنت يجوز العاط على قدر ما به في مثل ذلك فقال ان كان العصى

صحيحة فالوجه ان يقال ان الله تعالى قد يعطي النساء معرفة بالحوال نطق
الارحام وما يظهر عليهن من طاعة الطهارة ونور المسئلة كما لهم امر ابراهيم
حتى قالت اني بذت لك في بطني محررا وكما لهم مريم حين خرجت الى الرينة
وكما اوحى الي امر موسى انك رضعيه فاذا خفت عليه فالقيه في اليم
وللقدر مسر في الارحام عجب ولعل امر يعقوب كان اعرف بحال رطبه
يعتوب وحال رضاعه وطفولته وما رله من الورد السوي فيه محافات ان
يحمل اسحوحه لعص علي وضع الشئ في غير محله وواقفها مسر المقدر
المعروف ان الحق بيدها والاولى معها فكانت مكيدة حسنه وظهر من مسر
المعدي ما ظهر من النبوة والملوك فاسرايل وقال كعب كان يعقوب مخدع
المعديس وكان له من يرضع اخر من لرح سرح العباديل ونصها بالعباده
منظفاه فبات ذات ليله في المسجد فاذا هو يحيى بطفيلها واخذ فاسر وشك
لا ساربه في المسجد وكان اسم الحنئ ال فاسرايل فسمي اسرايل وقوله اذكروا نعمتي
قال الكلبي احمطوا وهو قول الهرا وقال بعضهم معناه لكن يحيى مسكم على
ذكر وقال الحسن لكر واذا ذكر هذه النعم التي اعمت عليكم واعدها لكم فان ذكرها
مكرها كقولها واما بنعمه وبك محمد وقال ابن عباس ورواه عطا
هذا خطاب لبي وربطه والنضير وهي تسقاع ولاحولهم من ثوب الاسام
واحول المدينة من ذلك وخير واكحونك لى ذكرا احبار اليهود سطورون لى
صلى الله عليه واله وهم سوا اسرائيل فقال عز وجل اذكروا نعمتي التي اعمت عليكم
محمد صلى الله عليه واله اذ وطئتم صفة مذكرة في التقرية ولتم ان الله
علينا عهدا انك دركناه لومين به ولسمرته فعاهد الله لهم على هسه لى
ذلك ليدخلهم الجنة وذلك قوله وادفوا بجهدي اوف بعهدكم قال معايل
ذكرهم الله ما انعم به علي احداهم فليهم وقال الصحاك بذكرهم ما انعم عليهم
كانوا مصر مستضعفين اذى العظ باحر حرم وحاكم ومشتهور في كلام العرب
يعلم الرجل الرجل بمقوله هزمتكم يوم كذا او قتلناكم يوم كذا اي هزمتها وانا انكم
قال الله تعالى لسه صلى الله عليه وسلم في الاحاد اليهود اذكروا منه الله عليكم

التفصيل

وعلى ما لكم وفيها ما لا يافحرا لنا وقال قوم ان هذا الخطاب لوليتي
 اهل الكتاب وقال قوم ان علمهم واهل الكفاية والجمعة طابته وهي كلمة
 نعم جميع ما اعم الله به عليهم من الامور والكتب وما اهداهم من الهدى والارشاد
 والهدى وما اظفرهم بعدتهم وصنعتهم في السنة وغير ذلك وهذا قول الكلبي
 ومقاتل ومجاهد قال الله تعالى اذكر وانتمي وهذا الجمل عام يعبر بجميع العم
 ثم فصلها لهم فيما بعد ذلك من الايات واذا انجبتكم وغير ذلك والجمعة
 اسم اوردت في اللفظة لانه مراد بها الجنس قال الله تعالى ولقد وعدنا الله
 وعدا اولي العاقبة والربيع بن ربيح بن علي بن ابي طالب وهو قول غيره وسعيد
 حير عن ابن عباس قال ابو العقبه والربيع هو ان جعل فيهم الامية والكتب
 وقال ابن عباس اني ملاي عنكم وعند اباكم اذ احكم من فروع وقومه
 وقال ان هذا نعتي بجمعة الاسلام وبنو محمد صلى الله عليه واله وقوله اهل المدينة
 القرية وابو عمرو نعتي صح اليا وقرا عاصم با رساله اليا والوجود بحريها وقوله او فوا
 اللغه
 يهدى قال الكسائي وابو عسك وقت بالعهدة او مشتبه من سواد الوفاة
 للعدو وفي المشي اى تم وكروا وفي حده اى امه واعطاه وافيها والمغني انما
 عهدى بالوفاة اى العهد ثم نوى فاضا اى نفسه وكذلك وفي عهدكم اى
 بالعهد الذي عاهدكم عليه وهذا كقوله فلا احوالهم وقال ابن ابي عمير
 المعاني
 والحق فيه ان تعالى بمن لم اطلع به والى حقوقه وامتن به وپرسله
 وما حلوا به ان يشبهه النعم المقيم في الزخوة وقد اتم الله سبحانه الطاعة
 له والامان به ودرسله فالر هو ما بان احد الامية عليهم المواقف بذلك واما
 لموم محمد الله عليهم العقل كما صار له يوم نزل على هذا المغني ادونا بعهدكم
 ادونا بعهدكم اى ادوا على الامام بللر من الامان باسمي ويحرم الله عليه واله
 واطار ما في كسركم لستان به او كرم لوليت عليكم واما قول المفسرين
 قال ابن عباس والكلبي هذا العهد موافق الله عند لهم في النهية انه باعث
 نمان من اى اسمعيل اسمه محمد من تبعه كما زعم لحران اسار احراما ما عه
 موسى واما بالموافقة واخر باساعه محمد الامان والاعلان ومن كنفه
 تكاملت

لوزله وكامت المار حذاه ولما بع الله بحالي محمد صلى الله عليه واله
 واما هم ما يعدهون في كتابهم كذبه فذكرهم الله عهد وقال اوفوا بعهدكم
 البيعه في هذا النبي الاصل فاتبوه وصدقوه اوفوا بعهدكم الذي عاهدكم ابي
 ادخلكم الجنة واما اوفوا بعهدكم فاحشون في ترك تاعه وكنامه قال
 فان اوفوا بعهدكم هو العهد الذي اخذ عليهم في قوله واذا اخذ الله
 من ابي اسرائيل وبعثنا منهم اثني عشر نقيبا الى قوله قرضا حسنا
 وقوله اوفوا بعهدكم هو ما قال لا كفرنا عنكم سيالكم وقل منوا قال
 ورحمتي وسعت كل شيء الى قوله واتبعوه اعلمكم تهتدون وقال السدك
 اوفوا بعهدكم الذي عاهدنا اليكم في الكتاب اوفوا بعهدكم لادخلكم الجنة
 وقال الحسن والصحاح اوفوا بعهدكم باذاما افترضت عليكم اوفوا بكم
 بالجنة وروى المصحاك عن ابن عباس ارضى عنكم وادخلكم الجنة والهوال كلها
 واحد وعهد الله تعالى الاول الامان بكتبه ورسوله والثاني العمل
 بالطاعة وعهد المكلف في الدنيا لله في النفس والمال والولد وفي
 الاخره الوات الجنة واما اوفوا بعهدكم في معنى العهد والالمعنى
 وعهدك تحاهوه في بعض العهد اولا تخافوا ذهاب راييه ونقصانا في الجاه
 والمال واما كلمه كذبه فلامك بقول اناك والمخالفة واما في هذا
 الامر معلى هذا من الكلام ما اناى وقوله فارهبون سات لئلك وعل الجاح
 اناى يصب بالامر وكان في المعنى واياى فارهبوا وفارهبون يكون بفسيا
 لذلك الفعل المضمر لا يجوز ان يعلم فيه المذكور لانه مسغون بضمه ولو كان
 غير لغز لكانوا اناى فارهبون ولكن الاحسار في الكلام واياى فارهبون
 وحذوه لهما والاصل فارهبون في لهما فاصله ومعنى لفاصله اخر لاه
 وراس لاه اخرى لتكون العلم على لفظ منسوع وسيج اهل اللغة والمعاني
 رؤس الايات فواصل واخذوا لسعارا لفتا في وابتت بعقوب هذه البيات
 في جميع القرآن وحدها الماهون اساعا للمصنف والمحدث في المصنف
 لرؤس لانات واما الوعوم وهذا متناهيا لم يكن يراه والرسمه في معنى الحرف

اللغة
 والنحو

القراءة

الموفون

وبسرها السند والربيع ما مننا بالحسد . قال الشاكرون لنعم الله
 بعهد الله اصل الدين واساس حفظنا اناسا بما الاصلان والاساسيان
 سكر النعمة ولولاها بالعهد وبلفظ من ذلك الجبل الكفر واساسه كثر ان
 العممة وبعض لعهد واحق المنعم بالشهد واعتمدا بوعا للحق واحصا كره
 دعة عند الحق نعمه النبوة واحق العهد بالوفا واعتمدا بوعا للحق واحصا
 درجته عند الحق عهد الامامة قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمتي التي انعمت
 عليكم وذلك ان اسكننا نعمه النبوة التي انعم الله بها عليهم اذ جعلنا اسرايل امم مبرجة
 اولاد النبوة واحصاها في اقاليم الاسباط وجمع لهم من النبوة والملك فجعل
 فهم اميا وجعلهم ملوكا فيما كان يحيا النبوة في شعب وقوم الملك في شعب
 كما في اسمويل وطالوت ودرما كان يحقق نور النبوة وقوم الملك في شعب او شخص
 كما في يوسف وموسى داود وسليمان ثم كان من كل قبيلة نبي جامعة حكمهم
 حكم الامامة ونهضة الامة زما يكون النبوة حارثة فهم والحق وازداد عليهم الكرم
 في حكم صاحب شريعة للتعمد احكامهم بغيرها احكام الكتاب المنزل لا يتعدون
 حدود الله ولا يحكمون بخير ما انزل الله ولا يحتمون كما قال الله كما قال تعالى اخذنا
 عنتهم ومن قوم موسى اذ هددوا للحق وبه يعدلون والهم هذا به الحق وواقعهم
 عدل بلحق يوفون بعهد الله من بعد ميثاقه ويصلون بالمراتب ان جعل
 والعهد عهد الامامة في قوله لانك عهدى الظالمين ولذلك يسمي الصحيح الامام
 وفي العهد سكر الرحمة الاعتراف بالنبوة يعرفون نعم الله ثم سكرها
 بايمان المفسرين محمد صلوات الله عليه واله والوفا بالعهد وصل القول
 ولقد وصلنا لهم القول وصله رحم النبوة بالامامة من عرف نعمته الله
 ثم انكرها وكفها فهو كافر ومن كفر بعد الله من بعد ميثاقه وقطع
 ما امر الله به ان يصل فهم منافق ومن لم يذوق من الكفر وكل من
 النفاق قلت بكنهه اية النبوة وهو مسلم وليوف بعهد الله في الامامة
 وهو مؤمن بكنهه الله بيلد الكتاب وعهد الله اولى الكتاب واوله
 فنكم من نزل على ابيه كما طلت على نبيه الود هو خاضع القبول حاله

وامنوا

وامنوا بما انزلت مصدقا لما معكم . امروهم بشكر العجوة والوفاء بالعهد ^{عليه السلام} **النظم**
 مطلقا لانه لا اول ثم تبيد العجوة ما انزل على المصطفى محمد صلوات الله ^{عليه}
 مفسرها او محصا وهكذا منهاج الذين يعتم في الاول وتحق في الاخر ^{لما}
 على الاحمال ثم يبيد المطلق ويوصل للحمل ورحمى وسعت كل شئنا لينا
 للذين يعرفون وكذلك نظايرها وقد علمت شكر العجوة على الاعتراف بالنبوة
 ويكون الخطاب للماني الايمان ما انزل على النبي يكون ذلك جمعا من النبوة والكتاب
 وذلك عهد الله على خاصه ايل و ذلك قوله واذ اخذ الله مساق الميين لما
 استكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه
التفسير ^{الكتاب} ^{المعنى}
 قالت اهل التفسير انوا اى صدقوا بما ارسلنا من اولنا من اولنا مصدق لما معكم
 من العجوة ليس فمما مخالفه في اصول التوحيد واصول الشرايع والاحكام
 وان كان في بعض الاحكام لحد فمما التزم به ايضا احكام علمت كل من كان في اول
 زمانه من لاف احكام من كان في اخر زمانه وذلك بالمعنى ان التزم به كلف
 بعضا بعضا بال معارف الضحك قلت في حمار اليهود منهم كعب بن الاشرف ^{ووجاه}
 من بني قريظة يطعموا الهير وقال مجاهد مصدقا لما معكم من التزم به
 والمحيل والزيود والخطاب عام لجميع بني اسرائيل من اليهود والنصارى ^{والمعنى}
 قال ابن عباس في روايه الكلبي وعطا وقوله ولا تكونوا اول كافرين ^{الكتاب}
 بقوله به واجبه اليها انزلت من القران والمعنى كما تكونوا اول كافر
 بالقران فتعكم العوام والاشاع على ذلك سموا انا ما هم وكونان
 يرجع الكتاب الى ما في قوله لما معكم وهو التزم به فان فيها المساق
 محمد صلى الله عليه واله ويكون للكفر بعضه كذا بئله قال ابو العالبيه
 الناحي والربيع بن اشرف ولا تكونوا اول كافر محمد صلوات الله عليه واله اذ كان
 العهد عليه به والكتاب منزل عليه والمعنى قوله اول كافر اى اول كافر
 من اليهود لان الخطاب معهم والافسوكوا فوسر كانوا اول كافر والمراد ان
 لا يكونوا به اولا واخر او الحد بربيع بن اشرف ان يكون اول كافر به فتكون وزر اهل
 كالتسلا اول مؤمن به فان اجرو وثوابه ^{بما} ^{منه} ^{حسنة}

اللغة والنحو

قالوا لعمري والله الكافر وقتله جمع ان لا يحق ان يكونوا اول من كفر به محمد
من ويقوم الاسم المستوفى بها فيقولون بخلافه قائم به واول من قام به
القائمين وكلها معنى بوزن المبرد والصريون بعد ذلك كما هو الاول في كافر
به مختلفا لمعنى واقيم فتمت مقامه وقولها كانتروا ما ياتي مننا طيبا
اي بيتموا ميان حقه محمد وما اترك عليه من الهزل مننا طيبا عرضا مستبيرا
من المؤمنين وذلك ان عينا واليهود كانت لهم نامة واموال باخذوا من عوامهم
فولت ذلك عليهم فحلهم من قبل ليليلة والمال على الكافرين المصطفى عليه السلام
وكذلك فاختاروا الله تعالى الاحرار وهذا هو الكلي ومقابلها والمضامك

التفسير

قال الكلي ان يكون اول كافر من بني قريظة والمضير وخيبر وفكر الاف
التي هي في الله عليه السلام وما ورد في المدينة دعاهم وكانوا اول الكافرين به من
اليهود ثم باسم الامم على ذلك ومعهم الذين استروا ما ياتي مننا طيبا
المهم من اهل حيدر وهرمز واسمهم كعب بن الاشرف وحسب لعظمته وكان
كعب يقول ان الله عقدا لنا ان يؤمن بالرسول اليه ولم يدركوا انه من العرب
ولم يسموا من اهل ديننا اليهودية وتسمى الامم ما دامت السموات والارض
وقال سعيد بن جبير ما تاتي في الكتاب القوي الهم هو هذا قول السدي والربع
وانه في طيبه قالوا لعنه الله من اصفه محمد في التوبة ولا اخذوا عليه احرا
وميكوب في التوبة علم على انما كانت محانا وقال السدي لا اخذوا متنيا

اللغة والنحو

على كبرها فمن ذلك محمد والقرآن والقرن يقع على كل ما يكون عوضا عن
شي قال ابو علي بن عثمان بن علي بن ابي حمزة بن ابي بصير حذفت الخاف لانه
اما تستري حول المن لا الخاف وقيل استروا اي لا يختاروا والامتنعوا اي
الاستنباط ايضا فانما يعرف اي حذروا عفاي واسر لكم ما ياتي
مننا طيبا من كلكم ولما هي فحافوني ولا تخافوا محض وهو كلمة كحبير
وحصر كما هو قوله قال الاصمغوني ما انزل الله الخطاب لليهود
والصاوي في الامان كما انزل على المصطفى صلوات الله عليه واله وهو الهزل
مضمون الامان من انزل ذلك لان انزل الله اذ كان حقا من انزل عليه

الاسرار

محبته تكون بحقاها منا عرف الحق بالحق ثم الرسول اذا كان مبينا
 للقرآن فقولنا واليه الرجوع الذكر لا يبين لنا من ما انزل اليهم وما هنا
 عرف الحق بالحق نص قول من قال بالحق عرف الحق وصح قول من
 قال بالحق عرف الحق لكن الحق عرف الحق معرفة مجله وبالحق عرف
 الحق معرفة معصيه وذلك قوله تعالى كذا حكمت لآية ثم فصلت احكامها
 ليسين بها صدق الرسول صلواته عليه واله ثم فصلت آية سانه وبعثه
 وما عرف في قوله مصداقا لما حكمه وقد فسروا قوله لما حكمه وفسر له
 مستند على صدق ما حكمه من النهي والاحويل وما من كتاب نزل من
 السماء الا وهو صدق لما بين يديه وما من مع انزل عليه الكتاب الا وهو
 صدق لمن بين يديه وكما هو صدق لمن سبق من يده كذا من سبق
 عليه في القرآن مشروبه فلم يكن انما عن صادق صدق من قبله من
 الصادقين ومشرع من بعد من البلاقر من صدق قول كل
 صادق من الهيا والاوليا عليهم السلام باخبار القوم بالحق والحق بالحق
 اما كانت آية دالة على صدق الحق لانها كانت بين الصادق بالقرآن واذا
 كان لصدق بالقرآن حاملا عليه ويكون كالحج الواجب من قوله الدلالة
 واما طلب الصدق من طلب الاخبار من احد ما لعائد الحق بعد قوله كقولهم
 لن نؤمن لك حتى نبين ما من القوم فيها وامثالها والملائكة لهم صدق
 السابق لصادق وهو طاهر لئلا يظن بالبلاقر من من عرف بان
 الصادق الاول وهو الامام عليه السلام بنت صدقة ومشرع بعد علي
 لسانه ولسان من له صلاحية وكذا كل نص بعد من هو صادق بعد
 صادق كان صدقا من فانه بعد صلاحه عن طلب دليل الخردل
 على صدقه فان كل عالم يعرفه كل الصدق سمعته صدق من
 مانده دليل وهو بعد من مجال فان كل صادق فهو حجة بذلك
 وهو اذ اراد ما عساه له من شيا وانما قال الصدق بالقرآن بالرسول
 يبلغ ما انزل اليه من ربه وان لم يفعل فما بلغت رسالته فالقرآن

جامعها وبلغوا شهد الله على بالعباد انهم لم يسمعوا من ان الصدق كل احد
 لا يجمعون لارهاكل احد على اصدق يجب ان يكون له مع كل مسيح فنته
 محض نطهرها له وارط اذ ان صدقة بالخير عند قوم من حو اليها من
 قلنا الصدق بالامر كذلك وسائر امرهم في هذه الاله سنى
 وفهم عن شي وما امرهم به صمه عليه وما نهاهم عنه صمته علمته
 امرهم بالامان بالاول من لفران ومن علمه وجوب الامان اذ اصدق
 لما يحضر انى لانه مصدق لما علمكم وجب عليكم الامان والصدق اياه
 ونهاهم عن الكفر به وعقبة بعلمه ولكن قوله ولا تستروا بانى منا
 وليلاى شعرايكم منا قليلا من ايجاه والالم الكفرة ومن امر سنى ونهى
 عن شي ودكا لعله الما موزيه والمنهى عنه فهو طلب دوار بدوا به
 بل احكم من الله واحمى عليه موضع ذلك حيث كلفه الله من طوبى يحكى
 واذا نصحهم طمسه بكم مسبح بدوا به مواضع العظمة وموطن الجرم لم يستصوا
 يا صوا الحكمة ولم يقدحوا في ما جال العلوم التامة ثم في ذلك بكا الاعام السائمة
 والصحراء العائنه الفصل الاخر من كلام امير المؤمنين على رضى الله عنه
 قوله جل وعز وكلبسوا الحق بالباطل . النظم
 المصدق لما مختم ونهاهم عن الكفر به والاستروا باناه منا قليلا عقبة ذلك
 بالهني عن لس الحق بالباطل والحق نصح الكتاب المنزل والباطل الارام والهايمه
 مشتموا النص بالراى والمعنى وكتموا الحق وهم يعلمون . التفسير
 معناه كالمخلوط باليهوديه واليهانويه وبما يدعيان باطلان الحق وهو لان
 الاسلام وهو قوله مجاهد وتان فقال لستنا اثم المسه ولبست عليه
 الاموال بسه اذا خلطته وشبهته وعمينه والبس والشبهه والتمويه
 سوا اى لاسم هو الحق على اهله كما نظروا من الباطل مكانه وفي بعض
 القاسم للحق هو بالاول الله من صفة محمدا صلى الله عليه واله والباطل ما كانوا
 يكتسبه ما يدعونهم من نصه وصفه وسئل الحق ما نظروا من امر
 والباطل كما نتم وسئل لستنا صفة بالباطل اى صفة الجهال وسئل

الباطل يا وابلهم المحرم والحق هو المنزلة الطاهر وقال الرشح لا يلبسوا
 ما يباطل واذا التصيبى لعباد الله في امر محمد صلواته عليه واله
 قال الكلى لا تخلطوا الحق بالباطل وهو ان امنوا بعض من محمد وكفروا ببعض
 فكنتموا الحق وهو باعدها من بعضه وامرهم من الله تعالى وقال معايد
 وعن ابن عباس قال لا تخلطوا للصدق بالكذب وعنه ايضا المستهوا امر
 محمد علي صغفانكم وهذا قول احمد عيسى وقال في رواه ربه صالح محمد صلى الله عليه وسلم
 وبالباطل لغزوم وكنتموا الحق بومضوته ولتم تعلمون ان ايات ذكره في التمهيد
 والتمثيل هو احد الفصول القتال بركت البعير وتلصق بالغملة وتحتها لكسنة
 سيفه على عاتقه وانتم تعلمون انه ليس كما يباولون وهذا معنى قول الرجاء
 وكان الذي تنزل الجحرف جملة من ذنوبهم حور عليهم التواطى على الكذب
 وكانوا سبيون على الامم لمحمد صلى الله عليه واله الذي هو الحق بحر نعم
 ما نزلنا محمدي في الكتاب من ذكره وهو الباطل فقله وكنتموا الحق والباطل
 ان ستمت جعلت وكنتموا في موضع الحرم بالخطف اي لا تلبسوا اوله كنتموا الحق
 لا تكونوا لله والموسط وكونوا امانا لكم اي لا تكونوا قال وان ستمت نصبت
 على لصف ومذهبه لصر بين يدي جمع ما اصب في هذا الباب فاضار ان
 ان لا تكن ستمت لخط وكناه كانه وان يكون وقوله وانتم تعلمون ان لا يكون لست الحق
 وكنتموا على علم منكم ونصيرة انكم تلبسون كاذبا والاهل الحق الذين لم
 يلبسوا بالباطل اصل الاصل من لبتس الحق بالباطل وعرض الباطل بصرف
 الحق والحق والباطل شامرا في ذلك كون الخط وسامان في اللون الجزم
 ذلك قول الفلان في هذه اليلدار في هذه الساعة فقط اخذت لست نفا
 في هذه الساعة فلا سكت ان لهما لقولن صدقت حق والممان كذب
 وباطل لكن لقولن في كون السمع شامرا وفي كون المصرفة مان فامك
 اذا الصفة وندا وهور في الدار والتمت المساميه وظهر الصدف كل من اراد
 ان يلبس الحق بالباطل وكنتموا الحق فاما روح لم ذلك لكونه الاول كون المشاهدة
 فاما لجه ذلك لكون الثاني كون الممانيه فالهود لستوا الحق المذكور في التمهيد

الله عليه وسلم

المعاني

النحو

الاسرار

وهو ذكر المصطفى صلى الله عليه واله مساطل لرواهم الفاسق فباؤلامه المابطله
وانما ممتى لهم ذلك على عوامتهم في الكون لادراكه على الخواص في الكون الماني
وهامهم انه عن ذلك هكذا حكم كل من ترك للنص واستأهوى وقد نسوا الحق
بالباطل وكلم الحق وسر اخوان الحق ماله وجود وتحق الوجود وان الباطل
ما ليس له وجود ولا سحق للوجود اوله وجود ولا تحق له الوجود وليس الحق
تالباطل انما يعطى الوجود لما لا تحق له الوجود فلصدق له وجود وتحق له الوجود
والكذب ربما يكون له وجود ولكن لا تحق له الوجود وانما الوجود له من مسابجه
المصدق انما ذاته فانه سحق لعدم مذاه فالهود وحده واصفه المصطفى
صلى الله عليه واله في التنويه لما يصفه شخصه او صفه افعاله او صفه
جماعته وامته فليسوا باطل اهوامهم كما وجد باليسر صفه ازم عليه ^{الله}
فليس الحق باطل بايه والحق هو الامر وهو اول من ليس الحق بالبطل ولم التحق
وكذلك كل عدو وحسم لكل بي ووصول في رايه ليس الحق بالبطل وكلم الحق كذلك
بعد بمن تمسك بالراي واليهوي مقابله المص لسحق بالباطل وكلم الحق
وامر بي الا اذا مني القبي الشيطان في منيبه فينسج الله ما يلقى الشيطان في
حكيم الله اياته فاما الربيد فيذهب جفا ولما يابقع الناس فيمكنه في الارض
وبيت الله للذوق لم نوا بالهول المابت في الحوه الدنيا وفي الاخره وانما اليسر
بدوم من سنير دوام الطل المساهمه والطل الوجود له سقى وان كان
له وجود فلحد الشمس عن سمت الارض واذا استوف الشمس على سمت الارض
واسرفت الارض فورد بها وحى بالسيز والسهدا وفضى منهم بالحق والحوادث
الباطل ان الباطل كان زهوقا قول جلع عزه وامموه الصلوه واوقا
لنكوة لما امرهم الله تعالى الايمان بحم صلى الله عليه واله وما انزل عليه
مصدا لما معهم وهامهم عن الكفر به وليس الحق بالبطل امرهم لسرايع
الاسلام فقالوا الصلوه واوا الزكوه وهذا يدك على ان الكفار ما هو
سرايع لاسلامهم ومعاصون على نذكها وان كانت هي مشروطه لسبق الايمان
كما كان الايمان بالرسول والكتاب مشروطا بالايمان بالله عند جلع

النظم

قال اهل المعير طفقوا للصلاة اي وحافظوا على الصلوات بمواظبتهم
 وسريرتها واركانها واولئك هم المفروضه وكلامها محمول
 وهصيل سات الصلاة واركانها وقد مر معك الركوع ونصها الى
 ان المصطفى صلى الله عليه واله ذالركوع في اللغة على معنيين احدهما
 الماء الزمان فقال زكا النزع والسات والماء الطهر وانما سمت الهدى
 المفروضه المقدمه في الشرع زكوا كما مر في المال قال الله تعالى
 بحق لاسلارباورنه الصدقات ولا يارطهرالماله ويطهرصاحب المال
 من اخطايا قال الله تعالى اخذ من اموالهم صدقه بطهرهم بها وقوله
 واركعوا مع الراكعين صلوا مع المصلين والاصل الركوع الامعاء والمطاف
 والمعنى فيه الخضوع والدليل به ما طالعته وقوله مع الراكعين اي مع جمعهم
 واصحابه مصلين بحواله قوله وقال اهل المعاني عن الصلوة امر مركب
 من ركعتين ركعتين عن الحسن بن احمد فقال ذلك ما قدمت يداك وانما ركعت
 الركوع بالذکر لان صلوة اليهود لم يكن فيها ركوع وسئل انما اعاد الامر بالركوع
 مع الراكعين بعد قوله ولتموا الصلوة ما كذبوا امر الصلوة وقيل فيه زياده
 فانه هي الصلوة باجماعه فكون الامر بالركوع امرا بالصلوة مطلقا وقوله
 واركعوا مع الراكعين يكون امرا بالصلوة باجماعه وقيل ان اليهود كانوا
 يأمرون الناس بالصلوة ولا يصلون اذا انفردوا فعلى لهم اربعوا مع الراكعين
 ولذا لك عقبه بقوله الامر من الناس بالبر ونسوا عن انفسكم قال اهل المعاني
 البر اسم جامع لعمال الخير ومنه ترالولدين في الطلعة لها فعلان وضما
 وقال علي بن ابي طالب في قوله وقد يكون البر بمعنى الصدق فقال
 في منتهى ابي صدق قال على كرم بره اي صادق والبر الصلة والمحب
 واسفاوه برت ابريا قابا بار وبر والحطاب ايضا لليهود لان الرجل
 منهم كان يقول ابريايه وصهره وحليفه من الميدين في البر اذا سأل عن
 سان المصطفى صلى الله عليه واله استوا على الدين الذي اتم عليه وما امركم به
 هذا الرجل فان امر بحق فقول صدق فان قال الله تعالى الامر من الناس بالبر

اللفه
قالت

المعاني

اللفه
والتفسير

اللغة

اي الاستلزام ونسوزك نفسك اي تركوها فلا يلزمونها ذلك فقال بعض اهل
 لوط نسوزك مستبجار فهذا الموضع فخر به عن الترك فكان ذلك اصح في
 الافهام وسكت المحاطين والمعبر الي ذكرناه قوله الكلبى ومعاك والصحاح
 وقال تارك والسدي كانوا يامرون بظاعة امة وهم بصوته والبر عن هذا الطاء
 والنف والنعوى وقال ابن عباس وابو اسحق البراءة المتسك بالتمويه والجماع فيه
 وقال ابن عباس كانوا يامرون الناس بالتمسك بكتابهم وتركوه بحج ومافيه من
 بنو المصطفى عليه السلام وحقه قال لرجاح وانتم ملوك الكتاب واعلمون ما فيه ان لا يتقوا
 اي فلا يفتنون ما نضوه اذ وانه لم يكن في علمكم بالتمسك وتسل انما لكم عقول
 تذكرون وقيل افلا يعقلون انه حق فصدقوه وسدعونه وروى سعيد بن قيس
 قال ذكرها ابن التمره ان ادم ذكره ونسائي يدعون الى دعوى منى والعقل
 اصله من المنع لانه يعقل صاحب عن الوتر في المملكة ومنعه روى ابن ابي اسحاق
 عن النبي صلى الله عليه واله قال ولت ليله اسرى في رحله فغرض السنتهم وشتامهم
 بمقتا رضى من رضى بالحق من قولهم قال هو خطا امتك الذين يامرون الناس
 بالبر ونسوزك انفسهم ونسوزك الكتاب وقوله حلحصر واسعجنوا بالصبر والصلوة
 ووجه الصبر فيه ان الله تعالى امرهم باقامة الصلوة وروى لكونها اذ ذلك
 تاجلعه والكوع مع الرايين غاد ذكرا لصلوة وقيل الصبر بها فان الصبر
 هو الصبر ما متا فقال واسعجنوا بالصبر والصلوة وقال الفعال دعاهم
 الله بهذا الى استل علمهم ركن لرباسه اي فاسعجنوا على ركن ما يحون من الدنيا
 والدقول فيما سقاه طنا علم من قول دين محمد والاصح لانه الخمس المفسر على
 ذلك وقته بار خمس المفسر عن اللغات واعراض الدنيا وفي الصبر المراد بالصبر
 للصبر ومحتال لتكون هذا المعنى مصلا قوله وادونا بغيرى الى قوله
 لقل يعقلون ثم قال واسعجنوا على الوفا بغيرى متوطن انفسكم عن الصبر عن
 المخام والصبر على اذ الفراض والصبر على المشدائد هذه في ذلك ما نصح
 به وقال العهد قال لرجحوا اسعجنوا على الوفا بغيرى التي عاهدتوني كما كنتم
 بالصبر والصلوة والمحافظة عليهما والامام هما واما اللفظ في حال ابن عباس

اللغة

التفسير

اللغة

النظم

التفسير

المعاني

ذروا به ابي صلح واستعنوا بالصبر على الفرائض وبالصلوات الحسن على
 الذنوب وقال معاوية الضحاك استعنوا على طلب الاخرة بالصبر على
 اذ الفرائض والصلوات ابي حافظوا على ما في واصلها وقال ابو العاصم بالصبر
 والصلوة على رضا الله قال المفضل بن سلمة معناه هتورا على ما امركم
 الله من حبه بالصبر والصلوة فانكم اذا فعلتم ذلك سمع على الله وتسلم
 به قال وانما معصيان من الله على الطاعة فاستعنوا بها وروى
 عن ابن عباس رضي قال والصبر على صوم النبي صلى الله عليه واله وبالصلوة
 وقال محمد بن الصبرها صبرها للصوم والصلوة بالصوم والصلوة بالصوم
 كان يمنعهم من ان يهاجروا النبي صلى الله عليه واله طلب الربانية والطبع
 مما كانوا استا كلون في الصوم والصلوة يدعيان هاتين التحليلين وقيل
 ان اللواتي في قوله والصلوة معنى على اي استعنوا بالصبر على الصلوة وهذا
 مروى عن الحسن قال بالصبر على الصلوة وعلى الله كله وخبر الصلوة
 نالكم مشربها لها ولها ما نفي عن العيش والمنكر وقال ابن ابي اهل
 بالصلوة فاصطبر عليها وروى زيد بن علي عن ابن عباس ان كان مسير له
 بعى الله انك فرك وتصلى ركعتين ثم استرجع وقال فعلمنا كما امرنا الله
 عرفنا وقت هذه الامة فالمعنى على هذا واستعنوا على ما هو لكم من
 البلايا بالصبر وهو كحسن ووضع اللغة وهاهنا هو حسن الفسر على ما ذكر
 والخطاب كما سئل اهل الكتاب وهو مع ادب بجميع العباد وقال بعضهم
 رجع بهذا القول الى خطاب المسلمين والاول اعلم وروى ابو مالك عن حمر
 عن ابي جابر عن ابن عباس قال استعنوا بما عشترا المؤمن على طلب الاخرة
 بالصبر على اذ الفرائض والصلوات الحسن وقوله وانها لكبيره
 من اهل اللغة والفتوى لان المعنى واهما لكبيران معنى الصبر والصلوة
 فالوا اذا كان النسان محازا مما حازا واخذت الكتابه التي احدها ودخل
 الحرفه احصارا كقوله والدين كمنون الذهب والفضة ولا يفتونها
 وقال عاصم ورسوله احق من نرضوه ولما كان بالصبر والصلوة مكانها مجازا

الفسر

البيان

الفسر

الوجه

واحد الا انها مسترکان في كونها طاعة ردت الكفاية الى ما هو الماعل والاهم
والاضل وهو الصانع وكذلك لطاير على قول المراد وقال الاهني ردت
الا لحد ما اى ولخصت كقوله كلنا الحختيار اكلها والى كل واحد منها
قال الساعر لكل يتم من المهرم سعه والليل والصبح لا ملاح معه اى لا يقا
مع كل واحد منها ومن ان الكفاية وجع الى الصلوة والمعنى وان الصلوة لبقوله
على الطلوع المعنى التاسعين وقال ابن جرير هذه الحطة التي دعتم
كسيرة ويكون ذلك واجبا الى جميع ما دعوا اليه وامرأه في هذه الهبات الى
خوطوا بها وقيل ان الاستعانة بها في طلب مرضاه الله وفي الرقاب العمد
لعله وقال ابن عباس في رواه عطاء والصحاح الكفاية راجعه الى القنله
وهي كفاية عن غيره كقولك عليه المذکور قال الصحاح ان الصلوات الخمس
لقنله على اليهود وقال في رواه عطاء ان القنله استبد على اليهود وروى
المؤمنين وقال معار وان القنله لبقوله على اعداء الله وقال معار ان
ان صرفك عن منة المفسر الى الكعبه كمنعك المناقضين اليهود ووجه ذلك
انه اذا انعم بالصلوة مع المؤمن كانت القنله داخله فما وجهت الكفاية
الها وقال الله تعالى في امر القنله وان كانت لكبير الاعمال الذي هدى الله وسمي
بذلك شع اهل الصلوة اهل القنله وهذا قول مجاهد . وقوله الاعلى الخ سعي
بمعنى المؤمن وقال معار وعلى الخط الحجة عن ابن عباس الخ شعير بمعنى المصلح
ما اتزل الله وقال رواه الصحاح بمعنى المواضع من المؤمن وماك الربيع
بمعنى الخاضع وهو قول ابن زيد والخز وقال ابن عباس ايضا معنى المصلين
قال ابو روق بمعنى الحاد من المطيعين ومعنى الكلام ان ذلك سهل عملة على الله
لست بمتهم طلب الرئاسة ولا اراد العلو في الارض والحشرية في اللغة
السكون وكذلك الخضوع والاحسان وبعض الخشوع الاستكثار
والخشوع والخضوع متقاربان لان الخشوع في الدين الخشوع في الصلوة
والصدق قال الله تعالى وحسنت الصلوات ثم وصفهم فقال الذين
ظلموا اي ظلموا واستبغوا كقوله اني ظننت اني ملاق حسابه

المعاني
التفسير

المعاني

التفسير

اللفه

وروى ابو عبيد عن ابي عبيد قال لظن تقين وثك ونحوه قال الجليل وسور من
الاضداد قال تعالى ووطنوا انهم موافقوها ذوالانظنان هما حمد ^{الله}
وقال ووطنوا لهم من يحبس كل هذا معنى التقين وقوله ان تتعوق الا الظن
وان لظنك بعق من الخنثيا وقوله واطر السباعه فاميه وقوله
فطن ان لظنك عليه كل ذلك بمعنى لسك والحسان وفي كتاب الجليل **اللغة**
انما الظن قد يكون مصدرا واسما بقوله طنت طنا هذا مصدر وقوله
طني به حسن هذا اسم والملكاه واللقا محتمل معان لغتان والاحتجاج
والمجاداه والمصر قال تعالى لا تحزن لقاانا الى المصير الساوي قاله فانه ملا
انصارا بالحريم اللقا والملكاه حث ذكره العرب نحلها المفسرون على
البعث والمصير الى الله كقوله لا تحزن لقاانا وقوله بل يم بقا ربهم كافرون
ولا يمكن حمل اللقا والملاذاه في هذه الالفاظ على الروية لان احدا لا
يستعمل ان يرى به بل كل من قال به فهو اذ ذلك من فضله وقطن قوم **الكلام**
اللقا قوله بل يم بقا ربهم كافرون هو الروية واستا لروية بها وذلك بعد
عن العجوة وقد سمر الظن في الاله الى محن في تفسيرها بالتقن وحمل
للقا على المصير الاله قال ابن عباس في رواية عطا بربر الدين يستعملون
اسم معونون واسم محاسبون واسم راجعون اليه وقال الصحاح يستعملون
اسم معونون بعد الموت ومعاسبون ما علموا من خير وشتر وقال ايضا
معان راجعون في الآخرة وقال بعضهم معناه ملاقوا واعدهم ربهم في الآخرة
هم لا يسكون فيه قال ابو علي الفارسي يجوز ان يكون المعنى ملاقوا وادار ربهم
كما قال واعلموا انكم ملاقوا اي ملاقوا ثوابه وما قاله المفسرون ان الذين
منعوا قال لقا الله وصار الى الله وان كان كافرا في الجحيم لقا الله وهو عليه **الفسر**
عضان وقال تعالى فاعصم بها قلنا ولو لم الى يوم بلعونته ووجه العلم من
الاسن والصفون في الصلوة لكن الاعلى المؤمن الموهب بالآخرة من لا
يومنا الآخرة فالصلوة تكون عناد وقوله عليه وقوله واسم اليه راجعون
اي الى حكمه والمعنى بطون ان مرجعهم الى الله هو محاسبهم يا عما لهم

قال ابو العالى راجعون اليه بالاعان في الاخر ومعنى الرجوع المصير اليه
 فلا يملكون شيئا من امرهم وذلك يوم الصياحه وقوله اليه اي الحكيم وامن
 وحمله المعنى اهم مصدقون بالبعث وجعل رجوعهم بعد الموت الى المحشر
 رجوعا اليه وقول المفسر في اهم ملكا تواربهم وانهم اليه راجعون على كبريها
 راجع الى معنى واحد ولا بد من فرق بين المعنيين لاختلاف اللطيف وكما
 حوت الاعان بان يقول الرجل لغيت بلانا فاكرمني فيسقط اللقا على الاكرام كذلك
 قدم اللقا على الرجوع اليه بالثواب والاكرام ويمكن ان يحمل اللقا على الموت الذي
 لا يدمنه ويحمل الرجوع الى الله على الحشر اليه بعد الموت فالموثوق بالبعث بعد
 الموت كما هو موقن بالموت بذلك الفرق بين الكلمتين وهو قوله انا لله وانا اليه
 راجعون اي لله ملكا يهتف فيها بالموت وانا اليه راجعون بالبعث بعد الموت
 والشكر الموهوب بلفظ الله احوط في الحد وكافة الامات البتة اسلمت على
 وقد در شرايع الاسلام على المحاطين بقوله وامنوا بما ازلت وهم اليهود على سيات
 اليه لان الخطاب الاول ما به اسرايل قد سبق لكن المعنى هم جميع المكلفين وكما
 ورد لفظ خاص بحري على خصوصه من وجه ويجري كذلك برذلو طخاص على
 خصوصه من وجه وبحري على عمومه من وجه وسر اخر ثم ان الله نظر
 حاصلها المعطيات والمعبادات في بلبه انواع الصلوة والزكوة والصوم واما ان
 ان الصلوة لغناها واسرها اذ ذكر ذكورها في بلبه مواضع ومنه وفيها بالركن هالك
 واقمو الصلوة واتوا الزكوة فكون جمعها من عيان مدنيه وعبان ماله ومن
 قرنها بالصبر التي منه الصوم وقال واسمعنوا بالصبر والصلوة فكون
 جمعها من عيان كلها صمت وصبر وعبان كلها ذكر وشكر ومنه قرنها
 بالجماعه فقال واركوامع الراعين فكون جمعها من صلوة اللفظ و صلوة
 الجماعه وكان صلوة العبادات بلبه واسرها صلوة الصلوة وهي عماد الدين
 من بولها وقد هدم الدين وانها لتقلد على الكافرين المنكرين و حقه
 على الخاشعين المتواضعين والسعد في هذه الاجزاء ان لفسوس التي تسير
 بالمجاهدة والعبان وسنخلص من الاوضار البهيمية والسعيية من الانسا

المعاني

الاسرار

عابك على سب وجه

لسان نفس غصبيه مميل الى السرف والجاه وشور من الكبر والحب ونفس
 شهوانه تميل الى المال والجمعه وشور من الجور والحمل وهي شهوانه وشهوانه
 من تميل الى النساء والبنين وشور من الفجشاء والحسد والغلظة قاصد الى
 مال النبي صلى الله عليه واله فما ان يملكها يخضع وملكها تخشع وملكها
 النفس الى ميل الى الجاه وشور من الكبر وانها لكبير الاعلى الخاضعين
 والركن اليه مال النبي صلى الله عليه واله فكلها طهره يعني طهر الاموال والنفس
 تشور لنفس التي ميل الى حب المال واتعمه وشور من الجور والحسد والغلظة
 وما لم ينزك وذكور اسم ربه صلى الله عليه واله الذي صلى الله عليه واله الا صلوات
 الزكوة وللصوم وللصبر الذي قال عليه السلام لا صوم وجاهمى سوسر النفس التي
 ميل الى حب النساء والبنين وشور من الفساد والفجشاء والحسد قال
 الله تعالى وبشر الصابرين وقال النبي صلى الله عليه واله للصائم فرحان فرحهم
 عند افطاره وفرحه عند لقاء ربه وقد تفرغ هذه الاسعانة حول النبي صلى الله
 ما ذمان ضاربان رسة عظم قوم غلب عنها رعاها باصبر من حب المال والست
 ودرى المزمالم فاستنعنوا على العسير بالصبر والصلوة واذا ساس من المزمار
 العسقر هذه العبلات استخلصها من الهموم والبهيمه والسبعيه وهي
 الكبر والحب وحب الجاه والشرف والجور والغلظة والتمتع قاطعا
 للنفس المظلمه الساكنه الى ذكائه تعالى المنتمه لامر الله ^{هو الى الله} ورجوعه
 راضيه بحكم الله مرضيه عند رضوانه فاستصحب لنفسه المراضين ^{تفضل}
 لها فادخلني عيالي وادخلني جنتي وسر اخواني اعمال الصالحين عن الجاه
 نه هذا الكون هي حال في ذلك الكون واليوم صلواتك صادره عن استخار
 وعدايه امتحان صادره عن اعمال وقد سمعت في القبايل صحابي المؤمن
 في مره وكلمت عند راسه معج منه رايحه المسك وسد شمعه فقوله اما
 ضلائك وكفى اخر على مثل ضوة الاول فقوله اما صومك غفرانك ملك السموات
 التي حلف من الاعمال روحانات على مزاج ذلك الكون والذي سمع غفران
 الصلوة رجل والصوم رجل والركن ان اول على هذا الوجه وفي ذلك الكون

فهو صحيح وكانت العبادات موقوفة في تعدد النفوس وسمسا ويزكاتها
 في هذا العالم بامية عن العيش والمزجر والبعث وموقوفة في احبال النفوس
 وبامسا لها في ذلك لعالم داخله في عباد الله لا حقه بالمسلمين من صفته
 الله داخله في حنة الله ساكنه في جوار الله . خلافة في نعمة الله وكل عمل
 من اعماله من نوراني روحاني خديمهم ولو شتمهم وفسادهم ملك عن كلمة
 وجود عن روح وروح وروحان عن اخلص وامن وسلام قول من رب حليم
 من سلامه وتسلم وبالعكس من ذلك حال المظلمين للضالين كل عمل من
 اعمالهم من طماني زورهم ويفترعهم وتسلط عليهم فليدع نادية سنده
 التي بامية يدع التتم ولا يحسن على طعام المسكين يوم يدعون النار رحمت دعوا
 فاما صلواتهم الى صلواته ويوفوا قاصدا وهم عن صلواتهم ساهون كسالى عاقلون
 نورا من اصحابه ذاب صلابه وسلمه كالبه حشيت من نفوسهم العصبية
 المسبعية وعدت بها نفوسهم واما بقايم التي يقفون بها الناس ولا
 يقفون بها في سبيل تقصيرا ايضا استخبا صانرا في حايجه وكلا عا طسه
 حشيت من نفوسهم المشهورة المهيمية عدت بها نفوسهم وتكوى لها
 حياهم وحين بهم وظن بهم واما صياهم الذين يصومون بها التام
 الايمان واحتسابا فصيرا ايضا استخبا صما وبكالات الطلمات هي حيا
 حشيت من نفوسهم المشهورة انبعا لحيوانية ايضا عدت بها نفوسهم فتند
 الواب بالمساة عليه والعقاب بالمعاب عليه وهم الذين بلاقون
 بهم ويرجعون اليه ثوابا وجزاة . قوله جل وعز يا بني اسرايد اذكروا
 نعمتي التي انعمت عليكم اعاذ الله تعالى ذكر النعمة عليهم وكره في الذكر
 كما كره عليهم لتعم في زمانهم وزمانهم واسلامهم وخاطب الاما خطا
 الامان سوف الاما واما واما وبالعكس من ذلك خطايم في الامه الاوك
 بتذكر العم خطاب مقرون بالوقفا بالعهد شكرا على النعم وخطايم
 في هذه الامه بتذكر العم خطاب مقرون بالوعد والوعيد والمجازاة . على
 التفسير ما كست ادمهم ثوابا وعقابا . قال اهل التفسير خاطبهم بتعدله بالعم

النظم

علمهم وعلى اناسهم وهى ان جعل فهم انبياء مرسلين و ملوكا مطاعين و اناسهم
ما لم يوت احد من العالمين وعلق لهم الحمر و اعطاهم من فروع و قومه
سومونهم سوا العذاب و انزل التوريه و من فطهم ما كان من اليهم من
المعارف و الطاعات و المعاملات و ليلال الجرام و الحدود و الامور
الى غير ذلك فضلهم اى اعطاهم الزيان او حكم لها بالربان على عالم ذلك
الزمان و كل من خص بالنبوه و المهامه و العلم و الحده فهو مفصل على
العالمين و كما ان يوحى الالسان مفصل على الحيوانات كلها فى كل زمان كذلك
للانبياء و الاولياء عليهم السلام مفصلون على الناس كلهم فى كل زمان لان
المفصول مفصل النوع على النوع او رجع النوع على الجنس ثم تمت ذلك
بالجودف بالاحسن حال و انقوا يوم الاكزى نفس عن نفس سياتى شرف
الابا ماسم الالهة اضا فما لنعم ولكن لعمال الالهة المعنى عن اعمال الالهة كل كاد
على قدر عمله و كل انسان ظاهريه فى عمقه و اهل اللغة الاصل حرك
اى قضى و منه حدث النبى صلى الله عليه و آله و آله و آله و آله و آله و آله
حركى احد بعدك اى بعضى فى صميمك و منه الحزبه سميت بذلك لانها
فضا منه و قال بعضهم الاصل فيه من الحزب الذى هو المكاتبه و مقابله
الشيء بالشيء و المعنى لانقابل محرومها شئ بدله عنها و هو ان السالك العدى
لا حركى مصفوة التامه من اليا من احرا حركى اذ الكفى و اغنى و دل حركى
دنه احزبه حزا اذ قصته و من ذلك قولهم حركى اسعلانا عن اخيرا
اى اياه و قضاه و لعرفت عنك اذ اغنيت عنه و كفيت و قد
حركى و حركى بمعنى احد و قيل حركى بلامه حركى و احرا بالهركى و اذا
كان مهموزا اسلم فيه عن و فى الصحاح حركى عن هذا الامر اى قضى و منه
قوله لا حركى نفس و يقال حرت عنك شاه و تنعيم نفواون لترات ما لهم
عنك شاة ، و قال اهل التفسير لا بعضى و لا كفى و لا بغى و قال السدي و
و الكلى لا حركى اى لا يعق و قال للصحاح لا يعدى لحد احد و قال اهل
الجموم مع لا حركى لانه صفة اليوم و العايد على اليه محذوف و قال

اللغة

القرآن

اللغة

التفسير

النحو

للعديوي الحزبي نفس عن نفس ثم حذف الجففة ومثله قوله ما
 من حميم اى فيه من حميم وهو ذهب سدوييه وقال الكسائي لا يحوز
 اضمار الصفة والمحدوف هاهنا الها يعنى وانقوا يومًا لا يحزبه نفس محمل
 اليوم مفعولا على السعة ثم الفتحة الهاء هنا من ذهب الاحضش وقوله
 ولا يعبل منها سقاعة قول اهل مكة والاصح بالالف المثلث لسقاعة ودرا
 الماخوف بالياء الصديم الفعل ولا يوجد منها على اى خذ كما كانوا يخذون في
 الدنيا والعدل يفتح العين لقدمه وكسرهما المثل وقول العدل والعدل يعنى
 المثل ومعنى لاه لا يعنى نفس مومنه وكافه شاع عن نفس كافه ولا يقبل
 منها سقاعة اذ اكلت كافه وهو قول اهل التفسير قال الزجاج كاسا لله
 برعم ان انا بالامنا سقاع لم عند الله عز وجل باسم الله من ذلك وقال
 من حرر هذه الاله وان كان يخرجها عما في التلاوة فان المراد منها خا
 والماويل الطاهر بالخيار عن رسول الله صلى الله عليه واله انه قال شناعى
 لاهل الكباير من امتي وانما لاهل الكلى دعوى مستحابه وانما دعوت دعوت
 سقاعة لا متى وانما السقاعة من اسرك بالله ولا تتركه منى
 فاما المشركون من عند الاوان والكافون من اليهود والنصارى المحرم
 فلا سقاعة لهم عند الله فقوله ولا يقبل منها سقاعة انما اصلها
 كف عن والاسدى عن ابي مالك وعن ابي صالح عن ابن عباس وعن
 ابن مسعود لا يحزى نفس اى لا يعنى ولا يوجد منها عدك تقول لواح
 ملاء الارض ذمبا يعنى به ما همل سه وقال قتادة ولا يوجد منها عدك
 اى لواح بكل شئ لم يعبل منها وقال ابن عباس لا يحزى نفس اى لا يدفع
 نفس عن نفس العذاب ولا يعنى والدعوى بولدك ولا يعنى والد ولا
 لسقاع لها ساق اى لا يكون ولا يوجد منها عدك ولواح من عدك
 مسها رجلا مكانة لا يوجد منها ولا هم بصرون يعنى اهل الكفرة ممنعون
 من العذاب وهذه رواية الكلبي عنه وليس معنى لا يعبل منها سقاعة
 ان هناك سقاعة لاهل وانما المعنى لا يكون لها سقاعة فتكون لها قبول

القرآ

اللغة

التفسير

المعاني

التفسير

كقولها لا سالونك لنا من الحاقا معنا لا يكون منهم سوال فكون احقا وكان ^{المعنى}
 لا يصل منها سقاعة لك كانت ^{وامم} بيضون قال المفسرون ^{المنعوت} ^{من}
 غلب الله اعني لخالصها بوجه من توجه ^{المطلوب} قال الخليل المصعود
 والنصر حسن المعونه وقال لسقاعه من السفع الذي هو ضد ^{لعود}
 وذلك في سوال السفع وصير سقعا سوال المسفع له فلا يصل منها سقا
 وافق سقاعه ^{وامم} بيضون لا يعاون وال المعون من غلب الله ذكر
 امه تعالى في وصف العيايه اربعة اشياء اخرى نفس عن نفس سببا ولا يصل ^{الاسرار}
 منها سقاعه ولا يوحذ منها عدك ^{وامم} بيضون فمن عن اهل العيايه الكفايه
 عن النفس وقبول المسقاعه واحدا لقدمه والنصر وذلك من وقع في
 مليه واسوف على سلطان قاهر يعايه بلاه ويحزن ان لا يكفيه ^{لحمده}
 ولا نقل في حقه سقاعه ولا يوحذ منه فديه ولا نصره ناصر الخلد من
 المليه الفلاحه اما يكون لاحد هذه الاربعة فان لم يكن في ذلك اليوم واحد
 منها فلا خلاص ولا ت حين مناجي ولكل امرئ منهم يومئذ شأن ^{بعينه}
 وسواخر ان الخطاب لشي امرئ وان الله تعالى ذاب به تذخر العجم عليهم
 اذ خاطبهم بالكاف وفيه مذكر العجم عليهم باننا خاطبهم بالحرف من الحرا
 م الكالف عليهم في هذه الآيات كانت ثابته اربعة منها سعلق باصل هذا
 امان من حسن امر وامن من حسن النهي والسعالي واوفوا بعهدك وقال
 وامنوا بما انزلت وقال ولا تستروا ما بينكم وبين الله وقال ولا تليسوا
 الحق بالباطل والاربعة الثانيه سعلق مشراع الدين قال
 وامولوا الصلوة واتوا الزكوة واركعوا مع الراكعين وقال واستحيوا
 بالصبر والصلوة ففي صلوة ركوه وصلوة ما جماعه وصبر بموصوم ثم لما
 اعاد تذكير العجم وهو جوهم يوم القيامه ذكر الاحوال العيايه مفرد على
 محالقام الكالم الاول له الله والخير السرعيه وذلك الاحوال ^{الاربعه}
 كلها في لا اخرى نفس عن نفس سببا ولا يصل منها سقاعه ولا يوحذ منها
 عدك ^{وامم} بيضون من حيث اسم ما رفاوا عهد الله وهو الايمان بالمصطفى محمد

والله
 يدين
 صلوات الله

واسمها المورد المحمدي ذوالاسم حبل عليه السلام ووالواموالنا واهلنا
والمحتاج اليه في ديننا كانت حالهم في الاخرة وصفه اليوم الاخر في حقهم
ان قال لا تحمى نفس عن نفس شيئا من كانت حالته مع النبي والمؤمنين الا لا تحمى
واهدى والبعضى والافعى كما حاله مع الله تعالى في الاخرة انه لا تحمى نفس عن
نفس شيئا والبعضى والافعى ومن حيث انهم ما انزلوا انزل الله من القرآن
ولم يعقدوا كتاب الله سمعيا لهم وهما داود لعيا ومصدا لما معهم من الكتاب
كانت حالهم في الاخرة وصفه اليوم الاخر في حقهم ان قال ولا سهل منكم
مقلعه وافيها سقاعة فاذ لم يكن القرآن شافعا مشفعا لهم في الدنيا لم يقبل
منكم سقاعة والاذن حقا سفيح ومن حيث انهم استروا آيات الله
منا فليلا كانت حالهم في الاخرة وصفه اليوم الاخر في حقهم ان قال ولا يوجد
متاعك وودعه ولو اتى ولحد منهم بما الاخرة فيها اذ يدع آيات الله
شمن فليس واسترو في الدين كلف بوجد منه بعد ذلك فذا وعدك ومن حيث انهم
للسوا الحق بالباطل يعني الحق الكتاب الذي معهم وبالباطل هو ايم وارايم الما
من الحروف وكتموا الحق ونصروا الباطل حتى اهل الشرك من الامم الذين كانوا
في الذين والكتاب عاصدوم على محمد صلي الله عليه واله ورضي عنهم وعاهدتهم
على عداوته كانت حالهم في الاخرة وصفه اليوم الاخر في حقهم ان قال ولا يم
نصرف اذ نصروا اعداء الله على اولياء الله من نصرتهم ذلك لليوم من عذاب
الله ومن منعتهم من ما سوا الله فنظروا في الاحوال على الاعمال مطابقة
لنعال على النعال والله لا يطلم من قال ذم وحق ان صفة ذلك اليوم
مقصود على هو القوم والافمن همه وممنه ان يقول في العيانة امتي متى
حين يقول كل احد نفسي نفسي كلف لا يحرم هو عن هوس سيات ومن كانت دعوته
المستجابه سقاعة لآمنه كيف لا يقل منه سقاعة ومن يطلب وقت دفع
الحسان ووضع المبران كلمة عدك برحها المبران كلف لا يوجد منه
عدك ومن نصر الله في الدنيا كيف لا يرض الله في الاخرة وحمله الامم
من هدى اليوم لتساخره في الاخرة نفس ومن جعل القرآن اليوم اما ما يكون له

سافعا مشفعا في الاخوة ومن لم يستر بابا لله ثمنا قليلا وشرك
نفسه وما له لمغا مرضات الله فقد اخذ منه العبد والقد في الاخر
مقدمه ايها المؤمن في الدنيا ومن نصر دين الله القيم وكثر السواد الا
منعه الله من النار ومنتجها بلاد القدر احوال القيامه في حق المؤمن
هكذا المؤمن كما كانت في حق الكافرين على الله من العزف لمس واما
بطبق الاحزاب الاربع على الشرعيات من اعدادها الاربع فالصالح
كحزب والذكو لسفع والجماعة رحمة وللنصرع للصبر ومن لم
يجعل الله له نورا فيما له من نور وعليك للضد على للضد قوله جبر
واذ حينئذ من ل فرعون والمعالي
اسرار في الامات السابقة ثم فصلها لهم وعدتها عليهم في الامات بعدها
لمكون اللغ في المذكيرو والكبري والزم للحج عليهم ابد الاحال بالمصير
والقتدر فقال واذا حينئذ قال اهل العسبة واي واذا كروا حينئذ
انقدت اكم وحلصناكم والولو عطف على واذا كروا العمتي النجاه اصلها من
النجو وفيها ارفع من الارض فكر من صار اليها صار ناحيا امنام سبي
كل ما رباحا كانه خرج من الصنف والشدة الى الرخا والراحة ومن
الخصلة لرفعه والخطاب للقوم الذين عاصروا رسول الله والمراد به
لهم واسلافهم كقول العايل فلبياكم يوم كذا اي قبل ابادنا اناكم فلما كان
القوم المعاصرون حوائجهم كانت ائمتهم عليهم واقفة كما وقعت على
اسلافهم والشكر عليهم واحبا كما وجب على اسلافهم واذا كانوا على
دين واحد وطمة واحد فمن سلف منهم ومن خلف كان الخطاب واحدا
وقول من الفرعون لا اصل في الال من بولد اليه اي يرجع اليه في نسب
او صحبه او متابعه فقل اضلمت له باليه وهي المساسه وقال الابر
وعنته اي سبها والاله اي اصلحه ويقال اصله من الال فالت
الها باله من مثل اياك واناك قال علي عسى ال رجل خاصته الدين
لله في نسب او صحبه وقال ابو عبدك ال رجل اهل بيته خاصته

عظم

النظم

التفسير
واللغة

المعالي

اللغة

وقال بعضهم ان الخيل اسماعه وبصغير الك اهل كاهل واهيل وزعوت لقب
 ذلك الملك وهو الوليد بن مصعب بن الربان وهو لقبه كل ملك من ملوك
 القبط من لعاقته كفيصر للروم وكسرى العرس وسع للمق ودلح صون
 باخه القبط المتناج وهو بصمد بقولكم والاصل في السوم كالت على كرك
 اللغه بالعقب والسيهيم فقال بيمه ولا وسواي حشمته والرمته قال
 الخليل للسوم ان حشم انسا ناستنقه وقاله لان سوم فلانا سوا اذا
 كادم على الملك معاود ويقرب منه سوم المذاب وسوم المباع وقوله
 سوا العذاب اي طساتهم في افواج العقوبات طالت للحاج اي شد العذاب
 المعاني والسوم اسم جامع لك قلت وقيل امثله العذاب والدمه قال اهل السير
 التفسير ابن درعون جعلوا اسرا لحد ما حولا مسابم عن استولى عليهم واستعلم
 في الاموال الساقه من لم يوعونهم على عمل ضرب عليه الحره ووروي عن ابن
 عباس انه فسر سوا العذاب بالفرط والسياط والاطراف من سوا طبعه
 قوله تعالى بل نخون لمناكم وبسبب تخين سناكم موقال الخليل النخون موثكم ان
 سميت حمله في محل الرفع بالابتداء والخبر المبتدأ والاولى حمله بالان
 اللغه اي حاكم ما منكم وما لكم ذلك والاصل في النخ والتف وسخ وطع اللدح
 دحا انه نزع عنق والمعبر منه للشبهه به والمكثرو والاصل في الاستخا
 الهك والامتنق او كانوا يذبحون اضاحه اسرايل وسننقون فاسم المهينه
 ولقد مته وفي ذلكم بلاي جبهه عظيمه قال الرازي والكلمه البلاي اسم
 همدون من اللبؤ وهو الاحتبار والاطهاد واصلح للجره والمخنه واهه
 المعاني مقرر عنه بها جميعا فاما بالجره لبتلى عمك بالشعر ولما بالمخنه لبتلى
 عمك بالصبر وقال ونبلوهم بالشعر والخزقينه وقاله ولونا م
 بالمستنات والسيات والاكران فقال به الخمر والله يبله وفي السر
 ناله يبلوه وروي سعيد بن جسر عن ابن عباس ان درعون وقهر صدرا كوا
 ما كان الله عنف جبر وعده خليله ان يميم طبعه السلام لم يستصه من لارته
 اميا وتو كما ملك من ارض مصر والشام وتساورا واجمروا المرمم على ان

التفسير
والقصه

سعدوا وحالا معهم السكاكين مطووف على بيوت بني اسرائيل وحدث
الكهنة من اولاد ملاكنا العترة وعلما انهم يقينون فكانوا يذبحون الاولاد
سنة بعد سنة ووقى عكره عن ابن عماسرا من الكهنة قالت
لفرعون انه مولد هذا العالم غلام في بني اسرائيل يكون ذهاب فكلت عليه
محمل فمخف على كل الف امرأة مائة رجل وعلى كل عشر رجلا على كل
منظره في الجبال ويدعون له كود من الاولاد وقال السدي عن
شوجه في هذه الاوقات درعونه اى في زمانه كان طورا املت من
المقدس حتى باسلكه على بيوتهم فاحرقوا البيوت فبها
منها لفظه فكم من اولاد قتاله ذلك دعا السحر والكهنة وسأله
عن وياه قالوا انه مولد بني اسرائيل عليهم يكون على وجهه كاح وزواله
ويعدل جنده فلهذا دعوا قتل كل غلام مولد في خا من اسرائيل وجمع القوا بل
وقالوا انهم لا ينفقون على امره من علمهم في خا من اسرائيل الا اخذوا المولدين
ذلك فان كانوا حاربهم فليس حتى فكر فعلن ذلك طمخ الموت في
منه في بني اسرائيل فيجعل رؤس القتل على فموت وقالوا انه ان الموت
فقط في بني اسرائيل انك يذبح معارهم ويقتلهم معك ان
فمعهم الى الساقه فسلطهم فموت ان يهوا ائنه فموت كائنه
فولده في عليه السلام في السنة التي كانوا المولدين منها وتلك مولد
موجه في السنة التي ولد منها وكان في خا من اسرائيل الواقفون
على اجنود المراهبان المصاح في الايام الاولى من زمان بنيت وادرس
فليها السلام كقائدهم من مذهبها في العلو في الحسية وعلقون
منها اسرار التوجه وبقية مسيرها في انزالها والتمس من لها اسما
والسيارة واللقوق من لروح ولدانها وكانت تلك العلو مستند
الى الرحي والتفنن فيهما من على الحساب فغيروا ويداها بالقوم
من عاد عن عهد دست عليه السلام واصبح ذلك بالمعير من
المعظم وهو ادر من عليها العلامة في زمانه عن طرقت جماعة في زمان

الاسيراه

فوج عليه السلام ما شر وألك له علوم هفوقهم لتنافسه وارا هم القايله
 وسواعلنا بالاحكام اليحدث في هذا العالم من الخير والشر ونسبوا
 الى المقتلات التي حدث فهاطبا وحكما وكان لعلمهم بها خمسة رجال
 يغيوث ويغوث والود والسواع والقيس اكر واللعوة في البصير البشرية
 وقالوا هم رجال دخن رجال ما هذا الا بشر مثلنا كل ما كان منه
 وشرب مما شربون ولنا الهياكل الروحانية له هي رباب ولها روحاننا
 هما المتوسطات في الحلق منقرب للمقام من حين الى الهياكل بعيا الى
 رب الاربابه ومنسب في الاستباب ونسب على من الم العالقه الودى الى زمان
 فنوحه صالح من ابراهيم عليه وعليها السلام واحتمات الهياكل اللطيفه نوح
 وهود و صالح عليهم السلام عليهم في العارن في الفان نكروا فحتم ان جاكم ذكر
 من ربكم على علمهم اسند وحر وجيم اللطيفه علمهم حكم ولما كان كاورا فقولن
 بالهياكل اولادهم باصنام الكوكب ما يتا وسموها الله كما منسب في معيل بله بهم
 بعد ان صا الله هم لما امتد الرواظ الخليل ابراهيم عليه السلام زان كور العيز
 معتر من الهياكل الطهيري افكار الموجدات التي هي ودا الطبلع واطح ابراهيم
 في ذنبه وبلد انه علم الصا علم ابراهيم في تحت الاصنام وكان راعي في علمها
 البري والمساخه والنجوع والصورة واللباس والهور والظلم وبنوعها
 الكوكب وسال الحاج الذي طلب من مثله فوفوا به تعالى حمله حتى لم
 عند الاصنام ولا وكسر الاصنام فعلا وايد على عبده الكواكب حتى لبح
 عليهم بالاولد والزوال وور الدين الحنيفة والاسلام واطرد من المله
 المنته من الكواكب والامنام قامت الرواظ الى اسرائيل وهم على نيل الاسم
 ابراهيم واسحق يعقوب عليه السلام وطهرت الصا ظهورا ثالثا يعرفون
 وملايه لعتم الله وكافوا عيون في للصوة بياح واسع وضمن قاطع
 منها اعني الحنيفة والصوة من المضاد ما من العرب والمشرق واستك
 وعرف على نيل اسرائيل واسمهم واستعبدهم فمخبر الى الارض عبر الحج
 منكم النبيون غابه الانكار وكان من علم للصوة على ايتوا وطلانه وفي علم

احكام النجم على ظنائه وبطائه ذراى في النجوم لعلها ما منخ انما طر سبيطه
على ملكه ويكون ذوات طاه وها الملكة على يدك وكان جلا سائسا لرعيه
بهيبه سلطانه مقتر زمانه وعلوه كانه فامر اعوانه وطوعون على موت
نضاسرايل بطلون الحامل وتشقون بطونها وندكون اماها واستحيون
فساها وفي ذلك بلاء عظيم وقت ذهاب عليه ان القديور والملكه ببر
وفي احكام النجوم ان منها ما يرتك بالحيله وان منها ما لا يرتك بكل حيله فاطهر
الله عز وجل من نقدين المحكم وقصابه انهم انما يخلص من ملكه
على حجت والله مقالب على امرهم وهم يقولون لتجد ولدنا والقدير
ننادى لكون لهم عدا وحرزا **تول** حواجرهم واذ فرقا بكم البحر
واغتمنا ال فرعون ذكرهم بنعمه اخرى بعد النجاه من بلادهم وسومه
منا العذاب اذ فصلهم البحر حتى عبروا سالمن وانفرت فرعون وفوقه
اجعيب وكما كان عذاب فرعون بلا في الشر عظيم كذلك كان فري الحر
فهللك فرعون بلا في البحر عظيم **قال** اهل التفسير وروى البخاري عشر
طريقا لامهم كما رواى عشر سطا مسلك كل سبط منهم طريقا وقل
معناه واذ فرما يدحوا لهما البحر والما بحر اهل حقيقه لافضل الماء بمعنى
اللام اعترقا لكم البحر وذلك انه لما داهلاك فرعون امرابه تعالى موسى
ان تسرى منى سرايل فامرهم موصيه عليه السلام بالجر وخ وان تسرح
كل واحد منهم سرا حافي جابه اللطفيه وان يستعبر الحلى من حان
فلان سطنون انهم في عرس **وهيل** اخراج الله عن جبل كل ولد الزمان
القط من بنجاسرايل وكل ولها الهاء بنى اسرايل من لقط حتى يرح
كل واحد منهم الى اميه والها هاء الموت على انكار القط واستعمل كل واحد
بحال ولده حتى اصبحوا فطلعت الشمس فلو اورد بنى اسرايل خاليه
وقد خرج موصيه عليه السلام في ستمائه الف وعشرون الف مقاتل
لمعنى اهل الشين والان الشين وكه المديه والاطفال والفسون
وامثوا كره حتى ضرب عليهم لنته وضلوا الطريق فذموا موسى مستجده

النظم

التفسير
النحو

التفه

ما سألهم عن ذلك قالوا ان يوسف عليه السلام لما حضر الموت
 اذ دعا اخوته عهدا ان لا يخرجوا من مصر حتى يخرجوه معهم فلذلك انشد
 علينا الطريف فسألهم عن موضع قبره فلم يعرفوا حتى حثتهم عذرة قالت
 ان اعطيتني يا موسى ما سألته ذلك على قبره هاهنا موسى لراجع رضى
 فامر الله تعالى ان يعطيهما سويا وهاتى لى حاجته فى الدنيا ان يكفى معهما
 فى هذا السفر وحاجته فى الآخرة ان لا ينزل عن رقبته فى الجنة الا ان يلقى معهما
 قال موسى نعم ملت ذلك قالت انه فى خوف لما فى الميل فادع الله حتى كسر
 عنه الماء فدعا الله تعالى فحسره عنه ودعا ان يوحى طلع الفجر حتى يبرح من امر
 يوسف فحفر موسى ذلك الموضع واخرجه منه وهو فى صندوق من مرمر
 وحمله حتى دفنه بالاسنام ولما فتح كرم الطريف وساروا وموسى على سائرهم
 على مقدمتهم وامر فرعون ان لا يخرج احد فى طلب بنى اسرائيل حتى يصح
 الدين فلم يصح ذلك للحال لئلا يخرج فرعون فى طلبهم وعلى مقدمتهم
 هاتى مع الف الف وسبع مائة الف وكان فيهم مسجون الف من لهم الخيل
 سوى سائر المشيات فسارت بنو اسرائيل حتى وصلوا الى البحر الماء اعياه
 الزيل وبطروا فادام فرعون وحنونه قد طلع عليهم وطلع الشمس ^{فقرا}
 محسرة وبالوا اللدركون وانجموا ما منا وترعون حلفه اوال مصي ^{عليه السلام}
 كلا ان محى ربي سيهدين فادعى الله تعالى اليه ان اخرب عصا كاهن
 فضبه فلم يطعه فادعى اليه ان كتفه فضبه بعصاه وقال اهلك اماخذ يا ذا
 فالعلق فكان كل فرق كالطود العظيم وطرفه اساعث طرفا لكل
 سبط طريق وارسل الله الريح والشمس على قرا البحر حتى جبار مسا
 ففاضت اسوار البحر من كل سبط فى طريقه وعن بحاسيه الماء كالحل
 فلا ترى بعضهم عن بعضا وقال كل سبط قد فعل الخوانا لو عرفوا فى الماء
 كادى الله عن جلال حال الماء ان اسكنى فصار الماء شكات ترى بعضهم
 بعضا وسمع بعضهم كلام بعض حتى عبروا البحر سالين وذلك قوله
 واخبرناكم البحر اى خلقنا وميزنا الماء عينا وشمالا واخرنا الى

فرعون وذلك ان فرعون لما وصل الى البحر وراه مسلما قال لعمري انظروا
 الى الحيتان انقلوا ليعتقوا حتى ذلك اعلاي وعسديك الذي انقوا مني
 البحر فتاب عهده ان يدخلوه ولم يكن في خيل فرعون من اي وكلها تحول
 فاحبوا له عليه السلام حتى ردوه وودق عهدهم وخلص البحر فلما سمع
 فرعون وودق السمحت البحر على لثها حتى حاصوا كلهم واما مكابله عليه
 السلام في فرس خلقت القوم مستخدمين ويقول لهم الحقوا يا صفاكم حتى اذلت
 حديدك عليه السلام من البحر وهم اولهم ان يخرج امرأته تعالى البحر ان
 باخذهم فالطمع عليهم فاعرفهم اسمعني وذلك بماي من اسرار ذلك
 قوله وانتم ينظرون اني الى مضار عمم وروى محمد بن قنانه قال تنعم
 على الفيل لث واما في لث حبان وروى عكرمة عن ابن عباس في الف الف
 حبان سوى الاماث وقال سعد بن حيدر كان مع موسى ستماية
 وسعون لثا وقال عيسى بن عماد كان مقدمه فرعون سبع مائة
 الف حصان وكان على رأس فرعون سبعة وفي يد حربه وهو خلفهم
 في الدسم وقال السدي هو من يرون ضرب البحر فالي وقال من هذا
 احتاد الذي يصرح حتى لم يويه فكاه فصره فالتلق وفي حديث محمود
 ميمون قال لما بلغ فرعون خرد جيم قال لا تشعوم حتى يصح اليك فقال
 والله يا صاح بليلته ذلك حتى اصح لثه فاعساها من الحيا فقال اربع من كبرها
 حتى يجمع اليه ستماية لث من العطف فاحم حوامه سار فلما ايج موسى البحر
 قال له موسى بن نون انك ليرك ركك قال البحر فطم فرسه في البحر حتى بلغه
 الغمر فرجع وقال والله ما كنت ولا كنت بفعل ذلك لك لث مرات فاذك
 الله تعالى الاموسان لضرب عصاك فقال ابن عباس ففعل فاعرفنا ان
 فرعون اى فرعون وفرقه له قال فاعرفناه ومن معه جميعا وقال
 وبعه ما ترك لك موسى قال مردف ايج موسى وروى وهو وام بن بطرون
 قال ابن عباس من رواه الكلبي لم يطرهوا اليهم حتى عرفوا ولكنهم اخروا
 لهم وطرهوا اليهم قال الفهك وام بن بطرون على الساحة كيف عرفوا وقل

التفسير

معناه وامم تغليظ وذلك هو نطق العلب والمطاب لمعاصري النبي صلى الله
 عليه وآله وهذا نقل مقال وقيل معناه واتم بالهوت من حيث نواجره من حكاة
 ان الحاساني قال المتوسون كما يات الله ان فلو الحمر من المعجزات الكبار
 لموسى عليه السلام واتعم المسلمون على بني اسرائيل والامات الفعلية اذ كانت
 خارقة للعادة خارجة عن قلة المخلفات سلمته عن المعارضات
 كما يمتد اليها بل على النوات وورائها في هذه الشريعة من الامات
 القوية هو العرف فانه يحمدك غمده ولا يلق صره ولا يلقى عجايبه ولا
 يصفى عدايبه وكما فرق الخلداني وموسى بن اسرائيل كذلك فرق العرفان المصطفى
 وامتة المؤمنون فعاله وقرانا فرقتاه لبقراه على الناس على مكث
 وكما كان فرق الحمران والاضرب بمصاكن الحمر كذلك كان فرق العرفان
 قال وارثنا اليك الذكر لسبب للناس ما تزل اثم فصار موسى عليه السلام
 والضرب بالهيا سبب لفلو الحمر وكان كل فلو كالطول العظيم كذلك
 لسان المصطفى عليه السلام والبيان باللسان سبب لفرق العرفان والابيات
 المختارة والاسرار المتعلمة ذلك نتاج ملك من الامات والذكر الحكيم وكما
 كانت طرائق الجمرة رى على عدد الاسباط كذلك كانت ابان الذكر
 مقدسة على عدد الابالك والقطاب وكما كانت نجاه بني اسرائيل من كل
 فرعون بالحرد والجاهيين الحرق ماسع موسى عليه السلام كذلك كان حكاة
 المؤمن من ضلال المضلين بالعرفان والنجاة من لربح فيه ماسع
 محمد عليه الصلوة والسلام وكما كانت الاطوار في الحرد متساوية يرى بعضهم
 بعضها كذلك كانت الابيات في لذكر متساوية تصدق بعضها بعضا
 كما با متساوية ما في ذلك كان فلو الحمر معجز موسى عليه السلام وجمعة
 على امتة مولاك معجز جعله كذلك كان فرق القزوان معجز للمصطفى عليه
 ونعمه على امتة وهذا معجز قوله وكما الفرق فرعون قومه منك
 الحرد فاهلك قها وحماته قوما كذلك هلك اعدا الذين هذا الحرد
 يضل به كيرا وهدي به كيرا قوله جل وعز واذا دعا عند موسى

اربعين ليله . . . وما لهم الله تعالى منة على موسى عليه السلام ونبي اسرائيل
 لفت واعاد اليه الميثاق لتمتع بعنته عليه باليكم والميلجاه وعلى نبي اسرائيل
 مسافة لساطع والاحكام وسعد الحلال عن الجرائم فاضلهم السامعي
 بعبادك التحل فلم يشاوا المر حلفه من تعهدك فانظروا عود موسى عليه السلام
 لهم لم يمتن لهم ما سبوا من فقه من امر الاجل وكانوا طامنين على انفسهم
 بذلك قال أهل التفسير اي اذا ذكروا التمتع فليجروا ذواتهم موسى
 ان هاتى الموضع الذي كنت له لك عهد ليه بالمساحة وما زال المحكام من
 الغرائض والسمن والحدود في المعاملات فلما احرته ما وعدته وطلعوا
 الحكم كقرم وواحد من النخل من تعهدك فعاطب الكل بذلك الفعل الاكثر
 منهم واما عاطب المعلمين ما حكموا كخدم لانهم علموا دين اوليكم القوم
 والوفىم ويدرؤن عنهم وقال محمد بن جرير معنى الكلام واعاد موسى موافاه
 الطور لمنا حاسا وقال بعضهم اذكروا ادخلنا لموسى معاد المساجد
 وابتا التوراه والوعدت تتعدى الى مفعولان وقوله اربعين ليله مستص
 ليه المفعول الثاني لا للطرف لان الوعد لم يكن لجميع الاربعين
 كلها ولا في بعضها واما الوعد بمعنى الاربعين والمعنى واعدا موسى
 ايضا اربعين ليله اوتمه اربعين ليلة للميلجاه واما
 المصنف وهذا قول كثر من الجوز من مثل الاخفس وقطرب وهذا
 كقول الغابيل لهم اربعون يوما مذبحه لانها اي تمام الاربعين قال
 ابن جرير وظاهر الاخبار خلاف هذا لان فيها ان هو ص عليه السلام
 اقام بالحل اربعين ليله وهذا قول لا يرفع وانما العلكه فتحتم انه
 وعدان به له عليه الكتاب بعد تمام الاربعين من عزمي الى الحل فهاوا
 جام بالحل اربعين ليله نوحى السرياني ثم لما اوصى الاربعين بركت
 عليه الموزيه وقال ابن جرير ان الاسالى الاربعين كلها داخله في الميثاق
 قال المفسرون ان بن اسرائيل لما امتوا من عذوقهم دخلوا مصر اسن
 ولم يكن لهم كتاب فاسرعه في هذا منه موسى ان نزل عليه التوراه حال

المعاني

التفسير

هو ما انى ذامب لمقلت ربي واتيكم بكتاب فيما ان ما اتون وما منذ
وواعدهم اربعين ليلة ايس من ذى القعدة وعشرا من ذى الحجة واسم
عليهم لغاه من روزه ذاقون عطا وانى صلح عن ابن عباس وقول ابي
وانى العالمه وعمرهم ابا ذوالقعدة وعشر من ذى الحجة وقال بعضهم
ابعد والحيه وعشر من المحرم قال الكلبي ومقابل كان موسى قد وعد
في اسرايل اذ اخرجوا من مصر باسم كتاب من عند الله يقيه ما اتون ويفوز
فما حاوره موسى بنى اسرايل البحر ولعرق اهدى فوعود قصوه قالوا يا موسى
اننا بما وعدتنا نعمل لا زبه ووعدهم اربعين ليلة فالوا وطح موسى هم
الحد يوم عاشوراء صام يومه سكر الله تعالى وعبد هذا سعي ان يكون
ابطالته الى الطور بعد عاشوراء عشرين اسهرا فانا فوا ان كثير وعلمهم
وجوه والكسائي واعد بالالف وروا ابو جعفر وشنيه وابو عمرو
بغوالف قال ابو عبيد وهي لقراءه التي كادها الف لرب سبحانه
بالوعد والعهود الا انى وروا ابن مسعود ومن قرأ بالالف قد كفى
المفاعة من طح كقوله فاقب اللجوه عا فالى الله وساقب وطا رقت
المعل وقال انه حاج واعد ما منا حد لان الطاعة في القبول بمنزله
للوعد وكان من الله الوعد ومن موسى الفوط وايضا فلا اسماعيل اطلاق
القول بان الانسان بعدته كما قال بما اخلفوا الله ما وعد وقال ومنهم من
عاهد الله والعهود كالأعد واما ذكر اللسلى دون الامام لان شهره العرب وكعبت
على سير القتر والهلال اما هبل الليل وفي بعض المقاسير بما والاربعين
ليله لئلا موقم انه كليل الاوطار بالمليالى تصار بك الامام وصلا من عبر ان
ذاق منها قال ابو بكر لمقاش وقوله ثم احذتم العجل من عهد اى اخذتم
الها ومعبودا من بعدوه منى اى بعد اطلاقه الى الوعد وحذف المفعول
الناق للاتحاد لوضح المعنى وانتم طالمون اى واضعون العمل على عهد
موضعنا فطلتم انفسكم واهلكتموها وعرضتموها للعقاب
قال المفسرون ان موسى عليها السلام اطلق الى الجبل واسم الجبل

هرون على قومه وكان قد واعدهم اربعين ليلة وكانت بنو اسرائيل
احلفوا الوعد معه والليوم والليله يومين فلما مضت عشرون
يوما ولم يرجع موبه قالوا هذا حلفنا موسى الوعد وكان السامري
صاع لهم حسدا على صورة العجل وله خوار فقال لهم هذا الهكم واليه
فتسواى تله ما هنا وخرج بطلبه فعدوه واعتزلهم هرون في جماعه
من بنو اسرائيل قال ابو صالح قال ابن عباس اعبر لهم في ابي عبد القافر في
حدثت السدي امير العجل يمانية لفسد جبل منتم وعكوا عليه بعدونه
وقال ابن عباس كان السامري رجلا منافقا فدا طهر الاسلام لموسى وكان
من قوم بعدون لفسد فدخل عليه حث النفر ولما هم فوعون ووقوه
على الحد وكان على حصان وباب الحصان ان يفتح الحجر فيمثل لحيه
عليه السلام على موسى فداها فاما الحصان ففتح حلهما قال وعرف
السامري خبير بالاه صلوات الله عليه كان قدى له باصابعه وذلك
ان اياه حين خاها لثي حلقه في عاروا طبقت عليه وكان يسه
حبل عليه السلام وبعده باصابعه فلما له السامري في الحجر عره
فاحد فضه من ثرويه والكرمه قال ابن عباس قال في خروج
السامري الملك بلقيط على شئ لا احنيه فلم يزل القنضه معه حتى حاوذا
الحر والوا وقد كانت بنو اسرائيل يستعاروا لحلبا كمن من القطط حين
ارادوا الخروج من مصعبه عرس لهم فاهلك الله القطط وبعث النبي
في يدى اسرائيل وقال لهم هرون ان هذه الحلى على كل المصنف فها
بعراذف موبه فاحضروا حفره وادمنوها حتى باقى موسى وقيل قال
السامري لهم في ذلك ففعلوا بها السامري واستخرجوا من الحفره و
منها عجل وكان صاعا ثم للبح ذلك القنضه من ارباب فها خرج
لهم عجلا جسدا له خوار وقال ابن زيد ولما القى السامري القنضه صور
الله لهم منه عجلا في هيا فدخل فيه الوح وكان له خوار وذلك ان حبر
مخوذ كالك وكان له خوف بدخله البحر من منافقه وسمع منه خوار

بدرج

وما له خبوة وصوت وحركة قال عكرمة قال ابن عباس كان الرج
 في ذلك وتخرج من فيه لسمع له صوت وهو خولد وكان الخرون بل صار
 عجلا جسدا لهما واما وشهد له خولد وكان ممثا ونحور وقال فابولون
 ان موسى لما اسحلف هرون عليها السلام على قومه جاء حبريا عليه السلام
 على فرس فقال له درس الحق لا تصب حافره مشا الا حتى يراه السامري وعرفه
 وكان رجلا صابغا اسمه مبيجا وقال ابن عباس اسمه موسى بن طرفة وكان
 رجلا صابغا ولما موسى هرون عمران بن قيس بن ثابت بن ردي بن عوف بن
 ودولاه عز وجل وان عفوا عنكم من بعد ذلك العفو والصفح والحدود
 والمعزة وطائر الاصلح العفو المحر وعفوا له سبحانه عن العباد
 محو الذنوب عنهم بقوله ثم عفونا عنكم اي لم يعاظمكم بالعقوبة والاهلاك
 بل امر بسلامكم الي محي موسى عليه السلام فزعظكم وتهيكم وانخرم بكفان
 دنكم باسمه وعفوت عنكم والله القفال وقال المفسرون المراد بالعفو
 هاهنا التوبة عليهم والعفو عنهم بعد التوبة ورفع السيف عنهم والعفو
 قدحى بمعنى التنازل والما قال تعالى حتى عفوا وقوله من بعد ذلك اي
 من بعد عبادكم الاجل لعلكم تسكرون اي لكي تسكروا الله على عفو عنكم
 وصنيعه اليكم وعل ما مننا اليك على سبيل الشكر ولكن تزيوا اليه عطف
 ومعناه لكي تسكروا والسكروا ان لا يحسان وشه وقيل هو اطار
 النعمة بالاعتراف بها والتساع على المنعم وبالذنب عابا لشكره والطاعة
 بجميع الجوارح لرب الخلاق في السر والعلانية وقيل هو الاعتراف
 بما صنعته الخسوع والعظم للمنعم وقيل هو روية النعمة من المنعم
 وقيل هو ان لا تنحل نعمه في مخالفة ومن دعا للصالحين واسعفرك
 للنعم التي اعمت على سميت بها على معصيتك فمن قوتى بالنعمه على
 منصفوه المنعم وقد بلغنا كثرانا ومن قوتى بها على الطاعة للمنعم هو الذي
 بالنعمه سكرنا واما ان من بعد ذلك على الوجدان فبال بعد ذلك
 حبر لكم عند بل ابيكم وقد عرف ان انتم ولما تجميع على الاصل في مخاطبه

المعاني

الفضيلة

المعاني

النعم

المجمع وتارة يوحد على ميثا كلما للفظ لاذ كان لفظ الميهر على الواحد
وان كان المعنى للمجمع فالـ المعترون بفضيل القرين للانقضي
دورا لكفر والشرك انتادورا للمفاقع هكنا سته الله تعالى في
المكلفين من عباده وكلهم بواسطة التي لظن بدعوة الملم من الكافر
ومكون المنافع زمانه مستوحاستر الشمع ثم يكلفهم بواسطة
لظن فاما منه المؤمن من المنافع فصير المنافع بفعله وقوله مرفوع
السنة لان التي صاحب التريل وله حكم المشايخه والوصيها خب
التاويل وله حكم الميائنه وعلى النون طلب المستحب ودعوة
الى الله ويهديه الى سوا السبيل وعلى الوصي ان يجلس في بيته جلوس
هرون صلوات الله عليه حتى يطلبه من يهدى بالنبوء اليه وليس على
المقاضي ان يطوف على الابواب ويدخل الناس الى الحاكم اليه بل عليهم رفع
الحكومات اليه فان خرج لكل لرجل بيته فستة هرون عليه السلام
اذ نزل في حقه اذ عدى بمنزله هرون من وسى الاله لاني بعزتي
وسر آخر من شدة مشاهات المنافع المؤمن وال السامري
نصف باله بصروا به اكلت حرياب ولم تبصره وصرت بحال مركبه
انه فرس الحياه ولم بصروا به واحذت قبضه من لبر الرسول فبذقها
وكذلك سؤلت النفسى فما اخدم اتم وانتم ولسولت لكم انفسكم اى
علمت بالجهل علما مسفادا من الامار الروحانيه لمناسبه منى و منهم
في الشيطانها اى رى ايقار روحانيه وذلك عايه المشاهه وذهب
منه ب مسترق السمع ومن لول بعين وشبه الشبهه بالحجه والباطل
بالحق والشيطان بالملك والظلم بالسبح فسقط ذابته الوحى
وهي متأخره واضل منها بالجهل وهو ضال وفهم وهو مضمون فلا وزاد
الماخوذ على جهه الحياه من ذينه القوم الميسروقه بانيا من حفت
القوم المعموله على حدة الجهل المبنيه على قبول النفس ذوق النظر
كيف لا يجبل منها ضلال الجمع والغلبه على امام الحق وهو يقول ان القوم

النظم

التفسير
و

التعريف

المعاني

اللغة

التفسير

استصعبوني وكادوا يقبلوني ويقول اني حسيت ان يقول فرقت من
اسرائيل ولم ترتب قولك في قولك جل وعز. واذا بينا موسى الكتاب
والفرقان. ومن اهلنا انعم الله تعالى به على موسى وهي اسرائيل اول ما
الكتاب لجميع الناس على الدن والفرقان لفرق به بين الحق والباطل والسك
واليقين والافسوس في الكتاب هو التهديم والفرقان هو الكتاب ايضا ذكر
بلفظ مختلف لما فيه من المعنيين وقال الزجاج الكتاب مفعول به
والفرقان عطف عليه لاحتمال ان يكون المراد له اوراق الحرف لكونه من
الامام العظيمة ومخوز ان يكون لفرقان هو الكتاب لعينه الامام اعد ذكره وعنى
به الفرق من الحق والباطل ودد بكونه الحرف لعظيمة مختلفين وان كانا
معينين المعنى كقولهم والفرق فيها كما ومسا وقال اخرون ان الفرقان
صفه الكتاب وهو افيه من لسان والعضيل والفرق من الخلال والحرام
كما يقال اعطتك المال والعضاع والدواب وان كانت به لا تجعل صفه
احدا سميه اسما معناه اعطيناه الكتاب الفارق من الحق والباطل
وهذا معنى قول ابن عباس مروا به عطا والفضاك والفرقان معنى الفارق
وزيد فيه الواو كما اراد في المعوت يقال فلان حسن وطول في معنى
ودليل هذا الاول قوله تعالى ثم ابينا موسى الكتاب تماما على الذي احسن
ويعصيا لكل. وقال اهل اللغة الفرقان مصدر فرق ليس فرقا ورفانا
ثم من كل فارق ورفانا كما سمي الفاعل بالمصدر ايضا وروى ابن جرير
عن مجاهد قال الفرقان هو الكتاب وهو الفرقان من الحق والباطل
وكذلك قال ابن مسعود والفرقان هو الفرقان والفرقان قال الله
وما ارسلنا على عبدنا يوم الفرقان قاله الكلبي ومعاقل وابن زيد قال الكلبي
الفرقان هو المص على فرعون بالهلاك والاعراق وقال الله تعالى
ان سمعنا الله يجعل لكم فرقانا اي يفرقنا مما اسم عليه من كفره ونصر على
العدو في اهل الحق للحرف لم يخرج من العزم والعذاب وقال الخطيب
الفرقان هو الفرقان والفرقان اسم موسى الكتاب ومحمد الفرقان اهلهم متفقون

الاسرار

وما ومعنى اهل الحكي هتد واو كونا على رحا من الهداه وقيل هو خا ص
 لمن هتدي به . قال المتسكون بالكتاب والفرقان قوله سهررا ^{مجان}
 الفوارق فيه الفرقان وقوله في الاخر هدى للسامع ومينات من الهدى
 والفرقان وكان لفرقان عبارة عن الجمع وهو جمع الكلمات والآيات
 كذلك الكتاب عما عن الجمع ومنها الكيبه والفرقان ضد الجمع لكن
 الكتاب را حكمة اياته هم صلت اي حكمة اتقائه بالجمع على الاحمال
 هم صلت بالفرق والمصير كذلك للتوراه وحكمة اتقائه بالجمع على
 الاحمال هم صلت بالفرق والمصير والاحكام رجع الى طواهرها والتفصيل
 يوجع الى معانها وكان الطوارى يجمع في الكتاب كذلك المعاني تفرقت
 وبعضها بالبيان وقد حوز في الواحد منا ان ما اول كما الغيب ولا يكون
 عنه بيان ذلك فقد ارجح الله تعالى هذه السهه وهو لو اذ ابينا
 موسى الكتاب والفرقان كما اسناه الكتاب اسناه الفرقان واللسان لئلا
 يحلوا الكتاب عن لمين وكما يحلج الى الكتاب يحلج الى ^{الكتاب} المسير
 وهدى الله تعالى وكبنا له في الواح من كل شئ موعظه وهو ^{استان}
 لا للقسم العملي وبصيا لكل من اسار الى القسم العملي اذفه مان
 كل من وقران كل من وما لم يفرق الكتاب الى اقسامه من الخاص والعام
 والمحكم والمسا به والمصدوع والمستانفد والتدبير والتكليف لم
 يكن المندايه به واطلايع الغير عليه وقوله حل وعز واذ قال
 موسى لقومه انكم ظلمتم انفسكم بافعالكم العجله وذلك ما من الله تعالى
 على اسراييلهم لما طلموا انفسهم بافعالهم العجله ولم على التوه ^{النظم}
 بهم موسى عليه السلام ولولم يعتدوا من فضله الا انها جسم مان
 عندهم وعظم احسانه اليهم فلو كان اليه عطايا والخطب حسيا
 فحاور عنهم لتوه وسلكوا نعم بالسل قال اهل المعسر اني وادكروا
 حين قال موسى لقومه انكم ظلمتم انفسكم اي خردتم بانفسكم حين ^{عزمتوها}
 استنظ الله تعالى وادحقوها بالعذاب الاخر ونقصتموها عن الواجب

الاسرار

اللفظة
المعاني

اللفظة
والمعاني

التفسير
والقصة

والاحرف في الاحكام قال المفضل ما اخاذكم العجل اي يعبادكم العجل وكذلك
 قوله اخذ اصناما لله الخ تعبد والاصح اذا الاصطفا كقوله واخذ الله
 ابراهيم خليلا والاصح اذا العجل والسناد وغيره كقوله ان اخذني من كمال
 موتا فقال قومه ما اكمله فما صنعنا ما موسى قال فنزوا الي باؤمكم اي اجعوا
 لا الله الذي هو خالقكم وهو الرجوع الى طاعته والدم على ما عظمت والبريه
 الخلق وهو فعله بمعنى مفعوله الا انه وك من لكس الاستعمال
 وقال الفراء سم من جعل الرب من الربى وهو الرباب يقول رباه الله ترو
 روثا فان حدث الرب من الربى فاصله من غيرهم وان اخذها من برا الله
 الخلق فهي مهمزة وكان ابو عمر ومجلس الحسن الى الحسن في باركم ثم من اهل
 المعاني من لم يفرق بين الخالق والبارك. وميم من عرق فقال التاجي المذبح
 والخالق المقتل والواكيف هو بليغ قال فاملوا انفسكم اي ليقتل بعضكم
 بعضا لقوله فسلبوا على انفسكم وهو قول المفسر والواو لم يور والان
 يقتل كل واحد نفسه قال محمد بن اسحق معناه استسلموا للعدو والاعراب
 معناه ليقتل الربى منكم المحرم والى الله تعالى ان يقتل يوبه نبي اسرائيل
 الا باكمال التي كرموا ان يقتلوا عبد العجل لان حروف عليه السلام امم
 يقتلهم فلهذا ذلك يجعل الله موتهم ان يقتلهم مولد الذين كرموا لهم قال
 ما اسلموا والله شديد من الهلا امر وان تناحروا بالشعار فقاموا صفت
 تناحروا فلما ان بلغ الله فهم نعمته سقطت الشعار من ايديهم وكان
 للمقتول منهم شيطان والحق منهم فقه وروى محمد بن الربيعي وعن ابن ابي
 انهم قاموا صفت يقتل بعضهم بعضا حتى قتل لهم كذا والى مجاهد وسعد
 حبر وسعد بن عمرو قام بعضهم لبعض ما كملهم هل كل واحد منهم من
 لقاها لا تحت رجل على رجل قريبا او بعيد نكس الطلح عن سبعين الفا
 والى مجاهد فصل الرجل احياه واغناه مبلغ ذلك ساعة من النهار سبعين الفا
 وروى اسباط عن السدي عن ابن مالك وعن ابن صالح وعن ابن عباس من
 لهجه به في قوله فاقبلوا انفسكم قال صفوا صفتين ثم اخذوا بالسيوف

الدين عندوا العجل والذين لم يعدوا حتى كثر القتل وكادوا يهلكوا كلهم
وبلع الفتى صبغون الفاعدى موسى ومرون ودهما ما هلكت بنوا اسرائيل
التيهه النقيه فامراهه تعالى موضع السلاح وبات عليه وكان قتل سهبا
ومن بقي ما لم يراعنه وقال معانل وان نهدوا الكلبى والضحاك عن ^{عما}
وال امر الذين لم يعدوا العجل ان هملوا عند العجل وال ان نهدوا رجوع موسى
الى قومه وكان معه السعوف المحتام قامروا ان يقتلوا عند العجل
قال الضحاك فقتلوا الى انتصاف النهار ثم كل السلاح فلم يقطع شاورفوا
ذ لك الى موسى فقال ارفعوا السلاح وقد برأت التوبه وبلغ الصيل
سبعون الفا وقال الكلبى لما سلم لهم اقلوا انفسكم والواود جعلنا فاخذ
علمه المواثق لصرف على ذلك فالواعم فاصحوا عدا ماسه البيوت كل
بى اب على حد فانهم مرون والدين لم يعدوا العجل وهم انا عشر الفا
باند هم السيوف فمشوا الى العسكر فقتلوا كل بقوامن له فقه وكان الرجل
حتى الى قومه فقول ان هولاء فواكم وداوكم ساه من السيوف وانقوا
انه واصبروا فلعن الله رجلا جل حقيقه او قام من مجلسه او مد طره
الهم او اهانهم بيده ورجلا فقولون امنن فجلوا وقتلوا منهم ليا المساء وقام
موسى يدعوا به حتى برأت التوبه وقال الله تعالى ودقلت يونهم
جمعا وجعلت ذلك الهل لمن هل سهاك ولمن بقى منهم مغفره قال
معانل لما رجع موسى وبعده السعوف المحان فلما دوا من العسكر سمعوا
اصوات القوم حول العجل فقالوا هذالك المحله قال موسى لا والله ^{موت}
الفيه فلما راى صنعون حول العجل غضب والقى الالواح واخرج السامر
من مكلته واحرق العجل وقال يا قوم انكم ظلمتم انفسكم بما كاذم العجل فلما
اصحوا المرابعيه الذين لم يعدوا العجل وهم انا عشر الف حتى هملوا عند
العجل بالسوف قال فلوهم من طلوع الشمس الى انتصاف النهار يوم الجمعة
وارسل الله عليهم الظلمه حتى كان لا يعرف بعضهم بعضا فبلغ الف على سبعين
الف ايم ازل الله بينهم الرحمه فلم يجمع منهم السلاح وقال ان عما بن

في رواية عطا قالوا لموسى كيف نصل الرجل اخاه وقومه قال لان الله امر
الجهل ان يحسدوا واما الذين لم يعبدوا الجهل السيوف وانزل الله سبحانه
بكتابهم سودا حتى امصر بعضهم بعضا فصاروا منهم الطلحة فلما ارتفعت السحابه
انكشف الظلمه عن سبعين للفقاه مستند ذلك على موسى قال الله عز وجل
اما بؤسيتك ان ادخل القتل والمقتول في الجنة قال بل لا رب من صار الي
ان الذين قتلوا القتل هم الذين لم يصبوا الجهل مستد قوله فان اولئك انفسكم
بالاستسلام للقتل وقوله نعم اعز حل الحنوع والارضا بالدمه ومن قال اهم
امر وانما ان يقتل بعضهم بعضا مستد بان حل بعضهم بعضا كقوله فسلوا
على انفسكم وقوله وذلكم خير لكم عند بارئكم اى امركم الله به من
القتل خير لكم اى لا تقع لكم الاضرار كقوله به ذوبكم وذلك اولى بكم من
والاصار وحيد اى اريد به الافضل جعل مع من واذا اريد به القاضل
ستعنى عن من وعلى هذا معنى الكلام اى هو منكم غير انكم وفق له
فاب على كرامى حل بوشم وكما ورعكم وابدله سور على الفاعل
الماضي قد تقوم مقام المستقل انه هو التوار للرحيم اى اكثر القتل لثوبه
عباده ليعطون عليهم بالرحمة وقد فعل في القتل انهم دون عشره الموت والارز
على السبعين الفتى كالمعتدون بقصص القرآن ما من قصه في
القران الا ورواها موحده هذه الامه اما فيما مضى من القران واما
فما يصل لمن ظهر في نبي اسرائيل فبه عباده الجهل من السامري بعد
غته موسى عليه السلام وفي زمان خلافه مروى عليه السلام كذا كطرت
في هذه الامه من عباده الجهال واحلام ائمة خلفا بعدوهم عباده
القوم في نبي اسرائيل بحلول الحرام وهتوف الحلال متابعونهم على ذلك
ومن اعنى الى احد منهم فقد عبك وهم الذين ولهم الله صلواته عليه واله
في بعثته على المنكر كان رجلا يرون منى بزوال القران واولئك
وما جعلنا الربا لله اربناك الا منه للناس على الشجر الملعونه في الهان
قد فعت جماعه اوليا الله عن حقم وقلت جماعه اوليا الله بعث

التفسير

الاسرار

وكلم بعدد عيادهم نصيبه وكان ذلك من عمل اوزارهم من ربه ^{القط}
 على حيايه في الاول وسرقه في الثاني وظلم في الثالث وقلع الارواح
 وهي حقاد الجاهليه نفي ميه اجتمعت وطهرت نسل اهل بيت المصطفى
 صلوات الله عليه واله الذين هم عسل العلم وموت العجل بحكم حكمهم
 عن علمهم وصمتهم عن منطقهم بالحقوق الحلال والحلالون فنههم علمهم
 الاسلام ودواعي الاعتصام بهم عاد الحق في صباه وارجح الباطل عن
 مقامه وانقطع لسانه عن منبته عقلوا الذين عقل وعابه ورعايه
 لعقل سماع وروايه وان رواة العلم كبرور عاقل طلس فكما امر عبد
 العجل نسل انفسهم على طمحيه القصة كذلك اراد الله سبحانه ينظفه
 على عبد العجل في هذه الامه حتى نزل ساعة من نهار سبعون
 الفامن قلبه انحين نفي الله عنه وهم عاقلون على عباده الام النار
 نزل ذلك الله عقابا في النار وبك السحابه السوداء بعد باقه حتى يبلغ
 الكلب لجهه وسبت في كل منهم علمه فلا مات عليهم نوبه عبد
 العجل ولا يكون المقول منهم سبيدا والباقي منهم معقودا بل لما في
 منهم على كسار والوارد والمالك منهم في النار ^{فقال حلق عجز}
 واذ طم يا مويي لن نؤمن لك حتى ترى الله جبره لما عدا الله تعالى
 عليهم نعمه كذلك بعد عليهم كفر انهم النعم وكما اظروهم الاله الحسيه
 من قلوب البحر والخرق منه في عافيه ومن عليهم اسحلاف مارون
 عند ذهاب موسى عليها السلام الى الملقات برعون الاله في الهامات
 وبعرون الاله في المسلمات فاعرضوا عنه وعكفوا على عباده العجل
 وفعل الله تعالى ما فعل طليبا ابيه بعدايه وعيا با بعد اضار خودا
 وعنادا ولعجز الموسى ولعبا با وقالوا ابن بومنطق حتى ترى الله جبره
 اي لا صدك حتى ترى الله معانته لا يكون بيننا وبينه حجاب قاله
 اهل التبير والجهن فطه من الجحيم والكسف والاطمار وهو صد
 بران به المقول وقال بعض هل النجاص وصفه لقولهم كانوا

النظم

فاسمنا كلامه قال موسى اما هذا نفسي فقال ربه فاجابه اليه وقال
 قل لهم من ارجب ان اسمع كلامي منهم او من قومهم فليعتك النساء
 تلك ايام ثم اغتسل ولبس ثيابا جديا ثم لبس معك الجبل في اسمعهم
 كلامي فليخبرهم موسى ما امر به ففعلوا ذلك ثم سمعوا كلام الله وقال
 مقاتل ان السبعين المختارين سألوا الربوبية ولم يشعروا ان قومهم
 عبدوا العجل وانما صيخوا موسى الى لطور ليكلمهم بالقرية فقالوا ان
 لنا عليك يا موسى حقا فارزنا الله كما رأيت فقال والله ما رأيت فلم يصدقوا
 وقالوا ان نصدق بالقرية انه من الله حتى نرى امه جرة فاحذتهم
 الصاعقة وهو الموت وظنهم انهم انما صعدوا بخطبة اصحاب
 العجل فقال رب اوشيت هلكتهم من قبل ثم دعاه الله فاجابهم ثم انصرفوا
 مع موسى فلما ذنوا من العسجد وسمعوا الاصوات قالوا قتال في
 الجبل فقال موسى لا ولكنه صوت لقرنته ومضات هذا القوت قوله اقل
 وما الهجرك عن قولك الى قوله فانا قد فتنا قومك من بعدك وقال
 الربيع بن ابي عمير سمعوا صوتا فصاحتوا وما تواروا قال ابن جرير الصاعقة
 كل امرها بل من صوت وباد او زلزلة يصير من قضيتها الى الهلاك
 وذباب العقول عن وهب بن منبه قال هذه الآية ارسله عليهم
 حين لما سمعوا حيتا ماتوا يوا وقال عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب
 ان قومك ليس من قولك تستعرون ولكنه سجادة لما تاب على
 عبد العجل بالقتل والعضو عرض عليهم القرية فلم يقبلوها
 وقالوا من الذي اخذت قولك تتكلموا به حتى نرى الله جرة فقال
 ليكن لنا كما هو كلامك فاحذتهم الصاعقة قال وهب كانوا عسجرا
 قالوا هذا القتل وبردوا في معبد من الارض وانبعثهم عدد كثير حتى
 بلغوا اربعين الف صاعق وهب ايضا انه تعالى رسل تارا فاحذتهم
 قال بعض الحكماء هذا اولي فان السبعين كانوا اخبار بنى اسرائيل
 وانما اخذتهم لاجنه اطعوا الربوبية لانهم لم يطيقوا سماع كلام الله

التفسير

المعاني

واذن
 مبع على هذا قول موسى انما كنا بما فعل المستهنا منا ولو يدرككم دناء
 احدتم الصاعقة لسؤالهم الروية جماعة اخري وهذا احسن لان القوم
 اما عرفوا العنادهم واستكناهم اولاهم سالوا موسى امحانا الصاعقة
 ولقولهم ان صدقك فكل اني لم له وفيه معنى الكلام لان سبحكم
 امانا لك حتى سعى عنا الشهوة وولم وعلى فاحذنبكم الصاعقة لغز
 وما الغان صاعقة وصعقة ودر الزعباب من جهم بفتح الهاء وانصبا لها
 على الحال وانتم مطرون قال ابن عباس مطرون في الماثل بكم المطر
 واما الصاعقة قال ابن زيد مطر بعضهم لا بعض عند زل الصاعقة
 وقال بعضهم صحق بعضهم وفي بعضهم مطرون ثم صحق هو
 وبعث اوليكم وصل الخطاب للدين عاصرا وسينا صلى الله عليه
 اي لو كنتم هنا لخطرتهم المهم معنناكم اي اربابكم واحببناكم من بعد موتكم
 واصل العناد ان السعي عن مكانه العناد وسكون اي لكي يسبحوا لله
 وبعث العت والاهل البيان لما عاني الفريز ان ليعوم الذين احذنبكم
 الصاعقة عقوبه على جهة الاحتقار والعناد عن القوم الذين لهدنتم
 الرجفة بيده على جهة الترتيب ووضعت المستعداد والذين قالوا ان
 فومن لهدنتم حتى نرى الله بجهة عايد ومن يله باوجه لهدنتم لهدنتم
 لك وهو كند وهذا بعد ظهور صدق موسى عليه السلام بالبينات
 والمانى قولهم حتى نرى الله بجهة قمي كان التكليف موقفا على عيان
 المكلف ومن يقول الصلوات ادفع عنه تكليف اليمان والمالب
 انما اسكبوا وهذا السؤال وعنوانواكم اي اذ كان موسى على كمال رحمة
 في المنوع لم ينل هذا المراد وقال لمن راني مكلف بما اوردتكم درجته
 واذ كان معصومهم في مثل هذه السوالات ذبح التكليف عن تقسيم
 وايضا مومنا السؤال عليه طهر عنانهم ومقطعه استرسا لهم
 فاحذنبهم الصاعقة عقوبه لهم وهي بارزات من العاود وان هذه
 المحالات لسوالات العناد التي صدرت عن جماعة من الكافرين والمنافقين

القداه

التفسير

الاسرار

في نفاق النبي صلى الله عليه وآله مثل طريل لن نؤمن لك حتى نخرج
 لنا من الارض شيوعا وهذا طلب المحجور وذلك طلب دفعه
 المصعب فلا هذا سيد محمد وذاك سيد مومنين عليهما السلام فاولئك
 اخذهم صاعقه الناد وهو لا يحدتهم صاعقه السيف وكذلك
 ما صدر عن المناهين من اعتراضات على حركات النبي صلى الله عليه وآله
 من حررتهم عليه ففقدوا زينة ومن صلح بدعوتهم اليه بسياكفون
 عنه ومن قسمه عن يمينه فلا يرضون بهما واحدا فلهذا دعوا نزلوا عليه
 ومن حكم مفروغ كان حكمه مستوفون فيه ومن حكم مسارا كان
 حكمه به مفقود عنده وبالحكمه كل ما وجدوا في انفسهم مما ضي حرجا
 واعراضا وسوا الا فهو ما يجب لن نؤمن لك ولن نصبر على طعام لحد
 ولن يدخلوا ابدا ثم اخطأ كل الخطا في اعتقادهم روي الله جهرا وما لم
 يعتقدوا كون الحمرية الرويه حائزا ولم يحطوا بهم مشافهه ومواجهه
 وجهه ومكان وصورة لم يسالوا ذلك وهو كقول بعضهم اجعل لنا
 الها كما لهم الهة محول اولئك انكم قوم بجهل وحواب هولاء فاحذتهم
 الباعقة وهم بخلدون ومثل هولاء القوم في هذه الامه المحجبه المشبهه
 والحشوه حيث اعتقدوا ذلك كما اعتقاد وقد اخذتهم صاعقه
 الحجه والتمتتهم ذليل العقل :
 واما اليوم الدين اختارهم ^{عليه} ^{موسى}
 لوسالوا موسى حقا يسال ربه باسمهم كلامه كما سمع موسى وذلك
 معقول ومقبول وكان السحره كانت واسطه موسى كانت ايضا واسطه
 لهم وان للذات الحاصله لموسى من اسرار المنامه كانت ايضا حاصله
 لهم وكان فيه سرف التكبير وكذلك طلب الاحي ودرجها النبوه ليس
 بعد ان يعطيه هو ورفع حتمه ذلك ويكون الرجفه الواقعه عليهم
 متخاوا واسخلاصهم كما قال موسى ان من لا امنك اسعاصك
 الحاصل عن لوف فاختارهم موسى من قومه واستخلصهم الله
 بالرحفه فصلحت اسماعيل اسماع كلام الله واستعدت طوبى لعلني

وذلك قوله ثم بعناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون اي نجوه الله بعث
 موسى بالحق فلا يقولوا لن نعبد الله كحقيقته حتى نرى الله جهة وسعتم من
 بعد موتكم فلا تقولوا كمن قال من يحيى العظام وهو ميت قوله جل
 وطللنا عليهم النجم . وطليل العام عليهم وارال المن والسلوى في السنة
 فدكابت من المعن التي اسداها الله تعالى لهم وقابلوا ذلك ايضا الكفر
 وما ظلمهم الله ولكن ظلموا انفسهم قال اهل التفسير هذا اما كان
 في الله اذ لم يسلوا امراسه في دخول بلاد الحبارين محترمين في ملك المراه
 ثم لما بدوا على ذلك اظلم الله من جزا الممن بالنعام وانزل عليهم المن والسلوى
 محسوسا لهم وكلمه لهم قال السدي عن الفصحاك قال لما ضرب عليهم المن
 والعاما مومع كلف لما بالطعام قارب الله عليهم المن والسلوى فقالوا
 هذا الطعام فكيف لنا بالشراب فامر موسى بضرب بعصاه الحجر فاهوت
 منه امتعا عشه عينا والوا ان الطل يطل الله عليهم النجم والوا فان
 اللباس فما رقت ثوب من ثيابهم وكانت ثيابهم طول مع طول الصبيان
 وقال الكلبي اول عليهم بالليل عود من البار من السما سير ومعهم شملوا
 مكان القمري وكان لا شمع ما هم واسلى ونحوه قال معاوية مراد وقال
 وكان المشب بطول مع الصبي كطلال ولربكن لهم في التيه كن سترهم
 فسكوا ذلك الامم يظنوا الله عليهم عامه مضايقه وليس عامه
 المطر والرق واطيب واوراد منه فكان اكل السدي والحسن وروى
 هذا المعنى عن ابن عباس ومجاهد انه لم يكن من حيا به بل عملها برود واطيب
 منها والمعنى سترها عن الحسن النعام والطل منها والستر وقال
 الرحاج يعني محذواكم النعام طلكم من حر حتم الى الارض المقدمه
 هرتم في التيه وهل كان النعام يحلى الخرا البار لسنتضوا بالقمري في
 الليل ولما المن والسلوى قال ما من ماله المن شيه كان في سطر عليهم
 في محله من ليل طلوع الفجر الى طلوع الشمس كقيد السبع فاخذ احدهم
 فتد ما كفيه ذلك الوهم فان بعدى واصلكم من ذلك فسد عندك

النجم

التفسير

المعاني

التفسير

قال ما نرى حتى اذ كان يوم الجمعة لحدوا بالانكفهر ليوم الجمعة والست
 ايامهم اعمالهم مشا في السبت من عمل اهل الدنيا ويحوي قال الكلبي
 وقال معايل كان نزل عليهم المن في الليل على اسماءهم امض كالشبح
 حيا كالشاهد وهو الترحيب لكل انسان منهم كل ليلة صاع وكوهنهم
 روى عن ابن عباس انه من سقط على امحانهم ما كلة الناس قال الفحاح
 هو الركن قال مجاهد هو شئ كالمنع حيا كالشاهد يدفع على اسماءهم
 قال الكلبي وكان كالعسل الخامس حلاق نفع على اسماءهم بالاسم
 يصحون وهو ما فيهم وقال عكرمة هو يتنازله الله مثل الرب العطوط
 والحوال كلها مقاربه وقال الحسن والربيع هو شئ حلوا نزله الله من
 السماء من جوده بالما وروى عن المسدي انه كالنخيل نفع على اسماءهم
 وفي بعض الفلاسير انه كالحدس او الارز تخبر منه قال الكلبي
 بعض الروايات انهم كانوا يحرونه مثل القصره ما يكونه فيكون طيبه
 مثل الشهد الممجون السمن قالوا ما هو من سلبا هذه المن بحلاده فادع
 لنا ربك بطعننا اللجج فانزلك الله عليهم طيرا كالسمان وامران لا
 يرضوا الغد قال وهب المن هو الخمر الرقاق مثل الحواري والسلوك
 طير باقى في الرخ من لسنه الى لسنه قال الزجاج المن هو ما من الله
 به على عباده من شئ عرب ولا نصيب وقد قال النبي صلى الله عليه واله
 الكلمة من المن وما لو ما سفا العين اي ما من الله به عليهم وانما قال ابو
 اسحق الزجاج ما قال انك المن كلمة عربية ولا يجوز تفسيرها بالتمتع
 المتسرون الا بهذا الماويل وكان من حقه ان يفسر السلوك
 بما هو في اللغة من السلوة ولم لا يجوز ان يكون المن عربيا من صنوع ذلك
 النوع من الحلاقه او يكون مما من الله عليهم بذلك العشر وقد ايقن انه
 نفع مخصوص من الطعام واما السلوك فقال ابن عباس والاكرون
 اهل السماء والله قال معايل وانا لعليه هو طير جرمه ثلثه سحابة
 ويطرب السحابة في عرض جبل ودر طوك درج في السماء بعضه على بعض

المعاني

التفسير

والى معالي ويكون هذا اللطيف في طريق مصر قال العجاك هو طهر
 وقال بعضهم حضرة قال هو طهر يكون بالهند أكبر من العصفور
 قال وقال طاهر كان كحشرها عليهم روح الحبوب وقال المودج
 الساوي هو الغسل وقد ذكر أبو عيسى هذا القول وقال هو لغة
 كانه وانكر ابو اسحق هذا القول وهو خلاف ما عليه اهل التفسير
 قوله كلوا اي وقلنا لهم كلوا واخنا لهم الاكل من طبيبات ما رزوناكم
 والطبيبات المنهيات اللذبة ومن الحلالات المطاوعة واصل الطيب
 الطمان والطيب الطاهر ومن الحلال طيب الاله طاهر لم يندس بكنة
 حراما وقيل كانه من الوجوه النورية ولا يحدود اللعد نظره قوله
 كلوا من طبيبات ما رزوناكم ولا تطغوا فيه وقوله تعالى وما علمنا
 ابي القصوم بالاصية ولا نحن بصوا حظ انفسهم باستحقاقهم ^{عذابي}
 ولكن كانوا انفسهم وظلموا انفسهم ذلك ثم ان كان الخطاب راجعا
 الى اصحاب النبي هم قد طغوا انفسهم ثم اوامرهم عليه السلام
 فكبرهم في النبي وان كان الخطاب راجعا الى معاصري النبي ^{عليه السلام}
 هم طغوا انفسهم ايضا تغبرهم معتدوا بالتوراة وتركوا الامان به
 وبكذبهم القرآن وقال بعض اهل المعاني بعناه وما ضلنا بكفرهم ولكن
 عاد الضرب اليهم بالنبي والدين والعتاب في الاخرة. وقال السدي
 ان الله تعالى لما اب على الدنيا والاولاد ومنك حتى ترى الله حمزة
 وعلى عمه العجل لم يوسلن مذنبهم الى بيت المقدس والحواشي
 ارض من المقدس وفي جماعة من العاقبة مساروا حتى اذا دنوا
 من مكانا كصواعق الاله فقا وقالوا ان يدخلها ايلاما ايلما فيها
 قاذبات وريه فانا نلا انا هاهنا ظيرون غضب موسى وعا
 عليهم وذلك قوله قارون يسناو من القوم الفاسقين قال الله
 فاقها محترمه عليهم ما رعب سنه تيهون في الارض فلما ضرب
 عليهم السه بهم موسى على عايبه عليهم وجاه القوم الذين تطعوا به

المعاني

عليه السلام

التفسير

فقالوا كيف صنعتها واما قد نسيلا المسه مع المحرمين فلا طرا لما
 به واطعام لما نطعمه وطلل امه لم الغمام وانزل عليهم المن والساوي
 كرامه لهم للفرح القاسمين وقال محمد بن يعقوب لما انزل الله عليه العمل
 ورفع السف عنهم لم يروى ان سارهم الى الارض المقدسه ووعدهم
 على عدوهم سارهم موصى عليه السلام من مصر الى ارضها وبنها من
 وهي ارض لتيه من مصر والسام لس فيها كن وانما ورايت واما
 واطعامه واما ورايت ارضه من طلم الغمام واطعام المن والساوي
 وشراهم من الحجر الذي اجبت منه ابتداء شئ عينا وفي بعض النسخ
 ان لتيه كان سب دعاهم من بعد وحين كان في لاسر لولاه والصحيح هو
 الاول قال ابن وقاصم انه تعالى عذاب التيا ان لتيه في بني
 اسرايل كما حرة الواضحه في هذه الامه من امناعهم دخول بيت المقدس
 مقدس النبوه من باب حطه وقد عمل لهم وادخلوا الباب بجبايلهم عبر
 مطعون وقد سمعت في الاخبار على باب حطه واملدنه المعلم على
 ناهيا فجماعه فلا الا ان ندخلها ابدا وجماعه دخلوا المت لا من
 نابه وجماعه هدموا الباب وقفلوا باب الابواب فانسلت عليهم الطرقت
 وما هو ان سبيل الله وكثيروا في دن الله حتى اطلمت عليهم حجج الله
 وفقدت لبيهم رهنه ومناته وولد كان لتيه لتي اسرايل اربع
 سنه وكان لتيه في هذه الامه قد زاد على اربع ما به سنه كان الحرم
 هاهنا اعظم ومن هدم الابواب اطلمت عليه الاسباب ولكن ذر
 ظلمهم الله بنهم السريجه ظاهر الحق عاشوا فيها من عليهم بالبن
 والساوي اعنى المن بل والماويل وهو لم من الحرف العجا اشي عن
 عينا قد علم كل اساس مبشرهم وذلك نعمه من الله تعالى استخفافها
 الامكن جماعه من اهل الحق محتضن بالتيه لمواصتهم مثلين سلام
 كما كانت لحوال بني اسرايل وان المحرمين ما استوحوا ان يرك عليهم
 المن والساوي وان طلم الغمام وان سقيهم موصى من الحجر الكرمين

كانوا

كانوا فانهم من مستلين بلاهم وكان المجرمون منتمت عبي بكر امتم مشتمين
 بنعمتهم حتى يفضي الكتاب لجله وبعثوا بكل فريق عن ورق وصل وامتازوا
 اليوم ابها المجرمون وصل للذئب نعم الله عليهم ادخلوا الباب
 فاذا دخلتموه فانكم غالبون . . . قوله حل وعمر واذا قلنا
 ادخلوا هذه القرية . . . ومن نعم الله تعالى عليهم ان امرهم يدخل
 بيت المقدس وارض فلسطين والسام والسعم بها والتمتع بنعيمها وغلا
 حث ساو ادو عليهم النصر على عدوهم من المعالقة فثنا كقول كريم
 وبك الذي علموا منهم فولا غيرا لني بيل لهم كغزا للنجمه واعراضا
 عن الامر والموعظه قال ابن عباس هذه القرية ارخاوه فنه الجار
 من المعالقة ورأسهم عرج بن عتيق وصله بلقا وقال ابن زيد هجر اكا
 قرب بيت المقدس وقال ابن عباس كان ابي عبد الله من بيت المقدس
 وقال مجاهد هي بيت المقدس وهو قول فان والسدي والربيع
 ورواية عطاء عن ابن عباس وقال المعالان هي ليبيا وقال ابن كيسان
 هي الشام وقال الضحاك هي فلسطين وهي الملح التي فيها
 هذه القرية فانه ذكربلا فلسطين وتدمر في اطراف الشام والقرية
 سميت قريه لاحتجاج الناس فيها . وقال المفسرون على خروجهم من
 القية بلغوا ارخا فقل لهم ادخلوها فليل وكلوا منها حتى سئم وغلا
 اموتوا عليهم قال الكلبي ومجاهد ومقان وغلا واسعا بلاحسا ب
 والرعد في اللغة الواسع الكبير اطني اللانيد وقوله منقاي من
 القرية ويعني من عارها وطعامها وقوله وادخلوا الباب سجدا
 قال ابن عباس يعني ايام من ليل للقرية وكان لها سبعه ابواب سجدا
 محنن متواضعين وقال بعضهم هو باب من ابواب الاله الصين
 وقال اخرون انه باب حطه وهو الباب للامر من بيت المقدس اليوم
 وروي هذا عن مجاهد والضحاك والسدي وابن عباس وقال فان
 كما حدث انه باب من ابواب بيت المقدس وقوله سجدا اي ركعا

النظر

التقسيم

القصة

وهو سبك الإحسان قاله ابن عباس فقال مجاهد طوطى لم يلم الناس بحفظها ورواه
 حتى يكونوا كالركع فلم يركعوا ودخلوا متوجهين على أسيانهم وقالوا
 فدخلوا بنصفين على أوراكم خلافا لمرأته وقال الحسن بن عمرو بالسجود
 على حياهم محرفوا وجوههم ولم يسجدوا قال ابن عباس مع رواه سعيد بن
 حسر كان ما صفت المرء بالخطية فيه ركعا وقال في رواه النجاشي لم يحسن
 وقال غيره متعجروا وسهم خاضعين قال وهو كان ذلك سجود
 سكر على وجه الهرة لهم وقال ابن عباس لما فعلت بنو إسرائيل من أرض
 الله وهم يحالوا كما هو الخطيئة فحرب الله أن يستسلم منهم
 أن يخطوا لهم إذا أسهم إلى باب الهرة أن كما في سجودها وقولوا خطية لكي
 يحط عنكم خطاياكم وسنريد المحسنين حسنا إلى إحسانهم وهم الذين لم
 يحطوا بذلك الخطية فلما انتهى إلى باب الهرة قال المحسنون ما قبل لهم
 وفعالوا المرء به وأما المحرمون فاسم عروا تلك الكلمة التي أروا بها
 وحالها في القيل والفعال نحو قال معاني اسم أصواتها خطية ما نأبهم
 عليهم سوى خطي الأرض فينا كما روى فإراد الله أن يعجزها لم يقل لهم
 أدخلوا هذه القرية واسجدوا وقولوا خطية والخطية فعله من الخط
 وهو وضع اليد من أعلى إلى أسفل وهو كالرسم من لدن حوزان يكون اسمها
 ومنه راد وهو رفع على الحكاية في قولك عبدك والاحسن ورويت بالهمزة
 والى عبيد وقال أبو إسحق الزجاج بعد ذلك قولوا مسكنا خطية أو
 سجودا هذا الله خطية لدومها قال ابن جرير وهذا سببه بقوله
 قالوا معذرة ليربكم وقال الفراء نحوى الكلام واجتماع القراء على وضعها
 دليل على اسم امرؤ وهذه اللفظة هي بنو القوم التي لم يروها العسما
 نصها حانز وتقدرون ومولوا قولوا خطايا الذينكم أو مولوا خطايا عباد وما
 خطية ونحو قال الزجاج قال ابن عباس في رواه سعيد بن حسر خطية
 أي بعض فقال هي الخطية في كلامهم الاستعفاء قال ما أن أي خطية
 عباد وما ونحو قال الحسن بن زيد وقال مع انها كلمة التوبة أو هو

التفسير

اللفظ

التحوي

التفسير

لاشبه بالمعنى وقال عكرمة عن ابن عباس قولوا حطه اى كلمة تحط
 بها عنكم خطاياكم وهى لا اله الا الله ووجهه بعذر لعمر العفو
 الستر والمعطية وهو من جواب الامر والمعنى ان يقولوا ما امرتم به
 قول اهل المدينة يامضومه واهل السامها مضومه ما هنا وفي المعنى
 وقول الماتون بالنون ما هنا وفي الاعراف واجمع الصواع على اطوار الرا
 عند اللام المعيارى عن ابن عمر فالوجه ان هذه الرواية لم تصح عنه لان الوا
 حرف مكسر ولا مدع للزائد في الناحى للحال له ولو ادعت الرافى اللام
 لذهب الكسرة من الراء وذلك لا يحوز فاما ادعاء اللام فى الراء انه يحوز
 وخطا ما لم جمع خطبه ووجه الدنب على عهد وسنهدا المحسنين كل الذين لم
 يكونوا من قبل تلك الخطبة احسانا وتواجا للعاجل والراجل وحوار
 بالريان المصعيف فذلك الذى طموا موافق الفيل لم يعنى صعدوا اليك
 الكلمة اليها موافقا وبالاولى حطه حنطه فانه ابن عباس ومجاهد
 وسعيد بن جردح الفواجى المقول والفعل يصعرو اللفظ ودخلوا راحض
 على امتانهم فى لغة النبط مطاسم فاما حطه حمر اقاله الكلبى
 والسدى وهو حنطه مشعوبه فمناشع سودا وكان حنطهم ذات
 شعر كالزوان حنطسا وقوله فابرانا على المنوع طموا اى انفسهم
 مديبا المراد به من القول والفعل استهرا وحز لمن السماء فانه
 ابن عباس وما ان ذلك ان الله ارسل عليهم طامة وطلعتونا لملك
 منهم فى ساعة واحدة سبعون لقا عقبه لم على سقمهم وطمعهم
 قال للفحاك وقال ابو العالبيه الرخر العضب وروى عن ابن عباس قال
 احدهم موتا فجاءت ميات منهم فى ساعة واحدة ابعجه معشرون
 الفاق قال ان نبي اهلكهم جميعا واهل اهلكهم وحقى امامهم واسفل
 العلم والعمان الى الامتادون المشوح والخر هو العذاب المعلق السنة
 واصل الجزما مع الحركات وقال ابو سعيد لخر هو العذاب المسد
 للمعاس وفيه لفساد الرخرها صا البرا والرا وقوله من اسما

النحو
 القراء

التفسير

اللفظ

اي من حمتها وقل عظامه ما علام وقيل انه قضي ذلك عليهم من السما
 قال اهل العلم باخبار الاميا والاوليا عليهم السلام العجب من هؤلاء المقربين
 كيف لم يتدبروا ان يكليف القوم بلفظ مجرد وهو قول حظه او تكليفهم
 محر كغير متعذر وهو دخول الباب سبحانه ليس مكليف سابق لتعير على
 العاقل اسلاه فكيف استحوذوا ذلك قول موسى عليه السلام بمثل هذا
 الامور الهين للوجود السهل المنال ومن لم يقبل قول المكلف في اسهل
 الامور كيف يقبل قوله في اسقى الاحوال على الايدان والصدور واداك
 المكلف بقول مجرد وهو حظه دعا واستغفارا وهم قد عبروا الحنطة
 استها وطعنا فزودك على انهم قبل ذلك لم يستغفروا السقط نكلمة
 الاستغفار والافروا بنوع الكليم كل المقرب والقوم من اسرائيل قد
 اكرموا كون السوف فديم والملوك باليا للنبوة معهم وانهم باطلالك العام
 عليهم وخصيص المن والسلوى بهم فكيف صاروا اعدا لما من السهل
 لمن هو اسهل الامور وخصله هو اسهل اخصاله نعم ربما فرقوا بين
 تكليف الصلوة كسلا واحتمال تكليف الركوع كحلا واحتمال تكليف الصوم
 شين واحتمال تكليف الجهاد حينا وسلا اما العقاب فكيف قول هو
 كلمة مجردة استعند على اللسان بطقه ولا تسوع على العقل والحسن قوله
 والتعرض لعذاب الله تعالى بذلك على احد هم الرحمن السما ونسجوت
 الى المصق فمما شوعنه الطبع ولا تقاد له السمع مما حمله لفظه
 عنده فان كانوا مكلفين بصحة اللفظ فمن ارادوا يعرفون العربية وان كانوا
 مكلفين بمعناه فالعنى هو الاستغفار وحط الذنوب من الذي تسعنى
 عن الله على حال وكذلك جواب الباب سبحانه ان كان محمدا الغنيم او
 لخص ما عدل الله تعالى فلعمرى كان معدر عليهم بكليفه كما عدر على العين
 الا انه كان المفسر في قول هو مجرد الامكان من غير ان يكون فيه توجه الى احد
 ذلك اسهل من قول حظه لا وحق له ان يهيم ما احذوا العلم من سبيل
 ولا تواميت لتقنين ما به انه لما مات مروون عليه السلام فلا المرحمة

وانما
 الال
 نال
 نال
 نال

وكان لها من كرمها كالماء والمرجان اسمها شير و شير وكان ^{النص} قال
 علي هرون عليه السلام ان كان سر دكاه حبه موسى عليه السلام في الرسالة
 واشركه في امرى و اخى هرون هو اصبغ في لسانا فارسله معي رجا صديقا
 وما استخلف علي ففته احدا بعد عسسه لا المتقات الامهون وكان الورد
 مشتمرا كاد الرسالة تسترته والمجن عليه فابا ولا يرجع عنه فتهقري الي
 عروه ارادوا به عليه السلام ان ينصب مستورا عامو مامه عليهم وباهم اليه
 وفتروا عليه من الراد بنته ورسول النبي ولد دخل ذلك الباب المعين مطيحا
 ساء معا والباب رجل من رجال نصاب حطه لان من حطه خط عنه اوزلو
 الذوب طله حله فعلا ولقد يقولون فلما كان مرقوا وفضلا فلم يروا
 ولم يدخلوا الباب متحيا مطيعين لامرهم ويدرؤوا القول بعني النص الوارد
 عليه بعسفا وطلب بالمراسه وكان ذلك حطما منهم على صاحب الحور
 خروجا عن امر صاحب الامور استنوحوا بذلك الرحمن السما كما فوا
 بعسوف ولكن بظن حاله على الحال ووارث المعال بالمثل في هذا
 وذلك علم الرجال في قوله جازع واذا استسقى مويبه لقومه قلنا
 اضرب عصاك الحجر ومن ثم استغالي الي بعدد ما عليهم امتسقا مويبه
 عليه السلام لقومه كما استطعم لهم فكون النعمه ما تمتا بطعام والشراب
 ولم تعد هذه النعمه في عددا النعم اللب من بطلل العمام وانزال المن
 والسلوى بل اردت هذه النعمه بالذكو وجعلها به اخري ان النعم اللب كانت
 مسوبه الي محض قلبه الله تعالى من غير سبب من الشرف فيها وهن
 مسوبه الي قدره للمسنين وجهاد قال قلنا لضرب عصاك الحجر لان
 هذه النعمه كانت مرتبه على سوال موسى عليه السلام وبك النعم ما كانت مرتبه
 على سوال سايل بل كانت محض فضل الله محمد صفة الله فاعرد ما في
 واحرد هذه في ابيه فكون السكر وهو على النعمين وكون النعمه عليه السلام
 منه لهدى المتقين . قال اهل التفسير الاستسقا طلب السقا وذلك
 ان اسرار الماء في لسانه واحردهم العطس والواو امه من ابا

حكاه

النظم

النظم

القصة
والتفسير

الما قال الله تعالى ان يسقهم فاحملوا لئلا يضرب اعصابكم كالجور وكان
عصاه من اسن الجند طوله عشر اذرع على طوله موصولا مسنن كان
ادم عليها السلام حملها مع نفسه من اكنة فولد بها الاوصياء اولاده حتى قيل
لا شجيب فاعطاها موسى وابا الحجر فقال وهب الحجر كان موسى عليه السلام
هدر لم كل حجر هو اقرب اليه من غرض الحمار من محرمنه لكل سبط عين
سبيك حدودك المربط التي امرت عليهم عنه وقيل كانوا اذا استعنوا
عن الماء واراوا للرحل غارت ليعيونهم والواكف لو اهننا الى ارض ليس
فما يحان فجل مومع مع نفسه حجرا حيا ولولا الماء وضربه بعضاه
وقال ابن عباس في روايه ابي جليل كان ذلك حجرا بعينه امنه الله تعالى بذلك
وكان حجرا حيا من تمام مثل اسن الرجل وكان يضعه في محلاه فاذا احتاجوا
الى الماء لرجبه وضربه بعضاه وقل كان حجرا من ارجام وقال سمد بن
انه الحجر الذي ذهب ثياب موسى عليه السلام لما رماه قومه وعانوا بالادب فلما
وقف الحجر لاه خربل عليه السلام وقال ان الله تعالى يبارك ان يحل هذا
الحجر فان فيه قدرة ولاك فيه معجز فحمله موسى عليه السلام ووضعته في محلاه
وكان اذا احتاج الى الماء به بالعباد وكان معه كل يوم ستاه الف قال
السدي كان الحجر ذلعا في ذراع قال والدليل على انه حجر مخصوص
الالف واللام فيه بالتحريف وقل اذا كان له وجه منها فلك ان يكلم
به بالالف واللام واسقاطهما فالعجرت منه بقدره فاضرب فانه محرمنه
والاعباد المنساق والاعباد صق منه لانه يكون ابياس ثم العباد
ومنهم من قال الاعباد المحرمن الاعباد ومنهم من قال الاعباد خروج
من اللين والاعباد خروج من الصلب وقال عبد العبد من حبي
كان يضرب موصفتي عشره ضربه وكان يظهر على موضع كل ضربه
مثل ثوب المراه ثم يعرق وهو الاعباد ثم يحرق بالاعباد المطرون وقيل
كان حجرا مربعا فاذا ضربه بالعباد من كل جانب ليه لهن ومعنى
قوله العجرت ساك وقوله اذنتك عشره عننا العشر غدا المون

بسم الله

اللف
والقصة

اللف
والقصة

والعشر عدد المنكر فالاحاوتك لعشره قلت لهدني عشر
 العرب من بكر المشرك ومنهم من سكنها واكثرها سرا سكنوا
 على التثنية وروا ابو جعفر بكسر المشرك وقرا في المشرك لفتح المشرك
 وانتصاب العشر فيها محالها مع ايت اسما واحدا ومنها الهجرات
 والنفوس وعنا منصوب على التفسير وقال الزجاج على التمهيد قد
 علم كل اناس مشركهم اى موضع شررتهم وهرم النبي يشربون منه
 كلواك وقلنا لم كلوا من المن والسلوى واسد بوا من الهما المنعج
 هذا كل من ررق اليه ولا يحثوا في الارض لاسما لغوا في الانسان والعش
 اسد الفساد هيل لا يحثوا في معنى لا يحثوا انقال عتال الرجل يحث في
 معنفاث بعث قال ابن عباس وابوالعالمه معناه لا تشعوا في
 الارض مفسد قال ابن ابي عمير لا يطغوا وقل لا تعصوا في الارض وقال
 المفضل معناه لا تعسوا ولبس في الكلام العسوا مفسدين لكن
 حسن ذلك باختلاف اللطيف ومن معناه اذا افسدم فلا سالغوا
 في الفساد والصحيح الكبر للماكد كما قال لان عادل البيت والومب
 قالت بنو اسرائيل لموسى حين حازوا الحرامى عده ملغ الارض الملقه
 وليس لها مركب ولا راد ولا طعام ولا مرب قاذع الله بطعنا وسقيا
 وحلنا وكسونا ووظلنا من الحر فاوحى الله تعالى الى موسى ان قد امرت السما
 ان مطر عليهم المن وامرت الراح ان تاتيهم بالسلوى وامرت الحجر ان
 يحجر لهم بالما اذا لم يوعنه وامرت النعام ان يظلمهم ويسير معهم
 اذا ساروا ويركدهم من فوقهم اذا قاموا وهكذا امكن عن محمد
 قال اهل العلم بايات الله ان عصى موسى عليه السلام ايات كلفات
 كان يضرب بها الصرقتهم منها انا عشر طرفا بيضا وكان يضرب
 بها الحجر سبع حرمته اثناعشر عينا الطريق الناس في الحرارة
 طاهرة والعين البضاخه من الحرات اخرى طاهر والعباد اجده
 والضره ولله واللات مختلف في الحر قد سلك كل سبط طر نفهم

القراءه

اللفه والتفسير

القصة

الاسرار

ومن الجعرة عرف كل الناس مشربهم ومساكنهم في الحر انا عشر ومثابهم
من الجعرة انا عشر وزانها في هذه الائمة الفاصدة والاعمال الحان ما مور
كلا مطاقتا احدها فان كلمة الاله الا الله كالحر ولسان النبوة
كالصا والمساكن حروف الكلمة انا عشر وكل حرف طريق لفريق وكلمة
محمد رسول الله كالحجر وبد النبي كالصا والمساكن حروف الكلمة انا عشر
وكل حرف مشرب لفريق والساني فان لسان النبي كالصا واليران المحب
كالحر وسانه ضربه وللمساكن فيه انا عشر المحكم والمبشابه المحم والمفضل
للعام وانما جبر المضاد والترفع المقتنع والمستأنف التبريد والاداي
وان بدل النبي كالصا وصدور الوصي كالحجر المحم الماني به من الحنة
والعون المنجمن منها انا عشر يعني رسول الله صلى الله عليه وسلم
واضيا الى المن وكنت مبيتا حور السرخ ادي ما المضاضب صدق عليه
صدري وقال اللهم اهد قلبه وبيت لسانه فاشكلت بعد ذلك قطره
في اصابع من ونحاج في الغضا الى النبي عشر نوعا من العلم ودرص ^{الاصابع}
علماني خطبه له منها اسسحة وفي المصطفى صلوات الله عليه واله
لديه وحلف في حيا حلفت الاما في امرها اذ لم تتركهم بلا غير طلاق واضح
والعلم كايام كاتب رجب متينا حاله وحرمه وفضايله ودر ايضه وسخه
منسوخه ورضه وعلمه وخطه وطاهه وعمره وامثاله
ومرسله ومحمدون ومحكمه ومنسأجه معسوا حله منسأنا
من من اخود مثاق علمه وموسع على العباد في جعله ومنسأنا
رضه معلوم في السنة نسخة بطحة البسنة احد موصف الكتاب
تركة وسوا جيبوده وراية مستقبله وسائر من جلا من كبروا بعد
علمه مساواة او مغيطه ملا عقربانه فتن مقبول في اناه ومربح
في اقصاء هذه انا عشر نوعا من علوم الكتاب والسنة بحسب انظر
الفاصل ما تها حتى يخلص مجلس الفاضل الحكيم النابغ حكيم زمانهم ولعمركم
واموالهم فكما استفي موسى لقرينه كذلك استفي المصطفى عليه السلام لائمة

وكما قلنا لموسى ان ضرب بعضاك الحجد كذلك للمصطفى وقولنا قناه
ليقره على الناس وذاك ضرب باللسان وقتل بلخ ما انزل اليك من ربك
وهذا ضرب بالبيان وهو بعين شخص بل اشارة وكما عن اخصا سلا
باب حطه فدخل بعض وامنع بعضا فتعاكس بذلك لقوله وغير الفعل
كذلك الامة ولقد قال النبي صلى الله عليه واله وسلم سئل الائمة
فلا حرم حنط الامة بالقدح والنعل بالنعل حتى اذا دخلوا حوض كذا
قوله حل وعز واذ لم ياموسى ان نصبر على طعام واحد وكما ان
سحابة انعامه عليهم كذلك بان كثر فيهم منهم ليظهر حجة الله عليهم
وامتقابه منهم وما كان الله ليظلمهم ولكن الناس انفسهم نظلموا ولو
رصى لعبد ما اباه الله طاه الله ما يرضى به عنه ومن حق العبد الرضا
نفسا لله والسليم لامر الله حتى يصلح له مقام الجوده وكذلك من
حق الامتق الرضا حكم النبي والقتيل امره حتى يصلح له مقام الائمة ومن
احكم على الحاكم حتى يقول ان نصبر على طعام واحد فادع لنا وان نؤمن لك
حتى ترى الله حرم قول مدخلها لئلا ما اذ موافق ما قاله سلم الامر صاحب
الامر ولم يرض بحكم الحاكم فكان حكمه حكمه من لم يقل بنوته اصلا
قال اهل العسيرة ابراهيم سيموا الميز والسلي قال الحسن كانوا اهل كراب
ووصل فرعوا الي عكرهم عكر السيو واستانق طاهمهم الى عورت عا جابهم
وقال فلان ذكنا القوم عدستلم كان عصره فقالوا لانا موسى ادع لنا ربك والطعام
اسم جامع لكل ما يؤكل واما قال على طعام واحد كان طعامهم الميز والسلي
اسم كما يطا كلون الميز بالسلي قال ابن زيد كانوا هموز الميز بالسلي و
بعض اهل المعاني لما كان عدوهم في كل يوم استعبر قتل هو طعام
واحد وقوله فادع لنا ربك اى لئلا لا اهلنا ربك فخرج لنا معاه وطل المخرج
لنا وهو حرم لاه حواب لاهم وحموز ان يكون قوله نخرج دعا كما في طاهم
قل العبايى بمسوا الاديان ووله مما يبى الارض من ثقلها وذلها وللعاد
والعنا صروفان فقولها القوم الحنطه على قول ابن عباس رواه عطا
وعكة

النظم

التفسير

المعاني

النحو

التفسير

واللفظ

وهو مولد قنانه والسدي والضحك والخبز والمعد ولحدوث الفرافنة
قال القوم عند العرب الخبز والمنطحة فقال عجمه وعطارد بن زيد
القوم الخبز وقال ابن عباس في رواية هو الخنطة والحمر وفي قرأة
عبد الله وثومها وهو الثوم بالثاء قال الفراء وكانه اشبه المخبز بالصبوب
بل عليه ما قبله وما بعد من بقاها وقتا بها وعند سواد بصرها بالذات
فانضجوا الثوم والعرب سلك الماء القاسم مثل قولهم حدث وحذف وهو
قول النبي ومعايل والسمع والحساب الكساي والصرو قال العسوي هو
الخبز من كلها ونحوه قال الجاح ومنه قول نخرج محذوف من الكلام
وهذا هو محض ما شيا منه قوله وما اني اسكت له اسما من جنسها
لست اذني وفي مصنفنا عن النعمان في النعم وخير قال الفراء
اذني اهل مولدنا اهل الحضر والري ومنه قوله من طالع النعم هو النعم
انه اللطالمة لما كان دمه وقال الجاح اذني فعل من لفظه المعنى
استبدلت النعم واقتب صا ولا واسل به ما حذا سلككم في حذانه كره
احسن اللفظ الجليل الذي حكم اسمه ومحمد بن كونا في من النعم في قوله
اي الذي هو اقرب في لفظه فاعل اطلاقه الطعم والذات بالنعم هو خير اي افضل
واسرف ويجوز ان يكون الخبز والشر من لفظه لانه لم ولحانهم
كالفسهم والمعنى ان يكون الافضل وتشدت لادني والارضي لم يملوا مصر
فان لكم ما سألتم دعوا زاسم الاهاك قالوا مصر من لفظ معار وقد قل اباد
متا لفتى ولولاد مصر منها لفظ مصر علم بصرفه كماله لا حلا
مصر ومثله لانه ما لسدي ومجاهد معار وان نبت وعكره عن
لوعها بن وقال الصمك والسمع ولولاد الله والخبز من مصر وعون وهو
قول الكلبي قال اهبطو مصر الذي خرجتم منها فارحوا اليها ودليله قوله
كذلك واوريناها بنى اسرائيل وتدل عليه قراه الحسن وطلحة بن مصرف
مصر بغير تنوين جعلها معرفة وكذلك هو في مصنف عبد الله واي بغير الياء
وعامة القرائن اورن بالتنوين فمقال هو مصر من الامصار والامر ظاهر ومقال

انه مصرف عن تاما صرفه لثقلته وقله حروفه مثل مند
 وقال ابو اسحق صرف انه مكره مني منك وقال الكسائي الفصحى من
 العرب لا يكون ما حرد لا محرد ولا حرد ما سا وقوله اصطلحوا حوز
 ان يكون من كلام موسى لهم وحوز ان يكون قول الله لهم المقدس
 فدعا موسى فاصطنعه وادخله امصطوا مصر فان النبي سلموا لا يكون
 الا في امصطك وصوت عليهم الذلة والمسكنه اي الرعب والارهاب
 عنهم هال الشئ المأمضه لانهم والذلة الذل عرف من ذلوك من الذل وهو
 ضد الصغوبه ورجل ذليل من ذل واصطوا الانقاد عن هوان المسكنه
 مفعله من لسكون وسمي القبر مسكينا لسكونه وقوله حركاته
 ومعطاه جماعه المفسرين قالوا ان هذا اخبر عن الذين كانوا في عهد
 موسى عليه السلام ومنهم من قال انه اخبر عن الذين هم في عهد النبي
 صلى الله عليه وسلم وحوز ان يكون الذل والمسكنه ارهين لهم ان كانوا
 وفي اي وقت كانوا وذاك ان ثابوا من طام في وجههم وفسد الوعا
 ذلك كفر وفسد قلبه ولا روى في ملك ذلك منهم والحرص على الملك
 وذلك اعلم الله هم اهمه سلوك الاميا ويفعلون ما يفعلون وهذا
 اثنا المعاصي في حق الانبا والاعقاب وهذا قول الكلبي والمنه مال
 ان لا يهاهي من اهل اللغة انه قال وضعت عليهم الذلة والمسكنه
 منسوق على محذوف في الكلام عليه وبعدين اصطلحوا مصر اصطلحوا
 معوا وفسدوا وضعت عليهم الذلة وهو واحد لى كره القاس
 بالالفعل فاداروا حسد في المبالا المقدسه ويعتدون فيهم
 حواياتا عن صلب حريت المقدس وحري عليهم السبي وسد خطا
 فتستعملوا في الارض ظلموا لهم ملك والاراسه حضرت عليهم الذلة
 لان نظام ملكه له فاجاعه بعد ضمهم ببعض المطالبه والتعاون
 على اعيانهم وحفظ الحرم ودفع الحرد وهم ادراك اولاد منهم
 دليل على منفع لكانهم اني لا اعلم وهذا فضل حسن لكنه بعيد من

الخو

اللعد

التفسير

المعان

سياحة الكلام ومنتها على المسكنه ايجارها حاله وحدث له بعد الجاه
 هم وراسعاف الناس منهم ومباروا الى الفقر والفاقة حتى عدوا
 مساكين صلبان كانوا ملوكا ثم لم يزل اليهود فيها صر من العتوا اديار
 احوالهم في ذلك عليهم سى بال ورايسيتا للفتن مرتين تفرقوا
 في البلاد صارتهم منهم الى الحجاز صرة فقامه على
 وحوى عليهم القتل والسبي والحل والعصا اهل حيدر ابا المظن الكه
 هم احوالهم عمر في زمانه والى الفاي والشم من هذا واهى مسكنه بالغ منها
 وصار منهم الموصى عن اولادهم بوق لاصل دسم حرم سوري حمله بالحقه
 هذا قوله في هسيرة صوته عليه النلة والمسكنه وقال الحسن
 وكان طالعها المساكين ضوب النلة والمسكنه عليهم اهل الحزم منهم
 بال عطاين المساكين ضوب الفقه هو الكتيبة وزى اليهوديه والمسكنه
 موزى الوصر قى الحزم منهم تزيابوى الفقير محققه ان صانع عليهم
 الحزم وهذا طالع على ان هذا لا يطره على المناخر من منهم لانهم من الاسلام
 لم يطلوا الحزم طم بوسر ابا الميلا قال الوصرى وهذا القطر اسببه
 والحقه قال بعضهم بالجملة ان ضوب القل عالم مسجد عليهم اقل ربه له
 الطاعة قد سلمت عنهم فمعتل خلاف ما رى منهم في اقل ربه
 العلب ووضع الحزم وكان عام في كفا واليهود ومن مع سباق الحزم
 ولم يقطع طام الكلام عرف ان قوله تعالى اصبوا مصر لظن انهم مسالم
 ليس على وجهه ايضا منهم وطاعتهم الى سالوا اسرائيل حياه مسرور ذلك
 قلات تبليغنا التي هو ادنى لثمنه وخير ط الحيا بالسواك على جهة التامع
 والمضمر وضوب الفقه والمسكنه علمه طما كان اذ ذلك السواك ولقولهم
 لى ضرب على طام واحد فواق بهوا مضطرب على ذلك السواك
 انقى المظن والتمه في احوالهم حتى كانوا اذلة في كل زمان محضون
 بالسر والسبي وضوب الحزم والحلا ويهاب الملك والنبوه منهم الى
 شملهم ولهم بلا بعض من له اهدر جمل في ط الكساء والفضرا

التفسير

المعاني

الف

وقال ابو عبيد والرحاج الاحملا وقال ابن عباس وسعيد بن جبر
 وقال ابو ذر اسحقا وطمعا للباصله وقال الرحاج نوت هذا الله
 اي احتملته وفي له ابو سمرتك على وانوذني والعضب اياها الامقام
 هم كما على نفس لصفه لها قصد عنها وقوله ذلك لثان الضرب
 اللعا المسكنه والعضب قال الكلبى غضب الله عليهم صلوات الله
 عليهم اجمعين محمد صلى الله عليه واله وقال ابو عمرو بن العاص
 على غضب رجعا الكعبه على اثنائه ورجعوا بعد الموت الى الله
 وهو عليهم غضبان قوله ذلك انهم كانوا كفروا بايات الله قال ابن عباس
 بروايه عطا يعقوب لولده وكما قال معاذ وقال ابن عباس ما مات الله في البريه
 من صفه النبي صلى الله عليه واله وانه اللحم والمخل بعد ما والولده
 بعد ولات الوصيه وصلوات الله عليهم اجمعين يعني ذكرا وحبي
 وشعاع علم السلام قال ابو صالح قال ابن عباس من الباع الاسواق
 وسير المسوقه والاسعيبين سيبا في يوم واحد وقامت سوقهم اخر التلا
 وروى مالك بن اساف عن صفيه عم النبي صلى الله عليه واله قالت
 لعدول عند هذا الحجر وهو حجر بيت المقدس طمايه نحو قامت سوقهم
 احمر الهادي وقوله يعبر حق من صفه القتل كما قيل قلا يعبر حق
 مصف بالعلم كقولهم بيا حكم بالحق اي كلك الذي هو حق كما قال ابو عمرو
 طمايه وهو لاول امتا طمايه ومعه على التاكيد قال ابن السكيت هو حرمه
 ودينها اتر طمايه سفك زاهم وقيل يكفون ماتت امه التي هي حرمه
 الاميا عليهم السلام وهو طمايه حرمات وهم كادون عقولهم ذلك
 انهم قال ذلك اعصوا وكانوا مسددين قال ابن عباس ما مع القتل
 بمنزلة المصدر اي ذلك الكفر والقتل بعصيانهم وذلك الثاني تاكيد لذلك
 الاول وقيل ذلك لغضب العاقوبه وضرب الذله والمسكنه بكفرهم تايات
 اليه وقيل الاميا هم الكذالك بما عصوا وكانوا يعتدون وهذا كما يقول
 القائل لمن يعاقبه على ذنوبه هذا بما عصيتني خالف امرى هذا بما تجرات

التفسير

لحر

المعاني

النحو

التفسير

على وتمتكت من حق تعبدت عليه دونه مكسالة قال ابن عباس في رواية
 عطا استوحوا الغضب من الله بكفرهم بما انزل الله على محمد صلى الله عليه وسلم
 وعلهم السنن وبعصيانهم وعللهم في السنن وقيل ذلك للحمد لابن النبي
 لحقهم حتى دلووا الاميا بعصيانهم وكفرهم بايات الله وكانوا يعدون
 بتجاوزهم وحدهم والاعتداد بالظلم ومحاورته الحيد ولو قيل
 ان الذين عاصروا النبي صلى الله عليه واله لم يعصوا الاميا ولم يعصوا النبي
 نصر على طعام واحد واكل اليهود صعدوا هذا العظام فكيف جالب
 التي منب المحمديين ان الذين عاصروا النبي صلى الله عليه واله كانوا ك
 لانهم وموالاهم وقصدتهم قبل النبي عليه السلام والمؤمنين لو وجدوا حصة
 ومحالا وكان حكمهم حكم اولئك للعاملين حقيقة قال الله الرهم المثل
 ولم يقتلوا لانهم عصوا بما فعلت اسلافهم وتولواهم وسبهم فتكروا على النبي
 صلى الله عليه واله والمصطفى بن اسرائيل بعد موسى كما سبوا به منته حين كثر فيهم
 اولاد السببا واختلفوا بعد عيسى عليه السلام بما تفرقت منه والقران في
 السنن المسهون من منها غير منزود وورد بافع بالهمز من هن فقال معناه
 المحذون من قولهم انما امي وناسي وهما معني واحد وانما محذون من
 المرفلة وحال احد ما انه اراد المرفل محذوفه طلبا للشفه اكثر الاستعمال
 والسائفة جعل اللفظ لكلمة من النبي وهي لرفعه في المكان والالكسار
 النبي غير من التطبيق والاسبا طرق الهدى ولحاوا بن الامار في هذا
 القول وقال معناه الساكنين ووضع خبر وشانه وقال سسوه
 النبي المحذون عن الله عز وجل قال الصالحون من عباد الله ان اصل
 الكبار والمعاصي والاعتراض على اسبابه تعالى المناطل المحذورات
 او الصبر في ذلك الكذب نالوا او الفيل اخوان من جملة ذلك المعصون
 عليهم في احكامهم بعد الامان بهم والاسلام لهم وكبره في الاحترام عليهم
 بالانكار على حركاتهم وانما هم على سبيل الامان من المصائب والالمسك
 بصلواتهم لانهم منكم حتى تزي امة حرة ولو جازها بالبلاد اموافيا ولو

المعاني

القرآن

اللغة

الاسرار

نصير على طعام واحد وكل ذلك اعتراضات على موسى عليه السلام
وكبرانهم نعم الله تعالى إذا حكمهم من ال فرعون وطفى لهم الصخر وابت عليهم
وقعان العجل ومن عليهم بالمن والسلوى فحلمهم سوا كلفنا الله تعالى
حتى أصوبهم إلى مثل الامبياء عبر حق والحصيان في لوامرهم والاعمد
على وليا الله وكذلك هذه الامته فالوان نؤمن بك حتى يجر لنا من
لا ارض نبوعها الهية وقالوا لولا انزل عليه كثرنا وجامعه ملك وقال الذين
لا يعلمون لولا انزلنا الله او انبينا اله كذا كمال الدين من قبلهم من انزلهم
استأهت فلو بهم فنطلب الايات والمعجزات كذا ايات ربهم وعصوا
رسله وحرم ذلك الى الكار على حركة في اواس و زواجر وصوصه ^{وشانه}
فلم يصدقوا حق المصدق ولو حكمهم على المحقق فلعقبهم بها قات في بلوهم
واجى هم الى الكار والرصايه والمدافعه على الهامه والحلقة وواجى هم بعد ذلك
للامال الوحي وقوله واستحللك دما ابنا انيا الله وديانهم بغير حق ذلك
بما عصى وكانوا يعتدون من قبل من والام في اخر الزمان ورضي نضا لهم
كان كثر اشراهم وسبب لهم اسباب ذلك اول الزمان وكان الحق
مصادر ومظالم يعرفها سلامه وكلامه كذلك الساطل مصدر ومظالم
بها ما ديبها وهاياته اعرف الحق تعرف الله واعرف الما بطل تعرف من امان
وسد اعز ان مال امن والسلوى ووزا به في الامه الاخيره الكتاب والسنة
والعلم الذي بطلتم لا اله الا الله والصون المحضت لهم محمد رسول الله
فلم يرضوا بما انعم الله عليهم من الكتاب والسنة والتوحيد والنبوة حتى قلوبا
لن نصير على طعام واحدنا متبدلوا الا في بالا على استروا امانات الله
مما طيبا وهما ان للفاسدة العالمه والاهوال لغوية الباطله اسم لها
نورهم المظلمة وعقولهم الواغية ومن خمسة انواع هو لها امسك المصو
الجنس في الاعتقادات والمنطقي الاشكال الخمسة في القياسات والطبيعي
الطبايع الجنس في الطبعمات والكلها اصل الجنس في الهيات وهي قلوبها
فتكونها وفواعد منا وديانها وكل جنس يصيل ومكس سببها

الى الكتاب والسنة والتوحيد والنبوة نسبة نبات الارض الى المن والسلوى
 وطل الغمام وهجير الينابيع وكان للؤمن ما كل معاً واحداً كذلك مصر على
 طعام واحد فكيفه القليل وكان للنافع ما كل سبعة معاً كذلك انصب
 على طعام واحد فريان زادله على المن والسلوى خمسة ما نسبه الارض
 فاكل سبعة معاً وستة اوزان المعقولات توت من ثياب واحد
 وهو العقل على عقل عقل عنده امن والمجوسات توت من خمسة
 اوزان السمع والبصر والذوق والشم والادوية من المعقول وخير
 والاوزان ستة الا في الكرم وحده ومن يهي الا في من الاعلى فقد حسر
 الاخرة والاصل يقوم لم يدخل من باب حظه ولم يقوله اقول الحظ
 حرموا الملاذ العقلية والبريات الروحانية والمسائر القدسية
 وضرت عليهم ما لذه والميسكه والسبه في دوران الطبيعة وقوم لم
 يرضوا بالمن كما زك من السواد وجمال الطاف الرانية الواضحة على اسفار
 السور في اسفار الحاي كما بالسورى لطائر في الحوا وهي اسرار القدسية
 الواقعة على صدور الدين ونوا العلم تحرموا من الامم احواعها وعافوها
 عيافه الممرور العسل فصل لم اهلوا مصر ان لكم ما سالت فلم يستوجبوا
 سوى اطلعت الحينيات للحشيش والجنثون للحشيشات والعلبات
 للطيبين والاطيبون للطيبات فوله جاز عز لدن لمنوا
 والذين هادوا والصلوى لما ذكاه تعالى الكفر من اهل الكتاب بعد
 بعد التعم عليهم واخبر بما حكم عليهم من عضة واللعنة وضرت عليهم من
 الذل والمسيكة لهم كندوا بايات الله ولاماته اسمايهم عليهم السلام
 وماوا المسيا بفرح وعصا رهم واعتدوا على رسوله ذكروا ان ذكر
 حال المؤمنين من الامه المقصود والمؤمنين منهم من النصارى في الدنيا
 والآخر من العمه والويلب قال اهل التفسير المن هادوا ارادهم
 اليهود وهادوا الجرا اذا بان باليهود يتورخ في ايقالها دون اليهود
 بمعنى قال بعضهم مواسم نسبة الى يهودا الكروا يعقوب صرب لكلمة

النظم

التفسير
واللغة

وبذلك لئلا يظن بالملك وسبب الواحد اليه فضل يهودي ونحوه
 وقال بعض اهل اللغة هومن عاد الرجل اذ ملك والامرؤ الهيب
 قد علمت سيلي ومارتقا اني من التامر لها ما يد . قال اللسان الهود
 التوه قال الله تعالى انا هدنا اليك ايها الملك فعلى هذا انما سمي
 يهود لسببهم عن عبادة النخل وقال ابن جرير سموا به بذلك لقول موسى
 انا هدنا اليك وحكي عن عمر بن الخطاب قال سموا بذلك لكونهم عبدوا
 الهويه وقد قالوا ذلك الهويه لما رت على موسى بحركات السموات والارض
 وعلى هذا اصله من الهيد وهو الحركة وقال ابن الاعرابي هذا الرجل
 من حبر الى شرو من شرا الخير سميت يهودا لكونهم اسقاهم في هذا هبهم
 وترد عليهم ارا ابيهم واما النضاري فهو جمع واحده نصران مثل عطشان
 وعطاشيه ونهتان ونذاهي وهذا اول الخليل وسويبه ثم نصران
 بمعوق مثل صندان وصاد وهو العطشان قال الزجاج وكوزان كوز
 النضاري نصرى مثل نصر مهران ومباري واما سميوا بالنضاري
 قره كان نزلها عليهم واهلها السلام ومثل هه ناصه ضيل عليه المامري
 ثم سب اصحابه اليه ضيل النضاري وهذا القول مقول
 عن ابن عباس وقيل ومقابل وقال النضاري سميوا نصراني لان الجوزان
 والواحين دل لهم من اصابوا الى الله قالوا نحن نصران الله واحدا وان المامري
 هذا القول وعلى هذا هو مستق من المصرو والنضرو واحدا من نصران
 ناصرو واحدا نصراني نصراني وموا والصابون من اهل المدينة
 ترك الهمز فتكون الصابون والصابون وهو الماهون بالهمز وهو الاصل
 من لم يتركه وحسن اجد ما انه جعله من صبا صبوا صبا اذا مال
 الى هند صبا ولبغ هند مثلهما نصبي والماني ان يجعله على ترك الهمز
 من صبا النضار للحميف والاضارها لكر من احدثت صبا صبا
 واصابعه ولقد وثقال صا ناب المعبر اذا طلع صبا صبوا صبا
 وصا للهل اذا خرج من حن الماين فهو صاين وهم الصابون وكان ت

اللفه

القراءه

اللفه

التفسير

ورسولنا محمد بن اسمعيل ورسولنا محمد بن اسمعيل ورسولنا محمد بن اسمعيل
 في القوم من هم والاسديهم طائفة من اهل الكتاب دناهم ديا حج
 اهل الكتاب وبه قال الشافعي رضي الله عنه وقد روي عن ابن
 عباس مثل ذلك قال هم صنف من النصارى انهم بلوا و هم الساكنون
 وقال قتادة ومجاهد وهو رواية طاوس عن ابن عباس انهم ليسوا من اهل
 الكتاب قال فان هم بعدون للملأكة وصالون للكعبة وقراون الزبور
 وحجوا الى مقابر اجدوا من كل دين ثوبا وقال مجاهد واحسن ان الى
 حججهم من اليهود والنصارى لانهم فقال ابن عباس في رواية طاوس
 انه لا يحل دناهم وسلكتهم وهو من هب ابي حنيفة قال الكلبي هم من
 اليهود والنصارى مخلوقون اوساط روسهم وكفون مدالكهم قال الكلبي
 هم قوم من نهم شسدي النصارى لانهم يحرمون ساجودهم ويحرمون
 اسم علي بن ابي طالب وهم كان يوس وقال عبد العزيز عبيد بن جراح
 وان قد ضوا ولا يعرف لهم دين وقولهم من امة الله احلقت المفسرون في
 الايمان المذكور اوله والايمان المذكور ثانيا على طريقتين احداهما ان الدين ائمتنا
 بالامية المصينة والدين هادوا يعني اليهود والنصارى والصليون الذين
 بعدون عنهم والملائكة من امن بهم بالله ورسوله واليوم الآخر
 وعمل صالحا ظم اجرهم عندهم وكان الايمان الاول اما ما بالرسول صلوات
 الله عليه واله والايمان الثاني اما ما كان على اولي الايمان المصنفين
 والساني على ايمان المصنفين وعمل صالحا اي حتى اتمامه بالعلم الصالح الفنون
 فلهم اجرهم اي ثواب ايمانهم واعمالهم لا يولدون بما مضى من ذنوبهم ولا
 تضع لهم اجر ما عملوا ولا خوف عليهم من عذاب النار ولهم كبرون عطفات
 الدنيا اجر للرب سبحانه انه من اتقى الله من الايمان وامن بك
 ما محمد وعمل صالحا على معنى شرعك فلهم اجرهم عندهم خلاصا من
 الخوف والحزن وقيل لا يحقون ان يطلع لهم حسنة ولا يحقون ان
 يدخلوا الجنة وفي قوله من امن بالله اخبر منهم ان من امن في موضع

التفسير

خبر

خبوات كابد من عياد الى اسمائهم والخبر ما تم به الكلام والعايد ما منا
حذف للدلالة الكلام عليه وممصرح في صورة المايد هو الامان
الله سندح محته الامان بالرسول ولان الامان لمعتد به شرعوا
بآله ورسوله فانه اذا صدق الله ومحبان صدقة في جميع احوالهم
واحكامهم ولعلم الامان برسوله وباحكامه من الكتاب وما ذكرناه
قول الكلبى والصحاح والسندى والخز والوا من امن من هؤلاء المذكورين
بالله ومحمد صلى الله عليه واله وكتابه والتم الاخر فاهم لهم التواب
والطريق الماني ان المراد من امنوا اصحاب الرسول عليه السلام
والسراة ما فعلوا محروفا والنضارى ولم يفعلوا والصابرين ولم يسكروا من
امن منهم بالله اى بنت على امانه وات عليه وكانت اطمينه على امان
الموااة فله اجرة عند ربه لان الامان المقدم هو امان الموااة وحسن
للعامة قال الحسن الفصل يعنى من اسلم على الامان وهذا يعنى
قول ابن عباس في رواية عطاء قال ردا لثب ما بول على منهم وهم يصدون
الله ولا يشركون به شيئا وصدقوا السنن والكذب كلها فلم اجرم
وهو يدعى الكلبى عن ابي صالح عن ابن عباس قال ان الذين امنوا هم قوم كانوا
مومنين بعيسى عليه السلام على عهد وبالقرية وما شرعهم به من
دين محمد صلى الله عليه واله والذين معتم لم ينسبوا باليهودية ولا
بالنصرانية والصابون صنف من المصارى الذين هم قلوبا وهم الصابون
الساكنون من امن من هؤلاء بالله سبحانه وبحمده رسوله والتم الاخر
فلم اجرم جند ربه وسلم ان الذين امنوا اولام طلائع الدين مثل
حبيب الحاروس بن ساعد وريد بن عمرو بن هلال وورقة بن نوفل
وانور وسلمان ووفد الهاشمى منا ما اتى صلى الله عليه واله سلم
معته فمنهم من ادركة وما معه ومنهم من ادركة قال السدى لما فرغ
سلمان رسول الله عنه على النوع عليه الجلود واللام ذكر جماعة يهلون
فصرمون ويكفرون ويؤمنون بك شنعسا قال النبي صلى الله

النزول

الاسرار

صلى عليه وسلم

هم في النار وقال بجاهد ومعالما ذكر سلمان صاحب الدين وقال النبي
انهم في النار قال سلمان طلمت على الارض مرلت هذه الابه وال
سعد بن جسر انما رأت هذه الابه فيه لم اى الذين سبق ذكرهم عن
باب منهم ولم ينه الله والهم الاخذ لهم الاجر وقال ابن عباس في قوله
الوايه والصحاك لما رأت هذه الابه الى قوله ولا هم يحزنون وانفصها
ومن منع غير الاسلام دينها لمن يصل منه فقد سر ان الذين عندهم
الاسلام وقال عبد العزيز ان هذه الابه مسجحه بقوله ومن منع غير
الاسلام دينها وهو خطأ فان السج ما ارد على الاحكام اعلى الاخبار ولكن
مخزان يقال بحسن المعنى هذه الابه وقيل ان قوما من المسلمين قالوا
ما سلم بعد رساله فاجت عن الله اول ووابه انفق فاجبراه تعالى ايم
سوا في الاجر قال اهل الحق والحقيق من الصالحين ان اضطررت اليه
في هذه الابه من وجهين احدهما في الصالحين منهم وليس من كان ان
بذكرهم انه تعالى في كتابه في عدد المؤمنين واليهود والنصارى ثم لا يكون
لهم مثاله ودينه ووجود لجماعتهم يعني والى الفسق من الامم وحكم
اهل الفرق المنكفة وهم على دين قوم بل الحريف وعلقوه من ذلك
عملتا بن عطف ذلك لها الاول فما اوردوا الصالحين الاعلى لهما ولعلم
لن لا لو ان وطلم تحمل عن الصابه واحمفا وما فروان سقا بلبان
فالصابه منهن ان لا من متوسط من لقه تعالى وحلقه في معرفه
وطاعته لكن المتوسط حبان يكون روحا ما ولا يجوز ان يكون حسانا
لان البشر ليس مخلقا عن قويد الشهوة والغضب وعن خصلي
العجب والمحرض والملي كما الروحانيون منهنون عنهما مقدسون
عن الاوضاع المراحيه مظهرين عن الاحباب الطبعه فتم بالمتوسط
الولى وسفاعة عنده اجرى فالولولهم بها كل علوه بياحسام
لهدائه وسنتهم التماسه اولا حيا الى ابدانها وبلك الهياكل الكبار
سبعه في السيارات المسبح مفرجه لها هربا للملك الروحانيات

ومقرب الى الروحانيات تقربا الى رب الارباب ما بعد هم الا يقربونا
مع الله زلفى مقالهم ما هذا الا بشر مسلم يريد ان يعقل عليكم ذنوبهم
ويبتغيهم من قال اسم عند الكواكب فانه عنى بالعبادة للتوجه الى
الكواكب بالسحر والمعون والسحر والحيم وسؤال الكواكب من الكواكب
التي يسال عن مثل تلك الحاجتو لهم كت احد وهام عاد بنون ومن
يعنى ثيبث وادريس عليهما السلام ولم يقولوا ساير الاسباع عليهم السلام
وقد كانوا في زمان نوح عليه السلام مكرين للنبوة في الصور والكسرة
واحد فقط مدعة اخرى وهي تحت الاصنام على صور الكواكب او قال قوم قوم
منهم ان هذه المياكل طلوعا واطلوعا متوجه السما عندنا الطلوع ونحسب
عند الكواكب ملائكة من عالم المحاص على جلودهم وصورهم وانعالم والمسا
التي كانت لهم مع ساير الكواكب حتى يكون هوسا الى ذلك الموضع الى الهيكل
المحصى وهوسا الى ذلك الهيكل فتبا الى الروحاني المدتر له وفتبا
الى الروحاني المقدس عزنا الى رب الارباب هو لاسف فاولم يعد الله
معناه ذلك ووصفهم انه تعالى في كتابهم في كل زمان كيف لا مكر وا
النبوة اعنى زمان نوح وهود وصالح ولوط وارهم وموسى وعيسى
عليه السلام وخرج منهم عند الاصنام وخرج منهم الكهنة والسحر
والنجوم وصفوا لهم الكلب وكانوا كواكبا وسواع ويعوف
والفسر وطارهم حصا ما خرج عليه السلام منهم وكان لند ونمرد والذري
حاج ابرهم في ربه منهم وكان فرعون وهامان وقارون والسحر في زمان
موسى عليه السلام منهم وكان داووس وحت نصر والفرعون منهم قال
موقد الحنفية واطل الصوة ابرهم لجليل عليه السلام ادرى على
الفرعون عند الاصنام وعند الكواكب فكسر الاصنام واحال اليه
على كرم الواسا للعبه عليهم واطل من ذهب الامانة واما الى الكواكب
والفرعون الشمس هنادى كرامتهم واطل الامانة لاجراما على هذا هم
وقد قال الله تعالى لا تقع طارهم حنينا والحسفيه التي هي ضد

للصوم ناه الرجال وهو الكمال في الصورة البشرية فطرة وخلقة
الاتحادا وحياهه . اني قد جاني من العلم بالم يانك كما قال الاولون لو
عجبة ازجاكم تظهر من بجر على رجل نجر . وكما قال الاخرون
قل سبحان لذي هل كنت الا بشرا مسلولا . قل انا انا بشر مثلكم
ولكن بوحى اليه والله تعالى المر وحكم على خلقته . ولا بد من متوسط للفرق
وذلك المتوسط رجل منكم هو من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص
بالمؤمنين رؤوف رحيم . فالصايبه عرفوه من جهة المشابهة وهي
البشرية واتخذوا عرفوه من جهة المباينة وهي الروحانية الربانية
فقالوا للصايبه انهم في النوع على المشابهة وفي العقل على المتساوي
فكيف يطبع واحد واحد من نوعه يساويه في العقل ويشابهه
الصورة . وقالت اخفنا انهم في النوع على التباين وفي العقل
على الترتب والقياس فلم يطبع واحد واحد ولم لا يسلم احد احد
فقد قال الله تعالى انهم اذا امنوا بالله فبجذب يومنا برسوله وكناه
يوثكم كقلبين من رحمة فعدت مذمبا للصايبه و له شرح طويل يرجع
فيه الى كتاب الملل وما يليق بالتفسيرها هنا وانتم جماعة من اهل العقائد
ومنهم خرج الحلال والتناضح وانكلا البعث ولذلك عقب الله اليمان
الاول باليمان الثاني بالله واليوم الاخر اذ كان انكلامهم على اليمين
من ان كانهم البنية وقولهم بالمبيد لقوي من قولهم بالمعاد . وقال من
امن بالله واليوم الاخر وهو اسماة الى المبيد والمعاد وعمل صالحا
اشارة الى التكليف للواجب في الوسط حتى يعرف من اين جاء ولا يامر
جاء اين يذهب فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون وهذا هو وجه الجمع
بين اليمانين وقد كفيتمنا الاقارب والمختلفة والاداء المباينة فكل من
كان على دين اذا وصل حله حمل الدين العلم وامن بما انك على النبي
المصطفى صلى الله عليه واله ولم يزل اليوم الاخر وعمل صالحا لتلك
اليوم فلم لجرهم عندهم لا يفسح عنك عمل متفالك ذرية واخوف عليهم

النظم

من غلاب الريح ولا يمجدون على قوات الدنيا فركسه جل وعز
 فاذا اخذنا ميثاقكم ورفعنا فوقكم الطور ولما بين الله تعالى فيما
 سبق كمال نعمه على بني اسرائيل وما قابلوها بالكفران والاصيان
 وبين الذين فريقا منهم يومنون بايات الله في هذه الامة استأنف
 تعديد نعمه عليهم ليدر الى التورية واخذ ميثاقكم على قبول ذلك بالحق
 والاجتاد والتسليم والنفيل وذلكما شرف النعم فان تلك النعم كانت
 خلفته هو هذه النعمة كانت لعمرة قال اهل المعية قوله اخذنا
 ميثاقكم ورفعنا فوقكم الطور يحتمل معنيين احدهما ما قاله القفال
 انه اخذ ميثاقهم في الاول على قبول التورية احتملها اختيارا وطوعا ثم لما
 انزل التورية على موسى قابوا ان يقبلوه فرقع فوقهم الطور حتى قبلوه
 طوعا وكرها والى هذا المعنى اشار عبد الرحمن بن زيد والشافعي ما قاله
 ابن جبار اللواتي قوله ورفعنا لبيست بواو العطف ولكنها واجبان مع
 ذكر الحال والاشارة الى الامر المحمود كما يقول فعلت ذلك فكنتم مكان
 كذا وليس بهد ذلك عطف مثنى على مثنى لكنه يشير الى العهد ويجوز عن
 الحال والمعنى واذا اخذنا ميثاقكم عند رفعنا الطور فوقكم
 اذ كان رفع الطور اية ظاهرة بقول السالك لا اليقين والمكذب لا التصديق
 فلما واو اذ لك قد الموصى بالصدق فيما جابه وبابوع على الايمان والطلعة
 قال ابن عباس في رواية ليد صالح هلم ميثاقان الاول حين اخرجهم من
 صلب ادم عليه السلام واشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بل هو الثاني
 ان كل من يبعث الى قومه فاتبعوه فذلك ميثاقهم وهو الذي يذكرهم
 وذلك لانه اذا علقفه الى الايمان واظهر لهم الايات فقد لزمتم الحجة
 وذلك اخذ الميثاق وقال المفسرون اذ لده تعالى انزل التورية على موسى
 عليه السلام وامر موسى قومه بالعلم باحكام ما قابوا ان يقبلوها لما فيها
 من الامار والاقوال المنة فامر الله عندهم على ان يقبلوا عليه السلام
 فعلق جبالا على قدر عقولهم وكان فرمخاني فرمخ ورفعه فوق

المفسر
والهات

التفسير

مع دارقمة رجل وقال لئن عباس بن زوية ابي صالح ارايه امرحلا
 حال فلسطين فاهلح من اصله حتى قام على رؤوسهم مثل الطلح
 وقال في زوانه عطار مع الله فوق رؤوسهم الطور وبعث يارا قبل
 وجوههم واماهم البحر الملح من خلفهم وذل لهم جدوا ما امننا المقوى
 ابلاما اعطيناكم احد واحبنا وقال لهم موسيان لم يقلوا الا قوله
 ثامنا لهرقكم الله بهذه الماد وعدكم هذا البحر وطوع عليكم هذا العمل
 فاحدوها كما كان بيننا والطور وما كحل بلاءه السرانه على قوله
 مجاهدوا بنو سب وعلى قوله قيان بنو امم لكل جيل والصحيح انه عمير
 ولا يمنع الموافقة من اللعنين فهو قول الخليل من الطور كل جيل
 حال وعلمه نبات وفي الكلام لهما روقدوا وقلنا لهم جدوا والاخذ
 المشد والاختلاف والجهل قال ابن عباس وهما واحسن معناه
 مجد واعتاد ومواطبه على طلغة الله واذكروا لياقيه من الجدد
 والاحكام والحق الملاحم والحرام وهو قول ابن عباس بن زوية عطا وقال في
 روايه الصالح واذكروا ما فيه من صفه محمد صلواته عليه واله وقال
 مجاهد معناه وانما وافقه وقيل لكن الكتاب منكم على بال واسماون
 ولا يركوا العبد والذبيعه وقيل اذ لا يذکر اللسان كما هم لهموا
 بالقران والدراسة والملك ليكون لوعده والوعيد في عمل ذكركم وقوله
 ما فيه الكفاية راجعه الى ما في قوله جدوا ما امنناكم وخوران برح
 الى المساق كانه حذرهم عن نفسه بالعقاب لعلمهم بتقوى اي تظوا
 به لكي يحوا من اصحاب الدنيا والاخرة او لم يكونوا متقين او يكونوا
 على طبع من يتقوا عقاب الله بالعمل كما في كتابه والواظما والواظرا
 هرب لهم من قلوبهم وحقوا خوفا وجعلوا بالاحطوف الحبل وهم
 سجد صارت سنة للهونك اسن ذن الاعلى اصاف وحرهم فلما زال
 الحبل بالواظموي سمعنا واطعنا اولولا الحبل ما اطعناك وقولهم تزلتم
 اي عرصتم وعصيتم من بعد ذلك اي من بعد عهد المساق ورفع الحبل

المعاني

القصة

التفسير

والحطاب لعقاب الذن أخذ مثاقم والتولع عن الشيء المعراض عنه
 ترك أو هجبا وصرف وجهه وهو الاستد ما دللشي روى عطية عن
 ابن عباس في قوله طولا فضلا الله عليكم ورحمته قال فصل الله للاسلام
 ورحمته الغزاف وهو قول البيهق والى العاطية وقبل فضل الله محمد
 صلى الله عليه وسلم ورحمته العزاف لكنتم من الخاسرين أي صرتم من
 الهالكين وفصل الخطاب للحاضرين والمراد به أسلافهم أي ولولا فضل
 الله عليكم ورحمته ما خرب العقوبة عليكم لصرهم من المعنوس والعقوبة
 مذهاب الدنيا والاخرة وقبل فلو لا فضل الله عليكم ورحمته
 بالامهال حق منكم والى عنكم العذاب أو لولا لطف الله بكم حق هلم
 الكتاب والسقط الحبل عليكم ولكنتم من الهالكين وقبل فلو لا
 فضل الله عليكم بعد بعضكم المشاق ورفع الطود فوقكم بالهدى والجلود
 عليكم لكنتم من الخاسرين أي الخاسرين . . . والى الذين هم في فضل
 الله ورحمته ما انزاه من الامم الا وقد اخذ عليهم المساء ونقول
 الكتاب والخطاب اما اللطفا باللسان واما قرا بالابيات وقد اخذ
 مشاق هذه الامه بطرفي اللطيف والقول لطف اللسان والكثرة
 والسيان في ثمان عشرة سنة مائة وقهر السيف والسيان
 في عشر سنين بالمدن اذ هو صلى الله عليه واله قال اما في المرجه
 والمجمه وصفته في التقره الصعك الفناك وصفه طامته امثلا
 على الكفاد رحاسنم اذله على المؤمن اعرف على الكافر
 فهو فضل الله المستحق ورحمته المجتهد للمهين وهو رحمة وعصية
 على الكافر فكما قبل التقره اوليك اليهود ثم تولوا عنه واعضوا
 كذلك قبل جماعه من هولاء الامه ثم تولوا عنه واعضوا لحي قال
 النبي ارب ان قومي اخذوا هذا العزاف هجوا وكان اوليك اليوم
 لم يعملوا بما في كتابهم من تحليل حلاله وتحريم حرامه كذلك هولاء القوم
 لم يعملوا بما في كتابهم من تحليل حلاله وتحريم حرامه وكان اوليك القوم

المعاني

الاسرار

يحرم من صور كلام الله من ^{بعد} ما عطف ^{عليه} وهم يعلمون كذلك هو القوم
 معاني كلام الله من بعد ما سمعوه وهم يعلمون وكما ان خلف من تعلم
 خلف ورثا الكتاب بصورته وياخذون بحرف هذا الاذني على قوله
 بتعليم اللوح وتحريم الحلال ويقولون سيغفر لنا وكل عتبه ^{بصير}
 كذلك هذه الامة خلف من بعد النبي واصحابه والتابعين باحسان خلف
 ورثوا الكتاب بقرآه وياخذون الحياه وللمالك غير للملك الجار فمما لو
 حطبه ويحرمون حلاله ويقولون سيغفر لنا وكل عتبه ^{بصير}
 وكما كان التذرية قوم يتسكفون بالكتاب طاقوا الصلوة كذلك كان
 للمنافقون تباؤن حتى تلاوته اوليه يؤمنون به لا يقاسون ^{بغير} ^{صالحه}
 من هذه الامة بعد كما استوي بهم من جرت لهمتم عليه ايداهم اساس
 الدين وعاد اليقين اليهم يعني العباد بهم يلحق الثاني ولهم حصاهير حق
 القاية وفيهم العصية والوراثة لان ادجمع الحق الجاهله ونقله
 لا منتقله فيهم موضع مستر وليا امر وغيبه عليه ومثل حكمه
 وكف كفته وحيال دينه بهم اقام غناظهم وان بالمتلا فرايضه
 باضلالهم زرعوا للنجود وسقوا للخرود وحصدوا الثبوت فويل
 ثم ويل للزارع والسياتي والحصان قوله جل وعز ولا تعلمتم
 الذين باعدوا منكم في السبت لقد اظفر الله تعالى عليهم سنته بايها لم
 وتأخروا للعذاب عنهم حتى تاب من ذنوبهم اذ قد علمهم حال الذين اعدوا
 منهم في السبت كيف طاجبهم بالعقوبة وقابلهم بالثمة فلم يهلم ^{الرجبه}
 ولا فقتهم لتوبه فقال لهم كذبتوا فورا فاسيبهم قال المفسرون
 العلم ما هنا بمعنى المعرفة لانه على وجه التفعولين والخطاب
 للمخلصين الذين اعتدوا اي جاؤوا ما حدثتم وعرفوا ما نزلوا عنه فلم
 يكن ياخرون العذاب عنكم اليكم الذين عصوا امرنا في الايات بالانبياء
 والقاموا اخذنا عليهم من الموتى للجزر والامال ولكن فضلا من تلوحة
 ولو شئنا لاجلناهم بالعقوبة كما فعلنا باصحاب السبت في اولئك لهم

النظم

التفسير

الفقه

في السبت قتلان لهما وهو قول الحسن انهم اختطوا فيه الميتان ^{على}
 وخيه الا سقلاك والنافي وهو الذي عليه عامة المفسرين انهما
 كانوا في زمن داود عليه السلام بارض قال لها ايله حرم الله عليهم
 صيد السمك يوم السبت وكان اذا دخل يوم السبت لم يبق موت
 البحر الا جمعه به في البحر وفي عهدنا حتى يخرج من اطرافها من الماء
 فكل من في يوم السبت تفرق بل من قهر البحر فلك قوله اذا تيمم حيايم
 بهم سبتم شذوا يوم لا يستن لا اياهم فورد وجال فخر والحياء
 حول البحر وشعر علمته اليها الانهار فاذا كانت عشية الجمعة
 فتحمل الماء في انهارها قبل الموح بالتيان لا الهياض فلا يطبق الخروج منها احد
 عمقا وقتها الماء مسدودا من مجاري الماء لا يصدر في يوم السبت ^{يصيد}
 يوم الاحد واه السنوي عن ابي مالك وعن ابي بصير عن ابن عباس عن
 عن ابن مسعود قال لم علمنا يوم ويحكم انما اصطادوا السمك يوم السبت
 وهو لا يحل احد قالوا نحن نضطاد يوم الاحد حين اخذناه وابوا ان
 ينهوا بانكارهم على منكرهم قال فانه احلت لهم الجيتان وحرمت ^{عليهم}
 يوم السبت ابتلاهم قال عكرمة لما اتوا نرض عليهم فظلم يوم الجمعة
 فاختلوا على ربي وخالفوا ابوا الا يوم السبت فحظروا وتركوا بما
 امروا به قالوا ابوا الا السبت ابتلاهم الله فيه فحرم عليهم ما حل لهم في
 غيره وكانوا في قديم الزمان والطور وقال بعضهم كانوا ينصبون
 الاحبال في شص يوم الجمعة ويخرجونها يوم الاحد قال ما كان
 ضارا القوم فلما صنف صنف تمسكوا بنهي عن المعصية وصنف ^{امسك}
 عن حرمة الله وانى وصنف انتم حرمة الله وانى على المعصية
 وقال السنوي وغيره فعلوا ذلك نفاقا وكهنتا لم تقست قلوبهم
 وقالوا ما نرى السبت الا قتلنا الفاعل عبادا في السبت ولعل القرية كانوا
 نحو من سبعين الف الفاضل لاضافة التامع والفة كنساكنكم في قرية
 واحد فقسما القرية بجبل وطار وكان للمسلمين باب ولما كثر باب

ولعنهم دارد عليه السلام فخرج المسلمون ذات يوم من بابهم ولم يفتح
الكفار بابهم ولبطوا حتى اضموا فسور المسلمون عليهم لحايط فاذا لم قرأ
بنت بعضهم على بعض وانما قال عندنا ومنكم انك لا تومن بواحد منهم
النسب فقلنا لم كونوا قرأ اي كوناهم بتكويننا قرأ وقيل اجناه حولنا قرأ
وهو كما بلفظ الامر والمراد منه اخباري جعلناهم كذلك قال لفظا اجدر
سجانه لم يعجز ما الراد اناله من الحقبة فهو اللقم بل انما قال لم كونوا
قرأ وكافوا كما اراد من غير ايث والتمتع وقوله خاسين اي متصين بطريق
وانحاسيه الصاعلة المتعدا لمطرد في قوله خيساه عن فحنا اي طرارة
فهو واقع ومطامع وهو بمنزلة رجع رجوعا ورجعا قال مجاهد وقتل
والربيع خاسين صاعين مطردين وهو بلفظة كناية قال الربيع اذله
صاعين ونحوه قال الكلبي وقال ابو روق يعني خوسا لا يتكلمون وتقدير
الكلام كونوا خاسين قرأ ولولا التقديم والماخبر لكان قرأ خاسيه وهذا
قول الفراء وروي ابن ابي عمير عن مجاهد كونوا قرأ خاسين صاعين
قد مسخت قلوبهم ولم يسمعوا قرأ من حيث الصورة انما هو مثل ضرب الله
لهم كمثل الكانجول مقالا وهو مخالف ظاهر اللفظ والنص وخلاف ما ورد
في التفاسير والاثار والامر في مسخه ولا مشهور وقال ابن عباس مسخوا
وصاروا قرأها اذ تاب بعد ما كانوا رجالا ونساء فكثروا ثلثة ايام ينظرون الناس
ثم هلكوا ولم يتوالدوا ولم يمكث مسخ فوق ثلثة ايام وقوله فجعلنا وانكالا
اي جعلنا تلك العنقة نكالا اي يرد عا وزجرا لعيرهم قال الفراء جعلنا لهم
يعني المسخنة والعنقة وقد فسر قوله كونوا قرأ اي مستخام قرأ فجعلنا
المسخة عنقة فجاءت الكناية على المعنى فقال وجعلنا هذه الفعلة
عبره وقال الاخضر الكناية راجعة الى القرأ وقيل الفاء راجعة الى
القرية اي جعلنا قرية اصحاب انسيت نكالا لما بين يديها من القرأ وقيل
الامة المعتد به لقوله الذين اعتدوا والنكال في العقاب لمجرد عن
العصيان واصل الكلمة من المنع والجنس ومنها لتكول عن اليمين ومعنى

المعاني

اللغة
والتفسير

المعاني

النحو

اللغة

التفسير

الكلمة انا جعلنا طبرى على ولا عقوبة وادعتهم وقوله
 لما بين يديها وما خلفها روى عن ابن عباس انهما بين يديها وما
 خلفها من القدرى وموعظة للمتقين الذين من بعدهم الى يوم القيمة
 وقال الضحاك لما بين يديها وما خلفها من القدرى والامم التي ردت باحلامهم
 وموعظة للمتقين الباقين معهم وقال ابن عباس في رواية عطاء ومجاهد
 لما بين يديها من الخلق الذين كانوا معهم وما خلفها من ياتي الى يوم القيمة
 وهو اختيار الزجاج وقطرب واهل هذا المعنى بمعنى من اهل الجنة
 ولم يشاهدنا روى اسدي عن ابي مالك وغيره قال لما سئل
 من علم وما خلفها اهل الجنة كل من بعدهم من الامم من صواعقهم من ذلك
 وقال ابن عباس في رواية الكلبى لما بين يديها ما مضى من ذنوبهم وما خلفها
 يعنى من بعدهم من بنى اسرائيل ان يعملوا اعمالهم وموعظة يعنى
 بها للمتقين من امة محمد صلى الله عليه وسلم وهذا قول مقاتل وروى ابن
 الجيى عن مجاهد لما بين يديها ما مضى من خطاياهم وما خلفها خطاياهم
 الجاهل كما يهاونهم قال قتادة وقال ابو العباس والبيع عقوبة لما
 مضى من ذنوبهم وعقوبة لمن بعدهم من الامم قيل لما مضى من ذنوبهم
 ولما يجب بعدها بالاجل بالاعمال التي سخرت كما سخر اوصلى هذا ما عان
 عن النوب وهذا معنى قول القائل وقال ابن جرير تقدم الكلام في خطاياهم
 وما خلفها ما اعتلم من العقاب في لغز عقوبة لما بين يديها من ذنوبهم
 واعتدائهم في البت وعلى قول قتادة نكلناهم بالمسخ لانه فيهم لسالفه
 ولقد بهم في البت وعلى قول عطاء كالا لما مضى من ذنوبهم وموعظة
 لجميع المؤمنين والموعظة والوعظ والعهلة بمعنى وهو يذكر ك
 الرجل من الخمر ونحو ما يرق له قلبه فيدعو الى الاثام كما قيل اليه الهوى
 واصله الرجس والتحذير قال المفضل يعنى تذكره قتادة بالخالفين من
 العذاب وحق المتقين لانهم ينتفعون بها لوزن غيرهم وقيل موعظة
 لمن وفق للاعطاء قال المتقون من سطر الله الرجس من السما

هدى المعاني

اللغة

الاسرار

والمسبح في الارض ورفع الطود واما الهام ما رفعت عن هذه الامة بركة
 دعا النبي صلى الله عليه وآله وانما رفعت من حيث الصورة ووضعت من
 حيث المعنى فالمسبح من حيث المعنى حاصل في النفوس الانسانية وفي الصورة حاصل
 في الامم السابقة فتري صور انسانيه ومعاني ايمية وسبعية والى البيهية
 اشانا البتة في فهم الاكالانعام والى المعجيات انما هي كمنطق الكلب
 والاعتبار بالمعنى في الصورة وقد قال علي بن ابي طالب في حق طاعة لودع العقلاء
 لانهم صور احسن عن صور القرع والحمازب ثم الملائكة من قومه
 اصحاب السبب وقضاة ضلال الاوليا في الوقت الذي عن فيه انما است
 في اسرائيل يوم امرها معظمتها ومنعوا من التعمد فيه والبتة في هذه
 الامة رجال امرها معظمتها ومنعوا من التعمد عليه واخذ ذلك اليوم يوم ذلك
 الرجل واخذ ذلك الرجل من ذلك اليوم من قديم ذلك لانهم مسحون
 حيث الصورة وجعلوا الامم مع قوا وما خلفنا مع عبار عن المنع
 الامصاص والازمان والممكنه كذلك من تقدي على كل السجور
 مسح من حيث المعنى وجعلوا الامم من يديه وما خلفنا في اربع اب وحضروها
 وقتهم وما اتخذ وما سمعت فصا في من ذلك الرجل غير ما وال اعلى
 المسبب السبوت وزمانهم وفيه قال ذلك على الرجل صبري
 جاسمنا ايده بمثل الامم النبي وقد قال العربي عليه السلام عسا الله
 ما دامت الحوانات والارض وسببنا في الامم في الجنة لمن صيغنا منهم
 وزجر وهو على ناته احكام المستناف وصفا منهم ما لم يعطون قوا
 الله من احكامهم وهو على ناته احكام الفروع وصفا منهم ما صروا مستكبر
 فيسخر لفرق خاسير في قلبه جاد عز واذ قال هو مني لهما ما ان الله
 يامرهم ان يكرهوا وكما عد الله تعالى فيهم على في اسرائيل كيف
 كندوها كذلك في عليم او امره وزواجره كيف خالفوها في خطاب
 من حيث الصبر للخاصة ومن حيث المعنى للعامة لكن ليس اوانها
 سلكوا سالك الغائبين الماضين فتشابهت قلوبهم وتماثلت افعالهم

النظم

قال اهل اللغة ما من اصلة ربه ابو عبيد عن ابي عبد الله قال
 وقال موسى وقال النضر والزجاج هذا منسوق على قوله اذكر وانتهى
 اذكر اذكر طاذك موسى لقومه قال ابو عبيد وهذا المعنى قال
 المش الثقم للرجال روز النساء وقال غيره قوم كل رجل عشيرته
 والواحد القوم ها هنا مشيعه موسى وانما هو وقد يدخل النساء تحت
 القوم قوله ان الله يا مريم ان يحوايقره البقره اسم الامه والثرايم الذكر
 كالماءه والحماة لا السحذ تا هونوا قر حزن بالهنز والحميف ومثله
 كها وقوا ابو عمرو وابن كسر طين عامر السعل والهمز الحرفين هو الحصار
 المسنك والي عسده فاني جامع طاعن فيه عن ابي عمير وعلمه وان عمرو
 هو كحفظ عن علمه بالسقل من غنهم ولتلاف في ايديها المسفرام
 مضمي الامار اي امسوي حاجن سمالا ك عن ام السقل فانه يهدج
 القدره وقال ابن محض اي باليا من طائفة تلك ولا بعد ذلك من علمه
 وعته ان يكون القوم بالواو اسم اي زقا مويجه ولو لم يسم اي احد يا
 اصحاب هو ويحضره ومن اليهودي معنى اليهوديه مثل الخلق والبصير
 وقوله قال ابو ذر الله اي فقال وحفظ لغالاة حواب حسن السكوت
 عليه وبمثله كسر في القبان بخبر الفنا والنا جميعا ذلك الفنا قل
 اجزائة الخلتقم بالله ان الكمن من الجاطين لان التزج عن سوال
 السائل بالفترو حمل فاستعاد موسى من كان ذلك وصف لا بلق
 بلحلاق الاميا ولما قال ذلك علموا انه جده من الله تعالى قالوا ادع لنا
 وبك اي سله وقره ان سجد سئل للمار بك في القصة كلا ولو قال فقلنا
 ادع لنا وبك لكان حسنا كما ساء بال المعسرفن كانت القصة في ذلك
 ان رجلا من بني اسرائيل كان كسر المال ولم يكن له اولاد وكان له قنبر
 قيل انه اخذ رجل اخره وهو ابن عمه فاستيطاموه فقلوا سدا
 فاللهاء في موضع بغير الامسباط وادعى قوله عليهم فاحتكموا الي
 موسى قال عطا كان في اسرائيل رجل كسر المال وله ابن عمر مسكن

المعناه
 اللغه
 والمعنى

القرارة

النحو

المعاني

القرارة

القصة

رواه عن غيره فلما طال عليه موته قتلها برثه رواه عن ابن عباس
 البستي عن مالك بن يحيى قال لو كان عددا لكانوا وكانوا لهدى وان
 اخ صلاح محط بانه امته فاني ان روجه فضل عنه عمله في بعين
 الاسباط ثم ادعى على ذلك السط وقال قلتم عن جيل سكي رجبى المراد
 على لاسه وقتل ما علمه فتعني موسى عليه السلام قالوا يا ابا عبد الله ان
 دنته علينا فنهضوا علينا استحيوا ان يعرضه فادع الله لاسن لاسن لاسن لاسن
 قال لهم موسى ان الله يا مكرم كن في محابته منكم بها له المسلم قالوا
 ابروا ما قال اعوذ بالله وروى الكليني عن ابن عباس قال اذ بع اسرا
 فلهم ابا اسرا من فرس من اسرى من ماله وعاين الا اياها موافق ثم
 فوجد اهل تلك لفته جميعا فان علموا طيله ملوه به وان لم يعلموا قاله
 احد ما تمسك من سخام من يروخ الفتنه ثم ما عرف نفعه مسطه و
 بها الى طاهي كذا ونحوها بالواحي وفتح الشرح اذ هم علموا كلفون
 بالله اسم ما ملوه وراعلوا طيله فرس عن القضاير وحره ليه وذلك
 حكمه في التوبه قال فهدى رطل من غنم اسرايل الى ابن عمها اسمعيل
 ليه لانه لى اخذ تركه وكانت لها امته عم ثابره حسنه فخاف ان يكتها
 ان عمها فلذلك ماله ثم حلاه فاقبناه الى حربه فاصح اهل القبه و
 من لم يذمهم لهدون من ماله واخذ اهل امرية فيلأعي عليهم سانه وذلك
 من ان فله في الامم لعم نفعه والشرح واما انك ذلك بعد اهل العتب
 قال اهل القبه لوجه عليه السلام اذ بع لنا ربك سيز لنا طيله فدعا
 مو صر به وقال لهم ان الله ما نيكم ان يدكوا يقن دمضوه بعضها معس
 فحكم من مليه وطوا انه يستهري فهو محمدنا قال معا بن غنبره قال
 ملا ان عم لها مصر ليه لانه ماله فاقبناه بين لفسن ودر ان له
 ملكه عن ابن عباس قال فاسوس لعمسنا وكانت سوا وقال ابن عباس
 في رواية الفحاك ان من صلوة السلام احمد حسن سحمان صلواته قال
 احلوا والله ما علمتم ولا علمتم طيله فاستدرك علمهم فقالوا واصل

فقاها الكلبين والصغيرة والصف وروى حصف عن مجاهد ^{القار}
 المسينه والحصر الخ لم يلدوا العوان التي ولدت بطنها او بطنين ^{وال}
 المسدي السكر الخ لم يلد الا ولها واحدا فالله اعلم انما الكلام عند ^{له}
 ولا يصر مما ساءت فقال عوان بين ذلك اي عوان قال ابو الهيثم
 لعوان النصف التي من البكر والقارض يعني للصغير والمسنة في ^ك
 ابو زيد يسمى المسنة والنشاه وقد عانت تقور عورونا اذا صار عوانا
 قال الاحمر الحظ المصحح مراراً وجماعون يقال عوان اذا كانت
 خيراً قول فامة بعدة وحاجت عوان اذا كانت فضت مرة بعدة
 وقوله من ذلك من اصبغ الاستسرا واكروا ياصلم مع ذلك وحده
 لانه في مذهب الاسر والاسان قد يحعان بذلك فيما يجوز ان يجمع عليه من
 وهو واجد في اللفظ وروى عن الاسر فيما اذا كونه لا يفرق بين احد من
 رسله فان صحت جعلت لاصناف بلون الاسر او الكروال بعالي فمما منكم من
 له عن حاجر بن هذيل قول الفراء ويح قال النحاح قال يعني من ^{البحر}
 والفاض كان ذلك تنوب عن الجم وقال ابو عليهما اصبغ من الاذكار من
 حيث جاز اضافته الى القوم وبما اشبه ذلك من الاسماء هذا على الكسر
 وان كانت مقسدة والما حاران يكون ذلك ولانه من كذا اضداد ومن الجمع
 لمسا فبنت الاسماء الموصولة كالتي وما كان كل واحد منهما مطلقا على الجمع
 وقد يفتقد والمراد في ايرادها الجمع في محو قوله والنوعان بالصدق ^ص
 اوليك هم الميقن وقوله فافعلوا ما تمرون له من ذبح القرع ولا
 سدا على افسكم بالمسلة عالم بكلفه ودعوا الص والسقيش
 واللعفل الا يد بقوله انما يكون بقية مستجمعة للاوصاف التي
 كدت بعد كان لسانم متاخ عن الامر الذي هو ايضا وطلب فلما كان
 لقوله فافعلوا ما تمرون معتمدا منهم لانهم من قوله انما يكون
 بقية هذه الاوصاف كما اني عليهم الامر بقول اعلوا ما تمرون ذلك ارضت
 منهم كان طحبا عليهم لا يقن معينه ولكنهم اما ان يكونا شدة دوا على

النحو

المعاني

النفس هم عبدا او يكونوا طوا انما بقوله من وجه جعلت قفا الهية
 كعصا موسى عليه السلام وقوله تعالى فالوا اذع لتدريك ميتين
 لنا ما لو فله عناه اتي به لونها وموضع ما دفع كما تدناه قال موسى
 انه يقول احل ان الله يقول انها بقدر صفراء وهي الصفراء المعروفة فاقع
 لونها اتي شديد للصفرة حسنها والفاقع ما لونه في نعت الاصفر
 فعال فقع وقوعا وفتح لونه وهو يفتح ويقع والفاقع من اللون
 هو الصافي الصفرة والفقوع للصفرة والفقوع للحمرة والفقوع للشمس
 والبيضا للبيضا والفقوع لمن لجمع وقوله تسد الناظرين اتي ان
 هذه الصفرة لحسن لونها تسد الناظرين اتي تحجبهم والباقي
 ولوا بد اللون لقل استر بلكم وما مع مرجع الى اللون وهو خير واسمها
 اللون فهو خير ومقدم على الاسماء كقولك صفرا لونها فاقع قال
 وايا لعاليه والربيع صفرا فاقع لونها اتي صاف وهو قول الكلبي
 وفيما يروى عنه عطاء والصحاح واى جليل عن ابن عباس وهو لم يجاهد
 قال ابن عباس فاقع لونها اتي شديد للصفرة وهو قول عثمان عطاء
 وقال سعد بن جبر صفرا العرف والظلف وروى عن الحسن انه قال
 كانت سودا شديدا السودا ووجه هذه الرواية قوله كان جهالات
 صفرا اتي سودا قال العسدي وعينه هذا غلط في نعت البقر وانما ذلك
 في نعت الابل اذ السودا من الابل شوب سوادها صفرة ولو اراها صفرة
 السوادها هنا لما وكد بالفقوع وروى عطاء عن ابن عباس ما هو
 قريب من قول الحسن وعن عطية تكاد سود من صفرها وروى عن
 ابن عباس قال تكاد سود من صفرها وقوله تسد الناظرين اتي تحجبهم
 بحسن لونها وذل من حسن خلقها وسمت بدنها والحق بخيل الهم
 ان ضلع الشمس يخرج من حلقها من صفرا لونها قالوا اذع لتدريك
 ميتين ما هي اتي بقدر صفرا من صفرا لونها اتي لونها تسد
 علينا ولم يقل تساهت والفقوع لندجير لفظ البقر كقوله اعجاز نخل

التفسير

اللغة

النحو

التفسير

منقح

قال شتبه كل جمع حروفه اول من حروف واحد فان العريبي يذكر
واحق هذ المعنى ودع اسمته ان لم يكن متحرك ولم نقل من نحو
وقال الرجاء اي ان حسن لغز شتبه علينا وقول الحرف شتبه اي شتبه
وقوله للعامة شتبه وفي مصحف اي مثاهت وقول الاعمس من شتبه
عليها ومعنى الكلام التبرؤ شتبه من علينا فلا يهتدي وانا ان شتبه
الله لم يهتد الى وصفها على الله وجوز قال الضحاك شتبه علينا
في الوفا واسنانها فقل يهتدي الى القائل ان شتبه الله سب هذ
القبه وقال النبي صلى الله عليه واله وايم الله لو لم يستنوا لما بسب
لهم اخر الابد قال ابن عباس وعصمه لو لم يستنوا ما هتدوا واليه البلا
قال يعقوب موسى الخنقول اي ان الله بقوله انها بقدره لا ذلول شير الارض الملوك
اكتسبه وهذ المعنى يقال رجل ذليل من الذله وانه ذلول
بقيه الذله والمعنى لست مثله بالعلم وان الارض شتبه لوروعها
اي وحرط الارض اي لست هي ما شير الارض ونقلها للزراعيه والمعنى لست
لسلسه مطوع وذل لها العلم فيكون وطيه عن صنعها على من يهد
استعمالها في ايام الارض وورد ذكر حبان في قوله شير الارض لهما ما
انه صفة للذلول والتمك مع صفتها شيه واحد وهو اصدار اي عمدا اي لا
ذلول مشير الارض ولا ساقته للحرث اي لست كذا ولا كذا كما يقال
ولان لسر لا كل ولا شارب والساقى انها لست بذلول شير الارض اي في
حال ابارها الارض قوله ولا ساقى للحرث دخلت لانه معطوف على قوله
لا ذلول وحرط عطف الفعل على الامم لان فيه معنى الفعل كما بول زيد
صام وصالى في حوزان يكون مستانفه ومعناه لا ذلول مشير الارض
ولست ساقى للحرث قال معار لست بالذلول لانه عمل عليها في
الحرث ولست بالذلول اي ساقى عليها بالسوا الى انما للحرث قال مجاهد
لست بالدليل مفعول كك قال الكلبي نزع عملها ولست من العاطل
ولا ساقى على الحرف وروى عن الحسن انه قال انها كانت وحشه

النحو
القرآن

التفسير
اللغة

النحو

التفسير

فلها

فلقد وصفته بهذه الصفة مسلمة من العيوب لاها كما و
 لم نعمت عليها ولو علم لم يحل من عيب في الواهب من العيوب
 وهذا معنى قول الحنف فانما مسلمة القوام ليس فيها العيب
 وقال قانوا بالعالية والكلي وان عباس ومقاتلا مسلمة من
 العيوب ثم لا شبهة فيها لكونها كالقوام في كل ما هي كالمعنى
 لا يحاط لونها بلون الخمر وهذا قولك عندك والومتي خلط لون بلون
 وشيت الثوب اشبهه ومثيا ومثيه قال لرجاح اللون فيها كالحف
 لون معظمها وهو قول القزظي والقندي وقال معايل والسدي
 شبه فيها من سواد او بياض او حمرة قال الكلبى لا يبيض فيها صفرا
 كلها قالوا لان حيث بالحق بلوصف المار لعدك المالك على المبر
 والآن هو الوقت التي انت فيه ولم يزل هو يبيحها بالحق ولكنهم ارادوا
 بذلك الساك الهام وان له الشبهات اي لان الحق عندنا امر هذه
 القصة وعروها ما ويات هذه الاوصاف من غيرها وها هو اليقين
 للمعنى ولان وعروها ما مساعا منه ونحوها املا امرها اجل
 قال الله تعالى من نحوها وما كادوا يفعلون اي فقادوا ان لا يفعلوا
 وكادوا يفعلون وهذه لفظه استنتط الكفك حيا في ذلك ان
 كادوا يحى اي كادوا باس من محبة لطايبه ونادله وكان للمعنى
 اسم فعلا وادلك بعد استقصا كسر والالكبي وما كادوا يفعلون
 من علامتها وقال السدي استروها بوزن فاعشر مرات منها
 وهو قول محمد بن كعب وقال وهب بن منبه وما كادوا يفعلون حوفا
 من العصبية على اسمهم في معرفة القائل منهم وقال عكرمة
 مما بها الامثلة فانهم سددوا على اسمهم في السؤال ثم وحدوها
 عند رجل فقال لا مع ما الاماني ربار وعادها الى موسى ولم يرا لوا
 تترددون من موسى وصاحب المعزة حتى استروها على اسمها من باب
 ودكا السدي وعجزه ان رجلا من خماسرا كان ما رايته وبلغ من

اللغة
 المعاني

اللغة

التفسير
 القصة

بأنه ان رجلا اناه بلولة فاسد على كمنسب لنا وكان فمافنا فقال ^{المابع}
ان مفتاح الهند وقمحت واسلمه وهو قائم فامر لي حتى يسقط ظفري
المابع فقال له اطرفي حتى يمتنه ابي وازيدك عشرة الف فقال المابع
انا جطعك عشرة الاف ان تسقطه وعلمت لا لقد قالوا له انك عسرت
القبان ان طرت ففعل ولم يورط اناه ... وروى السدي عن ابي بصير انه استرها
تسعين لفا وزاد لو اسقطه ليس لفا وجعل الماخر يحط ابي بلع الفداء
التي تحطه ليس لفا فلما اكر عليه قال والله لا استره لثمنك
ابدا وان ان يورط اناه فهو ضه الله من ذلك اللولو ان جعله بلك
اللقن فوجدوا اللقن عند فسلوا ان يعمم اناها مقدر فاني
فاعطوه ليس فاني حتى اعطوه عشر فاني فاطله واه الي هو يبه وقال انا لله
اما الحق مالي والصدق فقال للقوم ارضوا صاحبكم فاعطوه وزها
فيها فاني فاعطوه وزها عشر مائة وسبعا فاعطاهم واحد منها
فذكرها وضربوا الفسل بالفضة التي هي من الكفر فطرس فسلوا من ملك
قال ابن ابي نجر والغللة فقلوا وقال ابن عباس في رواية عطا
وهو قول ومبانية كان في اسرائيل رجل صليح له طفل وكان له عمل فاني
بالعمل العتيضه وقال اللهم اني استودعك هذه العجالة ابي حين بكر
وانت لجل وست العجل والعضه وطارف عواما وكانت هروث وسمع
من كل من داما فلما كرا لاس وكان بارا له وكان هم اللله بلسه اللله
تصلي بلسا ومامر بلسا وحلست عند راس امه بلسا فاذا اصبح اطلق ^{الخط}
على طرفه واتي به السوق تسعة مائة الله وصدق بلسه ^{بعض}
والله اللله جعلت له ذات يوم ان اياك ورتك عجله وزها الي
عضه كذا واستودعها الله عن فجل ما طلوا لها وادع الله ابراهيم
واسم عجل واسحق ويعقوب ان يركها عليك وان علامتا انك
ان اطرفك انما كجبل للهب اني سمع السهم يخرج من طرفه فاني العتي
العضه مراها في فصاحها وقال اعزهم عليك بالله ابراهيم واسحق ويعقوب

فاملت سعي حتى قامت بين يديه فضع على عقبها وادها وانظمتها
 الله تعالى حيي اليك اركبي فان ذلك هو من عليج. قال ان ابي لم
 تار في ذلك ولكن بالخذ بعقبها هالك لبقته باله ايسر ايل
 لو ركسي ما كنت فقد علم ان ابا فاطم قال لو امرت الخيل مقلع من
 اصله وبسطق معك لعل لرك ماك محال في بها الى امه هالت له
 ما بي ايك فقهر ووسق عليك الاحتطاب بالمد والقيام بالليل فانطلق
 مع هذه البقره وخذ منها فقال بكم ابعث هالت سلمه زنا نير
 ولا تبعها بعير رضاي وكان من البقره في ذلك الوقت سلمه زنا نير
 بها الى السوق وعثر الله ملكا للخبث في امثاله امراته ولطهر
 درته فقال الملك بكم سعي هذه البقره فقال سلمه زنا نير استرط
 رضا امي فقال لك سنه واهتمامك فقال لواء عطيتي وورها انما
 لم اخذ ما لا رضى من خاستم ايه هالت بعها سنه على رضامني محالي
 السوق وقال الملك اها ما مني ابعث سنه على زنا نير هالت له
 الملك ابي عطيك بعير على ان لا يستامرها فاني الحق ورجع الى امه هالت
 ان الذي ياتيك ملك من الملايكه ياتيك في صور ادمي لحسدك فاذا اناك
 فقل له انا ما ان سعي هذه للمع امل لافعل ذلك فقال له الملك اذ من
 امك وولها امسكي هذه البقره فان موسى عمران سيرها منكم لفسل
 من خاسرا بل ولا تمنعها الا ملاسك لانا نير فامسكوا البقره وقد على
 خاسرا بل ذبح ملك البقره بعينها فمادوا الوايست وصفون حتى وصيف
 ملك لمن حراله على رماه والذين عابين فامشروها هذا المن
 وقال الربيع بن انس وحدثها عبد بن جونه ولها سايه فسا لهم اضعاها
 من المزل كم نكن لم غيبها هالت لهم وسبوا ان الله يحفظ عليكم فشدتم
 على ايسكم فاعطوها رضاهما فاستروها حكمها وذكورها ولا الله تعالى
 واذهلتم نفسا فلا اذاتم فيما اى احلفتم ويدا هم مرفع كل واحد الفصل
 عن نيسه واحاله على غيره واصبله بدرايم فادعت الناني الملك فصار

فها
 التفسير
 النحو

والامشادة وادخلته لالف لاسلم السكون للدال الالوي ومسه اما فلتق
 واذا ركوا وهي قوله اى فدا ارام والكسابة في قوله فمما تعود الى النفس ويظهر
 عودها الى لفظه قال ابن عباس ومجاهد اى اخلقتم فيها وفيها ويحتمل
 لفتيى قال الضحاك اخصمتم قال الربيع تداصمتم وقوله وادخلتم معطوف
 على قوله واذ فلتق بامويى والذكر مضمرة وهذا تنكيب للهود الذين
 كانوا في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم ما منتموا العسل ولستم
 تقولوا قوما ما تشرون فلما جمعتم للنسب والدين والمراعاة عانت
 لبعض على فعل البعض وفي هذه القصة من مع لظان ان محوزان يضاف
 الى المقدم حدث كان من واحد منهم فانه قال قلم وكان القتال واحد من
 حملتهم وقوله واذ فلتق نفسا مر عن ذكر البقرة وامر العسل كان مقدما
 على قصة البقر فقال اهل المعاني في حكاية سبحانه لما امرهم بدخ
 بقره علموا ان البقر لا يدخل الا للدلالة على ما لم يرض عنه عليهم فلما
 استفد ذلك فهو من اتبعه بقوله واذ فلتق نفسا على حجة التوكيد وقال
 بعضهم فيه تقدم وتأخير كما قالوا واذكروا اذ فلتق نفسا واخلفتم فيها
 وامركم الله بان يدخوا بقره والاشبه بالنظم ان المعصود سديك في هذه
 القصة ليس هو نفس البقر بل بعدد النعم عليهم وما علمهم اياها ما الكفران
 بانه والاعتراضات على موسى السلام تارة وبالاسوة الكاوية الى العنبر
 تارة ولما كانت الايات الساقية على سياق هذه المعاني اردت ان يقصد
 البقر وتشد عليهم على انفسهم وسواهم الية العنبر هم ذكر السب
 في تكليفهم دخ البقر انهم اخلفوا في النفس الى قلوبها فعلم لهم
 اذ يحوا بقره واكثره بعضها محسن بهديا مستب على اللبب ولا
 محاسن الى اوبل امرط ان لا من يرتان في قدين فانك انظم فيها على ما قوراه
 في غاية الكمال وقال اليفعال العبيد واذكروا اذ قال موسى لقومه
 ان الله بامركم ان يدخوا بقره فكان من امرها كذا ثم يتبع ذلك ذلك
 للعسل التي تدل انتم فيه فاهصل امره وظهر قائله وهذا حسن لكنه

المعاني

النحو

المعاني

المغانى
 الاحقيه ما حسن نظمه وليس بمضموع عليه ومن حق اصحاب
 ان لا يتجاوزوا حدود الكلام ولا تصرفوا فيه زيانا وتقصلا وقوله
 والله يخرج ما كنتم تكفون من امر الفسل فعلنا الضرب بعضها اى
 الفسل بعض الجهاد واحلف المفسرون في ذلك البعض بالمداد مجاهد
 وعكرمه والكلي ومبارك وعط الكلاب عن ابن عباس ضربت الفخذ اليمنى
 من القفرة وروى عن مجاهد قال ضربوه يدسا وهو رواية الحكم ^{عنه}
 المسدي قال العجر والذنب وعمرى ذلك الخ على الحسن بن علي بن
 وهو رواية سعيد بن حماد عن ابن عباس وقال الحسين الفخذ ضرب
 بلسانها وروى عن ابن عباس ما صاعا لعظم الذي يلى الفخذ وقال
 ابن زيد ضرب بعض اوتارها قال الاولين منهم ما ابره الله
 وصل ضرب باصلاح المقرة اصابع المقول وفي الكلام اضمار واحضار
 والعدد فعلنا الضرب بعضها فحى كذا كذا يحى الله الموتى
 والعدا الضرب بعضها المحى كذا كذا المحى الله الموتى كذا كذا
 لهذا على ان الله يحى الموتى الاخر كما احى هذا الميت والذنب
 وانتم تشاهدون ذلك وبركم اياه دلايله وعمت وهذا احتجاج
 على منكري المعجزة قال المفسرون ضربوه بعضا والى المعر على الاحلا
 الذى ذكرناه فقامت لسيل ط وناحية تشيل دما فسالوا من قتله
 قال قلى فلان او قال قلى بن ابي نصر القائل به وفي بعض الروايات
 انه اكل القائل قال والله ما ثلثته فكب بالجو بعد المعانته وقتل ان
 المقرة صدقته في قوله قلى فلان قال المستبصرون بلباب الله
 في قوله للبقرة ايات واسرار منها النبوية على وجوب امتثال الامر دون
 طلب الكسف عن كنفاته واسمايه وغلمايه وان لم يسه اسرارها
 لا يمكن العقوف عليها والعموم لما استكسفتها الخال عن سن المقرة ولونها
 وعلمها صاعف عليهم المكاليف بكل سوال ولولا ان هم بقتله
 اتعملوا ما تومرون والافهار الهم التقات والمشاهات حتى

التفسير

ف

الاسرار

الامة

يزدوا على لسوالات ليلت ما به او اكثر وقد قال الله تعالى هذه
 لا تسالوا عن امثي ان تبدلكم تتركم وقصه البقره سنيه هذه
 الامة في هذا المعنى ومن كان الله تعالى جعلت تدبرهم على
 انفسهم في اوصاف لبقه سببا لزمانه للجمعة في حق الولد البار بابه واهله
 وكان السر في قول القتل واستناه الامر والامر بدخ البقره واسكشاف
 القوم عن سبها ولو فها وعلمها تعين بله لغيره التي مرتحت على التزك
 ودعيت باخص دعوات الصالحين واسمى بها ابو الوالد البار وامثال
 امرها فلو ان لبقه دحو لبقه ايه هذه كانت احكامهم ولكن كان لم يصل
 البار بابه الى ثوابه في الدنيا والله تعالى السرار في مقالهم والطا
 في كاليه فان لقت بقوم نفعت قوما وان خسروهم ربح قوم
 ومنها ظهور احيا الموتى لهم معانيه ورويتهم ان الله مشا هدي
 نصيرا بانهم بالبعث ابقاوا وغيبهم منها وسليمهم بصير والله فانه
 على كل حال ولو سأل احيا ذلك المعول من غير واسطة البقره وانه
 بعضها لكنه امتحنهم ببيع البقره فكيفوا وكلفهم شراءها على ثمن رخصا
 والاراي مناسبة من ذبح البقره وضرب العسل بعضها وبين حرم
 القنيل وقيامه والدلالة على قائله ومنها ان هذا الحكم لم يكن من
 احكام المشرع بل هو من احكام العيايه كما ظهر في زمان طود عليه السلام
 على لسان ذلك الصبي وكما حكم امير المؤمنين على رضي الله عنه في
 ذلك المعول الذي حرم حاله ولو كان على وجه المشرع لكان موعظا لله
 عليه انكاره وقول هذا اللطيف بعد الموت حيا ولا يسمع في السرع مجرد
 دعواه بحكمها من غير بينه عادله وحيوته بعد الموت لا يكون بينه
 في السرع وهو مختار في ما كذب على باحسان ولهذا فعل بعض الروايات
 ان المصلح كما فعل بعد دونه الامان لحكم العيايه كذلك ذلك النوع
 الحق لا يحري فيه الا الصدق فاذا اراد الله تعالى ان يعلم موثقه عليه
 احكام العيايه كما علمه احكام السرع وان يطلعها على بعض امره المقدر

كما اطوعه على جميع اسرار المكلف وان هدمهم الى الحلفوانه بفتح
نقع كما اضاهم السامري ما اتحاد عجل واحيا حاماد وان كل من استند
الى المنص واتبع الامر هده بعض المأموره الى الحلفانه وان كل من
وكذلك سوات في نفس اضله ما سوات له نفسه فاسترب في قلبه العجل
و علف عليه فاعلمها من هده مقتد وصلال عجل وظهر امر محفي
بذبح نفع وحامل على محو عجل ومن خيل ان ذبح واحيي بعضه
ومن حامد اجبي وفتح به ناسله شمه ثاني واخرى تطاوع ومن
ان ذلك لرجل قتله اساعيه الحرض الخل وهذه النقع رباها
مالكاها السر والصلاة مذبح هي لحيو بعضها كذا ذلك السخن ونفس
ان البر والصله ريدان في الحيوه والعمرو احبي القليل الموت كحيوته من
هو احرص منه و يعرف ان الحوص والحل يقصان من مال والتجه
سثريال الخيل بحادث او وارث ومن كان الذبح في الماويل هو عهد
التسليم ولذ القين رقبه المسلم وصفات المسلم كلها الاضاد انفاض
ولا بجر لاغال ولا مقصر والصفه لون من اسود والجرم والحمله
لون من لغمن وامر من لغمن لا حمر ولا يورض كذلك بين الدلو والمعبه
طوبى لمن ذك في نفسه في غير منقصه واللوم في كل احواله كذلك وكما كانت
الصفات المقصده في البقره المسلمه لما كذلك الصفات المقصده في الرقبه
المسلمه بلث الاقصاد في القول حتى تكون صديا ولا مهدارا والقصه
والفعل حتى لا يكون متهورا ولا حسانا والصدق في الفكر حتى لا يكون غاليا
وكلم مقصدا فاذا وجدت هذه الصفات في الرقبه المومنه وذكر
مسكن الحمد والتسليم وضرر بعض اخلاقه على السبيل الحرض الخيل
قام حيا ما ذر له ولخب عن قابليه بامراهه اما الكهين والخيال
الاحلاق واما الهوى وطل الاطراف والاعراق ربنا اربنا الذي اضلانا عن
من الجزء الانس بجعلها تحت اهلنا المكونا من الاسفلين: **ولو حرك**
ثم فنت قلوبكم من بعد ذلك: ومن جمله كغزاهم نعمة الله تعالى ان

النظم

قلوبهم بعد اذوا الايات وتلك القسوة كقصدان وجزا على كقصدان و
 او عقاب على عصيان كما بعدوا واعلمهم بجمه حدوا في مقابلها
 معصية وال اهل البفسير ثم تست قلوبكم اى صلت و غلطت
 واسودت من بعد روية الايات و رفع الخلاف عنهم وقال اهل
 اللغة في القسوة و جبان اهلها السك والصلابة والساني العطفه
 والسهوه يقال تخمد قاسر اى صلت وارض طسيماى باسمه استيا
 وقال اهل المعاني القسوة ذهاب اللين والرحمة وانحسوع من القلب
 وموقوف الزحاح والواو يمكن ان يكون المراد بذلك جمع قى امر اهل المعاني
 والماض و يمكن ان يكون المراد به ان احدى كك القسوة اذ قال بعد روية
 الامة والله ما قتله وال الكلى والواو بعد ذلك لم يقتله فلم يكونوا قاط
 اعجز صرا ولا اتنى طبا الا ذلك العقب فضرب الله لقلوبهم مثلا فقال
 ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او أشد قسوة اى صلت واستدت
 وصلنت واوروق قال بعد ذلك وقال بعض اهل المعاني اراد به
 المعاصر من علماء اليهود ثم سب قلوبكم صلت عن فتم اتخى والاصل
 للمحق والاعسلا روية الامات فهي كالحجارة او أشد قسوة و صلاه ومعروف
 الكلام ان العاصي المتمرد قلبه حديد لا يؤثر فيه المراعط ولا يفتح فيه الصصحه
 وهو خلاف المؤمن الذي وصف الله قلوبهم في قوله الذين يحسبونهم ثم يلين
 حبلونهم وقلوبهم الى ذكر الله وقوله او أشد قسوة قال الفراء اوها هنا
 بمعنى بل او يردون بل يردون وحرف السك لو دخل في كلام العربي لم يكن
 لهفه السك بل مسامه الماكه وانما شبه القلوب بالحجارة لانها حديد
 لان الحديد يلبس بالمار والحجارة صعب وقوله او أشد روع على عهدي ه لينة
 و صك حصن الاصل بعديرا الكاف لكنه على وزن افعل وهو لا
 يصفم قال وان من الحجارة ما تفجر منه اليتلاى يفتح وتنسفق
 فتخرج منه الماء فحري به الاهاروه العيون الى كرح من الحجر وقوله
 منه الانهار والحجارة مومسه قال الفرافيه وجبان اهلها انما يكون

التفسير

اللغة

المعاني

النحو

المعاني

للمذكر والمؤنن وذكره ما منا والثاني انه ذهب الى انها حجارة اسقى
 منه الماء كقوله ومثلها من الدواب والافعام مخلقا للوانه رذ الكفاية
 لاما المعنى وفي حرف التثنية الاهار رذ الكفاية الى الحجارة ومن في قوله
 وان من الحجارة للتعويض وما معنى التثنية واللام جواب ان يهدره وان
 من الحجارة للتدبير ومنه معناه وان من الحجارة الحجر من غير منه النهار
 ومن انما في قوله لانه من حصره واللام جواب ان وفي حرف التثنية
 وفي السواد من حصره وان من الحجارة كل تلك زياده في التوكيد لان
 هذا التثنية وصف به الحجر من الحجر بالما وعنه لا يوجد مثله في كل يوم هذا
 حمله الكلام وقال اهل الماويل في قوله من حصره الله فان حال اذا
 سمعت محببا لرب سبحانه وتوحده ارسلت ما في حروفها من الما واتم ثانيا
 اسرايل قد سمعت التوراة ووعظكم وذكركم انا وحوكم بالوعيد فلم
 يرق قلوبكم وكانت الحجارة احشع منكم وان منها ما اشفق فخرج منه
 الماء حتى صعد على الركن سفيرا عنها وتسكبا وها وان منها ما هبط
 من حشيه الله وذلك في حال اذا سمعت بذكر القيامة وان الله يجعلها
 كمنها لاهبط منها صخور بعد موتها ورسوخها في الجمال من
 حشيه الله وما الله بغافل عما تعملون اي من سراركم في ليلكم وعرضكم
 في نهاركم وليس تارك عقوبه اعمالكم وعزل بن عباس في رواية عطا انه قال
 في قوله او اشد قسوة اي الحجارة لسر لها نواب وعقاب وهي محاف الله وقد
 مر على عليه السلام حبل فسمع منه ابنا فقال يا رب انزل لي بكلمة
 فقال لا سمعت الله يقول وتوذيها التام في الحجارة فحفت ان يكون من تلك
 الحجارة وقال نقابل ففعلنا فعل ذلك من حشيه الله وسواسه
 لا ترى قلوبكم كفعل الحجارة ثم او معدهم فقال هو الله يعاقب عما تعملون
 وهذا معنى قول عطاء بن رباح وقال احسن يعني عرسا كما
 سقط بعض الصخر بحرفه السوط على هذا الماويل السقوط من علو
 وقال كل حجر نزل من راس جبل من حشيه الله وقال معنى هبط

النفوس

المعاني

التفسير

ذلك وكشع وهبط وهبط هبطا وهبوطا اذا نزل ونغتر حاله
 اهل الله اهل من يخص هذا الحكم بعض الجمال قال الرجاء اراد به الحمل
 الذي على حين كرمه عليه السلام وقال فطرب بحوزان يكون
 بعضا عقل ذلك هبط من خشية الله كما حكى عن رجل نثرا به كرم ^{الله}
 صلى الله عليه واله عن الخبيع الذي حزن لها معد المنبر قال وكذلك قوله
 لو اننا هذا المعان على جبل لرأيت حاشيتنا من خشية ^{الله}
 كما فعل الحمل حتى ينزل عليه العران وكذلك مجود السموات والارض
 والسموات والارض والنجوم والجباب والشجر والدواب والالمراد ^{بالسجود}
 الواضع والبدل وقال فطرب وفه وجه اخر وذلك ان الهبوط يدعوا
 غيرها الى خشية الله اذا نظر اليها ومثل ذلك يقول لفران قال بطل
 اكلم عربه تطوق وقال حمد

والعود من تيهان اياهان فاصحى اما ليله مصر فاصا والعجى والتمزج
 آلهار والليل والمعنى الرجل فالمراد بهبوط الحمل على هذا العود ^{طلاله}
 لمن عثره ومزاهل الماد من قال المراد الله الاحار عن علط القلوب
 وسوءها على وجه ارضي حرها ادا خلاف الاحار فاهما وبلن
 وتصنع وتسقط واحسه حوزان بلادها الهية ويرجع معنهاها
 الى كونها مسخرة والمقصود من الكلام ضرب المسئل ولا يلحقه هذا ^{الجملة}
 وكوران يكون المعنى وان منها لما تسقى وهبوط كسوع من خشية الله
 وكهبوطه وكوران يكون المعنى يستفقها وهبوطها ان يدعى على حسبتها
 لو كان يصح منه الحشه وكوران يكون معناه وان منها لما معتر عن حالها
 ومصدره من خشية الله وطلب الكافر على حله لا ياتر واول العاكية
 وعندها الحجار ولم يعذر العاسية فلو يتم قال الراسخون في العلم
 امتابه كل من عند ربنا وظاهر المنزلة سحران الحمل له استعدلا
 قول الحقلي بمصدر دكا وله استسغار الحشه هبط من خشية ^{الله}
 ولما استحقاق قول العران عليه بصير خاضعا متصدعا من خشية ^{الله}

المسود

وله اسما بحسب عرض الامانة فسفه منسقا وعلى هذا على خلاف ^{هـ}
المكلم اذ العقل يعنى ان يكون الموصوف هذه الاوصاف عاقلا
فاما للمخاطب ويلزمه ان يكتب القرآن نظائره او بكثرة بتا و بيه
المعيا الفاسد كما سمعتم كدقون لكم عن مواضعه ولا يستوى ذلك
كله على حسب لاهل فان لاهل كما بل في خطاب الجمل وحشيه الجمل كالتك
بالي هذه الماويلات الفاسدة فان كلها مما بنا في ظاهر اللفظ ومطل
ساق المعنى ولو تتبعها كل قاول ذكره وذكرها فساد طال الكلام لكما
رجع الى طامرها لعلنا نحت اخبر المنزلة بان الجمال كانت مخاطبة ^{بالموا}
مع داود عليه السلام قال تعالى يا احيال اوتى معه كما ورد به الحمر وكان
طور سننا مخصوصا بالجملي فلما تجلج بديه الجبل جعله ذكرا وكان شهر مخصوصا
بالتكلم مع النبي صلى الله عليه واله وكانت مخاطبه هور الهامه ان نعوضنا
الامانة الهامه وكان الجمل مستعدا لفتوى القرآن لو ارادنا هذا القرآن على
بعبان عرفنا اذا احربنا الهامه على ظواهره لنعرف ان خطاب كل شئ
على حسب ما لوق به كما ان اجابة كل شئ على حسب ما يليه كما قال انبيا
طوعا او كرها فالما استناط بعين وفي الماويل اكمال رحاب ونرى الجمل
تجسبها جامده وهي تمر من السحاب فمشية الرب تعالى فلو ان الكفر بالحق
مقال بل ان شقوة ومن الامد ملت صفات في الجبرم فوجد في تطوب
الكفر احد لها المحر بالابهاد ولم يوجد في تلك القلوب المحر العلوم
والاسرار والماينة التسوق فخرج منها الماويل يوجد في تلك العلوم
التعلم والفكر فخرج منه العلم والثالثة المهتوط من حشيه ^{الله}
فلم يوجد في القلوب الفاسيه المحضوع والبدال من حشيه الله فتعلم
هذا المثل ان طومر اشدة قسوة من الجارة والموانه من المثل
والمسليه يجب ان يكون مافيه يمكن حتى يحصل من التمثيل فله العصيل
وسر اخر في المهتوط من حشيه الله ان الحشيه في كل شئ على حسب ما يثبت
به كالسحر والسحر من كل شئ على حسب ما يلق به فليس يسمع الملائكة

مثل سبح الانسان ولا يسبح الانسان مثل سبح الحيوان ولا يسبح
 الحيوان مثل سبح السات ولا يسبح السات مثل سبح الجمادات والمعادن
 وكذلك السجود وهو ورد في السبح وان من سبحه الا يسبح بحمده وورد في
 للسجود والله سجد ما في السموات وما في الارض كذلك خشية كذلك استطر
 لا جعل في السجود والسبح لكن تفاوت الامر فيها على حسب تفاوت اوضاع
 الموجودات على مراتبها فلا يستعد ذلك الاستعداد حتى يحتاج الى تاديب
 واختلاف احوال ومما اخرج هذا في مواضع انا ما مر موجود من موجودات
 العالم الا ومعها كلمة من الله تعالى فقال له تصرفه من حال الى حال وسلفه
 نقص الى كمال فما كان من الموجودات متوجها الى كماله اللاتق به المقدر
 له ولا في الكلمة تشوقه اليه واما كان من الموجودات راجعا الى نقصه ولان
 الكلمة تحذره الى رذاته وطبعه فامر موجود يصعد الى السماء الكلمة صاعدا
 به اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه وما من موجود ينزل
 من السماء الا كلمة تنزله به وما ينزل الا بامر ربك والصاعدا يابى على رجاوع
 والمارك اذ اعلى خوف وخشيه سوا كان حادا او ناعا او حيوانا او انسانا
 او ملكا الا ان يكون مستندا الى رضا الله تعالى وامر وفي الجنان لشيء طهره
 من على شجرة قطعت اغصانها والبيت على الطريق فقال لبعض
 عضاة اليتيمها التمسح وسياقي معنى سبح الموجودات في
 موضعها ان ساء الله تعالى قوله جل وعز او طمعون ان تصنوا لكم
 لما ذكر الله تعالى صفات قلوبهم في الفتوة وشبهها بالحجارة وروح
 الحجارة عليها حق ذلك تقطع الطمع عن ايمانهم راسا ومن كان صفة
 قلبه كما وصف سبحانه كف رحمة الامان فقال ان طمعون ابا المومنين
 ان يصدقكم قال اهل السير لا لاف ها هنا صورها للاسحار
 ومعناها الراكلة ودرها يكون معناها الهوى او طمعوا في ايمانهم وقال
 الصحاك قال ان عاب من اف طمعون لئلا يوصوا لكم وقد بارك لذنوبه على
 طوبى وروى عنه ايضا انه قال معناه ان طمع ما هم في ايمان كعب

النظم

التفسير

المعاني

واصحابه وقد اراد المتكلم ان يخلص عن اسكال ما منا وهو ان التكليف
 لم يقطع عنهم وهو طلب الايمان منهم فكيف جمع بين طلب الايمان وبين
 التائب عن الايمان واحاب بان يعلم انه لا يؤمنه وانما عنده على وفق العلم
 لا ما في اماكن وقوع الايمان ومورد التكليف لا اماكن وهو باق في هذا
 ارفع الاسكال فان الاماكن في نفسه باق في الايمان يمكن الحسن على الاطلاق
 فاما الاماكن في عين علم منه واخبار عنه بانه لا يؤمنه رفع الاسكال والحقة
 بالمحال فهو وان كان يمكن الحس في ذاته فهو محال الوقوع بالنسبة الجبر عليه
 وخبره فالاسكال باق وقوله جلي وعز وقد كان فروق منهم سمعوا كلام الله
 وهو ان يكون موضع هذه الجلاء النصب للحال اي كيف ظهر عن ان يؤمنوا
 لهم وهم على حال ان يرتدوا منهم سمعوا كلام الله ثم كذبوه وان كان
 هو القوم على دينهم وموالاتهم محكم حكم اولئك القوم وقد يجوز ان يكون
 ذلك ابتداء كلام وذكر المفسرون طرقا في المراد بالدين سمعوا
 وكذبوا له ما ان المراد به السمعون المختار وذلك انهم سألوا
 موسى عليه السلام ان سمعوا كلام الله فعلموا وحصل منها وهدوا
 امه حرمه فاسمعنا كلاما حتى يؤمنه وصدق حتى يكلمك فسأل
 موسى فوجهه تعالى مراد ان يسمع كلامه وليعبر الناس
 بلسانهم لم يعتسل وليست في اليوم الرابع ثانيا حذرا من ليات معك
 الى الطور فجاءوا كما مروا وحاحات سماعة فانور سمعوا يداسوا وفي
 رواه فلما عثهم العام امهم من السجود وكلمه ربه فسمعوا
 كلامه فاعرو وبهاه حتى سمعوا وغفلوا وفي رواه ان ذلك الهداهوا في
 انا الله لا اله الا انا الحي القيوم فلا تعبدوا الها عندي ولا تشركوا بي شيئا
 فلما سمعوا ذلك خوت اولهم من اجسادهم عادت اليهم فقالوا انهم
 سجودا موسى ايا لا يطيق سماع كلام ربنا فكرايت منا وهدى بنا عن جمل
 فعل وكان الله عن فعل يقول بل موسى وموسى يقول يا ربكم فكروا بهم
 عن كذاهم وصاروا وهم فلما رجعوا الى الصخر فامم اليوم الذين سمعوا

الحبل واسحر وسمعناه قال لهم رحم محمد ثم اهل الصدقة كما امرهم به
 عنه وقال الذين يرد الله بطريق قلوبهم من اللذات مثل
 ما قال هو الا الصادق عزراه كان لا يستطيعوا ان يسموا به
 على كسر مدحا وصفا وذلك قوله ثم عرفوه من مدحا علقون وهم
 اهل الامم بخلاف ما قالوه من اقول معالي الربيع وعمر بن اسحق ورواه الصحاح
 عن ابن عباس التفسير قال الرضا جاز هو الا اليهود ان كانوا اهلهم سابقه في
 كنفهم وذلك للمسايقه ما ذكرناه من القصة والطريقه الثالثه في ما
 اراه ما رواه عطاء بن ابي عبيد وقد كان فيهم يرد طائفة منهم
 كلامه بين موسى والانبيا عليهم السلام ثم يحرفونه من بعد ما سمعوا
 وعرفوه من الحلال الى الحرام والحرام الى الحلال وهم يعلمون ما جروا وهذا
 قول مجاهد والسدي فقال ابن زيد وعكرمة ووهب تلو انهم ما
 غيره من احكام التوريه واية الجمع وصفة النبي صلى الله عليه واله الخريف
 تغيير الشيء عن وجهه وهم يعلمون ما في تحريفه من العقاب وقيل
 ان النبي اتقاه ليس من قول الله ثم التحريف على جهن لصدقه تحريف
 اللفظ وتبديله بعينه وهو ما عليه عامة المفسرين والماتى تحريف المعنى
 والتاويل عن وجهه لينبغى به الهسه والزبغ في الدين وهو قول ابن جبير
 ووهب وجماعة من اهل المعاني : لا اسراء قال الذين يسمعون كلامه
 ويعقلونه ولا يحرفونه ولا يبدلونه عليهم السلام اما الاشكال الاول
 على من ذهب المتكلم فواقع كما ذكرنا فيهم لحد الامر بما اخبر المحض ورفع
 التكليفه واما للقد المحض والزام التناقض من ان يطع ويطع العلم في
 التكليف وكلا الامرين على طرفي الافراط والتقديط والغلو والتقصير
 وانا الخالص من ذلك على من ذهب لاهل الحق اثبات الحكيم وهو ما حكم
 وحكم المستانفد اثبات الحكيم وهو ما حكم الشريعة وحاكم القيامة فمن حيث
 حكم القيامة يجب ان يقطع الطمع عن ايمانهم ولا يخاطبوا بخطاب التكليف
 فان صاحب القيامة يخاطبهم بخطاب التكليف وطلب الامان ومن حيث حكم

التفسير

المعاني

الاسرار

الشرعة

نحو

صاحب
 محب ان لا يقطع الطبع عن كتابهم ولا يقطع عنهم خطاب التكليف فان
 السريه لا يقطع عنهم خطاب التكليف ساعة ولا يقطع الطبع
 عنهم لحظة ثم قد عرف ان المصدوع انما يظهر بالمسافر وان استناب
 انما صدر عن المصراع ويرجع اليه وايضا مصدر وانما يظهر وانما صدر
 معاد واما الاسكال الثاني في الحروف الذي صدر عن بعضهم اى يعرف
 كان وان مثله في الكتاب العبري وصد عن علماء الفللال اما الذي
 سمعوا كلام الله تعالى من السبعين الحمار هم اصله من ان نسبة
 تحريف وتبدل وان السبع من انى كالسمع من الله تعالى وان احد من
 المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله اى من رسول الله
 ومن المؤمنين والحروف كما ذكره علي بن جرير من تحريف طائر اللفظ وقد
 وقع ذلك في كتاب الله العزيز كما وقع ذلك في التوريه واخلاق الجامع
 والحروف اعمى جامع عند الله بن مسعود وجرده وجامع اى كعب وجرده
 والجامع المشهور وحرفه معروف لانكراد لو كانت مسقه بل الحرف
 بعض واعمى بعض وهم باجمعهم قد سمعوا كلام الله من رسول الله
 وعقلوه وهم يعلمون والوجه الثاني بحروف المعنى دون طائر اللفظ هو
 كثير فان المسائل في كتاب الله على بعض مذهبهم في السبيل والسبيل
 والحبر والقدر والعلو والعصير ما اراهم العاقله وهو اهم الباطله
 طامرون ولو انهم احدوا ما دخل الامان ومعانها من اصاد قن
 عن الله التام بحث في علم الله الطار من عن ابيها انطكاث كلمتهم
 فيها واحد ومع الاله فاعتر بحلفه قوله جل وعز ومنتم امتين
 هم فضل الارب سبحانه حال اليهود وقتهم فيقتل احد ما عالما وهم
 ما الكتاب والثاني امون فعلموا وهم اجر اقلبا على تغيير احكام الله وهم
 الذين يكتبون الكتاب بايديهم وهنود الخلال والحرام ما اراهم هم دون
 هذا حكم الله من عند الله والاميون منهم عامه وانتاع الحذوا
 احسانهم اربا با من عند الله قال اهل التفسير الاميون هم الذين لا يكتبون

النظم

التفسير

ولا يعرفون معاني الكتاب - قال ابو العالمة وابن زيد وابن جرير
 ايم لليهود جماعة لا يعرفون الكتاب وقال ابن عباس وقد علمت
 الكتاب خطأ ودراسة ولا يعرفونه معني ونسرا ولا يدرون
 وقال في روايه عطا اميون ربه لا يقرأون التوراه ظاهرا ولا باطرا قال
 في روايه الكلبي الحسن بن رواه الكتاب ولا كتابه وروى عنه ايضا كل اليهود
 ما من انصاري تعل ليس لهم كتاب ولا وكل دينهم وقال ايضا الاسم
 فقم لم يصدقوا سولا وليس لهم كتاب بل كتبوا كما يادهم وقالوا هذا عند
 سماهم امه اسم من الحورم كتاب الله وهو قول الحكيم وصل اليه عوام اليهود
 فرعوا الي احبارهم وقالوا ان هذا الرجل يدطر ويدعي انه مذكور في التوراه
 فادوا على الكتاب فان وحدنا له ذكر اتعناه والاعصا عنه فعتبروا
 وحرروا صفه الموصلة امه عليه واله وكما وصفه اخرى ايدهم خوفا
 على عات ما كلم وقالوا هذا من عند الله وهم كعب بن الاشرف حتى
 واخطب واسماها فلما كتب الحبار كدوا معهم وقال الفيل اخبر
 الربيع سخا فان اليهود احبارا ما معني وفهم ايضا اميون العلمون الكتاب
 الا ما في اي كاذب بلقن هامن الاحبار وليس لهم فمنا يقين بل يم بطون ذلك
 طنا وتقلدا وتوهمون هامن الكتاب ولست منه ومكان معلولا يكون
 على يقه وتصيب وهذا المسمى المقتطع وفي الاماني احوال للمفسر والكتاب
 المعاني قال ابن عباس في روايه اعطا الاماني ما سمعون من احداث
 احبارهم وقرانهم وقال ايضا العلمون الا ما حدثوا به فان كان صدقيا
 صدقوا وان كان كذا بالاذن لا يحدون لعلم الله وان كان كاذبا ولا يسوا على
 نصيب ويترق قال في روايه الكلبي الاماني الحارث محدثهم بها علمانهم
 وان هم الاطنونك ليس لهم معني في ذلك الاحداث وقال اهل المعاني
 الاماني هي الاحداث المعصاه والا كان كاذبا لم حروه لست من كتاب الله
 سمعوها من احبارهم ولا سمعون صدقيا وكذا بها وهذا الحدوث
 الفدا والاحراج وروايه ابن جرير عن مجاهد وهو روى عن ابن عباس

المعاني

التفسير

المعاني

وورد عن عثمان بن عفان انه قال والله ما اغتريب ولا تمتدت ايها
 محصن الباطل ولا اختلعت للكذب وقال مجاهد نظرون اي الكاذب
 ومن معناه مستكون وقال ابن عباس يحذون سواد الطن ويطنون
 لئلا سمعونه من علماءهم حق وعينهم عن ذلك انه قال الامام
 الهمام لعلمون شيئا الا ما لا يسمون على الباطل وقال رواية سعيد
 بن جبير وشبان لا يعلمون كتابا ولا يدرون مائة الا ما في سمون على الله
 ما لم يسموا وقال مجاهد في رواية ان خرج هم اليهود بدوا التزبه و
 كتبها ولا يعلمون الكتاب الا كما وقال رواية سمون على الله غير
 الحق ومن اهل المعاني من قال الا ما في اي قراه طاعة وذاك وقع
 من طهر القلب لا من الكتاب وهذا قول روق والفرادوس عند كل
 امه تعالى الا اذا منى لفق الشيطان في امنيه اي في قراه وروي
 عن عائشة والحسن الا ان يمتدوا على الله الباطل بل يولم ان تمسنا
 التلا الا ايا ما معدود وولم ين يضل الجنة الا من كان هو ذا او نضار
 تلك الامانيهم وهذا معنى قولك ومجاهد قال الصراط من الاسارى
 ان طسا الاماني هو الا كان ب فواسننا منقطع بسدا لعلمون الكتاب اصلا
 لكنهم سمون على الله ما لا ينلون وهو قوله ما لهم من علم الا ابياع الطن
 اي لكن اساع الطن وقال اهل اللغة لا يطيب جمع منيبه وهو كل ما عذب
 به الانسان نفسه مما وجوا سله من ريسه الفتره مما الانها شبه التي
 فلذلك فرقت الاماني هاهنا بالاحكام وهو الامنة الحديث
 المتعل قال لجهن بجي المتى للكذب وقال ابن اسارى المي
 نفسه الكذب لا به لا حقيقه لها وقال اصل هذه الكلمة من التقدير
 والامني بعدد الانسان من نفسه والامني ما بعد مننا الولد وقوله
 ملك الامانيهم اي قد يسمون وظهيم والاشاعر ولانقول لشيء صوته
 حتى من باعني كالملة اي بعد فلك المهدرو في الاماني لعنان السدا
 والما ويرواه الاكثف وقوله ابو جعفر وشبهه والاعرج بالكحيف

التفسير

المعاني

النحو

اللغة

التشابه

وفي الامم احوال قال الفرائسي انما لعرب ولم يكن يكتب من العرب
 الاصل يقال عابى اذا نسب الى العامة واما اذا نسب الى الامه وحنف
 الما انما زيان وكوه قال الزجاج هذا الهمزة هي التي تسمى له
 وقال ايضا الهمزة المنسوبة اليه عليه حمله اتمه فهو في له لا كتبت على
 ما ولد عليه قال صلى الله عليه واله بخن امه اتمه لا كتبت ولا عسى
 هكذا وهكذا وهكذا وكنى الاية التي لا تعرف رسول ولا كتابا وال
 هو الذي بعث في الامم رسول قال ابو عبيد الاسود هم الامم التي لم
 عنهم كتاب والى الاية التي لا يحسن الكتاب قال مطرف فكاتبه اى
 قال الفعالي لسنا ذكره النبي صلى الله عليه انا الى الامم يمدح ولا ذكره
 هو لانهم انا ذكر النبي صلى الله عليه واله لا له على سواه كما قال وما كتبت
 بلوا من قبله من كتاب ولا خطه تسمى كذا الارباب المبطون فاختر من
 المرابن على وجه الصدق من غير ان درس كتابا وكفى بلقوه الدرر وهو ك
 لا يحسن الكتابه والتلاق ووصف هو لا تقوم بالامية على معنى اسم
 يدعون من اهل الكتاب من غير ان يكون لهم علم بالكتاب فهم لا يثبتهم و
 ما تلقوه اسمهم وروايتهم من الكتاب وقال بعض اهل المعاني اما يحق لهم
 لتفليسهم في الدين واما الكتابه صناعة من الصناعات من صنعها
 في خير كان مستحقا للمدح ومن صنعها في مكان مستحقا للذم واما
 نسحو المدح على الاطلاق يعرفه الله تعالى ومعرفة دينه وكتبه
 ورسوله وهو باب النبي صلى الله عليه وسلم عرف الكتاب اوله يعرفه هذا الزجاج
 ارفع اميون بالاسد ومنهم خير قوله تعالى فويل للذين يكتبون الكتاب
 ما يدعهم يقولون هاتوا به عند الله ما اخبر الرب تعالى عن حال الاحاد الهوا
 وما من اسم يحذف من الكتاب والكلمة عن مواضعه وتربون منهم امون
 بعد قول الكتاب الا بالملقظ لظاهر او بالملقظ لا وليك احاد على شبه
 الاماني والحديث وانك كبايات من الوعيد العظيم باولئك الاحاد المضل الذين
 يكتبون الكتاب ما يدعهم يقولون هاتوا به عند الله حال فويل للذين يكتبون

والويل في وضع عبارة عن العذاب قال الزجاج هي كلمة مستعارة لكل واقع
 في هلكته وقال المفضل اصل الويل الحزن وهو وى وهو حكاية صوت
 الحروف وى وى ثم كما استعمله حتى وصلوا بها اللام فقال وى
 قلان وويله وجعلوا حرفا واحدا تاما من غير اضافته وقال ابن
 عباس في روايه لصالح الويل ثم العذاب ومن هو صريح في قعر جهنم
 لسلفه صديد الكفار وكانت قال العذاب الذي هو شر من صديد اهل النار
 هو اللين كسوف الكتاب بايديهم ثم يسوقه الى الله وروى ابو سعيد
 الخدرى عن النبي صلى الله عليه واله قال الويل واد في جهنم جهوى
 فيه الكفار اربعين سنة من ان يلع قعره وقال ابن السكيت واد في جهنم
 لوسيت فيه حال الدنيا لما عنت من شر حرها وقال ابن جرير
 الويل حبل في قعرهم وروى السدي عن ابي مالك واصحابه ان باسا من
 اليهود كانوا كسوف كما با من عندهم ثم يتعونه من العرب ويحدونهم
 انه من عدائهم فاحدقوا من اهل بيته وروى الضحاك عن ابن عباس
 قال الاسوف قوم لم يصفوا رسولا ولا كتابا بايديهم وقالوا
 للعامة منهم هذا من عند الله وروى عن الضحاك ايضا انه قال ان اليهود
 استقطوا من التوراة كثيرا مما جعل الله وابسوا فيها لحبل الحران وعمران
 الله وازيد انه مخلوقه وانه فقير وان النوع اهدى الامويين ثم انقطع
 فلا يبقى هناك قول لاهود قال والويل واد في جهنم استعازت اوديه
 جهنم من حنتها وقال ابو العلاء عمدا الى انزل الله في كتابهم من بعث
 النبي صلى الله عليه واله محرف عن مواضعه يتعون بذلك عرضا
 من عرض الدنيا وقال قومهم وحدثنا في التوراة صفه النبي صلى الله
 عليه واله انه لكل العين ربعه حذو الشعر حسن الوجه فحو ذلك ثم انهم يعرفون
 ويش وسلكهم عن النبي صلى الله عليه واله وقالوا اهل الجحيم في
 الموهبة ما منا فالواجم حذر طول الاثر في سطر الشعر فاكنت
 ذلك وقال لسيفنا وهو محرف قول ابن عباس في روايه عنكم

النسخة

والكلبي وعطا وروى عن مجاهد انه قال زادوا منه وحرفوه وروى عن
وهب قال ان لتقمه والاحيل كما انزلها الله لم يغير منها شيء ولكنهم
يصلون بالحروف والمائل وباللهي بكسونه ما يدعهم من المكس وهو لفظ
هذا من عند الله فاما كسبه فمجيءه لم يدرك وروى معمر
عن مائة قال كسوا الكتاب ما يدعهم لست لكونوا الناس بها وقالوا هذا من
عند الله وبخطك روى عن مجاهد وقوله ما يدعهم والكتابة يكون الا
بالمد والاهل للتأكيد وقوله هذا من عند الله اي انزل الله قوله
لهم ما كتبت ايهم وويل لهم مما يكسبون قال ابو صالح جعلت العذاب
لهم ثلاث مرات وقال ابو العاكية وويل لهم مما يكسبون من الخطايا
وهو قول الربيع وقال سعد بن جبر ما يكسبون من الحرام على كتابهم
ويجعلونه ثمن للعالم قال اهل المد في العرف ان الناس ايد في كل
زمان مقسمون الى عالم ومنتعلم وجمع رعاى اتباع كل باعق فالعالم ومنتعلم
على سبيل النجاه اذا كانا يعتقدان ان العلم بالتعلم وبالجم من تشبه
بالعالم والمنتعلم والعالم منهم مثل اللعق والمنتعلم مثل الرعاع وكما يكون
في حان الخ هاد ومهند كذلك يكون في جانب البطل مضل وضال ولا يحل
الزمان قط عن هذا المضاد والترتب فاسار بالاميين الذي لا يعلمون
الكتاب الا امانى الى السمع والرعاى واسار بالذين يكسبون الكتاب
ما يدعهم هم دونون هذا من عند الله الى المتعقبن المضلين ولكل قسط
من العذاب قال لكل ضعف ولكن لا يعلمون فالصالحون يكونون حرا الملال
والاضلال والصالحون يكونون حرا الملال اذ قد تنعوا ايهم باهوهم لا
بينه صادقه وانه شاهد على صدقهم ونوع العيايه تنوع بعضهم
من بعض وبلغ بعضهم بعضا فقول السطان فكان لعليكم من
سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم لي من عن حجه وبرهان وكذلك يقول
كل متبوع من عن حجه لما بعده سقطت بهم اسباب الوصلاى والناس
اذا في المنع من العقليه ما يكون حتى يعنى بعضهم ان العقليد فرح يعنى

بعض ذلك لقلبه كقراذ كان في لاصول ورائتهم متباكبين في التقليد
 منعصين فيه اليغايه للعالم عليه وبذلك المبرج فيه وكذلك فثنا بعضهم
 ببعض وذلك ليخمد بعضهم بعضا سخريا ورحمة ريك خيرا مجموع
 وسراخر في ثنته الكتاب بايديهم ليس مقصودا على الله ودين في هذه
 الامه من مقالات الفرق واصحاب المقالات باهوام الباطلة قد
 صنعوا كسا وكسا مصنعات من عند انفسهم لم يوجد عباداتهم موافقه
 لعبادات الكتاب والسنة بل مطايقه لعبادات الفلاسفه وادعى الحكمه
 ولا معانهم توافق معاني الكتاب والسنة وذلك هو كسبه الكتاب بايديهم
 وتصرف الكتب بايديهم ثم هم يقولون هذا دين الله وهذا من عند
 وهذا من رسول الله صلى الله عليه وآله مننا وليلا قول لهم ما البت ايديهم وقت
 لهم ما كسبوا ولهم بليت ويلات قول انهم كسوا بايديهم واستقلوا بايديهم و
 لهم اصلوا كثيرا وضلوا عن السبيل وويل انهم كسوا بايديها جاها وسبعا
 في الناس وما الاكبر من علع الناس وقد قيل في الويلات الملت و
 لمن عر منار الارض وويل من حرف وويل ككلماته وويل لمن اوى محمدا
 وظاهمه من دعاهم الول كالحاق في العير وادنى جنتهم وصرخ في جنتهم يسر
 اليه صديق الكفار من النار فذلك مطايق الحالم اذ قد ساك منهم الى الاماع
 صديدا بايديهم البطله حتى شربوا منه وارتقوا كذلك سبيل المصدا
 هو من اساعهم في النار سفي كرا واحد منهم من صدم نفوس اساعه ليس لهم
 طعام الامن ضريح لا يمين ولا يعنى من جوع اعادنا الله تعالى منها طعاما
 وشرايا ولا جعلنا من الدف لكبروز الكتاب بايديهم ثم يقولون هذا من
 عندهم حلالا وحراما ولى جرح عمر وقالوا ان غنمنا النار الا اياما معدوده
 من الله عن جرح ازل حرامهم على الله تعالى في كسا الكتاب ونسفته الى الله
 وهو الكتاب فاصراهم على الله اما كان لسبب لعفانهم ان الماوه مسهم
 الا اياما معدوده فلا حلود في النار وما هو الا من النار وحرارتها ففي
 انه ان امانه معدوده وفي الدجول النار سا حفيف والمفسرون

النظم

ق

التفسير

في الامام المعدون على طرفين احدهما انما ارضون بها وهذا قول قبان و
والكلبي ومقابل وعكره حوازيه وولد العالمه ورواه الكلبي وعطاء والي صالح
عن ابن عباس ومقال لهذا القول اختلفوا في مسند هديهم باربعين يوما
قال ابن عباس يردون على امام علي بن ابي طالب وكانوا اربعين يوما ثم اذا عدوا
هذا المقداد والتعلم الزمانيه ما اعد الله هذه الايام التي نزعتم قد
ولا محزون منها ابدا عند ذلك يقطع رحاويهم واصحاب الجلود في النار
وقال السدي عن اصحابه ان اليهود كانوا يقولون انما ملك النار اربعين يوما
حتى اذا اكلت النار خطا ما نال من اهلها اخرجوا من النار وكل محتزن من عاصي الله
لذلك امر ان يحسن فلا يدعون بها الا اخرجوه وقال ابو العباس الحسن
قالت اليهود ان ساعصنا علينا وعنت علينا في امرنا فاسم ان بعدنا
اربعين ليلة ثم يخرجنا وقال قاله والوان يدخل الله النار الا تحمله
القسم بالامام لئلا يصب العجل وساقاذا انصب ذلك الايام اسقط عما العذاب
وقال عكرمة خاضعت اليهود رسول الله والوان يدخل الله النار
الاربعين ليلة وسحقنا فيها فقم يعون اصحاب رسول الله صلوات الله
وقد صرحوا بذلك فقال رسول الله صلوات الله عليه وسلم والله لا يحل لكم
فما ابدا وقال بعضهم ان الهامى معنى في هويته في جهنم اربعين سنة فاذا
امرنا الى سجن الزقوم يخرج نحن وحلفونا قال ابن عباس فاذا انتهوا
الى الشجر وما وا منها المطوف قال لهم خزنه بيقر وعكم انكم لن تمسك
النار الا اباما معدوق وقد حال العدا او قال وقد حال العدا وانتم
في النار وروى الضحاك عنه قال قال اليهود مكتوب في التوراه ان النار
تقطع في جهنم مسير اربعين يوما كل يوم سبه وهم يقطعون كل يوم
سنة فاذا انقطع المسير انقطع العذاب وهلك النار وذهبت جهنم
وقال مقابل اذا امتدت المدة فالت الحرة اقصت المدة وانتم في
النار فاصحاب الجلود والطريقه الماننه ان الامام اليه يسمي النار
نزعهم سبعة ايام لهم وعما ان عكره ساجده الاف سنه وانهم يعدون

عن كل الف سنة يوما وجدا وهذا قول مجاهد ورواه سعيد بن
عمر بن عباس قال ان اليهود قالت النفا سبعة الاف سنة واما بعد
كل الف سنة من ايام الدنيا وملت ايام الاخرة وهو سبعة ايام قال
الله تعالى قل احذرنم عند الله عيلا ومعنى هذا الاستغناء السلب
والام الحجة والاعلام بان الامر على خلاف ما يقولون والعهد في هذا
الموضع محرم مجرى الوعد والنفات بقول ان كان الله وعدهم فكذلك
وعدهم هو في ولا يخلف وعدهم ووعدك قال الرجاء ان كان لكم عهد
فلن يخلفه الله ومعنى الكلام احذرنم وثقة من الله فلا يخلفها
وبلزمة الوفا بها وكذلك قال الكلبي ومقاتل ومجاهد وقال ابن عباس
احذرنم عند الله بيا او كما يافيه بانه انكم لا تعدون الا هذا المقتل
الربيع بمجاهدكم على ما يقولون حجة وبرهان ما يوحى او كتاب ووعد
او استوف حتم ذلك بعلمكم الذي صار عهدا لكم وهذا معنى قول ابن عباس
احذرنم عند الله بيا اي سئل ان لا الطال الله وان محمد وعدهم ورواه
وروى مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه واله قال من ادخل
على مؤمن سرورا فقد سرني ومن سرني فقد اكد عند الله
عهدا ومن اكد عند الله عهدا فلن يمسه النار اذ ان الله لا يخلف
الميعاد وقوله لم يقولون على الله ما لا يعلمون وام على ليله اوجه
احدها على جواب الامت فهاهم سفا عليه كقولك انا عبد الله ام زيد
ومحتما ان يكون ام في هذا الموضع بهذا المعنى لانه محرم الاستغناء
وكقول المعنى على اي الحال التي انتم على ايجاد العهد على القول بما لا يعلمون
وهو سكت ونوع محرم واعلام بان الامر ليس على طعنون الثاني ان
يكون مقطوعه بمعنى بل وكانه تدعى الكلام عند قوله فلن يخلف الله
عهده واستاناف نام بمعنى بل يقولون والثالث معنى الشك والحرز
ذلك في جواب الباكي تعالى قوله جل وعز بل من كسب سيئة وجوه
العلم من ان يشتر ان لا يه الا وحكاية عن قولهم ان عسنا التاد الا

العلمي

رواه مجاهد

والباية اسدراك علم ان الامر ليس كما يطوفون بل من كسب سلبه و
 به خطيئته فهو خالد في النار قال اهل اللغة بل ولما استدرأك قال الفراء
 والكسائي الخوارزمي محمد وهم جواب استفهام عن محمد قال الله تعالى
 للمؤمنين انهم قالوا بل واهل رطبها وعدوكم حقا قالوا نعم قال الفراء
 واصل بن علي بن عبد الله بن ابي الصالح علي بن ابي الوفاء وكان هو عاتق محمد
 فقتله بل بن ربيعة لم ينم من يمينا النار واسات لسنا اباهم علي بن ابي الهيثم
 هاهنا الكفر والشرك في قول عامة المفسرين والله وادرك في اليهود والمعنى
 ان من عمل مثل اعمالكم وكفر مثل كفركم فاولئك اصحاب النار وقال بعض
 اهل المعاني فقد من بل عهده في الخلق في كسب عهده ابن خلفه وذلك العهد
 من كسب سنة الله وقوله واحاطت به خطيئته قال الكوفي هي
 الشرك يموت عليه كانه يحيط به كفره اذ لم يجمع عمره وهو معنى قول
 ابن عباس وعطاء والضحاک ابواب ابو العاكسة والربيع وابو زيد والكلبي
 واهونه علي ذلك وقال اخرون الخطية هي الكبيرة الموجهة
 لاهل النار وهو قول مقاتل والسدي ومجاهد والحسن والربيع وقد
 وقال مجاهد في رواه ابن ابي عمير السنة الشرك والخطية الكفرة
 الموجهة لاهل النار وكه قال الحسن وماك وروي منصور وان جرح
 عن مجاهد واحاطت به خطيئته الدعوى كخط بالفتن بصير رسا وقال
 مقاتل الكفرة امر عليها الى الموت وبل الخطية المخطية به هي
 الشرك والسنة مادونه وقال بعض اهل المعاني المراد بالاحاطة
 ان يسد عليه المسالك فلا يجد عنها مجيبا او مما يكون ذلك بالموت
 على الشرك بذلك عليه قوله تعالى ان الله لا يعفران لشرك به ويعفر
 ما دون ذلك لمن يشاء وان صاحب الكفر وان امر عليها فهو من
 موهب فلم يحيط به خطيئته والكفرة لا يحيط الايمان والطاعة
 والشرك كخط العاك ان الحسنات منه بين السيات وقرا واحاطت
 به خطيئته وقال الاخضر الخطا الاثم وهو اصابه متعمدا والخطا

اللغة

التفسير

المعاني

اللغة

غير النعم فقال منه اخطا بخطى فهو خطي قال تعالى ولا جناح
 فيما الخطا تم به ولما خطيت فالفاعل منه خاطي قال تعالى لا ياكله
 الا الخاطيون قال خطا خطا خطا والاسم الخطه وفي كان الخليل
 الخطه لانه على عمد والمخطي من اراد الصواب فصار الى غير الخاطي
 من تعبد الامني فالفاعل من خطا خطي والمفعول مخطو والخطه
 فعليه منه وقد يرك الهمز بها الخطيه والجمع خطايا والاسم من
 اخطات الخطا على فعل وقال ابو عبيد اخطا وخطي اغتبان بمعنى
 واحد وقوله والدين من اوعوا الصالحات قال ابن عباس رواه
 لا يصلح لغنى صدقوا الله ورسوله وعملوا الصالحات بما هم من
 ربه وقال رواه عطاء بن رباح وروى عنه انها الصلوات الخمس
 وقال بعض اهل المعاني حنفوا ايمانهم بالعمل الصالح وصلوا قوله لعل
 اعلم صالحا فما ترك اي اوحى الركوة وانفق على سبيل الله اولئك
 اصحاب الجنة يعني سكا نفعوا لا يطعون عننا ولا هو تون فيها قال
 زيد بن اسلم روى رسول الله صلى الله عليه واله واصحابه وروى ابن عباس
 هم المؤمنون الذين يعطون كالا لله الله بليته صادقه محمد رسول الله
 محمد بن مسلمة وروى عنهم من الصلوة ولا يشركون به شيئا وتكون
 الركوة كما مقصود منه مشا وانما اصل الفاعل المستلزم قوله
 قال وليكن الله الاول لاني المستلزم موصول واذا كان موصولا مدرك على ان
 اخطر حب موصوب معنى الصلوة كانه قيل اما وحب لهم النار لانهم كسبوا
 سيبه وفي الآية النانه بخلاف ذلك فلذلك لم يذكروا لفا اولئك
 قال اهل التذكري الذين ان مسلمة الخلود النار والنايت فيها حارة
 هذه الامة حرامها في اليهودية فان الوعيد به والواخلود اصحاب
 الكبار في النار والمرحيه فالوا ان اصحاب الكبار بعدون امام معدود
 بقدر مسامهم كرحون من الى الجنة ورا المرصين قال ان
 اهل الايمان لم يدخلوا النار اصلا ولا يضر مع الايمان معصية كما لا يضر مع

التفسير

الاصول

مع الكفطاعة ومنهم من لم يقل بانحادي في الخارج حتى اهل الشرك بالله
والمراد كالم تحدي واعتناء الله سبحانه واسبغوا منه في ذكاته وعلا ذلك
المرحبه والوعده لم يستدوا مذاهبهم الى فضل كلهم قالوا على الله لا
يعلمون بل يتقد ربط المنزل الجلود في النار مشرطين كسب السنيه
واحاطة الحطيه وربط الجلود في الحله مشرطين الامان بآفته ورسوله
والعمل الصالح وهذا العمل المومن على معنى انه عنه الحسنه كل الحسنه
حينما اهل البيت والسنيه كل السنيه بعضنا اهل الميت فكسب السنيه
على هذا الما ويل بعضنا اهل البيت ومعاداتهم ومناصتهم ولحاطة الحطيه
المخرج من طاعتهم والكون مع اصلايم وقد روى عن الصادق وهو في
لعنف الحق لنا واعمالنا بيت فظن بعضنا مال الى المصلحة ان المراد ان
الحق لم يلائق اى عملنا عن جبر وشي جبري اكر عليه الصالح وطول
واعنه لكن معنى قوله واعمالنا بيت من الخرافة يكون مقولا ومن لم
يفرق الحق لم وعملنا لطاعات عنى ممر كما حلسنا الى كتمانها على النار
ولم يفعه تلك الطاعات وهي طاعات اللعيزه اول المالم يتوب بالسجود
لاهم عليه السلام كان محطه والحطايا كلها واحاطت به فاولئك الصفا
التابعين فيها فالنصف وسبب اخزان الحطيه اما حطيه ما حاطي اذالم يفرق
له وجه واخذ من الحسنات واذ كانت الحسنه كل الحسنه حب رسول الله
وهاب اهل بيته فمن استسبح حرمهم لم يتصور في حقه لحاطة الحطيه
من كل وجه ووجهه "ستسبحوا بعض رسول الله فقد كسبوا السنيه
واحاطت بهم حطيتهم كذلك المسلمون من استسبحوا منهم بعض اهل بيته
علم السلام صدكسبوا السنيه ولحاطت بهم حطيتهم وكان الجلود في
البلادهم وفي الجبابه اخرون من لعن وعمل الصالح والامان مشروط
فيه العلى لا وليا الله والتبره من اعداء الله والعمل الصالح مشروط انه
احلاصول اهل الله والسلام من الله بل الامان كمن صدق الصادق من
عنايته والعمل الصالح كله اسباب الصالحين من عباد الله فمن كان

على الطرقتين المشتملي من كتاب الله وسنة رسوله الله فاوليك اصحاب الجنة
هم فيها خالدون ثم للورد على النار والدخول فيها والخروج منها
قد ورد في التفسير والاختار واذا لا بد من توب وبقاضل من المؤمنين
وعلم قط جان حال الاوليا الا اذا لا يكون مساو بل حال المؤمنين الملوثرين
بالانام والافراد اوليك يدك الله سيئاتهم حسنات وكان الله ^{عفوذا} رحوما
ان الله لا يعجزون في شرك وبعض ما دون ذلك لمن يشاء وبالاعمال
التي عند رسول الله معدود من الشرك كانه ظسرك كما دون ذلك
كذلك معاداة اوليا الله معدود من الشرك كانه كما قال تعالى من
اولي اوليا فقد بارز في المخاربه ولكن خذ مع النبي فخذ النبي
مع الولاية بنوع وقد عرفت هذا المنطاح من قبل وعرف لصحاب الجليلين
من بعد الله ولي العصبه قوله جل وعز وان لعننا ساق بني
اسرايل لا تعذبونك الا الله لما نزل اليك بالحق فاستبقوا امرهم على الله
فقولهم ان عمتنا النار الا اباينا معدود عن ذلك كمدكرهم مشافه ^{النظم}
في النوريه معنى الشرك في عباد الله والاحسان بالوالدين وصلة
الارحام وامتثال في الفقه والبناء والمسالك والقول للناس حسنا
والناس بما مناهم واحسن الاعراف بالرسالة واقام الصلوة واتيا
الزكوة بهم من ايم بعرضك عن ذلك الاطلا منهم فاستجوابك لك
الحلود في النار وسطك بذلك قولهم ان عمتنا النار الا اباينا معدود ان
بعضوا لعهد المساق وقطعوا ما امر الله به ان يجعل في ذلك سكت
لهم وما ان استخفنا في النار الا كسابهم السنيه ولعاطة الحليه ^{النظم}
بهم قال اهل التفسير قوله تعالى واخذنا اى واكبرنا اذ لعننا امثالك
2 الكتاب المنزك قال ابن عباس سدا لعهد البشر بل انى استوف
معهم ثم ذكر اخذ به المشاق بذكرهم وتعديدا عليهم فقال لا تعذبون
الا الله قرا اركس وجمرة والكساي لا تعذبون على المعاصيه بالسيا
وقرا ابو جعفر ونا فروعناهم وابومر وعلى الواجبه بلكتا فاما البيا ^{النظم}

فلا هم عتف وعلايه الغنى البيا ولما الينظر لطلب ومعهان طلبا لهم لا
 تعبدون الا الله وهذا كقوله قل للذين كفروا سيعجلون وسيعجلون
 وفي حرفي وان من عودا تعبدوا الا الله وقال الكسائي ان عتفت
 بقدره لعنا متاقم ان لا يعبدوا الا الله فلما سقطت ان عتفا الفعل الى
 رفعه وقال القسرا والزجاج والاحش بحوزان كوف قوله لا تعبدون حوايا
 للتسميان اخذ المساق بمنزلة التسم وجواب القسم يكون اللام كقوله لتبينته
 فطكون بالمثل من الاية كانه قال استخلصناهم ابعدون بالما
 والتا وقال قطرب بحوزان كوف في موضع الجاز اي اخذنا متاقم من عتفت
 غير عادن الا الله ولما التفسير فقال ان عتفا من كعبت في الاماى الى
 بعد لاطه شيئا من خلفه ولا يحذوا له صاحبه واو لانا وان من عتفت
 ونعت المتى صلى الله عليه واله والعباد هي الطاعة لله والتوحيد
 ولما في الممر وقوله وبالوالدين احسانا تقدير الكلام واحسنوا
 بالوالدين احسانا ومعناه ومحسون بالوالدين على سق لمعذون قال
 اهل النحول الحارفي والوالدين متعلق بالفعل للمعبر بالصدر لان اسطق بالمصدر
 لا متقدم عليه وهذا قول الزجاج وقال اخبر بن جرير وان عتفت لعنا
 متناق مع اسرايل لان يعبدوا الا الله وان تحسنوا بالوالدين احسانا واحسنوا
 وصلن بالبا كما قال وقتا حسنة وقد يوصل الى كما قال كما احسن الله اليك
 وقال الصبيح الفضل المعرف ووضنا من ذلك فانما وصل بالبا لاضمار الوصية
 ومعنى المساو لوصية مفرغ الى اللصق وقال اهل المعاني معقول احسان
 الربهما واللعطف عليها ولما الجانب لهما ومعاشيرهما بالمعروف وحببتهما
 بالجميل والتواضع لهما بالقوله وان لا تسقل شو من امورها وان قال لهما ان
 وانهما وان تقول لهما قولا كيا ودهوا لهما دعما خالصا لهما كما
 دينا في صغبرها وذلك سيرة الاحسان نصر القوان وقوله وحقى القرني ومعناه
 وبنوا القريزة والقريزة مصدر على فعل كالمسوق والقريزة والقريزة
 والقريزة بمعقول اهل التفسير ليجل حسنا الى حق القرية تصلة الهم

المعان

للتفسير

النحو

المعان

اللغة

والبرهم والمولوبيا قبا بالمال والبدن بيلم والضرع عظم من عظمهم والنتاي
 جمع الميتيم ومعنى القتل الاضداد وصي تم مفرد عن الاب ودره بنتيمه
 مفرد لا نظير لهما والتم في ه لانهم من الاما وفي الجوانات من الاحرف
 والمساكين وهم من امكهم كما جبه لهد مساقم بالاحسان اليه ولا الاصنا
 الدالين واهل القربى والنتاي والمساكين قال وقولوا للناس حسنا
 قرأ المفسر وجزوا الكسباي حسبا بالانصب وقرأ اهل المدينة وابن كبر
 وعاصم وابو عمر حسنا بضم الهمزة والفتح بحذف الهمزة
 والرهة فكون على هذا صفة وهو قول الاخفش وجزوا ان يكون مصدر الاكثار
 والكند ومعناه ولا حسنا او جولا كما حشر قال اهل المعاني في الحشر بضم
 هو انتم للجامع للمصروف وقال ابن عباس وسعيد بن جسر ومقابل بن
 حناب وان خرج وقولوا للناس حسنا اي صدقا وعدلا وصدقا
 لنبو محمد صلى الله عليه واله اي من بها الحسن الناس عن حاله
 فاصدقوا له وبيروا صدقه ولا تقوا امر ولا تغر واعته وروى جوي
 الصحاح قال قولوا في غيبه ومحرم عليها السلام خيرا وقال اهل المعاني
 هذا على الهمزة في تحسن القول مع الناس وهو قول محمد بن الحنفية والحسن
 وسفن الورد وعطا والربيع واي لعاليه وهو مروى عن ابن عباس
 ايضا قال هو الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وهو قال الحسن وسعيا
 قال ابو الجاهليه قولوا للناس محروفا وقال عطا وابو جعفر بن
 من الناس قول له حسبا وقيل هو والناس بقره كاله الله وهو من هو
 امثا السلام ومن للنوا هم القول وعاشروهم بالخلاق الجميل
 بالخطاطه والخطوط وقال ابن عباس في قوله عطا بريد بالناس
 محمد صلى الله عليه واله قوله ام بحسب نظر الناس على ايتيم الله
 من فضله وهو بالحق محمد صلى الله عليه واله والمعنى امتوا به
 فاطم عن وعظمي وانصروا واحسوا المعاد معكم الله وفولوا قولوا
 رجوع من المعاني الى الخطاب على عان اليرب في باب من الخطاب وهو

القرآن

اللغة

المعاني

والتفسير

المعاني

التفسير

القراء

المعان

المعان

التفسير

النظر

على ان المراد من الاخبار في احوال الساسة هو امر بها الى عبادة الله
 الى المال الذي رغبوا فيه واليتايه والمساكين وقولوا للناس حسنا ورا
 اي حسنى بالمابث اي كلمة حسنى وقد افسد الرجح واهل المعاني
 هذه القراء وقوله وايتموا الصلوة واتقوا الزكوة كما فرضت عليكم ثم تلاتم اي
 اعصمتم عن المساق بعد ما امرهم بالاطيالا مسكم يعني موسى اهل الكتاب
 قال الرجح ثم تلاتم الاطيلال سرده اولهم الذين احدث عليهم ايليلوا وايتم
 معروضون اي اتمتم كل ايلكم في الاعراض وقتل اعصمتم واكن فتولتم معروضين في
 قوله واهل الصلوة واتقوا الزكوة رابيل على ان الصلوة والزكوة كما امرت
 في دينهم وحكي ان جرير بن عمار بن عبد الله قال كانت زكوة امرالم قران في حقه
 مبرك من السما واكله وروى عنه ايضا ان المراد بالزكوة الطاعة لله
 ما خرد من الطمان وقول صلوا على من اذنا ميتا كما لم تسفكون دماكم
 فالسفك لثقة الدراري والصل على بعضكم بعضا وهو قول عامه المفسرين
 لكن المعنى ذلك على وجه من ان من سفك دم غيره وهو على من اذنا
 واحد فقد سفك دم نفسه ومسا ان من سفك دم غيره طما اقله مضافا
 مكون هو الذي سفك نفسه ومنه ان بعضه اذ اقل بعضا فقد سفك دم غيره
 الناس في الناس كما هو محصور واحد في النوع وكذلك غيره وانما هو انفسكم
 دياركم اي لا يخرج بعضكم مضافا الى مجاهد كونوا سرايرا اذا استضعفتم
 منهم قوما اخرجه من ديارك فلهذا الله مستأقما ان يوطا ذلك ثم اوردتم
 اي علم المساواة لهم راجح وانتم سدود ذلك للساق قد اهد
 عليكم قال ابن عباس وانتم تسفون على انفسكم ان هذا في اليهود واليه
 خطاب للذين عاصروا زمان السواي وانتم اي اليهود مستهدون ان هذا
 المساق هو اخذ على الاكل والى مراد وانتم تسفون عطف على امر الرب
 المضى وا حاضر من شاهد على ذلك وقال ابو العالبيه الخطاب كله
 كاولهم وان خرج من حرج الخطاب لهم هو ان يكون الخطاب للكل والسلف
 جميعا ووجه الظن من هذا انه وما سبق في الآية الاولى مستفاد على المورث

كلوا والمانه مستظه على المنهيات وهاكايه عما اخذ عليهم من المشاق
 دفنوا والساامم خالفوها فعلا فلذلك عصفه وقوله ثم اتم هولاء دفنوا
 انفسكم اي اتمها بمصر اليهود هاتين انفسكم اي بعضكم بعضا والاهل
 البفسير انك ليهود الذين كانوا يشرب اهر وافر يقين وطائف منهم بنو
 قبيصاع ولقتم خلفا الخزيح ومعنى القتم من يعم اليه ولبت وكسج
 معه وطائفه منهم بنو قريظة والضير ولقتم حلقا الهوس وكان اذا
 ومع حوت من الهوس والخزيح خرجت بنو قريظة مع الخزيح وقريظة
 والبصير مع الهوس طباير كل واحد من الفريقين حلفاه حتى ساءوا كما
 دناهم والهوس والخزيح اهل يثرب بعد ذوق الهوان فاذا وصحت الحرب
 اوزارها الهدوا اسراهم فصدقا لما في التثبيد معتدى بنو قريظة ما كان
 من اسراهم في اهل الهوس وصدري قريظة والضير ما كان من اسراهم
 في اهل الخزيح وذلك قوله وان لا تؤكمت اسيارى فندوم وهذا قول
 عامة المفسرين وروى البيهقي عن ابن ابي عمير قال كانوا اذا اسضعف
 قوم وما اخرجهم من ديارهم ووجدوا عليهم المشاق بان اتخلوا اديانهم
 واخرج بعضهم بعضا من ديارهم وانه اذ اسراهم بعضا ان يهدوهم
 فاحرجوهم من ديارهم ثم ما ذوم عند الاسير واسوا بعض الكفاية وكفروا
 ببعض والاسير اهد عليهم المساق وروا به محمد بن ابي عمير
 وبنو الاحراج وبنو العطاراة على اخوانهم وهذا الاسير فاعوضوا عن
 الكل الا الهدا وذلك ان قريظة كانت حلقا الهوس وكانت الضير حلقا
 احرج مع بنو قريظة فسلوا ثم بقا دون الاسير فكانت العرب
 تعبهم كيف يفسلون ثم بقا دون الاسير وهو اول امر بالمعاشرة
 وخدم علينا المعاشرة لكانوا يابون الاسير ان يستدل حلقا ونا
 والقلان وانه الذي لا اله الا هو ان فكم الاسير لايمان ان اجرحهم للهد
 وقال مجاهد ان صدره في يد عنك صنته وانت بصله بهيك واما
 الخراب والمعاني قوله ثم اتم هولاء بعضي باهولا فحرف حرف اللدا

التفسير
والفضه

النحو

وهو التوكيد لا يتم قال الرجاء هو لا في معنى اللين كانه قبل انتم الذين
 انفسكم وتخرجون فريقا منكم من يدك وما كبره فان عظيمتان
 وقوله بطامرون عليهم فراجهن وعاجهم والكتساى بالصيف وفتح
 التا وفتح للما فتن مستدي الطا وفتح لما وفتح الحسن ودان مجاهد
 تطهرون بمعنى تطهرون وتطاهرون بمعنى تطاهرون اي
 يتعاونون على من خالفكم من اهل الملة بالايم بمعنى المصينوا العذر ان
 اهل الجوارح في الظلم ومحاور الخد يقال عدوا عدوا وعدوا وانا وانتم
 اسارى تقادوم فراجهن ونافع والتساى بالالف في الجرح ودرار كيد
 وابوعمر و ابن عامر اسارى بالالف وتقدوم بضم الراء وقوال الحسن
 تقادوم وقول الحبي بن ياب وجمع اسرى تقادوم كلاما غير الراء اسارى
 جمع الاسير واسرى كذلك مثل حرسى وحرج والاصل في الاسير السند
 والاسير هو المشدود الموثق بمعنى الماسور وتقادوم من المفاداة ^{بالمعنى}
 من المفدا يقال فدنت الاسير وفادنته اذا اطلقته ولعدت عنهم
 وقال ثعلب المفاداة ان تدفع رجلا وتاخذ رجلا والفدا ان تسترته
 وفي قوله تقادوم فولان لحد ما مال ابن عباس مرواي عطاء الفهاك
 انه طلب العديس لاسبير الذي في ايدهم من اعدائهم وكان ذلك محتويا
 عليهم والساني انه امدد الاسير التي ايدهم منهم اذا اسروا اعلام وفدته
 وفادنته بمعنى نقله وفاداه اذا اعطى فدا فاقبده ومثلهم اذا
 وجدوا واحدا من عبيدكم اسير في ايدي اعداءكم فادوه بالمعنى موافقه لما في
 الثوره واذا اسروا واحدا من اعدائهم لا يطلقونه الفدا ولم يحل لهم
 ذلك ذلك قوله انتم تون ببعض الكتاب وكفرون ببعض وذلك ان
 لم يحل لهم العنايم وروى ذلك عن ابن عباس وقد عاك اللغاة من ترك
 اسير اعداءه ولمن باع اسيرا فله اي اخذ فداه وقوله وهو محرم عليكم
 اخراجهم وهو مير الجراح التي علم ذلك في قوله وتخرجون فريقا
 منكم من اي الكلام ان ذلك الذي حرم هو الجراح ولو اقتص على قوله

القرآن

اللغة

القرآن

اللغة

التفسير

اللغة

وهو محرم عليكم ما شبهه ان يكون المحتم هو هذا الاسرى باطهر للبعث
واعان ضالك حراجم وهو مستأمن وخز عن غير مقتدر واعراجهم محرم
عليكم وهذا معنى قول الفداء والنجاح وقال الفداء وان سدت
حلت هو عانا للكل وهو المقدر وحرم عليكم اخراجهم وقال الرجاء
وكون ان يكون وهو معنى الامر والقصة كانه قتل والامر المحرم عليكم
اخراجهم ورطم الامم على القديس والماخير بعدد ونحوه وربما منكم
من ديارهم وهو محرم عليكم وان ياتواكم اسارى فعدوهم و
واجب عليكم ان تقاتلوا بعض الكتاب ويكفون ببعض استغفر لهم ومعناه
التسكت والسمع والسمع لانهم كانوا ممنس ببعض الكتاب جميعه وان
السمع وقع على الصديق من احكام الله فاعلمهم ان حوجا لبعض حوجا
لكل وقوله فاجرا من فعل ذلك منكم الاخرى في الحيوة الدنيا معنى
الحرة والذلة والمسكنة والقتل والاسر والحري الموان والصحة
اختره الله اى هانده واحذاه فضي و يوم القيامة يردون الى اسد
العذاب اى ثم يكون ذلك الحذى مكفيرا لهم عن ما هم بالردون الى العذاب
الدام الذي روح فيه واشتلا لعذاب اعظمه وادومه ولا حد منه محزجا
وفي بعض التفاسير ان النار تسمى تدعى حجب الحزن اضيق من الروح
صبرتها الله عليهم كل ساعة ولا يخرجهم منها ابدا ولا يظن طائرهم
انهم يخرجون منها بعد مضي ايام معدود كما قالوا وقوله وما الله
بغافل عما تعملون تو اهل المدينة باليا والمافون بالما ومعناه يعملون
من الاعمال اله حكى عنهم وما دلو او غير ما ركاب الله وقتل الجوى
في الدنيا لعلا به المضير من حبانهم قال الله تعالى ولحقى الفاسقين
وذلك حذى الى الصبر وحذى الى قرطه القتل والاسر عم قال اوليك
الذوق مستر والحيوة الدنيا بالاختر اى ما عوار باسمه العنا والما كل
المه اكلوها بالاختر ثواب الاخرى اى اعموا الاخرى باعواهم عن الايمان
بهم صلواته عليه واله واختروا اوليك الدنيا على ثواب الاخرى وقال

الخو

النظم

التفسير

القران

التفسير

اللفه
السرار

فلسلا
اسصا ويل الدنا على كبر الاخره وقال ابن عباس لو استندوا لمتناغا
بلا اسطع من هم اجنه فلا يحف عنهم العذاب ابي لا يدبر عنهم العذاب
وامنهم احد مدفع العذاب عنهم وامم مضره اي منعوف من
غلب الله والنصر المنعه والنصر المعانه وال المعنبرون ايات القرآن
الله تعالى اخذ على بني اسرائيل مواثيق الاوامر والنواهي وبتين محلفهم ذلك
كلها وبعضه وان عن سوا عاقبتهم وحرى معهم عبق لمن استنصر
وامتنصرا والمن اعتبروا ذليلين ذلك حكايه حال دون اعتقاد اولي
الانصاف جمع الاوامر في فان خصال اولها واولها عيان الله ووجه اشراك
وكا اوح ب عليهم لا يصدون الله كذا لكان حسب عليهم لا يطيعون الرسول
فان عيان الله في طاعة رسوله قال الله تعالى من طوع الرسوله
فقد طاع الله وكان طاعه الله في طاعة رسوله كذا طاعه
الامر طاعة رسوله الله فاما تم طاعته بطاعة رسوله الله واما طاعه
رسوله الله بطاعه اولي الامر قال الله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسوله
واولي الامر منكم وليس كل في امر على تعطب واما من حمل ما اولي الامر بل
الذي قرن طاعته بطاعة رسوله الله لا يكون الا ما دلت على الحقها دنا
دال الحق وهو لا يحاول اما ان يكون مرجحا في العالم فلم يتبعه او مرجحا
مخنيا فلم يطلبه او مفقودا معدوما فلم تكلفه بطلبه واسابعه لكن
التكليف متوجه بطاعه اولي الامر كما هو واطاعه الله واطاعه رسوله
واحرزان كون التكليف بطاعة الظالمين قال الله تعالى ولا تطيعوا
امر المفسدين عبيد لقسمان الاولان والآخر ما قوله تعالى عفت الامر
بطاعته وبالوالدين احسانا وكلاهما بالاسان من اذن من حيث الخلق
كذلك لا يولد من اذن من حيث الامر وكا وحب الاحسان الاذن من حيث الخلق
والعطف عليها والاستراخ اليها وحبها لخصها لخصها كما ذلك وحب الاحسان
بالاذن من حيث الامر والامان بها والتسليم لها وامتثال الامر بها والامر
بجميع الأحوال عليها واحدا الذي السريعه منها والتعريف لها في

للمشط والمخبر فرج الامر بالاحسان الى الله في الدنيا حتى يصدق
القول فيها فان الله نادى المجمع الخالد والمطرد لم يحبه احسان من كل
وجه بل لا يحب عبادته بما لم يعرف في امور الدنيا واسماع سيل من
الحلقة في امور الاخيرة وقد قال النبي صلى الله عليه واله انما انا انا انا
مثل الوالد وقال اما طبت ما على اولادنا اللهم وكان المؤمن منب منها
وجالكت يداؤنا في الخلق كذلك الجوانح في الامر وزوجان علماء وقلمنا
ومناسن ان سلبا وتساقت منها وجالكت يداؤنا في الامر وكان
فدوى القرنة والبيتا من المساكن بلته مستحق الاحسان بعد المؤمن
من الخلق كذلك الجوانح والبيتا من المساكن بلته مستحق الاحسان
بعد المؤمن من عائلته اما اولاد القرنة فم الذين قال الله تعالى فيهم
ولا اسالكم طيبا حبرا الا المودة والقرنة والقيم من لا واليه والمسلمين
من لا مال له ومن لا ولد له استوجبت له الى المبلغ كما تم بعد المبلغ
ومن مال له استوجبت له الماسة الى الكفاية ولا مسكنه بعد الكفاية
وهما في الف عفتان لم يقصدها الا المسكين المصلح الى المنزل
قال الله تعالى لا تقموا العقبة وما اديكم العقبة وكقبة او اطعام
في يوم ذي سعة تيمنا فامتته او مسكنها فامتته والفقير يستحق
الصلاة وحق مسركا مشروطا بعبادته كما امر به في كل عرف
والدين مستحقون الاحسان للدين خمسة اولها صاحب الكفاية
من الرجال والنساء وصفت المشقة مصورة في جميع اجزاء السهولة
والساقط الطاهر من كل الشوائب واسمها في العيون وكل الطمأنينة وانتهجها
في الركوع وقصروا جميع الشكوات والركوع بجميع الطمأنينة والركوع
لمن لم يولد له ركوعه قال عس عليه السلام او صافى العيون والركوع
حما وان معيبل عليه السلام كان يبرأ على العيون والركوع وكان
عند ربه مرضيا وكان حمل العرش وقوم وماء كان يملكه
حمله المشع عندهم الروم كانيه وعدنا المانية بعد ذلك والباح

بعد تمام حال على كذا كذا معني واوالمانيه وقد قيل عدد الثمانه
 عدد محيط بالمداد الحقيقه وحكمه في الفلك حكم المحيط في ^{المحيط}
 وهو ان يكتبوا المقام اقرب الى المحيط وعدد التسعه عدد فاصل
 من الاحاد والعتلات ووسد اخذ على منسوب الهند كمال وهو ليعدا
 مذهبيهم فكذلك لثلاثين هما السماوات اربع وهو الفلك المكعب
 والفلك التاسع هو الفاصل من الجساني والروحاني وهو الماسع وهو
 الفاصل بين عالم الارواح وعالم الاحكام والفلك التاسع شبه من الكون
 الاول في التسع لانه لفاصل بين عالم الخلق والروحانيه ثمانية افعال
 وعلى كل فلك ملك روحاني يدبره ويدبره وهي ساعات العرش ما يدبر
 الملكة الذين يحاطون العرش كذلك عمل التسع ثمانية والمواسم والسنين
 على حال ثمانية وخمس ثمانية وهي ساعات التسع ما يدبره الاصلح الذي يحاط
 التسع والعرش مع مفاصل بين العرش جساني وعلمه روحاني
 او فاصل بينه والشرع روحاني عالم جساني اذ فاصل بينهما يسطق كحل
 الرجاء متفق الروحاني على جساني وتعدنيا بعدد على المعداد واما
 التواهي المذكورة في القرآن ما منا فارعة التي عن القتل والذي عن الخراج
 والتمتع عن المظالم عليهم والتي عن اخذ الفداء متم وقدمه في الظلم من
 حصر المامولات ثمانية اربعة وتلك ثمانية وهو انما عشر طائر يروح
 السما وشهور السنه وساعات اليهما المعتدك والليل المستوي ومنا
 فديون اللسان وهو من حور اللوان ومعاقده العرش من العرش وماه المسار
 من التسع والكلمات الملمات والفاصلة والماوات الصلوات والحرمان
 من تكا استة الا العاني عن طاق وحساباتهم على الكرم والبر
 التي لبعثوا الجنه الدنيا بالجنه فلا يخفض عنهم العرش الاخر ولا يبعث
 سفوف الدنيا لهم الدنيا عنى الملال ولم يلاخره عليك الملك ومن
 وفي بلوات المانيه والاربعه في التسع باسم ملكها الدنيا والجنه
 الباقي على الفاضل والاربعه عليهم والآخر واسم يحذفون على الدنيا فوجه

النظم

ولقد اتينا موسى الكتاب وقفينا من بعد بالرسول لما ذكر الرب تعالى المواثيق
 على بني اسرائيل عقب ذلك ذكر نيل اليهوديه والنجيل وذكر حال موسى
 صاحب التيزيل وعيسى صاحب الناميل وانح اسرائيل كيف خالفوا النسيان
 كدبوا وقرئوا فمتملوت قال اهل النفس ياما معنى فطما الكتاب تعني
 التوريه حمله واحده فقفينا من بعد بالرسول اردنا فعله صفت الرجل
 افعوا اذ السعه وقفست فلما هلكك بعضه ففاه وقوله من
 اى بعد موسى الرسول وشنع من نوح في حلد في سليمان واما بنى اسرائيل
 وكانوا على منهاج واحد وشريعه واحد متعدين ماني للرب من الحكام
 واما عيسى فمريم البينات لعطمناه الحى الواصحات قال ابن
 ريداحا المعقوا لطلالا كموا لاروس واللمح في حبه الطيب من الطين هو
 طيبا يابض الله وامينه بروح القدس اى قوماه واعناه والابد للمؤمن
 القدس موحى بالصلوات الله عليه على قوله ابن عباس روابه عطاء وعلمه
 والفضا كوقول ملك والحسن والبيع واليسدى ومعايل والكلبي ودليله
 من لهد روح القدس من ربك وهو الايمان حمله عليه السلام بجماله الروح
 لوجهه وصفاجوسه وكذلك لما لاله روحا من روحه واما خصه
 بالملكوسياه الروح فسرقاله فهل له بذلكه سمع حسن العلوب
 قاته ماقى من لاه تعلق القران والجهان مستند به المؤمنون وعلى كل
 والهدى من القدس اعان جعفر كرم عقله الما من معناها واحد
 فقل هو اسم الله معق للقدس وهو قول ابن زيد والحسن وكعب والبيع
 وقال المسك القديس لركمصل القديس لطلاله معق المهدى كاضاف
 الاسم الى الصفه بسببه الروح الطاهر والقدس المبارك الطيب وفى
 عيسى محمدا عليها السلام وحيان لصد كانه كان نزل عليه بالروح
 والانس وكان يسير معه حيث سار والانى ان اليهود لما اولادوا قتله
 معديه الى السماء وكان نطق الروح اليميم عليها السلام بلسان اهل
 اما اناس من ركب الاسب كغلابا ذكيا وكان صوته ايضا قائمه وذلك

التفسير
واللغه

اللغه
والفقه

قوله بك فعنه الله عليه وقال في هذا المراد بروح القدس لما عمل اسمي روحا
 كما سمي له الذي روحا وكذلك وحينما اليك وحلمن لنا قروي عن انك ابن
 وسعد بن حير وعسدين عمران المراد بروح القدس هو الاسم الذي كان
 عيسى عليه السلام يحى به الموحى وهو في الامك والابصر وطى اليبع
 وعمران المراد بروح عيسى الذي يفتح فيه اذ قال فمخنا فم من بعنا
 والقدس هو لانه اسم الله فكون يحى روح القدس بروح الله وقد هو لانه
 صفه الروح فكون بعناه الروح الطاهر الركي لطنة وله اسم على عليه
 الاحكام الطوامت كما اصحاب النور وقوله تعالى افكنا حكم رسولنا المشط
 صمرا لكل والفتايد وحواله في قوله استكرتم وصدقنا لكم فله الروح
 وقوله ما لا هوى انفسكم اى بالحقونة من لكا ليف استكرتم اى عظمتم
 وكبرتم عن الامان به وقول التكليف منه وقال بعض اهل المعاني انهم
 من اسمهم اعراد ارباستكم وقال المفضل كانوا يقولون نسا افضا وكاننا
 اشرف وسر بعنا اكل فيسرد قوله ما لا هوى انفسكم من محرم الحمر واكل
 الربوا وحرما الملايكة ككفرهم كراهه ليلك ملك اسهوات وصدقنا كنتم معنى
 عسى محورا وفرها صلوات معنى زكوا وحي عليهم السلام وقد نقل
 انهم صلواتي يوم واحد لمانه نى قال المتبحر لاسيا الله عليهم السلام ان الله
 فعلى بعث الانبيا وجعلهم على تدب ونفا صل ولما كان الخطاب فتح اسر
 انتلام عيسى عليه السلام ومنزله اياه الكتاب وكلمه وفتح من بعث
 مصدقن لما بين ايهم وعقبهم بعيسى وياه السنات وايدى بروح الفكر
 قام من لا وهو مصدق لما بين يديه وشر من خلفه من صدق ولها
 من لا مباحق التصديق لم يكسار كذب نسا الحروان كذب فله لم
 صدق الاول حق التصديق وانما اعنى حق التصديق ان صدق على
 ما منزلة نفسه ولا هو له وعلى ما يدرك عقله ولبيدركه وايا الملك
 ماى من لالا تنوى النفس ولا يدركه العقل فله انتم صلوا حق التسليم
 على المشط والمعن وعلمنا يعلم والاعلم صدق حق المصداق

النحو

المعاني

المسرار

لكن هذا سر ابراهيم صديق علي وهو من نبيهم من النجاة من فرعون وهو علي
 وكانوا علي ما كلتم باليهودي افسد بعضهم من افعالهم من علي السلام
 وحسن خلافه فاحذوا العجل المثل واضلهم السلام كما في المثل
 في جميع كاليه باليهودي افسد من الصبر علي طعام واحد والقول
 محطه ودخل الباب سجدوا وزخ البقرة الي غير ذلك من التكليف
 اليه اقرها بنفسهم ولا يدرك لسانها وحكمها عقولهم وذلك هو
 الا ان العضال في خلافهم والذاني لا الضلال والسبب الحامل علي المكذب
 والمعضل الحدال والعتال والفساد ذلك انهم ما حكموا حق الحكيم بل حكموا
 هو النفوس عليه وما يهدون حق التسليم بل استلزام العقول
 اليه بشرط الوقوف علي علل الاشياء وحكم المكاليه في كرامه
 عقيب ذلك كله اقلها خباكم رشك باليهودي افسدكم استكبر عن صديقنا
 كذتم وفريقا هتلون ما بالعله المكذب بسبب العمل وسر اخر
 ان دعوة الامميا علم السلام ابدأ الي ايات الرب والفضل ودعو
 اضلالهم ابدأ الي القساوي والقتال في قوله ولقد اينا موسى الكما علي
 واينا عيسى بن مريم النبيات وابدناه بروح القدس اياتهاض الامميا
 ساير الناس لان خصمه من قبل الكتاب واعطى النبيات والنامد روح
 القدس علم محط ذلك غيرهم واذا لا بد من الودف لا بد من التكليف
 باليهودي افسد والتشريف بالاتبصه العقول ولما كان دعواهم اضلالهم
 الي المال ضالوا اما هذا الا بشر ملكه حكما وان التكليف كالبشر
 ما تنوي الاضيق وصره العقول بالنفوس والقول علي القساوي واليهودي
 وذلك مشا كل تكا وضلالة ومن المحب ان كلامهم يقض بعضه
 فان الحكم بالقساوي حكم بالفاضل والكار علي الترتيب اعتراف باليهودي
 كل ما لا تنويه المعقول كحجب قوله هذا مما لا تقويه نفسهم
 فلا يحجب قوله وسر اخر لا الله تعالى كما ان ضلالا امميا علم السلام
 علي الناس كما ان ضلال بعض علم بعض قال الله تعالى ولقد ضلنا

بعض النبيين على بعض من فضل موسى عليه السلام ما اناه الكتاب الكامل
المستعمل على جميع السرايع والاحكام الميمون من الحرام فيه هدى وفوز بحكمه
النبيون من بني اسرائيل وان داود وسليمان وزكريا ويحيى وعيسى عليهما السلام
اقدارهم ومنايه كسهم كانوا متعبين كما في التوريه حتى قال عيسى عليه السلام
ما حيت لا تطل التوريه كفى حيث لا يكها وذلك قوله تعالى واتينا عيسى بن
برم المينات وايدناه بروح القدس والبيات علمها وردت به احري بل
هي ايات مينات في صدور الذين اتوا العلم وحقنا ويل ذلك المنزله واسرار
بلك الطوامر ورواظن بلك الايات وقوله وايدناه بروح القدس وعزل
في المعيره وجبريل عليه السلام وصل هو الالحيل وصل هو روحه المقدر
والكل صحيح ولكل واحد من الاموال وجهه والى كرمه وروحانيه المايه
من ايه تعالى والعهمة والتسليمه والتوفيق كل حركه وخطه فان
كان مطرة الالحيل وهو اذ انست الحركه العقليه وتارة كان مطرة الروح
الامين جبريل عليه السلام وهو اذ انست الحركه الفعليه وتارة كان مطرة
روحه المقدس لمبارك وهو اذ انست الحركه الفكرية وان النصارى بطلوا
سلكات ضلوا في اثنتين منها واصابوا واحد قالوا باسم الاب والابن وروح
القدس والاب والابن كلمتان قد اخطاوا في اطلاقهما كما في السموات
سقطت منه ونشئ الارض ونحو الحيا اهدا وقولهم روح القدس هو صواب
وان المسلمين قالوا اسم الله الرحمن الرحيم فاصلوا في الاسماء الثلاثة ولما كانت
الروحانيه طاهرة على حسد عيسى اذ لم يدرك في اصله ولا استقر في ارحام
ولم تردد في اطوار اكله بطنه وعلقه ومضعه ولم يملك في الرحم
تسعه اشهر ولم يتعلم الحروف والكلمات حتى يكلم المهد صبيا ولم
يصل اليه احدى اطله حتى طلبه ليصل به بل شئ لم يدعنا لله
اليه وكان مهبطه روحانا ومتصرفه في هذا العالم روحانا
ومصعد روحانا قال وايدناه بروح القدس ما بالفضله وشرفه
ويعمل عن خلقه وخاصيته وكما سره ويحيى بالنبيين من بعده ونشر

لعيسى عليه السلام كذلك سموي وعيسى بن محمد رسول الله صلى الله عليه وآله
 في موضع من المورثه اسمان الى ذرية اسم عيل عليه السلام وهو مكتوب
 في المورثه لم يغير ولم يحرف تعرفونه كما تعرفون انماهم وكان موسى
 عليه السلام يظهر احتياجا بالي اسم عيل في تعلم العلوم التي حصم الله
 من احكام المقدور وقد سأل العالم الذي ما صهر موسى معه كان واطلا
 من عماله بنو ام عيل فلو متدت بواسطة موسى عليه السلام حق التصديق
 لاطلعم على تلك الاولاد واقفهم على تلك الاسرار بل كانوا في حجاب ومن
 لم يحل الله له ان يراه من فوهة فوهة جلع عر وقالوا لو بنا غلف
 لما ذكر الرب تعالى سبب تكليمهم وهلم الاميا عليهم السلام انهم اتهم بما لا
 تنوي انفسهم عقب ذلك فادرسهم ان قولنا في غلاف واكنه مما يدعونهم
 اله الذي صلى الله عليه واله اذ وحدوا في نفوسهم حجابا وانما صهر واعن
 ذلك بالغلاف بارقة وبنا الكهانة وعمل العرف عطا ما يحمر بان وبالطبع بان
 وباللعوبان فوالبن محصور الاعرج وابن عباس غلفهم اللام ووالالمون
 ما حكم والحميف من حذف فهو جمع الاعطف ميل عمر جمع الاحمر وحق غلف
 فهو جمع الغلاف والابن عباس في رواية الوالي وعطا والفضاك ظنون غلف
 اي في اكنه وعط اعطاف ليس بهم ما فوهة ويخون قال مجاهد ومان و
 واحمد طلمه قوله وقالوا لو بنا في اكنه مما يدعون اليه وقوله بل لهم
 اي طردهم واعدتهم من كل خير وجمعهم الرحمه والوفى وقيل اللعن
 التعذب وكل لعن لا اله الا الله بمعنى العذاب لعنه الله بمعنى لعنه واهلكه
 قاله الصديق ثم مل في هذا معناه ابعدهم عن وجهه بعد ما علم على
 كفرهم وسؤسهم في تلك الرثه ولو بطر واودروا المنوامم اللعن وقوله
 بكفرهم قال ابن عباس حتم الله عليهما بالكفر واللعنه وقال بكفرهم بك
 ما محمد وبنينا قال بعض اهل المعاني النابي قوله بكفرهم يدحوزان يكون
 ما لا تطيل لك لعنهم بسبب كفرهم ودرحوزان يكون بالاصاق اي لعنه بهم
 عن كفرهم به وبنينا مشوه في غير الحرد والحدها هان في المعنى لا في اللفظ

المعاني
 النجو

طلي

مقدريه وقالوا قلوبنا غلف وليس كذلك بل لعنهم الله اذ لو كانوا
 لارثه وكانت لهم ممة الايمان ونبية طلب الحق لمعلمهم امسكن لعنهم
 بكفرهم فاصمهم واعم ابصارهم ومن اهل المعاني من قال هو لا لم يعتقدوا ان
 قلوبهم غلف بل استهزوا بالنبى صلى الله عليه واله اذ قالوا قلوبنا غلف
 فرد الله عليهم ذلك الاستهزاء وهذا بعيد من سياق الآية وذلك عليه قوله
 في مواضع وقالوا طوبنا في اكنه مما يدعوننا اليه وفي اذا تاوقر ومن سينا وبتك
 حجاب وانما وقالوا لانهم وجدوا بلوهم كذلك ومن اهل الغلف هو جمع غلاف
 مثل حجاب وحجب وكتاب وكتب ومعناه قلوبنا اوعيه لكل علم فلا يحتاج
 الى علم وكما يهنا قول ابن عباس مع روايه ابي صالح وزوايه ابي روق عن
 الصفاك عنه وهو قول محطبه ورواه ابن الصبح عن مجاهد وقال الكلبي
 ويدون اوعيه لكل علم فهي لا يسمع حديثا الا اوعته الاحدس كما فعله ولا
 تعبه ولو كتب صادقا فما يقول لعقله وفهمته قال الله تعالى ليس
 الامر كما تظنون بل لعنهم الله بكفرهم طيبا لا ما يؤمنون قال الفراء والكسائي
 والواوردي معناه لا يؤمنون طيبا ولا كسرا والغريب قد يستعمل لفظا لقله
 في موضع النفي فقوله قول ما رأت مسلكت من الرجال وحكى الفراء عن الكسائي مرثا
 بارض فلما استلكر اثنوا البصل الى ان استمتمت ذلك والايه على هذا القول
 خاصه فمن علم اهم لا يؤمنون وقال ابو عبيد لا يؤمنون لا فعل مما ابدتم
 وكفرون ما كره واصب طيبا على هذا القول يرفع الكافر وما سله ويعدن
 فعلى يؤمنون قال فان جعليل منهم من يؤمن وما على هذا القول مسلمه
 واصب طيبا على الحال هدمه يؤمنون طيبا لا كعبه الله من سلامه من يهدن
 فعلى الايمانهم قال ان بحر الفلاس هذا الموضع وان كان واقعا على الارض
 وكان المنصب فيه على الطرف تحقيقه المعنى في القله مرجع لا عدد المؤمن
 بل عليه في نظر هذا بل طبع الله علينا بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلا
 قال المأطرون في باب بعين الحقيقه ان اللباس قد اختلفوا في القدره هذه
 الامه حسب اختلافهم في كل طئه فمنهم من نسب الكفر والضلال والحكم والطبع

المعاني

اللغه

التفسير

اللغه والمعاني

الاسرار

والأكنه والغلاف والغلف والحجاب الى الله تعالى نسبة الايمان ^{الهداية}
والشرح والنور الى علي وتيرة واحدة ومدتهم على ذلك الحر ^{تكليف}
ملا لطاق والساقص بين تكليف اقل ومن اللحم المانع من الفعل ^{هم}
من نسب ذلك كله الى المعبد واختاره واستطاعه ففطع النسبة
الله تعالى في الخبر والشر والشرح والطبع من كل وجعل المختار ففعل وانفعل
من خبر وشتر من غير ان يكون لله تعالى فيها صغ وما ينسب الله الحكيم ^{الطبع}
على سائر احوال وسهول الاسباب وهو التوفيق وما ينسب الله الحكيم ^{الطبع}
فعل واحد لوجهين ما على طريق المحاذرة او على سبيل التسمية ^{الطبع}
من فرق بين النسبتين نسبة الحكيم اليه دون لشر والكل على ههنا ^{ههنا}
المسئلة فاما ذلك لجهلهم باحوال الحكمين وايات اللوحيين ولجهلهم بالجوهر
واكصوب وما يدخل القدر بالذات وما يدخل فيه بالعرض وما وقع في
الوجود مفصودا وما وضع فيه تتعاولو وتفرعوا على هذه المضائق الدقائق
لا هتدوا الى سوا السبيل وكذلك من ضل الطريق فارة باحد اذان اليمن
واما ما خذ ذات الشمال واليمين والشمال مضله واما للطريق الوسطى
احد ولا يفوض فمن يضر حكم المستانف اضافة لكل لا المكلف المحار
وهو صحيح ومن يضر حكم المعروف اضافة لكل لا الله تعالى وهو صحيح ومن
نظر الى الحكمين مع نسبة الحكيم الى الله تعالى والشر الى نفسه وهو صحيح
ومن نظر الى الحكمين بالذات والعرض حكمهم ان اخذوا مع في القدر بالذات
والمفصود وان الشر واقع في القدر بالعرض والسع وهو صحيح وورا
هذه الاحكام ايضا حكم لغز وهو ان المستولى على الحكمين انهما ما المعروف كالكل
المحيط بالمستانف والغالب عليه والمستانف كالحجر المتمم للمعروج
والغالب عليه فالمعروج انما يظهر بالمستانف والمستانف انما يهدر
عن المعروج ومع ذلك المعروج معروف والمستانف مسانف اعلموا
اسان الى المسانف لكل ميسر لما خلق له اسان الى المعروج وقد حكم
الشيء الى الله عليه واله في جواب المسائل بالحكمين ومن لم يحكم بها حيا

فوا عندها اي عبيدنا وسعودا اليه والحقين في مواضع من سير
 اوتنا الله عن فعله واما على العقل الثاني ولو بنا في خلاف اي هي
 اوعيه للمعاني في المسلم اليها بل الناس عليها لان كان جماعة يعولون
 لنا لعقول مستقلة باذراك المعارف كلها ولا تحب الاصعالي دعوى
 لا يبطلهم السلام بهم بعثوا المصدر والردع والمقدمات اليها استند اليها
 العقل وهي اوعيه للمعاني وطرف للمعاني واذا استندت نظرها الي
 جنس في الصواب اصحت المعارف كلها ثم مواضع ذلك انها متساوية مما يله
 في جميع نوع الانسان وانما الفاضل والمحسب والظروف الحصيل وكر المراسم
 والحجاب هذه مقالة الفلاسفة وانها في الرمن الاط ومقالة المعتزلة
 والكراميه وسائر المتكلمين الذي لا يخفى وهو يرجع في الحقيقة الي الجبر والقدر
 وقد عرفت حل تلك المشبهة والمخلص من الامر من غير الحكمين وامانت
 الكون في قطعه جازعته والمجايم كتاب من عند الله مصدق للمعجم
 من الجاب فقال في قولم لو بنا خلف محمدا وعاد قانها ان كانت في الكه وحجاب
 من لغم والكتاب التي علم من عند الله مصدقا للمعجم مرفوع ذلك الكتاب
 وهو جوامع الخلاف وان كانت علوم اوعيه العلم فوا على اصول العلم
 ادكاف لكتاب موافقا للكتاب التي هو حق علمه والاهل الجاهل الكتاب
 موافقا وهو مصدق لما مع اليهود من التوريه وبلامع النصارى من الانجيل
 وموافق لها في العصور والافساد والوحيد والنبوة والكر الاحكام والارباب
 عباس بن مويه ابي صالح مصدق بان التوريه والانجيل من عند الله وكانوا في
 اليهود من قول ان عليهم الران سسعون على اللذين كفروا فهو مستند في
 بحره على كفار العرب قال ابن عباس كانوا اذا حزم امر وطولوا عدو
 قالوا اللهم انج لنا ولاصنا بالسي لمسحوت في الران فقال بنو اويه سعيد بن
 حدر وعكرمه كانوا يعولون اللهم اننا استهركم حتى النبي الامي انضما عليهم
 مسرون فاما خابم ما عرفت لانه النبي الهج كندوا به ، وقال من اهل
 المعاني كانوا مسحرون على العرب بحسته ويطوف مواهل كتاب ويحكم اهل الكتاب

النظم

التفسير

المعاني

وهذا اوانه فاذا احاصدها واتيتم بكنهونه ونصناه واتيتم كنهونه فلما
 الله محمد من قوس عرفه حواله معرفه فكفوا به قال معاذ بن جبل
 انقذ الله ما محشر اليهود واسلموا فقد كنتم سفتخون علينا محمد وكن
 اهل شرك وتجبرونا انه مبعوث فقال سالم بن مشكم احببني المنذر طاجنا
 لشيء يعرفه وما هو الذي كما يذكر لكم ما انزل الله تعالى هذه الآية انتم عرفون لسان
 كصالحه واحواله وكما به واميته ثم اكره عنادا وكفروا به محمدا وقال السدي
 كفروا به حين لم يكن من بني اسرائيل قال لرجاج وحياب والمجاهيم كما ب
 محذوف لان معناه معلوم وذلك عليه قوله فلما حاجبتم ما عرفوا كفروا به
 وقال اهل اللغة الفتح بمعنى المنصر والفتح بمعنى الحكم والقضا
 وكان سوطا لله صلى الله عليه واله تسعج له معاليك الملهجور والافاض
 اي مستنصرهم وقوله رينا فتح بيننا وبين قومنا باحق اي احكم بمعنى
 استخون اي استخفوا بهم على كفار العرب يقولون احكم بيننا وبينهم بحق
 النبي لانه وورد بمعنى الاستعلام اي استعلمون من علماءهم صفتهم
 من العرب فكفوا بصفونه فانه من العرب وانه من الامميين وانه من المعجل
 فلما بعث اكرهه قال الله تعالى فلعننه الله على الكافرين اخرجوه وابعاد
 على المحذوف لسانك بعثه كقولهم وعياهم ثم قال لسانا اشتري وابه
 انفسهم والرجاج معناه لسانا اشتري وابه انفسهم ان يكفروا بوضع
 دفع والمعنى ذلك السبي المذموم كفروا به ما انزل الله وقال القرطبي
 الرجل من الهمس وهو شدة الحال ونعم الرجل من النعمه وهو حسن الحال
 وكان اولون بلوا صابا الهمس من الرجل فلم اصابتها النعمه نعم الرجل
 ثم كثر في كلامهم حتى جعلوها في المذبح والذم فنزلت بهم الهلك الممدوح
 ومن الهلك المذموم واستعملوها في كل صرح ودم في الرجاك والاحوال
 والاموال ولكن المفسرون جعلوا الشرا على السبع فقال شربت لسي واستر به
 معني معنه قال ابن عباس في رواية ليصلح يعني باعوانه انفسهم الدنيا
 والمهدى اليها صابوا والاشق بكم انصفه النبي الا يصلي الله عليه واله

اللفظ

الغاي

التفسير

بأعوانه

وموقوفه مجاهد والسدي والضحك ومعمل وملاك والمقابل نسبا
 انفسهم بحسب سيرهم بلدنا قال للضحك والسدي نسبا بأعوانه انفسهم
 حتى كفروا وما كانوا يستحقون به من قول ومعناه نسبا بأعوانه انفسهم
 الكفر وفي الكلام اضمار عند المفسرين يسموا بأعوانه خط انفسهم بالكفر و
 لثقل حقيقة الكلمة واجبه الى المعاصره في جملة الاسترا على لسع بمعناه
 بس الشوا التي بأعوانه خط انفسهم من تن ذلك الشيء هو هو حال ان كفروا
 فجعل انفسهم مسيجه وجعل الكفر كالتن لها اي من الهن الكفر ومن جعل
 الاسترا على ظلمي فكون بولده ان الانسان موهب بعمله كما قال كل نفس بما
 كسبت رهينه فادابيل استرا الانسان نفسه معناه انه هو امام الله بالايان
 ومعناه هاهنا اهم استرو انفسهم من ابيه بالكفر وكان ينبغي ان يستروها
 بالايان وقد قال النبي صلى الله عليه واله حين نزل وانذرتك الكفرير
 يا اي عند منافع استرو انفسكم من الله الامح لكم من امره شيئا فمعنى استرا
 لا عند نفسه لان استروها في طلقته فاحذ منها الحنه فعلى نفسه من غضب
 الله وقال بعض اهل المعاني الاسترا الاختيار اي نسبا اختاروا انفسهم حين
 استقبلوا الباطل بالحق للكفر بالايان والعقاب بالمعصية وقوله بعنا اي
 بعدنا وحسدنا وهذا قوله مان واحدا لعاليه والسدي ورواه في صالح
 غرق بن عباس قالوا لم يكن كفرا لهود لسك وشبهه ولكن لحسد وبغى صلوات
 الله في ولا اسمعيل واللعن الطلم والفسل واللعن الكبر واسم على الحال
 وقوله ان منزل الله هدهم بعنا ان ينزل الله ايمان ينزل الله فانصب
 موضعه موعا محاصر ومحذ ان يكون بعنا منصوبا لانه مفعول له اي للبعي
 وقوله من فضط الفصل هاهنا النبي هاهنا المفسرين على من شامس على
 بنا وارجعوا الى الله بغضب عليهم بكفرهم بحمد صلى الله عليه واله
 على غضب غضبه عليهم بكفرهم بعيسى صلى الله عليه واله وروى غيره
 عن ابن عباس قال للعبس الاول نصعهم التوراه والبا في نصيهم المرات
 وهذا قول غطا ومجاهد وبالقران الاول كفروا بعيسى الرحيل والبا في

المعاني

الخو

التفسير

كفهم محمد والقنات وهذا ايضا قوله بن عباس والحسن وان في العالبيه
 قال سعيد بن جسر استحقوا سخطا على سخط يعق على الهوى واللكاير
 عذاب مهين اي هذا والعذاب غير المهين ان يكون فيه محض ^{عن} صلاحه
 كالجود وقال ابن عباس عذاب مهين في الدنيا والاخره وقوله ^{عن} خلق
 واذا بل لهم امنوا بما انزل الله يعني المراد قالوا انهم مما انزل علينا يعني
 التوبه وكفروا بها وراه قال ابن عباس والفحاك بما سواه وقال الحسن
 ومعايل ما وراه ما بعد من الاحيل والهران وعلى هذا المحتمل ان يكون قوله
 وكفروا بها ما بعد من الاحيل والهران وعلى هذا المحتمل ان يكون قوله
 كلام اليهود ومحملة ان يكون حكاه عن اليهود اسم يعولون بكسر ما وراه واوله
 نوم على انزل علينا وكفروا بها وراه وهذا كما يقول العرب قال عمدا لله لا قوت
 وقال عمدا لله لقوم من وهو قول ابن ابي باري وقوله وهو الحق مصدقا
 لما معهم وموكنا به عما في قوله بما وله والمراد به الاحيل والهران وادرد الله
 الهران كصياحه اوله رجوع الى وضيمه وقيل هو الحق يعني النبي صلى الله
 عليه وسلم فلم يقتلوا نبي الله من قبل فلم اصله فلما تحذروا الهران وقام من حينها
 والاستفهام والمعنى كاي شيء يعولون ابيا وانتم يعولون نورا مما انزل علينا
 فالاسم به اد فليم الاسبيا والله بالامر كرم بذلك والحطاب للحاضر والمراد
 به العاصوف والحاضرون لاقولهم وسلكوا منها حرم ورضوا بافعالهم كانوا
 مخاطبين بحطابهم وقوله ان كنتم مومنين اي ما انزل عليكم من التوراه اي السر
 فيها قل الاسبيا فلو كنتم مصدقين ما انزل عليكم ما استحلتم قتال الاسبيا
 ولما همهم الدين والنفس عن الاقايض فعل الاسبيا وقال الكلبي قد صلوا في يوم
 واحد من المقدس بلما به نبي ولقد عاينهم يوم بالسينات واعاد عليهم
 السات والامات والمخالفات التي حرت على كبرهم وادانهم قال ابن عباس
 بالسات اي الامات التي سئل بها على صدقه كلمه الله وقلوب البحر
 وكما من بعد ما هلك فرعون وحنودها الى غنودك من الكتاب ثم اخذهم
 العجل من بعد اي اخذهم العجل الهام بعد اطلاق موسى الى الحداد

النظم
 و
 التفسير

النحو

النظم
والتفسير

نظم

النحو

المأثور

من بعد محي لايات وانتم طالمون انفسكم اذ كرمتم والمقديين اخدم
 الهاطالمين بسجده واصعين العبادك في غير موضعها وذلك الظلم
 ما هنا الكفر اى دانتهم كاذبون لعباد بصر العجول وضعه المصنف للحال
 قال المستبصر من ايات النبوات ان من اسرف ايات النبوات تصادق
 كسهم وتولوا حكامهم فمما يرجع الى اصوله اذ يانات من يقدر بالتوحيد ونعم
 الاهداد وامانت الكمال في الرحلك والدعوة الى مكارم الاخلاق والرجوع الى
 الافعال وما منته من الانبياء على جميع السلم الاله وهو مبشر من بعد مصداق
 لمن قبله وما من كتاب الاله وهو موافق لما قبله ونحو عابك واذ كان العوهم
 موافق كتابهم ووحيدوا كما بانوا فقه في اصول السرايع والحكام فلهذا
 ما عرفوا وانما نادوا كروا كان ذلك عنادا وحمودا ففعلوا محجورين كسهم
 التي صدقوا فلا يحتاج على هذه القعدة نبي من انبياء الطهارات معجزة واثابه
 منه بل السلي الاول الذي لم يسبقه كتاب مصدق ومبشر بما يحتاج
 التي بينه فلذلك اطلق الله تعالى فضله على الملائكة عليهم السلام بان علمه الاسما
 كلها والحكم عن ذلك فظهر صدقه ومن فضله من يرواه مطيعين
 امره بالاجود وكذا اللعين الاول من حلاله عبادا وحمودا وهي وحسد ان
 بقر الله من فضله على من شئت من عبادك فباوا غضب من الله على غضب من
 نفسه ثم اولهم عليه السلام برك الامر معك مما لا يراهم الى الواحد من اول
 وابشر بنو من بعدك وكذلك نوح ودهود وصالح واراهيم وشعيب موسى
 وعيسى وكلم كانوا امتدادا من سر من بحر المصطفى صلوات الله عليهم
 وهو مصدقهم وكتاب به مصدق لما معهم فاني باقى نونه منك ورسول محي
 يحتاج الى التخلوه للطلاق طارعه عن قدره الشرب لا كسهم حجه عليهم
 هو محجورين كسهم ولا سلم فعل هذه القعدة معجزات الانبياء عليهم السلام
 قوله سمعته من الله ومن صلوات الله عليه واله مبشر ومنه وانما
 ان من الساعة هو شرو من في الساعة وكانت الاله
 مسطر من معن من اسم على عبد الاله ان مرا طهر من الحو

التي بها اسلافهم حول المدينة لمكانه ودمته فلما جاءهم بعد قول
 كفوا به وسدا خراف الرب تعالى برلمان الكار والهود ليس عن شك
 وبشبهه في نوته بل عن معنى وحسدان ذلك الله من فضله على من نشأ
 من عباده وان النبي قد يكون له منكر جليل ولا يجوز ان يكون له
 منافع والفرق بين الكار والمنازعة ان المصطفى بالفضل العزم ولا
 شبه لنفسه وللمنازعة يجرى ويرى الفضل لنفسه فالانبياء عليهم السلام
 لمنازعة لهم في دعواتهم النبي وان دعوتهم لهم منكر واحد ولا يظن
 ان مستملا الكليات يزرعه في النبي فانكر نوته وادعى المنية لنفسه بل
 ظن اسطال ملك فكس له لما بعد فان الارض سبي ومنك مصفان
 فلهذا الموعود حولها بعد فان الارض له نور فقام من نشأ من عباده ون
 لانعرف النبي ما به ومن لين مصد ها وفي معنى مظهرها والى اى
 كمال غايتها كلف يمكنه دعوتها والتدري بها على ما يحب ان يتقى ويحسب
 وكذلك كل صنعة من الصناعات وكل علم من العلوم لا تدعى بها سوى الذم
 من لم يكن لها لها مطلقا عليها وكذلك كل نوع من انواع الحيوانات لا يمكنه
 ان يظهر من نفسه ما لم يطع عليه من خاصية نوع اخر وكان حركتها
 الانسان كلما اعطى حركاه القويته والقولية والعملية معجزات لجميع
 الحيوانات حتى لا يجد حيوانا ما يضره تلك الحركات حقيقته وان كان نوع
 منها ضرب شبه كجراة القرود ونطو الطوطى وكر للورم فلسخ ذلك
 فتدح في بعض الحركات نوع الانسان كذلك حركات الانبياء عليهم السلام
 وقوا على المعجزات لجميع نوع الانسان حتى لا تخالسا ما يتفكر في الحركات
 حقيقة وان كان في صنف منه ضرب شبه كسوى من المتعجبين وتصنع
 بعض المتصنعين وهمق بعض المتعجبين وهم زل قوله تعالى بل يريدك
 منهم ان يوتى بحقا منسفة وقوله ومن قال سائل مثل ما نزل الله
 وقوله ولانسا لعنا مثل هذا وربا رجع اليه وهذا الفصل هو الذي
 دخله جليل عزنا احدنا ميثاقكم وبعنا فكم الطور ومن تلك الايات

المركب

النظم

التي احتج الله عز وجل عليهم والتكاليف التي وجبها اليهم اخذ المساق
 منول ما في القرية ورفع الطود وفتح الجبل فوقف لسمعوا وطبجوا وكان
 ممنهم من ذلك حب العجل اذا ضرب في طوبهم واسمع الهوى اذا سئل لم
 يحاطب الله تعالى احاضر في خطاب العامين لشابه العلوب ومفالا
 الاسلاف واحاطا العقاب ومشاهاة الاحوال ومول الحاضر معنا العرف
 وعصينا كقول الماضي سمعت لاله يوعصينا والاهل الصياد كروان
 احنا ميثاكم اي عهدكم وروعتا فوكم الطود وهو الجبل المعروف برفع
 رؤوسهم كانه ظله وقيل لمحم زولما اسناكم فتوى اي محو اجنته واسموا
 اي طربجوا الله فيما نامركم به واجبا سميت الطلعة سمعنا على المحاور
 انه سب الطاعة والاحابه وقولم سمع الله لمن حره اي احابه فيما حره
 قال السبع دعوتك لله حق حقت ان تكون الله سمع ما قول اي كسب
 وقيل واسموا اي اهل الماسم حونه من الهرواقان واعلموا امر فيه
 فاكم اذا لم يسمعوا وكان لم يسمعوا ان كان يسمع وجب الطاعة وهو كسميه
 الله سبحانه الكفار وجبا بكم عيا لما عد بهنم المسعى من الاستماع والاعمال
 والاسنة وقيل العديرا سمعوا واطجوا والادحكم بالكل فقلتم سمعنا
 وعصينا اي سمعنا فرك وعصينا امكعوا المعنى سمعوا هذا القول ولم
 يعموا بموجبه وهم لم يسمعوا فقلتم عصينا ولكنهم فعلوا ما دل عليه وهو
 الصان فقام الفعل مقام القول ودر لما رفع الله الجبل فوقفهم والوا سمعنا
 فلما كسف عنهم قال عصينا وقيل قالوا في انفسهم عصينا اي اطرو والطاعة
 وانضرو والخلافها والاعمال واسموا ما في الهوى من الحدود والاحكام
 والوا سمعنا ما عودنا به من رفع الجبل وعصنا امرنا لما فاعنا للتكاليف
 المساقه وكان العجل ارفنا واهون علينا بما حبتنا به من الشدة لان العجل
 ان عصينا لم يعد ما وان لم يحن عند ما ان عصنا ولما كان المعنى قوله
 مشاكم ميان اسلاككم صلح ان رد العمل للمعاصيه فقال قالوا
 سمعنا وقوله والوا سمعنا حواب لقوله واذ لغدنا وكانه قيل وجير لغد

التفسير

المعاني

التفسير

اللغة

بأعدهم تلكا معلوم كما وقوله واسد جوا في قلوبهم العجل بكفرهم
 معى اشرب بنو اسراييل قلوبهم حب العجل حتى خلص ذلك الى
 قلوبهم اى خا لطبا والاشراب خلط احد بلون ثقلا اى مشربهم
 اذا حال طلونه حرة لو كان معلوم حرة ومعنى اشربوا حال طلم ذلك
 وغلب عليهم ذلك وخامرهم حب العجل وقال ابو عبيد والرحاج
 معناه سقوا حب العجل واصل الاشراب السقى استعملت اللون المختلط
 مغيرة شهدا بالسقى ممن ينزلن محلا ذلك قلوبهم وان خلط الحب ففاناض
 للاشرب الى الجملة او اثم خول القلوب كما قوله ضربوا على رؤوسهم واباد
 بلفظ الاشراب معناه عن سوغ الحب في قلوبهم وصدق المضاف كما قال
 وسئل القتيبي قال الفقال خامر قلوبهم حب العجل يا ضريم عن ابي اسحق المصنف
 الى العلمها الغم الكفرو وسوغه في قلوبهم واعقباتهم المسبية وقال
 الرحاج معناه سقوا حب العجل بكفرهم بحاران على كفرهم والالحسن
 هو ذلك اولهم وقد كانت هيت منهم نقيه لم تنزل عن عباد العجل
 وهم الذين قال الله ان الذين احذوا العجل سينالهم غضب من ربهم وروى
 عن السدي وان خرج ابيهم سقوا الماء الفوقى فيه معناه العجل وذلك ان
 مو مصليه السلام اخذ العجل يدعه ثم حرقه بالبلد ثم ذراه في البهم شربوا
 منه قال ابن جرير استقبلوا خبره بالما شربوا حتى اسالت بطونهم قلوبهم
 ذلك خبا في قلوبهم وقال السدي من كان حبه خرج على شاره الذهب
 قل ليسا يا مريم به ايمانكم ان كنتم منير طلة والتوريه ولسن الايمان ايمان يا مريم
 بالكنفرو ومعنى صاحبه العجل العجل وقال الحسن ان كنتم منير منير
 بالحقيقة اى وليها على مريم كذلك وقد عجب اهل البصاير بلما رافقه من اهل
 المسير كنف حملوا الاشراب على شرب الماء الفوقى سقوا فيه سحاله العجل من
 اهل المعاني كنف حملوا على المشرع وما وردوه وكنف عجبوا عن بطون الكنف
 على المعنى واوله مسحاة وتعالى سقوا فقول الحق كان يا باق من اكله
 حيث تقع رؤسهم الطر حتى هلو ظامرا على كره منهم باطنا وسما ع

التفسير

الاسرار

منهم قولا وعصيان منهم فعلا وان قولهم الباطل كان طوعا وطباعا ^{حيث}
اشرب قلوبهم تحت العجل حتى دالوا بعد ان احرقوا حرقا وسها لولا عليه
بعد ان نسف في اليم نسفا فيا لها من بقاوت من نفوس وفتوس وعقوك
وعقوب نفس كانت في فعل الخير وقبول الحق على طوع وطباع حتى
كان الخير لها عاقبة والشر عليها لاجابه وفسر كانت في فعل الشر وقبول
الباطل على حمله وطباع حتى كان الخير وقبول الحق لها عبرة المكلف ورضع
طوبى للمعيب وكان الشر وقبول الباطل لها ما شره العلي حجب العجل على
مكابره الحسن ومصادره العقل وسر اخزان قوما من هذه الامة قد اخذ
علمهم مشاقق لكتاب الله ولوا على الله بالحق عرفوا ما لعهد واربوا المشاقق
وقالوا سمعنا واطعنا دون دفع الطوبى ونحو العجل وكان لهم بكتيب بلست طابع
من غير منا زعمه الطابع وطوائف من هذه الامة قد اخذ الله عز وجل المشاقق
بالنبي واحد عليهم السلام المشاقق الامة معضوا العهد والمشاقق وقالوا
سمعنا وعصينا ولكل طائفة منهم عجل وما اشرب في طوبى حبه وبها
دكهم قايدهم بهم سهيلا وذلك العجل اما عقله ورواه واما رجل طوبى وهو
سرواه فاشرب قلبه تحتها واتبعه على علم واهوى ولا كتاب من راني عطفه
فريقا فقال الحقته بيسما ما يركم به اما انكم ان كنتم مومنين قلبه حرا وعز
قل ان كانت لكم الدار الاخرة عن غمهاه خالصه من حروف الناس لما طاب الهوى
بحرنا الله واحبنا ووقالت اولاد من روى عليه السلام لدار الاخرة
والنعمه اللامعطاه دون ما نرا الناس ترك الله تعالى في مشاقق قل ان كانت لكم
الدار الاخرة عندي اية الله والهم لعيسى والمقدور قل ان كانت لكم
نعمه الدار الاخرة خالصه تحذف لئلا الكلام عليه وخالصه حوران يكون
فاعله من الحلوين ويكون متصا بها على خير كلف وحروران يكون مصدرا
كالعافية والكافيه فكون المعنى خلصت خالصه وانخلصه الصانته
من الهبائه ومعنى خالصه خصه لا مشرككم في حال احد فتمتوا الموت
الحلومه فان كانت لكم اية الله صارا الى الجنة فالحنه ان الله عندك

الظنم
والنزول

التفسير
واللغة

من الدنيا قال ابن عباس وغيره ان قوله من دون الناس اي من دون محمد
واصحابه وقال في رواية عطا والكبي من دون الامم فضل لهم عن الموت
لتصبروا الى الخفاف ان كنتم صادقين فما يعرفون علم ممنون ولن يمنوه ابدا
بما قدمت ايديكم اي بما قدموه من المعاصي والاعمال الكبيته والحرف والذكر التي
صلى الله عليه واله مع علمهم بانه عود الله عليهم بالظالمين والقادر في كصبر
العلم بالظالمين لتهديد والوعيد والمعنى العالي عالم بالعمل والحدود عليه
في الدنيا والاخرة وامتنعهم في الامني المدعوليه مع ان قدر لهم عليه لا حد
امر من احد مما انتم عرفوا صدقه صلى الله عليه واله وعرفوا انهم لو تمنوه
لماتوا في الحال فلم يمنوه والمات ان الله تعالى منعم عن هذا الامني على طوبى
صرف الدعوى وهو ايضا مجرم حاو به للعاقه والوجعان صعبا في كفر
عليه للقران من الجليل نعم من اخذ فقال تعالى ولن تمنوه ابدا بما قدمت
ايديهم اي قد عرفوا من انفسهم المعاصي الكفر ان يوم على من من ذلك
وعلى منك من قولهم نحن اهل الجنة ولن يدخل الجنة الا من كان هوذا والماني
ان الله تعالى من حرصهم على حب الدنيا والماله في الايه الثانيه ومكان
مدي الحرس على العاجل كيف تمتي لاحله وقد روى ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال لو يموتوا الموت لغض كل انسان منهم بريقه وما بقي هو في حبه الارض
وروى عن ابن عباس انه فسر الامني بالدعاء والسؤال اي ادعوا بالموت
على الكذب الفريفس ضا ومنكم ثم قال ابن عباس لو يمنوا الموت لما اتوا
ولو حرج الذين يباهلون النبي صلى الله عليه واله لرجعوا الى حروف اهل الايمان
وقال بعض اهل المعاني التمس من قبل القطر ثم هذا الحكم كان خاصا باليهود
الذين عاصروا النبي صلى الله عليه واله ومحمد فاموته بعد ان عرفوه ربي
اسامه بن زيد عن النبي صلى الله عليه واله قال حطرت لينا هو في كاصمنا بقا ان قولكم ولن
تمنوه ابدا فاما اذا اتتمني الموت فما لي الامني فسمع عن ذلك ابن عمر مر على
منه واستعمل على السنه ثم حرجه في اليهودي فقال ابن عباس ادا منه لو ادراكه
نصرت عنه قال الفقهاء كان هذا الجاهل توهم ان هذا الحكم لليهود في كل وقت

المعاني

واما من لا يكلم الله بكلاما جديا فتبين ان عذرا كان هذا خايبا
 في العز فوطرولفتاه ممنوا الموت وقوله ولئن تمنوا باذنا معناه
 ما عاشوا لقول القائل لغرض الكذب ابدأ وحكي لفعال عن بعض الفهريين
 عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من احد من الناس فلا امر بالموت
 وحده على الحيي اطعم هناكهم ثم قال تعالى ولتجدنهم احرض من الناس على حين
 دخلت اللام والنون في الاسم مصرفه اى وانه لم تجدنهم والمعنى انهم احرض
 الناس على الحيي ومن الذين اشركوا بعين الله ان يكونوا اللبث والقبلة
 ومعنى تجدنهم تعلمهم والمراد بالذين ليسوا باليهود عن علي بن ابي طالب
 والبيع وهم المشركون وقاله علم من ذا في امر من وكذلك اهل الاوثان
 ومثولك ابن عباس في رواية عطا وقوله يود احدكم لو يقر الف سنة
 اى واحرض من اليهود ان يبيع من محبهم الف الف سنة او واحد منهم حتى يباحبه
 فقل له عن شيبه الف سنة وروى سعد بن عبد الله عن ابن عباس في قوله
 المعاصم اذا عطس احدكم فقال لعشر الف عام ربي يرسل رسالا وقال بعضهم
 هو كنه اليهود من الف نور وروى جابر وقوله يود احدكم خير من الجحيم
 على هذا القول وقاله بنو جبر عن اليهود وقال بعضهم يود احدكم
 ثم استأنف فقال ومن لا يدين شركا يود احدكم اى من يود قترك من
 استصاع من عننا لقله وما منا الا لانه مقام اى من لم يقامه والصحيح ما عليه
 عليه امر العفو والبر بالكلية بيلها خارج عن حرص اليهود على الحيي
 فلا يحسن صرف الكلام عن اليمين بحر التجير وقال ابن حزم الذي
 عند ربي في الكلام بعد ما وافق اياته قال ولتجدنهم ومن الذين اشركوا
 اى وقوله من الذين اشركوا احرض من الناس على حيي ثم سرحهم فقال
 احدكم لو يقر الف سنة ثم قال ولما من من ينجيه الكفار روح الى الله
 كانه فعل وما احد بمصه من العذاب فحين قال الرجوع وحرزان يكون
 هو كتابه عما حركه من العسر والفتنة وما تغيرت بموضعه من العذاب
 والفتن والى على العسر كقوله ولا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وانه يقول

النحو

التفسير

المعانى

اللغة

اكله لفسق وعلى هذا قولنا ان محمداً لم يكن بل كان المحمدي قال الكسائي محمداً
 ان يكون هو كانه عن السالكين من الشان والحال معناه من العزوب وقال
 الفضا هو جلا والمعنى وما للتعبير بمنزجته فلما تقدم بمنزجته اذ
 هو عبادا والزحمة للمصيبة والابعاد والله بصير بما يؤولون بحارهم على
 لتعلم والالف من قول الموت ولا محزون على جبهه انه يموت من يموت منا
 وليس يموت ويصلي من لم يموت منا وليس بال وبعول عليه السلام فوالله ما ابالي
 دخلت الى الموت او خرج الموت فهو احسن على الموت من المعطشان للملأ
 اذ كان المصدق مناجحه والصلوات منام والموت غايبه والذليله ضا
 واقلمه حليته والحنه سفته ولما علم الله تعالى من اليهود سواقت
 اعمالهم الحسنة من عبادة الجبل وقد استرب في قلوبهم ومن اجابهم عن
 الوجه من عليا السلام وقتلهم بيته خوفاً عن ضربتهم ومن اباليهم موسى
 عليه السلام بحالته الامولة وانتفاعه بول المكيف قال ولت يمتن
 ابلا بما قدمت ايهم من الانوار للمصطفى عليه السلام بالظالمين وليس
 ذلك النبي صير ابلا بل هو اخار عن عالم وعلمهم ما قدمت ايهم من العالم
 وذلك ان عالم هو انهم احسن الناس على الحوض المقادير الدنيا من كان
 حردية على شدة استغنى زواله عنه ^{في الدين} وكان عارفاً بحنايته وحرمة
 لا يمتن في دخول عليه طمأنينة قال ولت يمتن في الامه من السببي ^{آخر}
 ان الذي تحقق حاله فيما بعد الموت هو النبي استعد للموت حق الاستعداد
 ولحق الاستعدادات سلم صاحب الامر لعق النبي في رمانه والنايب عنه في
 كل زمان حق متصل به طاعته واسماها اتصال الحسنة فكله فكون حشم
 ومرجعه اليه ولحق طمأنينة دعا في طلبه السلام حين يكامل حالته
 بالدين والملك فنفق سائما والحقني بالحقين فتقوله في تيسر
 اسما الى الاسلام لاسمائه واسماها لغير الله وقوله والحقني بالحقين
 اسما الى التقاك هم والاسمراط في نيلهم فمن قولهم المرتبة هو على
 نهي من املاخه وحرصت تد على الامتلاك اليها وسلو من القابيت

الاسرار

من عظام الدنيا اعظمت الوزع ساعها قوله جازع قل من كان
 عدو الجبريل فانه نزل على قلبك وكما اخبر الله تعالى عن حوصم على الحق
 الدنيا وفلم يقيم عن تمغ الموت وكدم في قولهم ان للدنيا اخر خلفه لنا
 من دفن الناس كذلك اخبر عن سواو قلوبهم في نضج جبريل عليه السلام
 وعداوته اذ كانت تنعم بالكاليف المساقه والعقوبات الناجم ونشر
 هذه الامه بان ملك لعذاب في حوالهم السالفه هو ملك الرحمة في حوز عن
 الامه وانه نزل على قلبه للصلاة في صلوات الله عليه واله باذنه مصدقا
 لما في التوريه واضعا عنهم اصر الكاليف لعنفه واغلال الاحكام
 الشديده قال ابن عباس حضرت عصابة من اهل يهود وسوا الله صلى الله عليه وسلم
 صملا في صورة وجماعة من يهود ذلك وقتوا ما ايا القسم حد شاعنا ربيع
 خلك نساك عن اهل من الابطال سلو في ما ستم قالوا اخبرنا اكي
 الطعاج حرم اسرايل عن نفسه من قبل ان نزل التوريه واخبرنا كيف ما
 الرجل من الملة وكف يكون الذكر منه والابن واحسوا عن لور هذا النبي
 النبي كيف هو واخبرنا نولميه من الملائكة من هو قال لعلمكم عهد الله
 وبما اخذ بعقوب على نبيه لسوا اخبركم بذلك كما تصفونه لنا يعني
 على الاسلام فاعطوه ما شامر له عهد وعلق عليه اللهم شهدكم امه الذي
 انزل التوريه على موسى هل تعلمون ان امراة من مرضى شديدا وذر
 لله نذرا لمن شفاها الله من سقمه لصح من لحيب الطعام والشراب المع
 وكان لحيبها الله لجان الابل والناها فقالوا نعم فقال اللهم اشهد عليهم وقال
 وان شهدكم باسمه النبي لا اله الا هو والنبي نزل التوريه على موسى فقد
 تعلمون ان الرجل ابيض غلظ فان الملة اصغر وقيق قايها
 علا طه المشه ما ذك لله فان علاما الرجلها الملة كان الولد ذكرا
 وان كان مختلفه كان مني ضاوا نعم قال اللهم اشهد عليهم قال فان شهدكم
 باسمه الذي ازل التوريه على موسى هل تعلمون ان هذا الصلومي نتاج
 عنه فانام قلده قالوا نعم قال اللهم اشهد طوا حردشا ان من وليك

النزول

من المللكة فعندما حقق او يعرف قال فلن ولي جبريل عليه السلام
ولم سمعت الله نبياً قط الا وهو وليه فالوا عندنا فقلوا لو كان وليك
من المللكة سواه من المللكة معناك وصدناك حال فما منعكم ان تصدقوا
به والوا له عدوياً هذا ما ذكره الكلبي والضحاك وحدهم بعضهم في
بعض حال الكلبي والوا ان مكابيل كان يشد ملكا وجبريل كان يملك قوما
وملكنا فهو عدونا وقال الضحاك والوا ان جبريل كان صاحب خيصف
وعناب وغراب فهو عدونا وذكره مسال ان اليهود والوا انه عدونا وان
الله امر ان يجعل النور منا فعملها غير العداقة اما ما قال الضحاك
وعمل اليهود ان جبريل ليس صاحب رحمة ولا رحى وقال عطاء بن ابي
مكاسم لو كان بديله كما عسيه ان منعك لانه نزل بالعبث والرحمة وحمل
نزل بالحرب والشدة وذكره عكرمة وقمان والسعبي والشدي ان
قولهم ذلك بناطون خرجت من عندهم لخطاب ومنهم وذلك ان عمر كانت له
صنعة ما على المدينة وكان ممن عليه من اليهود دخل ذات يوم مدارهم
فقالوا انهم في اصحاب محمد صاحب المنانك انهم ممنون بالهدى منا
والكي وما واوود ما فقال عمر اشدكم بالله الذي نزل للمهريه على موسى
هل عدون محمدا في كتابكم والوافهم قال فما منعكم من متابعتة قالوا ان الله
بعالي لم سمعت رسولا الا وجعل له من المللكة كفلا وان جبريل كفل
محمد وهو الهى بابيه وهو عدونا وحرمنا وان مكابيل سلمنا ولو كان مكابيل
ماتته كفلا له لا متابه قال عمر اشدكم بالله الذي نزل للمهريه على موسى
ما نزلها من رب العالمين والوا جبريل عن عنده ومكابيل عن نسان وكلما
بديه ممن قال عمر فولدنا الذي لا اله الا هو وانها والى من العدا لمن
عادا بما وسلم لمن سالها منا هو عندهم انهم انهم صلى الله عليه واله
فتاوا هذا صاحبكم فقام اليه عمر فقال لئن صلى الله عليه واله ما ارحم
الا امرك امة برلت فكما قال قلت لابي وقرا عليه هذا امانت قال نعم
بلد واجبنا رسول الله فتدحت لآخر كهذا والسمع اللطيف الخبير

ودر سقی الجحیم الخمر وهو روی ایضاً عن مالك والسعبي وروی حدیث
 فان قالوا هو عدونا طلع محمد علی سراً وروی بعض الروایات ان رسول الله
 صلی الله علیه واله قال لرجل من قراه من الآيات عليه لقد وافقك
 ربك يا عمر قال عمر لقد انت يا رسول الله في دين الله اصل من الحجر وروی حدیث
 الكلبي قال عمر للبرود فنادوا عليه لکم قالوا لا نه عاد الامراء وكان اشد
 ذلك علينا ازواجه ذكرهما اربل علی ومعه عليه السلام ان مت المقدس صحب
 علی به رجل صفه كذا وكذا قال له بحسب واحبوا بالحزن الذي يحرب فيه كان
 ذلك الوقت بعثوا رجلاً قریباً في طلبه لقتله فاطلوا في طلبه حتى لقيتم
 ما بل مسكننا لست اجمع فاحد صاحبنا لقتله فاطلوا ودفعت عنه خديك
 وقال لصاحبنا ان كان الله تعالى امر به هلاككم ولا ساطل عليه وان لم هذا
 فعله اى حق بقتله فتركه صاحبنا ورجع التناوكره بكتفه وقوى وعزيب
 المقدس وعزانا فلهمذا يحى عدواً وسكابل عدو لخير ياب قال عمر قاتل
 استهوان كان عدو لخير ياب فانه عدو لكابل ومن كان عدو للمكابل فانه
 عدو لخير ياب واهما جميعاً عدوان لمن عاداهما وسلمان بن سالمها مرت ابیه
 علی وحق قول عمر وصيانه عنه اما معنى الآية محمد ياب وسكابل ايمان قد
 اخلفوا في وائتها ومعناها محمد ياب مهمور مشبع مفرح الحکم والراد له
 حمز والكسائي واحصار لى عهد وحرابل علی ووزجر لعل مردود مهموز
 مشبع قراه له عباس وعلقته وبكى ولب وحريل مع الحکم وكسر الراء
 من غير مهموز وكسر الجيم والراء غير مهموز قراه علی لم طائب وايضا لكسائي وحريل
 من اهل المجر والمدینه اى جعفر ونافع واي عمرو وروى سله عن الصلابة
 وهو علی وزوز فندیل ومنديل وحريل قراه الامسروى عن عمر وروى انها
 كحميه وعمر بن عباس قال ابا حريه في سكايل احد ما عساهه والرحم عبد الله
 وقال معوه ووقع بها اسنان من جحروت الله وملكوته وعمر بن عباس
 ايضا قال ابا حريه وسبك ما الهبد بالسرا نعو ايل مواسم الله قال ابن عباس
 قوله فانه نزله على وليك بعق القرآن كى عنه وهو حريه ذكره في قوله

الفراه

التفسير

وكفرون كما وراه وهو الحق وبعد من كفرهم انه نزله على قلبى واما حزاب من
 بعضهم اى من كان عدوا لجبريل فليكن قوله نزله على قلبك او طمست عينا
 فانه نزل على المفضل بعد رفته رسول الله اليك ساءا ذلك ام كن مراد
 لنزل القرآن على قلبه هو ان راعاه محلو الله فيما لما سمعه وخطا لما فهمه
 او يلقى في قلبه بان يحرف به بمحلق الله له فيما على نطقه ونزوله ثم
 المراد الى الله تعالى من حيث هو انزل جبريل بالروح عليهم ملك المعاني
 والعلب وعضاف للجبريل ان كان واسطة وسفير انزاه رفته وهذا
 كما قال معناه من روحنا جبريل بمثلها ويخبرها وقوله باذن الله
 اى من مصداقا لما نزل به اى القران مصداقا لما قبله من الكتب وهو نصب
 على المال من القران وهو من نزل تبعه ورحمة لمن آمن به ونسب للمؤمنين
 بالجنة والولوب وفي ذلك على اليهود حيث قالوا ان جبريل اى بالحي
 والشركى فاقى مع احل واهى خيرا عظم من لعوان النبي نزله على قلبه
 وقال بعضهم فانه نزل اى فان الله نزله على قلبك وقوله من كان عدوا لله
 بينك من عدااة ملائكة الله ورسوله معاداة الله والعدو فعول من
 العداوة وهو معنى الفاعل واما اسم الكافر عدوا لله لانه يفعل فعل
 المعادى وقوله وطريقه معنى جبريل وميكائيل ورسوله اى عيسى ومحمد
 عليهما السلام ان اليهود كفرت بهما فكيف عام فان من عادي واحد من الرسل
 فهو كافر بم قال وجبريل وميكائيل خصما باليد واولهما بعد خذلها
 في حمله الملائكة ثم دفعهما اولئك الاله رات في سنانها وهدى الى
 فيما فاكه ونحو رمان وقوله فان الله عدو للكافرين اى من كان عدوا لاهد
 هو فان الله عدوه فان عدوا لاهد هو عدو الجميع وعلو هو
 او واحد منهم صدقوا الله عدو للكافرين فاعلم الله سبحانه ان عدوا
 من عادي وعلو الجميع والواوات في قوله وملكه ورسوله وجريل وميكائيل
 محضون وكفوله ومكفوت بافته وملكه ورسوله واليه المخرج اى من
 ان المراد ما ذكر الله لساك ذلك اية فعال وقد ابرانا اليك الاف بيئات

النظم
اللغة

المعاني

النحو

النظم

اي كلامات واصطلاحات على صحة نوبتك فصدق دعوتك والابيه العلامة ^{الطيم}
 فيه على حاله ليعلم ان من رويها قالوا احتسابا ابا القاسم ميمنه وبالطريق
 ابي كما انزل على موسى من الهيات متعك فذا منه تعالى عليهم وقالوا لقد انزلنا
 اليكم ايات بينات معصيات معصيات لعلهم يرجعون ولما اتت كل كتاب
 قات سلوا ما عليهم وهم يعرفون ارجح ابي ما كتب سلوا ما كتب واخذله ميمنه
 وفي ذلك كلامه وبيان كل حجه وبرهان وهذا رواه ابي نوري عن الصادق عن
 ابي عباس وروايه عن غيره في قوله تعالى وما كنا نعبد الا الله من قبل
 نحن هذا الخارون عن طاعة اسود من الفلاسفة هم الماصرون العمل الار
 من المساق الاط والعهود الماني على بني اسرائيل لما قرءه قوله تعالى
 او كلا عاهدوا عبدنا اى ما اولادهم لانه المساق الماني حتى يفرح الطور
 عليهم من ذوق نعم اى تذكره وطوره ورضه واغفل ما استقام وصناه
 الامكار والسكت قال ابو عباس كانت اليهود وعهد الامم في اليهوديات
 بعدوا محمد صلى الله عليه واله بالكتاب بعث اليهم ولما بعث وكان عنهم
 كذبهم قال ابو عباس قال ما كذب الا الصيغ حتى بعثت لنى صلوات الله عليه
 واسمها ليراعه ولا احد عليه بنا مساق في محرم ما من الله هذا
 وقال عطية اليهودي كان من رسول الله ومن اليهود وفضلها
 كفضل قبطه والضرر عليهم وان لا يصنعوا عليه لهذا فاعلموا عليه
 قرسا في حرم الحديث وقال ابن جرير فقد والكلام واذا حدثت مسامك الى
 قوله سمعنا وعصينا او كلا عاهدوا على ما بينه وبينهم وقوله بل
 اكبرهم لصنون واباهلث بل كما ساء له لما قال عند فرقة منهم ذلك على
 انه كندى لك الفرق لمعنى هم قال بل اكبرهم لصنون وهم كفار بالغير
 وقيل كثر روق الصنوع في قوله الحمد قال الصنوع طر يصم من اوابيا اقبان
 اليهود لما طواركا اليهم الساهه وعرفوا بها المسمى من حيا على علمهم
 ارضعون وهو منكم الغلب والميلامع اعترافهم بانهم ملك من عبد الله
 كتابا لهما امر الله كما يعطى منها لمن وطالوا لما كان كفلا لهم فلا يؤمن

التفسير

التزول

الخو
واللغنى

الاسرار

ملكا

وهذا ضلال يعني على ضلال اقبابا بصب على غضب فان من علمي
 او ليا من ارباب الله فقد ما ولفاته بالمجاهرة ولقد كان من حتم ان
 برز وتكاليفهم الساقة وعقوباتهم الحاقة من اعينهم الطالمة لتسخرها
 دبح ونظايرها الحفيف بالمال والتوبة دون الكفر على الكفر والحيمة
 على الحية وسر اخراق الملائكة عليهم السلام متوسطون فتعلق الكلبا
 وان الاميا عليهم السلام متوسطون امور البكاليف المتعديت وكما
 وحبالها من باقة عز وجل اعرفا يكونه خالقا لها اذالة الحاد والامر
 كذلك وجه الامان متوسط على الحاق والامر والمؤمنون كل امن باقته
 وملايكه وكتبه ورسله ونسبه حبرها عليه السلام الى ملايكه كمنسب
 المصطفى محمد صلى الله عليه واله الى الانبياء اذ كما ما كليل من رحمة
 وسلفه في ربه والهود كقرانها جميعا ومن كمنها خير الاميا وساله
 فتسكتها ولم يعثه ومن كمنها خال الملائكة نسبه فقد كبروا ولم يعه
 فكانهم لم يسموا في رسول واملاك قلوب ومن طارهم فقد جادى الله ملكي
 مال عزها بك من كان عطاها وملايكه ورسلا وحبرها وسكال
 قاله صدق الكافر في سر اخراق محسبون حبرها وسكالها
 بالذکر بعد قول المفسرين ان ذلك تسوية لما كانا له فيها فاكهة
 ومحل ذلك فانها باقية تمام التحسين والسوف على سر فيها
 دون سرها للملايكه عليهم السلام وقد ورد في الاخبار احصاء كل
 واحد منها بافعال وخصاها وعلو مراتبها فاما حبرها على ملايكه
 عز وجل واصفها الله تعالى في كتابته لقران رسول كريم الله عز وجل
 من رسلنا من الكرم في جبره القوي ذاة الملكين عند رسلنا
 المطلاع الملائكة الامين على الوحي والرسالة فقول الله عز وجل
 عز الله وكرمه يقوى الله ويقوه على طاعة الله ومكاسبه عند
 وان طاع لطاعه الله وورثت بركاته في لانه ووصفه في موضع اخر
 سنة التقى علمه شديد القوي حده وهذا يجب اذا اعلم

الام

يستدعي كثرة العلم اشك القوه لكن قد يهدد علم عن قوه كما صدر قوه
 عن علم وقد علم الانسان علما مستوي به على ان له الجمال كما قال النبي
 صلى الله عليه وسلم لو عرفتم الله تعالى حق معرفته لرجعتم الى الجمال بكم انتم وكما
 الى اصف بن برخيا وهو الذي عنده علم الكتاب لعرض بلقيس في حلقه
 من غير زمان في سلم من سقر اعندك هذا علم صدرت عنه قوه ولباق
 منه عظمه فان كان يعنى المومن على الطاعة وحصل له علم من غير الكسب
 فان لنفسه اذا صقلت بالطاعة حتى زال عنها كل محاب ومداك السميت
 ففا صفة العالم ما سره قال الله تعالى ان يتقوا الله يجعل لكم فوا نانا وما كان
 حبريل عليه السلام يمد بيد القوي بكل الطلعة ذومن بكرة التسبح
 والعباده حصل له من العلم المكذوق السر المحزون بصادره مع العلم
 المصطفى صا طت الله عليه واله حتى يعلم منه واستوى عالما على الكمال
 وادكرهاه: ١٢٠ المردوع الكا و حكم المسافر علمها المنتوجه الى الكمال وما كان
 حبريل عليه السلام بكل حكم الموضع وقد اطلع على اسرار ولوب اليهود
 وكان حبريل عليه السلام بذلك الحضور وخافوا منه خوفهم في الاول
 ثم كان يظهر سرا ولوبهم وينزل اخبارهم وانزل الله تعالى في شانهم مراتب
 عند حبريل فانه من على كل ربي واما ميكائيل عليه السلام حصل ان ربه
 رتبته حبريل وعظمته في حشد فوق عظمه حبريل وهو ملك الارواح
 واسماها ملك الروح والاطراد واحدث في الحور البهار وقد حصها الله تعالى
 بالذكر مع ذكرا الملائكة لاختصاصها بحصال وافعال واحوال عند الله حي
 ملكان ميكائيل ملك على الملكوت وحبريل ملك على الجبروت ودرسلان
 ميكائيل ملك على الخلقيات واعوانه متوسطات في الخلق وان حبريل
 ملك على الامرات واعوانه متوسطات في الامر وان الفلاسفة احكاما الا ارباب
 اسوا جوامي عقليه سموها المقاربات عرفها ان المنزهات عن النسبه
 الحيولى وهى مدرات لنفسه لافلاك ولم يشوا الملائكة اليه هو الحامل
 وقرا الكلمات الحاربات لسر الامرات اخلص لهم من الكلمات القيسيه ^{خط}

ولا الياسين وعلينا دليل ولما كان طريق الاسيا عليهم السلام
 الى الامر والكلمات وكانوا متعبين بالامان بها والتسليم بها كما كنا متعبين
 بالايثار بالرسول والكتب وكل ملك من الملائكة حال كلمته من الكلمات
 جميع كل موجود ملك ومع كل ملك كلمة فحملت الكلمات الشرايع والاحكام
 لافعال العالم ام الملائكة الكبار والعظام المخصوصون بالذكر في الكتاب
 المخصوصون بالحمل لا يقال المكاليف وكان الحصى لذكر مقدرا على
 احتصاصهم بالحمل وحكمهم حكم الكل بالاضافة الى اللز وحكم الكلمات
 بالاضافة الى الجزويات مدوانهم كل واحد كما هم عليه كما ورد في القرآن يوم
 تقوم الروح والملائكة صفاء فضل ان الروح تقوم صفا والملائكة صفا
 فهو كل في مقابلة اجزاء عقل واحد في حكم العقول كلها ونفس واحدة
 في حكم النفوس كلها وعرش هو كل المكان وروح هو كل الزمان وامر هو كل الكلمات
 تخصص بالذكر لاستحقاقه الحصى كما قال فيها فالحق ونحو ذلك
 وسر اخر في هذا جبريل على قلب المصطفى في عليهما صلوات الله وسلامه
 فالقلب يطلق نورانية المفضة التي في حرف كل حيوان انسان والسيراب
 عليه معنى لها فنام والعليم ويطلق نورانية العقل ان ذلك الذكر
 لمن كان له قلب في عمل منهم ويعتبر والنورانية عليه ايضا معنى الوجه والالهام
 والارشاد والافهام واذ كانت اوضاع الملائكة وجواهرهم الطاهرة ^{معدسه}
 عبر لما في الجسمانية كانت عقولا محتنة وانوارا صرفة ترايا فضا صور
 الموجودات كما ترايا المرآة الصافية صور المحسوسات فادانها باليد
 تلك الحما ان سمت فيها الصور متقابله ومتعاكسه بالذات والقول
 والفعل والافعال واذ كانت عقل المصطفى عليه السلام موقليه وقلبه
 هو عقله المحرط في سلك ساير العقول المعافقة للمادة لتزورها عن
 الطبيعة وكان عقل جبريل عليه السلام اعني دابة العنق في قلب المصطفى عليه ^{السلام}
 اعني عقله الذي كره ان يتقابلت في سماءه وانسانا وكان ذلك يتبلا على
 القلب عليا وافهاما لو كان جبريل عليه السلام لعاما بانه على صورة

فلذلك هو المنزلة على قلبه دون حته واحسانا ما سه على صورة ^{هو} ^{عظمه} ^{والله} ^{عليه} ^{السلام}
 المنزلة على حيته من قبله وقد تجال الحرف بن همام رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كيف كان ما سأل الحق قال احيا ما سأل مثل صلصلة الحرس وهو اسد على
 طبع ما سألهم مهم مى واحسانا ما سأل على صورة رجل مكلمي فاعى ما يقول
 هم مهم عنى وسر الخ في الايات للمينات وذكرا ان الامات قد يكون
 حكمه كما قال تعالى ان خلق السموات والارض واخلاف الليل والنهار
 ايات لاولى الاثاب وقد يكون امره كما قال تعالى ودار لنا البجوات
 مينات مما حكمت مستشعر من العالم ومجتمعه في انفس الاسرار كما
 قال سترهم لاننا في الافاق وفي انفسهم والامرات مستشعر في اللوح
 المحفوظ او في الكلب الاوى ومجتمعه في الكتاب كما قال تعالى ان هذا
 لغنى الصحف الاوى وقال بل هو وان حميد في لوح محفوظ والكرار ردى
 الامرات للمينات فاما ما في معنى الامرات الفوليه هي مينات بانفسها
 من حيث المعاني واليات في انفسها من حيث الالفاظ والمنا في الفقران
 معجز من الوحي جميعا اما من حيث المفصلة والبلاغة والحراه فهو معجز
 وتسميات واما من حيث المعنى والحقيقة والهداية فهو معجز وتسميات
 والبيات اشد اعجازا من الايات والامات اطرا اعجازا من التسميات والامرات
 قد حسم بيته من ربكم قال وعون ان كنت حيت بايه فانت لها
 هدم موصل اليه هديا للمعنى على الصور والهداية الامرية على الابه
 الحله وطلب وعون الابه طلبا للصور دون المعنى والابه الحلقية
 دون الهداية الامرية فنسبه الى السمح وطحن وابي وما نقل الامر والاعتد
 وانات العرفان مجرات مثل الحما والندا لبيضا ومينات الهزان معجزات
 لها الموقى والبيات طيكون صفه المنز لسن للشمس ما نزل اليهم وقد
 سمحوا لمن جنى باسم البينه رسول من انة قلبه جلى عز
 ولما جامهم رسول من عندهم مصداق ما معهم لما ذكر الكتاب بانه من
 الامات للمينات انه انزلها واسطه خويل عليه السلام عدن على قلبه

النظم

واليهود يعاهدون على الصلح ويصنعون للعهد بالرد والاياد ذكر بعد
 انه قد جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم بنذوق من الذنب
 او قوا الكتاب كتاب الله وراظهورهم مكنون لاسوط وبنذون
 الكتاب وهما مصدقان لمن معهم ومامهم افر مني ونبي الدعوة
 الى التوحيد ودعى الابداد وكفر بين كتاب وكتاب في صدق صا^{حبه}
 بما حابه فمن بن سوع علم الهنكار قال مقابل برلت في عهد لهم
 واصحابه حيث بنذوا ما في التهمة من امر المصطفى صلى الله عليه واله و^{حاله}
 وصفه وراظهورهم فلم يعلموا به ولم يبينه للناس كانوا لا يعلمون ان الله
 انزله والمراد بالصدق علم اليهود الذين يواطونوا على كتمان امر محمد و^{صفه}
 قال السدي بنذ والتهميه واخذوا كتاب صف وسحرها روت ما روت
 صفوا فعل من لا علم له قال ابن عسبه ادرجوه في الحرير والدياح و^{حلو}
 بالذهب والفضه ولم يحلوا حلاله ولم يحرموا حرامه وكتاب الله هاهنا اليهود
 ويحتمل ان يكون المراد به العوان قال لكل من استخف بي فلم يعول به بنذ ورا
 وراظهور اى عرض عنه بالكلية وقال المفضل بنهم تركهم ما فيه البحر
 والعصر . . . والى الابداد وهكذا حال لعن عند هؤلاء العلماء الفجار هم
 حلو بالذهب وزمو بالخطوط الملعه ولو بالالحان لطيبه وادرجوه في
 الحرير والدياح ولم يحلوا حلاله ولم يحرموا حرامه حتى اى بهم احوال
 الى القبله بالاعتماد على المكسوب ولا احصاج الى المقنود وحسبنا عقولنا
 معرفتنا لوحد ودعى الابداد ولا يحتاج الى الرسول الكريم والقران العظيم
 بنذ وكتاب الله وراظهورهم كانوا لا يعلمون قول^ه حتى
 واسعوا ما تنالوا الشياطين علمك سليمان لما سئدا كتاب الله اسلامهم الله
 بمطالعه كتب السحر واماع السحر وكذلك من لم يسمع الحق اتبع الماطل
 ومن عرض من كتاب الله استلى كتاب السيطان وولى الحر القلان اسنان
 بالبر عن الله وقابل عن الشيطان من لهغى الى احد ما وقد عدك قال
 ان عباس بن روايه ايجبال ما تنالوا الشياطين لهما كنت من السحر والبركيات

النزول

التفسير

الاسرار

النظم

افهامه
 على ملك سليمان اي على عهدك ووقته وكما عند حاتمته تعالى على الهجر
 الصحه من قبل الانبياء عليهم السلام ولكنهم واطاعوا والمفارقة الشفا
 معهم كذلك عند عليهم اتباعهم ما ملئت الشياطين على ملك سليمان
 عليه السلام وما اجاملوا عليه من الكفر والسحر وسمن حال سلمن اجل
 وازكى مران مجال عليه كفر وسحر وهو النظم المن بين الروايات السابقة
 وبين هذه الابه والتسب في ذلك على اختلاف الروايات ان الشياطين
 اتت اولياها من النفس بعد وفاة سليمان عليه السلام وقالت اتعرفون
 التسب الهى به ملك سليمان الجبر والافس وسحر الشياطين فاطلعت واستشعر
 الريح فحرت باسمه وخا حيث اصاب والروايات مما علوا له من الطلسمات
 والسيرجات وما هي مدفونه تحت كنيته وانما عملها وزور وكاتبه لا صفت
 بن برخيا فمشوا الموضع فاد افيا من لصور والطلسمات والمكومات
 من السيرجات به كبر فاتبعوها معمدن فيها وكفروا باقمة مشركين
 واعرضوا عن شماع الاسيا عليهم السلام ملكهم وهذا هو المشبه
 في طوبى يخاسرايل الى ان بعث الله عز وجل سه المصطفى صلوات الله
 وبره الله على لسانه مما قالوا وقال وما كفر سليمان ولكن الشياطين
 كفروا قال الكلبن الشياطين كمنوا بك لكس حين برع الله تعالى ذلك
 سلمان عندهم من هاجت كرسبه ثم احروا سما سرايل بعد وفاة سلمن
 ولما لاوليه فكذلك فعل هذا معنى قوله تعالى ما اتلوا الشياطين على ملك
 سلمن اي ما قالت على ملكه وقال مقابل ما اتلوا الشياطين اي ما قالت
 وكنت على ملك سلمن وسلطانه وذلك لان صفين برحيا كتمت من السحر والبرحيا
 كما ودفنا تحت كرسبه فاسخرها وذلك قالوا لهذا ملككم سلمان اسعركم
 معاشر الجن والانس والطير وشجرها على اعتقاد من له صحه ودفنا
 شرك وحاشا ان يكونه صفة مشركا هو الذي احمل لنزل عنه وقال الذي
 عنده علم من الكتاب وقد روى معمدن حيدر بن عباس قال كان لصف
 ن برخيا كانت سليمان ولا كنت مشا الامامه وكان يكتب علوا ودفنا

تحت كرسية فاستخرجوها بعد موت سليمان وكسوا من كل طرف ^{سوطا}
 من السحر وتسبوا الى اصفى من سليمان فانزل الله تعالى راية سليمان
 عمالقا على ملكه وروى معوية بن عمرو عن قتادة قال ان الشياطين
 اتدعت كما بابي السحر على عهد سليمان وانشاذ لك العلم في الناس
 فخرجها سليمان ودفنها تحت كرسية فلما توفي استخرجوها واولوا هذا
 سلمان النبي به ملك الارض استسحر الحزن والانس وكذلك روى عطاء
 عن ابن عباس وقال السدي ان الشياطين كانوا يسترقون السمع
 من الملايكه كحدث الخواص وان بعض الناس كانوا يكتبون ذلك
 ويردون فيها اشيا من عند انفسهم وان الكهنة قد كسوا مع كل كلمة
 سبعين كلمة فاحدها سلمان وهو دفنها تحت كرسية فلما توفي استسحر
 شيطان وقال هذا كان سليمان بضط ملكه وطافا فاحذتها الناس
 علما وزادا وانها وبضراحتي انزل الله تعالى راية سليمان عنها وهو قال
 مجاهد عن ابن عباس في تفسير المفسرون على طرف من احد ما حاله المكثر
 على اليسر انها كانت علم وترجات والساني لخالها على الشياطين وانها
 كانت مبيترجات وعلى الطرفتين حميما يدور الله تعالى به سليمان
 وكانت عن ذلك بلما كان ذلك عالما من الكتاب مستقدا الى الوجود عالم
 الكلمات بها ملك الحزن والانس كما سمى الله العظيم وكلمته العليا وهدوها
 مدفونة واستخرجوها وراحوافنا ما انهم الفاسد كما ينفون
 من المزدوجين والاهل المفسير اسعوا الى اجدوا به وعلج الناس
 وهو نوح لاهود الذين كانوا في زمن سليمان اذ كانوا منسبون الى الله عز وجل
 محمد بن ابيهم لما انزل الله تعالى من سليمان عاتمة من المسلمين تحت الهوى
 من ذلك والاولا كان سلمان ساحرا فكلف وصغره محمد بالرسالة وقول
 متلو قال ابن عباس شنع وتبكت وكنك وبقول قال ابو عبد الله ^{عليه}
 وال عطاء حدث قال انفسه يروي قال ابو اسحق الرازي ما كانت
 ملو اربال الفسلف صاه مالم واولا بقول ابي علي وعينها قالوا

سورة كهنت

التفسير

المعان والنحو

وعوزان يذكر المستعمل في ذلك الماضي وهو كقوله تعالى فلم يسألون من
 من قبل فلما اتصل به من قبل عرف انه للماضه كذلك بالديون به على ملك
 عرف انه للماضه قال وهذا مذهب مسويه فانه قال ان جعل موضع موضع
 فعل وامثله لرجل من سأل ولقد امر على الليم بسبق ومضيت تحتك
 معناه مررت وركبوا على وجه اخر هذا على حكاية الملك مثل قوله تعالى
 وان كنا لكم من ارض عن مسوونكم اى في العرف التي كلفناه وان كانوا
 مسوون وكقوله وحلف هتلا ن هتلا اليها كما سارا الى الحاضر قال
 وما طله ابو اسحق من اصحابه كان يعيرهم لانهم اضاوا بما يصل اليه عند
 الضرورة وقوله صلى الله عليه وسلم اى على عمده قال الفلانة في ملكه
 وقوله وما كند سليمان اى انشبه له من السحر والكفر وليس صحيح
 والسياطين هم الكافرون والسحر لا تاتي الا مع الكفر والابوعزير وعصم
 ولكن التشد يد وقرا حمن والكساي بالحفيف ورفع الشياطين ولذلك
 جميع القرآن والقرآن الهادي الى الحساد اى عبيد وقوله يعلمون الماسح
 على حكاية حال اى معلمين وكان له تعليم دائما مقطوع فلذلك قال
 كفروا يعلمون وقبل ان الشياطين كانوا كفارا وازدادوا كفرا بتعليمهم
 الماسح السحر ونسبت الى اسلمن ووسل التعليم من فعل اليهود المعنى اتبعوا
 ما ملك الشياطين على ملك سليمان معلمين السحر وقوله واارك الملكين
 قال ابن عباس يردد ويعلمون الناس ما انزل على الملكين با بر وقد كانت
 بنو اسرائيل تعلمت من هذا السحر الذي كمل لشياطين مع ما علم الملكان
 للذين ساط وكان ذلك اول بدو السحر واول ما كره قال وذلك ان
 اعطى سليمان الملك الشياطين وكان ملكه في خاتمه من اى سليمان عليه
 احكام ذلك له با لطاعة والسجود وكان سليمان له دخل الحلال والحرام والنساء
 ومع ذلك احكامه فاسلاه الله تعالى اذ برع الاحكام واعطاه بعض سابه فانها
 سلطان حال له سحر وكان تدكف الشياطين ان يتقبوا حرا فيسقف
 به بعض بيوت احدس وادان مستخرج علم الجن والشياطين فقال لهم لا

للتفسير
 والقصة

استمعوا

استنصروا سي من جديد فطم ذلك عليهم فقال بعضهم فسبحين
 وكان الما بين بلد صخر ولم يكن صخر حنيد في طلعة سلمان عليه السلام
 ولا كانت للحن قوه على استحضار من حاضر وعجيب الاستكوار وعليه قصة
 سياني في تفسير قوله تعالى والهينا على كرسيه جسد اثم انا ابو الغرض
 ها هنا ان المسح صحرا هو الذي تولى كت السحر ولسه الياسين فاضل النا
 بذلك وقوله تعالى وما انزل على الملكين بابل قال بعض المفسرين ان ما
 ها هنا معقو كحد وذلك ان اليهود ادعوا ان الله نزل السحر على لسان جبريل
 وسكابل ورد الله تعالى عليهم بان قال وما انزل على الملكين ان لم ينزل على هذا
 المعق وما كفر سلمان وما انزل على الملكين ودروي عن ابن عباس وحكي
 كبر والحسن ايم فراوا الملكين بكسر اللام وال الحسن اهما عليان كما قران
 ما لخصنا الملكين منهم باضافه ما لهما المردع وهو قتل ما استيطان وحل ما
 وحلان كانا مومنين فان قلنا ذلك لدرين قال عامه للمفسرين ان ما معنى الذي
 والبرال بمعنى العرف في قولهما كما قال تعالى هو الذي اول السكينة في قلوب
 المومنين ودرود بالبرال المفسر والتسهيل كما قال تعالى قد نزلنا عليكم
 لباسا وقد قيل معنى ابرال السحر من ذلك الثياب واعلامهم مما كل منه يحرم
 وليس العيب بالسحر منها عننا اما المعنى عنه عمله والارواح الكفره لمصح
 ودرق ان الذي انزل عليها علم الصدقة وذلك من فصل الذي وهو قول
 مجاهد قال والسحرة اعلم الا الشياطين ولسوا الملكين الا المارقة
 كما قال تعالى فتعلمون منها ما صدقون به بين المرء وزوجه وعن ابن
 نسه ان الذي على ملكين هو الاسم الذي علمت النفس صعدت به الى السما
 علمت الشياطين وعلمت اولها وان الشياطين كما يقولوا على
 وقد يقولوا على هاروت وماروت ووصفوا اليها الشيا ما هو سحر وكفر
 ودروي عن مجاهد ان هاروت وماروت اخصا اليها اجدل كلف اليها
 شيطان في كل مسلمة وعليه هذا المعنى ما تلو الشياطين اي طسقول ذلك
 عليه وعلى الملكين بابل وموضع ما ما مناجاة فهو عطف بالواو

التفسير
 القراء

على ملك سليمان ولما ما مل وقال ابن مسعود والحسنه ما مل الحراق وهي
 ارض الكوفة وسوادها سميت بابل لتليل السنه با عند سقوط طمرج
 سرود وقال دلاء فلان فصير لادام العين وصل الفاحل دماره في هذه
 من الخاض وما مل لا تصرف لانه اسم موضع معروف وهاروت واروت
 اسمان سرايا في وهما في محل الحضر على سيد الملكين ويدل عنهما في
 افعال من المهرت وهو كره الكلام في الهذر وهاروت من الميت وهي الصفا
 من الصخر ومنه المرفق وعلى هذا يكون المعنى انهما سمعان لحد ما يمدد
 والمان همر وحته ستر مذكر لرسالة وقوله وما لعلمان من احد
 واحد يقع على الواحد وما صوقه ومعنى الكلام هو انهما معلمان
 ولعن فاما لعلمان حق قول انما لعن منه اي محنة عليه لخلق ولا كقرابت
 بما اناك الله من صنعه مركب لعصيه وهما السحر وتعلمه لله كما ان
 لا التعلم متعلمون منها ما هو فوز به من المبرور وجه وقال انما ميان
 من بخاله والمعنى فلا تختر على السحر فكيف ومن قال كما كان بعدا
 مسيل قولها لا كفد سبيل قول لعا سق لمن على سبيله ملك من احد
 مما لعن فيه من البلا انما لعن عليه فلا يصح من قال انهما سلطان المعنى
 فلا كفد لما حناك به بل صدقه ولها عليه ومعنى انهما ملكان
 عذاب الدنيا على عذاب الآخرة قال انهما ينصوان للسائر في حذر ان السحر
 ومنعاه من الاكفر وعليه عامه المفسرين وهو ان السحر ضار فان
 لهما اسم الله تعالى ولقسام بتا استعمالها في الخير والشر فكانا
 محذوران من قصد ما للتعليم والامتثال لهذا الذي في الخير والشر هو
 عمود موافق كالمس وجنود وفيه عطية على تقى ما تصور السحر
 معناه الحقا وسما السحر لعاسبه ومنه سحر الليل والسحر الرب
 والسحر معنى صفة الشؤم عن وجهه بالتميز والتحمل كما قال تعالى سحر و
 اعين الناس وقال الخليل اليه من محرم وهو سحر السحر ودركت
 الخصال وهو يكون الاعيان كما في الخيال وقوله تعالى فتعلمون منها

المعنى
 والتفسير

اللغه

المعاني

قال الفراء ليس هو جوابا لقوله فلا كفتوا لكنه منسوق على فعله فقد
 يك عليه الكلام والعدد وما حرف فيتعلمون وقال الزجاج اليهود
 ان يكون عطف على قوله يعلمان اي معلما ثم فتعلمون فاسعوف عن مكر
 ذلك يعلمان وقال الفراء ايضا مردود على قوله يعلمون وقال الزجر
 ليس يرجع منها الى الملكين اما يرجع الى الكفر والسحر وهو الذي تضمنه
 الكلام فالمعنى معلومين من الكفر والسحر ما يعرفون به ومعنى ^{النفقة}
 الاخذ والسعف حتى يفضوا لحد كما صاحبه وقوله واهم اي المسير ^{طين}
 وهذا السحر يضار به اي السحر من اجلكم لا اله الا الله والذين
 يريدوا فضل الامن كان في صاى ومدري ان اصله وردى عنه ايضا لا
 ما خلاصه من صرح اي من راد الله وقضى ان يضره ذلك ظاهرا من دفع الله
 عنه ذلك الضرر وخطه من مكره السحر فان ذلك غير صاير والذين
 صدر في المعاني عن امر كفته وكان لرسول ان ياتي بابه الهابلا
 اي ابراهيم وقوله فتعلمون انصرهم ولا ينفعم قيل انصرهم في البلد نيا
 ولا ينفعم في الاخر وقيل ان الاثبات والنفقة للتاكيد وقوله ولقد
 علموا ان استرأه ماله في الاخر من خلاق اي ولقد علم اليهود ^{السنه}
 ان من اجتناب السحر ماله في الاخر من دين يهلك به خيرا وقل من حظ
 ونصيب قال الزجاج الخلاق المصير لظفر من الجن وهو قول مجاهد ^{السدي}
 وسفيين وقال الحسن الخلاق ليدفع قال ابن عباس هو الخير قال ابراهيم
 دعيت اليهود خان القومه من استرأى السحر وترك الدين ماله في الاخر
 من خلاق والمنا من قوله قال الفراء ومنها هنا في موضع الرفع بالابتداء
 وخبره ماله في الاخر من خلاق ثم هو في موضع المشرط واخذوا قال
 الزجاج ليس هذا موضع شرط ولا اجزاء والمعنى ولقد علموا الذي استرأه
 ماله في الاخر من خلاق كما نقله لقد علمت الذي جاء ماله من عمل
 قال ابن جرير ولقد علموا معنى الامن فلذلك كانت من في موضع رفع
 اي وامسك استرأى السحر ماله من خلاق لكن قوله ولقد علموا معنى الامن

التفسير
 والمعاني

الخو

التفسير

القصة

وانك كانت من موضع رفع اليه والله لمن استقرى العبد له من
 ولكن قوله ولقد علموا معنى الأمن من احد بالله المنقول من استتره
 كما قال الفهم لم يقل خد من قعد ولما من هو حرف المشروط كما فعل
 استتره ولم يقل مستتره بل علمه لتقسيم على من من حصل من معنى الذي
 كلف اللام للباكية للتقسيم وقوله واليبس واشروا به انفسهم لو كانوا
 قال تعالى والضحك والسك والنعيب واليسر والاعراب عظم الخنة
 ان احكامنا اهل علم بالنعمة اعلم بالنعمة ذلك بالسحر وقال ابن عباس في
 رفايه عطا لو كانوا يعلمون ما علموا ويفهمون وقال سدا هم باعوا
 انفسهم مستظافة وقال في رواية ابي صالح لو كانوا يعلمون ولكن لا يعلمون
 وما اول الكلام علموا على الجملة من تعاطي ذلك لخلوق ولم يعلموا على
 الفصل وهو امد العلم الاخذ وهما عن العلم اوله
 للشياطين وهما عن اليهود وهما عن ما علموا باعلموا وافضلوا
 كما ورد في الخبر من علمها اهلها قال حباب والاراد عمل عنه ولما قصه
 وعارفت على قوله من قال ايها طلال فس هو طها عن قوله الكلب
 وعرفنا له جوارح عند اطلع الملك عليه ما يصحى ادم محبوا من
 معصنتم مع كبر اعانه عليهم فقال انه تعالى لهم لما اكلتم من اكلتم
 لعلمهم مثل اعمالهم فاولا ثم احتلوا من الملك اذ حكم وادركتم بلكر
 واعلمها الله تعالى للارض وربها التين واعلمها الصفا من التين
 ونهاها عن الشرك بالله عند جبل والنفاط لسرقه وشركه الخمر فلم
 بمض من لوان لطيل حتى حكمت اليها امره ليعي بالحرمة الرمة
 مديحتت وكانت من اجل النساء فخرجت نفسها علمها ان لمفرت عن
 كافا فمركت كافا من الامم وهي عاصم روحا ذالا اليها ميل اليها الملكين
 في العشق وطلبا منها للجنة وواجبها الى ذلك شرط الشرك بالله
 والسجود لهم كانت تصدق ومرة الخمر وقيل زوجها ما السرک بالله
 وهل النفس وهما من اول الخمر فلما شربا وافضى بها الشرب الى السرک

طلبا

طلبنا للفراوس فانت عليهما الاللسجود للصنم ومن النفس الرحيم^{الله}
وان حملها اسم الله الاعظم الذي به كان صيولها وصيولها فلجا^{با}
بجميع ما انت شريكا بالله وملائكته للرحم الله وذكرت هي اسم الله
الاعظم وصعدت الى السماء هذا قول بلعيسى في رواية الكشي وعطا
وقا روى عن علي رضي الله عنه زيات من ان للملكين كما انما كان في
الارض وبمسيان في السماوات الحقة كانت ملكه بفاوس وكان الملكان
قاصيين في بلدان وكانت باي هذين وهذا من فافوا اجتماعها فلا^{سي}
عند احد ما حال احد ما اعلم بالهيئ عذاب الله وسطون سخطه
وسباب هنته وقال الاحزاب اعلم بالهيئ عده رحمة الله وكرم عطفه
وكبر عفته سباب ما ذكر ان اذ عرفت عليهما بسط احد ما يدعى
فالت ملكه في عالمي فاضحاه به بطاوم سبابه صعدوا فعلم
وذكرت هي اسم الله وصعدت الى السماوات فاجاها اهبان ما ظا امسبا
وذكر اسم الله الاعظم وصعد الى السماوات فاعرف ذلك فمكاليما نزل ان
الارض ممد كما رجا الصالحين من اسم ايل فاحرفه بحالها وسالوه السما^ة
عند الله تعالى بالعبادة على يوم الجمعة بعد العصر حين يبعث عذاب
النيا وعقاب الاخر فاحار عذاب الدنيا فتما بعد ان الخ يوم القيامة
وروى عن الكشي واليا قال الله تعالى للملكية احبار اولئك منكم احباروا
عزرا وعرايا وعرايل فلما ركنت لاسنهم فم استعفى عزرايل عن الهبوط
واسفغفرو به عزرايل ومجده ان عرين سنه لم يرفع راسه عن
مسيحه كفارة عن تكتته بنو ادم ولما الاخران فتما هاروت وماروت
عنتا سبابا حين ركنت لالاحبار قال فلما علمت ما شرب حتى امسا
وقال ابن عباس والمفسرون كانت التي من ملكة في بلدها فاختصمت
ذات يوم اليها واظارت حملها لها فاحدقت بقلوبها فلوهاها عن
فساقات ولفقت ثم عادت فلوهاها لتعلم فطر ان تصد^{ها}
لها وملائكة المفسرين حتى وتشربوا اللبن فاما ذلك فلهذا من عادت

الكرة الثالثة ومعها قدح من خمرة فاذا شربوا الخمر واقطعوا فليها
على يد كاهنه صلاه قال الربيع بن ابي راسد وسجد للصنم مسح الله الرهن وكما
وقال السيد ما احاطت بها حتى علمها اسم الله صعدت الى السماء اطاعتا
ذلك فكنت اسم الله ومحمدت الى السماء فسمى الله كوكبا قال علي بن ابي حمزة
كان النبي صلى الله عليه واله اذا اوى سبيلا يقول لعن الله من سب سبيلا او كان
عشوا باليمن واذا اوى الى اليمن يقول لعن الله الرهن الفاضل طاب من وكان
ابن عمر اذا اوى الى اليمن يقول لعن الله من سب سبيلا او كان الفاضل
وقال ان طاب من الكوكب المسجود المستيار وقد قسم الله على سب
لا قسم ما يحسن الكوكب من اليمين الملكين مما مره سميت النهر الجاهل
او كان اسمها الهرة وان صح الخبر قال لعن روج السب الى الكوكب وان الهرة
كفت بعد الى السماء كيف مسح الى كوكب التهرين وكيف نور اسم الله تعالى اعظم
حتى يقعد به الى السماء وقد روى قيس بن عمار عن ابن عباس قال كانت لمرأة
فقدت على النساء الحسن كما ضل الرهن على الكوكب بالعد وكذا قال
الربيع والحسن وقلا محمد بن عمرو قال ابن عباس وان سجد على عبي بن ابي
دعت الملائكة عليهم والارض والسموات والسموات الملائكة فاجاب الله
تعالى ليهي اما الى لو كنت السهون لكم وسلطت الشيطان عليكم ولم يظلم
الارض لعلم مثل ذلك حصارا ولكن من بعد منته ما هاروت وساموت وكعب
معها الرهن على هرة امرأة حيلة من قدام صيدا لها كما ذكرنا وكات
المليحة مستفرضة لانها من الارض فصاروا بعد ذلك مستفرضون
لنوع الارض هكذا روى ابن ابي عمير عن حماد قال انزلت عليها الرهن في
الحسن ليهي كما صارت ليهي ما صاعدا قالوا فاحت وهذا في الضم احسبا
فامتنعها ما قضيلها مطلباننا ما طلبت الله ما طلعت الى السماء
وه قال كعب الاحبار والربيع بن ابي راسد هذه القصة وقعت في زمان ابي راسد
التي عليها السلم والاولاد الصغار لم يجلها احصها فاستلوا من حوض شفق
لها فضل واحصا ما جلب الدنيا وعلى قول مجاهد مما لم يعلم ان ما جده

وحل كلامهما الى الجمل المحل كما وهو قول ملاك وقال لمن
 علقا شعورها الى القيامة. وقيل بما فرحت من بلاد وقيل بمران بسباط
 من خدي وعن حيفهما معلقان منكسان في السليل وقوله
 جل وعز ولو انهم امنوا وافقوا لثوبه من عند الله خير قال ليعباس
 نوابهم امنوا بالله ورسوله والقران وافقوا اليهوده لكان نوابهم ^{عند الله}
 خيرا وقال الففال ولو ان هؤلاء لما ندين للكتاب الله وراظهرهم المسند
 به كتب السحر لمنوالاته وافقوا لعذاب الله فاطاعوه وحسوا المعاصي
 اكلان ما شئهم الله على ايمانهم وطلعهم افضل لهم ولوع من يكسبهم بالسحر
 وابشارهم للرئاسة في الدنيا على لصعفا لو كانوا يعلمون مبلغ جواب الله على
 طلعتهم والمتوبه والنواب بمعنى واحد وهو مراتب متوب اذا رجعت
 في الجحيم والفايد وفي جواب لو وحان احد ما قال بالرحيل لا شوا وان المتوبه
 مقامه مشوا والمايات لو شتهت بلن بلحسب كونهما والمعنى لمن
 امنوا لثوبه خير لهم وقال اهل البعاني في العلم عنهم لا يصفى عنه الملامهم
 لم يطروا ودموا لعلموا وانصروا قال الشاعر الخوخ والحقيقه لما كان الخوخ والبابل
 متسايفان من وجه وهو الكون الاول وثمانان من وجه وهو الكون
 الثاني كذا كذا ايات والمعجزات في جانب الخوخ والسحر والبيركات في جانب البابل
 منسبه من وجهه وثمانان من وجهه وكا كانت الايات على صدف النبوت
 منقسم الى ايات فعلية واما وصرليه فالآيات الفعلية كقلب الففاحية
 وهي تناقض ما يافكون والآيات القولية كالقران وهو هدي وور
 لغهم يومنون كذا كذا السحر والتعرات منقسم الى فعلية كسحر سمجق
 فرعون اذ جعل البحر عظيم والى سحر وعرجات قوله وهو الى مثلها
 السيلطين على ملك سليمان فالفعليات سحر عين الماس والقوليات
 سحر مباح الماس ولا تسرك لمضاد من ملاك وتلاهون وتعلم وتعلم
 وكس شيطان وحسد وسلمان لكن احدي الملا وبيروا ^{تعليم} والمانيه
 نفوذ على ملك سليمان واحدا للعلمين ما يحضرون بين الملوك ونفذه عالمه

الخوخ
 واللفه

الاسرار

ومتعلمه والثاني ما يفتقون به بين المرء وزوجه فاليشابه واقع من حيث
الصورة والتميز حاصل من حيث المعنى سائر ان انواع البصع والفضلا
والجح عليهما من اول لسانات ومحلفات اللغات كلها سحر وحرمانات قولية سحر
بها اسمع الناس حتى وضعوا اصابعهم في اذانهم وقالوا لا نسمع هذا القرا
والغوا فيه فدعهم به الى الضلال والبدعة ومنعهم عن الكتاب والسنة
وصدعهم بها بين المرء وزوجه لعنى العالم والمنعلم وذلك لضعفهم ولا
ينفعهم ولقد علموا ان استراة ماله في الاخر من خلاق وسررا
ان لكلمات التي سماها الانبياء عليهم السلام عزائم ودرسيه وطائفي كلمات
القدمون هي الكلمات التي سماها المرام العرش والكرسي ودامت السموات والارض
ومحركات المحركات وسكت الساكات واما رها ظاهري في ظلم العالم وان
الكلمات التي تلوها السياطين حرمانات وحرسيه بطائفي كلمات الرحمن فتؤثر
ماثير الكلمات التي سماها في لها وحسبها كما وتسكن متحركا وما يقارب
من اجل الابد لله ويتعلمون ليضعهم ولا يفهمهم سائر ان الحركات
والكلمات والاهامات في حان الحق وان السحر والكهانة والتعزيمات في جانب
الباطل ومن تشابه الباطل بالحق يكون السحر منصور والوجود لكن الباطل لا
مكونه لكن الثاني فالسحر كذلك يكون لما يكون الاول في البصر والسمع ولا
مكونه لكن الثاني والعقل ثم ان الحركات في اهل درجات المفهوم النبويه
والكلمات دوما والاهامات دوما كذلك السحرها من الحركات الصلا
وهو في العلى درجات الفوق والشريه والكهانة دوما والحرمان او السحر او
التعزيم دوما كما ان المفهوم نسوه استتمت على عقلا سبب العقل الكلي على
يقين سبب النفس الكلية وعلى طبعها سبب الطبيعة الكلية من حيث
الادراك نحو العقل ومن حيث المادي نحو النفس من حيث التشعير
بنحو الطبيعة حتى تفك ان سلطان عليه العلم بقله عرف منطلق الطير
وسنسه لهدت له الشمس وطبعته استشعر الحن والانس والطير والحيوان
فايقاد الحانته الذي عليه هن كلمة الله عز وجل اسمه الاعظم كذلك

والقول لسدرة اسمها على عقل وضمير وطبيعه شابه النليه
 الكليه حتى نزلت تأثيرها وسخرت سحرها في الارض وظهرت
 بمقدرتها على الطبايع والعقول واعز الفرق من البائرين
 ان وقع في جانب الحق كانه يرد دفعه وادفع في جانب الباطل كانه يرد دفعه
 لذلك قال عند عقله وتعلوهما يرضع ولا ينفجهم وما فرق بين البائرين
 ان وقع في جانب الحق منه بعضه بعضا ويوكظاه به باطنه واطنه
 ظاهره وما وقع في جانب الباطل بعضه بعضا وحلف ظاهره
 باطنه وباطنه ظاهره وسدرة خزان الورد اجمعوا على ان سلما وعليه
 كان بضط ملكه وسفستحر الجن والانس والوحوش والطيور ما اعرام
 العوليه والفعليه الا ان الخاص منهم يعتقدون ان تلك الحرام كانت
 اسماء الله الحسنى وكلماء الاعلى التي بها عطا العدم والكرامه وهم
 السموات والارض وبدوا الاطلاق والابجيم ولجميع الاموال المهمات وهي المعنى
 بها في قوله لسفكيد السموات والارض وقوله وعند من خلق الغيب
 وفي قوله معايدا العدم من العدم ومبلغ الرحمه من الكتاب ومنه
 العقل من السدرة وان الحرام منهم يعتقدون ان تلك الحرام كانت
 تركبات ونجيمات ونفخات وحكميات فعلية معلومه على طوال
 معلومه وكانت هي مدفونه تحت كرسه فلا سحر جوهها وطول علمه
 وزادها ونفخوا وزجوها كمنهم من رآه الله تعالى من ذلك ذلك وما
 كنه سلمان ولكن السياتين كنهوا حيث زادوا ونفخوا وذلوا تلك
 الكلمات معصرا وكسوا فيهما من كل سطر من سطرها ولقد كان اصف بن برخيا
 مولى لعلمها من عمر مسجده وما شرا العمل فقام من عنكفر وهو الذي قال
 انه تعالى ساءه ذلك الذي عنده علم الكتاب بالابجيم بمن قال ان يرتد
 اليك طرفك فاخذي به من طقت من مسد شهرين في خطه من غير بيان
 لظاهره والانس على الجن ومنه قوة العلم على قوة العمل وهو ورد في
 الاخدوان اسماء اليها الى محدث بلهس هو قوله ما يرى لا يرى لك

اللام

علم

قد
ما دأبهم ^{أما} ذلك حتى يحس الموت الهام على كل نفس كسبت ^{إسأل} كما
العزم من عرشك ومبلغ الرحمة من كتابك وإسألك بحمدك الإلهي
واسمائك الحسنى وحفائك الأعلى يا كريم احضر عرش بلقيس فلما رآه
مسقرا عنده قال هذا من فضل ربي وكان الإحضار من غير زمان
والتعظيم باسم الله تعالى العزاء بالمشيطان يظهر به فضل النفس على الخلق
وشرف العلم على القدرة والقوى وهو كما قال النبي صلى الله عليه وآله
لو عرفتم الله بعالي خلق معرفته لانت الحمال بدعايكم وسراخران قول الملوك
أما عن فتنه فلا يمنع من الكفر مع تعليم الكفر فلم يناسب قولها عملها
وهو شبه المنع من الفساد مع ما شره الفساد والمنع من التقليد مع
معاقل التقليد والمنع من ما عهد الرجال مع ما عهد الرجال فاهل
الباطل لا يناسب قولهم علمهم ولا يوافق اخذ كلامهم اولا ولا طاب من باطنه
اذا الباطل مساض العهود في نفسه ولذالك سقض منه بعضا والحق
مناسب العهود في نفسه ولذالك شئت بعضه بعضا وبذلك اسأله دعوى النبي
عن دعوة المسمى والنبوة عن السحر ولا يتناحر قول الحق فلا يقول لا كفر
وهو علم الكفر بل يقبل ايمنا وهو علم الايمان وهو علم لا يتعلم مني وهو
علم وصاحب الحق اذ لا يمكن خلاف صاحب الباطل فان بطلان دعواه
تنتج من باعص كلامه فعلاجه الصدق اذ مع كلام الصالح وعلاجه
الكذب اذ مع كلام الكاذب كاد اليمين قول حلو في وسر ارض
لذ الملكين ستمبا هاروت وماروت بعد ارتكاب الكبائر فان هاروت من الميرت
وهو كره الكلام في الهدى وماروت من الميرت وهو لا يخنق الصبا ومنه الميرت
فكان كالصخر الصلب لا يسطق واسمك الله فلا الكلام الكبر ^{الميرت}
المشدد الميرت محمود والسكون الكبر من القدم الحامل العاقل محمود
وكلا طرفي الاقراط والتفريط في كل شخصهم قال الله تعالى ولا تجعل يدك
مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط وقال ولا تجهر بصلاتك
ولا تخافت بها وكلا الطرفين شيطنة هرت هرت مهذار وقدم

والوسط محمود ومدقال عليه السلام المان كل المان من الشيطان وقال
 ان من لباس السحرا وسراخر كما وعد في جانب الحق تعليم وتعلم هو
 حركه الرحمن علم العرف ويعلم الكباب والحكمة كذلك كما
 في جانب الباطل يعلم ويعلم ويشركه يعلمون الماسر السحر فهو تعليم
 المشرك في تعلمون ما يضرهم تعلم الشر ولذلك كان تعلم الحق جمعا
 من المذو ووجهه ويعلم الباطل يعرف المذو ووجهه وسراخر
 كما وحده سلطان في صورة ملك كالمسك كذلك وحده ملك صورة شيطان
 كالممكن بابل فطرت شيطنة اطلبين باسناعه من السحرا
 لادم وهو صاحب المبدأ وطرت طليبه الملكين بالراهما سحرا صاحب الكلك
 ويرجع كل مستور بلباس الحقيقة وسنحه بعد برع اللباس فيسقيم المنكوا
 في السر وتكبير المستقيم على السرور وقد سمعت ان للممكن منكون
 في الهم الغايه وذلك عداها م رجعان مستقيم في عالم الروح
 وذلك قواها وسراخر لاجل عقلا وهنسا من العقل المفاد وهو العور
 المدرة اراد اتركيب الهوى وطول لامل فهما ركب الهوى العقل وهن عن
 الحق وركب الامل في النفس فانساه الاخر فكساحي بر الطبيعة وهن
 حتى العقل عن امل الهوى وركب النفس عن طول الامل فجعل الى عالمها طامير
 راكن مستقيم في احسن نوم وطور بذلك المثل حال من تبع الحق
 ومن تبع الهوى وحال من هو لامل ومن طول طن عذاب الدنيا هون عن عذاب
 الاخر ولنه مخوفان لخرج من النار من كان في قلبه متفك ذر من الايمان كما
 كان مخوفان لخرج من النار من كان في جوفه ذر من الملكيه ثم علم الله
 المؤمن حسن الادب في المحاور مع النبي صلى الله عليه وآله فقال قوله
 خيل وعز ياها الذين امنوا لا تقولوا راعنا وحذوا انظرونا قال لنعما بين
 سبب فقال لايه ان المسلمين اتفق رسول الله صلى الله عليه وآله وهو لو
 راعنا يا رسول الله واراعنا سمعك يعزونا من الرعااة وكانت هذه اللفظه
 ساء كما بلغه اليهود فدعناها عندهم اسمع لسمعت قاله الكلي

النزول

فلما سمر حوامه هذه اللفظة من المسلمين بقولونها الرسل الله صلى الله عليه وآله
 قالوا فيها بينهم كما نسيب محمدا سرا فاعلوا له الا ان المشتم وقولوا راعنا
 سمعك فسمعتنا سعد بن معاذ فوطن لها اذ كان يعرف لعنه فقال
 عليكم لعنه الله ان سمعتنا من رجل منكم يقولوا رسول الله بعد هذا لم يترك
 عنقه فعالت اليهود اذ استتم يقولون فاذن الله تعالى هذه الآية هذا ما
 رواه الكلبي عنه وروى عطاء بن رباح عن عيسى بن عمار عن ابي امامة قال كان
 الرجل يقول لاخيه اذ عني سمعك فسمعتنا اليهود فقالوا فيها منهم كما ناسب
 محمدا سرا وذكر الحديث وقال للفحاح ومقابل ابن سعد بن عمار منع اليهود
 من ذلك ووجه النظم في الآية ان الله تعالى قد عتد فيها معنى محاربي اليهود
 في عقابهم وافتعالهم واقتولهم وقولهم راعنا وازعنا سمعك وان كان
 سببا في اجهم على ما روي خبره وسوا اذ بينه الكلام وشبهه تحكم على المخاطب
 والمسلمون وان كانوا يقولون ذلك كما يحذفون كونه فتيحا عند اليهود
 فموجب في محاوره الا كما فعلهم الله تعالى حسن الادب في المحاوره وقولوا انظرنا
 واهنا واعطيت علينا بدل قولهم راعنا سمعك وراعنا في احوالنا من
 المراعاة. واختلف اهل اللغة في معنى الكلمة قال الفراهيدي في المعاني والمراعاة
 يقال راعى الى السور راعاه اذ اصغى له وقال ابو العباس لعمرك سمعناه
 واهنا سمعك اى سمع منا ففهمك ويقوم عنا وقال علي بن عيسى هوصل المراعاة
 للافعال وقال معناه المكافاة قامروا ان مخاطبو رسول الله صلى الله عليه وآله
 بالحق واصل الكلمة من مراعاة لفظها كحفظ فنعق اذ عنته سمعنى
 اى حطت عليه ما روي قال لفعال اذ عت سمعك معناه ليعجل سمعك راعيا
 لما قول ولا شغل بغيره قامروا ان مخاطبو النبي صلى الله عليه وآله وامانو
 له لعظيم وقال قاله وان عتاس هذه كلمة كانت اليهود يقولونها على وجه
 الاستهزاء ومعناه اسمع اسمعت وهو كقولهم اسمع عتير سمع وقل هذه
 كلمة كانت الامصار هو لها في الجاهلية فقام الله عن ذلك لما فيها من معنى
 المكافاة والمساواة وذل هي من الاعتراف وقول الحسن راعنا بالسور بقول

النظم

اللغة

المعاني

التفسير

لا يقولوا حقا وسحقا من الدعونه وهي الجبل والحقن وقران مسعود
لدعونا قال للعفا كان مقصدا للمؤمنين لهذا استنه عما الفهم الرسول
على طريق المسله وكان وجه تحريف اليهود انهم كانوا يسمون به الى
معنى الدعونه كما نقول سحقا وبعد اي فعل الله ذلك مك قبل ان المسلمين
يهولوا عن ذلك والله اعلم بمعنى النبي منه وهو كما قال صلى الله عليه واله
لا تقولوا لعنة الكفار ولكن قولوا الحمله ولا تقولوا لعدي وقولوا افاك
وكوزان مقارب لعطان المحسن فيمن عن احد كما وسم بالاحزوروك
عن مجاهد وعطاء الالمعناه لا تقولوا اخلافا وتقول كان النبي محصا منك
الله وقوله وقولوا اطرنا اي ارتبنا واطرنا بهم وضمي ما يقول قال
مجاهد وقمرنا ويترلق وهو معنى قول السدي وقيل معناه اطرنا
تحذف حرف التعدده ودر اي يتركب اطرنا بفتح الالف وهو معناه
الى الهزاه المولى وقال السدي ان رجلا من بني قبيص قال له رفاعه نزيد
كان باي النبي صلى الله عليه واله يكلمه فقيل ارعوى سمعك واسمع عيبري سمع
فكان المصنف يطوف في ارضها عليهم السلام يعطون مثل هذه اللفظة فيقولون
للسي صلى الله عليه واله راعنا سمعك منها م الله عز ذلك وعلم كيف
يحاطونه فقال وقولوا اطرنا واسمعوا واطيعوا واستمعوا اللطاعه
واقبلوا ما يامرهم به وذلك قوله واسمعوا للكافرين عن النبي صلى الله عليه واله
قال المنفردون لما كان النبي ان النبي صلى الله عليه واله راعنا سمعك واسمع عيبري سمع
لامر بوجها وما دونها نسبة الخالق للخلق وكما لا يجوز الاحتكام على الخلق
جل جلاله كذلك ولا يجوز الاحتكام على النبي صلى الله عليه واله فهو الحاكم
الفاض على الخلق وهم المحكوم عليهم وكما ان الاما وان كان في لفظ الامر
والنهي كما قال ربنا اولادنا ان نسينا او اخطانا ذكركم وانك اعف عنا
واعف علينا وارحمتنا فليس معناه معنى الامر والحكم وانما معناه الفراعة
والانتهال واطعوا العجز وعرض الاحتياج كذلك لسؤال عن الله صلى الله عليه واله
تقولهم راعنا من الاما احتكام عليه وتقولهم راعنا سمعك واسمع عيبري سمعنا

كذلك فلم يزل يقولوا ولنا ان نسمع ولهم الامر وعلمنا الا متناك والطلا^{عة}
 وقوله تعالى وقولوا انظرنا واسمعوا دليلا على ان قوله داعنا ضد
 لذلك ولقد كان بعض المسلمين كما عرفت المعاشرة مطنونين من مكان
 النبوة ومكان سائر الناس على قدم واحدة فربما تقدم مونه في المشي ^{لسبقوه}
 بالقول ويرفعون اصواتهم فوق صوته ويحذرونه بالاسم كجهر بعضهم لبعض فنهائم
 الله عن وجعل عن ذلك كله ومن ذلك صحت لك عمل كلها كذلك كانوا
 نامرونه بالمراعاة والاجترام والافتقار والاكرام فنهائم الله تعالى عن
 ذلك قال يا ايها الذين امنوا لا تقولوا انظرنا واسمعوا وقولوا
 وتعتبر بالمنصب النبوة ومنصب الائمة وكل من يكون في الدرجة اعلى واقدم
 وسدا حرا من النظر اذا تجرد عن الصلوات كان معنى الرحمة تعالى بظنة
 اذا رحمته فقوله وقولوا انظرنا اي ارحمنا واذ كان شخصه المبارك
 رحمه الله تعالى محققا ان يطلب الرحمة من معدن الرحمة والخير والبركة
 وقوله واسمعوا العلم والعلل سمعيا كما سمعوا حتى تعلموا واسمعوا
 حتى يطربوا وصد ذلك داعنا واسمعوا كما قالوا واسمعوا غير مسمع
 وداعنا ليا بالسنتهم وطعننا في الدين وكانهم قلبوا الحال والمقال واوجعوا
 السمع على النبي صلى الله عليه واله لتعلم ويهتد لينا بالسنتهم وقلبا
 لقوله عليه وعكسا وذلك هو الطعن الذي في الخروج عن رتبة المؤمنين
 ولو انهم قالوا اسمعنا واطعنا لكان خيرا لهم واقوم فمن قال كذب على
 الله تعالى بحكم العقل كذا وعجب على الرسول صلى الله عليه واله كذا فهو
 الذي هو اسمع من واطعني امرى وراعف وراع حتى فلي يكن من الذين
 امنوا به وعكروه ونصروه . قوله حل وعز ما وعد الذين كفروا من
 اهل الكتاب . يتراءى عند جبل عذراة الكافرين من اليهود والنصارى
 والمجوس والمشركين للبيعة المومنين اسمهم يحسون لهم خيرا من النبوة ولا
 رحمة من الله تعالى بالرسالة حتى يسمعوا ويطيعوا فيكون الخبير كل الخبير
 لهم والبركة كل البركة عليهم . قال ابن عباس ما يورى اى ما عرفت وما عرفت

النظم

التفسير

اهل المدينة ونصارى حران ومشركو اذربيجان ومجوس فارس ان نزل به
بالسد من حين منكم اي من كتاب ورسوله وقل ان نزل على رسوله
خير من الهنود والكتاب ومن قوله من خير بيان وتصلح للمبالغة
والله يحسن برحمته من تشاى بعدد محتاد ونصطفى قال لرغبان

الاسرار

بصته اي يدهه وقال على له طالب برحمته له رسالته والله ذو الفضل العظيم
والفضل احسان يتبرع به ولا يحب وخصه واختصه بمعنى قال المصنف
بالرحمة والفضل ان اصل الخير هو النحل كما به عليه واله كما قاله قاله
اصل الخير وان له رحمة والفضل مشتمل على شجوه وروحه فهو رحمة
على عباده وفضل الله في عباده ولو صرفت الرحمة الى الخاة والفضل الى
كاتبه بل بفضل الله وبرحمته من ذلك فليس حولا من ان يضل به محبة وطلعة

النزول

واما تاويلها فقد وصل الى العالم الرحمة والفضل وقال الكماك على العمل
والحزاء واما بفتح الهاء في اذ اصح المعقود بوصول لقول له فضلة التزم النزول
فه فلم يقطع ما امر الله به ان يوصل وان ات الله تبا مسخ واسطل كما
عنه قوله حل وعز ما نسخ من له او نسا مات بخيرنا النظم

استهون

او مثلها قال معاوية بن ابي سفيان قالوا الهرون اصحاب محمد بن محمد بن محمد بن محمد
عنه فابرك الله تعالى ما نسخ من له ولما ذكر الله تعالى ان اهل الكتاب المشركين
ما يجوز ان نزل على المؤمن من خيرة من سم من بعد ذلك ان ملك الجنة
لا يقطع ابدا ولن نسخ منه اية بيلك باية اخرى وهو كما قال واذا بدلنا اية
مكان اية والله اعلم بما نزل فالخير منواصل والفضل والرحمة غير مقطوع
الاخر . نزل ان عامر بن مسعود بن العوف وكسر السين والما عوف نوح العوف

القرآنة

والسين وتوجه القرآنة الاولى ان يجعلها نسخا بقول سحنت الكتاب
اذ اكسه والسحنته اذا جعلته نسخا وقال ابو علي نسخ الاية
اذا وحيد فما منسوخه وقرآنة المسيب و ابو جعفر ونازع وناجم
رحمة والكساي وبعقوب بن سهاضم التوفع التسيان ومعناه البرك
او الناحية وهو احسار الى عبيد والجهنم وقرآنة ابو رجا بسط بالمشددة

وقرا الضحاك بنسفا نضم الهوان وفتح السين على المجهول وقرا عبد الله
 بن مسعود ما مسك من ابيه او سني ما يحيى لها واوغير منها وقرا سعد بن
 لاوقاص او مسكنا متوجبه من النسيان على المخاطبه لمحمد صلى الله
 كما قال سنفتيك فلا تسيروا في البوعمرى واركن شرا ونسبا لفتح النون
 الطول وفتح السين والهز هوزي نحو ذلك عن عمر بن الخطاب ولبن عباس
 وعسقلان عمير وعطا ابراهيم واذا كذلك قال اهل اللغة النسخ نفع
 الينه وارتطاله وفته معنى النقل والحول واوامه غيره مقامه بقول
 العرب سعى السمس الطرك ارضته وحثت حمله وهو نسخ الى يدك ونقول
 سحت النسخ لاد الهوام اى اطلتها وهو نسخ الى يدك ما نسخ ما في الغراب
 على المعنيس احد ما رفع الحكم واراد الله الى يدك كقوله تعالى نسخ الله ما
 بلقى الشيطان ثم حكم الله اياته والما في الكتابه كقوله تعالى انا كما استنسخ
 ما كنتم تعملون قال اهل التفسير ما نسخ من اى اى ارفع حكام حلال
 او حرام قال ابن عباس ما نسخ من اى يدك حكما او نسا خطا وذلك
 بعد اقسام النسخ كونه المرفوع عنك او جبالا نها كالت سنه في الاثنا
 لقوله متاعا الى الخلق غير اخراج ثم سحت باربعه اشهر وعشر لقوله
 يترهن على عشرين اربعة اشهر وعشرا ومنها ان ترفع الملاء والحكم
 جمعان ذلك قوله لو كان اراهم والاراق من ذهب اسمعوا لها كالماء ولا
 ملاء خوف ان لا يلام الا الرب وهذا كان له على وقال عليه و الحسن
 اول ما نسخ من قول الله فقلوا ما وايهم عن ملتهم الى كانوا عليها ومنها
 نسخ الملاء وقولكم كانه الرحم ومنها ان يكون الملاء والحكم منسوخا
 كما كانت عامشه كما بقدر عشر رضعات معلوفات بحرمه ونسخ بحسن
 قاله عشر مرفوع الحكم والملاء والحسن مرفوع الملاء دون الحكم
 ومنها ان نسخ ما ليس بها الملاء ما بين الملاء كحيل الحمر اذا كانت
 يابجه 2 السوايق السالفه الى حد السيكو وبالعكس من ذلك بوجوه
 المحسن اسحق المحصر والرحم غير ثابت الملاء واما تفسير الابه

اللغة

التفسير

التفسير

روى على طرحة عن ابن عباس قال ما نسخ من آية اى ما نزل من آية
او نسخها اى تركها فلا مد لها وقال في رواية اخرى ما نسخ من آية
ولا عمل بها او نسخها نعتا غير منسوخه قال في رواية الضحاك مدك
حكمها رتب حطه وهو قول مجاهد بن مسعود والحسن وقال قتادة
كانت نسخ الآية بالآية وهو انما صلى الله عليه وآله الآية ما نسخ الله
ثم نسخه ويرفع وروى عكرمة عن ابن عباس قال كان ما نزل على رسول الله
صلى الله عليه وآله والى اليمين واليسار بالنسبة فانما الله هذه الآية وقال
السدي ما نسخها بقضها ونسخها فتركها الا نسخها وقال الفراء
الكلوا القربان يحلون نسخها من النسيان وهو على معنى واحد ما معنى
الترك اى تركها فلا نسخها كما قال نسوا الله فسيبهم وهو قول ابن عباس
والكلبي والسدي فعلى هذا فيه وانتهى معنى واحد وقال الانصاري
نسخها اى ما تركها ولهذا تراها سعد بن جابر وقاص بن سفيان والمعنى الثاني
هو معنى لعمول عن النبي قال الحسن بن علي بن ابي عمير قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله انما نسخها وادخلها ذلك قوله سنقر بك فلا نسخها الا ما نسخ الله
وهو قول ابن زيد قال معناه محمدا لا نسخها حكم لهم واللفظ نسخها
وروى عن ابي امامة بن سهل حبيب قال ان رجلا كان يقرأ ما نسخها
من الليل يريد ان يمسح السورة التي وعها فلم يقد من على شيء الا
سم الله الرحمن الرحيم فاني باب النبي صلى الله عليه وآله حين اصبح ليسا
له عن ذلك ثم جاء اخروا اخرى اختلفوا فيسأل بعضهم بعضا ما جمعهم
فخبر بعضهم بعضا شات تلك السورة ثم اذ لم النبي صلى الله عليه وآله
فخبروه خبرهم وسالوا عن السورة فسكت ساعة لا يرجع
لهم مشام قال فسخط لما رآه من صدقهم ومن كل شيء كانت
فه ومن قرأ نسخها مفتوحة العن هون من النساء معنى الما
فقال لسانت الابل عن الحوض الخ الحنقا عنه ومعنى الما خير والآية
ان يوحى اليك بالامر والعلم والاعمال والاسم والمعنى فوخرها

الى وقتان ما في كلامه في الوقت المتقدم ما تقوم مقامه وقال ابو
 منساها بمضيها فلا نسخها وقيل اخر انزلها فلا يترك الله وقال
 بعضهم ان الله تقديرا وتأخيرا والتقدير ما نسخ من به ناسخ غيرها او
 مثلها ونسأها او نسخا فلامات نسخ بعدها وروي عن سعيد بن المسيب ^{وعطا}
 والا اما ما نسخ من به فهو ما يترك من القرآن فاستخ من النسخه واما ما نسخ
 اي نوحها ولا يترك وفي قوله ما نسخ للشرط قال الفعال كلما من اي
 سدك حكمها وسقط عنه الحكم غير غيره اوتى النسخ والمؤمن بان يرفع رسمها
 من صدرهم فالاول رفع الحكم والماني دفع الرسم ثم المراد بالسخ في الآية
 هو عين الانسا وان فصل بينهما اللفظ وهو كقوله انصوا علينا من الما او ما
 رزكم الله ثم الما ما رزقتم الله والى من قرأ منساها فالمعنى او نوحها
 رسا وحكما ويكون المعنى ما حكم من مجاهد بالسسخ من به اي كبح او نسأها اي
 نوح حكمها وثبت خطأ وقوله ما نسخ منساها قال ابو عبيد معناه
 ناسخ غيرها نسخا يعولكم فيه خيرا قال ابن عباس لسفيركم في المنفعة ^{والنفع}
 وهو صلح لمن تعبد به وانفع واسهل عملا واكثر اجرا اذ ان الله خير من اي قال
 الفعال ما نسخ من به او هو حرسها الى وقت استلم خبير منها او مثلها في
 المنفع والصلاح وهو ما كان نسخ الى يدك فلما ما نسخ لا الى يدك فانه انا
 نسخ بالسات على ساير الفرائض كما قال في صحيحه الليل بقوله فافروا ما تبس
 منه وقال الصدقة تاذم ففعلوا وتولوا عليه عليكم فاقبلوا للصلاه وقوله
 او مثلها يعني مثل حكمها في المقل والحفه والنواب كلما من نسخ اسعاب
 بنت المقدس باستقبال القبلة والى امات خبير منها يعول حف منها
 بالرخيص فيها وقال الحسن ان العمل بهذه المحدثا للناسخه خير من
 العمل بنسخ النسخه او مثلها قال معنى الفضل الم تعلم ان الله عظم كل
 بصير اي من النسخ والاسا وغير ذلك كما خطاب له والمراد به غيره وكذا
 ان يكون احطاب والمراد بقوله الماسفهام يعول بقدر اي وقد علمت
 ولسخ لك محاف عليك وقوله الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض ^{بها}

المعاني

التفسير
والمعاني

نسخ

المملكة والسلطان والمعنى بقدر العلم على محمد صلى الله عليه واله ما ان الله
مالك الملك وله ملك الكون والعالمين بحكم فيها ما مشا وتصرف فيهما
ما يريد ويحورن يكون الخطاب معه والمراد به عامه المومنين وذلك
عليه ما بعد قوله وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير اى ما لكم اها المومنين
سوى الله من والى امركم وتنولى شئانكم وتدفع البلاغ عنكم ومضكم على النظم
اعدائكم وسودتكم لاداما كلفكم به ووجه النظم من السن اى لما يريد
الحكمة فى مسح الابه بالابه وانه اعلم بوجوه مصالح العباد فى الدنيا
ايستد الملك الملك الى علمه وقدرته فى السموات والارض لعرف اى مالك
الامر فى التنزيل والسخ والتحويل لاسال عما يفعل وهم يسألون قال المسلمون
امره تعالى بان اللغات تنقسم الى ايات قوليه امرية ولبية ايات فعلية خلقت
اما الايات القطرية فالسخ الحارى فها يرفع حكم ووضع حكم اوسان اها
مدة الحكم على ما ذكر فى بيان المسح بضمين كميلا المواضع البكيفة في ندرجا
من الادنى الى الاعلى بلادح الوديف لاسال للمؤمن والعقول اكمال
حالاتها العباد اعلم بسلح الخفى در جاتها من الواب وحسن الجزا المراسع
بتناسخ بعضها بعض ويكون المسح قفا كميلا لشرعية لبعده لبعثها ودرجا
من الاصحف الى الاقوى ومن الادنى الى الاعلى فالقوا الوقت على حالة
واحدة ومنطاج واحد لنفس المؤمن والعقول على حالة واحدة فنا
لست من شره الا الى بعد اها بخير من نفعها وبلا حلة العابد
واكره ما وانا وقلا حافى الاجل وبعض الحكم بتناسخ بعض شره
واحد وكذلك المسح قفا كميلا للحكم ويترج من مرتبه الى مرتبه
وعلى هذا المنهاج نسخ الاليات الفعلية الخلقية وهى خارج النوى
ومعاهد الرسالة وكل اية مسحت هوكل شخص منهن موت بالذات ذلك نسخ
احدها كالمى اول فى زمان طسعد من اهل سعوا الى ائمة مائة
واقصد من الاول حتى حتمت معادن الرسالة خيرا واكلا ولو مسحت
السلطع بانها واصلا وهو على منهاج فطر الانسان اذا سادات

النظم

الاسرار

العظام

من السلالة ثم النطفه ثم العلقه ثم المضعه ثم امام العظام ثم كسوة
لحمها حتى كملت الخلقه بالخلق الخز مبارك الله احسن الخالقين وكل
مرته منها ما نسخها لما قبلها الا نسخ ابطال واعدام بل نسخ تكميل
وامام وكذلك مراتب الشرايع انتدات من ادم عليه السلام الى الشرايع
وحكمه حكم السلالة وبيد نوح عليه السلام سيح الامميا وحكمه علم
الطفه وملك يارهم عليه السلام خليل الله وحكمه حكم العلقه وورعت
موسى عليه السلام حكيم الله وحكمه حكم المضعه وخمست بعيسى عليه السلام
كله الله وحكمه حكم العظام وسدست بالمصطفى حب الله وحكمه
حكيم كسوة العظام لما صلوات الله عليه وعلمهم لجمعين ثم ههنا السبب
وسبب المرسلين زمانه الخزان ومكانه افضى المكان وهو على اول
دور الكسوف والعيامه شيرا وذي بر من بهى الساعة كملت الامان
والسر اعبد منه وشرايعته وممت لجمته الله نبوته ورسالته
والله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت
لكم الاسلام ديناً وسر الخزان الامات ما نقل النسخ والتبديل والمحو
والامات والنقل والحريك وذلك من احكام المستأنف ومنها ما لا
يقول ذلك وهو من احكام المضرع وفي العزل من سرد الحكيم وجمعيت
الامر من جمعا في الامات والكلمات قال الله تعالى واذا بدلنا اية مكان
وقال ما تبدل لقول لبي وقال بحواله ما يشا ونبئت وقال عفيته
وعند ام الكلب وقال وممت كلمات ربك صدقا وعدلا لا مبدل
لكلماته وقال وكما ان الانسان مستأنف على اعضا واجزا
لا تبدل ولا يتحول اصلا حتى لو بدلت فطلت الانسانية و على
اعضا واحراسك وتقول ولو بدلت ما بطلت الانسانية كذلك
العزل مستأنف على ايات وكلمات لا يتحول ولا تبدل اصلا وهي المحركات
التي هي ام الكتاب من الاصول وعلى ايات وكلمات تحول وتبدل وهي
المشاهات التي هي ظواهر الكتاب من العرص وطرابع الحكمين فيها

النظم

قوله جل وعوام تزدون ان تسالوا رسولا كما سئل موسى من قبل
 لما علم الله تعالى المؤمنين كيف خاطبوا النبي صلى الله عليه وآله
 بالوهر والمعزور وكيف سلموا احكامه في الايات بسحت امر اخرت
 وتركوا غير الكافرين تسوالا في الخطاب والاعتراض عليه
 مسخ ايات من الكتاب عس ذلك بقوله ام تزدون ان تسالوا رسولا
 كما سئل موسى من قبل اعراضا عليه فانه وسوال مجاهد عليه لخير
 ودروى الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس قال ان عبد الله بن عمرو
 اتى رسول الله صلى الله عليه وآله في رهط من فرس فقال والله
 لا اومن بك حتى تهجر لنا من الارض بنو عافان قال الله هذه الابه وعليها
 الخطاب للمشرقين وروى سعيد بن خبير وعمران بن الحكم عن ابن
 عباس قال قالت فرس للنبي صلى الله عليه وآله ادع لنا ربك ان جعل
 لنا الصفار بما فتعك ووجه هذا روى لسان محمد بن مجاهد وقال
 الصلواتى دافع بن حرطه ووجه تزدون رسول الله صلى الله وآله فقال
 اما كتاب منزله من السماء فقرأه وجر لنا ان هذا فتعك فاقول الله لهدم
 وقال معاذ الخطاب في قوله ام تزدون لليهود سالوا رسول الله صلى الله
 ان يردهم الله تعالى حرم كما سالوا موسى عليه السلام من سأل قال للفعل
 معناه ليس بهذا الاصلاح والحكم على الله ورسوله مسك مدح اذ قد
 سأل اسلافكم امثال ذلك موسى عليه السلام وقال بعضهم الخطاب
 للمؤمنين قال ابو العالبيه قال رجل يا رسول الله لو كانت كفارا اسائل
 كفارا بنى اسرائيل قال صلى الله عليه وآله اللهم لا تعصم اللهم لا تعصمها
 ما اعطاكم الله خيرا مما اعطى بنى اسرائيل كانوا اذا اصابوا خطية وحدوها
 مكتوبة على باب الخياط فان كثرها كانت لهم حزنا في الدنيا وان لم تكفرها
 كانت له حزنا في الدنيا والاخرة واعطاكم الله خيرا مما اعطاهم فقال
 ومن يعبد سوا او ظلم نفسه ثم استغفر الله يجد الله عفورا رحيم
 مهال الصلوات الخمس واجمعها الى الجمعة كفارات لما سئلتهم قال ومن

النزول

الاصح

اللغة

هم بحسنه فلم يعملها الحديث ولا هلك على نه الالهالك فاقول الله
ام قديون ان تسالوا رسلكم قال ابو عبدك معناه ان تردون
والميم صلة لان امراد اكان معني العطف اكون الا ابتدا كما في الا
مردودة على استفهام قبلها قال الفراء وروما حرك لعرب لمعنى بل
مفوز هل لي املك حق لم تظالم اى بدلت وانسند

المعاني

فوالله ما ادري اسلمى تديت له ا لثوم امر كل الى الحدب ^{بكل} ^{بمعنى}
وقال الزجاج معناه بل تردون وقال لرحمهم يردون معطوف على قوله
لا تقولوا راعنا وقولوا انظرونا واسمعوا فعمل بقولون ما امرتم به ام تردون
ان تسالوا رسلكم وقوله ومن يتبدل الكفر بالامان الى اثر الكفر على
الامان واستدل المحمد بالصدق فقد ضل هو السبيل اى لخطا الوسط
الطريق والصلاب بمعنى لذهاب عن الاستقامة سواء الطريق وسطه
وقصده وحانه . قال الساكون وسط السبيل المتمسكون بذلك

الاسرار

الدليل ان السؤال على الايدي عليهم السلام باطوار المحررات واوامه
البيانات تتضمن كذبها لهم في الحال وسكان في صدق المقال وقيل من
قال ان فذلك حق تبارك الله جرة وويل من قال ان فذلك حق تبارك
لنا من الارض تنبوعا وامثال هذه السؤالات احكامات على الله
ورسوله وتتبدل الامان بالكفر واسال احد قط مثل هذا السؤال
المظلم كافر اللهم الله عز وجل صالح في دينه ولو ظهر على يد الرسول
ما طلبه السابيل ما زان الاضلالا وكفرا قال الله تعالى وما منعنا
ان نرسل بالآيات الا ان كذب بها الاولون وقال ما ياتيهم من
مرات ربهم الا كانوا عنها معرضين لان قيل اذا منعنا المسابيل
عن سؤالك المحررات وطلب الامان فمعرض صدق المنبوت ودعوى
المنبوت اذا عرت عن لبينه كفى بحوز سليمها مع ان الدعوى خير
وانخبذ عنها المضيق والكذب وان صدق في حال من غير بينه
كان خلك علينا والعلية صرح او كفرا ودرما يكون المحرك اذا

مضافا لموقف في حال المدعى اولى من تصديقه على غير منه
 الكاذب ككذب الصادق بلا اطلب منه المجهن وطهرت على
 يد وست صدقة بها فطلب الايات بعد ذلك عناد وحمود وعليه
 حكم قوله تعالى وقالوا لن نؤمن بك حتى يعزلنا من الارض
 ينبوعا وامثال ذلك فيل في الجواب انه لا دعاوى تقسم الى اهل
 بيتها خارجة عن نفس الدعوى مثبت الدعوى بها والى ما يكون
 النية في نفس الدعوى مثبت النية بالدعوى وجميع دعاوى
 الانبياء عليهم السلام بآيات في انفسها فلانها دعا منافع واما
 ينكرها منكر ومعاند اما قولنا انها بآيات باهتة فمن وجوه
 عشر احدىها انها لا تخلوا عن اثبات التوحيد في الخلق لله تعالى وفي
 الابداد عنه فهم وكلا الله عند فعل في آيات حقه وحقه التوحيد
 ومكان على آيات التوحيد اقرى كان بالوكالة اولى اعتبار حال
 الانبياء عليهم السلام المذكور في القرآن وخصوصا في سورتي الاعراف
 ويهود كيف ابتدوا بقولهم اعبدوا الله ما لكم من عند الله ثم عقوبتكم
 او عجزتم ان جاءكم ذلك من ربكم على رجل منكم والاول دعوة الى التوحيد
 والثاني دعا الى لنبوه وليس تنازع في هذه الدعوة والدعا منازع
 البتة بل ربما ينكر قولهم منكر معاند وفرق بين المنازع والمنكر
 فان المنازع من نكر ما يدعيه الخصم ويشته لنفسه والمنكر من نكر
 ولا يدعي لنفسه ذلك طس يتولى آيات التوحيد وفي الشرك العالم
 سوى لمبعوث من الله تعالى في آيات حقه ومنه قوله في دعوى الشرك
 ويدعو الناس الى الشرك وذلك ابطال لحقه تعالى والوجه الثاني
 انها لا تخلوا عن آيات التوحيد في الامر لله تعالى وفي الشرك عنه
 الاله الخلق والامر فهم خلفا لله تعالى مبلغ امر ورسالته وبقدر
 دينه وحق كلمته وعلى ذلك المنهاج دعوة الانبياء عليهم السلام
 ابلاغكم رسالات ربك الدين ملغون رسالات الله ليس منا زعمهم وذلك

من يدعي ان لا امر لله على عباده ولا رساله له الى خلقه والوجه
انهم يستدعون الدعوى من ان لا مسح في الفطرة انكاره حتى ينسب
صدقهم فيه ثم يهون عليه التحدي بالنبوه والظهور بالرسالة وذلك
انهم يحسبون انهم يهتدون بالحليله بالاحتياج في وجودهم الى الخلق
وفي دعواهم الى ان لا يكون في عقولهم اليه مرتد وفي دعواهم الى المسد
وفي دعواهم الى الحافظ وفي اقوالهم واقوالهم الى صاحب امين وفي دعواهم
وفي دعواهم الى المقوم وهو الذي يوديه معنى قولهم
وانصح لكم وبالجملة تا صبح امين ونصحت لكم فكيف يوجب ذلك
وذكر فان لا يذكري مفعول المومنين ومن اخبر عن الفطن ما صطرت
الفطرة الى تصديقه ومن كذبه او شك في صدقه وقد خرج عن
الفطرة والوجه الرابع ان دعواهم الرب في العقول والمفاضل
في العالم ودعوى سائر الناس لتساوي في العقول والعقول اذا
كانت مترسبه فنتهي في الترتيب للعقل هو كامل في ذاته ويكون علمه اعلى
من علوم غير وهو الذي يوديه معنى قولهم واعلم من الله ما لا يعلمون
لانه قد جاز في ذلك العلم ما لم ياتك والوجه الخامس ان دعواهم
لا يحسن دعوى لنبوه وكيف يدعيها است اقول انه يمكن ان سلفهم بلفظ
الدعوى طاهر بل النبوه خلقه سماويه واثره علويه لا يحسنها غير النبي
نفسه او من سمع منه كما ان الانسانيه اما تعترف عن غير هاتين تاير
الانواع ما لا يحسنه الا الانسان وغيره لا تدعيها ولا يحسن دعواها
حقيقه اعتراف من هي وادعي النبي لنفسه اهل عرف النبوه هي
والماسعان معقول لاصولها من عند الله في المراح وبطرسعود
انقل بطالع مولود لم يخلق من الهية مقسه والله اعلم حيث يحل
وسلالة وحين وبانيه محكمه مقسه ودر كل علم وايشا وحتلا
لاجله في الارض مشروط ان يقول ان الارض له نور فاما من يشا
من عباده لا يقول ان الارض له وينبغي فصفان ما عجا معي

كان منه لهدى الكتاب بحسن دعوى النبوة اورثها من ابايه و
 دريه بعضا من بعض لهم من علمائه واسمايه ان هذا لعلى الصنف الاو
 صحف برهيم وموسى والوجب ما لسائر الخبر وان كان محتملا
 للصدق والمكذب الاله لا سقى على حماه قطه ما لم يجعل لاحد لظرف
 اولى من الهانى فان الاحتمال من حيث هو احتمال او جوده كما ان
 الامكان من حيث هو امكان او جوده فاذا اخبر النبي بانه رسول الله
 فهو ما ان يصديق وقد جعل بالصدق اولى واما ان لا يصدق
 فنه جعل بالكذب اولى والخبر في نفسه اولى بالصدق منه بالكذب
 فان الاضغاط الى الخبر واستماع الكلام منه يجعله بالصدق اولى ولهذا
 السرفق من صدق الكاذب وبينه الكذب الصادق فان صدق
 الكاذب معنى عنه الخطر وانك كاذبا فعليه كذبه وان كذب
 الصادق محلوب عليه الخطر وانك صادقا فصبرك بعض الذي
 بعدكم هذا ام صلوات الله عليه قد صدق كاذبا في اكله من الشجر
 فلم يضل عن الطريق وان لم يعلم بزل كل الاله وهذا الطير لعنه الله
 وكذب صادقا في مساعه من السمود هنك كل الضلال مذموم ما
 مدعووا في هالك لجبال والوجبه السابغ ان طلب المعجز من الخبر
 احكام على الخبر بما لا يندرج تحت قدرته فهو مكلف بما لا يطاق
 على النبي وعن هذا قالت الرسل عليهم السلام وما كنا ان ناتيكم
 لسلطان الا باذن الله بل هو احكام على الله تعالى ما طار المعجز
 على يد وفق دعواه وان التسليم من غير طلب المحر احكام على عقل
 المستمع بالقبول فاي الاحكام بين اولى بالاحتمال واني المنقلبه
 من حرمة بالقول والوجبه التام ان المنقلبه هو قولك قولك
 الغير من غير حجه وهو قولك على اصل المسكلم وقوله ذلك
 محمد بد المنقلبه الاله قولك قولك من غير حجه فهو معك قولك
 النبي الذي هو على بينه من به ليس بخلافه عن حجه فانه

س
بالحال الثاني

ان ابتدا نوحيا المرسل اخذ الكلام من اجل اللفظ كما قال تعالى
 اعبدوا وان يجر الذي خلفكم والنبي من قبلكم لعلكم تتقون فلم يقتصر
 على قوله اعبدوا بل يجر حتى يكون تقليدا من غير وجه بل قرنه بقوله الذي
 خلفكم فترته تعالى خلفه وهو وطرف فلم يكن تعليلها فان ابتدا يا لنبوة
 واهي رسالة خذ الكلام من اللفظ ايضا فانهم كما احلوا في وجوبهم
 فنقاسهم الى الجاهل فزقوا ذلك احتياجا لحد حركاتهم للعكس به والفق ليه
 والظهير المبرور مستند كما قال تعالى هو الذي بعث في الامم
 رسولا منهم بيا واعلمهم اياته ورتبهم ويعلمهم الكتاب والحكمة فلم
 يقتصر على قوله هو الذي بعث في الامم رسولا منهم حتى يكون تعليلها
 محبب بل هي بقوله تلو واعلمهم اياتها ليه وعترته صابرة ولانها ^{نقطه}
 لم تكن تعليلها والوقف التاسع ان يقول ليعلم انهم لم يكن يعلموا
 محموتا بقوله المحمور حتى تقف كونه محمورا على اهلها بجملة ومن العلم ان
 من الاسيا من لم يكن معجزة الابد نكح طويلا ومنهم من لم يكن له معجزة
 اصلا وبانكاه اهلهم يكن قوله المحمور حجب عند المتكلم ليلكن المستحب
 كحزبا قلم كس عليه امثال المنه ولا الاضغاله قوله ولانها ذكرناه ان قوله
 ليس محلو عن بينه وان لا يمارع له في دعواه والا لا بدعت حجة الله
 على الخلق وتوحيه حجة الخلق على الله عز وجل والوحيد العاشر
 مع هذا كله وهبنا ادعى المنون وعرفت دعواه عن البيده ونوقص ^{الذوق}
 على اهلها والمعجزة اولم توفى النبي لغيره الذي يدعو الى الله على بصيرة
 النبي بقوله او اتم ان كنت علينية مؤثر في النبي هو المنان للايمان النبي
 هو الله والحرمان فلن وجب على المستحب ان يحسن الادعي على بصيرة
 وهذا قوله عن بينه ولقد وجب للنبي الدعوة اذ قد حصلت بصيرته
 وطهرت عن مذبذبها فلو اذ لجمع بين طرفي تقيض طرف اخر مكلف
 المسحة خرقه بين عنك صدف اللداعي فلتاخر بكيف الادعي ايضا حتى يحسن
 محسنا صدف المصروف لا هي المكلف بالاطباق ولان محسنا ^{الادعي}

بالدعوة اذ من صدقه وهو علي بنه من يديه فمن نصره من الله ان
 عصاه في الدعوة اليه فليتنر بكيف المدعو بالاجاه من غير توقف
 على ظهور المعجز ولومنه انها اذ اجات لا يؤمنون ولهذا السوال اعطى
 لسيه صلى الله عليه واله حين طاب ابو الهات قل في اخاف ان عجميت
 ربي عذاب يوم عظيم فليس بلسب بنى قظ الحاب المصنوع عرفته
 اولم يعرفون من صدقه عند اهل تبيين وقد استوفى اللطيف العشر
 في اجاب السوال وحل الاسكال وفي الخطر بعد زوايا افكار غير يصح
 وما نفي ما ان الله لم يخرجها وان ات احري قول من جلع عز و
 كثير من اهل الكتاب لو يريد ونصر من بعد ايمانكم كفا لا لما نهى الله تعالى
 المؤمن عن سواك لبي صلى الله عليه واله اطعوا الايات والمجرات
 كما سئل ويصطلوات الله عليه من قبل من بعد ذلك ان حسد
 اليهود بلغ مبلغا ردت المؤمن كفا بالحكم على النبي وطلبت اليه منه فلهم
 بالتسليم ومكارم الاخلاق وقله الصلوة واما الزكوة قال الزهري قوله
 هو كعب بن الاشرف وقال ابن عباس في رواية مسعدي بن حبيب روي
 عن اخطب بلخوري ما سر كما من اشد الناس حسدا واحرض الناس على رد
 المؤمن الى كفنا الهضه وقاله ما انفق امن لله منهم ومعه
 نفس قالوا لمار وحذيقه وهو قطعها لم تؤا ملاصا بهم معاصر المسلمين
 ولو كنتم على الحق ما انتل كما منه تعالى بالحرمة والصلح طهجا الى الدنيا
 فهو خير لكم قال عاكف هضف لعهد عندكم قالوا اشد وامه كل
 فاني عاهدت ويدل على كنه صحه صلى الله عليه واله اما وعاكف الهضه
 اما هذا فقهبا وقال حذيقه اما اني ضمنت بجاهه وباد بالاسلام
 وبصح صلى الله عليه ميا قالوا ان حبكم قد امنيت في طوعكم فانها
 بذلك التوفى صلى الله عليه واله وانك الله على هذه الامم وهذا
 قول الصحاك ومعنى قول الخ صلح عن ابن عباس قال ابن عباس
 كثيرا واحب وتمنوا كبر من اليهود لو يريدونكم ان يردونكم من بعد ايمانكم

النصر

التزول

التفسير

النحو

والثاني

قل من صله ابي بعد ما تم كفاؤا وفي اصابه وحكم ان لا يحد من حال الحال
 المفعول الثاني يعترض الازم عليه ولا يصب حسدا على المصدر وقيل
 على الحال المحذورة وادح حسدك ويردوكم كاذبين وقيل يبرع
 حرف المصنفه الحسد وقوله من عند انفسهم ومن صله واد
 والاد الزجلاج اي وددك كثير منهم هو ايم ومن قالمهم ومن نفهم
 لان الله لهم تلك العقول حال هذا من عدي ومن نفسي لا فرق
 بين القولين فجمع منها للمبالغة في هذا المعنى وهو الكلام وكثير
 من أهل الكتاب ان يردوكم كفاؤا من عند انفسهم ومن عوذ ان يكون
 قوله من عند انفسهم من صله الحسد وهو كقوله العلوي الي في الصدور
 والاسنان كما الحسد الامن عند نفسه لا يود الامن عنده نفسه وذكر
 النفس وقولها كيدا وقوله من بعد ما تبين لهم الحق في التوراة من لعنت
 صمد على الله عليه واله فاعفوا واصفوا العفو والحاوذ والصفح العفو
 حتى ياتي اليه من قال المفسرون هذا منسوخ مائة الفك وروى عن ابن
 عباس قال حتى ياتي الله بامر من يسلح اهل مصر وقيل بني قريظة
 ومصغير وفدك وقيل العفودك المواخذ بالذنب والصفح ازالة الازن
 عن النفس ان الله على كل صعيد من الهداية لهم والاسقام منهم واقتموا
 الصلوة اي حافظوا عليها ما واثمها واركانها وادوا الزكاة اي المفرق منه
 المقدم بشرطها وقال ابن عباس رواه الواهب الزكوة هاهنا بمعنى
 الطاعة والاحسان ومنه قوله فانك منكم من احدا بلا وقوله قد افلح
 من نكيا وما نكيا ولا انفسكم من خيواي تسلفوا من عمل صالح
 وصدقته محبة اي ثوابه عند الله يعني الاخر والله بالعلمون اي جميع
 اعمالكم من خير وشر وطاعة ومعصية صير اي لا يخفى عليه خافية
 مما ركتم على ما وفي الحديث محذوا الثمن واللقمة مثل احد وفي الحديث
 ان امتا بئلام قال الناس حلف ووالك ملكا ملكا منهم وعن ابن
 ملامت فاطمة رضي الله عنها دخل على فواسقة الدار وقال

التفسير

النظم

التفسير

المعاني

الاسرار

به وهو ان كتم صادقين وقتل معناه ان صنعته امر بمعناه
 اي لا يبرهان لمعنى ذلك ثم يترجمه مسكناه ان البرهان والحجة
 مع المسلمين وان الحجة بالامان والاحسان باليهودية والنصرانية
 فقال بلى من اسلم وجهه لله وطمع كلمة الاحاب وانزل محمد وكنار
 من اسلم وجهه لله قال مقاتل اخبرنيته وعلمه لله وقال الربيع بن
 انس بن كعب بينه وقصد له وقال ان عباس اخبرنيته بالامان
 بالله ورسوله وهو محسن في عمله وقتل اسلم وجهه اي عرض من
 لله الله والاسلام هو التقيد به وبكون الظاهر قد سكن بالقلب
 والحوارج وفي محيط الاسلام بالوجه بلته وجوه لهدى السجدة لله
 بالوجه والى لوجه محقق النفس بقوله وعنت للوجه اي للغير
 وقال المفضل لوجه العمل وهو قول الفداء مروى عن الكلبي وقوله
 وهو محسن قال ابن عباس اي اسلامه واعماله ابا الفرافيز والاحسان
 عن المعاجي وقتل معناه وهو مومن كما حابه النبي صلى الله عليه واله
 وهو في موضع الحال فطاعه عند ربه اي طاعه عند الله في الاخرة
 واخوف عليهم فيما بين ايديهم من عقاب الله وامم كرفوز على طاعة من
 الدنيا والخوف كما يكون عن كرفوز لمخفة والحرز اعلم ان على كرفوز
 والاسلم وجهه لله وهو محسن في الاسلام وهو حسب المبدأ وهو
 التي يوسم به المؤمن والمنافق طال الامتداد اما قلتم توتموا ولكن
 قولوا اسلمنا وقد ورد بحسب الكمال لولدين عند الله الاسلام ور
 لكم الاسلام دنيا وفي الخبر المروي المعروف بدعوة جوبك عليه السلام
 اذ قال الاسلام وما الايمان وما الاحسان وحوال المعطى ضلوا ان الله عليه واله
 عن كل سوال اسما الى ان الاسلام سدا والامان وسط والاحسان كمال ثم
 يدل على الطرفين اعنى المبدأ والكمال على حد واحد كما قال تعالى بلى من
 اسلم وجهه لله وهو محسن فصير المبدأ كمالا والكمال مبدأ والحسبان في
 روحانيا والروحاني جسمانيا وذلك في عالم الرواب فتكون لحره عند ربه

المهود
والخوف عليه ولا حزن له وسر آخرا في الحسد والعناد حلا
والنصارى على حفظ اليهودية والنصرانية ومنعام عن الاسلام
والحنيفة وهما خصلتان من درجاتها في غاية النعم والمعافاة الاسلام
والاحسان حلا المسلمين على حفظ الاسلام والحنيفة ومنعام
عن اليهودية والنصرانية وهما خصلتان من درجاتها في نهاية المديح
والكمال والاسلام في مقابلة العبود بالضاد والاحسان في مقابلة
الحسد بالضاد فقله خبر اعني هل الكتاب حسد امن عند انفسهم
والحسد هو ان ترى نعمه الله على عبد منكر ذلك عليه وتردها
لنفسك والعناد هو ان تنسى لك الحق منك بلسانك اليه بشركه
من بعد ما تبين لهم الحق والاسلام انقياد للحق وخصيصة اذا افترون
بالوجه لله والتوجه اليه كما قال سمعت للوجه للحق اليه بقوله لستم
وجه له تعبدون عن عباد الصاد والاسلام وذلك يوضع للعناد
والابكار بعد من الحق والاحسان هو ان ترى نعمه الله على عبد فلا
تكرها عليه وتزيد بها له وان كانت نعمه عليه ففيضها على الخبير
من غير من كما اني جميع المحامد اذ اني حصلت الاسلام والاحسان
وجمع المعاتب في حصولي الحسد والعناد قال الله تعالى لم يحسدون
الناس على ما اتيهم الله من فضله وسر آخرا ان الله تعالى احب
عن سركه لئلا يورثهم يورثون لورثهم على عقابكم كما قال
حسدا وعنودا وامر المؤمنين بمكارم الاخلاق عفوا وصفحيا واقامه
الصلوة واتا الزكاة ثم جمع ذلك كله في الاسلام والاحسان والاسلام
في سبيل النبي صلى الله عليه واله سهاة ان لا اله الا الله واما
الصلوة واتا الزكاة كما ورد في الخبر والاحسان بطاهر مستحضر
والصبر وما طنه ان تعدد الله كما انك تراه قال لم يكن تراه فابراك
مستطوب اليهود الحسد والعنود وسر قلوب المؤمنين المعفون
والاسلام والاحسان وهم يورثون اولاد المؤمنين كما قالوا المؤمنين

نف

نوذون ارتجاع اليهود مسلمين والامر بالعفو والصفح من احكام المستأ
 حتى يدوا حكم المفروع واليه مشير قوله حتى ما في الله بامر والاسلام
 من احكام المستأف والاعسان من احكام المفروع هو ان بعد الله
 كما ذكره فيصير لغيب شهاده والمسزعلنا والمحفظا من احوالنا
 ان الله على كل شئ قدير وبسراخر كما ان من اقر بالوحيد ولم يقر
 بالنبوة اجمعين قال الله الا الله ولم يقل محمد رسول الله فقد ارتد على
 عقبه كافرا ولم ينفعه اقره بالوحيد كذلك قرأ النبي وقال محمد
 رسول الله ولم يقدّر بعته ووصيته بعد فقد ارتد على عقبه كافرا
 وكذلك قال الله تعالى وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل ان
 مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ولذلك صرنا منعي الزكوة بعد عليه
 اهل لده وكذلك من اعترض على النبي صلى الله عليه واله في حكم من احكامه
 وانصر امرا من اولاده بعد ارتد على عقبيه كافرا ولما كان اليهود يعلمون
 المؤمنين لا اعتراض على حركات الرسول عليه السلام واراها لرسولك عليه
 كانوا يذوقون لو يذوقون المؤمنين كفارا حسدا وعنادا وحق من اعترض
 على من فوته في العلم والدين انكارا عليه وعمادا له كذلك قوله عز
 ولالت اليهود لئست النصارى على شئ وقالت النصارى لئست اليهود على
 شئ لما سقت ذكرا لفرحين ودعوى الامنين انه لو دخل الجنة الا من كان
 هودا او نصارى عقب ذلك ما ذكرت اليهود انهم على الحق والنصارى
 على الباطل وذكرت النصارى انهم على الحق واليهود على الباطل وهم يتلون
 الكتاب يعني بذلك بكارة الفرقين وما نفعتم باهوته حتى يرفع
 الخلاف بينهم وى معينين حيدر وان وصلح عن ابن عباس قال لما قدم هذا
 لحرف المدينة اناهم اخار اليهود منا طروا وارفعت اصواتهم فالت
 اليهود ما اتم على من لادن فلفروا بعيسى والراجيل وقالت النصارى
 ما اتم على من لادن وكفروا بوجهه والنوريه فانزل الله هذه الآية
 وكان سفيرا لثورها اذا قرأ هذه الآية قال صدقوا والله جميعا وقال

النظم

النزول

التفسير

دنيا
 محمد بن حبيب معنى الاله والت له يهود ليستة للنجاري عاصوب من
 مند رات دنيا طالت النصارى كذلك قلب الله للفرعيين في
 الاوائل ومدعم في الاواخر وكذلك قال فان كانت ابا اليهود على شي
 ولكن اتروا واسدعوا وقوله وهم يتلون الكتاب قال معادل يعني الكتاب
 والاحيل وهو قول بن عباس في روايه ابي صالح قال معنى فيها بعثك
 وصفك يا محمد وهم لا يصدقون فيما يلوون من الكتاب ومن المراد بالكتاب
 القرآني لانهم يعقوا عليه وقال لعفالك وامارذ علمهم وزيهم لان
 كل واحد من الفرعيين حكم باطل دين صاحبه في الاصل وهو فخر بحق
 ذلك الحكم وبعد بعثه النبي صلوات الله عليه واله فالفرعان على غير شئ
 من الدين وقال محمد بن حبيب في قوله وهم يتلون الكتاب دليل على انهم على يقين
 من بطلان قوله وكنتك من حيث المعنى ان يقال ان كل واحد من
 الفرعيين على غير يقين فيما قال ولولا الكتاب حتى يلاوته لما قالوا
 ذلك واعرفوا الحق حق معرفه وقوله كذلك قال الذين لا يعلمون

المعاني

التفسير

مثل قولهم قال بن عباس في روايه ابي صالح يعني امام الذين مضوا وقال
 معادل والضحاك والسدي الذين لا يعلمون هم مشركوا العرب والوايس
 محمد بن حبيب في قوله والذين لا يعلمون من عمارك الاوان يعني فسبيل اهل
 الكتاب كسبيل من لا علم له ولا كتاب في البكار وقال بن عباس في
 روايه اخرى هم المشركون والمجوس والوايست اليهود والنصارى
 على شئ وقال بن حبيب ولا يعطاك ذلك قال الذين لا يعلمون من هم
 امم كانت قبل اليهود والنصارى مثل قوم نوح وهو صواب والوا
 منهم انه ليس على شئ وقال بعضهم لبعض فانه حكم بينهم بعض
 يوم القيامة فيما كانوا فيه مختلفون من اديانهم قال الزجاج يرهم من
 دخل الجنة ومن دخل النار فاما حكم الذين فقد بيننا الله تعالى كما اظهر
 من الحج قال الحسن حكاه فمهم ان يكره جميعا وديانهم النار وقد مر الله تعالى
 الحكم يوم القيامة ان قال لسبب علم الذي مختلفون فيه وليعلم الذين كفروا بهم

المعاني

النظم

النزول

المسار عن

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم في الدين والاسرار
 مناقع الفجور الامات على سراط المضاد والبقابل لا يدان بعلمه للصلوات
 والكذب فلا يكون كلاهما صادقين وكاد بين جميعا وان اليهود والنصارى
 لم يتنازعا ذلك لسائر حتى يكون احدهما صادقا والاني كاذبا وليس
 احد الفريقين في جميع مسايله مبطلا او محقابك لبطلان كل الرطلان
 في انكارهم بين النبي المصطفى صلى الله عليه واله وانكار الكتاب العربي الذي
 انزل عليه من انبياء الوفاء فهو ليس على شيء وان كان على علم كثير ورهد
 واحد ومن قرئني الوقت وصاحب الامر وحكم الصادق وصدق الحكم
 فمن على كل شيء وكذلك المحلفون في هذه الامة يتلون الكتاب لاحق تلاوة
 اذ لم يتبعوا انزل اليهم من غير حق الاسماع فلم يقولوا بالذي تنقل شاهد
 منه واتبعوا من دونه اوليا فقالوا مثل ط قال اليهود والنصارى والمجوس
 فعالت القدره مجوس هذه الامة لستم معاشرنا بحبره على شيء وقالت
 المستهه يهود هذه الامة لستم معاشرنا لمعطلة على شيء وهم يتلون
 الكتاب ويختلفون هذا الاخلاف ولقد قال النبي صلى الله عليه واله
 لتسلكن سبل الاعم قبلكم حذوا لقدم بالعداء والنقل العلق حتى لا يدخلوا
 محروصا لاختلق وسوا اخر هذا الاخلاف من المساطرين في الاصو
 والفروع حكم المستانفعا لاجلكم لهم قائمه حكم بينهم يوم القيامة
 حكم المعروف وروى حكم القيامة وترفع الخلف وتنفذ الحق ونظر الحق
 والله حكم لا يعقب لحكمه وهو سريع الحساب وهو له جوارح عو
 ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه ولما احلقت اليهود
 والنصارى في كفيدهم بعضا منها اصبوا اخلافهم ذلك لا يمنع مساجد الله
 ان يذكر فيها اسمه والسعي في خرابها وقد جرى ذلك في اوليك اليهود
 والنصارى حيث حرموا بيت المقدس واولئك المشركين حيث منعوا الميادين
 من كلاله تعالى فيه . . . وورد ذكر المفسرون ملثا اقول في مسعود
 الاله قال ملاك والسدي المانع هو مختصر واصحابه من المجوس عمرو

اليهود وخرت بوايت المقدس واعانهم على ذلك ططوس لروى
 اسقما منهم حيث ملوا بحمي بن زكريا وزكوريا بشروء بالمشاور
 قال الحسن يعني بذلك محمد بن الجوسي الباهلي حيا ومنع اليهود من
 الله في بيت المقدس وخرت به كربيا وهذا القول ضعفت ان من
 طلب ثارهم بحمي زكريا كيف يكون من اطلم الناس وقال ابن عباس
 روي ابي صالح والضجاء ومجاهدوا لكلج السدي في احد قوله
 المانع ملك النصارى ططوس بن اسسبارفون عزابيت المقدس وخرت
 والى فيه الحف ووربط فيها الخنازير وذبحها وسيلى لندارى وقتل المقامه
 فلم يزل خرابا الى زمان عمر بن الخطاب ماباه المسلمون وقال مقابل ذلك
 الملك انطياخوس لروى طهر على بيت المقدس ومنع اليهود منهم ثم
 طهر بعد ططوس وفعل ما فعل هذا القول قرئت لكضعف من ذلك
 وقال ابن عباس روي عطا وقال عطا وارزهدا لما بع مشركوا
 مكة منعوا المسلمين من ذكر الله في المسجد الحرام عام الحديسه وكل
 من منع من عباده الله فقد سعى في خرابها فان عمان المساجد بالعباده
 فيها وهذا اسمه الاول بالحق والاولى ان يحرك اللفظ على ظاهره وكل
 من منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه وسعى في خرابها فهو اظلم الناس
 كفرا وعدوا . وقال المفسرون من استفهام بمعنى كحد الى الحد
 اطلم وصل بمعنى المحب والتعجب الى الحد اطلم واوضع للشي
 في عن موضعه قال اهل المعاني معناه واي امرى اشدد تعدا واحرا
 على الله من امرى منع مساجد الله ان يعبد فيها ومنع العابدين من
 دخولها والعكوف عليها والمنع مما منع على العابدين والتقصير
 على المساجد والمساجد مواضع العباده وهي الانبياء المعروفه بيوت
 العباده وقد قال النبي صلى الله عليه واله جعلت في الارض مسجدا
 وتراها في ظهورها اما ادر كوني لصاوت بتمت وصليت ولقد كانت
 بيوت العباد مبنية على اسارات خاصه من الرحي وكان لا يجوز

التفسير

المعاني

والنواب

الجملة الا فيها فرض الله تعالى هذه الامنة ان جعل الارض كلها مسجدا
 كله ظهورا لئلا تتحصر العباد عن لوقت الموطن لها. وقوله ان يدرك
 فيها اسمه في محل النصب لوقوع المنع عليه والمنع يتعدى الى مفعول
 وكذا ان يكون نزع حرف المصنفه بعد من ان يذكر فيها اسمه ومعناه
 بعد فها ويصلي فها وسبح في خرابها اي عمك وحرص الناس على خرابها
 وخراب البيت بجلا العابدين عنها اولئك ما كان لهم اي ما ينبغي لهم ان يدخلوها
 الا خافين قال ابن عباس لم يدخل بيت المقدس رومي الا خافا لوعلم
 به قتل وعرقك مجاهد وقتك ومقاتل وقال اسدي اخيف بالجزية
 قال اهلك لمعان طاهر خبر ومعناه لمرأي مجاهد وهم حتى ابدخلها
 احدا لا خافين من المعتز والسي بنظير وما كان لكسر ان يؤذوا
 رسول الله الا يؤذوا واستخى لكم ان يؤذوا رسول الله ولا ان ينكروا
 ازواجه من بعدك قال ابن عباس في روايه عطا هذا وعدم الله
 تعالى للمؤمنين حيث جعل المسجد حراما من فيه المؤمنون وخاف
 فيها المشركون حرالم عليهم رسول الله صلى الله عليه واله والسي
 من دخول المسجد الحرام وهذا التفسير على القول المشبه اشبه واقرب
 لهم في الدنيا خزي قال معاوية السدي والكلبي عن ابن عباس الخزي
 في الدنيا فتح الروم وولن قسطنطينيه ففعل عليهم ونسي درارهم
 قال اسدي خزيهم في الدنيا فتح قسطنطينيه عند خروج المهدي
 قال فان الخزي في الدنيا قتل الحر في الحزنه على الذي وقال
 عطا وان هذا الخزي في الدنيا الفحل والنسي واليه وهو في اللغة العدا
 والذلة ولم في الحزنه عذاب عظم وهو الجلود في النار. والاعراب
 مساجد الله بالذكر والعباد المساجد في التزيين هي لانها المعروفة
 للعباد وهي مراتب فاشد فاحرمه واعظمها احرام المسج الحرام
 نيكه ونسجد رسول الله بالمدينه ومسجد بيت المقدس دونها مساجد
 لجمعات في البلدان ودونها مساجد المحال والاسواق الى ان يرجع

الخو

التفسير

الاسرار

الى المحصن قطاه وفي الخبر من صلى الله مسجدا ولو كعبه قطاه نبي الله
 له بيتا في الجنة فجارقا بالبناءارة وبالعمارة اخرى وجرالها تحريم
 المنامه و يمنع العادف عنها اخرى والمساجد في الماويل رجال لا
 لهم بهم تجارة و ابيع عن ذكر الله فهو موت الله و مساجد الله المذكرة
 فيها اسماء المرء فيها علمه و حكمه فشر الناس خطا ما من منعك من ذكر
 الله كفر او حذر لانا و سعى في اهلها غيا وعدوانا و كما ان المساجد المعروفة
 على مراتب في السرف كذلك لرجال المنصرفون على مراتب في السرف
 منسبى المساجد في السرف فالسرف الى بيت الله الحرام التي هو قبله
 للعالمين والمساجد بعدها مستوية اليها و انتهى لرجال السرف
 فالسرف الى عبد الله الامام الذي هو قدوة للعالمين والعلماء بعد
 متوجون اليه مقتبسون منه والمساجد في المعبر الرحال الصالحة
 قوله حلق عزم و نته المشرق والمغرب فانما تلووا ثم وجه الله
 وكما تنزل رب تعالى ان المساجد لله كذلك من ان المشرق والمغرب
 لله فالمساجد لله امرا واحصا صبا والمشرق والمغرب لله ملكا و ملكا
 والمساجد للتوجه الى امر الله والمشرق والمغرب للتوجه الى خلق الله
 فايهما تلووا تلووا ثم وجه الله . قال ابن عباس في رواية له صالح
 ان عبد الله بن مسعود سئل عن رجل صلى الله عليه واله حروا على عهد
 في سفر وذلك قبل حويل القتل الى الكعبة فاصابهم الضباب و حوت
 العلق فتحدوا القتل فحوت المقدسين منهم من صلى نحو المشرق ومنهم
 من صلى نحو المغرب فلما طلعت الشمس استبان لهم اهم لم تصيبوا القتل
 فلما قتلوا من بعدهم انوا الى صلى الله عليه واله فسألوا عن ذلك
 مررت هذه الاية و روى عاصم بن عبد الله عن عبد الله بن عامر بن
 ربيعة عن ابيه قال كما مع النبي صلى الله عليه واله في ليلة مظلمة فبرنا
 منزلا فجعل الرجل ملخدا الاحجار معك مسجدا صلى فيه فلما اصبحنا
 اذا نحن قد صلنا الى غير القبلة فخرنا بذلك رسول الله صلى الله

وفه

لحون

النظم

النزول

فانزل الله هذه الآية ونحوه قال مقاتل والفحاح عن سعد بن حبل
 وروى لسدي عن مالك عن ابي صالح عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كان يصلي الى بيت المقدس وقالت اليهود ان محمدا انزل الله
 حتى يهدى بياض وادي النسي صلى الله عليه واله ان محمدا قلته الى
 الكعبة فحوله اليها فقالوا ما وليهم عن قبلهم الى كذا فاعلموا ان
 الله عز وجل قال له المشرك والمغرب يهدى من بين البصر الى مسجدهم
 وهذا قول لجه العاليه وعن ابن مسعود وبأس من الصحابه
 كذلك قال فان وادي يدي والربيع هذا كان في ابداء الاسلام قل ان
 يفرض الاستقبال الامله معينه وكانوا يتوجهون الى ايه وجهه
 ثم نسخ ذلك بالاسقبال السابق وقال ابن عمر هو في المادله في السفر
 يتوجه الى ايه وجهه اراد وقال مجاهد والحسن والفحاح لما روى قوله
 الدعوى استجب لكم قالوا الى اين فنزل قائما قولوا ثم وجهه الله وقوله
 قائما قولوا اي وجهكم محذوف لمفعول كذا لانه الفعل عليه ومعناه قولوا
 ووجهكم فمحلها فله ثم وجهه اي هناك وجهه الله قال مقاتل
 والفحاح وابن عباس ثم الله بعلم ويري وعليه هذا الوجه صلة في الكلام
 وقال مجاهد وقتاد والحسن ومقاتل حبان والكلبي معناه ثم قل الله
 اضافها الى نفسه كخصصها والوجه والوجه هي القبلة اي ثم
 الوجهه اليه بعدكم ثم الله بالوجه التا واما صارت القبلة هله باس فلا
 تنكر والتحويل القبلة فانه المالك لم يدبره ووجه الامر صيد من
 قال الامه ريت في نوم احطوا والقبلة فالمعنى قد وقع هدمكم مرتفع
 هي في الواو في السفر فمعناه وصدادهم مطلوبكم وصل ان الوجهه
 ذكر معنى العمل فتم العمل لله وقيل ثم يحذون رضاه وقول ان
 الله واسع عليهم قال ابو عبيد الواسع العنق في كلام العرب لينفق
 توسعة من سعته اي ذروني معناه وعلى هذا معناه واسمع لفضلك
 والرحمة والعطا وقال الفرما هو الذي سمع عطاو كل شيء قال الله تعالى

لتفسير

لتفسير

المعاني
الاسرار

وهي وسعت كل شيء وقال ابن حزم هو الذي سيع خلقه بالا
والكفاية والتدبير، وقال اهل المعاني هو الذي سيع كل شيء علميا
وقيل هو واسع الشريعة بالرخص لهم التوجه الى جهة ادى
الما احتلهم علم بناسهم وعولت بامرهم قال المتوجهون الى
وجه الله القائلون بمراده ان قوله تعالى والله المشرق والمغرب
الايه وقوله ان الله واسع عليهم عجز الابه وهما لا يعلني قوله
فتم وجه الله ونحو ان لوجه والمسافة مفسران عن حسان عمة
بل قوله والله المشرق والمغرب اي ملكا وملكاهما بالنسبة الى حد الله
واحد فالمغرب مشرق المشرق مغرب فليس ذات توجهت الى احد
قرت منه مسافة وبعد منه الاخرى مكانا بل للكل ملكا وملكاهما
والكل فله قلبك ووجهك اهما واسا او اما نحو الابه فكانه بازل
منه العليل فما من جهة ومسافة او وسعة وجهه وعلماء عطا
وفصلا واذا لم يكن وجود زمانا ومكانا جميعا للثابتات والمكانيات
بالنسبة اليه واحد فلا قرب ولا بعد ولا قبل ولا بعد وسائر
ان الحكم المستأنف في الجهة انه لا يصح منك لبيان الا الى جهة وقبله
والحكم المفروع فها انه لا يصح منك لمعرفة اذا كان لوجهه وقبله
من حكم المستأنف فبما كنتم قولوا وجوهكم شطبه ومن حكم المفروع
فاما قولوا تم وجه الله وحكم المستأنف بتبدل شريعة وشريعة
ام الحكم المفروع فلا سطرقت اليه السد بل ولما لم يعرف له وجه
المستأنف فالواو اولى عن ملتهم اليه كانوا عليها قال الله تعالى
قل لله المشرق والمغرب يهدي من يشاء الى صراط مستقيم وهو كصق
لحكم المفروع وسد اخر وجه الله خلق الله وجهه له امر الله
وجه الله عند من عباد الله كما ان بل الله بدرجه من عباد الله
ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله فمن توجه الى جبل ممن اخوان الله
وقد توجه الى الله كما ان من سجد لغيره عليه السلام فقد سجد لله

ومن يطع الرسول فقد اطاع الله ومن توجه الى بيتنا كرمه الله
 توجه الى الله كما ان سدا لله ففات عيننا في حرم الله قوله حلال عند
 وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل هو ما في السموات والارض لما ابان الله
 تعالى ان المشرق والمغرب له ملكا وملكاً فلا يختص به جهة دون جهة
 مكانا فانما تقولوا ثم وجه الله عقب ذلك بان السموات والارض له
 ملكا وملكاً فلا يختص به سبحانه دون سواه ولا بل كل له قانتون يكون
 حكم الملك والملك لعبودية الاولاد قال المفسرون انه ما رآ في
 المدينة ونضاري نجران ومشركي مكة واليه يهود عزير ابن الله والنت
 النضاري المسيح ابن الله وقال لمشركون الملكة مات الله فكلام
 الله تعالى في امرهم على الله والارح البرهان على بطلان قولهم في ضمن
 المكذب فقال سبحانه يربها له عما يقولون بل هو ما في السموات والارض
 دليلا على بطلان قولهم فكلام عبده صرف فهم صرف الملك كالمملوك
 في عبدهم تصرفا بتقدمه وتغريفا سلكه وبل كالمعنى الاول
 وامات الماني كل له فاسون والى مجاهد وعطاء والسدي ومالك مطيعون
 وقال عكرمة ومعايل مقرون بالعبودية وقال ابن كيسان قائم
 لله بالاشياء والعهود هو المصروع والدعا والخشوع ثم اخلف
 المفسرون واهل المعاني ان معنى كل يرجع الى كل ما سوى الله تعالى
 عموم ويكون معنى لكل واقعا على كل ما سوى الله تعالى من جمادات
 وحيوان ومحسوس وغير محسوس ويكون معنى قوت جميع الموجودات
 واجعا الى وجه من احد كما ان المقتدر المومنين فاسون له طوعا باسحا صم
 وارواحهم وظاهريهم وباطنيهم وان المنكرين المشركين فاسون له كرها
 بظلالهم وظاهريهم والماني في الموجودات كلها فانهم له مفروض
 بالهبة وديوبته ولين سالتهم من خلقهم ليقولن الله واما المنازع
 وقع بعد هذا الاتفاق في التوحيد والنبوة وقال بعض المفسرين ان
 معنى كل راجع الى المصلحة وعند المسيح خصوصا فانهم مقرون

النظم

التفسير

المعاني

عبوديته تعالى فامون المهيبة لا تدعون لانفسهم ما نسبوه اليهم لن
 يستنكف المسيح ان يكون عبد الله ولا الملائكة المقربون وقال
 الفاسون له حقا احاد لولد على وحين احد ما الاحاد معنى الاصطناع
 ولا والساني الاحاد معنى لولا لا فعلا وكلا الوحين مفيان عن
 حجاب القدس لما فيها من ايهام التنسية او كحق التنسية وامات
 المناسبة والمشابهة ولا نسبة الى الله تعالى لاحد من خلفه عموا
 وخصوصا الانسبة العبودية ولهذا قال تعالى بل له ما في السموات والارض
 اى الكل له ملكا وملكا والكل له قانتون عبودية وعجرا وكل من كان في
 العبودية واطهار الجبروا احاجه اشدا اعترافا واقتت لله خضوعا
 وطلعة كانت درجته في القرب منه اعلى فعبيد ورسوله اعلى رتبة
 من انبه وولد ولدت ولد هو عمل غير صالح فليس من اهله بل النسبة
 الشريفة في العمل الصالح والعبودية الاحادية فلن يستنكف المسيح
 ان يكون عبد الله لا ابنا ولا الملك بلكه المقربون ان يكونوا عبادا لله امات
 سخاء ان يكون له ولد وسراخران من قال بالاحاب الثاني
 وقد قال بالتوليد من الذات ولهذا لزمه وجده الصلة عنه اذ كان
 احابه من وجه واحد ولزمه قدم الصلة عنه اذ كان وجوده مفيضا
 لوجود الذات ولزمه تجرد الصلة عنه لما كان الوجه مجردا عن
 المادة الى غير ذلك من التناسبات العقلية وكل ذلك منهج الفلاسفة
 فهم الدين قالوا الحنانة ولدا والنصاري سخر اعلى من اولهم واما الانبيا
 فقالوا سخاء ان يكون له ولد عنه صدر واليه انتسبوه تشبته
 وانه اشد قدوة الخلق اسدا عا واختر عهم على شيتيه اجترعا
 فالعقل لاول اول مدع بالاداع الاول والامر الاول ومنه انجست
 النفس انحاسا وتولدا فحصل لتوالد منها وحصل من التوالد المولود
 والساح فالاولان مقصور على كل فرد وحين فاعلم من فعله ومورد
 وقابل ان يكون اولد ولم يكن له صاحبه وسراخران الهوسه المطلقه

علمهم

لا حق لاختصاصها بالله عز وجل واخصر تحفظه وان الماهية المطلقة
 امتد اختصاصها بالوجود ابدعه على اختلاف الالفاظ ويدفنه فلا كان
 او عقلا لو جار كان او عنصرا لم يكن كما كان ومفردا فان قولنا من اسبق
 من قولنا ما هو وهل هو وكم هو وكيف هو وابن هو ومتى هو ولما تحقق
 الازدواج بين العلم واللوح على لسان النبوة او بين العقول والتفكير على لسان
 الحكمة كان اول والد هو العقل واول مولود هو النفس فلم يكن قبلها
 ولان فاقه عز وجل له الماهيات واجداد الكميات وصدق الكيفيات
 لم يلد كالعقل ولم يولد كالنفس ولم يكن له كقول احد كالطبيعة وذلك معنى البديع
 قوله جل وعز بديع السموات والارض لما ايا الله عند خلقه تقدسه
 عن اللواتي بالبراهين التي ذكرها والمعاني التي حققها جمع ذلك كله في اسم
 واحد وهو البديع قال قطرب وايضا من صور الحيات السائل ابدعت الشيء
 وبديعته بمعنى واحد فالبديع بمعنى المبدع وقد ورد المسموع بمعنى المسموع
 والبصير بمعنى المبصر فمعنى بديع السموات والارض اي مبدعها وفاطرها
 من غير شيء سبق قال السدي البديع خالقها من غير مثال وقال
 الفرجاني مبدعها من غير مثال وكل من انشأ شيئا لم يسبق اليه فقد
 ابتدعه وبه مما لم يستدع لانه يشي الشيء برأيه من غير اسناد ورواية
 والبديع هو البديع مفاربان في اللفظ والمعنى وقوله واذا قضى امرا
 اي قدره وان كما قال تعالى انما امر اذا اراد شيئا وهذا قول المفضل وقال
 ابو عبيد اصل لقضا الاحكام والامام ومعناه اذا ختم امرا وابرمه
 قال ابو ذؤيب وعليها مسرود بان قضاهم دلودا ووضعت السوابغ
 يعني مدحان مسرودتان حكمهما داود وقال وكل ما في القرآن من القضا
 فاصله الاحكام والفروع والامام ومن ذلك قضا الله وقدره وقوله فانما
 يقول له وفي معنى الامام منا وجاهل احد ما ان يقول لذلك الامر
 كن بمره فيكون يدفعه لا معالجة فيه ولا تكلف ولا استعانة وقال
 واذا قضى امرا اي علم وجوز فانما يقول له ان يكون والثاني ان معنى

سبحانه
 هو الله الاحد الصمد

النظم
 للغة

التفسير
 والمعلق

له اي لاجله وفي قوله فيكون خطاب في لرفع احداهما انه رفع على
 العطف على القول والثاني انه رفع على الاستيناف ويجوز ان يكون
 خبر ابتداء محذوف ومعناه فهو يكون وقوله ليعامر فيكون بالنصب
 قال ولما كان اللفظ على صورة الامر اجري كما بعده مجرى جواب الامر
 كقوله قل لعبا لي الذين منوا يقموا الصلوة وقد خلت المتكلمون
 في قوله كن انه خطاب قولي وتكبر وا في مخاطب به له موجود له ومعدوم
 او خطاب فعلى معناه انه تكونه فيكون فمن قال انه خطاب قولي كما
 كان وجود كل موجود مشروطا يسبق تعلقه العلم والارادة به فيعلمه ويدرك
 ثم يوجد كذلك كان مشروطا يسبق تعلق الامر به قيامه ويخاطبه
 ثم يوجد قالوا والشرط الاول عرفاه عقلا والشرط الثاني عرفناه سمعا
 ومن قال انه خطاب فعلى قال لقول يجري مجرى الفعل امتلا الحوض
 وقال قطني ويقال قلت برحمي وسيبقى كذا الحائرت وعلية تكلم
 قوله تعالى قال قم الله موتوا اي اياهم وهذا التوسع جار في كلام العرب
 وما منا قد عبرت عن سرعة الفعل من غير زمان بانه اذا اراد امرا كونه
 وخلقه ولا قول فيه ولا خطاب مع اذا المعدوم قد يعلم ويراد ولا
 يجوز ان يخاطب بالامر والقول وهذا كله محوم على نفي امره تعالى الذي
 به الخلق والايدي قامه وقوله عندهم خلقه وفعله وخلقته امره
 وفعله قوله وقد بان له تعالى مواضع فر كما بان له الخلق والامر ونفس
 الكتاب والكتب لسالفه تدل على ان قوله وخطابا وارسال الرسل عليهم
 السلام والنواهي والتكاليف والشرايع دليل واضح على ان قوله وارسال
 نعم العقول انما تختير في ان قوله من جنس قول البشر حرفا وصوتا وكلمة
 ولفظا له هو ورا ذلك معنى وحقيقة وهو احد من كثير وفرة
 لبعض الحيوانات نطقا وقولا ليس بعيني حروف منظومة واصوات مقطعة
 بل الاصوات المخصوصة والبررات المنظومة التي على بقاها المعنى
 المطلوب وكلام الانسان فوق نطق الحيوان بل هم في عجب مما يقوله الانسان

النحو

الكلام

الاسرار

السلام

وفظون
 كذلك الانسان بالنسبة الى الملايكة فان له قلوبهم بواسطه قلوب
 فوق نطق الانسان بل الانسان بحجاب مما يقوله الملك وكما ان الانسان
 على طبقات من النطق والقول كذلك ملك على طبقات من النطق والقول
 انتهى نطق الانسان باكماله وافضله وسهي نطق الملك اكماله وافضله
 انه لقلب رسول كريم ثم نسبة قول الملايكة الى قول الله تعالى كنسبه
 قول البشر الى الملايكة بل دونها فانها قول الواحد اقرب ذرفع النفس
 اكمل فليس قول الله تعالى من جنس قولنا نحن مستدعي كل موجود
 فولا خاصا وحيي سحلي خطاب المعلوم وحيي سحر خطاب المكنون
 عن خطاب التكليف بل الامرا اذا لم يكن من جنس امر البشر وهو واحد
 ومع وحده كثير واكثر من كل كثير فله وجه الامان لم الاذي ^{الاعلى} درجة
 وانفس الاعلى على الادنى وسبح الكتاب والسنة لفظا ومعنى ^{استد}
 اخرا نسياسة المعنى في هذه الاية والامان التي بها يحقق استحالة التوالد
 وان من لم يقل بالامر القطع ولم ينش وواعلم الخلق امر وقولا وكلمة بامه
 وكلمات عامته فقد امت الوالد من ذاة تعالى والصدور عنه كصدور
 الصومر الشمس فقد تنزل الله تعالى انه يدع السموات والارض وسد عنك
 من غير اصله عن ذاة واولاده من وجوده بل اذ انضج امرانا نقول له كن
 وهو معنى قوله خلقه من تراب ثم قال له كن فالكاين بقوله غير والصلابة
 عن ذاة عن غير وليس يلزم على الادراك قوله وليس معك الهاني عن توالد
 وسر اخر فلا شعر سببا في اللفظ في الاية انه تعالى بعض امرامهم هو
 له كن والعضا اقدم على القول وفي دعاء ربا العابد من علمه اللامحري بطاعته
 العضا ومصت على ارادتك الامتنان في مستك دون جوارك موهم
 وبالادراك دون وحك من جنة وهي بل على ان العضا والمشيه
 والاراد مسودقات في قون والقول والدمج للخطاب مترادفات
 دون وذلك حكم المعروف وهذا شعر سببا في اللفظ في قوله تعالى
 هو الذي خلقكم من طين ثم خصني جلا انه تعالى خلقهم صوف الخلق

لا دم على الفضا ولا مرادهم على الخلق فالمرادهم على العضا وفي دعما
 ذنر لعابدين او بعض المصلحين والامور كلها بيدك صادرة عن رضاك
 منعنه ما كصنوع لك فغير الى عفوكم فها هنا امود صادرة عن الفضا وهو
 حكم المستاتف وسد اخر في معنى المبدع انه امثله وانظير في
 خلقه فيكون له ولد وكل مقصود من امره فانما هو بقوله كن فالسموات والارض
 خلقه وهو منبذ عما من لا شيء ولا شيء وبد اعطاء غير مثل ذلك و
 المقصيات باسم منطه بقوله وهو كقولها لا في زمان وان عيسى عليه
 من المقصيات باسم المنطحات بقوله كن ان مثل عيسى عند الله كمثل الام
 خلقه من تراب ثم قاله كن فها هنا خلق وقول ما سببا حسبه
 وروح فاحسد تراكى خلقى والروح روحاني امرى والله تعالى جائق
 وكلف للروح وبدع السموات والارض معنى المبدع وبدع السموات
 والارض بمعنى المقتدر عن سلسل وجبان مصروف في الشرح معقول
 في اللغو وسر احران جملة من اهل البيت احد واجمع معاني اسم الله
 تعالى على مثل ما جمع المفسرون على تفسير اسم المبدع واللطيف والكرم
 بمعنى المبدع والمكلف والمكرم فقالوا العليم بمعنى المعلم والهدى بمعنى
 المفيد والحى بمعنى المحي لا على منب اليه المتكلمون من انبات صفات
 قائمه بذاته او احواله بانه لذاته وما يواها وما يعلم العالمين به عالما
 ولما وهبنا لقد قلنا درين به قار اقول له حل وعز وقال الذين لا
 يعلمون لولا تكلمنا الله او يابينا انه لما اخبر الله تعالى عن منكرو التور
 يقول احذ الله ولا كذا كذا اخبر عن منكرو النبوة يقول لولا تكلمنا الله
 او يابينا به لهد علمهم بالبراهين كما راد على الاولين قال فان الحسن
 والسنة ومقال الذين لا يعلمون كفار قريش وقال محامد بن النضر
 فقال لئن عابس هم اليهود والوال النبي صلى الله عليه واله لئن يومن
 لك حتى تكلمنا الله او يابينا به كما اتت الاميا علمهم السلام وقوله لولا
 قال اوعى معاه هلا وقال الخليل لولا على معنيى احد ما هلا

ض

احسد

النظم حيد

النزول

الخوا

التفسير

والثاني لو لم كما يقول لولا ان زيد لا كرميتك وقال الفراء لو اذ كان يتبع
فوق شرط واذا كانت مع الافعال فهي بمعنى هلا لومر على ماضى وتخصيص
لما ياتي والتفسير هلا يكلمنا الله شفاهها كما كلم موسى وبني اسرائيل او تاتينا
اية كما ايت موسى قال الله تعالى كذلك قال الذين من قبلهم مثل قولهم
يعق اسلافهم الذين هم على دينهم قال ابن عباس ان هذا تعزية للنبي
صلى الله عليه واله ان اسلف منهم كذلك قالوا لاني اياهم تشابهت
قلوبهم يعق اشبه بعضا بعضا ومعناه قسوت وتطابقت في الكفر
والعناد والاحتكام على الرسل قد بينا الايات اوضحنا العلاقات الدالة
على التوحيد والنبوة بما يعنى الموقنين عن الاحتكام على الرسل والافتراح
عليهم لقوم يوقنون قبل اي يطلبون الايقان النظر في الايات وقيل الذين
حصل لهم اليقين باية واحدة لم يطلبوا اية اخرى عناد وجحودا قال
الموقنون ايات الله ان الذين قالوا لولا يكلمنا الله او تاتينا اية على ظنهم
طالبون لليقين وقد نسبهم الله تعالى الى الجهل المطلق اذ وضعوا نفوسهم
وعقولهم موضع النبوة فيستعد كل نفس وعقل ان يكلمه الله وفي ذلك
انكسار للنبوة خاصة بواحد من البشر مخصوصين فنفوا المتوسط وادعوا
استحقاق كل واحد اثبات المتوسط ظنا منهم ان العقل والنفس متساوية
فكما استحق واحد ان يكلمه الله كذلك يستحق كل احد ولم يستحق كل واحد
فليكن المدعى للنبوة ممتارا عن اية تاتينا من عند الله ليعرف تخصصه عن
سائر البشر بتلك الالية وانما الايات عند الله وما يشعركم ايها اذا جاءت
لا يؤمنون وقد بينا فيما قبل ان طلب الايات احتكام على النبي ثم احتكام
على الله ومثل هذا الاحتكام تكليف لا يطلق على النبي اذ الايات
بالاية ليس مقدور الله وايحار لا يجب على الله تعالى اذ خلق الاية
ليس واجب عليه ولا يكلم البشر حتما عليه وكلا السوالين محال والمحال
على الله تعالى كفر وسر لا يكلنا الله تصديقا لك بالقول
او تاتينا اية تصد يقالك بالفعل فان الايات تنزل منزلة التصديق بالقول

النظم والاسرار

والمعنى هلا صدق كما لله تعالى قولاً فنسبها منه اوهلا صدقك فعلاً
فنعقله منه وكانت هذه المقالة مثبته الماضين من قبلهم فمنعتم
من الاقارب بالنبوات وقبول التكليف قال الله تعالى كذلك قال
الذين من قبلهم مثل قولهم وعند المنكلمين لهذا السؤالين محال
والثاني متوجه فيجب على المستجيب ان يطلب الابه حتى يكون تصدق
عن بصيرة لعن تقليد ويجب على النبي ان يأتي بالابه حتى يكون دعوته
متميزة عن دعوى الكاذبين ويجب على الله تعالى خلق تلك الابه
حتى يكون تكليفه بتكليف المحال ثم اذا قبل فوجه السؤال ولم يات الرسول
بالابه اذا الايات من عند الله وما كان لنا ان لا نتكلم بسطان الا
يأذن الله لمنه منا فحرام للنبي وهو المفضل اذ قيل فوجه السؤال على الله
ولم يفعل اذا الخلق مستند الى مشيئة الله . ولو شاء الله لانك ملككم منه
الزلم الله وهو الملزم فكما قال الذين لا يعلمون مثل قول الماضين
قال المتكلمون مثل قول الجاهلين الذين لا يعلمون والسؤال ان على مذهب
النبوات محال ان فلا يتوجه ان على الله ولا على انبياء الله وانما ايات حديث
النبوات فمن نفس حار بهم ولا منافع لهم وسر آخر يشابه المقالة
دك على تشابه القلوب وتشابه القلوب دل على تشابه النفوس والافعال
وقد تغير التنزيل عن سبب التشابه ماها هي بعينها كما قال تعالى
فما كانوا اليومنوا بما كذبوا من قبل ان الملكون من ملهم الملكون
من بعد ذلك مستروح الساسحة وقد عثر الربك سنده
الاستاه عن اتحاد الاحكام كما قال تعالى واذا قلتم نفسا واذا قلتم با موسى
وبالجملة المعالاة والملاهيب والصورت والاحلاف صور النفوس
واما اسعاط النفوس باستقامتها على جان الحق وكذلك اعوجاج
النفوس باستقامتها على جان الحق وكذلك اعوجاج النفوس اعوجاجها
على راع الباطل ومن قال لولا كلمنا الله فقد طلب لنفسه امرا
عوق مرسته ومن قال او ما بناه وقد عرف حال النبي بامرود

والمؤمنون وقروا حال الحق توفيرا وروا الله في نفس دعوه وسمعوا كلام الله
 من عين كلمته وقال الله تعالى صدقوا لعلهم يدركوا ما هم فيهم
 قوله جازعونا اننا اسلمناك بالحق شيرا ونذيرا فصدقوا لعلهم يدركوا ما هم فيهم
 وكلم الناس بلسانه وهو مطلق لم يعلم انه تعالى لا يكلم البشر الا وحيا او
 من وراء حجاب او برسالة رسول فيكلمهم بلسانه وظهور ما بينه لهم بيانه قال
 ابن عباس والحكي الحق اي القران كما قال تعالى حتى جلم الحق ورسول
 بين اي للقران وقر الحق الصدق وهو روي عن طائفة ايضا والحق
 وبنيته يكون الحق اي اصدق وقال تعالى لم يرسلكم الا بالحق لعلهم
 كما قال تعالى بل علمنا ما ابدا الحق وقال محمد بن حنفية وان كسان الحق ما مدنا
 الاسلام كما قال وقلنا الحق والبا معني مع فطير وهو دخلوا بالكنز وهم
 وخرجوا به وكان المعنى مدني الحق وقيل بالوعيد الحق والوعيد الحق
 فكان منشرا بالوعيد الحق ومنذنا بالوعيد الحق والحق مع مدني الحق
 حقا اذا اوجب وانهم وهو الصواب من القول والحق الاعتقاد والسنن
 معني الفاعل والحق من ايمان الله تعالى ورد معني الهدى وورد معني
 العقاب وما افصح بينا ومن عومنا بالحق اي بالهدى وقوله شيرا اي
 للمعلم عن بلعنه ونذيرا للعاصين بلنا والشرع عيل من مشر بشر
 مشا اي مقروم ومعني المبشر والذين معني المندوب والانداد
 الاعلام الا انه مستعمل في علم ما يحق منه كما استعمل في المشير فيما يعلم ما
 صح به قوله ولا تستكبر عن دعاب النبي فابو بكر واوجعتر وعاجم
 وعنه نعم التواضع واللام اي استسوا لغيره وكان من اصحاب النار
 انما انت مبلغ ولست مسولا عما يشاءونهم عليه كقر وقيل معناه
 وايسال عن ذنوبهم فانهم ولا حاصها عليهم وعلى هذه الامة وحدها
 من المعنى جدها انك لا تسال اي لا تسال بها لهم والبا اي لا تستعلم
 عن حوالهم فعلم الله كاذ وقال الافعال بل اني اعلم الله عليه قائم
 على حواله لكان نعم منه وهو مدني هم والخطيب فقال الم انذركم الم لهدى

النظم
 التفسير

اللغة

القراءة
 والمعنى

وهو متوجع لهم ومقتول رب لعن عدوت اليهم فانزل الله تعالى ولا تسالهم
 لاحباب الحجيم والحجيم هم الماد المملطه من لحم الخجوع وافر جاج اذا عظم
 وقرا نافع مشبه بصوت صبح الماوخيم للام وله رجبان احد كما ان يكون
 بها النبي صلى الله عليه واله وهو قول المرطى ورواية ابي صالح عن ابن
 عباس والساني معناه للمعجم على صورة النزل في اسال السامع عن
 اصحاب الحجيم لشدة عقابهم كما يقال لا تسال عن حال ولا عن ما هو فيه
 من ليل والنشد واله الرجاج من اصحاب المعاني وقد روى هذه الكلمة
 سب نزول وهو ان النبي صلى الله عليه واله سأل جميل عليه السلام
 عن ما روى قوله عليها وارادها ودعائها ومما في معرف حالها في البراءة
 فانزل الله تعالى ولا تسال عن اصحاب الحجيم وهذا بعسف بارد
 ونعصب شاذ انما لعنه جميل عليه السلام عن حالها في الكفر حتى لا
 يتورع ما ولا يدعها فان الكافر لا يرد ولا يهوى له يتم العظم من اول لها
 مقطوع لهذا النزول الذي ذكره فان الله تعالى يريد من المانع اوليك
 الكفر من اليهود والنصارى والمشركين عن ايمان الله ورسوله ممنهم
 علوا لله تعالى ان يكلمهم من غير حجاب او بطرح اية على غير ارباب
 ثم عقب ذلك بشهادة تعالى للنبي صلى الله عليه واله بالرسالة وانه
 الشكر المذموم ثم عقب ذلك بالاسال عن اصحاب الحجيم لسبب ما هم
 فيه من العناب او انه صاحب الشيع وقد بعث لشرك المؤمنين وندبوا
 للكافرين ولا تسال عن اصحاب الحجيم فان ذلك الحكم المظهر في القنا من
 الدنيا فليس الكلمة تضاف لها اية بانه حتى يقال ان سب نزولها كذا
 وكذا ولا يصح بمعناها منقطع عن ساق الاية حتى يورد لها سبب نزول
 بل قاله على حكم الشريعة عن حكم القيامه ومما ارسل محمد صلى الله عليه
 وشيرا وندبوا في كذب البنا والمستنافف كشيء معاقل في كوكب المعاد
 والمقصود فانهم به صديلا له وعجزها من غير ان يند لها سبب نزول
 كلفا ونعسفا وسر آخذ من المخالفين طلبوا منه البينه على دعواه

المعاني

الظن والاسرار

عز وجل

على ان يكون ذلك لبينه بكلام من غير حجاب او ايه مجزئة بلا ارباب وان الله
من ان ارسله بالحق بشيرا او نذيرا فكون هو على بينه من ربه
وانما المعتبر بسنته عند نفسه لانه عند غيره وهكذا حال جميع
الاميا عليهم السلام كما قال نوح عليه السلام ما قوم ارايت ان كنت على بينه
من ربه وانا في رحمة منه بحيث عليكم فاما المكلف الاول بالدعوة الى الله
هو النبي والمكلف الثاني هو المستجب فان كان هو في ربه مما انزل على
النبي واكتفى بسنته من ذلك وجب عليه الامضا للعبه ووجبه اليك
على خلقه اتقن من اتقن ارباب من ارباب وسر آخر ان الارسال
ماحق ووجه على وجه من معنى الحق ومعنى الحق ان جميع ذلك فانه
2 وضع اللغة عبارة عن كل امر واحب لانهم وقد قال النبي صلى الله عليه واله
ان لكل حق حقيقه مماحق ما سحق الوجود ويكون الوجود به اولى بالباطل
ما سحق العدم ويكون لعدم به اولى واحق الاشياء بالوجود ما هو واجب
لناته فلذلك صار الحق اسما من اسماء الله تعالى ثم احق الاشياء بالوجود بعد
امر الاول وكلته الاعلى التي ما خلق السموات والارض كما قال بل خلقنا
الابالحق واما خلق السموات والارض بالحق كذلك ارسلك لاسل مبشرين
ومنذرين بالحق الحق النبي به خلق كلمته العليا و امره الاعلى والحوالدي
به امر كلمته لا اله الا الله وهو الحق النبي الحق فمتى ان معنى انا
ارسلناك بالحق اي بكلمه لا اله الا الله والفتدان كله شرح ذلك الكلمة
فصح تفسير الحق بالقران وما فيه امر ونهي ووعد ووعد فصح تفسير الحق
بالوعد والوعيد والحق وبطلق على ما في الاحكام من جهة الاعتراف
وبطلق على ما في اللسان من صدق القول وبطلق على ما في الاركان من
صواب العمل فاذا علم معنى انا ارسلناك بالحق للاجيب ما في عالم الحروف عالم
الامر وجميع الحركات الحبرية والحركات الاحتيارية وجميع العلوم والمعاني
والاخلاق والمناهب بشرا المراد من صدق وعلمك ايمان خيرا وهدى
من كنهه كذب وعلمك كفره شرا وحكم الامر الذي لعاقبه من رفعه عنك

سوال ابو ابا وحذا وعقابا وانسأل عن اصحاب الحميم فلا سال عنهم
فلنسالن ان لنسألهم ولنسالن المرسلين فليقتض عليهم بعلم وما
كنا غايبين وذلك حكم صاحب القمامة الذي يقضى عليه لا حكم صاحب
السريجة الذي يقضى بساهاه ومعين وفي حديث ابن مسعود جعلت تسال
وفي حرف ابي وما تسأل والمحرفان بعد ان الفراء الاولى قوله ^{عن} ~~قوله~~
ولن ترضى عنكم اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم اغبط الله ^{علي}
ان اليهود والنصارى وان لغوا في سوال الامات وانتم بكل اية فانهم لا
رضون عنكم الا ما تتبع ملتهم ترك كنيسته والتوجه الى ملتهم وترك
اسفقال الكعبه قال ابن عباس ومقابل الضحاك ان اليهود كانوا
يطلبون الهدية من النبي صلى الله عليه واله وعرضهم في السر استماله
قله الى اليهود وكذلك النصارى فاخبر الله تعالى عن اسرار قلوبهم
بقوله ولن ترضى وروى ابي بصير عن ابن عباس ان ذلك في القبله
خاصه وقوله حتى تتبع ملتهم اي انهم وقبلتهم وقوله قل ان هدى الله
هو الهدى قال ابن عباس سئل ان النبي است علمه من الله من هو الحق الذي
رضيه منك وقال ابن جرير يعطى بيان الله هو البيان المصعب
مع الاصحاح الى كتاب الله وهو التوريه فاسأل على الصوت وانما على الخطا
وروى عن ابن عباس قال ان دونه هو الاسلام لا يصل الله عنه وقال
الرحيل ان لطريق الذي دعا الله اليه هو طريق السماء وطريق الجنة
وهو قوله لا يخرج وقال بعضهم يعني الكلام ان الهدى هدى الله
وهو يقع عند الامتداد كما قال في صفه الاسيا ذلك هدى الله بهد
به من يشاء وقوله ولين اتبعتم اهلهم يعني صلت الاملته
قال ابن عباس في رواية الكلبي وقتل ولين اتبعتم اهل اليهود ^{المصارف}
وواضعتم دنهم وسمها دناها هو الاثم كانوا يدعون للاطلاع ^{المعقبات}
وانه لدن اذا سمح فالله من هوى النفس بعدا حياك ^{لعلم}
لان الدن هو الحق هو الاسلام وهو ارات عليه وما سواه باطل ما لك

النظم

التفسير

المعاني

التفسير

المعاني

السرور

من الله اى بعد الله وصل من دون الله وصل من عبد الله صلى
 امرك مقوم به ولا يصير شرك مدفع ما به لك من الحق به وفي هذا
 الخطاب وحيان احدهما الخطاب له والمراد به غيره والمانى انه توجه عليه
 بذلك مع كونه معصوما لكونه فيه منه على زواجر الامه منه اعطى من
 حاله كقولها يانس النبي ^{صلى} من ان يفاحشه مبينه والمقصود منه ^{النايات}
 من النساء وهذا قوله ^{صلى} قال النبي من دعا هدى لله من
 الله لغفر سماع من صادق لله الله الله الله الى يوم القيامة فما هنا
 هدى هو هدى لله وهو هو هو النفس وهو هو النفس وهو هدى لله هو السماع من ^{صادق}
 عقله وهو النفس هو النفس بل من النفس قال الله تعالى لست بصلته
 قل ان الهدى هدى لله وفي موضع اخر طلع زهدى لله هو الهدى وذك
 2 مقابلة الهدى هدى الله وفي موضع اخر طلع الهدى هدى لله هو الهدى وذك
 بعد ما حاك في العلم بمقوم من ذلك ان الهدى هو السماع من صادق وان
 المعنى هو الراى من غير سماع والاولاه من الله والنصر لمن اتبع هدى لله
 ومن تبع الهدى فما له من الله منى لى ولا نصير وليس يقتضى الخطاب مع
 النبي صلى الله عليه واله ان يكون حاله حاله حال من تبع الهدى وتوك
 الهدى بل ساق الكلام ووضع النظام على الجملة ان من تبع الهدى فله
 الوايه والنصر على امره ولا يكفه الى نفسه ونصره ولا يحده الى غيره ومن
 ابع الهدى فليس له الوايه والنصر فلا يلى امره بل يكلم الى نفسه ولا نصر
 محله نصر عليه خيمه واذا كان الله صلى الله عليه واله معويا همهد
 هذه الهاعده وكان كرهه وعناو في نصر الهدى ووقع الهدى كيف كان
 محذات تبع الهدى اعنى هو نفسه فما كان ينطق عن الهدى ان هو لا
 وهو يجرى وهو سماع من صادق فاذا كان محذات منعه هو غير ان هو
 معوت ليطال الهوا قال الله تعالى لا تتبعوا ما انزل اليكم منكم ولا تتبعوا
 من دون اوليا وقالوا لا تتبعوا الهوا قد ضلوا واذا كان معوتا
 بذلك كيف كان عليه ابع الهوا حتى يحرم الوايه والنصر والخطاب

معه لمقتدر الوضع الميل المطبع كما قال ابن اثير في كتابه لمعجبين عمال فلا يحلح
وذلك الخطاب معه والمراد به غيره بل الخطاب معه والمراد به هو
ولكن لمقتدر وضع القاعدة لا الخمر وقوع الاحاد الفلاحه وهو من
المفضل الذي يراد بالمعنى والخاص الذي يراد به العام والحروي الذي يراد
الكلى وسر اخر لا فرق من من اتبع هوى نفسه وبين من اتبع هوى غيره
الذي اتبع هوى نفسه فاما من اتبع هوى نفسه ومذهبه اتبع الهوى
وليس له الاستماع وليس له الانكاد على غيره بما فعل وقال جاد الكرم قد ترك
مذهبه واهل مطبله واما من اتبع هوى غيره ومذهبه الاستماع فهو من
امر من اما ان عرف ان له داعي له يتبع الهوى عند فان ههنا فحكمة حكم الاول
والفرق من الفريين واما ان لم يعرف ذلك فحكمة منار عن الاول فليل وانك
خير الله تعالى الاستماع بقيد فقال ولئن اتبعنا اهلهم من بعد ملجاك
من العلم الملك على هدى من الله واهم على هوى من نفوسهم فحينئذ يعرض
للوعيد مالك من وقت كالفير فاد حصلت هاهنا التمام بلثه قسم هو
اتبع هوى نفسه وهو الشيطان الاول وقسم اتبع هوى غيره ولم يعرف
لقبائه وراسع هوى نفسه فما يدعو له وهو الانسان الاول وهم اربع
هوى غيره بعد اجابه من العلم فحكمة حكم الاول وما له من الله من اوله كصير
ولهذا يفرق من وله ادم الذي اتبع هوى غيره وطرا من الناس من
ومرناه اليس اذ ابع هواه فاني واستكبر وكان من الكافرين وكذلك
حكيم من اتبعه بعد اجابه من العلم بان الهدى هو سماع من صادق
آخر كاذب فصل من الاقسام الملهه فضاه مله فاصان في النار
وقاضع الخنه والفاضة في الجنة قاض موطن وقاض مواسرو
الاول قد رجع عنه لئاسه والقاض الاخر ودير اليه لئاسه وقد
علمت منه المضاد والمرتب والله اعلم قوله جازع عن الدين
ابينا هم الكتاب تلونه حتى يوتيه لما تبين للرب تعالى ان الهوى
هدى له وان كتاب الله هو الهدى ثم بعد ذلك لدين ابينا هم الكتاب

النزول

حقيقته هم الذين تلوون حق تلوونه ويعرفونه حق معرفته واولئك
يؤمنون به مسوا حلت الكتاب على النورية والانجيل اذ جرى حال
اليهود والبرصاري قبله اذ حمله على القرآن النبي هو مصدق لما بين يديه
من النورية والانجيل فله اهل يلوونه حق تلوونه ويعرفونه حق معرفته
هم المؤمنون به وغيرهم كافرين بالكتاب هدى الله وهم الهادون
للا الله والكتاب بيان لله وهم المبتغيون لحساب الله قال ابن عباس
رواه عطاء وانى صالح برلت الآية في اصحاب السفينة وهم الذين
اسلموا على يد جعفر بن الزبير طالب وهم اربعون رجلا من اهل الكتاب
اسان وطلون رجلا من الحبشة وبما من اهل السام اسما بالي صلوات الله
وولدوا مع جعفر رضي الله عنه وقال معايل والصحاح هم مؤمنوا
اهل الكتاب وكذلك قال ابن زيد عن جواد صفه النبي عليه السلام في النورية
فانوا به مثل عبد الله بن سالم وغيره وقال قتادة وعلمه هم
اصحاب النبي صلوات الله عليه واله وقال ابن جرير ان الامم التي مضت
كانت في اهل النورية والانجيل مبنين فما سديل من ذلك وخرق عقبا
بنحو من لم يبد لها بل بلاها حتى تلاوتها في احسنهم من المؤمنين من الصحابة
ادلم محمد بن محمد بن مهران في ذلك فرواه معايل والصحاح اصح من رواه
قال وعصره فكانت الحبر موجهها الى ذكر من قرأه نباهة تمامه وهم
اهل النورية والانجيل يلوونها حق تلاوتها مؤمنون بملاد الكلي صفه
حوصفته في تفسيره تلوونه حق تلاوته وقال ابن عباس ر رواه
عكسه يتبعونه حق ابلجه يكونون جلاله وكثرون حرامه واكثرون
عن مواضعه وتلاوا لشعبه ملك عليه قوله تعالى والقرآن انما انزلنا
تبعها قال ابن مسعود والذي نفسي بيده تلوونه حق تلاوته يكون
حلاله وكثرون حرامه وقرآونه كما ابرك ولا يحرف كلمة عن مواضعها
ولا يبدلون مسامنه على غير ما وبله وقال العبد بن يحيى يتبعونه حق
اساعه قرآنا واما ناولا وقال الحسن لعلون بحكمه ويؤمنون متساخجه

التفسير

الكتاب

المعاني
والحجج

ويكون علم ما اشكل عليهم الى عامه . وقال اهل المعاني الذين بيناهم
 مستدا وخبره كما حثت اهلها ان خسر تلوته حق تلاوته اى هم
 الذين سلوته حق تلاوته ومن لم يتله وكانه لم يوت الكتاب والمثالي
 ان خبره اوليه يومنون به وتلوته في موضع النصب للحال والمعنى
 الذين بيناهم الكتاب وحالهم اى تلوته حق تلاوته اوليه يومنون به
 ومن لم يؤمن به وعداوى الكتاب لكنه لم يلهه حق تلاوته وقال الرجاح
 الذين دفعوا بالاشارة وخبر الايدى سلوته وان است جعلت تلوته حق
 تلاوته واوليه يومنون به حسن لم يتبدا واحد وروى كذا عن مجاهد
 في كتابه انه محض لله عليه واله والاكرهون على ان يكتبوا عن الكتاب
 وهو الكفر ومن كلفه فاوليك هم الخمسة المغبونون في الوزر والعقوبة
 قبل الهاكوف في الاخرة واخسران هو الحسراى خسرا خطوطهم من اجر
 الاجرة وثواب اجنبية ثم لما انزل ان عظم قصه اهل الكتاب ختم ذكرهم
 بما فتح به امرهم وذكروهم بسعته في الاخر كما ذكرهم بسعته في الاول فقال
حبل عجز يابى اسرائيل اذكروا نعمتى الي انعمت عليكم وهى
 الامانة السالفة وان فضلهم على العالمين اى على زمانهم وكما ذكرهم
 الله حذرهم الله فقال وانقوا بوع لا تجزى نفس عن نفس شيئا
 لا يكفى صل ازالة الكفار يكون اللفظ عاما والمعنى خاصا بربلا
 منها عدك عوض ولا سفعا شفاعة وسيله ولا هم يضر ولا تمنعون
 من عذاب الله . والى الذين سلون الكتاب حق تلاوته ان
 تلاوه القرآن من تلاوا القرآن بصح وكذلك كل كتاب انزل من السماء
 تلاوته حق تلاوته وذلك ان الكتاب لا ينطق بلسانه ولا ينطق
 لهدس نفس بيانه ولو كان كذلك لمكان جايزا ان ينزل كتاب ووكلا
 بيانه الى كل من يتولى سانه بله متين خاص معين كما قال وانزلنا
 اليك الذكر لمبين للناس ما نزل اليهم لا لبين للتأنيس وكان موجه عليه
 كان تلاوته وعيسى عليه السلام كان تلاوته خيلا ولم تنزل كما هما

التفسير

النظم

التفسير

الاسرار

مالا فيما من الامه متصرف فظا مبرها وباطنها كل من عرف اللغة ^{البراه}
 براه بل وكلامها الحاصل مطيب بلعنايه كذلك المصطفى صلى الله عليه
 بلوالدين اذ قال تعالى وانزلنا اليك الذكر لسيت للناس من انزال اليهم فانه
 تنشق المنزك وتفصل المحل والتميز من الحق والباطل ولم يتركه مالا
 سيدي ووصي من الناس شوري من لعابه متصرف في ظاهره وباطنه
 ونزيله وما وپله كل من عرف اللغة العربية براه بل وكل من الى احد النقلين
 حامل مطيب بعنايه ناقلا حصفا باعلايه واعلايه وقال فيه المبارك
 فكلم النقلين لهدما اكرمنا الاخر كتاب اليه وعترته ما ان تمسكهم بالفضلوا
 واسما انهم مترواحي وداعلي الخوض فمما لذي اسماهم الكتاب حقا وعبرهم
 ما اسماهم حقا وهم الذين ملونه حق بلاوته بعدونه من معرفته وهم الذين
 نومون به حقا بعدون حلاله محلون به وعرفون حرامه محرمونه
 وحق اللاقه على جوي منها صحة اخرج الحروف من محارجها ومنها صحة
 وضع اللفاظ على مواضعها ومنها صحة نظم المعاني على طرائقها ومنها
 الوقوف على اسرارها من الحروف والاصوات اولاد من اللفاظ والكلمات
 باسا ومن المعاني والايات بالماسترون من المحكمات منها والمشتاهات
 ومن الجمومات منها والخصومات ومن المفردات منها والمقتلات
 ومن المشذوبات منها طاهرا والمفدلات باطنا ومن اللقصات
 منها في المسالك ومن المحكمات في الكمالات الى غير ذلك من علوم
 لم يتيسر بعد نسايبها واسرارها يعترعها الهكار فلا عن راقها ولا
 ادق سمعتها ولا حطر على قلب بشر
 وان هسقط العلمين ما تمير لا ونه ظل ظليل: جوام ليس فيه زينة ^{مقتبل} ظل اليسر فيه
 وسواخر امتا فقه نبي اسرائيل يلين بخصر النعمه والحذر من الغنه
 وعددهم عليه طاد فقاد بليدها ثم حتم فصنتهم بذلك الامر
 بخصر النعمه والحد من النعمه حال عز من قاي يا بني اسرائيل ادكوا
 بحق الي نعمت عليكم واني فضلكم على العالمين واكر النعم عليهم

واكثرها

وأكثرها بعثه الاسيانيين ونصب في الملوك عليهم فاما الملوك نطعم الدنيا
 وبلاسيانجا الاخى كما قال واذ قال موسى لقومه اذكروا نعمه الله
 عليكم اذ جعل فيكم انبيا وجعلكم ملوكا واسجدوا له بوث احد لمن
 العالمين فلا خالفوا احكام الاسيا سلط عليهم ملوك اخذوا وصيبت عليهم
 سوط العناب وان الهامات التي مصت لبعبة روي الا بصار من قوت
 الامة حطهم باي اسرايل وذكرهم النعمة في بيته مواضع اولها ما بني اسرايل
 اذكروا نعمتي التي اعمت عليكم وعقبتا بالكلية فكيف اصول الذين
 ذروعه وهو الامان ما انزل على محمد صلى الله عليه واله وان لا
 تلبسوا الحق بالباطل وبهوا الصلوة ووثقوا الزكوة وما بني اسرايل
 اذكروا نعمتي التي اعمت عليكم وعقبتا بالعرف تعرف امهات النعم
 ولحاها وعددها تكلمه اذ في بلعنه ايه واذ حينما لم يزال فرعون
 واذ فرقا بكم الحرفا عيناكم واذ واعنا موسى واذ اسما موسى الكتاب
 والفرقان واذ قال موسى لقومه انكم ظلمتم انفسكم باخذكم العجل
 واذ ظلم بايوسه لن يوزن لك حتى ترى الله جرم واذ قلنا ادخلوا هذه القرية
 واذ اسسقي موسى لقومه واذ ظلم بايوسه لن يضر على طعام واحد
 واذ اخذنا مناسقكم ورعنا فوقكم الطود واذ قال موسى لقومه
 ان الله يامركم ان تبجوا قريه واذ اخذنا مناسق بني اسرايل واذ اخذنا
 مناسقكم ورعنا فوقكم الطود وفينا هذه الهامات معاوضات منهم
 ملك الهمم بالكفران والطفغيان والاعتراض على ولدي الرحمن بقولهم
 لن نمسنا الماد الا اياما معدودة وهي قاعدة المرصيه وقولهم هلونا
 علف وهي قاعدة الحبريه وقولهم لن نوزن لك حتى ترى الله جرم
 وهي قاعدة المشبهه وقولهم ان احمره حاله لنا من دون الناس اعمالنا
 الصالحه وهي قاعدة القدره واعمالهم العجل ونزكهم وصايه الوهي وهي
 الماصبه وقولهم يحذ الله ولدا وهي قاعدة الكلوليه والعاليه من بني
 الرافضه وقولهم لولا حكمنا الله او ابينا ايه وهي قاعدة منكري التبت

وعداوتهم جبريل عليه السلام اذ كان متوسطا في الحي ما ذن الله ^{قاعده}
 منكرى للروحانيات واتباعهم ما اتوا الشياطين على ملك ^{سليمان}
 اتهام الامم بالسجور والكفر وكجوز ذلك المحال عليهم قاعده منكرى المعجزات
 والكرامات والاعتراضات على اممهم بدفع الكاليف عن انفسهم
 حتى رفع فرقهم لطور وقولهم لن نصبر على طعام واحد ولن يدخلها ابدا
 ما دام فيها واممهم من ادخ البقر حتى من لحم ما يبه وكيف هي منغم
 مساجد الله ان يذكر فيها اسمه العير ذلك كالمساق ورفاق وفي
 هذه الامم اسما لموجوه تساهت قلوبهم ونسوا وتناها وولهم واحدت
 مذاهبهم وتساكت اخلاقهم ومساكنهم ولقد قال النبي صلى الله عليه
 وسلم لئن سئل الامم قلكم حذوا القذة بالعد والعل بالعل حتى لو دخلوا
 محرض للخلق ولئنك حتم تلك المذاهب بذلك العفة الماحية فالع
 حتم الدين بينهم الكتاب تتلوه حتى تله وته اوليك يومنون ومن يكفر
 فاوليك هم الخماسون ثم اعاد ذكر الجمع على بنى اسرائيل كما للثله
 الايات في خطابهم بذلك النعمه وحذير النعمه والتقوى من يوم حاله
 ان لا يحرك نفس عن نفس شيئا ولا ملك نفس عن نفس شيئا والامر يومئذ
 ولا يوجد منقاديه من العذاب ولا منفعه شفاعة لا يحذى نفس عن
 نفس الاخره اذ كان مذهبها على الكساح نفس النفس الدنيا والعقل
 الى العقل بل النفس والعقول على المساوي كلف بكفى نفس عن نفس وكيف
 يحتاج عقل للعقل ولا يوجد منفا عدله اذ كان مذهبها حرد ولا
 منفعه شفاعة اذ كان مذهبها قدر فالخيرى اذا ساء عمله كلها
 لا الله تعالى وفي الاستطاعه والاكساب كيف يدرك عدله فوجد
 منه بل عدله له واقع ولا استطاعه له والقدرى كيف يحتاج الى
 حشفاعه ومذهبها ان لم يوجد عمله استغفاره غيره ولا هم منصورون
 اذ التمر بلزله فعل فصرفه على غيره واكبره يقول لا فعل العبد
 فلا نص له والقدرى يقول افعال تمتد لكسب فلا نص منه ودرهم



in Egypt, and now headquartered in Kuwait, are currently engaged in publishing important Islamic texts in the Arabic language. There also exist some centers in Western countries which publish manuscripts in facsimile form; Institute for the History of Arabic Islamic Science active in the Federal Republic of Germany is one such institution which has published Arabic-language texts by Muslim scholars coming from various parts of the Islamic world. The efforts of all such organizations in propagating Islamic science and civilization is certainly praiseworthy. But, in view of the richness and great expanse of Islamic cultural and scientific treasures, what others have done and are doing is not sufficient. It is also incumbent upon us to do our share by publishing the works which exist in our own country.

The Center for the Publication of Manuscripts, affiliated with Encyclopaedia Islamica Foundation, was established for this purpose. In consultation with authorities in the field, and with their cooperation, the Center has selected a number of works by Muslim writers and plans to make them available in facsimile edition to scholars and institutions engaged in the study of Islamic culture and civilization. The present work is one of the books in this series.

It is hoped that, God willing, the efforts of the Center for the Publication of Manuscripts result in facilitating the work of scholars in the field of Islamic studies.

In selecting the books to be published by this Center, we have followed some guidelines. To be selected, the manuscript has to be either unique or to have features missing in other existing manuscripts. To enhance the benefit of these publications, usually an introduction and, wherever possible, indices are also provided.

In conclusion, the Center for the Publication of Manuscripts would like to express its gratitude to Prime Minister Mir Husayn Musavi who, due to his special interest in the propagation of Islamic art, literature and science, supported the establishment of this Center and did not hesitate to make all kinds of contributions, financial and otherwise, to it. We would also like to thank the scholars who collaborated with the Center in selecting the manuscripts, wrote the introductions and prepared the indices.

Center for the Publication of Manuscripts.

Series Editor: Djamal Al-Din Shirazian.



In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

A NOTE FROM THE PUBLISHER

To safeguard the spiritual and cultural values of the Islamic Revolution requires taking decisive steps towards reviving the written heritage of Islamic Iran. This cultural heritage is the product of centuries of intellectual and artistic endeavor, documenting the development of various aspects of Islamic Civilization. We can ensure the further development of this culture and civilization only if we base it on a thorough understanding of Islamic science, philosophy and literature of the past.

Revival of the heritage of the past is not, as some imagine, tantamount to retrogression or living in the past; neither is it using whatever belongs to the past as a model. We study the past in order to take advantage of the valuable experiences of our forebears, and to be able to better chart the path of our future. We cannot afford to ignore our cultural and scientific heritage. An awareness of the past and the valuable treasures of Islamic culture will strengthen our self-confidence and, enabling us to better develop our talents, allows us to build a brilliant future.

Many works written in the past in Arabic or Persian have not yet been printed or catalogued, and are thus unknown even to the specialists. Rare and invaluable manuscripts are left in depositories, unavailable to scholars and researchers. Obviously, it will take years and decades to edit and publish such a large number of manuscripts; meanwhile, it would be wrong to deprive the scholars and interested people from the benefit of these texts.

In the past, some cultural organizations such as the *andjuman-i āthār-i milli* (Association for the Preservation and Propagation of National Treasures) and the *bunyād-i farhang-i Irān* (Iranian Culture Foundation) published facsimile editions of some of the classical texts. In other Muslim countries, institutions like the Institute for the History of Arabic Science at Aleppo in the Syrian Arab Republic and Institute of Arab Manuscripts, first established



MAFĀTĪH AL-ASRĀR
WA
MAṢĀBĪH AL-ABRĀR

By:

Tādj al-Din Muḥammad ibn 'Abd al-Karīm Shahrīstānī
(d. 1153 A.D.)

First Volume

Facsimile Edition of the Unique Manuscript at the
Library of the Islamic Consultative Assembly

Introduction by:
'Abd al-Ḥusayn Ḥā'irī

Indices by:
Parvīz 'Adhkā'ī

Center for the Publication of Manuscripts
Tehran, 1989



Encyclopaedia Islamica Foundation

Center for the Publication of Manuscripts

Series Editor: Djamāl al-Din Shirāzian

With the Cooperation of the Library
of the Islamic Consultative Assembly

NO: 1



